انتشارات دانشگاه تهران
۹۴۹

سفرنامه حاجی پیرزاده

به کوشش
حافظ فرمانفرمائیان



حاجی محمد علی پیرزاده نائینی

انتشارات دانشگاه تهران

۸۴۹

سفرنامه حاجی پیرزاده

جلد اول

از تهران تا لندن

بکوشش

حافظ فرمانفرمائیان

۱۳۴۲

بها : ۱۱۰ ریال

چاپخانه دانشگاه تهران

دیباچه

این کتاب که درسال ۱۳۰۶ هجری قمری نوشته شده شرح کاملی است از یکی از سفرهای حاجی محمد علی پیرزادهٔ نائینی بقلم خود او، و مانند بسیاری از سفرنامه‌های قرن سیزدهم حاوی مطالب مفیدی دربارهٔ اوضاع سیاسی واجتماعی آن زمان می‌باشد. ازچندی پیش نگارنده کوشش کرده است تا پاره‌ای از آثار یکی دو قرن گذشته ایران را گردآوری کند وبتدریج به طبع برساند. این اثر یکی ازآنهاست ومراد از چاپ آن روشن کردن تاریخ معاصر ایران است. نیک پیداست که تا آثار و اسنادی را که از این دوره برجای مانده در دسترس نداشته باشیم نخواهیم توانست در باب اوضاع این دوره از کشورمان تاریخ درست وزنده‌ای برشته تحریر درآوریم. تاریخ نگاری درایران باستثنای دورهٔ مشروطه که اندك کوششی در این راه شد هنوز مراحل نخستین را می‌گذراند. نظری اجمالی به کتب موجود فارسی نشان می‌دهد که آنچه تاکنون به طبع رسیده یا تجدید چاپ نوشته‌های تصنعی وقایع نویسان درباری قرن گذشته است، یااقتباس بی‌ارزشی ازآنچه بیگانگان دربارهٔ ما نگاشته‌اند. درمیان مورخان امروزی دید تازه و یک مکتب تاریخیِ خاصی موجودنیست. تاریخ نویس ایرانی شدیداً تحت تأثیر افکار نویسندگان بیگانه‌ای که خود بواسطه ندانستن زبان و نداشتن دسترس به اسناد ومآخذ لازم، صلاحیت اظهارنظردرباره مارا نداشته‌اند

قرار گرفته است. باوضع موجود جهانی امروز ما بیش‌از هروقت محتاج به مطالعه دقیق وعلمی تاریخ خود هستیم ، وبدون شک باید با یک دید ملی اما بی‌غرض ومنصفانه به گذشته بنگریم و اوضاع کشورخود و نحوهٔ زندگانی نیاکانمان را از هرحیث بدرستی روشن کنیم وازهمین روست که نگارنده دست به طبع ونشرآثار موجود یکی دو قرن اخیرزده است . خوشبختانه به سبب تجدید حیات ادبی که درقرن گذشته در کشورما رویداده ، اسناد ومدارك بسیاری که معرف اوضاع و احوال آن زمان است نزد اشخاص و یا در کتابخانه های خصوصی و دولتی یافت می‌شود ، و امید می‌رود که بتدریج طبع شود و در دسترس عموم قرار گیرد تا شاید پژوهندگان و مورخان با مراجعه بدانها به حالات و افکار و زندگانی مردم این سرزمین پی‌ببرند و تاریخ اجتماعی وسیاسی و فکری ایران را در دوره‌هائی که این تواریخ معرف‌آنهاست به دقت و صحت بنگارند.

دربارهٔ زندگانی حاجی محمد علی پیرزاده دوست محققم آقای ایرج افشار به سبب مطالعاتی که در این زمینه داشته بنا بدرخواست من رسالهٔ جامع ومحققانه‌ای تهیه کردند که بصورت مقدمه در اول این کتاب مندرج است. از این روی نگارنده در اینجا فقط مختصری درباب متن کتاب وچگونگی تصحیح وچاپ آن برای مزید اطلاع خوانندگان می‌نگارد. نسخهٔ خطی که‌این کتاب‌از روی‌آن‌به طبع رسیده، نسخه‌ایست که به شماره ۵۹۶ درکتابخانهٔ مجلس شورای ملی‌موجود است. ظاهراً این تنها نسخهٔ سفرنامهٔ حاجی پیرزاده است که در دسترس می‌باشد.

ولی گویا نسخهٔ دیگری نیز به خط خود حاجی پیرزاده تا همین اواخر در اختیار افراد خاندان او بوده که فعلا مفقود شده است. نسخهٔ موجود در کتابخانهٔ مجلس بتاریخ ۲۹ رجب ۱۳۲۱ قمری توسط میرزا مهدی نسخ نویس اصفهانی برای حسینقلی خان مخبرالدوله تحریر شده است این نسخه در ۵۷۰ صفحه نوشته شده و آغاز تحریر آن پنج شنبه ۱۰ شعبان ۱۳۰۳ وپایانش دوشنبه ۲۶ جمادی‌الاولی ۱۳۰۶ قمری است.

درتصحیح اثر از متن اصلی آن چیزی کاسته نشده ، ولی همه‌جا برای تسهیل خواندن علائم نقطه گذاری وعناوین موضوعی لازم اضافه گردیده است. فصل بندی اصلی کتاب عیناً حفظ شده وباحروف درشت‌تر در وسط صفحه آمده است. اماعناوینی که نگارنده افزوده است، باحروف سیاه درکنارهٔ صفحات کتاب درج گردیده.

در بسیاری از موارد کاتب کلمات و اسامی خاص را به غلط نوشته اینها درمتن تغییر یافته وصورت اصل آنها درذیل صفحه یادداشت شده است. این کار بخصوص درصد صفحهٔ اول کتاب صورت پذیرفته اما پس از آن بعلت زیادی این موارد و واضح بودن واژه‌ها فقط کلمات درمتن تغییر داده‌شده وآوردن صورت مغلوط آنها در ذیل صفحه بی‌فایده و زائد بنظر رسیده است.

چون این کتاب در دو مجلد به طبع خواهد رسید فهرست اعلام ونام کسان در پایان مجلد دوم خواهد آمد. از این روی این مجلد علاوه برمقدمهٔ فارسی وانگلیسی فقط فهرست تفصیلی مندرجات را دربردارد.

امیدوارم این کتاب برای اهل تحقیق در اوضاع اجتماعی دورهٔ معاصر ایران مفید واقع شود ودیگران را نیز برانگیزد تاآثارسودمندی

راکه درکتابخانه های عمومی‌ومای ومجموعه های خصوصی افراد پیدا می‌کنند تصحیح وطبع کرده در دسترس علاقمندان بگذارند.

در پایان از آقایان زهرائی و هیبتی که درکار چاپ این کتاب بااینجانب صمیمانه همکاری کرده‌اند تشکرمی‌شود.

حافظ فرمانفرمائیان

دانشکده ادبیات

تهران ، مهرماه ۱۳۴۲

فهرست مندرجات

عنوان	صفحه
قریه‌گل وبلوك دشتستان	۱۰۶
مسافت بین کاروانسراها	۱۰۷
ورود به بندر بوشهر	۱۰۷
حاجی محمد مهدی ملك التجار	۱۰۸
خانه‌های شهر بوشهر	۱۰۹
کشتی جنگی امریکائی در بندر بوشهر	۱۰۹
فلاحت در بوشهر	۱۱۰
حاجی نصیرالملک	۱۱۱
حرکت از بوشهر باکشتی انگلیسی	۱۱۲
توصیف بندر لنگه	۱۱۳
ورود به بندر عباس	۱۱۳
صادرات ایران از طریق بندر عباس	۱۱٤
لنگرگاه وشهر مسقط	۱۱٥
لنگرگاه گوادر	۱۱۷
کراچی	۱۱۷
کیفیت بندرکراچی	۱۱۸
بمبئی	۱۲۰
حاجی عبدالحسین امین‌التجار	۱۲۰
ضیافت در منزل امین‌التجار	۱۲۱
سیمای امین‌التجار	۱۲۲
مردم داری وشیوهٔ کاراو	۱۲۲
در وصف شهر بمبئی	۱۲۳
سبک معماری شهر	۱۲٤
بمبئی آب مشروب تصفیه شده دارد	۱۲٤
کارخانه یخ سازی	۱۲٦
کارخانه نساجی	۱۲۷

عنوان	صفحه

عنوان	صفحه
حاجی محمد حسن تاجر کازرونی	۱۴۷
اهرام مصر	۱۴۸
مسجد محمد علی پاشا	۱۴۹
گنبد و ایوان مسجد	۱۵۲
چاه یوسف	۱۵۳
مسجد سلطان حسن	۱۵۳
موزهٔ قاهره	۱۵۴
الازهر	۱۷۵
فرقهٔ بکتاشی‌ها	۱۵۹
ملاقات با دراویش بکتاشی	۱۶۰
آشپزخانه تکیه بکتاشیها	۱۶۱
صرف ناهار در حضور بابای تکیه	۱۶۱
گوشوارهٔ مجردی	۱۶۲
هدیه ونیاز مردم برای سلسلهٔ بکتاشی	۱۶۳
مقبرهٔ محمدبن ادریس	۱۶۳
مقبرهٔ ابراهیم پاشا	۱۶۳
مساجد وتکیه‌های قاهره	۱۶۴
لباس مردان و زنان مصری	۱۶۵
کوچه‌های قاهره	۱۶۶
تجار ایرانی در مصر	۱۶۷
حرکت از قاهره با راه آهن	۱۶۸
اسکندریه	۱۶۹
مقبرهٔ دانیال	۱۷۰
مجسمهٔ محمد علی پاشا	۱۷۰
حاجی عبدالغفار تاجر تبریزی	۱۷۱
میرزا عبدالله پسرحاجی	۱۷۲
سفر کشتی	۱۷۲

عنوان	صفحه
گران هوتل پاریس	۲۰۶
موزهٔ لوور	۲۰۸
باغ تویلری	۲۱۰
باغ سن کلو	۲۱۱
باغ لوکزامبورگ	۲۱۲
موزهٔ عمارت لوکزامبورگ	۲۱۳
کارخانهٔ چینی سازی	۲۱۴
ساختمان اکسپوزیسیون پاریس	۲۱۵
شرح میوه‌جات وحبوبات	۲۱۸
سبزیجات	۲۱۸
انواع حبوبات اهلی	۲۱۹
پرندگان	۲۲۰
پیشرفت کشاورزی درفرنگستان	۲۲۱
مغازهٔ گلفروشی	۲۲۲
ماشین جوجه کشی	۲۲۳
تیاتر وسیرك	۲۲۴
توصیف بالت و اپرا	۲۲۶
عمارت اپرای پاریس	۲۲۷
شبی در اپرای پاریس	۲۲۹
مجلس بال	۲۳۲
آداب و رسوم رقص در فرنگستان	۲۳۴
چگونگی رقص کردن	۲۳۵
مجلس عیش در عمارت بولیه	۲۳۶
شرح ساز وآواز در یک کافه	۲۳۹
بازیهای آکرباتیک	۲۴۰
سیرك	۲۴۱
اسب بازی دختران	۲۴۱

عنوان	صفحه

عنوان	صفحه
جلوگیری از خودکشی در رود سن	۲۷۸
نوروز در پاریس (۲۵ جمادی‌الثانی ۱۳۰٤)	۲۷۹
ناخوشی مؤلف	۲۸۰
آمدن معاون‌الملک به پاریس	۲۸۱
ورود حسام‌السلطنه	۲۸۲
عیدگل	۲۸۲
عیش وعشرت مردم پاریس	۲۸٤
شرح آزادی زنان	۲۸۵
لفظ آزادی در فرنگ یعنی آزادی زنها	۲۸٦
در فرنگستان آزادی حقیقی موجود نیست	۲۸٦
لوله‌کشی ومنبع آب پاریس	۲۸۸
حرکت از پاریس به لندن	۲۹۰
لندن	۲۹۲
ورود به لندن	۲۹۲
جشن پنجاهمین سال سلطنت ملکهٔ ویکتوریا	۲۹۳
میرزا ملکم خان سفیر دولت ایران	۲۹۳
مصاحبهٔ حاجی پیرزاده باگلادستون	۲۹۵
پستخانهٔ شهر لندن	۲۹۸
نظم وترتیب کارهای پستی	۲۹۹
روزنامه‌ها	۳۰۱
دیداری از یک تیمارستان	۳۰۳
توصیف یک کلوب خصوصی	۳۰۵
شرح حال مستر فین	۳۰۷
توصیف هاید پارک	۳۰۹
ساختمان یاد بود پرنس آلبرت	۳۱۰
کتابخانهٔ موزه بریتانیا	۳۱۲
موزهٔ مادام توسه	۳۱٤

عنوان	صفحه
مجسمهٔ مومی ناصرالدین شاه	۳۱۵
برج مخروطی لندن	۳۱۶
شرح حال ادوارد براون	۳۱۷
حاجی پیرزاده ادوارد براون را ملقب به مظهر علی مینماید	۳۱۸
شعر حاجی پیرزاره در مدح میرزا ملکم خان ناظم‌الدوله	۳۲۰
پایان جلد اول	۳۲۱
مقدمهٔ انگلیسی	

ایرج افشار

حاجی محمد علی پیرزاده

حاجی‌محمدعلی پیرزادهٔنائینی که سفرنامهٔ خواندنی وسودمندش باهتمام دوستم دکتر حافظ فرمانفرمائیان، استاد تاریخ در دانشکدهٔ ادبیات، بدست خوانندگان ارجمند وجویندگان مباحث تاریخی مربوط به قرن‌اخیر می‌رسد از مردان با ذوق و درویشان شهیر وعارفان خوش محضرنیمهٔ دوم قرن سیزدهم‌ونیمهٔ اول‌قرن‌چهاردهم هجری است. وی‌در عصر خود مورد اعزاز خواص مملکت ومحل احترام عامهٔ مردم بود و رجال و اعیان شهر و عده‌ای از عرفا و متصوفهٔ بلاد ایران و ممالک خارجه بدو ارادت می‌ورزیدند. صفای قلب و محضر لطیف و مشرب وسیعش موجب جلب اعتقاد عموم شده بودوهنوزصفات انسانی‌وحالات روحانیش زبانزد اهل صفا وخلان وفا و اصحاب عالم معنی‌است.

دوست من، آقای دکتر حافظ فرمانفرمائیان، چون به‌مختصر اطلاع اینجانب براحوال حاجی پیرزاده و آشنائی باسفرنامهٔ وی واقف بود از راه لطف از من خواست تابرای تکمیل‌فایدت این سفرنامه شرح احوالی‌ازآن‌درویش‌صافی‌ضمیربنویسم. لذا باتجدید نظر درسه‌مقاله‌ای که پیش ازین در احوال حاجی وسفرنامه‌اش نوشته بودم وتجسس‌در در مآخذی که بعداً برآنها مطلع شدم ونیز پرسش از افراد خاندان وی و رسیدگی به اسنادی که از طرف آقای نیرالدین پیرزاده (فرزند ارجمند مرحوم حاجی) دراختیارم گذاشته شد ترجمهٔ حالی ازو منعقد ساختم تا

خوانندگان پیش ازخواندن‌متن سفرنامه مختصر اطلاعی برسوانح حیات و افکار آن پیر روشن روان ومرشد شیرین بیان وقوف حاصل کنند.

۱ـ مآخذ ومدارك بترتيب تاريخ انتشار

المآثر و الآثار: اعتمادالسلطنه ـ طهران ۱۳۰۶ ق(ص ۲۰۳).

سفرنامهٔ حاجی پیرزاده : نسخهٔ خطی کتابخانهٔ مجلس شورای ملی (که اینک بطبع می‌رسد و وصف آن را اعتصام‌الملک در جلد دوم فهرست کتابخانه بدست داده است).

بستان‌السیاحه : حاجی‌زین‌العابدین‌شیروانی‌ـطهران‌ـ۱۳۱۵ ق(ص ۱۰۶).

طرائق‌الحقائق : حاجی معصومعلی شاه شیرازی ـ طهران ـ ۱۳۱۸ ق. (ص ۹۷ و ۲۰۵ جلد سوم).

[تاریخ مطبوعات] : *Browne, E. G. - The Press and Poetry of Modern. Persia' Cambridge' 1914.*

ترجمهٔ فارسی این کتاب درسه جلد توسط محمد لوی عباسی (جلد ۱ و۲) و رضا صالح زاده (جلد ۳) میان سالهای ۱۳۳۷-۱۳٤۱ درتهران نشرشده است. در این کتاب عکسی دسته جمعی ازحاجی‌پیرزاده وشیخ محمد عبده ومیرزا محمد باقر بواناتی بطبع رسیده است که ما هم آنرا طبع کرده‌ایم).

فهرست کتابخانهٔ مجلس شورای ملی : یوسف اعتصامی ـ جلد دوم ـ طهران ـ ۱۳۱۱ ش (ص ٤٤۲).

از سعدی‌تاجامی: تألیف‌ادوارد براون ـ ترجمهٔ‌علی‌اصغرحکمت ـ تهران ـ ۱۳۲۷ ش (بمناسبت احتوا برمتن پنج مکتوب ادوارد براون

به حاجی پیرزاده که از طرف مترجم به ابتدای کتاب مذکور الحاق شده است).

مترجم حاجی باباکیست؟ : بقلم ایرج افشار- مجلهٔ جهان نو-۳ (۱۳۲۷): ۵۱۵-۵۱۶.

براون و ایران: بقلم ایرج افشار- مجلهٔ جهان نو-٤ (۱۳۲۸) ۱۷۵-٤۷٦.

دروصف پاریس: بقلم ایرج افشار- مجلهٔ جهان نو-٥ (۱۳۲۹): ۱۵۰-۱۵۱.

تاریخ مدرسهٔ عالی سپهسالار: ابوالقاسم سحاب- تهران - [۱۳۲۹ ش] (ص ۲۸ و ۳۰-۳۱).

تاریخ نائین (مدینة‌العرفاء) : بانضمام «کتاب فرهنگ تاریخ نائین» - تألیف سید عبدالحجة بلاغی -۲ جلد - تهران - ۱۳٦۹ ق.

کتاب انساب خاندانهای مردم نائین : سید عبدالحجة بلاغی - تهران - ۱۳٦۹ ق. (ص ۸-۱۹).

ادوارد براون و حاج پیرزادهٔ نائینی گویندهٔ قصیدهٔ وصف پاریس : بقلم ایرج افشار- مجلهٔ یغما-۷ (۱۳۳۳): ص ٤۲۰-٤۲۳.

یاد داشتهائی از سفرنامهٔ حاجی پیرزاده. طبع ایرج افشار- مجلهٔ یغما- ۱۳ (۱۳۳۹): ۳٦-٤۲.

۲- خاندان پیرزاده

در قرن دوازدهم هجری عارفی بنام حاج عبدالوهاب بن عبدالقیوم[1] در نائین سکنی داشت که در عصر خود قطب و مراد بود و بسال ۱۲۱۲

۱ - برای تفصیل احوال حاجی عبدالوهاب به طرائق الحقائق (ص ۹٦ جلد سوم) و تاریخ نائین (ص ۱۱۸-۱۱۹ جلد اول) مراجعه شود.



وفات کردو درمصلی(نائین)مدفون شدو امروز مزارش مطاف و زیارتگاه مردم شهر وجمعی از عرفاومشتاقان آن خاندان است[1]. حاجی عبدالوهاب پسری بنام آقا محمد آورد که در زمان حیات پدر فوت شد وسه دختر و دو پسر ازو بجای ماند [2]. یکی ازدخترانش به عقد ازدواج حاج محمد حسن مشهور به «مرشد» درآمد که خود از مریدان راستین وسرسپردگان به حاج عبدالوهاب بود.

حاج محمدحسن مذکورفرزند بازرگانی بودبنام حاج محمدحسن بن رجبعلی ازمردم کوزه کنان تبریز که پدرش بقصد تجارت از وطن مألوف هجرت کرد ومدتی درطهران رحل اقامت افکند وسپس زمانی رادرهرات (از روستاهای میان یزد و شیراز) گذراند وعاقبت در یزد متوطن شد.

حاج محمد حسن (پدر) سه پسر داشت : حاج محمد علی ، حاج مهدی وحاج محمد حسن واین حاج محمد حسن دوم (پسر) است که دست ارادت‌در دامان حاج‌عبدالوهاب مشهور به «پیر» زد و با نوهٔ او(دختر آقا محمد) عقد مزاوجت بست وچون به مرحلهٔ سلوك وطریق طریقت وارد شد از تجارت دست کشید و ارث پدری را در راه آبادانی اراضی اطراف مزار مرشد خود صرف کرد وپس از اینکه درسال ۱۲۵۰ قمری درگذشت [3] در پیشاپیش مزار مُراد بخاك سپرده شد.

---

۱ - در همین محل است که جمعی ازافراد خاندان پیرنیا و پیرزاده بخاك سپرده شده‌اند.

۲ـ خاندان پیرنیا از نسل ابوطالب یعنی یکی از پسران آقا محمدست. برای اطلاع به‌جدول مختصرانساب آنها مراجعه شود که در صفحهٔ طبع شد. برای تفصیل بیشتر به کتاب انساب‌خاندانهای مردم‌نائین (ص۹ـ۱۴)نگاه کنید.

۳ـ طرائق‌الحقائق جلد سوم ص۱۰۹ وتاریخ‌نائین جلد اول ص۱۸۰.

تصویر روبرو : حاجی پیرزاده
→



(این عکس درتهران برداشته شده است)

حاج محمد حسن (پسر) دارای چهار پسر بود: آقا محمد اسمعیل، آقا عبدالوهاب، آقا رجبعلی و آقا محمد ابراهیم.

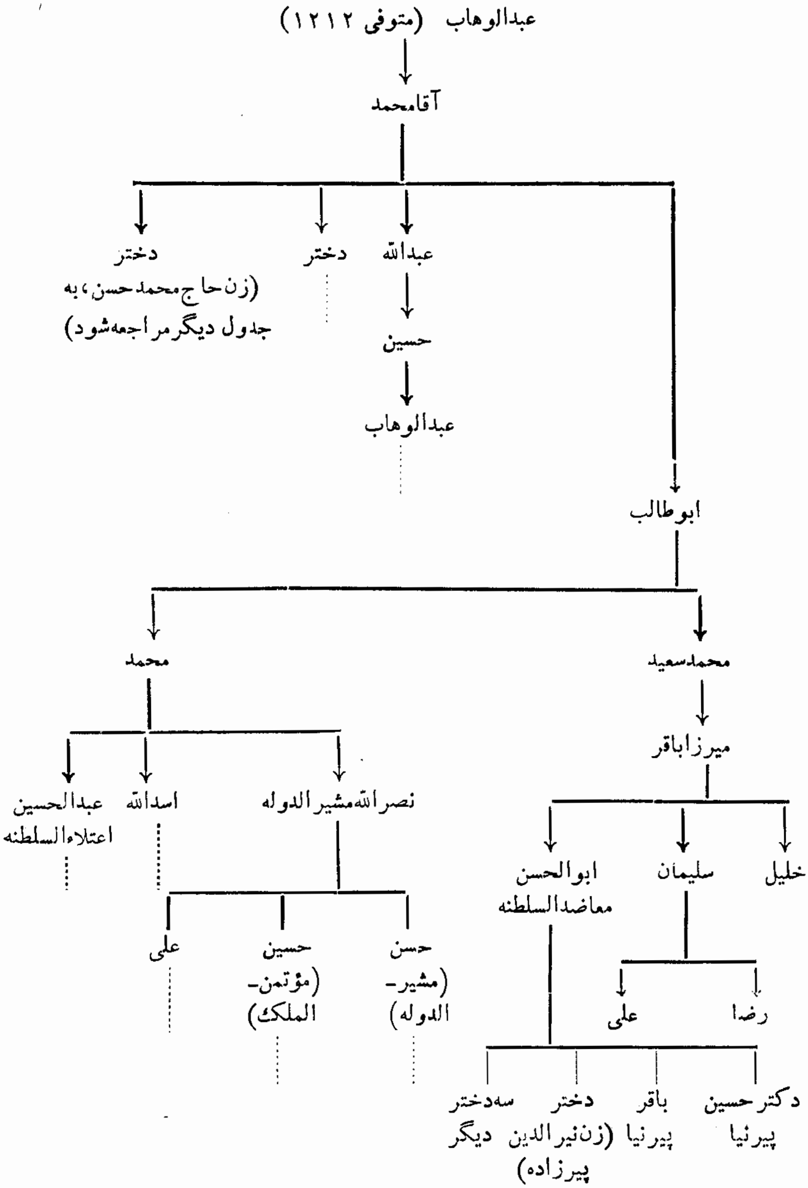
آقا محمد اسماعیل که پدر حاجی پیرزادهٔ نائینی است در ابتدای زندگانی قصد داشت که دختر محمد حسین وزیر اصفهان را به زنی اختیار کند. اما بعلت حسد رقیب با مخالفت عده‌ای از مردم اصفهان مواجه شد و مدتی نسبةً دراز از عمر را باختفاء در خراسان (ظاهراً مشهد و نیز ایامی را در هرات) گذرانید و چون به نائین مراجعت کرد عیالی از مردم نائین برگزید. ازین ازدواج هفت پسر وسه دختر حاصل شدو عاقبت در سال ۱۲۷۲ وفات کرد[۱].

حاجی محمدعلی پیرزادهٔ موضوع بحث ما، فرزند ارشد آقا محمد اسماعیل و نوادهٔ دختری حاج عبدالوهاب است. اینک پیش از اینکه به‌شرح احوال وی بپردازیم دوجدولی که ازنسب‌نامهٔ این خاندان باستناد «تاریخ نائین» و «طرائق الحقائق» ترتیب داده‌ام (و درتنظیم آنها فقط به شاخه‌هایی که به حاجی پیرزاده منتهی میشده است توجه داشته‌ام) برای ایضاح و اطلاع بیشتر خوانندگان درج می‌شود.

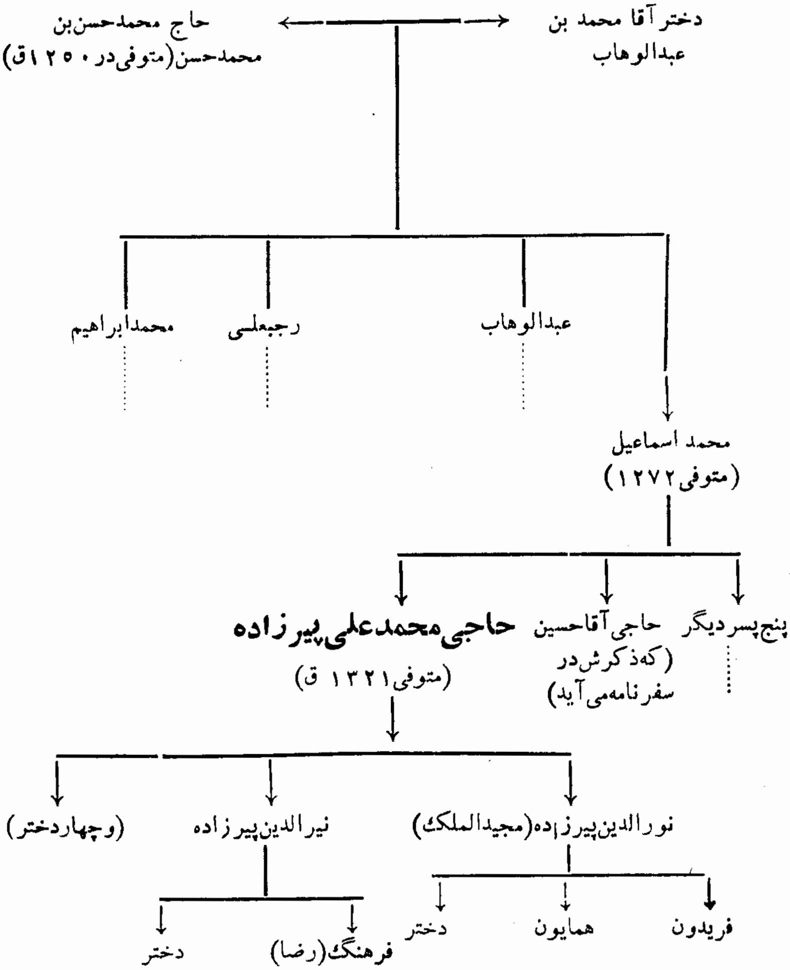
۱ـ طرائق الحقائق، جلد سوم ص۳۵۱؛ تاریخ نائین جلداول ص۱۷۷.

شجرهٔ خانوادهٔ عبدالوهاب

هرجاکه ذیل نام کسی نقطه‌چین‌شده علامت آنست که ازنقل‌دنبالهٔ شجره‌خودداری شده است وباید به‌کتاب «انساب خاندانهای مردم نائین» مراجعه‌شود .



جدول نسب پدری حاجی‌پیرزاده



۳ـ دوران جوانی

حاجی‌محمد علی‌پیرزاده بنابر قول فرزندش، جناب‌آقای نیرالدین پیرزاده [۱]، در سن‌حدود هفتاد بسال ۱۳۲۱ قمری که تاریخ نائین هم تأئید می‌کند درگذشت و چون صاحب طرائق الحقائق اشاره می‌کند که حاجی‌پس از وفات پدر (که در ۱۲۷۲ قمری‌اتفاق افتاد) وپیش ازسال ۱۲۷۵ قمری (که‌بعدازین‌سال‌درسفرعثمانی‌وفرنگ‌بود، بنابراشارات خودش درسفرنامه) بسوی طهران‌سفرکرده است توان گفت که دوران اقامت‌وی درنائین‌تاسنی درحدود بیست سالگی بوده است. متأسفانه در باب احوال دورهٔ جوانی‌حاجی وبخصوص چگونگی‌تحصیلات وی نه از مآخذکتبی و نه از روایات اشخاص‌مطلبی بدست نمی‌آید. پیرزاده بنابر نوشتهٔ صاحب طرائق، درطهران ابتدادست ارادت در دامان استاد غفار نجارسی زند. پس‌ازآن، به شرحی که ذکر خواهد شدبه‌حاجی‌میرزا صفا اعتقاد و ارادت می‌ورزد. وی‌بسبب طی مدارج عرفانی وکمالات‌نفسانی و نیز نیک محضری وخوش صحبتی مورد توجه اعیان و رجال ایران واقع شد. طبقهٔ اشراف‌وعلماء‌بخصوص برای او احترام‌وافرقائل بودند وبا

۱ـ ایشان پس‌ازاینکه تحصیلات خود را درمدرسهٔ عالی‌علوم سیاسی به اتمام رسانیدند ابتدا به خدمت وزارت امور خارجه درآمدند وسپس مدت‌ده سال در محاکم ابتدائی و استیناف به قضاوت مشغول بودند. مناصب بعدی ایشان بترتب بشرح زیر است: مشاور حقوقی کل وزارت مالیه، پیشکاری مالیهٔ خراسان، مدیر کل وزارت کشور، مدیر کل غله، مدیر کل گمرک، رئیس هیئت مدیرهٔ شرکت فرش، رئیس هیئت مدیرهٔ شرکت بیمه، معاون وزارت دارائی، رئیس هیأت مدیرهٔ بانك توسعهٔ صادرات، نمایندهٔ اقتصادی دولت در انگلستان.

اکثر رجال مهم چون مشیرالدوله (سپهسالار اعظم) واتابک وامین الضرب حشر و نشر و روابط دوستانه داشت.

حاجی همشیه مورد نظر پادشاه وقت بود. از فرمان مظفرالدین شاه که پس از وفات حاجی پیرزاده در برقراری «مرسوم آن مرحوم» در حق اولادش صادر شده است مستفاد می‌شود که ازطرف دولت به وی نیز مستمری داده میشده است. متن فرمان مذکور که موجودست عیناً نقل می‌شود:

«چون غفران مآب حاجی محمدعلی پیر زاده که ازمعاریف عرفای زمان و مشاهیر صلحای دوران بوده و پیوسته از روی صفای سیرت و نقای سریرت بدعاگوئی ذات بی همال شاهنشاهی اشتغال داشته و این اوقات [1] برحمت ایزدی پیوسته است و رعایت احوال اخلاف وبازماندگان آن مرحوم از ملزمات همم والانهم ملوکانهٔ ماست لهذا ازهذه السنهٔ مسعودهٔ ئیلان ئیل و مابعدها مبلغ هفتصدوشصت تومان بدون رسوم، مرسوم آن مرحوم را بعد از وضع ثلث که ضبط دیوان اعلی است درحق پسرهای او از قرار تفصیل فوق [2] مرحمت و برقرار فرمودیم که همه ساله وجه مزبور را ازمحل سابق خود اخذودریافت داشته بدعاگوئی ذات خجسته صفات خسروانه بپردازند. مقرر آنکه مستوفیان عظام و کتاب کرام شرح فرمان مهرلمعان مبارك را ثبت

۱- پیش ازین گفته شد که وفات حاجی را در ۱۳۲۱ گفته و نوشته‌اند، اما از عبارت مذکور درفوق ممکن است برای خوانندگان ایجاد شهبه بشود و وفات او را چند ماهی پس از تاریخ این فرمان بدانند!

۲- ارقامی که درفرمان بالای سطر نوشته شده بوداینجا درانتهای متن فرمان نقل می‌شود.

و ضبط نموده در عهده شناسند. فی‌شهرصفرالمظفر ۱۳۲۳.»

[ارقام‌مقرری که بین‌السطرین بسیاق است ازین قرارست] :

۷۶. تومان (منهای ثلث ضبطی‌دیوان‌اعلی: دویست و پنجاه وسه تومان وسه قران وسی وسه دینار).

الباقی پانصد و شش تومان و شش قران و ششصد و شصت وهفت دینار.

ریز: مقرب‌الخاقان میرزا نورالدین خان جزء تذکره سیصد تومان. میرزا نیرالدین دویست و شش تومان و شش قران و ششصد و شصت و هفت دینار، جزء تذکره صد تومان، جزء ملایر صد و شش تومان وشش قران و ششصد وشصت وهفت دینار.

[مهرها] :ناصرالملک،عین‌الدوله،مشیرالدوله، قوام‌الدوله، معاون‌السلطنه، مشاورالدوله.

پیرزاده، بشرحی که‌برای آقای نیرالدین پیرزاده‌روایت شده است درزمان سفارت استانبول مشیرالدولهٔ قزوینی (سپهسالاراعظم) [1] (یعنی‌سالهای ۱۲۷۵-۱۲۸۷) درعثمانی‌بوده‌وسالی‌چندد‌راستانبول‌اقامت داشته ودربلاد اروپا وعثمانی سفر کرده‌است. آقای خان ملک ساسانی در تأئید این مطلب می‌گویند که حاجی پیرزاده در معیت حاجی میرزا صفا بوده‌است و حاجی پیرزاده برای ایشان نقل کرده است که درسفر باحاجی‌میرزاصفا چون به کرمانشاه رسیدیم‌شب دروازه‌بسته بود. ناچار

۱- برای‌احوال‌وی‌نگاه کنید بخصوص به «تاریخ‌مدرسهٔ عالی سپهسالار» بقلم‌ابوالقاسم سحاب و به کتاب «سپهسالار اعظم» تألیف محمودفرهادمعتمد (طهران، ۱۳۲۵). مشیرالدوله در ۱۲۹۸ ق. وفات کرد.

ازآن شدیم که برکنار قرەسو شام را به‌بام‌آوریم. من ازوحشت دزد خوابم نمی‌برد. حاجی میرزا صفا گفت‌چرا می‌ترسی وبه‌خواب‌نمی‌روی، مگر پول باخودداری؟ گفتم بلی، ده لیره انگلیسی ازمال دنیازادراه دارم! چون‌این مطلب راشنید ده‌لیره‌را گرفت و در رودخانه ریخت و گفت‌اکنون آرام‌و بی‌خیال بخواب، زیرا که آسوده شدی!

باری‌ازین‌امارات‌معلوم می‌شود که اقامت او در طهران پس از خروج ازنائین‌میان‌سالهای ۱۲۷۲ تا ۱۲۷۵ وحداکثردوسه‌سال‌پس‌ازین تاریخ بوده و به هرحال مدت درازی درطهران مقیم نبوده است.

بشرح‌عبارات مندرج درسفرنامه، وی تا سال ۱۲۸۵ دراستانبول بوده[۱] وسفر حج‌وی‌نیزبنابرآنچه درالمآثر والآثارمذکوراست ونیزعبارتی ازسفرنامه در همین سال‌روی‌داده بوده است[۲].

٤ ـ مشیرالدوله‌وحاجی پیرزاده وحاجی‌میرزا صفا

میرزا حسین سپهسالار (مشیرالدوله) در دورهٔ سفارت خود در استانبول به عارفی بنام و درویشی تمام موسوم به حاجی میرزا صفا[۳]

۱ ـ «بیست سال قبل که حقیردراسلامبول بودم» (ص۲۹۸)، «درسنهٔ ۱۲۸۵ حقیر دراسلامبول نزد اوعکس برداشته‌ام» (ص ۳٦٤).

۲ـ «در ۱۲۸۵ در مراجعت از مکه حقیر به مصر آمدم و بفرمایش مرحوم حاجی میرزا صفا رحمةالله علیه در تکیهٔ مغربی منزل نمودم و مدت سه‌ماه بامرحوم شفیع افندی مجالس ومعاشر بودم.» (ص۱٤٥)

۳ـ از مشاهیر درویشان عصر ناصری بود. المآثر و الآثار (ص۲۱۷) دربارهٔ اوشرحی دارد. می‌نویسد: «خواص این عهد ازمردم ایران‌وممالك عثمانیه بنظرعقیدت‌و ارادت در وی‌میدیدند... حاج میرزا حسین خان‌قزوینی صدراعظم درقبلی کوه طبرك‌ری که چشمه علی از پای‌آن می‌جوشد مزاری مشتمل بر بقعه وصحن ومستغلات برای آن‌پیر کبیر بساخت». درطرائق‌الحقائق نوشته است که لقب طریقتی او «قنبرعلی» بود. حاجی میرزا صفا (رضا قلی سوادکوهی) متولد ۱۲۱۲ ومتوفی در۱۲۹۱ ق ازمردم مازندران بود. نیز نگاه کنید به «سیاستگران دورهٔ قاجار» (ص۰٦-٦٦).

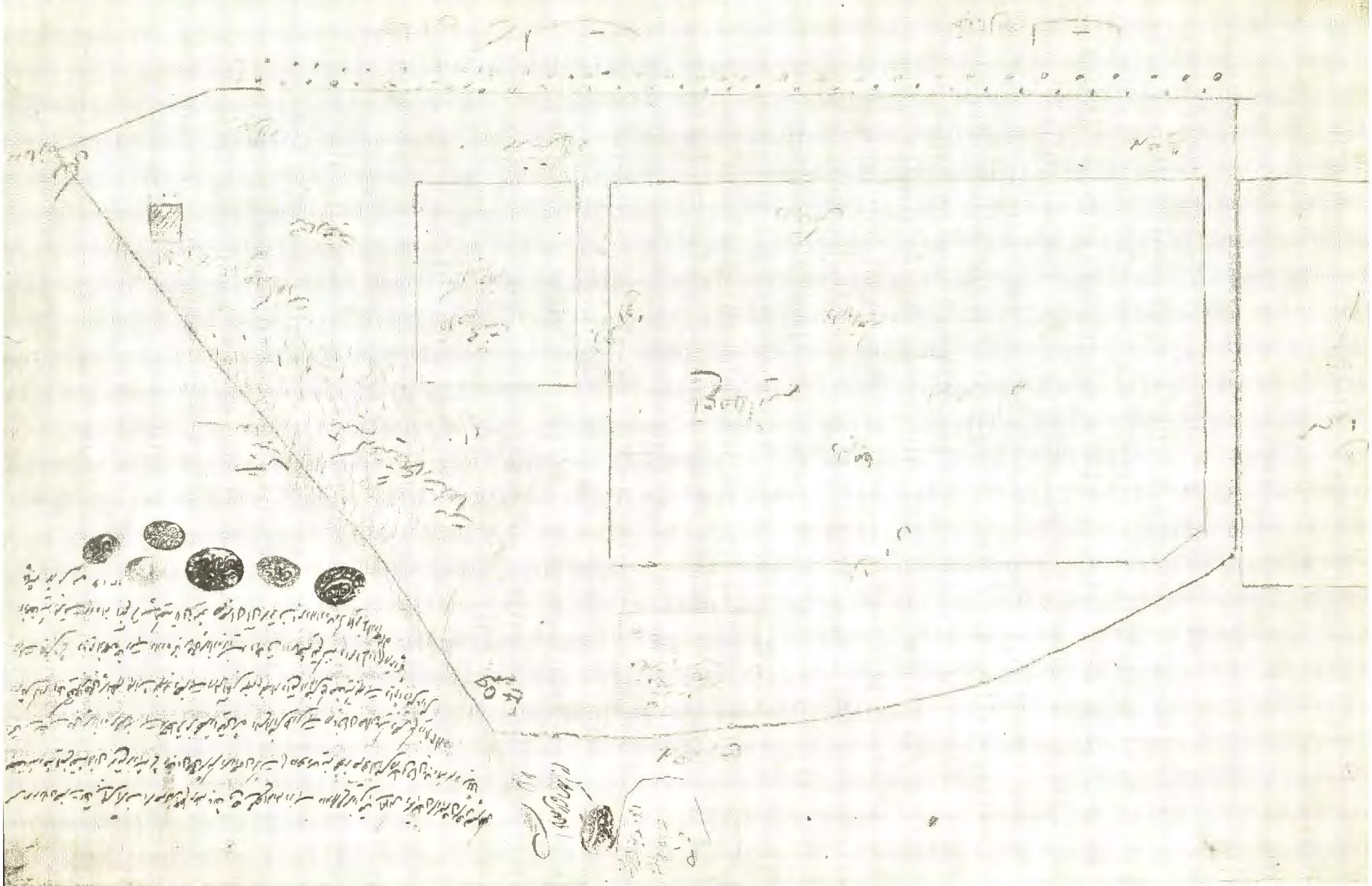
ارادت می‌ورزید (۱) که در آن ایام در عثمانی بود وچون در سال ۱۲۹۱ درتهران فوت شدمشیرالدوله اورا درمحلی که بعداً به «صفائیه» موسوم شد بخاك سپرد. حاجی پیرزاده نیز به‌حاجی میرزا صفا ارادت‌خاص داشت و بسبب همین اخلاص‌واعتقاد طریقتی بود که پس از وفات حاجی‌میرزا صفا قطعه زمین اطراف مقبرهٔاو وچهل و هشت ساعت از آب قنات‌متعلق به اراضی برج طغرل بنا بردرخواست مشیرالدوله‌و به فرمان ناصرالدین‌شاه به ملکیت حاجی پیرزاده درآمد. حاجی با همتی تمام و علاقه‌ای خاص به آبادانی آن محل پرداخت وباغ صفائیه را صفائی تام بخشید تاآنکه خود او نیز درهمین باغ درجوارحاج میرزاصفا بخاك سپرده‌شد(۲).

حاجی پیرزاده پیش از اینکه در باغ صفائیه سکنی اختیار کند (ظاهراً پس از مراجعت از استانبول) در خانهٔ سپهسالار و در اطاق مجاور کتابخانهٔ وی‌منزل داشته‌ویکی ازمشوقین سپهسالار به بنای‌مدرسه‌و مسجد نیز همو بوده است. پس ازاینکه اراضی صفائیه به حاجی‌منتقل می‌شود آنجارابرای سکنی برمی گزینند.

زمانی‌میان‌حاجی‌وشعاع السلطنه پسرمظفرالدینشاه‌مالک‌دولت‌آباد در مورد حدودباغ صفائیه‌اختلاف‌حاصل‌می‌شود، بدان‌درجه که‌طبق‌امر مظفرالدین شاه هیأتی از رجال‌ازمحل مورد اختلاف بازدید می کنند و حق رابجانب حاجی‌میدهند ونقشه‌ای‌از آنجا ترسیم می کنندوبه تأییدو مهر رجال مزبور می‌رسد واتابک هم آنرا تسجیل‌می کند وشاه نیز آنرا صحه می گذارد. عکس نقشه که مربوط به سال ۱۳۱۶ قمری است در صفحهٔ روبرو طبع شده است.

۱- تاریخ مدرسهٔ عالی، سپهسالار ص ۳۰-۳۱.
۲- سیاستگران دورهٔ قاجار، ص ٦١-٦٤.

تصویر روبرو: نقشهٔ صفائیه



۵ـ باغ صفائیه

این باغ درعصر خود محفل خانقاهی دراویش صدر اول ومحل تجمع اعیان ورجال بود. معمولاً جمعه ها جمعی ازمتعیّنین وبزرگان مملکتی برای خوردن دیگ جوش و کسب فیض ازمحضر حاجی به آن باغ می رفتند. درین باغ میوه های خوب پرورده می شد. حاجی پیوند درختان مطلوب را برای نهالهای باغ ازهرجامی آورد وسبزیهای مرغوب را درآنجا کشت می کرد. حاجی غالباً ثمرباغ را برای رجال مملکت وحتی پادشاه می فرستاد. مظفرالدین شاه یکی ازدفعات که بارخانهٔ حاجی ازباغ صفائیه به اندرون شاهی می رسد دستور می دهد تا این عبارت راذیل عریضهٔ حاجی بنویسند:

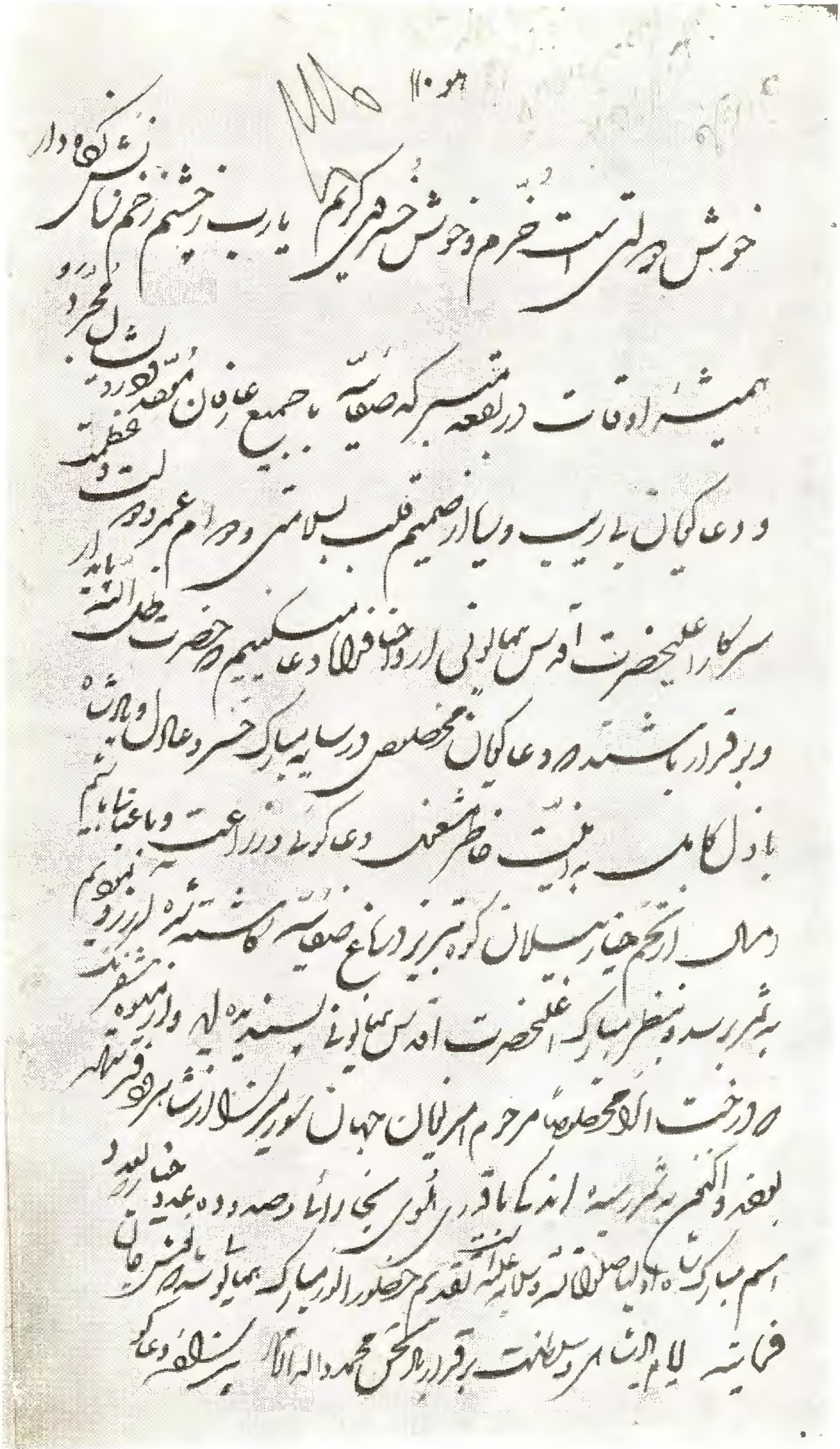
«حاجی پیرزاده ـ بارخانهٔ شما رسید. شما را همه وقت دعاگوی مخصوص خودمان می دانیم. شهر جمادی الثانی ۱۳۲۱»

[شاه ذیل این عبارت صحه گذارده است.] (تصویرصفحهٔ روبرو)

می گویند روزی که ناصرالدین شاه به حضرت عبدالعظیم رفت و تیر خورد قرار بود که درباز گشت به شهر، ساعتی را برای دیدارحاجی در باغ مذکور بگذراند.

مکتوبی از اتابک (امین السلطان) خطاب به حاجی دردست آقای نیرالدین پیرزاده است که حکایت تام از التفات و اعتقاد امین السلطان به حاجی دارد. مضمون آن شکرگزاری از میوه هایی است که حاجی ازصفائیه برای اتابک فرستاده بوده است. اینست متن مکتوب:

«جناب مستطاب نتیجة الاولیاء زبدة السالکین فخرالعارفین حاجی پیرزاده سلمه الله تعالی.



مکتوب حاج پیرزاده به مظفرالدین شاه (مورخ ۱۳۲۱ق.)

(در حاشیه خط منشی و ... مظفرالدین شاه دیده می‌شود)

سر ما و درمیخانه که طرف بامش

به‌فلک بر شده دیوار به این کوتاهی

محبت نامهٔ سامی رسیده مسرور وممنون شدم . یادت خوش که یادم را خوش کردی . بحمدالله تعالی درد چشم و پا قدری بهتراست . ازرسوائی بدخواهان فقیر وفقرا اشعاری فرموده بودید اینان لایق رسوائی هم نیستند وهمان روز رسوا شدند که بدخواه پاکدامنان ونیکنامان شدند، نعم‌ماقال مولوی علیه الرحمه:

چون خدا خواهد که پردهٔ کس درد

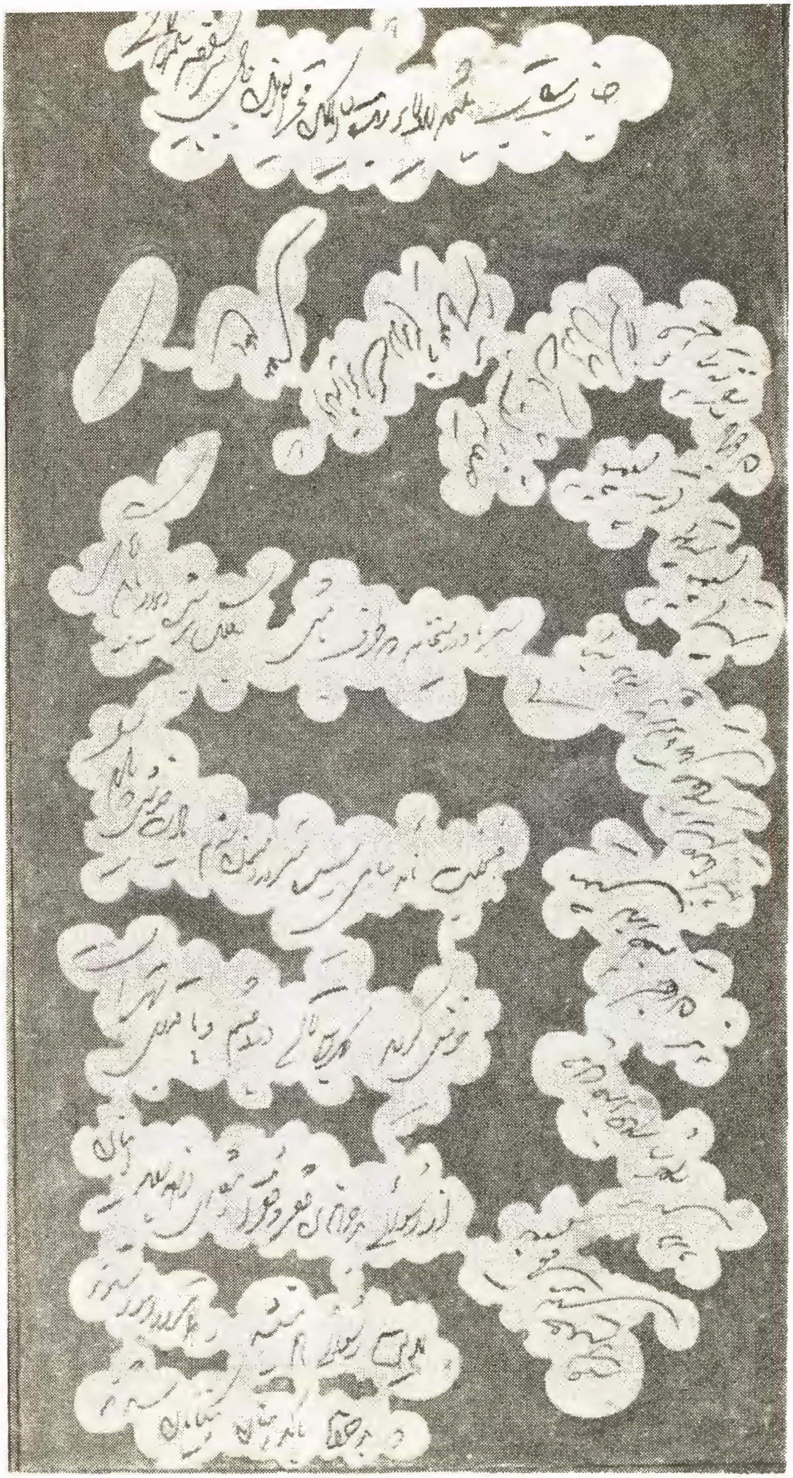
میلش اندر طعنهٔ نیکان برد

هندوانه وسایر سوقاتیهای صفائیه رسید . صفا بخشید . متنعم شدیم . همیشه متنعم باشید . جزئی هدیه بجهة خادمان صفائیه لـّف پاکت ارسال شد . انشاءالله هیچوقت فراموشم نمی‌فرمائید .

یاعلی . (۱۹ جمادی‌الاولی ۱۳۲۱)

حاجی در آبادانی باغ بسیار کوشید . آنرا با ذوق وحال خاصی مرتب کرد . هریک از میدانهای آنرا به نامی چون صفا ، توحید ، و قسمتهای مختلف آنرا به اسمی مانند حلقهٔ محبت ، باب‌العارفین و تکیهٔ فقرا موسوم ساخت.

می‌گویند پس از مراجعت از سفر دوم فرنگ بسبب روشن بینی ونداشتن تعصب ومآل اندیشی به دوستی (میرعلی ظهیر همایون) گفته بوده است مدتی چند نخواهد گذشت که زیر این درختان نارون زنان با مردان می‌نشینندوچای می‌نوشندودیگرحجاب وپرده‌ای درکارنخواهدبود ! مطالب سفرنامهٔ نیز مؤید این مطلب است ونشان می‌دهد که تعصب وخشکی مذهبی در او وجود نداشته است.



مکتوب اتابک(امین السلطان) به حاجی پیرزاده(در۱۳۱۹ق.)

باغ حاجی منزل ولنگرد راوایش بود. بخصوص درویشانی که از ممالک خارج و بلاد دوردست به ایران می‌آمدند در آنجا لنگر می‌انداختند. وی را با بکتاشیها از عهد اقامت در عثمانی الفت دیرین بود وچون از عثمانی ومصر به طهران می‌آمدند بر او وارد می‌شدند.

٦- میرزا ابوالحسن جلوه و حاجی پیرزاده

میرزا ابوالحسن جلوه حکیم عالیمقام وفیلسوف بنام را با حاجی روابط دوستانه و حشر و نشر بود. چندانکه هنگام سفر ۱۳۰۳ حاجی بفرنگ جلوه درحضرت عبدالعظیم او را بدرقه کرده است (سفرنامه ص ۲). در طرائق آمده است که حاجی پیرزاده پس از مراجعت از سفر فرنگ در سال ۱۳۰٦ باغی را در اوین (از روستاهای شمیرانات) اجاره می‌کند. اما احمد خان نصیرالدولهٔ شیرازی قصد داشته است که آن باغ را از چنگ حاجی بدر آورد. حکیم درباب این ماجرا مکتوبی منظوم به حاجی می‌فرستد که مطلعش اینست:

نوبت پاریس رفت و وقت اوین است — عارف نائین نه بند آن و نه این است!

حاجی پیرزاده در جواب حکیم غزلی می‌سراید که برای نمودن میزان طبع شاعرانهٔ وی نقل آن مناسب است:

هر که به دل طالب طریق یقین است — مژده دهیدش که رهنما به اوین است
گر تو همی رهنما طلب کنی از حق — راهنمای طریق شرع همین است
مستی از و جوید آنکه خام و فسرده است — شادی از و خواهد آنکه زار و غمین است
گرچه به ظاهر فقیر کی است، به معنی — ملک سلیمانش زیر نقش نگین است
یافت شرافت اوین ز مقدم عالیش — چونکه مکان را شرافتی زمکین است



حاجی پیرزاده

(این عکس که اسم و نشانیِ عکاس بروسی بر پشت آن چاپ شده
ظاهراً در روسیه انداخته شده است)

مردم زادش (؟) یکی امین حضورست　　اوست که اندرحضورشاه‌امین است
معتقد و مخلص امام و رسول است　　پیرو شرع شریف و دین مبین است
دوش سروشی به **پیرزاده** همی گفت　　اینکه تو مدحش کنی بکن که همین است(۱)

۷ـ حاجی پیرزاده و صاحب طرائق‌الحقائق

معصومعلی‌شاه صاحب طرائق می‌نویسد که: «در ماه‌شعبان روز جمعه پنجم و به روایتی میلاد حضرت خامس آل‌عبا وسال هزار وسیصد و دوازده بمنزل فقیر کـه بیرون دروازهٔ شمال طهران زاویه داشت وارد شد و این غزل را با چند مینای گلاب آورد :

نایب صدرجهان که قطب شمال است　　قطب شمال است و آسمان کمال است
صدرجهان‌است گرچه نائب صدر است　　بدر زمان است گرچه همچو هلال‌است
حاوی اسرار علم و مرشد و پیرست　　کاشف اسرار صاحبان جمال است
ملك فقیری ورا شدست مسلم　　حشمت‌وملکش‌ورای‌جنگ وجدال‌است
فقروی‌وفخروی‌ز«فقری‌فخری»است　　سلسله فقرش از نبی و ز آل است
شاد دل و شاد روی و شاد تکلم　　ظاهر و معنیش شاد و شاد خیال است
هرکه ورا بیند‌او به مجلس‌اول　　مهر وی اندر دلش بدون‌زوال‌است
دانش وعلمش همی‌زعلم‌لدنی است　　تا که نگوئی زعلم قال‌و مقال است
پوست‌نشین‌بربه‌صدرمسندفقرست　　قدر فزا بر به صدر صفهٔ حال است
اوست‌مسلط‌به‌ملك‌فقرچوسلطان　　مملکت فقر را چو شاه و«قرال» است
ای زتو زیبنده علم پیری و ارشاد　　وی به‌تورو کرده‌هرکه‌راکه‌جلال‌است
قطب جنوب‌است**پیرزاده** ولیکن　　عاشق‌آن‌آستان قطب شمال‌است.»

۱ـ طرائق الحقائق، جلد سوم ص۳۵۲.



حاجی پیرزاده

(این عکس که پشت آن اسم و نشانی عکاس به زبان روسی چاپ شده ظاهراً در روسیه انداخته شده است)

معصومعلی شاه ابیاتی در جواب وی سروده و در کتاب خویش نقل کرده است که فقط چند بیتی از آن درینجا آورده می‌شود :

جمله بیائید سوی قطب جنوبی		آنکه در ش بنده‌وا رقطب شمال است
حاجی‌محمد علی است نام شریفش		همچو نیا پیر و پیرزاده مثال است
زادهٔ نائین ولی ز شهر یقین است		قدوهٔ جمع یقین و شمع کمال است
ساکن طهران وپای تخت شهنشاه		ناصر الدین کز خداش جاه و جلال است
تا که به‌چشمه علی‌نزول نمودست		خضر بدانجا امیدوار ز لال است
گشته صفائیه همچوچشمهٔ خورشید		نورده ونوربخش و نورخصال است
شیوهٔ**معصوم** نظم شعر نبوده است		چون توستودیش زان بلیغ مقال است

۸ - سفرهای حاجی

حاجی پیرزاده‌طبق نوشتهٔ طرائق‌الحقائق و روایت فرزندش آقای نیرالدین پیرزاده ونیزاشاراتی که در سفرنامهٔ حاضر وجود دارد دو سفر به فرنگ رفته است.

از سفر اول خبری و نوشته‌ای نداریم . بنا به روایت آقای ترجمان‌الممالک (مرتضی‌فرهنگ ، که‌در اوایل جوانی‌به محضرحاجی رفت وآمد داشته است)آن‌سفر را باسپهسالار به‌ممالک‌خارجه رفته‌است !

از اشارات خودش در سفرنامه برمی‌آید که سفر اول وی به سال ۱۲۸۵ بوده است . بجز مطالبی که ازسفرنامه درهمین‌موضوع درحواشی صفحات قبل نقل شد ذیل وصف‌وینه‌می‌نویسد :«بیست سال قبل که به وینه آمده‌بودم او را(حکیم‌پولاک) ملاقات کرده‌ام . قدری پیر وشکسته شده‌است . دو دفعه به خانهٔ او دیدن رفتم» (ص۲۹۸) ، «در سفر قبل که به شام آمده بودم»(ص ۴۲۱) .

سفردوم(۱۳۰۳-۱۳۰۵)حاجی، که ازآن سفرنامه‌ای بجای مانده، بخواهش و در معیت احمدخان مؤیدالملك و صاحب دیوان شیرازی بود. دراین سفر ازراه هند به اروپا می‌رودو در برگشتن ازطریق بغداد وبصره به ایران باز می‌گردد. درین مدت ممالك هند ومصر وفرانسه وانگلیس وآلمان و اطریش (ومتعلقات آن) وعثمانی وشامات و عراق را دیده و با اشخاصی چون میرزا محمد باقر بواناتی [1] و میرزا حبیب اصفهانی [2] و ادوارد براون وحسینقلی نواب ومیرزا ملکم خان (اشعاری هم در تمجید ازاین دو دارد) ونریمان خان ومعین الملك (مشیرالدوله محسن خان) ونظرآقا ومیرزا صادق خان (مستشارالدوله) وحکیم پولاك وشیخ محمد عبده و میرزای شیرازی و میرزا حبیب‌الله رشتی ودیگران ملاقات و گفتگو کرده است.

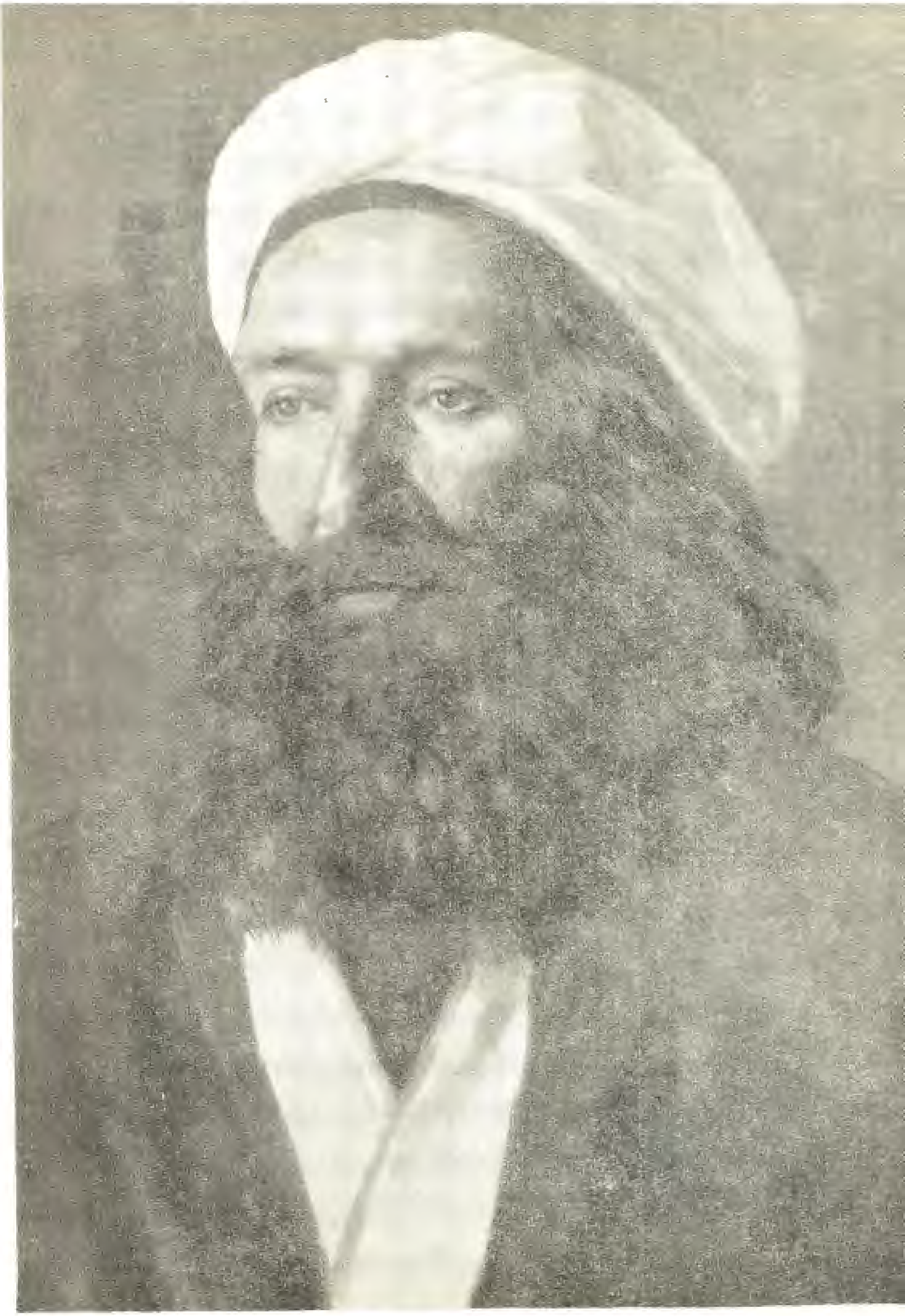
حاجی پیرزاده پس از سفر اول فرنگ دختر خالهٔ خود را بزنی اختیار کرد، چه در ابتدای سفرنامهٔ سفردوم می‌نویسد که نورالدین محمد هفده ماهه است و در بیان مراسم خداحافظی وبدرقه از عیال خود نام می‌برد. ازین ازدواج دو پسر بنامهای نورالدین و نیرالدین حاصل آمد که آقای نیرالدین پیرزاده (متولد ۱۳۱۰ قمری) اکنون در قید حیات است. پسر بزرگتر بنام نورالدین که ذکرش در طرائق الحقائق آمده در ۱۳۳۷ قمری درگذشته است.

درسفر دوم وقتی که در برلن بوده است زن صرافی که به نقاشی شوق داشته است میل می‌کند که تصویری از حاجی بر پرده رسم کند و پس از این که تصویر را می‌کشد آنرا به حاجی تقدیم می‌کند.

۱- نگاه کنید به مقالهٔ اینجانب در سرگذشت وی مندرج در مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات (سال ۱۱).

۲- نگاه کنیدمقالات اینجانب دراحوال اومندرج در«یغما»(۱۳ :۴۹۱-۴۹۷و۱۶:۸۰-۸۲).





تصویر حاجی پیرزاده کار نقاش زن آلمانی

حوادث روزگار این تصویر را به‌خانوادهٔ معیرالممالک میرساند وتصادف می‌شود که یکی از افراد خانوادهٔ پیرزاده آنرا در یکی از سمساریها می‌بیند ومی‌خرد. عکسی را که زن نقاش ازآن‌خود به‌حاجی داده‌بوده است اینک درخانوادهٔ پیرزاده موجود است و دراینجا طبع شود. (شرح این واقعه را حاجی درسفرنامه، صفات ۲۶۸-۲۶۹، نوشته است).

حاجی پیرزاده بنابر ضبط تاریخ نائین روز شنبه ۲۴ ذی‌الحجهٔ ۱۳۲۱ وبنا به قول آقای نیرالدین پیرزاده درسن هفتاد وفات کرد.

۹ـ حاجی پیرزاده و ادوارد براون

حاجی‌پیرزاده درسفر دوم‌فرنگ (۱۸۸۵ میلادی) باادوارد براون (مستشرق مشهورانگلیسی) که درآن ایام تازه به آموختن زبان فارسی شروع کرده بود، آشنا می‌شود. کار این آشنایی به دوستی می‌کشد، آنچنانکـه براون ازحاجی پیرزاده لقب «مظهر علی» را اخذ می‌کند و عکسی‌ازخود را که قلیان بدست دارد به حاجی‌میدهد و ذیل‌آن‌عبارتی درتمجید ازوی‌نویسد (متأسفانه این عکس بسبب کم رنگی قابل طبع نبود). میان براون و حاجی سالها باب مکاتبه مفتوح بوده است‌و پنج مکتوب ازبراون‌به‌حاجی‌اینک‌موجود و دراختیارآقای پیرزاده است‌و ما آنها را پس از این نقل خواهیم کرد. حاجی درسفرنامهٔ خود شمه‌ای دراحوال براون‌نوشته است که نقل‌آن‌درین قسمت دور ازفایدت‌نیست:

«شرح حال مستر برونی - مستر برونی جوانی است ۲۰ سال از اهل شهر نیوکاستل که درشمال‌لندن واقع است وجوان بسیاربا هوش‌و با فهم و با ادبی‌است. زبان فارسی را خوب تحصیل نموده وزبان‌عربی را خوب و فصیح می‌گوید و زبان ترکی را نیز بسیار خوب می‌داند. مدتی در اسلامبول بوده و زبان ترکی در آنجا یاد گرفته و خیلی میل دارد بالسنهٔ شرقیه و بسیار مایل است به مذهب اسلام و در خدمت

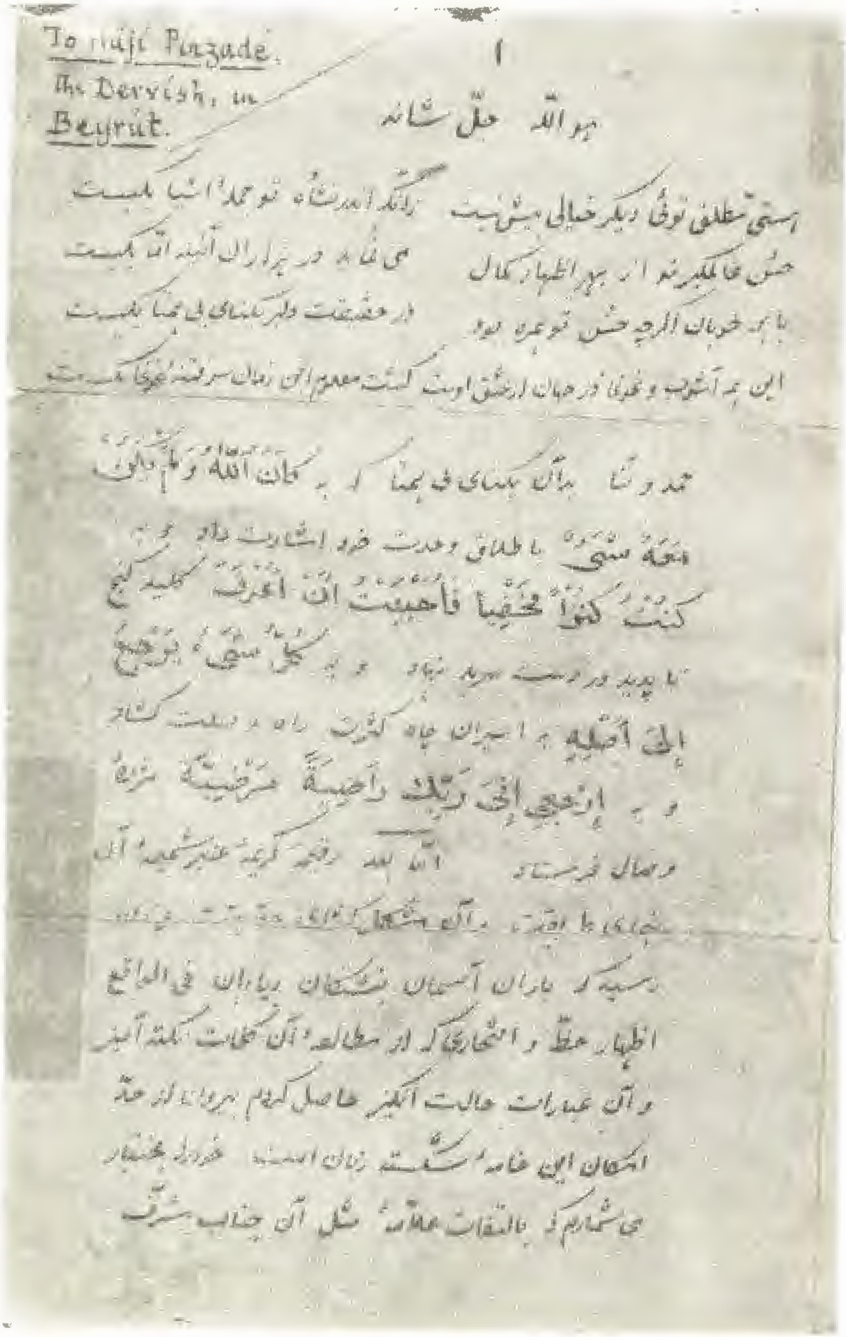
آقا میرزا باقر بواناتی شیرازی تحصیل زبان فارسی و کمالات نموده. در شهرلندن هنگام توقف حقیربه منزل حقیرمی‌آمد وبسیار بسیار ازمعاشرت ومجالست او خوش داشتم وبسیارطالب علم‌وطالب فهم و کمالات‌است و ذوق عرفان وخلوت او بسیارست وطالب معانی و اسرارصوفیه است‌و خیلی میل دارد به صفحات ایران‌بیاید برای تکمیل زبان فارسی‌وفهمیدن بعضی مطالب عرفان وبسیار مأنوس و خوش اخلاق است. خواهری در شهر نیوکاستل‌دارد که خواهردومی‌اوست. اوهم خیلی میل دارد به سیاحت و گردش دنیا وآمدن به ایران. و پدر مستر برونی مردبسیار معتبری است و در شهر نیوکاستل حکومت و ریاست دارد و حقیر باو کاغذی نوشتم در تمجید وتوصیف مستر برونی. او هم جوابی بسیار خوب به حقیر نوشته است [۱] و مستر برونی در علم طب مهارت تمام دارد و اسم پدر مستر برونی بنجامین چیمن براون است و حقیر برای خوش آمدن او ومیل او به اسلام و هوش و کمالات مستر براونی را **مظهر علی** [۲] نام دادم که انشاءالله تعالی از برکت‌این اسم مبارك او هدایت وارشاد براه راست و صراط مستقیم ملت اسلام و دین جعفری صلوات‌الله وسلامه علیه بیاید ...»[۳]

اینک به‌ترتیب تاریخ به نقل مکاتیب براون وپدرش خطاب‌به حاج پیرزاده می‌پردازیم‌وچون‌در آنها اشاراتی هست که‌موجب روشن‌شدن بعضی از مطالب این سفرنامه خواهد بود طبعاً درج آنها درین مقدمه لازم ومفید ست.

۱- ظاهراً مراد کاغذی است که جواب‌آن بانگلیسی باترجمهٔ فارسی‌آن از ادوارد براون در دست است وپس از این طبع شود.

۲- براون درذیل‌مکتوبهای خود خطاب‌به حاجی پیرزاده و نیزعکسی که برای حاجی فرستاده همین لقب را امضاء کرده است.

۳- نقل از نسخهٔ خطی (شمارهٔ ٦٩٥ مجلس).


To Haji Pirzade.
The Dervish, in
Beyrut.
۱
هو الله جلّ شأنه
هستی مطلق توئی دیگر خیالی بیش نیست	زانکه اندر شأن تو جملهٔ اشیا یکیست
حسن عالمگیر تو از بهر اظهار کمال	می نماید در هزاران آینه اما یکیست
با همه خوبان اگرچه حسن تو عشوه نمود	در حقیقت دلبر یکتای بی همتا یکیست
این همه آشوب و غوغا در جهان از عشق اوست
حمد و ثنا مر آن یکتای بی همتا را که کان الله و لم یکن
معه شیء
کنت کنزاً مخفیاً فاحببت ان اعرف
کل شیء یرجع
الی اصله
ارجعی الی ربک راضیة مرضیة
اظهار حظ و افتخار که از مطالعهٔ آن کلمات حکمت آمیز
و آن عبارات حالت انگیز حاصل کردم
می شمارم که بالتفات مثل آن جناب مشرف

۲

شده ام و امیدوارم از پس بعد فواید صحبت خود ازین پژوهندهٔ
دقائق حقیقت و این جویندهٔ حقائق طریقت دریغ ندارند
حال اینکه بدین عاجز ناچیز السفات فرموده اند باید لحتی
از احوال خود بیان نمایم با وجود اینکه خود گفتن شان خام است
و بر عاشق صادق حرام اما بدون آن برایشان واضح نمی شود
که آن جذبه که مرا بر سوی می کشد چطور پیدا شد

صبا بلطف بگو آن غزال رعنارا
که سر بکوه و بیابان تو داده ای مارا

پنج شش سال قبل ازین بود که اولاً قدم اجتهاد درین راه
پژوهش نهادم اعتقادات هموطنان خود مو بمو سنجیدم و
مشکلاتی در دلم پیدا شد که حل آنها محال نبود گرچه از هر
کس جواب آنها را پرسیدم بعضی از احبای من گفتند که
این خیال محال را از سر بدر کن که بسا مردمان درین راه
گم شده اند و زنهار ازین بیابان وین راه بی نهایت ها
دیگران گفتند که این شبهها از وساوس شیطانی و هواجس
نفسانی است نباید آنها را در دل جای دهی و از راه اجداد
خود پای بیرون نهی نصیحت دوستان را قبول نکردم و گفتم خدا
حق است پس هر کس طالب حقیقت باشد طالب خداست

۳

و دیگر لغو بر آن جز همت که با امید بهشت یا ترس دوزخ از طلب جانان وا مانند لهذا عزیمم رائی برین افتاد که هر یکی از کتب ملل مختلفه و رسائل حکمت و فلسفه که بدست آید با کمال اعتنا بخوانم تا شاید نشانی از آن بی نشان پیدا بکنم وقتی که این کار شد هنوز در شبهه بودم گفتم میان این همه ادیان کدام راست است هر کس می گوید که یقین می دانم و جملهٔ آنها بر قولی دیگر بعد از آن مطالعهٔ کتب تصوف آغاز کردم دیدم که آنچه می خواهم اینجاست که ملتقی البحرین است و مجمع ضدین در هر کتابی از تصانیف این والا همتان بعضی از مشکلات من حل شد دیدم که این همه ادیان فی الحقیقت منافی یکدیگر نیستند بلکه هر یکی بزبانی دیگر بوحدت و کمال و عظمت و جلال خدا گواهی میدهد

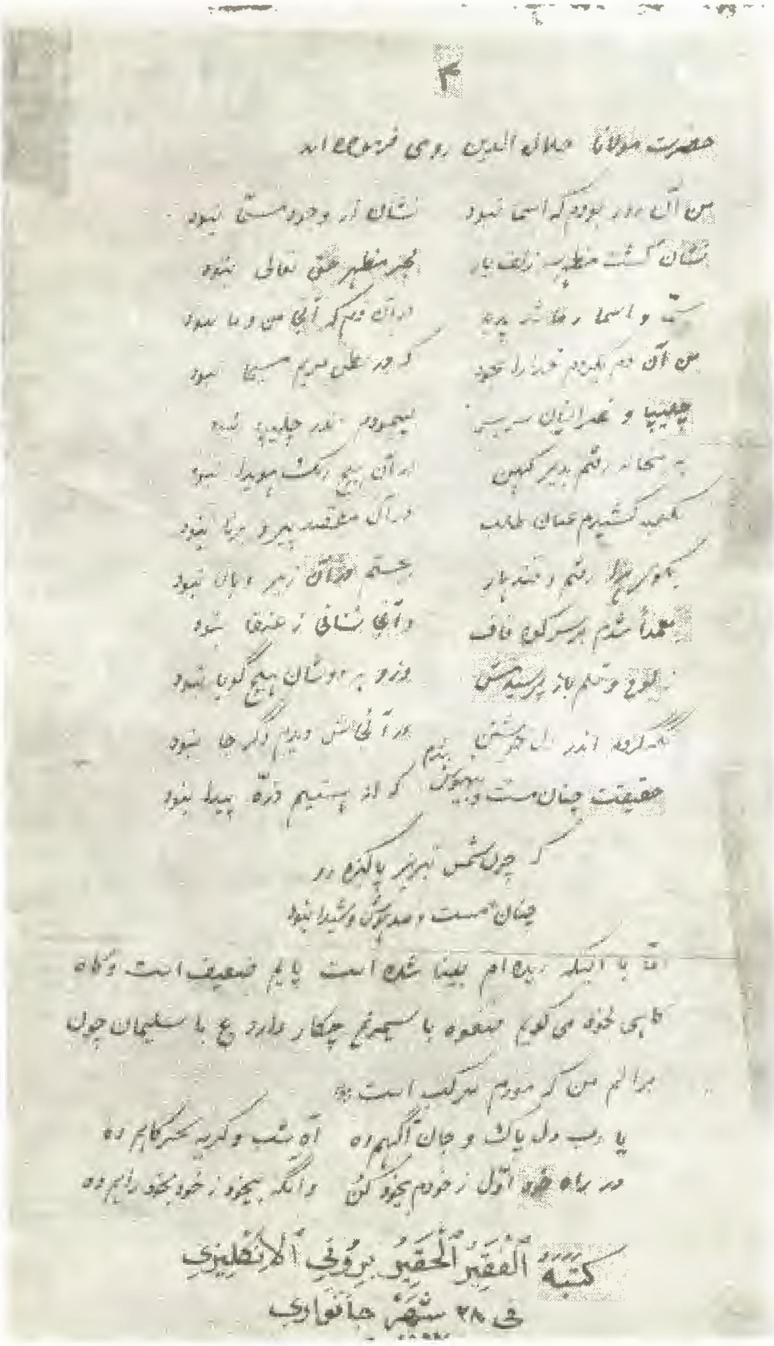
بلی صدق من قال

راه تو بهر روش که پویند خوشست — کوی تو بهر جهت که جویند خوشست
روی تو بهر دیده که بینند نکوست — نام تو بهر زبان که گویند خوشست

آنگاه معنی آیهٔ کریمهٔ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ را تحقیق کردم و بزبان حال گفتم

موجود بحق واحد و اول باشد — باقی همه موهوم و مخیل باشد
هر چیز جز او که آید اندر نظرت — نقش دومین چشم احول باشد

القصه ابرهای شک و ظلمات ریب بطلوع شمس حقیقت پراکنده شد و شک و شقاوت بسرور و سعادت مبدل گشت چنانچه



۴

حضرت مولانا جلال‌الدین رومی فرموده‌اند

من آن روز بودم که اسما نبود | نشان از وجود مسمّا نبود
نشان گشت مظهر سر زلف یار | بجز مظهر حق تعالی نبود
مسمّا و اسما ز ما شد پدید | در آن دم که آنجا من و ما نبود
من آن دم بدیدم خدا را بخود | که در بطن مریم مسیحا نبود
چلیپا و عمرانیان سر بسر | بپیمودم اندر چلیپا نبود
به بتخانه رفتم بدیر کهن | در آن هیچ رنگ هویدا نبود
بکعبه کشیدم عنان طلب | در آن مقصد پیر و برنا نبود
بکوه هرات رفتم و قندهار | بجستم در آن زیر و بالا نبود
عمداً شدم بر سر کوه قاف | در آنجا نشانی ز عنقا نبود
بلوح و قلم باز پرسیدمش | وزو هر دو شان هیچ گویا نبود
نگه کردم اندر دل خویشتن | در آنجا بدیدم دگر جا نبود
حقیقت چنان مست و بیهوش بدم | که از هستیم ذره پیدا نبود

که چون شمس تبریز پاکیزه در
جهان مست و [illegible] و شیدا نبود

قد یا اینکه [illegible] بینا شده است پایم ضعیف است و گاه گاهی بخود می‌گویم [illegible] با سیمرغ چکار دارد و با سلیمان چون برابرم من که مورم [illegible] است

یا رب دل پاک و جان آگاهم ده | آه شب و گریه سحرگاهم ده
در راه خود اول ز خودم بیخود کن | وانگه بیخود ز خود بخود راهم ده

کتبه الفقیر الحقیر براونی الانکلیزی
فی ۲۸ شهر جانواری

1

2, Granville Road,
Newcastle-upon-Tyne.
July 24th 1887.

To, Haji Pirzade

My dear Sir

I thank you very sincerely for the kind letter you have written to me about my Son.

I have always learned with surprize and great pleasure of the kindness of yourself & of other learned and influential Gentlemen both of Persia and other Eastern Nations in associating with &

ترجمهٔ خط

۲۴ ماه جولای ۱۸۸۷

بجناب مستطاب آقای حاجی پیرزاده

آقای عزیز
از برای رقیمهٔ کریمهٔ آنجناب
که در خصوص پسر بنده
نوشته بودید از جان و دل
شکر میدهم -
همیشه با کمال تعجب
و ممنونیت کرم و مهربانی
جناب عالی و بزرگان
و دانشمندان دیگر از
اهل مشرق و ایران
شنیده ام که در حق
پسر بنده چه محبتها
کرده اید و اورا چطور
تشویق و ترغیب
و تعلیم فرموده اید

teaching & encouraging my Son.

He has set before him self, as the work of his life, with my full consent and approval the Study of the Languages Literature & Thought of your Countries he has made, I hope good progress in these Studies & this is very much owing to the kindness of those kind & wise men like yourself who have helped to guide him & made his path

پسر بنده با رضای کلّی
بنده این مقصد را اختیار
کرده است یعنی تحصیل
السنهٔ شرقیه و مطالعهٔ
کتب و فهمیدن افکار
و اعتقادات اهل مشرق

امیدوارم که درین کار
ترقّی کرده است و این
هم اگر چنین باشد بسبب
لطف و کرم مردمانی
عاقل و مهربان همچنان
مثل جناب عالی که
در اهدا و ارشاد او
و تسهیل راهش
و دفع مشکلات
ابراز همّت فرموده‌اند

۳

If it should please God to enable him to help in any degree in creating a better understanding more sympathy & more love between the nations of the East & of the West, I think he will have accomplished much good.

You will have learned that in England, in France & in all the Western Nations there exists much ignorance of other countries & as a natural consequence there is much pride & arrogance. More knowledge of the great world would bring more humility & more kindness & would tend to make all

اگر خدا خواهد که بواسطهٔ او ملل شرقیه و غربیه یکدیگر را قدری بهتر بدانند و میان آنها ازدیاد محبت و مودت پیدا بشود تا یکدیگر را بیشتر دوست بدارند خیال میکنم که عمرش بی حاصل نبوده باشد

از نظر فراست آنجناب پوشیده نیست که در انگلند و فرانسه و سائر ملل غربیه تا هنوز بسیار جهل موجودست در بارهٔ ولایات و ملل سائره و نتیجهٔ این جهل همین است که درین اطراف بسیار خودپسندی و تکبر گاه گاهی دیده میشود اگر علم ما واسعتر بودی و اگر این جهان بزرگ را بهتر دانسته بودیم لابد دفع تکبر و ازدیاد محبت و مهربانی

۴

as the Children of One
Almighty & Loving God
love each other & try to keep
each other.
I have travelled little and
know little of any language
except my own but I think
that to teach men to be
better & holier, & to teach
them to love each other as
the Children of God is the
noblest work to which
we can give our lives
For your kind & noble
expression I thank you
heartily. I shall think of
you frequently, & I pray that
the hand of God may be with
you to bless you & guard you
from evil I am Dear Sir
Yours truly
B. C. Browne

و افراد همهٔ ملل دنیا
ابنای جنس خودرا یعنی
همهٔ بنی آدم را فرزندان
یک پدر و بندگان
یک خدای کریم قادر
خواهند داشت
وآنگاه یکدیگررا دوست
خواهند داشت و حتی
المقدور یکدیگررا امداد
خواهند کرد
بنده کمتر سفر و سیاحت کرده‌ام
و بجز از زبان خود زبانِ دیگر را
خوب نمیدانم لیکن خیالم چنین است
که هرکه مردمان را تعلیم بکند
تا بهتر و پاکتر باشند و یکدیگر را
بیشتر دوست بدارند ازو
شایسته‌تر شرف کسی نباشد
از برای آن عبارات پرمحبت
وکرم باری دیگر از جان و دل
شکرتان می‌گویم و بسا اوقات
یاد جناب عالی بخاطر خواهم
آورد و همیشه دعا خواهم کرد
که خدای تعالی با شما باشد
و برکات به شما ر بدهد
و شما را از همه مصائب
حفظ بکند
دوست حقیقی
بنجامین چیمن براون

اول سپتامبر ۱۸۸۷ هوالله تعالی شأنه

خدمت با سعادت آن پیر سالکان طریقت و آن مخزن اسرار حقیقت جناب مستطاب اکرم امجد آقای آقا حاجی پیرزاده سلمه‌الله تعالی میرساند . رقیمهٔ کریمهٔ آن مرشد کامل و آن صاحب انواع فضائل چنان رسید که دیدار چشمهٔ آب‌حیات بآوارگان فیافی ظلمات . فی‌الواقع اظهار سرور وحبور وافتخاری که از مطالعهٔ آن کلمات محبت آمیز وآن عبارات شوق‌انگیز حاصل کردم بیرون از حد بیان این فقیر است . حقیقةً قصور کرده‌ام درین که قبل از این ننوشتم چرا که یک روز بعد از آنکه نامهٔ آخر خود را عرض کردم بزیارت رقیمهٔ دیگر ازآن جناب معارف مآب مشرف شدم . فی‌الواقع عذری ندارم، اما برلطف ومهربانی بی‌پایان آنجناب عزیز اعتماد کلی‌دارم که از سرتقصیربنده درگذرند وقصور مرا زیر دامن عفو وبخشایش مستور دارند . وقتی که برسیدن آن رقیمه خورسند وخوشحال گشتم در خانهٔ پدر بزرگوار خود بودم وچند روز بعد از آن وداع اقربای عزیز خود گفته عزم سفر کیمبریج کردم ویک هفته آنجا بودم . بعد اینجا آمدم تا اسباب سیاحت را مهیا سازم و روی خود را سوی مشرق بگردانم . خیال آن داشتم که قبل ازین بروم . اما تقدیر چنین نبود . حال خودراچطور عرض بکنم که حالی قریب است . از ذکاوت و فراست آن روشن ضمیر پوشیده نباشد که خیلی میل داشتم بسفر ودیدن مشرق‌زمین . اما همیشه این خیال داشتم که اولاً به‌**بیروت**

بروم تا آنجا بملاقات مردمان خدا مثل برادر معظم آنجناب [1] ومیرزا محمد باقر [2] و غیره کسب سعادت بکنم. وقتی که به کیمبریج رفتم بزرگان آنجا بنده را ازین خیال منع کردند و گفتند وقت منحصر است و ازبیروت تا بایران راه دراز واگر آنجا بروی احتمال کلی دارد که آنجا بمانی و هرگز بایران نرسی. بهتر این است که راست بایران بروی بهر زودی که ممکن باشد وآنجا باش تابرگشتن تو لازم گردد که به بیروت رفتن کاری آسان است وتعریف ندارد. این کلمات را با کمال حسرت شنیدم. اما طوعاً وکرهاً امتثال کردم وترك کام خود گرفتم. اما وقتی که به اینجا برگشتم عوض اینکه اسباب سفر را مهیا سازم همه روز اینجا نشستم وبیرون نرفتم وغم‌و غصه‌خوردم که‌چرااین نصیحت را شنیدم که مقابل میل خود است. چرا که آنها که این نصیحت را دادند از حال بنده آگاه نبودند و ندانستند که طالب تماشا و سفرنیستم، بلکه طالب مردمان خدا وجویای اسرار فنا و بقا.

هر کجا یوسف رخی باشد چو ماه
جنت است آن گر بود در قعر چاه

القصه ده روز درینحالت متردد بوده‌ام وهیچ نکرده‌ام، خود را بسیار ملامت میکنم، که ای بی‌همت چرا بدینطور تنبل

۱- مقصود محمدحسین‌پیرزاده است که‌در نامهٔ بعدی‌هم از او اسم‌می‌برد.
۲- مقصود میرزا محمد باقر بواناتی است که برای معالجه دختر مسلول خود از لندن به بیروت می‌رود. ادوارد براون همیشه مراتب ارادت‌وشاگردی خود را نسبت به وی محفوظ داشته است.

می‌نشینید بر خیز و بکوش که وقت کوتاه است و کردنیها بسیار و راه دراز . چه جای نشستن است .

اگر زود نروید سیاه روی میشویدو رسوای جهان گردید . بعد خود بخود جواب میدهم که نمیتوانم از امید دیدن دوستان بیروت درگذرم . هرچند میخواهم امتثال فرمایشهای بزرگان کیمبریج بکنم نفرت میکنم ازخیال اینکه بیروت را ترك بکنم و از راه **تفلیس** و **رشت** به **ایران** بروم که میل بسفرفرنگستان ندارم ونمیخواهم داخل اراضی روسیها باشم . القصه حال بنده خیلی بد است . نه راه رفتن نه جای ماندن . ع : «دراینجا حیف رفتن وای ماندن» . همه دوستان مرا ملامت میکنند که چرا نرفته و از بهر چه انتظار میکشی، مگر میخواهی خود را رسوای جهان سازی و گرفتار انواع ملامات گردی ؟ آخر نمیدانم چه باید کرد؟ همیشه بخدای متعال دعا میکنم که این مشکل را حل بکند و مرا اهدا بفرماید که خیلی ضعیف هستم و خیلی محتاج باهدای ربانی . دعای آنجناب را هم استرحام میکنم که گمراه نباشم وحق را از باطل امتیاز بکنم . نمیتوانید تصور بکنید که حقدر احمق چقدر متردد بوده‌ام . یك روز میگویم فردا میروم به بیروت . وقتیکه فردا امروز گردد خیال من دیگرگون گردد و میگویم خیر باید راست بایران بروم . بعد خیال درویشان مقدس بیروت بخاطرم میرسد وفغان وفریاد میکنم که امان یا ربی ! امان یا ربی! مرا اهدا بفرمائید . و این غشاوهٔ شك و ریب ازبصر بصیرتم بردارید .

پس رجا و تمنی میکنم از آن مظهر تجلیات جمال ازلی که هرگاه این چند سطر را ملاحظه بفرمائید از برای بنده دعا بکنید که مظهر اهدای الهی گردم. کاش که نصیحت دیگران را نشنیده بودم که آوازی در دلم همیشه میگفت به بیروت بروی که آنجا از صحبت مردمان خدا مستفیذ خواهید بود. اما دیگران بمن گفتند خیر چه لزوم است که به بیروت بروی که هزاران انگلیسی آنجا میروندواین سفرهیچ تعریف ندارد. بایران برو که انگلیسیها آنجا کمتر میروند واگر به بیروت بروی یقین میدانم که جائی دیگر نخواهید رسید و وقتی که برمیگردی گرفتار انواع ملاقات خواهید شد وهرکس خواهد گفت - ای مزور ولاف زن که گفتی ایران میروم کجا بوده اید و چه کرده اید - وترسیدم ازین کلمات وگفتم سمعاً وطاعة ترك بیروت میکنم، اگرچه این را خلاف مصلحت میبینم. و بعد پشیمان شدم وخیال کردم که هرکس باید موافق رأی خود عمل بکند نه این که بگفتار هرکسی ترك عزم خود بکند و راهی دیگر اختیار بکند. اما ازین گفتار بس که این من بنده شایستهٔ اینقدر مرکب نیست و بذکر مشکلات خود جنابعالی را تصدیع میکنم. اما باری دیگر استرحام دعای آنجناب مستطاب را میکنم که خودسرگردان ومشوش هستم و هر دم بتلاطم امواج شک وشبهه جائی دیگر افکنده.

خیلی مسرور و ممنون بودم ازآنکه نامهٔ پدر عزیز بنده را پسندیدند. کاش که توانسته بودند او را ببینند که یقین میدانم

که از ملاقات شما خیلی ممنون میبود. نمیدانید که از مطالعهٔ رقیمهٔ آنجناب چقدر ممنون بودند وچقدر اظهار سرور کردند که مردی است خدا پرست وعادل و خیلی خوشش میآید از صحبت مردمان خدا، وهر که خدا را از راه صدق وصفادوست میدارد و میجوید خوشش میآید و از شنیدن اوصاف آنجناب مکارم مآب از زبان این حقیر بی‌مایه خیلی ممنون بود وبنده را بسیار تبریک کرد که بآشنائی بلکه بدوستی مردی صالح خداپرست نکوکار حقیقت بین گره گشا همچنان مثل آنجناب نائل سعادت شده بودم. دربارهٔ خواهر دوم خود چه عرض کنم. اذن ندادند کـه همراه بنده سفر مشرق بکنند و بیچاره ازین خیلی دلتنگ بود که هم خیلی میل بسیاحت داشت و هم بنده را بسیار دوست میدارد و نمیخواهد یک دم از بنده دور باشد. لائق خواهری چنین نیستم که هرگز زنی مثل او نبوده است، بلکه نخواهد بود. خیالش همیشه این است که دیگران را سعادتمندتر بگرداند. از خود هیچ پروا ندارد. مثل دخترهای دیگر نیست، که میل بزیور وزینت دنیاندارد. زیارت فقرا وتسلی غربا راسعادت اعلا میشمارد. همیشه ترک کام خود میکندتا دیگران خوشحال باشند. مثلا پدر بنده گفته بود که اگر او همراه بنده بایران برود تا وقتی که برگردد یکدم از اندیشناکی آزاد نخواهد بود، از قضا این را شنید وهمان دم از خیال رفتن برگشت وباری دیگر نگفت که میخواهم بروم، گرچه خیلی میل برفتن داشت. نباید خواهر خود رابدینطور

پیش آنجناب مدح بکنم، اما شما را مثل پدر خود میشمارم و لهذا هرچه در دل دارم میگویم و کلمات وافکار خود را نمی‌سنجم و نمی‌تراشم تا در شکلی معین درآیند وبر محبت و لطف آن کرم‌کار اعتماد کلی دارم که برهرزه گوئی بنده حرف نگیرند. چون در شمال بودم یکهفته از والدین خود اذن خواسته همراه همان خواهر سفری کوچک کردم در کوهستانی که بمسافت بیست یا سی فرسخ است از خانهٔ پدر بنده. آن هفته چقدر خوش گذشت. درویشانه رفتیم، یعنی پیاده رفتیم وهمه روز در صحرا بودیم وبالای کوههای بلند رفتیم وهر روز شش هفت فرسخ رفتیم و هرگز فکری نکردیم که در کدام منزل خواهیم بود یا کجا خواهیم خورد. وخواهر بنده خیلی باشجاعت است و از هیچ چیز نمی‌ترسد. یک روز بسر کوهی رسیدیم و خواستیم فرود آئیم، از راهی باریک چون لب تیغ که ازهر دوطرف سنگها سرازیر چون دیوار بود و ازیک طرف حوضی بزرگ وچندان عمیق که اهالی آنجا میگویند که تیه ندارد. قدری پیش رفتیم ودیدم که راه خیلی بد است. ازخواهرخود پرسیدم که آیا نمی‌ترسی؟ تبسم کرد وجواب داد که چرا بترسم، آیا تو همراه من نیستی؟ وحقیقهٔ خود بنده قدری ترسیدم ازآن جای هولناک. اما بدین سخن خواهر من خوف زائل گردید و با سلامت از آنجا گذشتیم وفرود آمدیم وبخدا شکر کردم که ازین خطر بسلامت بیرون آمده‌ایم. اما جنابعالی را تصدیع میکنم بدین سخن بی‌پایان، انشاءالله قبل از رفتن برقیمهٔ

دیگر از آن عزیز مکرم مشرف وممنون خواهم گردید. خیلی ممنون‌شده‌ام از محبت وسلامت آنجناب وخیلی امیدوارهستم که احوال شریف جناب **مؤیدالملک** بهتر شده است. سلام درویشانهٔ بنده را بایشان برسانند و بگویند که همیشه داعی سلامت وصحت ایشان هستم. زیاده زحمتی ندارم.

مخلص ارادت کیش، الحقیرالفقیر

مظهرعلی

مکتوب دیگر

(این نامه بامکتوب پدر براون همراه بوده است. لذامورخ ۲٤ جولای ۱۸۸۷ است).

بعرض حضور عالی انور اکرم میرساند. رقیمهٔ کریمهٔ آن رهنمای محققین وآن مرشد سالکین و قطب موحدین با کمال ممنونیت و افتخار زیارت شد و عبارات شرینش و اشارات مبینش مایهٔ شادمانی بی‌اندازه گردید. سبب تأخیر درعرض کردن‌جواب همین‌بود که بنده برای تبدیل هوا وتنزه‌وتفرج همراه خواهر دومین خود که همانست که میخواست همراه بنده بمشرق زمین‌برود بکوهستان در این اطراف رفته بودم‌و بیشتراز یک هفته ازینجا دور بودم، حال اینکه اقربای بنده ندانستند که کجا هستم که هر روز جای دیگر می‌رفتیم وهر شب منزلی دیگر اختیارکردیم، نمیتوانستند مکتوبهائی که به بنده فرستاده بودند تقدیم نمایند. لهذا تا کنون عرض کردن جواب‌ممکن نشد. آن سفر کوچک خیلی خوش گذشت

که آن کوهستان مثل پریستان خوب و مرغوب بود و آن خواهر عزیز همراه بود و دور از شور وتشویش شهر بودیم. هرصبح زود بیرون میرفتیم تا درجائی رسیدیم که خوشمان آمد وآنجا اقامت اختیار کردیم. پریروز برگشتیم. والا البته قبل ازین نوشته بودم.

آن رقیمهٔ کریمه که برای پدر بنده نوشته بودید بایشان رساندم وترجمه کردم. پدرم هم از فهمیدن مطالب مهربان و عبارات محبت نمایش کمال خوشوقتی وحظ حاصل کرد و رقیمهٔ آنجناب را مثل حرز جان میداند و حفظ میکند و برای اظهار شکر خود مکتوبی نوشته است، و بنده برحسب اشارت ایشان مکتوب مزبور را بفارسی ترجمه کرده‌ام و آنرا لفاً میفرستم و امیدوارم که مظهر قبول جناب عالی گردد [1]. دیگر سلام آنجناب را رساندم و رقیمهٔ آن کرم کار اخلاص شعار را بپدر و مادر و خواهران خود ترجمه کردم. ایشان هم از شنیدن آن خیلی خیلی ممنون ومسرور بودند وتعجب کردند از حسن خلق آنجناب که باینطور بنده را مظهر الطاف ومکارم خود فرموده اید، وهمگنان سلام مخلصانه میفرستند.

دیگر رقیمه‌ای که به برادر معظم خودجناب مستطاب آقای **محمد حسین پیرزاده** [2] لفا فرستاده بودید تقدیم کردم. انشاءالله خواهد رسید. از خبر تشریف داشتن جناب

---

۱ ـ این مکتوب پیش ازین بطبع رسید.

۲ـ در نامهٔ دیگر هم از او اسم برده است.

برادر معظم‌مشارالیه در بیروت خیلی‌ممنون بودم که‌انشاءالله خدمت ایشان هم میرسم و کسب شرف میکنم، وقتی که در **بیروت** برسم‌انشاءالله تنها و بی دوست نخواهم بود که هم برادرمعظم‌جنابعالی‌آنجا تشریف دارند هم‌آقای‌**میرزامحمدباقر** هم جناب **محمد زمان** وهم **جمال‌الدین بک** [1] که شاگرد آقای میرزاباقر است. دیگردوسه‌روزقبل ازین بزیارت‌رقیمه‌ای از همان جمال‌الدین‌بک مشرف شدم و ملفوفاً در آن از پدر بزرگوارخود که‌حالاحاکم‌شرعی‌بیروت است رقیمه‌ای‌فرستاده بود و علاوه از آن کتابی ترکی محض برای بنده فرستادند که بنام شرح الاصول‌العشرة مسمی است و مطالعه‌اش را بسیار بر بنده توصیه کرد. لهذا توقع این است که در بیروت مثل‌غریبی‌نخواهم‌بود، بلکه مثل‌شخصی که بزیارت‌دوستان عزیز خود میرودوبیشترازهمه چیز این‌امید است که‌انشاءالله در بیروت باری‌دیگر خدمت آنجناب‌عزیز مکرم‌خواهم رسیدو فراق باری دیگر بملاقات مبدل شود.

آن ایامی که در لندن در خدمت جنابعالی بسر بردم چقدرخوش گذشت، افسوس که‌بچنین زودی گذشت.

فقدت زمان الوصل و المرء جاهل

بقدر لذیذ العیش قبل المصائب

بعد از تشریف‌بردن‌جنابعالی از لندن‌دو روز آنجا ماندم وخیلی غم وغصه خوردم‌وعلی‌الخصوص وقتی که ازخانه‌ای

۱- عکس این شخص‌درعکس‌دسته جمعی بیروت(ص٥٤)دیده می‌شود.

گذشتم که سابقاً بحضور مبارك جنابعالی منور میبود و حالا تهی ومتروك است. ازآنچه فرموده بودید که ازلندن خوشتان آمد خیلی ممنون ومسرور بودم. فی‌الواقع خوبی و روحانیت‌و معنویت که در لندن دیدید نه در لندن بلکه در خود بوده برفحوای‌ضرب مثلی که داریم «بپا کان همه چیزپاك است»، عارفی که چشم خدا بین داشته باشد:

«ز هر چیزی که دید اول خدا دید»

همه جهان آئینهٔ آن دلبر یکتای بی همتا میگردد. پس لاجرم درهرجا فروغ آن ماه حسن می‌بیند، ومعنی آیهٔ کریمهٔ «فاینما تولیتم فثم وجه‌الله» محقق گردد.

حالا که از **لندن** تشریف‌برده‌اید خوبی‌وآبادانی کجاست که بنظر بنده مثل ویرانه مینماید. امیدوارم که تا آنروز فرخ که در **بیروت** باری دیگر خدمت جنابعالی برسم گاهگاهی بنده را برقیمه‌ای مشرف و ممنون گردانند و خبر بدهید که چه وقت از **پاریس** تشریف‌خواهیدبرد وکی بمشرق تشریف خواهید آورد.

زیاده زحمتی ندارم. باقی‌الدعا.

مخلص ارادت شعار ومرید مشتاق

مظهرعلی

سلام مخلصانهٔ درویشانهٔ بنده را بجناب **مؤیدالملک** برسانند و از بنده احوالپرسی نمایند.

مکتوب دیگر

۱

هو الله تعالی شأنه

بعرض حضور انور عالی اکرم میرساند بعد از
تشریف بردن آنجناب مکارم مآب از لندن بنده
دو روز آنجا توقف نمودم و روز شنبه بوداع
ملا محمد علی خان و ملا حسین قلیخان رفتم
و آقا محمد علی خان لطف نموده بنده را بخدمت
سفیر کبیر اعنی به جناب ناظم الدوله رساند
و ایشان بنده را با کمال مهربانی و کرم فرمودند که
از آمدن شما و خبر رفتن شما سمت ایران ممنون
شده‌ام و سپارشنامهٔ شما خواهم داد تا هر جا
با سلامت و خوشوقتی بروید و بر حسب کام
نائل مرام باشید همان شب وداع دوستان
لندنی کرده عزم سفر شمال کردم و چهار ساعت
بعد از نصف شب اینجا رسیدم الحمد لله که
همهٔ اقربای عزیز خود را در کمال صحت و سلامت
یافتم و از دیدن ایشان خوشوقت و خوشحال
شدم و از صحبت ایشان تمتع یافتم و پدر
بزرگوار بنده هیچ ملامتم نکرد و نگفت که چرا
بدین طور دیر آمدید بلکه گفت گرچه دیر آمدید

خوش آمدید و اگر آنجا دیر ماندید البته در آن
مصلحتی دیده باشید با این اگه جناب عالی
از برای ایشان چند سطر بنویسید خیال
می کنم که پدرم خیلی خوشوقت خواهد بود اگر
برای جناب عالی زحمت نباشد امروز
صبح بزیارت رقیمها از برادر جناب عالی
و آقا میرزا محمد باقر از بیروت ممنون و مسرور
گردیدم برادر جناب عالی از بیروت هنوز
تشریف نبرده بود وقتی که رقیمهٔ آنجناب رسید
و حالا آنجا خواهند ماند تا وقتی که آنجناب
ببیروت تشریف ببرید دیگر از برای
آنحضرت رقیمه فرستاده اند و بنده فرموده که
این را بهر زودی که ممکن باشد ~~بجاید~~
بجناب برادر من قبلهٔ معظم حاجی
میرزا ن تقدیم نمائید لهذا امتثالاً
لامره الشریف همین روز بلا درنگ
رقیمهٔ مزبوره را بجناب عالی ارسال
دارم و امیدوارم که بسلامت و زودی
خواهد رسید ان شاء الله اگر بنده
به بیروت بروم هم بملاقات برادر
معظم ایشان هم بملاقات جناب عالی

مشرّف و مسرور خواهم گردید آن هم روز که در لندن ماندم
بعد از تشریف بردن آنجناب خوش نگذشت. هم تنها
بودم هم از مفارقت دوستان عزیز خود دلتنگ شدم
و حسد زیاد بر پاریس بردم که حالا مظهر عوض بنده
مظهر جناب ابو المظاهر شده است القصه لندن بر
بنده تنگ شد و تحمل ماندن آنجا نداشتم حالا که
از صحبت پدر و مادر و برادر و خواهران عزیز خود
متمتع شده ام احوال بنده باری دیگر بسامان آمده است
نمیتوانم بگویم که آن ایام مبارک که در لندن تشریف
داشتید و بحضور مبارک خود انگلستان را گلستان
نمودید چقدر خوش گذشت خود را فوق الاشعار
نیک بخت و بختیاری شمارم که برسیدن خدمت
آنجناب مشرف و ممنون و مشعوف و مسرور
گشتم کاشکی این چند روز سعادتمند بدین
زودی نگذشته بودند اما خیلی ممنون هستم
که بهمه حال آن مدت قلیله را قلیله تر
نگردانیدم و تا تشریف بردن جناب عالی
در خدمت ایشان بودم دیگر ان شا الله
امید ملاقات هست خواه در پاریس باشد
خواه در اسلامبول خواه در بیروت خواه در
طهران خواه در شیراز یک دست ترکی دارم

در بیروت و از او پرسیدم که راه بغداد از بیروت
چطور است در جواب میگوید که از پدر خود که سابق
قاضی بغداد بوده است پرسیدم و او میگوید
اگر از راه اسکندرون و حلب و دیار بکر بروید
ممکن است در یک ماه برسید آنجا لهذا اگر
اولاً به بیروت بروم اگر مانعی پیدا نشود ان شاالله
از همان راه می روم و باین طور بایران می رسم
و حالا که می دانم که برادر آنجناب در بیروت
تشریف خواهند داشت تا وقتی که آنجا تشریف
آورده باشید بنظرم چنین میآید که بهتر است
اولاً به بیروت بروم به باسلامبول اما باین
هنوز مقرر نشده است و دیگر ترکان میگویند
تقدیر تدبیری بوزار امیدوارم که احوال
شریف آنجناب مستطاب ان شاالله خوبست
و دیگر امیدوارم که احوال جناب مؤید الملک
بهتر شده است و ان شاالله آن ناخوشی که
بدان مبتلا شده است درجه بدرجه دفع
خواهد شد سلام مخلصانهٔ درویشانهٔ
بنده را بدوستان برسانید و اگر فرصت
داشته باشید توقع آن است که برقعهٔ
دیگر حقیر را مظهر سرور و حبور فرمائید
مخلص ارادت کیش مظهر علی

آدرس بنده چنین است

Edward G. Browne,
2. Granville Road,
Newcastle-on-Tyne.
Angleterre.

* * *

نکتهٔ قابل اعجابی که درباب روابط براون و حاجی‌پیرزاده، چند سال پیش هنگام مطالعهٔ سفرنامهٔ حاجی،مورد توجه اینجانب‌قرار گرفت اینست که ادوارد براون در جلد چهارم تاریخ ادبی ایران قصیده‌ای را در وصف پاریس طبع کرده وآن‌را از اشعار«فرهنگ» [1] (برادر داوری) دانسته‌است ومی‌نویسد که این قصیده [2]وقصیدهٔ دیگری را که درمدح ملکهٔ ویکتوریاست(بمناسبت سال پنجاهم‌سلطنتش)فرهنگ‌ازشیرازبرای من فرستاد . در تعقیب این شرح توضیح می‌دهد که این اشعار بااشعاری که از فرهنگ در مجمع الفصحا درج شده است‌تفاوت کلی دارد .برای اینجانب که سفرنامهٔ حاجی پیرزاده را دیده و دو قصیدهٔ مذکور را در آن خوانده بود نیک واضح شد که اشتباهی بر براون دست داده است ، لذا در همین باب دو مقاله (یکبار در«جهان نو» وبار دیگردر « یغما ») نوشت و دلایلی چند آورد که این هر دو قصیده سرودهٔ حاجی پیرزاده است نه فرهنگ. دلایل موردبحث عبارتست از اینکه :

۱- حاجی پیرزاده تمام این قصیده را در سفرنامهٔ خود آورده و آنراتصریحاً اثر طبع‌خود دانسته است ودرابتدای آن می‌نویسد : «راقم این سفرنامه که بدان خاك عنبر سرشت رسید این قصیده را در تمجید پاریس به نظم آورد و انشاء نمود .»

۲- حاجی پیرزاده درسفرنامه درجائی که ازملاقات خود باحاج

۱- متولد ۱۲٤۲ و متوفای ۱۳۰۹ در شیراز ، از فرزندان وصال شیرازی است .

۲- به مطلع: چشم‌بگشا بیا ببین‌انوار		سوی پاریس از در و دیوار
و به‌مقطع : گفتم‌این‌شعرهامه شعبان		سال‌هجری‌هزاروسیصدوچهار

محمد حسن امین‌الضرب یاد می‌کند می‌نویسد : «حاج محمد حسن از حقیر خواهش نمودند که قصیدهٔ تمجید نامهٔ پاریس را برای من بنویس که از برای مذاکره و یادداشت نسخه نزد من باشد. حقیر هم قصیده را برای ایشان نوشته وبهمان وزن وقافیه چند بیتی در توصیف وتمجید جناب حاجی معزی‌الیه نوشته وبایشان تقدیم نمودم و این ابیات است:

گوش بگشای تا ز مطلع نو گویمت شعر چون در شهوار
فخر دوران امین دارالضرب کـه بود قدوهٔ اولوالابصار

۳- در اواخر قصیدهٔ مندرج در سفرنامه نام حاجی پیرزاده دربیتی بتصریح وجود دارد :

از ره علم و از ره دانش پیرزاده بگفته این اشعار [1]

۴- عادةً شاعر هنگام توقف درشهری یا مملکتی و تحت تأثیر آنچه از آنجا دیده است شعری برای آنجا می‌سراید و فرهنگ سفری به پاریس نرفته بوده است.

۵- دلیل دیگر وجود قطعه‌ای است در مذمت پاریس اثر طبع حاجی پیرزاده که درسفرنامه نقل شده وبعضی ابیات آن اینست:

پاریس چو زندان بلا وسقرآمد زین‌غصه‌وزین‌غم که‌مرا ازسفر آمد
گفتم که‌سفر گیرم‌وسودی بنمایم از درد وغم‌او همه‌سودم‌ضرر آمد
هرساعت‌وهرروزغم‌و دردوبلائی هر روز ز دیروزم صد ره بتر آمد

۶- درمجموعهٔ خطی (8) Y.I کتابخانهٔ ادوارد براون، قصیده‌های وصف پاریس وپنجاه سالگی سلطنت ملکهٔ انگلیس باغزل حاجی پیرزاده

۱- این بیت را براون به این شکل نقل کرده است :
از ره علم و از ره دانش نیست کاری برایشان دشوار



(این عکس بسال ۱۸۸۵ در بیروت انداخته شده است)

ازچپ به‌راست: محمد باقر بواناتی، شیخ محمد عبده، حاج پیرزاده (یعنی حاج حسین که درمکاتب براون محمد حسین ازو نام رفته است)·

پشت سر ازچپ براست: جمال‌الدین بیك (بنابه مکتوب براون، پدرش حاکم شرعی بیروت بوده وخودش شاگرد بواناتی، به صفحهٔ ٤٦ همین‌مقدمه نگاه کنید)، وسطی شناخته نمی‌شود، میرزا اسمعیل پسر بواناتی.

(اصل این‌عکس در کتاب تاریخ‌مطبوعات ادوارد براون طبع شده)

در تمجید از ادوارد براون با هم استنساخ شده است (ص ۲۸۶ فهرست کتابهای خطی براون).

اما علت اینکه چنین اشتباهی بر براون حادث شده است درست روشن نیست و ممکن است بسبب شباهت خط فرهنگ وحاج پیرزاده باشد! (۱)

۱۰ـ اجمالی درباب حاجی آقا حسین پیرزاده

براون با حاج حسین پیرزاده برادر کوچکتر حاجی نیز آشنائی داشته و در نامه‌های خود به حاجی محمد علی چنانکه دیدیم ازو نام برده است. نیز بنابر آنچه در فهرست کتب خطی کتابخانهٔ براون (چاپ نیکلسن، صفحهٔ ۳۷) آمده، براون با حاج حسین مکاتبه داشته و یادداشتها و اطلاعاتی ازو درباب بابیه اخذ کرده بوده است که آن یادداشتها اینک در میان کتابهای براون محفوظ است.

در عکس دسته جمعی مندرج در کتاب تاریخ مطبوعات و شعر معاصر ایران تصویر حاج حسین پیرزاده هم دیده می‌شود.

حاجی پیرزاده خود در سفرنامه (ص ۳۰۶) شرحی دربارهٔ برادرش نوشته است که نقل آن برای اطلاع از احوال برادر مفید است.

«باری چون حاجی آقا حسین اخوی مدت هفت سال متجاوز بود که از طهران سفر کرده وبرای سیاحت گردش می‌نمود مدتی درصفحات آذربایجان، اورمیه وخوی، توقف نموده هنگامی که با مرحوم سپهسالار حاجی میرزا حسین‌خان برای منازعه

۱ـ برای تفصیل این مطلب به‌مقالهٔ اینجانب مندرج در یغما (۷ : ۴۲۰ ـ ۴۳۰) مراجعه شود.

واغتشاش شیخ عبیدالله کرد به آذربایجان رفته بودیم [۱] حاجی‌آقاحسین رادر اورمیه ملاقات نمودم . . .وتوصیه به او می‌نمودم که سفر روم نماید و بزیارت مکهٔ معظمه مشرف شود ومدینهٔ منوره را زیارت کند . . . باری بعدازچندی‌از راه خوی وتفلیس‌به اسلامبول آمده مدتی در خانهٔ سرکار حاجی میرزا نجفقلی خان جنرال قونسول منزل نموده بعد از توقف از اسلامبول بمصر آمده باتفاق جناب حاجی میرزا مهدی قاضی پسر مرحوم‌میرزا هاشم‌آقای تبریزی‌بمکهٔ‌معظم‌ومدینهٔ منوره مشرف شده و از زیارت مراجعت به مصر نموده وچندی درمصر توقف داشته و از مصر از راه اسکندریه زیارت بیت‌المقدس و از قدس خلیل به بیروت وشام رفته مدت سه سال باز در بیروت توقف نموده و منزل مخصوص در بیروت برای خود ترتیب داده باکمال خوبی ومعقولیت و درویش منشی بامردم سلوك نموده و گذران خود را از نوشتن لوحه وترکیب‌وقطعهٔ خط نستعلیق‌می‌گذراند . سال گذشته که‌حقیر از ایران بطرف مصر آمدم شرح حالات را نوشتم وگفتم که تامراجعت ماازفرنگستان‌دربیروت‌باشید . باری‌بعد ازمراجعت از فرنگستان باسلامبول و مصر بواسطهٔ تلگراف حاجی‌حسین را اخبار کرده بمصر آمدند .»

---

۱ - یعنی‌درسال ۱۲۹۷ قمری، واین مطلب خودنکته‌ای مهم درتاریخ حیات حاجی و روابط وی با سپهسالارست. معلوم می‌شود که حاجی پیرزاده در سفر مشیرالدوله به آذربایجان (در واقعهٔ‌عبیدالله کرد)همراه بوده است .

۱۱ـ سفرنامه

سفرنامه‌ای که ازحاج پیرزاده باز مانده شرح سفردوم اوست، یعنی سفری که ازطهران روز پنج‌شنبه ٥ ١ شعبان ٣ ٠ ٣ ١ آغاز می‌شود و دربازگشت اصفهان در تاریخ دوشنبه ٢٦ جمادی الاولی ٣٠٦ ١ خاتمه می‌یابد. نسخه‌ای ازین سفرنامه که بشمارۀ ٥٩٦ درکتابخانۀ مجلس شورای ملی محفوظ است مورخ سال ١٣٢ ١ قمری و کتابت میرزامهدی نسخ نویس است که برای حسینقلی خان مخبرالدوله تحریر شده بوده است. (١)

آقای نیرالدین پیرزاده می‌فرمودند که نسخه‌ای اصیل ازین سفرنامه (بخط خود حاج پیرزاده) را در اختیار داشته‌اند که یکی از دوستان مرحومشان در اواخر حیات خود آنرا برای خواندن و استنساخ ازیشان گرفته است ونسخۀ مذکورهنوز در خانۀ آن مرحوم است.

۱۲ـ اخلاق و روحیات

حاجی پیرزاده ازلحاظ اخلاق مردی بسیار مبادی‌آداب بود. لباسش همواره پاکیزه ومرتب بود. مردی خوش‌لباس بود. قامت برافراخته‌اش موجب جلوۀ مخصوص او بود.

در مکالمه و صحبت از بسیارگوئی و مخصوصاً گفتن حشو وزائد پرهیز داشت. در صحبت عارفانه استعمال اصطلاح «محبت» بخصوص مورد علاقه‌اش بود. «محبت» را برترو والاتر مرحلۀ سلوك وپاکی نفس می‌دانست. ازآقای فرهنگ شنیده‌شد که‌وقتی ظهیرالدوله (حاکم رشت)

١ــ فهرست کتابخانۀ مجلس شورای ملی، جلد دوم ص ٤٤٢.

قرقاولی برای حاجی فرستاد و حاجی قطعه‌ای در تشکر بدو نوشت که مطلعش این بیت است:

ازدشت عشق‌سرزدچون سنبل‌محبت   از رشت عشق پرزد قرقاول‌محبت!

آقای خان ملک ساسانی نیز حکایتی درین مقوله دارد که نقل آن مناسب است. خان ملک می‌فرمود که روزی عده‌ای از بزرگان، از جمله شیخ الرئیس قاجار، در صفائیه مهمان بودند. من و پدرم هم بودیم. عصرانه را در «حلقهٔ محبت» که از فلکه‌های باغ بود چیده بودند. در آنجا قرارشد اهل‌شعر غزلی بسازند که ردیفش«محبت» باشد. شیخ الرئیس غزلی سرود که مطلع ومقطعش اینست:

دلی که بستهٔ عشق‌است‌در کمندمحبت   خلاص می نتواند شدن زبند محبت
چورسم‌وراه‌طریقت‌جوان‌ساده‌نداند   ز **پیرزاده** بیاموزچون‌وچندمحبت

حاجی پیرزاده کشیدن دخانیات را مطلوب‌نمی‌دانست و درویش را از هرنوع آن بدور می‌داشت. می‌گویند هرجا زارعی را میدید که به کشیدن چپق مشغول است چپق‌او رامی‌شکست و دربهای‌آن وجهی میداد ومی‌فرمود بروآب نبات بخر وبمک تامگر از شر توتون برهی؟

حاجی مردی شوخ طبع هم بود. در باغ‌سه الاغ داشت وآنها را بنامهای خان ونایب ومیرزا نامیده بود. موقعی که اعیان ورجال‌در باغ می‌بودند از باب کنایت وطیبت می‌گفته است که: خان رابیاورید تا بارها را ببرد! یا نایب را سوار شوید!

حاجی پیرزاده از ادب‌وفضل بی‌بهره نبود. از میان اشعارشاعران عارفانه‌سرای به خواجهٔ شیراز اعتقاد خاص داشت وبه اشعار او فریفته بود. مخصوصاً تفأل به دیوان را واجب می‌دانست و در غالب امور به حافظ تفأل می‌جست.

خط حاجی خطی خوش بود. نمونه‌هائی از آن درین صحایف طبع شده است (۱)

محضرش بخصوص مجمع اهل ذوق و حال و ادب و محفل عارفانهٔ ارباب طریقت و عرفان بود.

هنگامی که این مقدمه به‌پایان رسیده بود مکتوبی از غلامرضا آصف‌الدوله شاهسون‌حاکم فارس‌خطاب به جناب حاجی بدست افتاد. این نامه نشان می‌دهد که مردی جبار چون‌آصف‌الدوله هم‌ناچار از آن بوده است که به حاجی ارادت واخلاص بنمایاند وخود نشانی ازمیزان احترام و اهمیت حاجی است. سطوری مناسب از آن مکتوب درینجا نقل می‌شود:

«عرض می‌شود - مقامات‌صفاومحبت‌جناب‌مستطاب‌عالی مقتضی است درین‌موقعی که پست مقرری عزیمت‌دارد‌تمدید ارادت ... کرده خود را در آن خانقاه وحدت و حوزهٔ صفوت یادآور باشم ... اوقات که‌در صفائیه که امروزه‌رشک بهشت وجنت مخلد است‌بااصحاب‌ودوستان کسب سعادت میفرمائید و درخیابانهای وحدت قدم محبت می‌زنید ... بنده را هم در آن حلقه یاد دهید فرمود. پنجاه تومان برای مصارف دیگ جوش صفائیه‌درنهایت‌محبت‌تقدیم‌داشتم ...دیگ‌جوشی تهیه

۱- مکتوب به امین‌السلطان، مکتوب‌به امین‌الضرب (ظاهراً حاج‌محمد حسن)، وقطعه‌ای که از اسم خود با آیه‌ای از قرآن ساخته و درصفحهٔ پشت بطبع رسیده است

هو

رسید مژده که ایام غم نخواهد ماند
چنان نماند و چنین نیز هم نخواهد ماند

توانگرا دل درویش خود بدست آور
که مخزن زر و گنج و درم نخواهد ماند

بر این رواق زبرجد نوشته‌اند به زر
که جز نکوئی اهل کرم نخواهد ماند

خیلی تعجب است با وجودی که شما خود را درویش درست میدانید
و فقرا شما را عارف و محب درویشان میدانند
چرا اینهمه غفلت از حال فقرا و درویشان دارید
و به هیچ صورت من الوجوه احوالی از فقرا نمی‌پرسید
دلجوئی نمیکنید همراهی نمیکنید محبت نمیکنید
حالا نکنید پس کی خواهید کرد

محمد [illegible]

مکتوب حاجی پیرزاده به امین‌الضرب

شما که به درجهٔ ارشاد رسیده اید شخص اوّل روزگار شده اید

بحمدالله تعالی قدرت دارید هر نوع خدمت و محبت نسبت به فقرا

درویشان می‌توانید نمود به مسامحه نکوشید و کار خیر را

عقب نیندازید در این شب عید از لباس و نقد

و جنس البته از برای درویشان مخلص التفات بکنید

و از آنها همت و مدد بخواهید و با فقرا درویشان

همیشه همراهی بکنید و قدر مراتب خود را بدانید

گر تو خواهی همنشینی با خدا	می‌نشین اندر حضور اولیا

ملاقات و نشستن با فقرا درویشان ملالت دل را زایل نماید

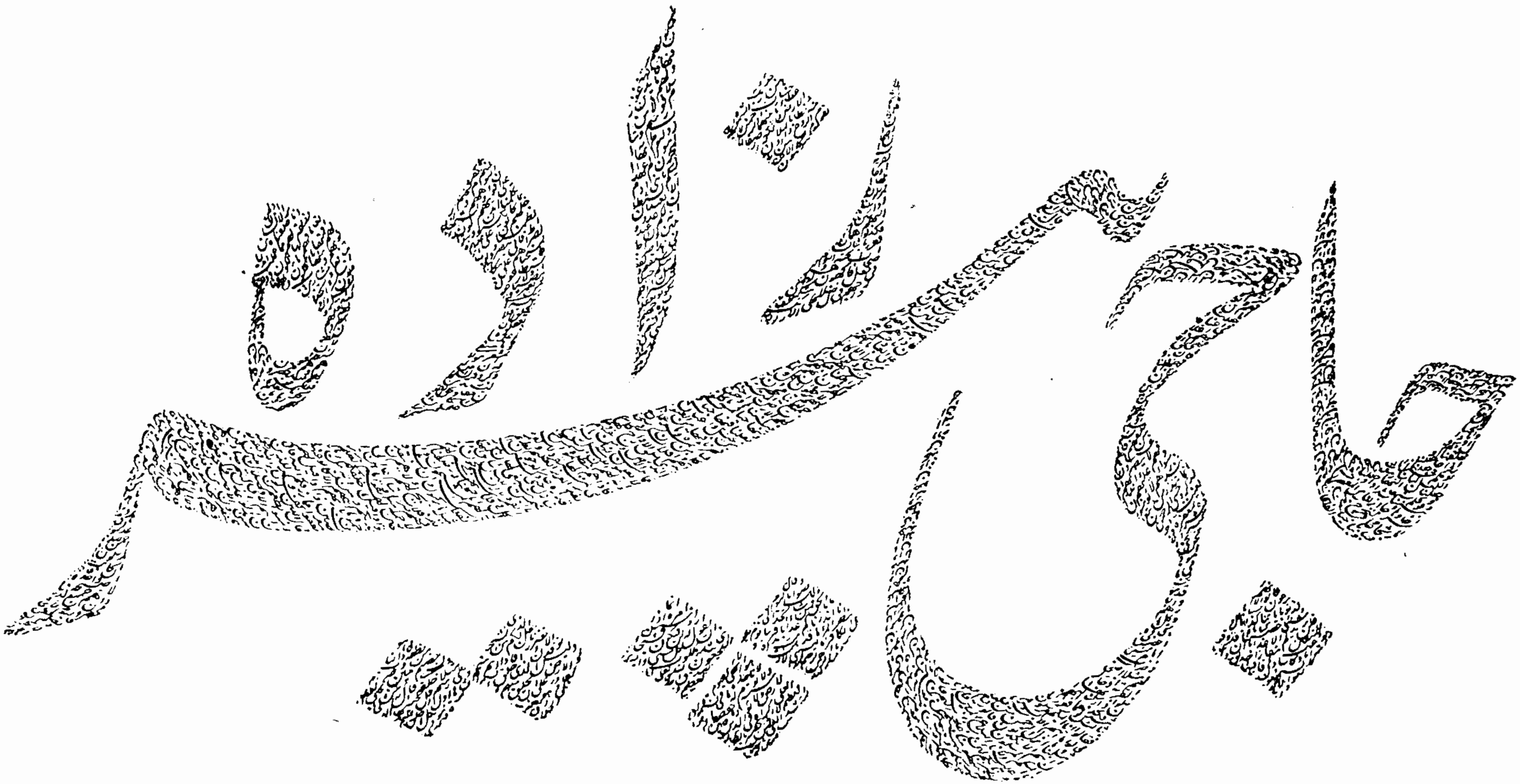
البته قدری وقت و زمان خود را صرف ملاقات فقرا نمایید

فرموده باقلندران طریقت وحقیقت صرف فرمایند.» (۱۳۲۰ قمری)

* * *

جای خوشوقتی است که با طبع سفرنامهٔ حاجی یگانه اثر تاریخی مفید وی در دسترس قرار گرفت وموجبی برای تحریر این ترجمهٔ حال شد.

تهران، ۲۳ خرداد ۱۳۴۲ — ایرج افشار



نمونهٔ خط حاجی پیرزاده

سفرنامهٔ

جناب مستطاب عارف معارف
شرع وشریعت سالک مسالک
طریقت وحقیقت قطب‌الاقطاب
و مرجع اولوا الالباب طائف
بیت الله الحرام وزائر قبور
ائمةالانام آقای حاجی پیرزاده
سلمه‌الله

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

حرکت از تهران

روز پنجشنبه پانزدهم ماه شعبان‌المعظم، سنهٔ ۱۳۰۳ هجری، از طهران ازخانهٔ مرحوم حکیم‌باشی میرزا عبدالرحیم که باعیال درآنجا منزل داشتیم، سه‌ساعت از روزگذشته حرکت نموده به تقی‌آباد که والدهٔ معظمه وآقاعبدالمولای اخوی درآنجا منزل داشتند آمدم وآقامیرزا عبدالوهاب پسرآقا میرزافتحعلی رابا خود برداشتم ودوشب درتقی‌آباد خدمت والده ماندم و عیال یعنی خانم نورالدین از طهران بمشایعت آمده درتقی‌آباداورا ملاقات نمودم وروز هفدهم ماه بیخبراز والده‌وعیال بحضرت عبدالعظیم رفتم. جنابجلالتمآب آقای مؤیدالملک که‌مدت بیست ماه بود درطهران توقف داشتند وعازم مراجعت به‌شیراز بودند درحضرت عبدالعظیم نقل ومکان فرموده‌قراربراین‌شده بود که‌اینحقیر باتفاق ایشان به‌شیراز بیایم وسیاحت صفحات فارس نمایم جناب ایشان نیزسه شب در حضرت عبدالعظیم توقف نمودند. باری عصر روز هفدهم ماه والدهٔ معظمه وعبدالمولی وخانم نورالدین بانورالدین محمد به‌حضرت‌عبدالعظیم آمده حقیر را ملاقات نمودند وقدری با والده وحضرات در باغ علی‌جان گردش کردیم ونشستیم وبانورالدین بازی کردم واورابوسیدم وازوالده حضرات خداحافظ کردم. سن نورالدین درآنوقت هفده‌ماه بود. والده‌و

حضرات به تقی‌آباد مراجعت نمودندو حقیر منزل جناب مؤیدالملک آمدم. جناب فضایل مآب آقای آقامیرزا ابوالحسن جلوه سلمه‌الله تعالی برای مشایعت درآنجا تشریف داشتند.

ذکر وقایع اتفاقیه ازحضرت عبدالعظیم الی معصومهٔ قم

صبح روزهجدهم درحضرت عبدالعظیم زیارت نموده و همّت از آستانهٔ مبارک آنحضرت خواسته واز جناب آقای آقامیرزا ابوالحسن سلمه‌الله خدا حافظ نموده درخدمت جناب مؤیدالملک(۱) وجناب آقامیرزا آقای حکیم جهرمی سوار شده عازم شدیم و میرزا عبدالوهاب نیزبهمراه بود. عالیجاه علیقلی خان وعزیزبیک آبدار و آقایار جلودار و مشهدی کاظم پیشخدمت و فرج‌الله باجمعی از نوکرهای دیگر از حضرت عبدالعظیم حرکت کرده بمنزل اول که حسن‌آباداست واردشدیم. جناب مؤیدالملک درکالسکه نشسته‌اند وحقیر سواریک اسب کهری که بسیار خوب راه میرود و زین اوخیلی راحتست سوارم وجناب آقا میرزاآقا سوار اسب کهر کوچکی هستند که بر روی اوتکل گذارده‌اند.

۱- مؤیدالملک میرزا احمد خان پسر میرزا محمد خان بیگلربیگی در سال ۱۲۵۳ه.ق. متولدشد.ومعلومات زمان‌خودرا فراگرفته‌مخصوصاً خط نسخ‌را خوب‌مینوشت.درسال۱۲۷۲ه.ق. نزدعم‌خودمیرزافتحعلی‌صاحب دیوان بطهران رفته ومستوفی دیوانخانه شده است.بعد ازفوت برادرش بشیراز رفته وشغل اورا که کلانتری‌وبیگلربیگی (رئیس شهربانی) بوده درعهده گرفته ودرسال ۱۲۸۸ه.ق. استعفادادەو به‌شغل لشکرنویسی منصوب‌وازسال۱۲۹۸ه.ق.رئیس دفترخانهٔ ایالت‌فارس شده است. (فارس‌نامهٔ‌ناصری، ص۴۹)

توقف در حسن آباد

درحسن آباد درباغچهٔ که پهلوی قهوه خانه است منزل نمودیم، مشهدی کاظم پیشخدمت که روی یابوی بنه و مفرش سوار بود، در بین راه بطور جلافت یک وری برروی یابو می‌نشیند ویابو سردست میخورد و او را می‌اندازد ویک پای او میشکند. اورا هرطور بود بکاروان‌سرای حسن آباد رسانیدند وشکسته بند ازدهات اطراف پیدا کرده آوردندو پای مشهدی کاظم رابستند ومرهم گذاردند وچون نمیتوانست او را حرکت داد، جناب مؤیدالملک آدم مخصوصی وخرجی‌برای او گذاردند که در حسن‌آباد بماند که پای او خوب شده بعد به‌شیرازبیاید. جا و اطاق مخصوصی درکاروانسرا برای اوحاضر نمودند ومشهدی کاظم را برای خاطر(۱) جمعی درآنجا گذاردند.

باری چون حاجیه خانم عیال جناب علاءالملک از زیارت مکهٔ معظمه ومدینهٔ منوره وعتبات عالیات مراجعت مینمودند ودر چاپارخانهٔ حسن‌آباد منزل داشتند، بودن حقیررا درآنجا خبرشدند، نصف‌شب که ازآنجا عبور نمودند حقیررا از خواب بیدارکردندو ایشان درکالسکه‌و بنده بیرون ایستاده مدتی صحبت داشتیم و خواهش نمودند که آنچه ازعلاءالملک دردل‌داری‌و رنجش حاصل نموده‌ای‌از خودبردار و او را معاف کن، حقیر قبول نمودم.

ورود به‌قم

باری، ازحسن آباد ازراه‌جدیدحرکت‌نموده‌روزچهارم‌واردمعصومهٔ‌قم شدیم دررودخانهٔ پل دلاك، که ازدوفرسخی‌قم میگذرد، چون پل جدیدی

۱- اصل : خواطر.

که تازه‌ساخته بودند معمار و بناء آنجا تقلب[1] کرده بودند، در عوض آهک و سنگ درمیان پایهٔ پل ریگ و خاك ریخته بودند و روی آنرا باسنگ و گچ صاف کرده صورت پل ساخته بودند، آب رودخانه باندك قوت همه پل را خراب کرده که مردم بسیار بزحمت عبور مینمودند. میرزا عبدالوهاب در روی یابوی مفرش حقیرنشسته بود، چند قدم که داخل آب رودخانه شد، پای یابو در گل فرو رفته، درمیان آب خوابید[2] بطوریکه گوشهای یابو ازآب بیرون بود. مکاریها میرزا عبدالوهاب را ازآب بیرون آورده و بکنار بردند و بعد از آن رفتند که یابو را از آب بیرون بیاورند ممکن نمیشد، چون آب زیاد درجوف مفرش رفته بود ومفرش سنگین شده بود، نمیشد یابو را حرکت داد. عاقبت ریسمان مفرش را در توی آب پاره کرده، مفرش رابیرون آورده وبعد بزحمت زیاد چند نفر ازمکاریها درآب رفته، یابورا ازآب بیرون آوردند. ولی اسباب و مخلفات ورخوت و کتاب و پوستین کلاً خراب وضایع شده بود.

تمجید از بنای جدید و صحن بارگاه حضرت معصومه سلام‌الله‌علیها

ورود به‌قم آنها را از مفرش بیرون آورده در آفتاب خشکانیدم و در مهمانخانهٔ جدید قم که‌نزدیک دروازه است منزل نمودم، خود را درآب غسل داده وپاك نموده بزیارت حضرت معصومه مشرّف شدیم وزیارت خواندیم واز آن آستان مبارك توجه وهمت خواستیم وبعدازآن

۱- اصل: تغلب.   ۲- اصل: خابید.

حیاط وصحن جدیدیکه جناب امین‌السلطان بنا گذارده تماشا نمودیم. وبخصوصاً ازایوان‌آئینهٔ او بسیار تعریف وتمجید نمودیم واز سنگهای سرمر ازاره ایوان خیلی توصیف کردیم، الحق خوب ایوان و خوب صحنی شده است ولی‌یکی ازمناره‌هائیکه‌درآن صحن ساخته‌اندخیلی کج شده بطوریکه نزدیک بافتادنست. باری فردای آن روز جنابجلالتمآب آقای اعتضادالدوله‌حاکم‌قم بدیدن جناب‌مؤیدالملک تشریف‌آوردندو قدری صحبت داشتند و احوال‌پرسی نمودند وتشریف بردند ولی‌جناب اعتضادالدوله بااین سن کم خیلی پیره‌مرد شده بودند، دندانها افتاده وصورت پرچین شده، خیلی‌تعجب‌نمودم که‌آن‌جمالی که‌طعنه‌به‌روشنائی خورشیدو ماه‌میزدچسان گرفتارخسوف و کسوف وآلودگی روزگار شده‌و آن رنگ و رخسارگلگونی بدل به زردیهای نامطبوع شده.

حرکت ازمعصومهٔ قم و رفتن ازراه محلات و خلجستان و واقعات اتفاقیه تااصفهان

باری‌ازمعصومهٔ‌قم‌حرکت کرده ازراه‌نی‌زار که‌راه‌صاف کالسکه‌رو است به نی‌زار رسیدیم. جائیست‌پنجاه‌خانوار‌جمعیت داردوباغ وباغچه، درخت انارو‌توت نیزدرآنجا هست وکل نیزار ملکی‌حاجی اسحق‌خان‌-سرتیپ خلج وکسان اوست. و شخص یزدی درآنجا باغ انار بسیار خوبی عمل آورده بود که مثل یزد درختها را تربیت کرده و بقاعده نشانیده بود.

آب گرم محلات

ازنی‌زارحرکت کرده‌بقریهٔ دلیجان‌رفتیم وازآنجابه‌آب گرم‌محلات

که تا دلیجان دوفرسخ فاصله است. جناب مؤیدالملك پاکتی نوشتند و بقاصد دادند که ازمحلات جناب حاجی سیاح راخبر کرده به آب گرم بیایند. آب‌گرم دربالای کوه پستی است خاك و زمین آن کوه زرد است و در روی آب، محمد شاه مرحوم حمّام بسیار بزرگی ساخته است و اطاقهای بسیار برای آمدوشد مردم ساخته‌اند وآب گرم ازجائیکه بیرون می‌آید خیلی گرم است، که بزحمت دراو میتوان رفت وازآن حوض اول که بحوض ثانی که حوض بزرگ است داخل میشود قدری سرد میشود، که بآسانی میشود درآن داخل شد. جناب مؤیدالملك یکدفعه درآن آب تشریف بردند حقیر هم یکدفعه رفتم جناب آقا میرزا آقا هم یکدفعه چون قرار بود دوسه روز درسرآن آب بمانند. بعد از رفتن یکدفعه درآن آب رأیشان منصرف شدوعصر ازآنجا مراجعت بقریهٔ دلیجان نمودیم‌ولی مردم ازهرجا زن ومرد واطفال برای رفتن درآب گرم می‌آیند وبسیار مرضهاو ناخوشی های کهنه‌وناخوشیهای جلدی ازرفتن درآن آب خوب میشود.

مهمانی حاجی سیاح

باری مراجعت از آب گرم نیم‌فرسخ گذشته، جناب حاجی سیاح دربین راه رسیدند و دوالاغ نان‌وماست وبره و برنج بهمراه آورده بودند که در آنجا صرف شود و اصرار زیاد نمودند که جناب مؤیدالملك‌را به‌محلات ببرند قبول ننمودند عاقبت جناب‌حاجی سیاح را بدلیجان بردند و شب را حاجی سیاح مهمانی نمودند و تدارك گرفتند.

حرکت از دلیجان

باری فردارا از جناب‌حاجی سیاح خداحافظ نموده‌حرکت کردیم. بعدازدو منزل گذشته به‌مورچه‌خورت‌رسیدیم و از مورچه‌خورت شب را توقف نموده به‌منزل جزرسیدیم. درمنزل جزعلیقلی‌خان بااسب چاپاری

سوار شده برای تعیین منزل و جا واطلاعات از اصفهان ،باصفهان رفته فردا صبح راسراجعت نموده. باری شبرا ازمنزل جزحرکت صبح را وارد اول آبادی ودهات اصفهان رسیده بود. نزدیک دروازه که وارد شدیم سرکار مؤتمن الملک[1] وسرکار آقای میرزامحمدخان پسرجناب مؤیدالملک وجناب معین الشریعة آقاشیخ عبداللطیف پسر جناب امام جمعهٔ شیراز سلمه‌الله باجمعی سوار وغلام شیرازی تابیرون دروازه باستقبال جناب مؤیدالملک آمدند جناب مؤیدالملک نیز ازکالسکه بیرون آمدند وسوار براسب شده اجماعاً ومتفقاً وارد شهرشدیم. چون جناب جلالتمآب اجل اکرم آقای صاحب دیوان برای بعضی امورات وحساب فارس باصفهان تشریف آورده‌بودندودرعمارت هفت‌دست پهلوی رودخانه منزل داشتند جناب مؤیدالملک نیز درآنجا وارد شدند و منزل مخصوص در عمارت هفت دست برای جناب مؤیدالملک معین نمودند.

ورود باصفهان و ملاقات بعضی دوستان سیم رمضان ۱۳۰۳

باری روزسیم ماه رمضان سنهٔ ۱۳۰۳ واردعمارت هفت‌دست‌شدیم اول ورود رفتیم خدمت جناب صاحب‌دیوان[2] وباجناب ایشان‌مصافحه

۱ـ مؤتمن‌الملک - میرزا حسین‌خان پسرصاحب دیوان درتهران متولد شده وپس ازتحصیل بمشاغل‌دولتی‌پرداخته بحکومت نواحی فارس واطراف اصفهان مشغول بوده.**(نقل از فارس‌نامه‌ناصری ص۵۰)**

۲ــ صاحب دیوان میرزا فتحعلی‌خان درسال ۱۲۳۶ در شیراز متولد وپس ازتحصیل علم در۱۲۵۶ بطهران رفته و بمستوفی‌گری منصوب و در همدان و نهاوند وقزوین و گلپایگان باین کاراشتغال داشته سپس حاکم‌خارو ورامین شده وبعد بلقب صاحب دیوانی ملقب ومشاغل مختلفی را عهده دار گردیده‌است.**(نقل ازفارس‌نامه ناصری‌ص۵۰)**

ومعانقه بجاآورده قدری نشستیم واحوالپرسی نموده منزل خود رفتیم. چون سرکار نواب مستطاب حضرت والاظل السلطان برای تغییر هوا بسمت کمره و کزّاز تشریف برده بودند و در اصفهان تشریف نداشتند عریضهٔ خدمت ایشان نوشتم وجواب محبت‌آمیز بحقیر مرقوم‌فرمودند. چون جناب فضایل مآب مجتهدالزمان امام جمعهٔ شیراز سلمه‌الله تعالی باتفاق جناب صاحب دیوان از شیراز باصفهان تشریف آورده بودند وجناب آقاشیخ عبداللطیف پسرسیّم ایشان وجناب‌آقا شیخ عبدالوهاب درخدمت جناب امام جمعه بودندودر بیرون هفت‌دست سراپردهٔ بسیار بزرگ برای‌جناب امام جمعه‌درلب رودخانه زده ودرآنجا منزل‌داشتند اکثراوقات خدمت جناب ایشان میرسیدیم. فصل توت وخیاراصفهان بود، توتهای سفید بسیار خوب هرروزه صرف میشد و زردآلوهای کتانی وشکرپارهٔ مشهور اصفهان هنوز نرسیده بود.

آقا بزرگ پسرمرحوم حاجی مهدی‌رااخبار داده‌به هفت‌دست آمد واورا ملاقات‌نمودم ومبلغ بیست‌تومان تنخواه جناب‌مؤیدالملک‌التفات فرموده پنج تومان آنرا برداشته باتفاق آقا بزرگ بسرای گلشن رفته قدری قلمکار اصفهانی خریده، با مبلغ پانزده تومان تنخواه بسرکار حبیب‌الله‌خان پیشکار جناب آقای صاحب دیوان داده که بطهران‌برای نورالدّین ببرند وآقا میرزاعبدالوهاب حرکت ازطهران تابقم و در بین راه همه راشغول تب ولرز شدید بودند. دراصفهان باجناب آقا میرزا آقا یکروز رفتیم بحمام جناب‌مشیرالملک، حمام کوچک‌بسیار تمیزی بود.

ضیافت در عمارت مخصوص مشیر الملک

یکشب جناب مشیرالملک جناب صاحب دیوان وجناب مؤیدالملک وجناب امام جمعه وجمعی را وعده گرفته در خانه و عمارت مخصوص خود ضیافت مفصّلی نموده، درحیاط خانه جارها وچراغهای بسیارروشن نموده ودر اطراف حیاط ولب بام ودیوار حیاط چراغها زده وروشن نموده ونیز درجمیع اطاقها وایوانها وغرفه ها(۱) دالانها چراغ و دیوارکوب وچل چراغ آویخته بودند ومردم رابرای استماع روضه دعوت کرده بودند و در توی تالار که جناب صاحب دیوان حضور داشتند میزها گذارده وجارها وچراغها روشن نموده بودند بعد ازاستماع روضه از این حیاط بیرون رفته از کوچه گذشته بحیاط وباغ دیگر وارد شدیم که در آنجا عمارت بسیار خوبی ساخته بودند واطاقها و تالار بسیار بزرگی درآن عمارت بود سفرهٔ شام رادر آنجا گسترده بودند. باری شام درآنجا صرف شده مراجعت بعمارت هفت‌دست نمودیم.

ملاقات با رکن الملک

یکروز بدیدن سرکار رکن‌الملک نایب الحکومهٔ اصفهان که سلیمان خان نام دارند رفتم، وقت‌افطار بود بسیارآدم مقدّس با تقوای متدین است و برای نداشتن اولاد و داشتن دولت زیاد بسیار افسرده ودلتنگ بود وهمیشه اوقات آه وناله واندوه داشت.

ذکرعمارات قدیم وبناهای صفویه دراصفهان

باری شهر اصفهان بهترین شهر های ایران‌بوده و هست، وضع واسلوب شهر برای نشستن پادشاه وپایتخت بودنست خاصه عمارتهای

۱ – دراصل غرفها.

سلطنتی سلاطین صفویه که خیلی عالی و بزرگ است و مخارج گزاف برای ساختن آنها نموده‌اند ونقاشیهای آن عمارتها کلاً ازطلای اشرفی خالص ولاجورد است که باا ینمدت مدید رنگ نقاشیها ابداً تغییرننموده است ولی هزار حیف که دیوانیان‌متوجه عمارتهانشده‌اند وخیلی‌خرابی بهمرسانیده وشکستها خورده ونزدیکست که بکلی خراب وویران شود وازدست برود مخصوصاً عمارت هفت‌دست و عمارت آینه‌خانه و عمارت نمکدان ، که بکلی خراب‌شده وبعضی سوخته است وهنوز حالا نمیتوانند عمارتهای بآن شکوه بسازند .

خرابی بناهای صفویه

باری خیلی افسوس برای خرابی عمارتهای صفویه هست و همچنین خیابانهای اصفهان که مشهور ومعروف عالم بوده مثل خیابان خواجو بکلی خراب و ویران شده ، وباغها وسردرهای عالی که داشته بجزآثار خرابه چیزی باقی نمانده است .

ونیز مسجد شاه اصفهان که دریک سمت میدان بزرگ‌واقع است چه قدر بزرگ‌وعالی ساخته شده وچه کاشی کاریها در آن مسجد شده که نمایش آن ازچینی بهتراست ، وآن مسجد نیزشکستهاخورده‌وخیلی بخرابی نزدیک است .

ونیز مدرسهٔ مادر شاه که در خیابان‌واقع است ، عجب مدرسه و عجب‌عمارتیست ، در هیچ شهری خیابان و مدرسهٔ بزرك بدین مرتبی ندیده‌ام ، خیلی باصفا و خیلی با روح است،حیف که‌نزدیک بخرابیست وعنقریب بکلی خراب خواهد شد واکنون خالی ازسکنه وطلاب‌است، بجزچهار پنج نفرطلبه که درآنجاسا کنند کسی دیده نشد .

ظل‌السلطان پاره‌ای از بناهارا تعمیر کرده‌است

ونیز بسیار مدرسه ومسجدها درشهر اصفهان‌است که بکلی‌خراب و ویران شده ولی‌سرکار حضرت والاظل‌السلطان عمارت چهل‌ستونرا باعمارت اشرف وعمارت صدری ومیدان چارحوض ومیدان بزرك رابسیار خوب تعمیر کرده‌اند وخیلی باصفا وتمیز نگاهداشته‌اند .

ونیز بازارچه بلند که از زمان صفویه تا اکنون که ازآبادی و معموریت افتاده بود آن راتعمیر نموده‌اند ومحل سواره نظام مخصوص قرارداده‌اند ونیز سربازخانه های خوب درخیابان خواجو ساخته‌اند ، که آن سربازخانه خیلی بقاعده وتمیز است، ورعیت ومردم وتجار و کسبه کلاً شاکر و دعاگوی سرکار حضرت والا میباشند، واز عدل‌وانصاف ودادرسی حضرت والابسیار راضی وشاکرند ، ودرتشریف داشتن حضرت والا باصفهان کسب وصنعت دراصفهان بسیار ترقی نموده ومردم‌ازاین جهة بامکنت ومتمول شده‌اند ومردم نیز آسوده و راحت کسب و شغل مینمایند و کسان حکومت دست تعدی بکسبه ورعیت ندارند .

حرکت از اصفهان بطرف شیراز

باری جناب صاحب دیوان روز چهاردهم ماه رمضان ازاصفهان حرکت کرده حقیر نیز باتفاق جناب ایشان وجناب مؤیدالملك وآقای امام جمعه سلمه‌الله آمدیم . شیراز درچهار فرسخی بقلعهٔ محمد علیخان توقف نموده جناب صاحب دیوان درچادر منزل نموده وبالاخانهٔ قلعه‌را برای جناب مؤیدالملك‌منزل‌دادندوجناب امام جمعه پوست تختی که

۱– دراصل: خانهای.

ازپوست آهو بهم دوخته بودند وسجاده مانند بود وآستروسجاف داشت ودو ذرع قد ویک ذرع پهنا داشت برای حقیر نیاز فرستادند و اظهار التفات ومرحمت فرمودند . حقیراز التفات‌جناب ایشان مسرور شده‌برای تشکر این التفات خود حقیر رفتم بچادر ایشان و خدمت ایشان رسیدم واظهار تشکر نمودم وقدری نشسته بمنزل مراجعت نمودم .

صبح ازقلعه محمد علیخان حرکت نموده بشش فرسخ مسافت گذشته که در راه ابداً بجزیک آب‌انبار دیگر آبادی نداشته بقریهٔ‌مهیار رسیدیم .

قریهٔ مهیار و رباط عباسی آن

قریهٔ مهیار بقدر چهارصد خانوار جمعیت دارد،مردم آنجا بیشتر شتر وگوسفند دارند وزراعت آنجا گندم وجو و پنبه است و در نزدیک قریهٔ مهیار شاه عباس صفوی رباط وکاروانسرائی ساخته که در جمیع مملکت ایران وخارجه چنان‌رباطی دیده‌نشده اولاً بقدری بزرگ‌وعالی وپرپورت است که سلاطین صفویه هنگام شکار رفتن یا مسافرت بطرف فارس جمیع خدم و حشم و ملازمین رکاب سلطنت در آن رباط منزل مینمودند چه بالاخانه هاوچه‌خلوتها وچه کریاس بزرگی که گویاسرای سلطنتی‌ویک شهربزرگی است ودر دوطرف بیرون رباط چسبیده برباط دوبازار آجری بسیار بزرك خوب ساخته که همیشه اوقات آباد ومعمور بوده که اهل اردو ومردم درآنجا معامله مینمودند ودرجلوخان بیرون رباط آب‌انبار بسیاربزرگی ساخته‌اند که تا یکسال عابرین وساکنین آنجارا آب میدهد ودراطراف بیرون‌رباط خیابان وباغهای باسلیقه‌داشته ویخچالهای‌متعدّد داشته است .

باری سراپردهٔ جناب صاحب دیوانرا دوراز آبادی مهیار درلب نهرآبی زده درآنجا منزل نمودند .

صفت قمشه و بقعهٔ حضرت شاه رضا

باری شب رادر مهیار توقف نموده صبح بسیار زوداز آنجا حرکت نموده ، بمسافت شش فرسخ راه باول آبادی قمشه رسیدیم . سرکار سلطان محمدخان ایلخانی قشقائی[1] باجمعی ازسوارهٔ خود و بعضی از سرکرده ها وسوارهٔ دیگر که داراب خان ایل بیگی قشقائی وامامقلیخان وغدربیک وگوذرکیخا باشند ازسرحدات فارس باستقبال جناب صاحب‌ـ دیوان آمده دریکفرسخی قمشه بطورنظام ایستاده بجناب صاحب دیوان تعظیمات عمل آورده جناب صاحب دیوان نیزکمال التفات بآنها نموده متفقاً حرکت نمودند ومنزل را درنزدیک قمشه دربقعهٔ مبارکهٔ حضرت شاهرضا علیه السلام قراردادند .

بقعهٔ شاهرضا بسیار جای باصفای خوبیست، دربلندی واقع است چشمهٔ آبی مخصوص درمیان صحن بقعه جاریست که از حوضها عبور نموده دربیرون بقعه زراعت مینمایند ، واجارهٔ آن هزار تومانست که وقف بربقعهٔ مبارکه است .

طول بقعه بقدر صدذرع وعرض آن شصت ذرع میشود واطراف آن حجراتست که مردم و مسافر وزوّارمنزل مینمایند وبقعهٔ متبرکه در طرف قبلهٔ حیاط واقع است و از زمین حیاط بقدر هفده پله میخورد که‌ـ

۱ـ دراصل غشقائی .

داخل ایوان وروضهٔ مطهر شاه رضا میشود . وشاه رضا برادر حضرت امام ثامن ضامن علی بن موسی الرضاعلیه الاف التحیة والثناء است والحق زیارتگاه شریف عزیزاست ومردم ازاطراف، ازبلاد بعیده فارس واصفهان بزیارت حضرت شاه رضا می آیند .

حقیر نیز وضو گرفته با کمال خضوع وخشوع داخل آستانهٔ مبارکه همّت خواستم . ودرمیان آن حیاط حوض بسیاربزرگی ساخته اندودرختهای نارون بزرگ دراطراف حوض نشانیده اند ودرختهای سایه دار وچند درخت توت کهنه نیزدرآن حیاط هست وبالاخانهٔ سردر حیاط بقعه بسیارمرتفع وباصفاست وحجرات بقعهٔ مبارکه همه در دارد ومسکون است .

وجناب میرزا رضای قمشهٔ که سالهای سال بود که ازقمشه هجرت کرده بود وبطور درویشی وسیاحت درطهران و کاشان و جاهای دیگر سرمیبردند ، بمرحمت والتفات سرکار حضرت والاظل السلطان دومرتبه بقمشه عود نموده دریکی ازحجره های بقعهٔ مبارکه منزل نموده وازسبک درویشی خود تجاوز نکرده است .

قصبهٔ قمشه خیلی آباد ومعمور است وبازار ودکاکین آنجا به رواج است وچون درسر راه فارس است همیشه معامله ودادوستد درآنجامیشود وآب وآبادانی وزراعت وباغ دراطراف قمشه بسیار است . درقمشه خیار بسیار خوب سبزدارد وتوت سفید .

حرکت از قمشهٔ شاه رضا

باری دوشب دربقعهٔ متبرکه شاه رضا توقف نموده ازآنجاحرکت

شد شش فرسخ فاصله بقریهٔ مقصود بیک رسیدیم منزل را درصحرادر کنار نهری قرار دادهو هوای آنجا بسیار گرمو خشک بودو حقیردرروز چند دفعه درنهر آب رفتم وآب برخود ریختمو خشک شدم .

جناب میرزا حسام‌الدین حافظ‌الصحه که ازطهران بچاپاری به شیراز میرفتند شب رادر منزل مقصود بیک خدمت جناب‌صاحب دیوان رسیدند واحکام‌وملفوفهٔ فرمان‌احترام نامهٔ خودرا به‌جناب‌صاحب دیوان نشان دادند واز شدت خستگی راه درهمان منزل خوابیدند .

باری نصف شب را ازمقصود بیک حرکت نموده سه ساعت از روزگذشته وارد منزل ایزد خواست‌شدیم، سراپرده وچادر جناب‌صاحب دیوان را درکنار رودخانه زده منزل نمودند .

قریهٔ ایزدخواست

وضع قریهٔ ایزد خواست این است که درکنار رودخانه‌یک تل سنگی بسیار بزرگ که اطراف آن بجائی متصل نیست وارتفاع آن تل ازمتن رودخانه پانزده ذرع است وعمارت وآبادی ایزد خواست همه بر روی‌آن تل سنگی است که بقدر هفتصد خانوار جمعیت داردوبازارو دکّان نیز درآنجا هست‌وروی عمارتها باطراف صحرا باز است وعمارتها را بسیارکوچک وتنگ و بی سلیقه ساخته‌اند وسبالهای خانه‌ها و آب ریزهای آنجا را همه‌رو به‌بیرون تل ساخته‌اند که از بیرون قریه کثافتها همه نمایانست ودر ایزد خواست نان‌و ماست‌وکرهٔ بسیار خوب وعسل مصفّا بهم میرسد وآبادی و زراعت آنجاهمه درکنار رودخانه است و مردم آنجا بسیار متمول‌وبا مکنت‌وبا پول میباشند و درکنار رودخانه‌رو به شمال، رباط آجری بسیارخوبی ساخته‌اند که شاه عباس صفوی‌ساخته

بعد مخروبه شده، مشیرالملک مرحوم شیرازی تعمیر بسیار خوب نموده وحالا از رباط های بسیار خوب آباد است و بالاخانهٔ سردر آنجا خیلی ملوکانه است. حقیر ومیرزا محمدخان پسر جناب مؤیدالملک و جناب میرزا آقا روزرا درآن بالاخانه بسر بردیم والحق بسیار خوش گذشت و جناب حافظالصحه نیز درآنجا تشریف آوردند .

ورود به ایزدخواست معروف به یزدخواست وحرکت از آنجا

چون از ایزد خواست دوراه میشود ، یکی از راه گرمسیر بطرف آباده وسورمق به شیراز میرود ودر تابستان راه بسیار گرم میشود ویک راه از راه سرحد وییلاقات به‌فارس میرود که هوای این راه سرحدبسیار خوب و زمینهاسبز وخرّم و ایل وحشم وچادر نشین کل فارس دراین سرحد ودراین راه‌توقف دارند. باری‌قرار براین شد که‌جناب‌صاحب‌دیوان از راه سرحدبه‌شیرازتشریف به‌برند .

ده‌گردو و کوشک زر

باری از ایزد خواست نصف شب حرکت نموده ، به مسافت هفت فرسخ ،قبل‌از ظهر به‌ده گردو واردشدیم . ده گردودردامنهٔ کوه‌واقع است وقلعه‌ایست که بقدر پنجاه خانوار جمعیّت دارد وملکی حضرات قشقائی[۱] است وخیلی هوای‌آنجا سردو معتدل‌است وبسیار جای‌باصفائی است. ماست‌و کره‌و نان بسیار خوب درآنجا پیدا میشود .

۱- اصل : غشقائی .

از ده گردو حرکت نمود به مسافت شش فرسخ فاصله به دشت کوشک زر رسیدیم، در آن دشت ابداً آبادی ندارد، یعنی خانه و عمارت نساخته‌اند، آبادی آنجا همه از ایلیات واحشامات وچادر است، زمین کوشک زر بسیار سبز و خرّم وچمنهای با خضارت وآب گوارا دارد و می‌گویند کوشک زر یکی از مقامهای هفت گنبد بهرام گور بوده که گنبد زرد دراین موقع کوشک زر بوده .

حرکت از کوشك زر بطرف لاسپاس

باری از کوشک زر حرکت نموده به مسافت شش فرسخ راه به قریهٔ لاسپاس رسیدیم ولی از کوشک زر که حرکت نمودیم، تا اول گردنهٔ لاسپاس جمیع راه چمن ونی‌زارهای بسیار بزرگ وسبزه‌های خوب وآبهای فراوان که درهر دامنهٔ کوهی درهرشکاف سنگی یک سنگ ودو سنگ و ده سنگ آب صاف گوارا جاری بود و جمیع آبها بی‌خود و بی‌مصرف در نی‌زارها بهدر میرود وبه هیچ مصرفی نمیرسد ودراین دشتها وچمنها هرقدر بنظر میآید ایلیات وچادر و گلهٔ گوسفند و گاو واسب و مادیان و الاغ طایفهٔ قشقائی است و هر کدام و هرطایفه و هر تیرهٔ درمحلّ خود منزل گرفته وچادر زده‌اند وهمه جوانهای قابل ومردمان شجاع ودلیرمیباشند، زنهای آنها نیزحجاب ندارند، ومشغول زحمت وخدمت میباشند ولباس و زیرجامه های[1] زنهای ایلیات بسیار بلند است که روی پای آنها را گرفته است. **قریه دشت لاسپاس**

باری نزدیک بقریهٔ لاسپاس گردنه و گداری نمایان شده از آن بلندی

۱– اصل: جامها .

که سرازیر شدیم قریهٔ لاسپاس و دشت لاسپاس نمایان شد. چادر و سراپردهٔ جناب صاحب دیوان را درکنار نهر وزیر بیدستان آنجا زده جای بسیار خوبی بود. حاجی نصرالله‌خان ایل بیگی قشقائی که فی الجمله مالک لاسپاس است و ضابط آن سرحداتست باصد نفر سواره باستقبال جناب صاحب دیوان آمده جناب صاحب دیوان‌را وارد چادر نمودند. هوای لاسپاس بسیار خوب ومعتدل است ولی آب آنجا ناگوار و پراز زالوست وزالوی آنجا بقدر مارکوچک میشود، وهر روز سالها و حیوانها زالو در دهان آنها میرفت وبزحمت از دهان و گلوی آنها بیرون می‌آوردند جناب صاحب دیوان سه‌شب درلاسپاس منزل وتوقف نمودند.

حاجی نصرالله‌خان ایل‌بیگی

برای حکومت وقرارومدار ونظم ونسق امورات ایل ونزاع مابین ایلخانی وایل بیگی حاجی نصرالله‌خان باوجود ریاست وضابطی ومنصب ایل بیگی که داشت خوب خدمت و مواظبت باردوی جناب صاحب دیوان ننمود، حتی ماست و دوغ که بهائی نداشت، درآوردن امساك مینمود، نانهائی که از برای مردم وکسان و همراهان جناب صاحب دیوان وخود ایشان می‌آوردند ازسبوس جوو گل بود که ابداً نمیتوانستم خورد. درحقیقت خمیری ازگل وسبوس بود که باساج گرم کرده‌بودند. حاجی نصرالله‌خان آدم بسیار خسیس ممسکی بنظرآمد.

باری صحرا وجلگه لاسپاس نیز مثل جلگه کوشک‌زر سبزوخرّم وچمن وآبهای فراوان وجمعیّت ایلیات واحشامات‌وچادرنشین وگله‌های میش‌وبزوگاو وسادیان ازهرطرف درچرا ودرگردش بودند.

منزل چشمه دزدان

باری چون جناب مؤیدالملك حالت مرضشان شدّت داشت از

جناب صاحب دیوان اذن ورخصت گرفته حقیر وجناب آقامیرزا آقا باتفاق ایشان یکروز رازودتر از لاسپاس حرکت کرده به مسافت پنج فرسخ فاصله ازچشمهٔ سلاطین گذشته به‌چشمهٔ دزدان رسیده در کنار چشمه درچمنگاه بسیار باصفائی منزل نمودیم. شب را استاد حسین آشپز طهرانی پلو بسیار خوبی طبخ نموده صرف شد. دراطراف چشمهٔ دزدان وچشمهٔ سلاطین، احشامات وایلیات با گله های گاو و گوسفند ومادیان بسیار منزل داشتند وچادرهای سیاه راه بقطار زده، هرده چادر وبیست چادرنزدیک یک منزل قرار داده بودند وگاو و گوسفند وسرغ وسگ آنها درجلو چادرها درچمن گردش میکردند وسی چریدند.

باری شب را درمنزل چشمهٔ دزدان توقّف نموده صبح راحرکت نموده به فاصله سه فرسخ راه به رضاآباد رسیدیم درپهلوی قلعهٔ رضاآباد رودخانه ایست در کنار رودخانه چادر زدند، منزل نمودیم. هوای رضاآباد بسیار سرد وباصفا وصحرای آنجا نیزبا خضارت ومحلّ زراعت است وایل واحشامات دراطراف آنجانیز بسیار است وقلعه رضاآباد به‌قدر پنجاه خانوارجمعیّت دارد.

رضاآباد

باری شب را درکنار رودخانهٔ رضاآباد درچادر منزل نموده، باهوای خوب وغذای گوارا، صبح را ازآنجا حرکت نموده، ازگردنه وگدار امامزاده اسمعیل بالا رفته دربالای گدار جمعی ازقراول وتفنگچی که برای حفظ و حراست مردم گذارده‌اند آنها را دیده از بالای گردنه آبادی امامزاده اسمعیل نمایان شده باهزار پیچ وخم وراه های معوج وبا درختهای جنگلی که بادام کوهی وبخورك ودرخت سینه‌وبلوط و دیگر

درختهای خاکی وسنگی ازبالای گردنه‌سرازیرشده‌باوّل امامزاده‌اسمعیل رسیدیم .

کیفیت امامزاده‌اسمعیل در بین راه فارس

آبادی امامزاده‌اسمعیل در یک درّه واقع است، بقدر دویست خانوار جمعیّت دارد ولی خیلی آباد ومعمور است ومردمانش صاحب مکنت وثروت میباشند ، و باغات انگور بسیار دارد و کدخدای آنجا برای تشریف آوردن جناب صاحب دیوان خیلی تدارك خوب گرفته بود . اولاً به‌قدر صد بار برف از کوه آورده درانبار حاضر نموده بود که هرکس هرچه برف صرف مینمود حاضر بود ونانهای بسیار خوب از آرد وگندم سفید پخته وحاضر نموده بود و از هرنوع پلو ونانی که از برای جناب صاحب دیوان وملتزمین رکاب وهمراهان لازم بود کدخدای آنجا حاضر نمود واز هرجهة درامامزاده‌اسمعیل زیاده خوش گذشت .

بقعه و گنبدامامزاده

بقعهٔ مبارك امامزاده‌اسمعیل در وسط قریه است ومیان گنبد را ازسنگ نتراشیده ساخته‌اند و نیز خود گنبد را از سنگ پوشیده و بالا برده‌اند ، وگنبدرا بسیار خوب ومرتفع ساخته‌اند و نیز دوحیاط درجلو گنبد وبقعه است ، که آنها حصار وطاقنما دارد وقبرستانست همان حین ورود بزیارت حضرت امامزاده‌اسمعیل مشرف شده وهمّت خواسته‌منزل آمدیم .

باری درامامزاده‌اسمعیل خیارسبز داردکه درا کثر جاهاندیده‌ام، جناب صاحب‌دیوان درامامزاده‌اسمعیل وارد شدند و در بیرون قریه

برای ایشان چادر زده منزل نمودند . جناب مؤیدالملک در یکی از خانه های اندرون قریه منزل نمودند . خانه های آنجا بسیارخوب وباسلیقه ساخته شده شب را در روی بام خانه خوابیدیم بسیار هوای خوبی داشت . فرداصبح را ازامامزاده‌اسمعیل حرکت نموده به‌مسافت پنج فرسخ فاصله بقریهٔ معین رسیدیم . در این مسافت پنج فرسخ آب ورودخانه ودرخت بلوط ودرختهای جنگلی بسیار است . ونیز کوههای اطراف همه سبزوخرّم وپردرخت است وکوههای مرتفع دارد .

ذکر قریهٔ معین آباد و وقایع اتّفاقیه در آنجا

معین اسم بلوك است ولی‌قریهٔ معین‌ملکی جناب‌شیخ الاسلام‌شیراز است که شیخ محمدحسین نام‌دارند پسرمرحوم شیخ ابوالقاسم[1] .جناب شیخ کاغذی بجناب صاحب دیوان نوشته‌بودند، که‌درامامزاده‌اسمعیل بجناب صاحب دیوان‌رسید واستدعا نموده بودند که‌جناب‌صاحب‌دیوان به‌بلوك معین که تشریف می‌آورند در قریهٔ ملکی جناب شیخ الاسلام منزل‌نمایند ، بلکه خواهش واصرار نموده‌بودند که‌جناب صاحب‌دیوان و جناب امام‌جمعه و همراهان کلاً بقریهٔ معین تشریف ببرند ومنزل نمایند . جناب‌صاحب‌دیوان اول‌قبول نمی‌نمودند ، بعد باصراروفرمایش جناب امام‌جمعه تشریف بردن بقریهٔ معین راقبول فرمودند که در آنجا مهمان جناب شیخ الاسلام‌باشند .

۱ — حاجی شیخ محمدحسین شیخ‌الاسلام فرزند شیخ‌ابوالقاسم فرزند شیخ محمدباقر است که اجداد او تا شیخ علی‌تمامی امامی ، مرجع امور شرعیه وشیخ‌الاسلام شیراز بودند .

مهمانداری شیخ‌الاسلام فقط یک تعارف بود

باری بعدازورود بقریهٔ معین واستفسار ازاحوال جناب شیخ الاسلام معلوم شد که جناب ایشان ابداً درمعین تشریف ندارند وامروزوفرداو این هفته بدین قریه تشریف نخواهند آورد ، وگماشتگان وضابطی که درقریه گذارده بودند ، چهار عدد قند کوچک و یک بره برای جناب صاحب دیوان تعارف آوردند ازجانب جناب شیخ الاسلام وابداً دیگر ازجانب جناب شیخ الاسلام تعارف واظهارمهمانداری درآن قریه مشاهده نشد .معلوم شد که آن کاغذ که نوشته بودند محض ازبرای تعارف رسمی بوده وکسان وهمراهان ازاینجهة دمغ شدند وزبان‌طعن ومذمت بجناب شیخ الاسلام گشودند ، که چرا باجناب صاحب دیوان اینطوروااین‌قسم خلف وعده وقول بنماید . باوجودیکه جناب شیخ الاسلام درفارس در جمیع بلوکات گرمسیرات وسرحدات املاك معتبر دارند ، وبدون گزاف بطوریکه ازجمع‌آوری وحساب آن عاجزند ، واز زیادتی املاك نمیتوانند ازعهدهٔ نسق وزراعت وآبادی املاك خود برآیند . بیشتر املاك ایشان خرابه است همین‌قدر درآن زراعت مینمایند . وباوجوداینها بازدرشیراز هرکس ملک وآب میفروشد جناب شیخ مشتری‌اند . وقریه و دهات و املاك بیست‌هزارو سی‌هزارو پنجاه هزار تومانی بسیار دارند ومخارج خانهٔ ایشان بسیارکم است ، ویک پسر دارند بسیار معقول ومحجوبست وهمشیره‌زاده جناب صاحب دیوانست ولی ابداً اختیارومداخله‌دردولت واملاك واموال جناب شیخ الاسلام ندارند ومیگویندجناب‌شیخ الاسلام بعسرت می‌گذرانند وآنچه پول و جنس و مداخل عاید ایشان میشود به‌بهای خریدن ملک میدهند .

باری قریه معین بسیار گرم پرپشه بدیست. آب واشجار بسیار دارد وباغات خوب داشته ولی بی دیوار ومخروبه‌است. درختهای گردوو سیب و توت بزرگ دارد قریهٔ معین را جناب شیخ الاسلام از جناب حاجی ملا زین‌العابدین جهرمی خریده‌اند دوازده هزار تومان .

باری درمعین یکشب توقّف نموده صبح ازآنجا حرکت نموده راه و صحرا همه سبزو خرّم و چمن و آب روان از هرطرف جاری ، و زراعت جوو گندم وبرنج درهمه‌جا فراوان .

دنبالهٔ مسافرت و چشمه ایوب

از معین بفاصله پنج فرسخ از پل نو عبور نموده که پل بسیار بلندی ساخته‌اند ولی نزدیک به‌انهدام است به‌منزل گاه ایّوب رسیدیم چشمه‌ایست وحوضی درآنجا ساخته‌اند میگویند حضرت ایّوب نبی در آنجا تشریف داشته‌اند و خود را در آن آب شسته‌اند و بالای چشمه گنبدیست وقبری درآنجاست ومردم باسم حضرت ایّوب آنجا را زیارت می‌نمایند ، ودر دور چشمه درختهای چنار بسیار کهنه وسرو و بلوط و تبه‌ومسفر بسیار است. چادر جناب صاحب‌دیوان را درسرچشمه زده و نیز جناب امام‌جمعه(۱) وجناب مؤیدالملک درنزدیک‌هم‌منزل نمودند،

۱- سلسله وخاندان امام‌جمعه‌شیراز–جداعلای این خاندان‌شیخ‌حسین‌جزائری است که ازعراق عرب به‌شیراز آمده پسرش شیخ‌محمد معروف به‌شیخ مفید ازعلمای بزرك شیعه وبعداز اوشیخ عبدالنبی باامامت جمعه شیراز رسیده و صاحب فتوی وتألیفات بوده‌پسرش شیخ محمدمعروف به شیخ مفید دوم‌وملقب به‌زاهد بعد از پدر جانشین اوشد سپس پسراو شیخ ابوتراب امام‌جمعه شیراز شد وبعد ازاو پسرش شیخ یحیی امام‌جمعه شیراز شد وبعدشیخ‌عبدالنبی‌پسرش

بقیهٔ حاشیه‌درصفحهٔ بعد

ودر روز بسیار هوای آنجا گرم شد ومردم چند دفعه درآب رفتند وحقیر هم دوسه دفعه درآب رفتم . چون چشمه در دامنهٔ کوه واقع است ،آن منزلگاه بسیار جای باصفا وچشم‌انداز خوب‌دارد وجای‌باتفریحی است . ومقابل ا ّیوب دو کوه بزرگ است که بالای یکی ازآن دو کوه را عضدالدولهٔ دیلمی حوض بسیار بزرگی ساخته که به قدر یک دریاچهٔ بسیار بزرگی است که اورا اسطخر میگویند ورفتن به‌آن بالا سخت‌است وبه‌جز یکراه دیگر راه ندارد ودر بالای آن کوه به جزآن دریاچه دیگر آبادی ندارد ، ودر ا ّیام قدیم بالای آن کوه مأمن وپناه‌گاه از دشمن بوده است .

قریهٔ اسپدرو

باری ازا ّیوب حرکت کرده به مسافت پنج فرسنگ فاصله بقریهٔ اسپدرو که درمیان جلگهٔ مرودشت واقع است رسیدیم وشب رادرکنار قریهٔ چادرزده منزل نمودیم .

جناب امام‌جمعه وجناب مؤیدالملک شب را تشریف بردند در

بقیهٔ حاشیه ازصفحه قبل

باین کار اشتغال جست بعداً میرزامحمد صادق وحاجی میرزاهادی بامامت مسجد وکیل اشتغال داشته‌اند دراوان تألیف این کتاب ازاولاد حاجی میرزا عبدالرضا چهار پسر بنام حاجی‌میرزاسیف‌الله‌ومیرزامحمدباقرومیرزاعلی‌محمد ومیرزاعبدالرحمن باقی بودند که‌معلوم‌نیست مقصودمؤلف‌ازامام جمعه کدام‌یك ازاین چهارنفر است صاحب فارس‌نامه هیچکدام رامتکفل شغل امامت نشمرده وکارآنها راتحصیل‌علم وکمال وانتظام املاك موروثه ذکرنموده - دراین خانواده عده‌ای نیزبشغل تجارت‌مشغول بودند که معروفترین آنها حاجی‌شیخ زین‌العابدین تاجربوده که درسال۱۲۲۲ متولد شده وبرای تجارت به هندوستان وکشمیر نیزرفته است. **(فارس‌نامه ص۶۱تا۶۴)**.

میان قریه دربام یک مسجدی که بسیار باصفا بود استراحت نمودند . صبح را ازقریهٔ اسپدرو حرکت نموده بهقدر دوفرسخ که دورشدیم راه راغلط نموده در زمین های شلتوك وزراعت وگل وباتلاق افتاده که تا زانو وکمراسب به گل فرو میرفت وبسیاربه مردم پیاده والاغ سوار بد میگذشت وبسیاری از زراعت هندوانه وخربزه وزرّت وشلتوك پامال و خراب شد .

وصف پل‌خان

باری بنزدیکی پل خان بهراه مستقیم و جادّه افتادیم تا به پل رسیده ازپل گذشتیم .پل خان بسیار محکم و خوب ساخته شده ، و نه چشمه دارد کهبسیار مرتفع است. یک سمت پل به ریشه و دامنه کوه سنگی وصل‌است ، سمت دیگر به زمین مسطّح و آن رود را رودخانهٔ بند امیر میگویند که آب آن به مسافت هشت فرسخ به بند امیر عضدالدولهٔ دیلمی میرود که آن بند ازکارها وبناهای محکم بزرگ دنیاست.

باری همیشه اوقات درسر پل وپهلوی پل قراول وتفنگچی حاضر وایستاده وکشیک میکشند که دزد وراهزن دست‌تعدّی بقافله‌وعابرین دراز نکنند وبعضی ازاوقات آب رودخانه به قدری زیاد میشود که از پشت پل میگذرد وبه پهنای صحرا می‌افتد که راه عبور وسرور به کلّی مسدود میشود .

باری برسر پل که رسیدیم وعبور نمودیم عالیجاه‌علی‌قلیخان که ازمنزل کوشک‌زر کالسکه را با خود برده بودند از راه ولی نظر بهجهة بدی وناهمواری راه لاسپاس و امامزاده‌اسمعیل کالسکه از راه خوب

به‌طور سلامت گذرانید با کالسکهٔ جناب صاحب‌دیوان امروز درسر پل حاضر نموده بودند. جناب صاحب‌دیوان و جناب امام‌جمعه و جناب مؤیدالملک در کالسکه نشستند وروانهٔ منزل زرقان‌شدیم وازپل گذشته بسیار از مستقبلین که از شیراز آمده بودند ملحق شده خدمت جناب صاحب‌دیوان میرسیدند .

ازقریهٔ اسپدرو تازرقان هفت فرسخ مسافت است.قبل‌ازظهروارد قریهٔ زرقان شده دریک خانه منزل تعیین نموده وارد شدیم . جناب صاحب‌دیوان درخانهٔ ابراهیم زرقانی وجناب امام‌جمعه درمسجدمنزل نمودند .

نزول‌درقریهٔ زرقان و اوصاف آن منزل ومکان

قریهٔ زرقان دوهزار خانوار جمعیّت دارد وقریهٔ آبادیست وبسیار قاطر وقاطرچی ومکاری درآنجا هست و مردمان آنجا صاحب مکنت و متموّل میباشند ، واز هرنوع میوه وماکولات‌در دکّان‌وبازار آنجا یافت میشود وصابون خوب در زرقان درست میکنند وگاوهای بسیار بزرگ در زرقان هست وگوسفندهای فربه درآنجا یافت میشود و قریهٔ زرقان در دامنهٔ کوهی واقع است که آن کوه بسیار مرتفع و همه سنگ است و خاك ندارد ، ودر مشرق زرقان واقع است وبعضی خانه های قریه تا به دامنه بلندی کوه رسیده ، وخانه های مرتفع ساخته‌اند ، وروی خانه ها به سمت مغرب‌است وآب آنها ازچاه است، درهر خانه‌یک چاه کنده‌اند

و آب ازآن برسیدارند و زراعت آنجا بعضی از نهر جاریست وبعضی از گاوچاه .

تحسین از مکاری‌وپسر هشت‌سالهٔ او

مکاری که ازطهران‌ازاو سال وقاطر کرایه‌شده مشهدی‌علی‌اکبر قمی بود که صاحب دوازده قاطر بود و یک چشم اونابینا بود و یک پسری به‌همراه داشت که سن اوهشت سال بود ونام او باباحسین و از طهران تا به قم واصفهان تا به شیراز پیاده دامن قبا وپاچهٔ زیرجامه خود به‌کمر زده به‌همراه قافله از همه بهتر وخوب‌تر و زیادتر حرکت میکرد ودر راه اورا خواب نمیبرد وترس و واهمه از راه نداشت واگر بارکج میشد راست میکرد وخنده‌رو وخوش‌صحبت و شیرین بود هرقدر پدراو اصرار میکرد که او را سوار کند می‌گفت خسته نشده‌ام که سوار شوم وباپدرش به‌طور رفاقت حرکت میکرد و وقتی که‌منزل‌میرسید و بارها را به‌جای خود میگذاشتند قاطرها را برداشته درصحرا و جای زراعت وچمن می‌چرانیدونهار رانان خالی بی‌خورش صرف‌مینمود وابداً اظهار انزجاروترشروئی‌نمیکرد وهمیشه شادومتبسّم بودوکمربند زنجیری درکمر داشت و صورت‌او ازآفتاب سوخته و برشته شده بود . جناب مؤیدالملک‌ازحالت او وزرنگی‌او دراین سنّ کم که مطلّع شدند خیلی باو اظهار مهربانی ولطف فرمودند وپول وانعام مکرّر باو دادند ونیز ازاصفهان به‌طرف شیراز که آمدیم جناب صاحب‌دیوان او رادیدند وازاو خوششان آمد، وانعام وپول به‌او مرحمت فرمودندو هرشب‌جناب مؤیدالملک شام مخصوص وطعام ازبرای اومیدادند و ورود به شیراز

خلعت ولباس به اوالتفات نمودند واورا راضی وخوشحال نموده روانه قم نمودند خدا اورا حفظ فرماید .

حرکت از زرقان و گذشتن از زیر قرآن

باری ازقریهٔ زرقان شب راتوقّف نموده سه‌ساعت به صبح مانده حرکت نموده درمحل آب باریک که قراولخانه است نماز رابجا آورده سوار شده یک فرسخ دیگر گذشته به باجگاه رسیدیم . فرسخ دیگر گذشته به گنبد سبز که سرچشمهٔ آب رکن‌آباد است رسیدیم ، ازآنجا فرسخی گذشته به‌محل خلعت پوشان رسیدیم ، که درایّام قدیم حکام درآنجا خلعت می‌پوشیدند وازآنجا یک فرسخ گذشته به‌یخچال رسیدیم که ازیخچال تاشهر فرسخی کمتر است درآنجا چادر زده منزل نمودیم . وشب را ازشهر بسیاری ازمردم به‌استقبال جناب صاحب‌دیوان وجناب امام‌جمعه وجناب مؤیدالملک آمدند ونیز فردا صبح را باز مردم ازشهر ازعلما وتجار وخوانین باستقبال آمده دریخچال دوساعت از روزگذشته حرکت نموده حقیروجناب‌آقامیرزا آقای جهرمی‌حکیم‌ومیرزا عبدالوهاب ازهمه زودتر سوار شده روانهٔ شهر شیراز شدیم به‌قدر نیم فرسخ گذشته دراوّل تنگ‌الله‌اکبر که وارد شده جمیع شهر وجلگه و صحرای شیراز نمایان شد .

توصیف دروازهٔ قرآن

باری ازتنگ گذشته از زیرقرآن مشهور عبور نموده دراول تنگ طاقی بسیار بلند ساخته‌اند از سنگ تراشیده و روی بام طاق را مسطّح نموده وبالاخانهٔ برروی بام طاق ساخته‌اند و قرآن مجید را درصندوقی

گذارده و رحلی گذارده درتوی وسط بالاخانه گذارده وقرآن مجید که در آنجا است خادم ومستحفظ مخصوصی دارد وهر کس ازخارج به شیراز می‌آید یاازشیراز به‌خارج میرود لابداً باید از زیر قرآن مجید و آن طاق عبور نماید. وآن طاق قدری خرابی به همرسانیده‌بودجناب صاحب‌دیوان تعمیرنمودند.

ورود به شیراز

باری از زیر قرآن‌مجید گذشته با جناب میرزاآقا اول دفعه رفتیم به حافظیّه زیارت قبر مبارك خواجه حافظ علیه‌الرحمه را نموده روز سه‌شنبه سیّم شهرشوال المکرّم سنه ۱۳۰۳ ازدروازهٔسعدی داخل شهر شیراز شده وارد خانهٔ جناب مؤیدالملك به سلامتی شدیم و درطالار رو به‌قبله نشستیم. مجموعه های شیرینی‌های وافر مخصوصی، از همه رنگ‌مأکول ومرغوب‌چیده حاضر نموده وتنگهای بلور وکاسه های چینی‌همه ازشربتهای‌ترش وشیرین برسرکارنواب علیه عالیه‌خانم‌تدارك گرفته میرزا تقی‌خان و میرزا علیخان ومیرزا هاشم‌خان پسرهای جناب مؤیدالملك تشریف داشتند و سرکار میرزا ابوطالب پیشکار جناب مؤیدالملک وحاجی علی‌محمد پیشخدمت قدیمی که هشتاد سال عمر اوست وحاجی اسمعیل ناظر ازآمدن حقیر کلا اظهار مسرّت و مهربانی نمودند، و فوراً از اندرون از سرکار خانم سلام و خوش آمد منزل واحوال‌پرسی نمودند.

ذکر خلعت‌پوشان نواب اشرف والاجلال الدوله

چون سرکار اعلیحضرت همایونی شمشیری برای نواب والاجلال الدوله(۱) مرحمت فرموده بودند وآن شمشیر راسرکار میرزامحمدخان پسر جناب مؤیدالملک حامل بودند ، دربالای تنگ الله‌اکبر درتحت نظام تأمل نموده ایستادند ، ونوّاب والاجلال‌الدوله ازشهر باستقبال‌شمشیر آمدند ونیز جمیع شهرهم برای ورود جناب صاحب‌دیوان و هم برای استقبال شمشیر خلعت ، کلاً زن ومرد از شهر شیراز بیرون آمده بودند وجناب مؤیدالملک نیز به همراه جناب صاحب دیوان وسرکار نوّاب جلال‌الدوله به‌ارگ تشریف برده بعد از ساعتی به‌خانه ومنزل‌خودشان وارد شدند . درب خانه قربانی برای ایشان نموده داخل خانه شده اول در طالار بیرونی نزد ماها آمدند بعد به اندرون تشریف بردند و میرزاآقا به‌منزل خود تشریف بردند ومنزل حقیررا دربالاخانه‌قراردادند که اطاقی‌رو به دیوانخانه داشت و اطاقی روبه خلوت بیرونی . بنده و میرزا عبدالوهاب درآنجا منزل نمودیم همان روز نوّاب علیه عالیه احترام‌الدوله یک مجموعهٔ قند وده تومان پول سفید، مبارکی منزل را برای حقیر فرستادند وخیلی اظهار لطف‌ومهربانی از آمدن حقیر به‌شیراز فرمودند .

۱– سلطان حسین میرزا جلال‌الدوله فرزند ارشدظل‌السلطان درسال۱۲۹۸ والی فارس شده وصاحب‌دیوان را بوزارت خودبرگزید ، ایالت فارس‌دراین تاریخ جزو قلمروظل‌السلطان بود .

ونیز جناب صاحب‌دیوان دومجموعه قند وشیرینی بسیاری برای حقیر شیرینی منزل فرستادند .

ونیز میرزا نصرالله‌خان ناظم خلوت نواب جلال‌الدوله که از اهل نائین و پسر میرزا علی سلطان است برای ورود حقیر چهار کله قند فرستادند ودوروز بعداز ورود جناب صاحب‌دیوان فرستادند و حقیر را به ارگ‌برده اظهار محبت ومهربانی فرمودند . یک جلدقرآن‌مجید خطی که سی‌جزو را درسی‌ورق نوشته‌اند کاغذ ترمه وبا تذهیب طلاوباجلد بسیار خوب خود برداشته نیازحقیر فرمودند وبسیاراظهار لطف‌ومهربانی وخوشنودی از آمدن حقیر به شیراز نموده ومیان روزرا درخدمت‌جناب ایشان به‌باغ دلگشا رفته‌شب‌را درآنجا توقف‌نموده‌فرداصبح بشهرآمدیم .

کیفیت باغ دلگشای شیراز

باغ دلگشا ملکی خود جناب صاحب‌دیوان است که از مرحوم حاجی قوام وحاجی ابراهیم‌خان واجدادایشان‌مانده است ومکرر دیوان ضبط نموده وباز بدست خودشان‌آمده است. الحق باغ بسیار خوبیست . سابقاً خراب و نزدیک به انهدام بوده ، ولی جناب صاحب‌دیوان در زمان توقف و تشریف داشتن به شیراز از هرجهت باغ را آبادومعمور نموده‌اند .

اشجار باغ کلاً مرکباتست، از هرقبیل‌نارنج و لیموی ترش و شیرین وپرتغال ونارنگی‌وپتاوی وتوسرخ ، همهٔدرختها پیوندی ومرغوب ولی بیشتر وغالب درخت باغ دلگشا درخت نارنجست‌ونارنجهای‌آنجا

بسیار درشت‌وپرآب میشودواجاره داران باغ نارنجهارا حمل به‌اصفهان می‌نمایند وبه قیمت گزاف دراصفهان می‌فروشند .

سابقاً باغ دلگشا سالی صدتومان اجاره داشته، هرسالی به هزار تومان اجاره قبول می‌نمایند. درختهای باغ را خیلی به‌قاعده وقطار وبا سلیقه نشانیده‌اند ودرختهای نارنج را از روی زمین شاخه داده‌اند که ساقهٔ درخت نمایان ودرختها بسیار خوشگل و خوش‌ترکیب بلندشده وبسیار پربارو پرثمر میشود، وگنجشک‌زیاد درآن درختها منزل‌مینمایند ودرختهای سروبسیار بزرگ درآن‌باغ هست و جای خالی و بی‌درخت درآن باغ نیست ، وکنار نهرها وکردها وخیابانها کلاً گل نرگس است وباغچه های گل کاری خوب نیز درآن باغ هست که‌ازهرنوع گل فرنگی وایرانی دارد وعمارت چهارفصل بسیار بزرگ خوبی دروسط آن باغ ساخته‌اند و حوضی درمیان عمارت ساخته‌اند که همه اوقات آب جاری درآن حوض می گذرد ، وایوانها و بالاخانه‌های خوب و اطاق آینه همه مفروش وبا اسباب وچراغ وملزومات منزل خوب هست ونیز طالاری درآن عمارت‌روبه‌قبله دارد خیلی باصفا ودوستون‌سنگی‌یکپارچه بلند جلوطالار نصب نموده‌اند .

صفت عمارات واشجار باغ دلگشا

ومابین طالار درمتن باغ حوض آبی که سنگهای‌آن بسیارضخیم وکلفت وبلند است وقنات آب سعدی که مشهوراست وبه قدرچهار

سنگ است همه اوقات درنهرهای باغ دلگشا وخیابانها و حوض خانه وعمارت وحوضهای اطراف وحمام عبور مینماید .

ونیز درسمت شرقی باغ عمارت‌جدید بسیار خوبی جناب‌صاحب‌دیوان بنا نموده و ساخته‌اند و درجلوآن باغچه های گل‌کاری منقّح ترتیب داده‌اند ، که روی عمارت روبه‌مغرب باغ است و منظر عمارت باغ است ، ودر پهلوی آن عمارت حمام بسیار خوبی ساخته‌اند ، وهمه وقت درآن حمام‌آب روان جاری است وخزینهٔ‌آن خیلی مصفاوپاکست، ودر طرف جنوبی باغ ،در زاویهٔ مشرقی،خلوت و اندرونی بسیار خوبی ساخته‌اند که اطاقهای بسیار خوب وحوض وباغچهٔ منقح دارد .

و نیز از پای طالار بزرگ که وسط باغ است آب که از حوض بزرگ بیرون ریخته میشود درمقابل طالار آب‌نمای عریضی ساخته‌اند وآبشارها برای اوقرارداده‌اند که تاآخر باغ می‌آیند وطرف جنوب‌باغ مقابل طالار وعمارت حوض‌خانه هشتی ساخته‌اند ، که دورنما دورآن ایوانچه‌هاست و وسط او حوض است که دوسه سنگ آب ازآن حوض بیرون آمده به بیرون باغ میرود ، ودر باغ نیز طرف جنوب‌باغ وباین حوض‌خانه‌متّصل است،ودر طرف شمالی‌باغ نیزدوباغ دیگرساخته‌اند که یکی ازآن باز ازدرخت مرّکباتست ، ودیگری از درختهای سیاه درخت میوه‌دار باغ دلگشا تابه شهر شیراز چهار هزارقدم است .

انقلاب واغتشاش‌وشورش اهل فارس بجهت‌تسعیراجناس

باری بعداز چندروزورود جناب‌صاحب‌دیوان به شیراز به جهت

گرانی اجناس وارزاق بعضی ازمردم مفسد بنای شورش وغوغا نموده، جمعیّت کسبه ورعیت را در دور خود جمع نموده ، درآستانه حضرت شاهچراغ که در وسط شهر است ومامن وپناه گاه وبست شیراز است ، درآنجا جمع شدند ودادوبیدادها نمودند ، وجناب آقاسید علی اکبر فال اسیری[1] که مردی فاضل ومقدس وصادق است واز ازدحام وجمعیت بدور خود خوش دارد ، مردم بدور او جمع شده و ایشان را به بست شاهچراغ آورده ومردم ازاین جهت که جناب آقاسید علی اکبر درمیان شورشند بیشتر جمع شدند . و هرروز جمعیّت وازحام زیادتر میشد . جناب صاحب دیوان به تلگرافخانه تشریف برده وضع شورش و ازدحام راخدمت حضرت والا ظل السلطان به اصفهان اخبار دادند. از جانب حضرت والا بهاهل شورش تلگراف منع شورش آمدآنها قبول ننمودند، عاقبت بنای آنرا داشتند که بهارگ رفته نسبت به جناب صاحب دیوان خلاف حرمت نمایند. جناب صاحب دیوان نیزاز ارگ شهر حرکت کرده

۱-- حاجی سیدعلی اکبر فال اسیری درسال ۱۲۵۶ درقصبهٔ اسیر گرمسیر فارس متولد شده درسال ۱۲۷۳ بهشیراز آمده نزد حاجی شیخ مهدی کجوری تحصیل نموده (**فارس نامه ناصری ص۲۳**) .

میرزا علیخان امین الدوله دراین باره چنین می نویسد «اول کسی که فضاحت آغازید آقای حاجی سیدعلی اکبر فال اسیری بود ، درشیرازشیرازهٔ احترام دولت وسلطنت را گسیخت وآبروی حکومت ریخت، ازدربار همایون بقوام الملك تعلیمات فرستادند ، یك روز که برحسب عادت سید پیاده وتنها دربیرون شهر قدم میزد مأمورین قوام الملك از کمین جستند ودست و دهانش بستند وبقاطری سوار کرده سمت بوشهر بردند» (**خاطرات سیاسی میرزا علیخان امین الدوله ، ص۱۴۹**)

تشریف بردند به‌باغ دلگشا ودرآنجا منزل نمودند ومعتبرین ومعقولین وجناب آقای امام‌جمعه نیز درباغ دلگشا تشریف آورده و هرقدر نزد اهل شورش کس می‌فرستادند که سبب شورش وازدحام چیست جواب درستی شنیده نمیشد وشبهاراتابه صبح اهل شورش دربام وحیاط‌آستانهٔ شاه‌چراغ صداها بلند میکردند ، و دادها میزدند و غوغاها مینمودند ومقصود همه این بود که چرا نان گرانست وجنس فراوان نیست .

پاره‌ای از مردم‌میگفتند محمد رضاخان‌قوام شورش را عمداً برانگیخته

دو روز بعد از این هنگامه محمد رضاخان قوام ، به قدر صد نفر سوار وتفنگچی باخود برداشته داخل‌شهرشده واز شهربه باغ ارگ‌رفته مردم فقیری که درمیدان توپخانه سرگردان و حیران گرسنه و بی‌نان حرکت میکردند محمدرضاخان قوام به تفنگچی‌های همراه خود حکم داده به‌این مردم فقیر گلوله زدند وبه‌قدر ده‌نفر زخمی وشش نفر کشته شدند وباز مردمیکه در شاه‌چراغ ومسجد نو بودند متفرق نشدند وبر ازدحام وغوغا وشورش آنها بیشترافزود .

وچون هنگام تشریف بردن جناب صاحب‌دیوان به‌اصفهان‌محمد رضاخان قوام‌را این اندیشه بوده که صاحب‌دیوان به شهر شیرازنیایند واو خود وزیر وپیشکار مملکت فارس شود ، ومیگفتند که مایهٔ‌شورش وغوغاوتحریک مفسده دراول‌خود محمدرضاخان بوده ، ومردم و کسبه رابااین کار وادار نمود ، که صاحب‌دیوان‌را از شیراز حرکت دهند واو خود وزارت وریاست نماید . عاقبت چون دید که این مطلب درنزد جناب صاحب‌دیوان وسایرین آشکارا میشود ، اسباب حرکت و قتل بیچاره مردم‌را فراهم کرد تا گمان آن مطلب دربارهٔ اونشود وبا وجود

اینها بیشتریقین شد که ابتدا مایهٔ مفسده وشورش اوبوده .

تلگراف حضرت والاظل‌السلطان بعموم مردم فارس

باری ازاصفهان از جانب حضرت والا ظل‌السلطان تلگرافهای تهدید و تغیر نسبت به اهالی شهر شیراز واهل شورش آمده که اگر جمعیّت وازدحام از آستانهٔ شاهچراغ ومسجد نو متفرق نشوندعنقریب خود باچند فوج سرباز وسوار بهشیراز آمده همه‌را تنبیه کامل خواهم نمود ، والبته بایدجمعیّت متفرق شوند .

ونیز به جناب صاحب‌دیوان تلگراف زده که البته ازباغ دلگشا به‌ارگ‌شهر معاودت‌نمائید .درهمان روز جمعیّت شورش‌وازدحام‌متفرق شده ودکان و بازارها راکه چند روز بود بسته بودند گشودند و مردم آسوده شده مشغول کسب وکار وشغل خود شدند ، وازاطراف شهر و دهات اجناس حاضر نموده کم‌کم وفور وارزانی حاصل شد ولی کلیهٔ مردم اوباش وارازل شهر شیراز ، هرزه‌وبی‌ادب وشورش‌نما وغوغاانگیز میباشند به‌اندك صحبت وحرفی درب دکانهای خودرا بسته به آستانهٔ شاهچراغ رفته یاغی میشوند و به جمیع اعیان و اشراف و حاکم شهر فحاشی وبدگوئی می‌نمایند .

گرمی هوای شیراز و سرگذشت نویسنده‌در آن شهر

ودراین ایام شورش وغوغا نواب والا جلال‌الدوله به ییلاقات شیراز تشریف برده بودند ودرشهر نبودند .

باری هوای تابستان شهر شیراز بسیار گرم میشود ، ولی شبها هوای خوب دارد . حقیر روزهارا دربالاخانهٔ مذکور درآرامگاه خود

بودم و شبها را در حیاط دیوانخانه تختی ازچوب که ده ذرع طول وچهار ذرع عرض داشت و از زمین یک ذرع ارتفاع برروی حوض زده برروی آن تخت استراحت مینمودم . شبها را جناب مؤیدالملک تشریف می‌آوردند وجناب آقا میرزا آقای جهرمی[1] وجناب حکیم زینل وبعضی احباب دیگر حضور بهمرسانیده برروی آن تخت نشسته و شام را درهمانجا صرف نموده احباب متفرق میشدند وجناب مؤیدالملک به اندرون تشریف میبردند وحقیردر روی همان تخت با میرزا عبدالوهاب قدری صحبت داشته میخوابیدیم .

وسرکار میرزا محمدخان درخلوتی نزدیک درب‌اندرونی منزل داشتند ونوکر وملازمهای مخصوص برای ایشان حاضر بود ، ومشغول مشق وخواندن کتاب بودند .

ومیرزا تقیخان ومیرزا علیخان و میرزا هاشم درخلوت بیرونی ، هر روزه درنزدیک آقاسید اسمعیل جهرمی مشغول تحصیل خط وسواد بودند. وهمه اوقات ازاندرون ازجانب سرکار نواب علیه خانم عیال جناب مؤیدالملک ، اظهار مهربانی و التفات و احوال‌پرسی برای حقیر مینمودند واز هرنوع شربت وشیرینی وخورشها برای حقیرموجود نموده میفرستادند وازهرجهت سرکار خانم مواظب حال حقیر بودند وحقیر به دعـای ایشان مشغول بودم واکثر اوقات را جناب امام‌جمعه فرستاده حقیر را منزل خودشان برده از آنجا به باغات بیرون شهر که نیم‌فرسخ

۱- میرزا آقا حکیم الهی‌جهرمی پسر مهدی‌طبیب ونوادهٔ ملاطبیب ازمحترمین جهرم ودرشیراز ساکن وعهده‌دارامور شرعیه بوده. **(فارس‌نامه‌ص۱۸۹)**

ویک فرسخ فاصله بشهر شیراز دارد برده ویکشب ودوشب درخدمت ایشان بسربرده مراجعت به‌شهر مینمودیم .

وجناب امام‌جمعه گذشته از آنکه باعلوطبع و سخاوت فطری و درویش دوستی که دارند ، مرحمت والتفات مخصوصی نسبت به حقیر بهم رسانیده همه‌وقت وهمه‌جا حقیررا منظور میداشتند و غفلت از حال حقیرنمی‌نمودند .

ذکر بی‌اعتدالی هوای‌شیراز

باری چون هوای شهر شیراز چند سالست به جهت‌رطوبت و آب زیادی که دراطراف شهر وگودالهای بیرون شهر جمع‌شده اسباب‌ومایهٔ ناخوشی شده است .

بیشترمردم شهرشیراز ناخوش احوالند

همهٔ مردم شهر شیراز اعلی و ادنی مبتلا به‌ناخوشی تب و نوبه میباشند ودرهر خانهٔ که ده‌نفر جمعیت است نه نفر آن ناخوشند و همهٔ اوقات دربدکان عطاری جمعیت به‌قدری ایستاده است که‌راه‌مسدود است ، ورنگ‌وروی زن ومرد شهر شیراز کلاً به‌جهت‌ناخوشی زرداست . اگر کسی یکماه حالت صحت داشته باشد تا سه‌ماه دیگر باز ناخوش است . وقتی نیست که درخانهٔ ناخوش نباشد و اهل آن خانه سلامت مزاج داشته باشند . همه علیل وضعیف وزرد رنگ وخسته‌ازناخوشی‌اند . طفلی که متولد میشود به‌ناخوشی تب متولد شده است چرا که مادرو پدراو هنگام مجامعت باهم هردومبتلا به‌تب‌ونوبه بوده‌اند ونطفهٔ‌آنها نیز ناخوش ودر رحم ناخوش پرورش یافته ودر مدت حمل نیز دائماً

ناخوش بوده وبه‌ناخوشی وضع حمل اوشده ، وبعدازآن شیر ازپستان ناخوش خورده وبه ناخوشی کم کم بزرگ شده دراینصورت این طفل چه حالت دارد رنگک ورو صورت ودماغ وچشم طفل به طوری زرد و ضعیف ونحیف است که نمیتوان به‌او نگاه کرد وصحبت ومذاکرهٔ سردم از ناخوشی است ودواومسهل‌ومنضج .حقیر که باصحت مزاج وتن‌درستی وارد شیرازشدم ، ازاین حالت ناخوشی وناخوشها اندیشه میکردم .

تب‌ونوبه نویسنده

عاقبت‌به همین ناخوشی تب ونوبه مبتلا شدم و لرز شدید نمودم وانقلاب سخت درحالت حقیر پیدا شد ودر ناخوشی و تب بسیارگریه کردم وحالت اندوه برمن زیادشدید گشت .جناب‌میرزا کاظم،حکیمباشی جناب صاحب‌دیوان ،که درطب بسیار باسلیقه و با تجربه میباشند ، بخصوص تب و نوبهٔ شیراز را دانسته‌اند که از چه‌علت است، وبه‌بچه مداوا میشود برای حقیر عیادت‌نموده دوا ومسهل‌سنا وشیرخشت‌تجویز نموده باآب هندوانه ، دوروز به همین‌منوال گذشت ، بحمدالله تعالی رب‌العالمین از برکت وتوجه ائمه اطهارسلام‌الله‌علیهم اجمعین حالت حقیر روبه بهبودی نهاده مرض به‌صحت مبدل شد وحمد خدای‌تعالی‌را به‌جای آورده‌شکرها نمودم ، ولی‌میرزا عبدالوهاب دراین‌مدت ازطهران به شیراز هرده وهشت‌روزسه‌روز رامتصل‌تب‌ونوبه میکرد .با وجودیکه شیشه های گنه گنه ودواهای مختلف‌به تجویزحکما واطباخورده‌بهبودی حاصل نکرد . حتی جناب آقامیرزا کاظم حکیم‌باشی ، حبی از سم الفار ساخته چند دفعه به‌میرزا عبدالوهاب داده خورد وبهتر نشد . ودر ایام ده روزکه نوبه وتب نمیکرد کسی گمان نمیکرد که حالت او ناخوش

است ، رنگ وروی او خوب واشتها وخوراك او به قاعده بل افزون ، وحالت وزرنگی او درکار بسیار خوب بود، ولی درسه روز هنگام آمدن تب بطوری ناخوشی اورا سخت میگرفت که خود را گم مینمود و از وحشت میخواست دیوانه شود ، وغذا وخوراك نمی‌نمود وعرق بسیار می کرد .

میرزا عبدالوهاب روانهٔ تهران می‌گردد

وچون ابتدا میرزا عبدالوهاب از طهران به همراه حقیر میخواست به‌شیراز بیاید وبه اصرار اورا آوردم ، درتوقف شیراز نیز دلخوش نبود وبه کار نمی‌چسبید واز کار کناره میکرد ومجالست و معاشرت نمی‌نمود وازمنزل کمتر بیرون می‌آمد وشعف وسرور او کم بود ، چرا که قصداو آن بود که درطهران نوکر شود ومیسر نشد ودر شیراز هم‌جائی‌مناسب حال او نبود که اورا به نوکری بسپارم .درخدمت‌جلال‌الدوله وجناب صاحب‌دیوان هم خود اونمیتوانست بماند ونوکری نماید چرا که خود او از وضع نوکری و آداب خدمت بزرگان عاری و بی‌علم نبود چون سرکار میرزا محمدخان پسرجناب مؤیدالملک پیشخدمت خاصهٔ‌سرکار اعلیحضرت همایونی بودند ، و از شیراز به طهران تشریف میبردند ، قرار براین شد که میرزا عبدالوهاب در خدمت سرکار ایشان به طور نوکری بماند وخدمت کند وبه طهران برود . سرکار میرزا محمدخان میرزا عبدالوهاب رابا بنه واسباب ومال وآدم‌ها از خود پیشتربه‌طهران روانه نمودند ، وخود چندروزی بعد به‌چاپاری‌به‌طهران تشریف‌بردند .

باری چون هوای شیراز گرم بود ومزاج حقیر فی‌الجمله علیل‌شد جناب مستطاب آقای امام‌جمعه رقعهٔ به جناب مؤیدالملک نوشتند که

من عزم گردش به‌صفحات ییلاقات ومزارعات ودهات خود دارم بهتر آنست که حاجی پیرزاده رابه همراه خود به‌برم که سیاحت و تماشای صفحات کوهستان وسردسیرات وسرحدات شیراز رابه‌نماید وهم تغییرات وهوائی بدهد که مزاج وحالت اواز اعتدال نیفتد. جناب مؤیدالملک باین‌معنی وفرمایش امام‌جمعه راضی شده حقیررا باخود بردند .

حرکت ازشهر به طرف ییلاقات شیراز

یکشب در باغ رحمت‌آباد که ملکی خود جناب امام است و بالاخانه وحیاط وعمارت وباغ بسیار خوب دارد توقف نمودیم .

باغ رحمت‌آباد نیم‌فرسخ به‌شهر مسافت دارد،واول آبادی‌مسجد بردی[1] است وبسیار جای باصفائیست ، وهوای اوخیلی ازشهر شیراز بهتر است وبالاخانهٔ آنجا بسیار خوش‌منظروباصفاست وجناب‌امام‌جمعه همهٔ اوقات درآن باغ تشریف میبرند ، واحباب و دوستان خود را در آنجا دعوت می‌نمایند و ضیافتهای شاهانهٔ بزرگ درآن عمارت وباغ میفرمایند ، وجمیع ملزومات منزل برای خودشان و مهمانانشان درآن عمارت همیشه موجود و مهیاست و فرش ولحاف واسباب درآنجا حاضر است. حقیر را مکرر جناب امام‌جمعه درآن باغ دعوت فرموده‌اند یا درخدمت ایشان به‌باغ رفته‌ام وشب وروز رامانده‌ام، ونیز بسیارمهمان واحباب شب‌را درآن باغ می‌ماندند وبرای همه خوش میگذشت ، واز

۱- مسجد بردی همان قصرالدشت حومهٔ شیرازاست .

مجالست ومعاشرت وصحبت وفرمایشات جناب امام‌جمعه همه بهره و حظ می‌بردیم ، ووجود ایشان را غنیمت میدانستیم واز ملاقات جناب ایشان بهره‌مند میشدیم .

باغ رضاخانی

باری از باغ رحمت‌آباد در خدمت جناب امام رفتیم به باغ رضاخانی که در وسط آبادی مسجد یزدی واقع است در کنار رودخانه وآن باغ نیز ملکی خود جناب امام‌جمعه است ، باغ بسیار بزرگ باـ صفائیست ازهرنوع اشجار سیاه درخت وانگور دارد ، و همیشهٔ اوقات به قدر چهار سنگ‌آب دائم‌الاوقات ازآن باغ عبور میکند ، وجناب‌امام عمارت بسیار خوبی با بالاخانه های متعدد وآشپزخانه‌وطویله درآن‌باغ ساخته‌اند ودرجلو عمارت حوض طولانی ساخته که آب روان دائماً از اوعبور می‌نماید ودر آن عمارت باغ نیز ملزومات منزل از هرقبیل حاضر است ، هوای‌باغ رضاخانی خیلی ییلاقیت دارد وآب او بسیار گواراست وبیشتراوقات جناب امام‌جمعه‌احباب ودوستان رادرآن‌باغ دعوت‌فرموده شب‌وروز ضیافت میفرمایند ، وهنگام ورود وتشریف‌فرمائی جناب‌امام به‌باغ ، ازجمیع باغات دیگر امام، از دور و نزدیک، سبدها و تفتهای هرنوع میوه حاضرمینمایند ، که مکرر دیده شده ، که سی‌وپنجاه‌وشصت تفت میوه درجلو عمارت‌حضور جناب امام آورده وچیده‌اند، وجناب‌امام به‌همه کس میخورانند ومیدهند ومی‌بخشند .

باری یکشب را درآن باغ مانده صبح حرکت نموده درخدمت امام وجناب حاجی شیخ احمد پسر بزرگ جناب امام ، و مخدوم زادهٔ ایشان شیخ عبدالعلی و آقاشیخ علی پسرعمهٔ امام وآقاشیخ محمود و

آقا شیخ عبدالوهاب کازرونی محرر جناب امام جمعه حرکت کرده آشپزخانه‌وآبداری وملزومات سفر از هرقبیل حاضر وهمراه‌بوده ازمسجد بردی عبور نموده‌واز پای کوه برفی گذشته به‌مسافت پنج‌فرسخ به‌قریه ده شیخ رسیدیم که ملکی ورثه مرحوم مشیرالملک[1] است ودر اجارهٔ جناب امام‌جمعه است، در دامنه ودرهٔ کوه واقع است‌وآب وهوای‌بسیار خوب دارد ومرحوم‌مشیر، قلعه وخانه ورعیتی بسیار بزرگی از سنگ و گچ درآنجا ساخته است و زمین زراعات آنجا به‌قدر یک فرسخ متجاوز میشود وجو و گندم وخربوزهٔ خوب درآنجا عمل میآید و سه‌چهار سنگ آب دارد.

زراعت در ده‌شیخ

هنگام ورود جناب امام در ده‌شیخ کدخدای آنجا ازقلعه بیرون آمده خدمت جناب امام رسیده درحالتی که به شدت تمام تب ولرز می‌کرد وآنچه سؤال وجواب می‌نمود دست وبدن او میلرزید. جناب امام‌جمعه ازاو سؤال فرمودند که امسال دراینجا چه زراعت نموده‌اید وچه کاشته‌اید وچه عمل آمده؟ جواب گفت:از گندم وجوآنچه کاشتیم سبز شد به‌خوشه‌نیامد وآنچه به‌خوشه آمد دانه نبست وآنچه‌دانه‌بست وحوش وطیور خوردند. پرسیدند که خیار وخربوزهٔ اینجا چطور است؟ جواب داد که‌امسال فرصت کاشتن خیار وخربوزه نشد،وقدریکه کاشته

۱ـ محمدعلی مشیرالملک ونوادهٔ میرزا ابراهیم مستوفی واز سادات حسینی است که نیاگان او از سال ۱۲۰۶ دردستگاه حاجی ابراهیم کلانتر شغل وزارت،اشتغال داشتند وخود اونیز تاسال۱۲۹۳ این منصب را داشته و در آن سال بدستور معتمدالدوله والی فارس معزول و بزیارت اماکن مقدسه واداره املاکش مشغول گردید ودرسال۱۳۰۳ وفات یافت.

شد آفت براو زده وپژمرده وزرد شده است. جناب امام فرمودند: اگر دوسه دانه خیاری یافت میشد برای تغییر ذائقه خیلی خوب بود. کدخدا گفت: سبزه و بتهٔ خیار به کلی ضایع و خراب شده و ابداً به‌ثمر نرسید. چادر ومنزل‌ودستگاه جناب امام‌را درلب نهرآب‌درپای بیدستان باصفائی زده بودند.

کشف‌خیار وخربزه خوب در ده‌شیخ

هنگام ورود به‌چادر در پهلوی راه سبزهٔ به‌نظر آمده و طفلی در پهلوی اونشسته بود، جناب امام پرسیدند که این سبزه چیست آن‌طفل گفت دراینجا خربوزه کاشته‌ایم ولی هنوز به‌عمل نیامده است. جناب امام فرمودند: دوسه دانه از کنبذه‌های سبز اورا به‌چین وبه‌چادر بیاور که به‌تو انعام خواهم داد. او هم چند دانه چیده در غربالی گذارده به‌خدمت جناب‌امام آورد. به‌اونوازش والتفات فرمودند. آن‌طفل گفت دربالای ده که یک میدان مسافت دارد خربوزهٔ بسیاری کاشته‌ایم و خربوزه‌های آنجا رسیده وشیرین است اگر میفرمائید بروم و به نگهبان آنجا به‌گویم ازآن خربوزه‌ها به‌خدمت بیاورد. فرمودند برو. طفل رفت وبا نگهبان چند عدد خربوزهٔ رسیده لطیف آورد. جناب امام وهمراهان ازآن کار کدخدا و صحبتهای یأس‌آمیز او خیلی تعجب کردیم، و از آورندهٔ خربوزه سؤال فرمودند که ازاین نوع خربوزه تاچه قدردربوستان تو به‌هم میرسد گفت به‌قدر بیست دانه متجاوز نمیشود، فرمودندفردا خود برسربستان می‌آیم وتماشا وتفرج میکنم وخربوزه میخوریم وبه‌تو انعام واکرام میکنم.

باری فردا ازاحباب‌امام سوار شده حقیرهم درخدمت‌ایشان سوار

شده از توی زراعتهای دهشیخ عبور نموده ملاحظه شد که زمینهای بسیار خیار وخربوزه وهندوانه کاشته‌اند وبسیار خوب شده است وهمه رابه ترتیب کاشته‌اند، یعنی هرزمینی را به فاصلهٔ دهروز پیش وعقب کاشته‌اند که خربوزهٔآن به‌تدریج به‌دست بیاید. باری رسیدیم به‌بستانی که دیروز چند دانه ازآنجا برای امام آورده بودند، و میگفتند به‌قدر بیست دانه دیگرخربوزه دربستان زیادتر نیست معلوم شد که بستانیست عریض و طویل و خربوزه‌های فراوان ورسیده و شیرین و نازك که در شیراز کمتر یافت‌میشود وگردوهای خیار سبز وطالبی وگرمکهای‌خوب بستانی دست نخورده.

تقلب کدخدای دهشیخ

ازملاحظهٔ آن جناب امام‌جمعه و همراهان کلا تعجب کردیم که کدخدا بچه‌زبان انکار می‌نمود که اصلاً وابداً دراین ده خربوزه و خیاریافت نمیشود وخود کدخدا نیز برسربستان حاضر وبستان رامشاهده نموده ازانکارها و حرفهای دیروزش ابداً خجالت و شرمساری حاصل نمی‌نمود ونیز گندم وجو وسایر زراعت را هرقدر توانسته بود برای خود جمع نموده ومابقی گوسفند وگاو والاغ در زمین محصول انداخته همه را چرانیده بود. ازتقلبات کدخدا بعدمعلوم شد که‌حالت لرز وتب‌ونوبهٔ که دیروز هنگام ورود بروز میداد به‌کلی دروغ بوده وابداً ناخوشی نداشته، معلوم حقیر شد که رعیت اکثر جاها چنین متقلب ودزد وبی مروتند که روا ندارند صاحب ملک داخل ملکش شود یا از ملکش چیزی بهره به‌برد وسودی نماید، همه‌را نشد ونیست ونبود میگویند از نفی میگویند ومنکر اثباتند قرع باب لیس میزنند.

باری در دهشیخ جناب حاجی شیخ احمد وآقا شیخ علی وآقاشیخ عبدالعلی هرروزه سوار شده و گاهی پیاده بشکار رفته، کبکها وتیهوها به‌تفنگ زده خدمت‌جناب‌امام‌جمعه می‌آوردند، اطراف‌زمین و کوههای دهشیخ همه شکارگاه واز هرنوع شکار دارد، و مردم شهر نیز بدانجا برای شکار بسیارمی‌آیند.

باری سه‌شب را در دهشیخ توقف نموده، ازآنجا حرکت نموده به‌مسافت شش‌فرسخ به‌خان رمینیان رسیدیم.

کاروانسرای خان رمینیان خان رمینیان کاروانسرائیست که مرحوم مشیرالملک شیرازی‌از سنگ تراشیده وگچ بسیار محکم ساخته، واطاقها وخلوت خوب دارد و در سرراه کازرون و بوشهر است، ومردم و قافله وزوار درآنجا بسیار منزل میکنند وهوای تابستان آنجا بسیار خوبست و زمستان آنجا بسیار سرد میشود، واطراف کاروانسرا آبادی ودهات نزدیک دارد، که‌آذوقه وکاه وجو برای قافله وعابرین به کاروان‌سرا می‌آورند ازآنجمله دو ده معتبر درنزدیک خان رمینیان است که یکی قریه حرپکون یعنی چرا مکان جای بسیار باصفا وآباد است‌وبسیار خوش هوا درجنب رودخانه قرا آقاج واقع است چهل خانوار جمعیت دارد آقا جان بیک خالوی سرکار میرزا نصرالله‌خان دبیرالملک ازاهل چرا مکان است‌وعلی‌محمد پسراوست وچرا مکان وخان رمینیان هشت فرسخ به‌شهرفاصله دارد.

قریهٔ پراشکفت وقریهٔ پراشکفت یک فرسخ به‌خان رمینیان فاصله دارد، هوای تابستان آنجا بسیار سرد است، به‌قدر پنجاه خانوار جمعیت دارد، مرحوم حاجی میرزا علی اکبر طبیب که پدر حاجی میرزا محمد طبیب و جدّ

میرزا حسام‌الدین حافظ‌الصحه است از اهل پراشکفت است ، وآن قریه ملکی حاجی‌میرزا محمد طبیب است وباغ وعمارت‌وحمّام بسیار خوب درآنجا ساخته است و یک روز را در خدمت جناب امام‌جمعه از خان رمینیان سوار شده به‌حمام قریه پراشکفت رفتیم،ودر عمارت حاجی‌میرزا محمد مهمان کدخدای آنجا شدیم ، کمال مهمانداری وضیافت‌رانمود .

قریهٔ خان رمینیان وزراعت آنجا قدری ملکی میرزاحسن مستوفی شیرازی است ، و مابقی را مرحوم مشیر، وقف‌با کاروانسرا نموده و مداخل آنجا را مخارج تعمیرات کاروانسرا نمایند . بام کاروانسرا از سنگهای یک تخته تراشیده است ، بسیار محکم وخوب‌ساخته ولی‌هنوز قدری تعمیر دارد ، که بعد از مرحوم مشیر همانطور ناقص و ناتمام مانده است .

در اطراف خان‌رمینیان بسیار از اوقات شیرهای قوی دیده شده

باری خان رمینیان به‌دشت ارژن چهار فرسخ فاصله دارد ، و در اطراف وصحرای‌خان رمینیان بسیار ازاوقات شیرهای قوی دیده شده و گاهی از اوقات مردم وعابرین‌را صدمه واذیّت رسانیده است و نیز گرازهای بسیار بزرگ دراین صحرا میباشند که زراعت خان‌رمینیان و سایرقریه های نزدیک‌آنجا را خراب و ضایع می‌نماید . هرشب قراول و تفنگچی ، برای‌دفع‌ورفع گراز در سر زراعت باید حاضر باشد ونیزیکروز درخدمت امام‌جمعه رفتیم به‌دشت ارژن،ازخان رمینیان تا به‌آنجا یک گردنهٔ بلندی دارد که اورا گردنهٔ سینه سفید میگویند وجمیع مسافت‌را ازصحرا وکوه وتپه کلاً درختهای جنگلی ازهرقبیل درختهای قوی‌بود وزمینها نیز سبزوخرّم وکوه ودرّه‌ها پراز کبک وتیهو، و جناب‌حاجی

شیخ احمد و آقاشیخ علی پسرهای جناب امام ساعتی از شکار کردن کوتاهی نمی‌نمودند وهمیشه ازتوی جنگل و کنار راه حرکت میکردند برای شکار کردن.

صفت دشت ارژن و کیفیات آن

باری دشت ارژن جلگه‌ایست که چهار فرسخ طول و دوفرسخ عرض دارد واطراف جلگه کوههای بلند دارد وهمه آن کوهها جنگل وپردرخت وسبزوخرّم است.

وقریهٔ دشت ارژن به‌قدر چهارصد خانوار جمعیّت‌دارد،ومردمان آنجا صاحب مکنت و ثروت میباشند. وآب آن قریه و دشت ارژن چشمه‌ایست که درپهلوی قریه از زیر کوه بیرون می‌آیدو به‌قدر بیست سنگ آب دارد ودر سرچشمه واطراف آن درختهای بسیار کهنه قوی هست، که خیلی کهنه وقدیمی است ودر جنب چشمه اطاق ومسجدی است که آنجا را مقام سلمان فارسی میگویند و مردم به زیارت آن مقام میروند ونماز می‌گذارند، وحاجت می‌خواهند وسلمان را زیارت‌میکنند ومیگویند این همان مقام است که شیری دوچار سلمان فارسی شد و سلمان‌میخواست‌ازدست‌شیرخلاص‌شود،استغاثه‌وزاری کردسواری‌نمایان شد وسلمان را ازدست شیر خلاص نمود وسنگی درآن اطاق مقام‌سلمان هست که جای دوپای اسب دارد، وآن سوار حضرت شاه اولیاء علیؑ

مرتضی صلوات‌الله و سلامه علیه بوده‌اند ، که سلمان را نجات داده‌اند وآن دوجای پای اسب جای قدم مبارك اسب حضرت امیر است.

باری آن مقام زیارتگاه بااثری است و دعاها در آنجا مستجاب میشود. خادم ومتولی ونگهبان نیزآن مقام دارد حقیردر خدمت جناب امام وضو گرفته ، با کمال‌خضوع و خشوع داخل آن مقام شده،حضرت شاه اولیاء وسلمان را زیارت نمودم وبعد دورکعت نمازخواندم‌وحاجت خواسته ازآن مقام بیرون‌آمدیم ، ودرکنار چشمه در زیر درختهای‌قوی منزل نموده یکروزتابه‌عصر راتوقّف نمودیم، کدخدا ورعیت آنجا کلاً بطور ادب خدمت جناب امام آمده لازمهٔ احترامات بجا آوردند. عسل مصفّی وماست و کرهٔ خوب در آن قریه بسیار میشود ، چرا که محلّ چراگاه گاو وگوسفند است ، ورمه های مادیان واسب وقاطردرسرچشمه دشت ارژن دیده شد ، که خیلی مرغوب وممتاز و مادیانها با کرّه‌های یکساله ودوساله و سه‌ساله که به‌دنبال آنها راه میرفتند ، و بسیار فربه بودند وشمارهٔ آنها ازهزار متجاوز بود ، ونیز رمهٔ اسب و مادیان دیگر ملاحظه شد که به‌قدر پانصد رأس میشدند وآنها ازصاحبان متعدّدند. وآب چشمهٔ دشت ارژن بیش از زراعت آن جلگه است ، که در آن زمینهای پست جلگه، آبها جمع شده دریاچهٔ بزرگی می‌نماید که ماهی خوب درآنجا هست. واز برای‌تلگراف خط شیراز وبوشهر کمپانی‌فرنگی تلگرافخانهٔ در دشت ارژن ساخته است وجناب صاحب‌دیوان در قریهٔ دشت ارژن حمام بسیار خوبی برای اهل آنجا ساخته‌اند.

ذکر حال مردمان شیر گیر شیر افکن ساکنین دشت ارژن

واهل دشت ارژن همه قوی چنگل و مردمان شجاع و پهلوان میباشند و کمتر کسی درآنجا دیده شد که درآن صحرا ها شیر ندیده وباشیر دوچار نشده یا زخمی ازشیر نخورده ونیز چند نفر درآنجا بودند که پنجه ها باشیر زده ، وشیرها کشته بودند وزخمها ازشیر داشتند.

شکار شیر

یکی ازآنها که خیلی شجاع ودلیر بود می گفت : یک شیر نری مدتی مادیانها واسبها را کمین کرده میگرفت و زخم میکرد و میخورد هرچه بکمین آن نشستیم نتوانستیم آن شیررا بدست بیاوریم عاقبت از بس ضرر رسانید به‌قدر بیست نفرسوار باهم متفق شده از قریه بیرون رفتیم وجائیکه میدانستیم خوابگاه وچراگاه اوست احاطه کردیم ، و به قدر یک میدان بزرگ دورتادور آن زمین را هرسواری یک موقع وا داشتیم ، که هرجا شیر حرکت کند باتفنگ بزنند خود من که رئیس آن بیست‌نفر سوار بودم سوارها را هرکدام درسرجای خود قرار دادم وخود به‌یک بلندی درپای یک‌درخت سروی که شاخه های اوبه‌زمین آمده بود اسب خودرا آنجا رانده ایستادم، وآنجا را مقام خود قراردادم وبه سوارهای اطراف خود به‌صدای بلند می گویم که چنین به‌ایستید و اگر شیربیاید چنان به‌زنید وحاضر کار باشید یکدفعه نگاه کردم ودیدم چشمهای شیر از زیر درخت سرو میدرخشد و برق میزند ، وگاهی غلط میزند و دُم خودرا به‌زمین میزند. صدائی به‌سوارها رسانیدم که شیر را دیدم وزیرهمین درخت‌است خودرا حاضر نمائید. هرچه به اطراف‌درخت

حرکت میکنم که راهی پیدا کنم که تفنگی به او زنم شاخهٔ درخت مانع است وشیر هم ابداً اعتنا به من ندارد واز حرکت وصدای من اندیشه نمی کند. عاقبت تیری به طرف اوزدم که اززیردرخت بیرون بیاید وصحرائی شود تا خود وسوارها بتوانیم به او تفنگ بیندازیم. بعد از زدن تیر به توی درخت باکمال بی اعتنائی از زیر درخت بیرون آمده به طرف من حمله نمود، اسب من لگدی به طرف او حواله نمود و من نیز با گلوله بروی زدم باز تفنگی به او زدم واورا زخمی کردم، ازلگد اسب ترسیده قدری عقب رفت دفعه ثانی و ثالث حمله آورده که مرا از روی اسب برباید باز تفنگی به او زدم واورا زخمی کردم باز اسب اورا لگد زده به عقب می‌نشانید. عاقبت یکدفعه به قدر بیست ذرع عقب رفته یکدفعه جستن نمود، بی اینکه دست وپای خودرا بروی کفل اسب به گذارد مراازروی خانهٔ زین ربوده به زمین انداخته ران پای مرا بدندان جویده وبه دور انداخته به تعاقب سوارهای دیگر رفت. آن سوارها نیزاز اطراف به او تفنگها زده زخمی شده درپای درختی افتاده او را دستگیر نمودند، بعد اسب مرا گرفته درجستجوی من آمدند، و ران مرا بسته برروی اسب نشانیدند وبه‌قریه آوردند.

داستانی دیگر از شیران دشت ارژن

باری ازشجاعت وشیر گیری دشت ارژن درآنجا بسیار نقل میکنند. سال قبل نزاعی در دشت ارژن واقع شده جوانی را دربین نزاع میکشند برادرها ومادر و کسان مقتول برای آنکه به شیراز به حکومت عارض شوند مقتول راخود برداشته برروی الاغ می‌بندند که به شیراز ببرند

یک فرسخ از دشت ارژن گذشته در سرچشمهٔ که آبگاه و خوابگاه شیر استمیرسند. اول شب بوده شیری دوچار آنها شده سرراه راگرفته نمی‌گذارد از راه بگذرند اگرمیخواهند بروند جلو میگیرد، واگرمیخواهند برگردند، به‌طرف قریه به‌روند باز مانع میشود وهیچکدام حربه‌وتفنگ باخود ندارند واز سرشب تابه صبح درجدال ونزاع با شیرند و شیردر کمین آنست که یکی ازآنها را به گیرد، آنها نیز یکدسته باهم متّفق شده ازهم متفرّق نمیشوند الاغ وگاوی همراه داشته‌اند رها میکنند که شیر مشغول آنها شود وازاین اشخاص بگذرد، شیر اعتنا به گاو و الاغ نمی‌کند، تا نزدیک صبح که طلوع فجر میشود نعش مقتول را گذارده‌مادر پیرجوان مقتول هم‌درپهلوی جنازه نشسته برادرهاوکسان اومتّفقاً به‌طرف کوه میروند، یکدفعه‌شیر جستن نموده مادر پیر مقتول را به‌دندان گرفته به‌طرف بیشه برده پاره کرده ومیخورد، می گفتند آن زن پیر راکه شیر به‌دندان گرفته‌بود ومیبرد هنوزتکلّم میکرد وباحضرات التماس میکرد.

ودرآن راه بسیار شده که شیر دوچار قافله‌وعابرین شده، وازترس شیر گریخته به‌بالای‌درخت رفته‌اند، وشیرتایکروز ازپای‌درخت‌به‌جائی نرفته است، تاعاقبت قافله‌آمده یاصدائی شنیده، شیر گریخته استوآن شخص ازدرخت بزیرآمده.

باری قصهٔ شیر وشیر گیری درصفحات دشت ارژن بسیار است(۱)

۱- درادوار باستانی شیردر جنوب ایران وبخصوص درفارس یافت می‌شده.

بقیهٔ حاشیه‌درصفحهٔ بعد

دنبالهٔ گردش ییلاقی

باری عصررا درخدمت جناب امام‌جمعه از دشت ارژن حرکت نموده مراجعت به‌خان رمینیان نمودیم وشب راتوقف نموده ازآنجا به مسافت پنج فرسخ به‌خان حسینی رسیدیم خان حسینی در دشت واقع است قدری ازآن ملکی سرکار عزّالملك است ومحل عبورچادرنشین وایلیات طایفه قشقائی(۱) است یکروزکه درآنجا منزل داشتیم ازصبح تابه‌شام به‌قدر هزار متجاوزگله گاو وگوسفند وشتر ومادیان والاغ وزن وبچه ازآنجا عبور نمودند. زراعت آنجا جو وگندم، وخربزه و خیار نیز میکارند شب رادرخان حسینی‌توقف نموده به‌مسافت‌چهار فرسخ به‌بلوك شیخ رفتیم وازآنجا شب‌را درقریه‌دار نجان که تیول جناب‌مؤیدالملک است توقف نموده وازآنجا حرکت نمودیم، ازدشت شیخ گذشته‌ازگردنه وکوهی عبور نموده که همه سنگلاخ وسخت و پرجنگل بود به‌قریهٔ شیخ آباد رسیدیم.

ذکر اضحیه نمودن‌درقریهٔ ده‌شیخ‌و کیفیات آنجا

روز عید اضحی سنهٔ ۱۳۰۳ درقریهٔ ده شیخ وارد شدیم. جناب

بقیهٔ حاشیه ازصفحه قبل

در دورهٔ معاصر نیزمسافران اروپائی مانند دومرگان ولوریمر ازوجود آن یادکرده‌اند. سر آرنولدویلسون درکتابی که هنوز به فارسی ترجمه نشده وشامل خاطرات سیاسی اودرجنوب ایران است صریحاً می نویسدکه روزی صبح زود،هنگام سواری، به‌شیری که دریك میلی اومی‌گشته برخورده‌است.

Wilson, S.W. Persia P. 78.

۱- اصل : غشقائی

امام دو گوسفند قربانی نمودند. حقیر هم برای خود گوسفندی خریده قربانی نموده به‌اهل آن قریه قسمت نمودم.

باری وقت عصر از ده‌شیخ حرکت کرده شب را به قریهٔ لارنگان لر رسیدیم که ملکی خود جناب امام‌جمعه است ودر بین راه همهٔ صحرا و کوه درختهای بنه که چون درخت پسته است، بسیار بزرگ وقوی ودرختهائیکه‌صدسوار میتوانند درسایهٔ هر درختی به‌ایستندوآن‌درختهای قوی را که ملاحظه شد هرکدام خشک شده به‌جای اودرختی سبزنشده است. آنچه درخت در آن جنگل دیده گویا دریک سنه سبز شده است درخت تازه درآن جنگل دیده نشد.

قریهٔ لارنگان قریهٔ لارنگان دریک درّه واقع است و آب فراوان وزمین و زراعت بسیار دارد وزراعت لارنگان بیشتر شلتوك است که شلتوك هر تخمی صد تخم زیاده میشود و برنج چنپای بسیار خوب از آنجا عمل می‌آید، ونیز ذرّت مکّی وارزن درآنجا بسیار میکارند وپیازآنجا خیلی درشت میشود وخربزه و هندوانهٔ وافر درآنجا میکارند. چون لارنگان محل عبور ایل‌قشقائیست[1] خربزه وهندوانه آنجارا ایلیات میخرند.

باز قبل ازورود جناب امام‌جمعه، کدخدای لارنگان‌محض‌دزدی وبیدیانتی به‌قدر بیست خروار خربزهٔ نارس چیده دراطاق ودر زیر علف مخفی نموده بود که جناب امام ندانند که دراین قریه خربزه کاشته‌اند غافل ازاینکه زمین وعلف وبتهٔ خربزه به‌جای خودبود ومعلوم بود که باراورا چیده‌اند.

۱ـ اصل: غشقائی.

باری کدخدای اینجا از کدخدای ده‌شیخ بدتر ودزدتر بود.

وضع رعیّت و زارعین مملکت فارس اینستکه رعیت ابداً میل ندارد که زراعت بکند وتخمی بکارد وچیزی عمل بیاورد صاحب ملک وارباب خیلی باید زحمت بکشد ودقت نماید ومواظبت کند ورعیّت را وادار کند که تخم بکارند وزراعت کنند واگر خود صاحب ملک در سر کار نایستد بکلی ملک اوخراب میشود ولم‌یزرع میماند باوجودیکه ملک وآب کل مملکت فارس درهمه ایران بهم نمیرسد ،آب درهمه‌جا وافر،وزمینها به‌اندك شخمی زراعت میشود وسودها میتوان برد، رعیتی که میتواند صدمن تخم بکارد بیست‌من میکارد و وقت خود رابه‌تنبلی میگذراند وبه‌خود وصاحب ملك‌هردو ضرر میزند. رعیّتها در دهات و مزارعات باغ درست نمیکنند ودرخت میوه کمتر می‌نشانندباوجودیکه به‌اندك توجهی درختهای خوب عمل می‌آید و بخصوص درخت انگور که بی‌آب وبی‌زحمت درهمه‌جا میتوان عمل آورد واکثر جاهای فارس درخت انگور بخس[1] یعنی دیمی بی‌آب‌بسیار است ، ودرختهای‌انگور بخس پربار وانگورش شیرین میشود. اگر کسی بخواهد صدفرسخ در صدفرسخ درصحرا وکوه فارس درخت انجیر وانگور به عمل بیاورد به سهولت ممکن است چراکه کوههای فارس همه بادرخت جنگلی‌است وزمین وهوای آنجا رطوبتی که مناسب اشجار است دارد و درخت را سبزوشاد نگاه میدارد وحرارت آفتاب به‌درخت ضررنمیرساند.

باری مملکت فارس عجب جای بابرکت‌وبامنفعت است وزمین

۱ـ بخس که درزبان محلی بش تلفظ میشود : دیمی.

وآب فراوان دارد که هزار چندان حالا میتوان از زمین وآب فارس سود ومنفعت برداشت. صدهزار حیف که محرّك و مشوق ندارد ، صاحبان ملك بی‌مکنت ورعیتهای آنجا تنبل وبیمروتند.

لارنجان و مردم آن

باری سه‌ساعت به غروب مانده ازقریه لارنگان حرکت کرده اول شب رابه پای گردنه و کتل شیخ آباد رسیدیم و از پرتگاه و سنگلاخ و جنگل کتل عبورنموده از فراز کتل به‌نشیب آمدیم وباز به‌ابتدای جلگهٔ شیخ رسیدیم. درسرچشمهٔ آبی که دوچنار بزرگ پهلوی آن چشمه بود پیاده شدیم و نماز صبح را بجاآورده سوار شدیم و باز به‌لارنجان ده تیولی جناب مؤیدالملك رسیدیم ودر میان باغ چادر زده منزل نمودیم. اهل ده کلاً به‌استقبال جناب امام آمده منتهای ادب واحترامات بعمل آورده وقربانی نمودند. قریهٔ لارنجان در دامنهٔ کوه است رو به‌مشرق و آب آنجا ازچشمه است وهوای آنجا ییلاقیت دارد وبسیار خوش هواست و کوه طرف مغرب لارنجان بلند است ، ودوساعت بغروب مانده آفتاب در پناه کوه رفته لارنجان راسایهٔ کوه میگیرد ودرختهای گردوی بسیارقوی در لارنجان هست که در جای دیگر دیده نشده وگل آنجا بسیار معطر میشود ، وگلاب آنجا ممتاز است ودرختهای میوه از هرقبیل دارد و مردمان آنجا متمول میباشند وهمیشهٔ اوقات درآنجا نزاع میشودوزمین آنجا سنگلاخ است وصد چندانیکه هست میشود آبادی وزراعت نمود و باغ واشجار بعمل آورد چراکه آب فراوان وزمین بسیار داردومردمش همه آقا وخان و بیك میباشند وبااهل شهر شیراز نسبت وآمیزش دارند وبعضی ازآنها دوزن دارند ، یکی درشهر شیراز ویکی درلارنجان ، و

مسافت لارنجان به شیراز پنج فرسخ است و کدخدا و ضابط لارنجان اسفندیارخان است.

حرکت از لارنجان

باری بعداز دوشب توقف لارنجان درخدمت جناب امام حرکت کرده سه‌ساعت بغروب‌مانده سوار شده از رودخانهٔ شیخ گذشته به‌دهی وارد شدیم که درخت گلابی بسیار داشت و درختهای بسیار بزرگ ومملو از گلابی. جناب امام فرمودندقدری گلابی ازدرخت‌چیده‌بیاورند، وانعامی به‌صاحب درخت بدهند. یکی ازملازمان گلابی‌را دردستمال ریخته، اسب خودرا تاخته‌که خدمت جناب امام بیاورد، ازحرکت مال به‌قدر دویست قدم راه، جمیع گلابی ها بجز چهار پنج عدد کلاً آب شده وآب آن ازدستمال می‌ریخت وپوست گلابی‌ها بسیار نازك چون برگ گل می‌نمود و بسیار شیرین ولطیف و پرشهد ومعطر، حقیر چنین گلابی در جائی ندیده بودم ولی نمی‌شد ازآن قریه واز پای درخت گلابی رابجای دیگر برد ازشدت لطافت وحلاوت ونازکی.

سختی راه

باری ازلارنجان دوفرسخ گذشته ازجلگه ورودخانه سغ عبورنموده به‌اول تنگه وکتل بسیار بلندی رسیدیم که همه راه باید مال از روی سنگهای صاف لغزنده حرکت کند، ورو به‌بالای کتل رود ویکسمت راه کوه وسمت دیگر درّهٔ بسیار عمیق بود که اگر اندکی‌پای اسب از روی سنگهای صاف میلغزید به‌گودی درّه که هزار ذرع عمق داشت می‌افتاد. بسیار ازپرتگاههای آنجارا پیاده می‌شدیم و باز سوار می‌شدیم مکرّر در زمین رو به‌بالای کتل ازمال پیاده شدیم واز پیچ وخمهای‌راه وپرتگاه وجاهای تنگ ولغزنده می‌گذشتیم تابحمدالله‌بسلامت به‌بالای

کتل رسیدیم. بالای کتل قراولخانه ساخته‌اندو همه‌اوقات تفنگچی درآنجا حاضراست، و به‌قدرنیم‌فرسخ راه‌روی کتل صاف بود، وشهرشیرازازدورنمایان‌شد.

افتادن امام‌جمعه از اسب

باری ازکتل که سرازیر شدیم، هنوز قدری هوا روشن بود و آفتاب نزدیک به‌غروب بود، باز درآن سرازیری وپرتگاهها گاهی‌سواره و گاهی پیاده شده قدری راه آمدیم، تابه‌جائی که راه شعبه شعبه شده وسنگهای بسیار بزرگ درجلو راه افتاده که مال نمی‌توانست از روی‌آن وپهلوی آن عبور نماید. هرکدام ازراهی واز روی سنگی، قدم‌بقدم باخوف وترس زیاد عبور می‌نمائیم. عاقبت پای قاطرجناب امام‌لغزیده درآن سرازیری افتاده، و جناب امام نیز افتادند ولی بحمدالله ضرر و آسیبی به‌ایشان وارد نیامد، وبرخواستند و مدتی راه را پیاده حرکت نمودند. باوجودیکه پیاده رفتن برای امام خیلی صعب بود چرا که علت نقرس درپای ایشان است.

باری باشقّت تمام‌وهوای تاریک باهزار پیچ وخم ازسرازیری کتل پائین آمده به‌زمین صاف رسیدیم، وبه‌قدر یک میدان عبورنموده به‌دهی رسیدیم که ازمال یکی از اقوام جناب امام بود، دوساعت از شب گذشته‌بود. کدخدای آن ده خدمت امام رسیده اصرار نموده جناب امام پیاده شدند ودربام خانه قدری نشستیم ونماز خواندیم و خربزه و انگور آورده تغییر ذائقه داده سوار شدیم. چهار ساعت از شب گذشته وارد باغ رحمت‌آباد جناب امام‌جمعه شدیم و شام‌رادربام صرف‌نمودیم. چون کارخانه جلو رفته بود همه‌چیز حاضر کرده بودند. شب را درآن

باغ ماندیم وروز راسردم ازشهرخدمت جناب امام می‌آمدند وجناب امام ازهمراهی حقیراظهار مسرت میفرمودند.

ذکر شمهٔ ازصفات حمیده و اطوار پسندیدهٔ جناب امام‌جمعهٔ شیراز

الحق هرقدر تعریف و تمجید کنم از امام‌جمعه[1] شیرازهنوز کم است. ازفضل و کمال‌وانسانیت‌شخص اول. در دانستن تفسیرقرآن‌مجید مثل ومانند ندارندواحاطهٔ کامل دارند. درعلم فقه‌واصول ومنطق استاد ومدرسند. ازذوق شعروعروض داناوباعلمند، کریم وسخّی‌الطبع وباحلم وبا حسن خلق‌وبا ادب وبا تبسم وخوش‌صحبت وخوش محاوره وخوش مجالستند. مهماندوست و مهمان‌نوازودرویش و درویش‌منش و فقیرو فقیرپرست وبا همّت وخوش‌فطرت و با گذشت ونجیب‌و نجیب‌زاده. پسر مرحوم مبرور،شیخ ابوتراب، که درفضل‌و کمال وعلم ازمشاهیرروزگار بوده وجدّ امام‌جمعه، شیخ سعید مرحوم بوده که درقدس وورع و تقوی وزهد وحید عصر بوده رحمت‌الله‌علیه.

ذکر اسامی ابنای کرام جناب امام

جناب امام‌جمعه‌را شش پسراست. یکی جناب حاجی شیخ احمد است که در علم حکمت فیلسوف وقت و شیخ‌الرئیس زمانست

۱ـ حاجی شیخ یحیی معروف به سلطان‌العلماء.

ودانا وعالمو باذوق‌و باعشق‌و با اخلاق حسنه‌ودرسواری واسب تازی و شکارگوی سبقت ازشجاعان زمان خود برده‌تیراو خطا نمیکندوهرگز بی‌شکارازصحرا به‌خانه برنمیگردند وبا درویش وفقیر دوست و رفیق و مجالس ومعاشرند و ازمصاحبت بافقرا خیلی خوش دارند.

پسردوم جناب امام آقاشیخ عبداللطیف که معین‌الشریعة لقب دارند بافضل وبا کمال وباسلیقه و بزرگ‌منش وعالی طبع و ایشان نیز درعلم تفنگ وشکار کمال مهارت دارند وجناب آقاشیخ علی نیز بسیار جوان معقول بااخلاق و خوش فطرت می‌باشند و آقاشیخ محمد جوان باذوق وشوق وبافضل ونیز درزبان وخط فرانسه باعلمند.

پسران امام جمعهٔ شیراز

وجناب‌مستطاب‌آقاشیخ آقاوآقاشیخ بهائی که والدهٔ ایشان‌همشیرهٔ جناب صاحب‌دیوانست وآقاشیخ آقا داماد جناب مؤیدالملک می‌باشند ویک اولاد ذکور دارند که نام اوضیاءالدین است و جناب آقاشیخ آقا اینقدر نجابت وبزرگی وبزرگ منشی درجبههٔ ایشان مشاهده میشود که اندازه ندارد‌وبا اخلاق‌حمیده وصفات پسندیده میباشند وجناب شیخ بهائی برادر کوچک ایشان طریقهٔ زهد و تقوی و پرهیز پیشهٔ خود نموده همیشهٔ اوقات مشغول عبادت و ذکر و اوراد میباشند وعلم حکمت نیز میخوانند وبه علم جفر وحساب نیز معتقدند وطالب مردمان کامل می‌باشند وبسیار باادب ومحجوبند.

باری کسان وبستگان جناب امام‌جمعه همه با ذوق و شوق و مهماندوست ومهمان‌نواز هستند.

خلاصه روزی‌رادر رحمت‌آباد جناب امام‌جمعه، حالت‌غم‌واندوه بسیاری برای حقیر روداد وبه‌قول عوام یاد ازوطن نمودم‌و از کسان و والده وعیال واطفال خود یاد کردم‌وافسوس بسیار ازپریشانی حال‌خود وعمر گذشته‌خودخوردم واز دنیا وحال خود منزجرشدم وحالت‌ناامیدی ویأس کامل از وضع روزگار برای حقیر بهمرسیدکه عمر خودرا به‌باد دادم وبه بیحاصلی وبوالهوسی وقت‌عزیز خودرا صرف‌نمودم وبه‌چیزهای بی‌ثبات وبی‌بنیاد شادوخرم بوده‌ام وعمرخودرا برای مردمان هوسناك صرف کرده‌ام وبرای خوشنودی‌خاطر(۱)دوستان ظاهری‌ومردمان بی‌معنی حقیقت وذوق خودرا خرج کردم.

رقت بحال خود و تأسف برعمر گذشته وبی اعتباریهای دنیا

باری این اندیشه‌ها(۲) و این خیالات وجود حقیررا فراگرفته، حالت اندوه ورقّت تمام از حقیر پیدا شده‌که نمیتوانم درمیان مردم تکلّم کنم وخودداری‌نمایم. ازباغ رحمت‌آبادبیرون آمدم وداخل‌صحرا شدم وخودرا ازمردم دورگرفتم ملاحظهٔ خود نمودم دیدم سر تاپای وجود من حالت رقت وگریه است. خود را به‌پای دیواری رسانیدم و جائیکه پناه بود وکسی نمیدید، درلب نهرآبی نشستم وبا خود گفتم این مکان جای گریه است، بمجرد گفتن این حرف گریه ازچشم من سرازیر شدکه گویا دوچشمه‌آبی یامشکی سراورا گشوده‌اندوآب متصلی ازچشم حقیر میریخت نه‌اینکه دانه اشک باشد، با صدای بلندگریه

۱ـ اصل: خواطر. ۲ـ اصل: اندیشها.

فراوان کردم وناله کردم وندبه کردم واز آن زمین برخواستم و قدری راه رفتم وباز باخود گفتگوها کردم وازعمر گذشته خودافسوسها خوردم باز دومرتبه گریه وناله کردم ونشستم وبرخاستم ودرصحرا قدری گردش کردم و کم کم ازآن حالت باز آمدم ولی حالت چنان منقلب است که نمیتوانم با کسی گفتگو کنم وحرف بزنم. باز به‌باغ رحمت‌آباد درشدم جناب حاجی‌درویش ارومیّهٔ که ازکربلا آمده بود و به زیارت مشهد مقدس میرفت به‌باغ رحمت‌آباد خدمت‌جناب‌امام آمده بود اورا ملاقات کردم. چون‌حاجی‌درویش بسیار ازسفرها خدمت مرحوم حاجی‌میرزا صفا رحمةالله‌علیه رسیده بود، ازآن ایام و از فرمایشات و صحبتهای آن مرحوم مذاکره کردیم، تا کم کم حالت‌منقلب به‌جای خود آمد، شب را درباغ مانده فردا به‌شهر به‌منزل جناب مؤیدالملک رفتم.

کیفیت زفاف حضرت والاجلال‌الدوله

چون دختر مرحوم مستوفی‌الممالک معقودهٔ سرکار جلال‌الدوله بود وچهل روز بعدازفوت مستوفی‌الممالک، حضرت والاظل‌السلطان، سرکار صارم‌الدوله راگماشتند ودختررا ازطهران‌حرکت داده‌به‌اصفهان آورده وازآنجاسرکار شاهزاده‌سلطانحسین میرزا رابرای این کارمنتخب نمودند وعروس را با تجمّل و دستگاه زیادروانه شیراز نمودند. جناب صاحب‌دیوان نیزسرکارعزّالملک[1] را باسوار و تفنگچی و سازنده

۱- حاجی میرزا آقاخان عزالملک پسر حاجی میرزا مهدی‌خان از نوادگان حاجی‌میرزا ابراهیم کلانتر وازاعیان فارس بود.

وسرنا ونقّاره‌چی باستقبال عروس تا به‌اول خاك فارس روانه وبا کمال عزت واحترام عروس را وارد شیراز ودر باغ دلگشا منزل دادند. روز ورود عروس به‌باغ دلگشا بسیاری از مردم زن ومرد مخصوصاً باستقبال رفتند، و به قدر یک ساعت در باغ دلگشا توقف نمودند. تدارکات عروسی را جناب صاحب‌دیوان مفصلا فراهم آورده، از هرنوع و هرطبقه مهمانی وضیافت نموده وبزرگان وعلما واعیان واشراف شهر را در عمارت وسط باغ ارگ دعوت نموده خود صاحب‌دیوان مهمانداری می‌نمودند. وحقیررا هم دعوت بدان مجلس نمودند، والحق ضیافت شاهانه نمودند وطایفه تجار وکسبه ونوکر باب رانیز مجلس علیحده ترتیب داده بطور خوبی ضیافت نمودند وشیرینی وشربتها میدادند.

توصیف عروسی در باغ دلگشا

باری از باغ دلگشارا تاشهر وعمارت اندرونی ارگ که منزل جلال‌الدوله قرار داده بودند همه‌راه‌را اسباب آتش‌بازی وچراغ ومشعل زده بودند، وسرکار نواب علیه احترام‌الدوله عیال صاحب‌دیوان و سرکار علیّه‌خانم عیال مؤیدالملک باجمعی از زنهای بزرگان شیراز به‌باغ دلگشا رفته، عروس را به کالسکه نشانیده و در جلو کالسکه عروس دسته بدسته ارباب طرب‌ساز زنان ورقص کنان میزدند ومیرقصیدند، وسوارها اسبها میدوانیدند وآتش بازیها می‌نمودند وبسیار زن ومرد از ازشهر شیراز برای تماشا واستقبال عروس بیرون رفته بودند و خود صاحب‌دیوان نیز بهمراه کالسکه عروس تشریف داشتند وسواره بسیار وتفنگچی وسرباز بطور نظام وقطار به‌اطراف کالسکه عروس صف کشیده

حرکت می‌کردند واطراف کالسکه عروس را لاله وچراغها بسته‌وزینت داده بودند . ونیز کوچه وبازار و محل عبورعروس را بسیار آئین بسته وچراغ ها وچهل‌چراغها وجارها روشن نموده بودند وعروس را باکمال تجمل وارد دروازه شهر نموده ، داخل اندرونی ارگ نمودند زنهای محترمین شهر ونواب‌علیه احترام‌الدوله وسرکارخانم عیال‌مؤیدالملک بهمراه عروس داخل اطاق دامادشده، جناب صاحب‌دیوان‌خود عروس وداماد را دست‌بدست دادند .

ذکر زفاف بیگلربیگی فارس

وچند روزبعد از برای پسر محمدرضاخان قوام(۱) که بیگلربیگی شیراز است اسباب عروسی فراهم آورده جناب صاحب‌دیوان حقیررا به مجلس ضیافت دعوت نموده ودر عمارت باغ قوام درتالار آینه مجلس منعقد نموده درحیاط وتالار وديوار و بام چراغها روشن نموده بودند و تختی برروی حوض عمارت زده ارباب طرب مشغول ساز و نوار بودند

۱ـ محمدرضاخان قوام‌الملك پسرمیرزاعلی محمدخان قوام‌الملك، سال۱۲۶۸ ه . ق . درشیراز متولد شد درمکتب خانه ادبیه تحصیل نمود درسال۱۲۸۸ کلانتر و بیگلربیگی فارس شد و درسال ۱۲۹۳ بحکومت و ضابطی خود شیراز وارسنجان و گوار مأمور شد درسال۱۳۰۱ بعداز پدرلقب‌قوام‌الملك ومنصب امیرتومانی یافت ایالت خطه‌لار و محال سبعه ونواحی‌داراب‌وایلات خمسه ضمیمه قلمرو اوشد واو دوپسر داشت حبیب‌اللّه‌خان بیگلربیگی‌ومیرزا علی‌محمدخان سرتیپ مشهور به‌بیوك‌خان (**فارس‌نامه ص۵۱**).

جناب صاحب‌دیوان درصدر تالار نشسته اعیان واشراف شهر نیزحضور داشتند و خود قوام که پدر داماد باشد در پائین پله تالار پذیرائی مهمان مینمود.

ونیز آتش‌بازی خانه قوام خیلی مفصل ومرغوب‌بود وعروس را که ازمحله خود به‌خانه قوام می‌آوردند، درکالسکه نشانیده ولباس وچادرسفیدی براو پوشانیده بودند ویک آدم قوی‌هیکلی، گردن‌کلفتی از بیرون سرخود را تا نصف تنه توی‌کالسکه برده وبادزنی در دست گرفته عروس را باد میزدوهمینطوراز خانهٔ عروس تابخانهٔ داماد پهلوی کالسکه راه رفته وباد به‌عروس میزد. مردم خارج وداخل ازاینمعنی خوش نداشتند، و کسی نبود به‌او مانع شود که ازاین عمل زشت ناشایسته دست بدارد. وزنی که درپهلوی عروس درکالسکه نشسته بود میتوانست عروس راباد بزند ونیز هوا اینقدرگرم نبود که لازم‌باد زدن باشد. محض خود شیرینی وخوش‌آمد و اظهار خدمت و فضولی این حرکت را میکرد که به‌مردم به نماید که من نوکر محرم سرکار قوام وبیگلربیگی هستم.

توصیف شهر شیراز

باری وضع شهرشیراز اولاً کوچه های شهرشیراز بسیار تنگ‌است، ومیان کوچه‌را بسیاربلند کرده‌اند برای‌پیاده‌رو وکوچه ها(1) بسیارمعوج وکج است، وبعضی زمین کوچه ها را سنگ‌فرش کرده‌اند به‌حکم‌جناب صاحب‌دیوان.

وضع عمارتهای شیراز: چون زمین‌وهوای شیراز بسیار رطوبت

۱ - اصل: کوچها.

دارد ورطوبت زمین تادو ذرع به‌بالای دیوارها اثر میکند وپی‌عمارتها را یک ذرع ونیم از زمین به‌بالا باسنگ وآهک میسازند ومابقی را تا به سطح بام ازآجر وگچ وآجرکاری و بنائی را در شیراز بسیار خوب می‌کنند ودراین کار باسلیقه‌اند رطوبت هوا تادو ذرع دیوار را ازبام خانه به پائین می‌خیساند و از زمین هم تادوذرع به‌بالا رطوبت اثر میکند ، وسط دیوارخانه به‌قدر یک ذرع خشک است وبه اندك زمانی عمارت ودیوارهای شیرازخراب میشود .

کیفیت ارگ وعمارات‌دولتی شیراز

آثار وعظمت وبزرگی‌وآبادی شهرشیراز ازکریم‌خان مرحوم‌است، اولا ارگ بسیار خوبی ساخته که باغ بسیار بزرگ وعمارتها وتالارها درآن باغ است و اندرونی بسیار بزرگی ساخته که صد اطاق متجاوز دارد وباز دیوانخانه وخلوتها واندرونیهای خیلی بزرگ وسیع ساخته وطویلهٔ بسیار بزرگ و میدان توپخانه وسربازخانه و انبار جنس همه این عمارتها از آجر وگچ وچنان محکم ساخته است که رطوبت زمین و هوا به‌او اثر نکرده است ، و درجلو ایوانهای عمارت ستونهای سنگی یکپارچه نصب نموده است و درعمارتهای باغ و اندرونی حوضهای بزرگ ساخته وسنگهای حوضهارا چنان تراشیده وبکار برده که هرسنگی چهار ذرع وپنج ذرع است که ازلب حوض تا به‌عمق حوض سنگ یکپارچه واداشته است ،که دیوار حوض بالب حوض یک سنگ‌است

و نیز پاشوره حوض و پشت پاشوره یک سنگ است. و چنان محکم ساخته که ابداً خرابی ولغزش بهم نرسانیده است. وسقف اطاقهای عمارت را بسیار بلند پوشیده‌اند وهمه را برای رطوبت دوپوش نموده‌اند.

مسجد وکیل

ونیز مسجد بسیار خوبی در نزدیک ارگ ساخته است که او را مسجد وکیل میگویند. طرف قبله مسجد شبستانیست که چهل وهشت ستون دارد وستونها بسیار قوی وبزرگست وستونهای مسجد را کلا بطور مارپیچ تراشیده‌اند، وسرستون وته‌ستون ومیان ستون یکپارچه ومتصل است نه اینکه ته‌ستون راعلیحده نصب کرده‌اند، ومیان ستون وسرستون را برروی آن گذارده‌اند، هرسه یک سنگ است ونیز جمیع ستونهائیکه کریمخان درهرعمارتی بکار برده، ستونها از زمین به‌سقف یکپارچه‌اند ودرمسجد نیزحوض طولانی روبه قبله ساخته‌اند ازهمان سنگهای محکم وپی ایوان های مسجدرا همه ازسنگ یکپارچه بکار برده‌اند بضخیمی دو ذرع وهزارهٔ مسجد نیزازسنگ مرمر است وپیشانی ایوانهای مسجدهمه کاشی خوبست وسر درمسجد خیلی عالی است وجناب امام‌جمعه نماز جمعه رادر مسجد وکیل میخوانند.

حمام کریمخان

ودرجنب مسجد مرحوم کریمخان حمامی ساخته که در دنیاچنان حمام بزرگی ساخته نشده است درحیاط رخت کن حمام هشت ستون سنگی بکار برده بسیار کلفت وبلند ودراطراف رخت کن حمام ایوانهای بزرگ ساخته‌اندودرمیان ایوانهاحوضها قرارداده‌اند که هزار نفرمتجاوز می‌توانند در رخت کن بنشینند و اندرون حمام نیز بسیار بزرگ است و چهارستون سنگی مارپیچ در وسط حمام نصب نموده‌اند و ایوانهای

بزرگ درآن حمام هست ، ودرهرایوانی حوضی بزرگ قرار داده‌اند و نیزخزینه حمام بسیار بزرگ است و دوخزینهٔ دیگردرجنبین خزینهٔ بزرگ ساخته‌اند که آنها نیزآب سرد وملول دارد وزمین وهزارهٔ حمام وحوضها کلا سرمر است وچنان حمام را محکم ساخته‌اند که بااین همه زلزله های شدیده که درشیراز شده ابداً به‌حمام خرابی‌نرسانیده است‌ولی قدری گچ و آهک روی کار او کهنه شده ، صاحبان او نتوانسته‌اند از عهدهٔ تعمیراو برایند ، بجهت بزرگی حمام . جناب صاحب‌دیوان حمام را ازصاحبانش که اولاد کریمخان باشند خریدند وتعمیر خوب نمودند وحالا دایراست وهمه به‌آن حمام میروند .

بازاروکیل

وکریمخان وکیل درشهر شیراز، بازاربسیاربزرگ وکاروانسرا وقیصریه ساخته که از خوبی و بزرگی ومحکمی ، مثل آن بازار بسیار درایران و خارجه دیده نشده ، هزاره وسکوهای بازار همه ازسنگهای بزرگ ودکان‌وحجره‌ها بسیار عالی وسقف بازار خیلی مرتفع وآجرکاری اوبسیار باسلیقه‌شده است ودر وسطچارسوی بازار نیزحوضی ساخته‌است ونیزسقف چارسو بسیاربلند است ونخبه کسبه وتجار دربازار وکیل می‌نشینند . ونیزپهلوی بازار آب‌انبار بسیار بزرگی ساخته که آب رکن‌آباد را درآنجا انبار مینمایند و بادگیرهای بلند دارد که آب را سرد میکند و نیزبازارهای دیگر درشیراز بسیار است ولی مثل بازاروکیل نیست و کاروانسراهای معتبر در نزدیک آن بازاروکیل ساخته‌اند که تجار معتبردرآنجامی‌نشینند .

حصاربندی شیراز

ونیز کریمخان وکیل بدور شهرشیراز حصاری‌ازآجر وگچ بنانموده

وبه پایان برده که در هیچ شهری چنان حصاری کس نساخته که ارتفاع دیوار حصار ده ذرع وچنان عریض که عراده توپ برروی بلندی آخر دیوار حرکت وگردش دهند و هرپنجاه ذرع یک برج بسیار بزرگی ساخته و توی برج را خاکریز کرده و توپها برروی برج گذارده است. بعداز فوت کریمخان مرحوم آقامحمد شاه قاجار ازترس اینکه مبادا اهل شیراز به او یاغی شوند و شیراز را به او تسلیم نکنند آن دیوار و حصار آجری محکم را درمدت مدیدی زحمتها کشیده ، بکلی خراب و منهدم میسازد که حالا ابداً آثاری ازآن حصارنیست ، مگر درپهلوی دروازه ها، نصفه برج خرابه مانده وحالا شهرشیراز دیوار وحصارندارد وخندق شهر پرازخاك وخرابست.

ذکر مساجد ومدارس شهر شیراز

باری مسجدها ومدرسه های خوب درشیراز هست ، مسجدجمعه که حالا خرابی بهم رسانیده و از همه قدیمی‌تر است ، خیلی بزرگ و عالی بوده است ، وایوانها وشبستانها داشته ودارد ومسجدنو که حالا محل وعظ وتدریس جناب امام جمعه است بسیارحیاط بزرگی است،طول حیاط مسجد ازصد ذرع متجاوز است ومقصورهٔ مسجد بکلی خراب شدوازبس مسجد بزرگ است، به اندك مخارج نمیتوان اورا تعمیر نمود. درختهای چنار نارون وتوت ازطول مسجد درکنار نهر نشسته و درختهای مسجد بسیار قوی وبزرگست ومسجد بست ومأمن مردمان فقیر ومتظلمین است

وهرکس خودرا ازبلیهٔ رهانید وبه‌مسجدنو پناه برد دراما‌نست وحاکم وغیره قدرت ندارند به‌او متعرض شوند.

مدرسهٔ خان

ومدرسهٔ‌خان مدرسهٔ بسیار بزرگی است دیوار وایوانهای‌آن کلا کاشی‌کاری است و مدرسه دو مرتبه است و حالا قدری خرابی بهم رسانیده وسردرو ایوان بیرون مدرسه‌را بسیار عالی وخوب ساخته‌اند، ومرحوم حاجی‌قوام(۱) والد صاحب‌دیوان درپهلوی خانهٔ خودکه حالا خانه جناب مؤیدالملك است حسینیه ومدرسه ساخته‌اند بسیار خوب و محکم وایوان‌بزرگ‌درطرف‌قبله حسینیه‌قرارداده‌اند واطاقهاوبالاخانه‌ها درجنب ایوان ساخته شده وستون سنگی یکپارچه درجلو ایوان نصب نموده‌اند وایوان همه اوقات‌مفروش باچل‌چراغ ودیوار کوب‌واطاقهای حسینیه همه تمیز وپاکیزه وهراطاقی دونفر طلبه مشغول تحصیل علم میباشند وازبرای حسینیه ومدرسه موقوفهٔ گزافی مرحوم حاجی قوام‌قرار داده‌اندکه ازبرای تعزیه‌داری حضرت خامس آل‌عبا علیه‌الاف‌التحیّة

۱- حاجی‌میرزا علی‌اکبر قوام‌الملك پسرچهارم حاجی ابراهیم اعتمادالدوله درسال۱۲۰۳ دراصفهان متولد شد ودرسال ۱۲۲٦ به‌منصب کلانتری فارس که ارثیه پدر و عم‌او بود منصوب ودرسال ۱۲٤٥ لقب قوام‌الملکی گرفت وتاسال۱۲۷۹ درفارس بود وسپس تولیت آستان قدس رضوی یافته به‌مشهد رفت ودر۱۲۸۲ درآن‌جافوت ومدفون گردید،حاجی ابراهیم کلانترسرسلسله قوامیها کسی است که از خاندان زند بریده موجب استیلای سلسله قاجار گردید.

والثّناء و در ده‌روز محرم فقرا را ضیافت نمودن و شبهای ده‌روز محرم اعیان و اشراف شهر هر شب‌متولی حسینیه شده، وعده گرفته در ایوان بزرگ مجلس قرار داده روضه میخوانند وچائی‌وغلیان وشام ملوکانه صرف مینمایند وجناب صاحب دیوان شبهارا درعاشورا بمجلس حسینیه تشریف می‌آورند چرا که متولی و وصی ایشانند و اگر حضور نداشته باشند برای پذیرائی مردم یکی ازکسان و متعلّقان ایشان باید در مجلس باشد و ده روز عاشورا در حسینیه شبیه بیرون می‌آورند .

و طلاب آنجا معاش وماهانه دارند و سرکار حاجی نصرالملك نیز درپهلوی خانهٔ خود مسجدی بنا نموده‌اند بسیار محکم وقشنگ و کاشی کاریهای آنمسجدخیلی‌ممتاز وتعریف‌دارد ونیزمرحوم مشیرالملك درپهلوی خانه وعمارت خود حسینیه ساخته است که هرساله درآنجا تعزیه‌داری مینمایند ومخارج زیاد مینمایند .

باری مدرسه ومسجدهای آباد معمور درشیراز بسیاراست وطلاب

بقیهٔ حاشیه ازصفحه قبل

میرزا علی محمد خان قوام الملك پسر چهارم میرزا فتحعلی صاحبدیوان در سال ۱۲٤٥ در شیراز متولد شده و پس از تحصیل کمالات در سال ۱۲٦۸ بحکومت کازرون‌ودر۱۲۷۰ بضابطی جهرم‌و بلوك بیدشهر برقرار شد در سال ۷۸ محال داراب و ایلات خمسه اینالو وباصری وبهارلو وعرب و نفر را مقاطعه نمود و بمنصب سرتیپی اول نظام سرافراز و در سال ۸۲ لقب قوام‌الملك یافت و چهار ایالت خطه لار و محال سبعه ضمیمه حکومتش شد و درسال ۱۲۹٥ زمان حکومت حاجی فرهاد میرزا معتمدالدوله قلعه تبر را مفتوح وقلعگیان راکشت وبلقب امیرتومانی ملقب گردید درماه صفر ۱۳۰۱ در شیراز فوت و درجوار حافظ مدفون گردید (**فارسنامه ص۵۱**).

تحصیل علم مینمایند واهل شیراز کلاً باعتقاد کامل و از صمیم قلب تعزیه‌داری سیدالشهداء را مینمایند(۱).

بقعه و بارگاه شاه چراغ

روضه وبقعهٔ مبارکهٔ شاه چراغ در وسط شهر است و گنبد بسیار بزرگ دارد وقبر مبارك را در زیر گنبد قرار نداده‌اند دریکی‌ازایوانهای توی گنبد است وزیارتگاه خاص‌وعام‌است. وقبر مرحوم‌میرزا ابوالقاسم سکوت(۲) رحمةالله علیه و قبر مرحوم وصال(۳) در پهلوی یکی از آن ایوانهای داخل گنبد است و داخل گنبد را تازه آینه مینمایند و سه طرف گنبد مطهّر حیاط شاه چراغ است که حجرات اطراف را کلاً تجار وکسبه و مذهب می‌نشینند و درگنبد را نوّاب والا ظلّ السّلطان، نقره‌گین نموده و ساعت زنگ بقعهٔ مبارکه را درگلدستهٔ بلند نصب نموده‌اند بازسرکارظل‌السلطان نیازو نذر نموده اند و از برای آستانهٔ حضرت شاه چراغ موقوفه بسیاراست ازآن جمله قریهٔ میمنداست.

ومتولّی حضرت شاه چراغ جناب فضایل‌مآب میرزا جلال‌الدین

۱- حضرت سید امیر احمد مشهور به شاه چراغ فرزند امام موسی‌الکاظم مقبره از بنا های امیر مقرب‌الدین از امنای اتابك ابوبکر بوده و در زمان شاه شیخ ابو اسحق انجوی در سال ۷۵۰ تجدید بنا شده، سپس در سال ۹۹۳ هـ ق براثر زلزله ویران گردید وبوسیله حسینعلی میرزا فرمانفرما در ۱۲۳۹ بنای فعلی ساخته شده و باهتمام محمد ناصر خان قاجار ظهیرالدوله تکمیل گردیده.

۲- میرزا ابوالقاسم سکوت از سادات حسینی شیراز و درویش‌مسلك بوده

۳- وصال - محمد شفیع مشهور بمیرزا کوچك‌پسر محمد اسمعیل متولدسال ۱۱۹۷ از عرفا و شعرا و خطاطان بنام شیراز بود و در ۱۲٦۲ فوت شده است.

خلف مرحوم میرزا بابای ذهبی است که حالا جناب میرزا جلال الدین سرسلسله وپیشوای طریقه ذهبی میباشد والحق شخص بافضل وعلم و متذکرند وجناب میرزا جلال‌الدین مجدالاشراف لقب دارند و صاحب دعوت و ارشادند و بسیار سید جلیل عزیز و با اخلاق حمیده و خوش محاوره و متبسّم و بشّاش میباشند .

بقعهٔ سید میر محمد

و درجنب بقعهٔ شاه چراغ بقعهٔ سید میر محمد(۱) وحیاط وصحن و گنبد علیحده دارد و از حیاط صحن بقعهٔ امام زاده تا صحن شاه چراغ بازار است واز شاه چراغ تا مسجد نو نیز بازار مستقیم‌است وصحن امام زاده و صحن حضرت شاه چراغ و بازار های متصل بصحن کلّاً بست متظلمین‌است و همیشه اوقات درصحن شاه چراغ ومسجدنو مردم بستی از رعیت و کسبه ونوکر بسیارند .

بارگاه‌سید علاء الدین حسینی

و درطرف جنوب داخل‌شهر بقعه وبارگاه حضرت سیدعلاءالدین حسین(۲) است، که صحن و گنبد بسیار بلند دارد . وضع گنبد را درشیراز بسیار خوب میسازند همچون غنچهٔ گل ، گردن و ساقه برکشیده برای گنبد قرار میدهند ، و بعدازگردن و ساقه شکم گنبد را خیلی باندازه و خوش ترکیب میسازند ، و خوب دایرهٔ گنبد را بانتها میبرند وگنبد حضرت شاه چراغ وحضرت سید علاء الدین را خیلی خوب ساخته‌اند و

۱– قبر حضرت سید میر محمد بن موسی‌الکاظم در محله بازار مرغ شیراز و در نزدیکی شاه چراغ است که درسال ۱۲۹۶ هـ ق بوسیله سلطان اویس میرزا فرزند حاجی فرهاد میرزا معتمدالدوله تعمیر وآینه کاری شده .

۲– حضرت سید علاءالدین حسین ابن امام موسی الکاظم (س) مقبره‌اش‌در محله باغ نو شیراز است .

مردم خاص وعام خیلی بزیارت حضرت سید علاءالدین حسین می‌آیند ونیز بقعه وبارگاه وصحن وخانه جنب بقعه بست‌است .

و مدرسه در صحن حضرت سید علاء الدین حسین بوده که حالا تعمیر نموده‌اند بسیار مدرسهٔ تمیز وپاکیزهٔ است طلاب ومدرّس آنجا همیشهٔ اوقات مشغول تعلیم وتعلّمند و طلبهٔ آن مدرسه از اهل شیراز وخارج از شیراز میباشند .

ذکر حال مُدرّسین و مُحتَرمین شیراز

وجناب آقا علی عسکر که از محترمین شیراز و مردی راست گو و درست و با صدق وصفا و درویش مسلک و مهماندوست و نظیف وبا سلیقه میباشند در جنب حضرت سید علاء الدین حسین خانه دارند ، و هرروزه احباب و دوستان بخانهٔ ایشان میروند وایشان با کمال اخلاق حمیده و خوشروئی و بشاشت ، با همه کس صحبت میدارند ولی نه بملاها متقدند نه بعرفا ، از سلسله مدرّسهای شیرازند ملک و زراعت داشته‌اند ولی حالا فروخته‌اند و درخانه نشسته کمتر خود بخانهٔ کسی میروند ولی مردم بسیار بخانهٔ‌ایشان میروند ونهار وشام وچائی وغلیان ایشان موجود و حاضر است .

وازسلسله فقرا وعرفا درشیراز کسی باقی‌نمانده‌است اگرچه الحق همه اهل شیراز درویش مسلک و درویش دوست ومهربان وبااخلاق حمیده وغریب نوازند .

جناب آقا علی آقا پسر مرحوم حاجی آقا محمد را مردم محترم

میدارند وایشان‌نیز الحق‌آراسته باخلاق‌حمیده وصفات‌درویشی میباشند وسبک و طریقهٔ ایشان نعمت اللّهی‌است و در شب جمعه‌ها در خانهٔ ایشان بعضی فقرا و معتقدین حضور بهم میرسانند ومتذکر میشوند.

پسران مرحوم وصال

و از مرحوم وصال رحمةالله علیه دو پسر باقی مانده است.

یکی جناب فرهنگ که‌دارای کمالات خط وشعر وسلیقه واخلاق حمیده میباشند.

ویکی دیگر جناب میرزای یزدانیست ایشان نیز بسیار فقیرمنش خوش اخلاق میباشند.

و مرحوم وصال اخلاص و اعتقادشان خدمت میرزا ابوالقاسم سکوت رحمةالله علیه بود، و بازماندگان مرحوم وصال نیز بهمان‌سبک و عقیده‌اند ، و از مرحوم سکوت حالا در شیراز کسی باقی نمانده‌است. وجناب میرزای فرهنگ در شیراز بسیار محترم و معزّزند ودرشهر شیراز عالم وفاضل ومجتهد ومردمان مقدس بسیار دارد.

در ذکر تکایای شهر شیراز

حافظیه

تکیه‌های شیراز در بیرون شهر واقع‌است، حافظیه هزارقدم بشهر مسافت دارد صحن وباغ حافظیه را مرحوم کریمخان ساخته قبر مبارک خواجه علیه‌الرحمة در وسط صحن حیاط واقع است و سنگی از مرمر که دو ذرع ونیم قد اوست و سه چهار یک عرض او یکپارچه بر روی قبر گذارده‌اند وغزل خواجه را که میفرماید:

ایدل غلام‌شاه‌جهان‌باش‌وشاه‌باش   پیوسته در حمایت لطف اله باش

برروی سنگ حجاری نموده‌اند بخط خوب نستعلیق و از برای روی قبر گنبد وبارگاه نساخته‌اند روی‌قبر بازاست و اطراف قبر همه قبرستانست سمت مشرق حیاط بقعهٔ اطاق و مقبرهٔ مرحوم قاسمخان والی‌است و در پهلوی او حیاط و باغچه ایست که قبر زن نواب احتشام الملک پسر معتمدالدوله است و درجنوب صحن بقعه عمارت خادم و مستحفظ تکیه است و درطرف مغرب تکیه اطاق وقبر مرحوم علیمحمدخان قوام برادر جناب صاحب دیوانست که اطاق‌وایوانهای بسیارخوب برای‌او ساخته اند وباغ بسیار خوبی برای او احیا نموده‌اند ودرسمت قبله تکیه‌حافظیه حجراتست که فقرا و درویشان درآنجا منزل مینمایند و باغ بزرگی که دیوار آن کلا از آجر است کریمخان مرحوم در طرف قبله تکیه حافظیه بنا نموده است که اطاقها و حجره ها[1] و ایوان بزرگ تکیه رو بباغ منظر دارد و درختهای نارنج ولیمو وانار وانگوراست،وسروهای بسیار قوی بلند در آن باغ هست و زمین باغ از زمین تکیه چهار ذرع گود است و تکیه حافظیه بسیار باصفا وبا روح است .

چهل‌تن و هفت‌تن

تکیه چهل تن درجنب حافظیه بقدر پانصد قدم فاصله‌است اطاق وایوان وحصار آنرا مرحوم کریمخان ساخته‌است و درمیان تکیه باغچه است وقبور چهل تن درکنار حیاط تکیه بطور قطار سنگهاتراشیده برروی قبور گذارده‌اند ونیز فقرا درآنجا منزل مینمایند.

و تکیه هفت تن بقدر پانصد ذرع از تکیه چهل تن بالاتراست و در دامنه کوه واقع است قبر هفت تن در میان حیاط تکیه واقع است

۱ـ اصل: حجرها.

که سنگهای بزرگ بر روی قبر آنها انداخته‌اند و ایوان بزرگی مرحوم کریمخان از برای تکیه ساخته که دو ستون سنگی در جلو ایوان قرار داده و هزارهٔ ایوان سنگهای مرمر بسیار خوبست و در جنبتین ایوان اطاقها و بالاخانه هاست ودیوار باغ تکیه کلا ازآجر و گچ است ودرخت کاجهای بسیار کهنه که پیش از کریمخان بلکه پانصدسال پیشتر بوده درآن تکیه هست و سرو های کهنه نیز در آنجا هست ودرخت مرکبات از هرقبیل در تکیه هست که همه وقت نارنج بدرختهای تکیه موجود است و در بیرون تکیه خانه و منزل خادم است وباغی در بیرون تکیه بوده که درخت انار وانجیر و انگور داشته که حالا خراب شده و حالا یکنفر فقیر دیوانه و خراب در هفت تن منزل داشت و یکنفر درویش ترك که از اهل ازمیر بود ودر دامنهٔ کوهی که مشرف است بتکیهٔ هفت تن دو سه اطاق وایوانی ساخته‌اند که آنجارا تخت خرابی میگویند در آنجا همه شهر شیراز وجلگه وصحرا نمایان است وبسیار جای باصفائیست. آب تکیه حافظیه و چهل تن و هفت‌تن همه از آب رکن‌آباد است .

سعدیه

و تکیه سعدی قدری از شهر دورتر است در پشت باغ دلگشای جناب صاحب دیوان واقع است تکیه سعدیرا نیز مرحوم کریمخان اطاق و ایوانهای بزرگ ساخته است و دیوار تکیه را ازآجر و گچ محکم ساخته اند وقبر مبارك شیخ سعدی دریکی از ایوانهاست که جلو ایوانرا در وارسی(۱) قرارداده‌اند.

و جناب صاحب دیوان تکیه را تعمیر نموده‌اند و ضریحی ازبرنج برای روی قبر حضرت شیخ ساخته و گذارده‌اند وباغچه آنجا نیز درخت

۱- درهای بالارو(روسی).

سرو و کاج ونارنج دارد وقناتی درپهلوی تکیه میگذردکه بقدر چهار سنگ آبدارد و از سطح زمین تا بآب بیست پلّه‌است و درآنجا حوضی ساخته‌اندکه مردم آب برمیدارند و در آن آب میروند وموقع مخصوص داردکه مردم شیراز برای خاصیت مزاج درآن آب میروند و آن آب برای اصلاح بدن بسیار خوب است حقیر هم در آن آب رفتم .

و درپهلوی تکیه سعدی دهی‌است بقدر پانصد خانوار جمعیت داردکه آن قریه را نیز سعدی میگویند و ماست آنجا در شیراز تعریف دارد و تکیه سعدی و آن ده درمیان درهٔ کوه واقع است وهوای سعدی وآن ده و باغ دلگشای صاحب دیوان ازشیرازگرمتر است. میگویند یکوقتی این کوه و درهٔ مقام سعدی،نخلستان بوده است.

مشرقین و مقام دیگر است در تنگهٔ الله اکبرکه آنجارا مشرقین‌میگویند در پهلوی کوه واقع است و ایوان و مغارهٔ داردکه قبر یکی از اولیاء درآنجاست و اطاق و ایوانها درآنجا متعدد ساخته‌اند وحوض‌وباغچه وآب درآنجا هست ومردم برای تفریح بسیار بدانجا میروند وآنجا نیز منظر خوب دارد .

باباکوهی و مقام دیگر هست که آنجارا باباکوهی میگویند در دامنهٔ کوه سمت شمال شهر شیراز واقع است و بقدر نیم‌فرسخ مسافت بشهر دارد و دربلندی واقعست وهمهٔ شهر و صحرا وجلگه درآنجا نمایانست وچشمهٔ آب کمی درآنجا هست و حوضی ساخته‌اندکه آب در آنجا جمع شود و درخت چنار وسرو و توت در آنجا از قدیم مانده‌که سایه‌گاه آنجاست و ایوان و صحن کوچک دارد و مردم برای تفرج بسیار بدانجا میروند

وبقعه واطاق باباکوهی دویست پله بالاتراز تکیه و حوض دردامنهٔ کوه وبلندی واقع است.

و حاجی علی محمد هنگامی که در شیراز بوده در وقت نواب معتمدالدوله، تنخواهی بدست آورده تکیه‌وحوض وباغچه باباکوهی‌را تعمیر نموده است که احباب ودوستان اومذاکره مینمودند.

مجلس میرزا حکیم جهرمی

جناب آقامیرزا حکیم جهرمی که مدرس عالم حکمت و فیلسوف وقتند ودرشیراز درمدرسهٔ هاشمیه‌تدریس علم حکمت مینمایند وطلاب بسیار درخدمت جناب ایشان کسب حکمت وعلم مینمایند. روزی‌رابه دعوت ایشان به‌مقام باباکوهی رفتیم جناب ایشان و جمعی از طلاب واحباب درخدمت‌ایشان بودند، الحق همه باذوق وشوق وعشق وشور درخدمت ایشان بودند وجناب آقامیرزاآقا،مثنوی رابصوت خوش می‌خواندند وکلاً ازاستماع آن حظها ووجدها مینمودند ودرآن روزبحقیر بسیار خوش گذشت ونهار فراوان ازکباب وپنیر وخربزه وانگور درآنجا فراهم آورده بودند واز صبح تابعصر درآنجا ماندیم وازحضوراحباب و دوستان ووضع آن مجلس بسیار خوش گذشت.

کیفیت باغات شهر شیراز

باغ جهان نما

وضع باغات بیرون‌شهرشیرازیکی‌باغ جهان‌نماست که‌دویست‌ذرع در دویست ذرع طول وعرض اوست واز باغات کریمخان است ودیوار آن باغ را ازآجر وگچ ساخته‌اند و از اندرون وبیرون باغ دیوارطاقنما است ودر وسط باغ حوضخانهٔ عالی ساخته‌اند ووضع باغ چارخیابان‌است

ودر کنار خیابان های باغ کلاً درختهای سرو بسیار بلند است که بسیار باسلیقه ومستقیم نشانیده‌اند وسروهای خیابانها بجزدوسه درخت، باقی سبزوخرّم است وخشک نشده وسابقی باغ کلاً درخت نارنج است ودر چهار طرف جلو عمارت چهار حوض است و درب باغ روبه‌قبله است و اطاق وبالاخانهٔ خوب درسردر باغ بوده که حالا خراب شده ودربیرون باغ، باغ دیگری‌است بسیاربزرگ که فاصلهٔ آن به‌این باغ یک کوچه وخیابانست وزمین آن بقدر چهار ذرع ازباغ جهان‌نما پست‌تر است و دیوار آن‌را نیزهمه ازآجر وگچ ساخته‌اند واشجار آن باغ کلاً درخت اناراست.درختهای انار آن باغ را نیز درزمان کریمخان غرس نموده‌اند وحالا باغ جهان نما را باآن باغ پهلوی‌او،سرکارمیرزاحسن خان‌مؤتمن الملک پسرجناب صاحب‌دیوان ازاعلیحضرت همایونی خریده‌اند بقیمت چهار-هزارتومان والحق خوب تعمیرنموده‌اند وملکی ایشان شده.

باغ‌نو و باغ دیگر باغ نو است که آنهم از بناهای کریمخان است که عمارت وحوضخانه‌ها وحیاطها واطاق‌های بسیار وآبشارها وحوضها در آن باغ بسیار است وحسینعلی(۱) میرزای‌فرمانفرماآن باغ را تعمیر کرده ونیز هرحاکمی که شیراز آمده عمارتی درآن باغ ساخته است.

۱- حسینعلی میرزا فرمانفرما ازسال۱۲۱۳ تاسال ۱۲۵۰ ه. ق. بجز۵ماه والی فارس‌بود وپس‌ازفوت محمدشاه نیزچندروزی خودراشاه‌ایران‌خواند. دراوایل‌دوره‌قاجاریه نظر باینکه شیراز وفارس پایتخت ومرکز زندیه بود مورد توجه گردیدوشاهزادگان رابحکومت آن سامان میگماشتند ولی امور مالی وحکومت واقعی همواره دردست حاجی‌میرزا ابراهیم کلانتر و اعقاب او بود.

ونیز فرهاد میرزای معتمدالدوله عمارت فرهادیه[را] درآن باغ ساخته است ولی حالا بکلی آن باغ و آن عمارتها خراب و ویران و منهدم است.

باغ تخت

وباغ دیگر باغ تخت است که باغ مشهوریست بسیار باغ بزرگ باصفائی بوده دردامنهٔ کوه واقع است سمت شمال شهر شیراز عمارت وچار(۱) برجی برروی یک بلندی دارد که دیوارآن را ازآجروگچ ساخته اند ودرمیان چاربرج حوض آب ودرختهای سرو وکاج ویاس کهنه قدیمی هست وبیرون چار برج عمارتی داشته روبقبله، تالاری وسیع و مرتفع و بقدر صداطاق وایوان دراطراف تالار بوده است که حالا خراب شده و درجلو تالار حوضها و فواره‌ها بوده درمرتبه ها ودر هرمرتبهٔ حوضهای مختلف شکل مربع و هشت گوشه وحوض ترنجی و حوضهای کشکولی بوده وارتفاع تالار تازمین متن باغ سی ذرع است و درپای عمارت و مرتبه ها حوض بسیار بزرگی ساخته اند که صدذرع درصد ذرع طول و عرض اوست و دورتابدورحوض درختهای سرو و کاج وچنار نشانیده اند وباغ تخت هفتصد ذرع طول و پانصد ذرع عرض دارد و خیابانها و آبشارهای سنگی خوب درآن باغ ساخته‌اند وچنان باغی در اصفهان و طهران وسایر شهرهای ایران نبوده است ومنظروصفائیکه درآن باغ بوده جائی دیده نشده وازهرنوع اشجار ومرکبات وگل ورياحين درآن باغ بوده است. مرحوم حسینخان صاحب اختیار فرمانفرما که حاکم فارس

۱ـ نویسنده همه جاچهار رابدون ه نوشته است.

بوده باغ تخت‌را خوب تعمیروآباد نموده ودرهیچوقت باغ تخت بخوبی وآبادی زمان او نبوده است.

باغ‌محمد رضاخان قوام

ونیزباغات بسیار خوب دراطراف شیراز بسیار است وباغ محمد رضاخان قوام که جزو مسجد بردی است حالا خیلی آباد است وعمارت بسیار خوب وخیابان طولانی که دروسط خیابان آب‌نمای وسیع دارد ساخته‌اند وسردر وعمارت وطویله وآشپزخانه درآن باغ هست.

و باز یک خیابان فاصله، باغ دیگر ساخته‌اند بسیار بزرگ که درخت آن باغ همه‌درخت انگور است. هنگامیکه سرکار جلال‌الملک داماد نواب والا ظل‌السلطان خلعت‌ازجانب اعلیحضرت همایونی برای سرکار جلال‌الدوله آورده بودند محمدرضاخان قوام جلال‌الملک را روزی درباغ خود دعوت نمودندجناب صاحب‌دیوان حقیررا بهمراه‌خود درآن باغ بردند وازصبح تابعصر درآن باغ سررفت و جناب امام‌جمعه نیزتشریف داشتند.

باغ مشیرالملک

و باغ مشیرالملک مرحوم است که در بیرون دروازهٔ شهراست و از زیرخندق وکوچه راه بخانه واندرونی مشیر دارد باغ بسیار بزرگی است که جمیع درختهای آن باغ راخودمرحوم مشیربدست خود نشانیده وتربیت نموده وپیوند زده.

باغات مسجد بردی

مسجد بردی که سمت مغرب شهر واقع است‌وابتدای اوربع‌فرسخ به‌شهر فاصله دارد وطول باغات مسجد بردی دوفرسخ است وعرض آبادی وباغات یک فرسخ وازدوهزار باغ متجاوز میشود و در باغات مسجد بردی از هرنوع میوهٔ سیاه درخت هست و میوه‌های ممتاز دارد

ومسجد بردی ییلاق شهرشیراز است وبسیار خوش هواست وآب آنجا بسیار گوارا است واعیان واشراف و بیشتر مردم در آنجا باغ و درخت دارند ودرهیچ شهرییلاق بدین نزدیکی ندیده‌ام درحقیقت متصل به‌شهر است ودر مسجد بردی باغات انار بسیار خوب دارد و انار مخصوص دارد. اورا اتابکی‌میگویند، پوست قرمز و کلفت است ولی بسیار خوش طعم وسلس است وانارهای شیرین خوب دارد وباغ انگور در مسجد بردی بسیار است ودرباغات خانه ها ساخته‌اند که در تابستان مسکن میکنند وقریه مسجد بردی بسیار بزرگ است وخانه های خوب دارد و دهاتیکه ده‌خانوار وبیست خانوار درشیراز آنرا کوشک میگویند و آب مسجد بردی ازمسافت چهارفرسخ طرف مغرب می‌آید وآنجارا قصرقمشه میگویند وازیک موقع زمین چون‌چشمه ها جمع‌شده مثل رودخانه میشود وبقدر پنجاه سنگ آب وارد باغات مسجد بردی میشود ودوهزارباغ را آب داده مابقی به زراعات اطراف شهر میرود وآن آب داخل شهرنیز میشود ونیز غیرازآن آب قناتهای دیگر درباغات اطراف شهر است و الحق مسجد بردی بهترین جاهای باصفای دنیاست.

انبار کردن برف ویخ مصرفی

وکوهی است درپهلوی باغات مسجد بردی بطرف قبله، بسیار بلند که درزمستان برف درگودالها و جاهای عمیق بالای آن کوه انبار میکنند ودرتابستان به‌شهر آورده میفروشند وهر کس ازاعیان واشراف درآن کوه چاه برف دارد که آنرا اجاره میدهد میفروشند و از برای خوداو نیزبقدر مصرف‌می‌آورند ودرشیراز هوااقتضا نمیکند که در زمستان آب یخ به‌بندد ویخچال داشته باشند، دوسه یخچال ساخته‌اند

ولی بایر افتاده است ودراطراف باغات مسجد بردی دردامنهٔ کوه بقدری که زمین آن خاك دارد همهٔ آنرا درخت انگور بخس [1] نشانیده‌اند و باغات بخس مسجد بردی بسیار است وانجیر بخس نیز بسیار خوب میشود ونیز باغات باصفا وعمارتهای خوب درمسجد بردی بسیار است وحاجی کریم صراف، باغ بزرگ بسیار خوبی ساخته وعمارت وحمام نیز وحوض وایوانهای خوب درباغ خود ساخته است.

صفت صحاری و براری شیراز

ودراطراف شهرشیراز هرموقعی جای مصفا و تفرّج گاهی است و همه‌جا سبزوخرم وخوش منظر وبانزهت است ازدروازهٔ شیراز که شخص پارا بیرون میگذارد سبزه وزراعت وچمن و درخت وجاهای باصفاست و پیاده وسواره هرجا حرکت کنند جای تفرّج موجود،زمین خالی و بایر ندارد بیدستانها ونهرها درهرموقع حاضر است زمین یونجه‌زار همچون زمرّد سبزاست وچون یونجه زار رادرشیراز زودبزود درومیکنند یونجه‌ها همه وقت سبزوخرم است ونیز همه اوقات خیار درصحرای بیرون شیراز هست ودرهرفصل ذرّت که میکارند ازبرای بودادن وکباب کردن و ازبرای نان ودرنزدیکی شیراز دهات وآبادی متصل است و شلتوك و برنجهای صدری وچنپای خوب بعمل می‌آورند ودرهمه‌جای شیرازهندوانه بسیار خوب بعمل می‌آید وهمه اوقات در شیراز میوه‌های گرمسیری و سردسیری موجوداست وازگرمسیرات شیرازخرما ورطب تازه خوشه ها[2]

۱- بخس : دیمی . ۲ـ اصل : خوشها .

وپنکه‌ها به‌شیراز می آورند که هرخوشهٔ چهارمن و پنج من است ونیز لیموی آب می‌آورند. ودرجمیع خانه‌های(۱) بزرگان آب‌لیمو می گیرند ولیمورا دانه دانه میبرند ودرسنگنهٔ چوبی فشارداده آب‌او بیرون‌می‌آید وازپوست‌لیمو، ترشی‌بسیارخوب بعمل‌می‌آورند وازهرقبیل ترشی درشیراز خوب درست میکنند.

وشیرینی‌های خوب ازهرقبیل درخانه‌ها وبازار شیراز می‌پزند و ونان برنج ولوز شیرازی وباقلوا وسوهان خوب می‌پزند. وپلو وچلو و خورشهای خوب ترتیب میدهند واکثراهل شیرازباسلیقه‌اند.

وضع لباس واخلاق اهل فارس

وبیشتر لباس مردم هنوز بلند است وعبا دوش میکنند و عبای آنها همه گرانبها و ازلحسا می‌آورند ویقهٔ عبارا اعیان و اشراف خیلی گلابتان دوزمینمایند وقباهای آنها اگرچه بلنداست ولی کوتاه میبرند وشال کمر[را] مردم‌شیرازبسیار کلفت‌می‌بندند واهل‌شیراز بسیار وطن-دوست وباتعصّب میباشند وکلاً غریب‌نواز و درویش دوست هستند وتعزیه‌داری حضرت سیدالشهدارا به‌اخلاص تمام برپامیدارند ونعمت وارزاق همه‌وقت درشیرازفراوانست. گرانی شیراز عارضی است وازهر-نوع شکار آهو وکبک وتیهو دربازار شیراز وافراست وروغن خوب در شیراز هست وقالی و قالیچه‌های خوب در اطراف شیراز ایلیات درست میکنند که بقیمت گران‌میخرند وبخارجه میبرند.

۱- اصل: خانها.

باری بهترین جای ایران مملکت فارس است چرا که ممکنست جمیع کوه وزمین ودرّه وصحرای مملکت فارس را کلاً اشجار وزراعت کنند و درخت انگور بخس بجزدرفارس دیگر در ایران جائی بعمل نمی‌آید وهرشهر گرمسیری کوهی درنزدیک اوهست که ییلاق آن‌شهر است ودرتابستان همه‌وقت برف دارد.

باری تعریف وتوصیف مملکت فارس از حد وحصر افزون است وبه‌این ورقها ونامه ها(۱) نمی گنجد.

ذکر رفتن بحضور حضرت والا جلال‌الدوله

یکروز به‌ملاقات نواب والاجلال‌الدوله رفتم بسیاراعزازواکرام فرمودند والحق بااخلاق حمیده وخوشرو وخوش صحبت وبی کبرند و صحبت وسؤالهای خوب فرمودند ومعتقد بدین وآئین میباشند ونسبت به جناب صاحب‌دیوان کمال ادب و احترام بجا می‌آوردند و جناب صاحب‌دیوان نیزنسبت به‌شاهزاده جلال‌الدوله رعایت عزّت واحترام معمول میدارند ودراینمدت تشریف داشتن جلال‌الدوله درفارس مردم ازایشان کمال رضامندی دارند.

سیدعلی اکبر فال اسیری

باری چون اهل‌شیراز بعداز شورش نسبت به‌جناب‌صاحب‌دیوان هرروز بجائی‌جمع میشدندوجهّال واوباش ومردمان‌مفسدد رپی آن‌بودند که اسبابی فراهم‌آورده بازاغتشاشی درشهر بنمایند وچون جناب‌آقاسید علی‌اکبر فال‌اسیری مردی صادق وزاهد بود عرایض واقوال جهّال را

۱- اصل: نامها.

زود قبول مینمود وترغیب وتحریص دراجتماع مردم میشد این معنی گوشزد سرکار والا ظل‌السلطان شده‌جناب آقاسید علی‌اکبررا باتلگراف به‌اصفهان خواستند که به‌اصفهان تشریف‌ببرند که نظم امورات‌حکومتی ومملکتی فارس پریشان نشود ومردم از خیال‌اغتشاش وآشوب آسوده شوند نواب والا ظل‌السلطان مبلغ پانصد تومان برات برای جناب آقا سیدعلی‌اکبر فرستادند وایشان‌را ازشیراز حرکت داده،درباغ جهان‌نما نقل ومکان نمودند. حقیر ومیرزا موسی‌درویش طهرانی که مدت‌دهسال است درشیراز توقف دارد به‌اتفاق رفتیم بدیدن وملاقات جناب آقاسید علی‌اکبر، جناب‌سید رابسیار صادق و زاهد بجاآوردم وبا ایشان قدری صحبت‌داشتم وایشان روانهٔ‌اصفهان شدند. ورودبه‌اصفهان سرکار والا ظل‌السلطان منتهای التفات ومحبت نسبت به‌جناب آقاسید علی اکبر فرموده‌اند.

درهنگام آشوب واغتشاش شیراز درهمان روزی که قتل وغارت اتفاق افتاده بود وجناب صاحب‌دیوان به‌باغ دلگشا تشریف داشتند دونفر مکاری وشتردار نائینی که ازاصفهان بار تجارت به‌شیراز آورده بودند درمیدان توپخانه دونفر سرباز دوچار آنها شده قدری به‌آن‌دونفر بیجهت میزنند ودست درجیب یکی ازآنها کرده مبلغ بیست‌ویک‌تومان تنخواه ازجیب شخص مکاری‌نائینی بیرون‌می‌آورند. مکاریهابه تعاقب سربازهارفته اطاق‌ومنزل واسم سرباز راجستجومی‌نمایند ونشان‌میکنند. فردای آن روز به‌حقیر خبرمیدهند آدمی بهمراه آنها روانه نموده‌سرباز واطاق سرباز رانشان میدهند و خود مکاریها ازترس و خوف ناخوشی

شیراز ازتنخواه خود گذشته فرار می‌نمایند بعداز رفتن مکاریهامشهدی‌ـ حسن خاری فرّاش جناب مؤیدالملک را نزد سرهنگ سربازها فرستاده عاقبت مبلغ نوزده‌تومان تنخواه از سربازها استرداد نمودند. نوزده قران رابه‌مشهدی حسن خاری انعام داده مابقی راضبط‌نمودم وحواله کردم که درنائین درعوض‌آن تنخواه‌به مکاریها بدهند.

انتقاد از حکیم‌زینل

باری وضع حکیم زینل این است چون در علم حکمت فلاسفه و ابوعلی قدری‌تحصیل نموده‌اندایشان‌راحکیم‌میگویند. آدم خوش‌اخلاق وخوش احوال وخوشمزه وخوش صحبت وطالب صحبت وذکر مردمان بزرگ وتجسّس درحالات اولیاء وعرفا می‌نمایند واز وضع وسبک فقرا و عرفا خوش دارند ولی خود ایشان ابداً درویشی وگذشت ندارند. باوجودیکه همهٔ اوقات از وارسته‌ها صحبت میدارند وازفنای دنیا و از بی‌بقائی وازنفرت بدنیا واز مردن وحالت مرگ ورنجش ازحیات‌وکون دردنیا وافسوس ازایام وعمرگذشته می‌نمایند و همیشه یادازکسانیکه مرده‌اند وگذشته‌اند می‌نماید وآه وناله ازدنیا و بی‌وفائی دنیامیکنند و خود ایشان بقدری بدنیاچسبیده‌وفریفته‌اندکه حدّ ندارد. درهرمجلس که وارد میشود حکماً باید به صاحب مجلس بند شود و یک چیزی تکدی کند. باوجودیکه‌معاش وزندگانی وخانه واسباب وملک‌بیش‌از اندازهٔ خود دارد وزن وعیال ابداً ندارد مگر یک پسر برادری که میگوید این وارث من است واورا تربیت میکند وبیشتر ناخوشی جناب مؤیدالملک ازصحبتهای وحشت‌آمیز حکیم زینل است که هرشب‌مدت پنج‌ساعت‌ازمرض‌وناخوشی‌وموت وسکته‌وفجائه‌وانواع واقسام‌ناخوشیها ومرضها برای جناب مؤیدالملک مذاکره می‌نمود و صحبت میداشت و

البته این نوع صحبتها مهیّج مرض وناخوشی است .

وداع از دوستان شیرازی

باری مبلغ پنجاه‌تومان جناب مؤیدالملک التفات فرمودند حقیر نیزآنرا امانت کردم وبهمراه چاپارپست به طهران فرستادم وجناب‌امام‌جمعه شال کشمیری نیاز فرمودند باقدری اسباب دیگر به‌طهران برای نورالدین فرستادم وروز حرکت ازخانهٔ جناب مؤیدالملک سرکارخانم حقیررا به‌اندرون دعوت‌فرمودند، سرکار نواب‌علیّه‌عالیه احترام‌الدوله تشریف داشتند، خیلی اظهار التفات‌فرمودند واز دراندرونی خانه که بیرون آمدم سرکارخانم مجموعهٔ حاضر نمود نبات دارو در بشقابی حاضر نموده و مبلغ ده‌تومان پول درکیسه ریخته برای همراهی حقیر دادند وقرآن مجیدرا دربالای سرحقیرنگاه داشته بوسیدم وازاندرون‌خانه بیرون رفته سوار شدم‌وبه‌باغ دلگشارفتم . جناب فخامت نصاب‌آقامیرزا صدرالدین، پسرمرحوم میرزا ابوالحسن‌خان فسائی که شخص بزرگ‌منشی وعالی‌قدر و نجیب‌الخاقه میباشند وباحقیرکمال التفات داشتند لبادهٔ ماهوت‌مشکی آسترقناویز بسیار خوبی برای حقیرنیاز آورده‌وعذرها خواستند و خانم همشیرهٔ جناب مؤیدالملک که عیال سرکار میرزا‌حسینخان مؤتمن‌الملک میباشند مبلغ پانزده‌تومان پول برای حقیر نیاز فرستادند وجناب آقاشیخ آقا پسرجناب امام‌جمعه که داماد مؤیدالملک میباشند سه کیسهٔ بزرگ آجیل ونبات وشیرینی ومغزهای بوداده برای همراهی حقیرآوردند وهمه احباب و دوستان را باصمیم قلب دعا کرده وخداحافظ نمودیم .

حرکت ازشیراز بطرف فرنگستان

هنگام حرکت جناب جلالتمآب آقای مؤیدالملک دام اقباله العالی ازشیراز برای سفرفرنگستان به جهت معالجه ومداوای مزاج ودردعصبانی روزشنبه ۲۳شهر محرّم سنه ۱۳۰٤ ازشهر شیراز حرکت نموده درباغ دلگشای جناب اجل اکرم آقای صاحب دیوان دام اجلاله العالی نقل ومکان نمودند. جمعی ازاعیان واشراف وجناب مستطاب اجل آقای صاحب دیوان به مشایعت تشریف آوردند.

روزجمعه غرّه صفراز باغ دلگشا حرکت نمودند جناب مستطاب فضایل مآب سلطان العلماء آقای امام جمعهٔ شیراز سلّمه الله تعالی برای مشایعت تشریف آوردند وجناب فضایل مآب آقای حاجی میرزاحسن[1] طبیب حکیم باشی سلمه الله تعالی نیز برای مشایعت سوار شده بهمراه تشریف آوردند و به فرمایش جناب صاحب دیوان میرزا نصرالله خان را جناب مؤیدالملک برای مترجمی بهمراه آورده بودند.

عرق خوری استاد حسین آشپز

باری ازباغ دلگشا تابه قصر که قریه ایست ملکی جناب مؤیدالملک، مسافت پنج فرسخ راه است. شب را درآنجا توقف نمودند. سرکار فخامت شعار مقرّب الخاقان آقای میرزا محمدخان مؤتمن الوزاره کارپرداز ابوشهر

۱- حاجی میرزاحسن رئیس الاطبا پسرحاجی میرزا عبدالله فسائی از اطبا و محترمین شیراز بوده.

وسایر سواحل دریای فارس نیزبادوپسر خود که میرزا حسینخان‌ومیرزا حسن‌خان نام دارند باکسان واتباع خود همراه‌بودند. دوشب درقصر ابوخلیل توّقف‌شد. برای این جمعیّت وکسانیکه همراه بودند تدارك شام ونهاری معتبردیده شده شب دوم استاد حسین‌آشپز طمع براوغالب شده بقدر چهار پنج‌من برنج و روغن و دومن گوشت و پنج شش‌مرغ دزدیده شام راکمترپخته اکثراز نوکرهای مردم‌به‌شام‌پخته‌نرسیدند. گذشته ازآن عرق وافری خورده مست شده بود. صبح استاد حسین را حاضرنموده خدمت جناب مستطاب آقای امام‌جمعه‌سلمه‌الله حکم بتعذیر فرمودند چهل تازیانه برپشت اوزده واورا اخراج فرمودند.

حرکت از قریهٔ قصر ابو خلیل

روزیکشنبه سیّم ازقریهٔ قصرابوخلیل حرکت فرموده جناب‌آقای حاجی‌میرزا حسن حکیم ازآنجا خداحافظ نموده به‌سمت شهرفسا تشریف بردند ازقصر ابوخلیل به قریهٔ فتح‌آباد که دو فرسخ فاصله دارد و آن قریه ملکی جناب آقای صاحب‌دیوان است برای خوردن نهار توقف نمودند وبعدازظهر ازآنجا حرکت‌نموده به‌قریه گوار که آنهم‌ملکی‌جناب صاحب‌دیوان است‌ودوفرسخ‌مسافت داردشب‌را توقف‌نمودند. درخانه حاجی‌حسنخان که بزرگ وکدخدا وازنجبای بلوك گوار است و خانهٔ بسیار خوب بزرگی ساخته جناب آقای امام‌جمعه سلمه‌الله تعالی نیز تشریف دارند.

استادحسین آشپزعفو می‌گردد

صبح روز دوشنبهٔ‌چهارم عالیجاه‌علیقلی‌خان،استادحسین را خدمت جناب آقای امام‌جمعه‌آورده اورا ازدزدی‌وعرق‌خوری توبهٔ کامل‌دادند وجناب آقای مؤیدالملك ازتقصیر او گذشت فرمودند. چون ازشهر شیراز

تابه‌قریه گوار صحرای مسطّح وراه هموار بود جناب آقای مؤیدالملک در کالسکه نشسته بودند . از قریهٔ گوار کالسکه را مرّخص نمودند به‌شهر مراجعت دادند ، از قریهٔ گوار حرکت نموده به قریهٔ موك که دوفرسخ فاصله داردوراه بسیار سنگلاخ وتنگ‌وپست وبلنددرهرصورت وارد موك شده منزل‌نمودند .قریهٔ موك ملکی جناب آقای مؤتمن‌الوزاره است . بیست خانوار جمعیّت دارد . آب وهوای او بسیار خوب‌است . بیشتر اشجار آنجا درخت گل سرخ است که گلاب آنرا گرفته به‌شهرشیراز میبرند . ازقریهٔ گوار به موك همهٔ اوقات راه ناامن و دزدی و راهزنی میشود حتی چندروز قبل درنزدیکی همین راه قافلهٔ بزرگی زده بودند وچهارنفر ازاهل قافله کشته شده حاجی‌حسن‌خان گواری بقدرچهل نفر تفنگچی برداشته همه‌رابه‌اطراف راه متفرق نموده قراولی‌نموده‌تابه‌موك رسیدیم . شب را درقریهٔ موك توقف نمودیم . جناب مستطاب آقای

توقف در قریهٔ حنیفه قال پنجم صفر ۱۳۰٤

امام‌جمعه سلمه‌الله درقریهٔ حنیفه قال که مالك آن مشهدی محمد باقر پسرحاجی زال‌بیك اسب خر است وازتجار و مردمان معتبرشیراز است مهمان بودند .جناب آقای مؤیدالملك وحقیروميرزا نصرالله‌خان‌وبعضی ازنوکرها درخدمت جناب آقای‌امام‌رفتیم‌به‌قریهٔ حنیفه‌قال که دو فرسخ به‌قریهٔ موك فاصله‌ومسافت‌داشت . مشهدی‌محمد باقر نهار بسیارخوبی تدارك دیده الحق به‌همگی خوش گذشت .جناب حاجی‌ملا عباس که یکی ازملاهای‌شیراز وترکی زبان‌بود درمنزل مشهدی‌محمدباقربودند .

قریهٔ زنجیران

باری بعدازصرف نهار وچای عصرحرکت نموده آمدیم به‌قریهٔ زنجیران ملکی سرکار میرزا محمدخان مؤتمن‌الوزاره منزل نمودیم .

شب راسرکار ایشان ازهمه جهت تدارك شام وسایر ملزومات را دیده توقف‌نمودیم. درقریهٔ زنجیران درخت انجیر دارد به‌بزرگی درخت توت بزرگ ونیزدرخت مورد بسیار دارد. جمعیّت قریهٔ زنجیران بقدرشصت خانوار میشود. زراعت آن بیشتربرنج است ولی مالیات آن بسیار سنگین است که محصول آن بقدر مالیاتش نمیشود. شب را در قریهٔ زنجیران توقف‌نمودیم.

صبح روزچهارشنبهٔ ششم جناب مستطاب فضایل‌مآب‌ آقای امام‌جمعه[2] سلمه‌الله تعالی بگوش جناب مؤیدالملك وحقیر دعا خواندند وخداحافظ ووداع فرمودند وبه‌سمت دهات ملکی خودشان تشریف بردند. الحق مثل جناب امام‌جمعه وجودی درروزگار کمتر دیده شده‌است. بااین همه اخلاق حمیده وصفات پسندیده وعلم و فضل کامل حالت درویشی و درویش‌منشی را ازدست نمیدهند و با هر کسی بطور خوب وادب تمام فرمایش وصحبت میدارند. بعداز تشریف بردن جناب آقای امام‌جمعه از زنجیران حرکت نموده به‌سمت بلوك فیروزآباد آمدیم ولی جمیع راه پست وبلند وسنگلاخ وراههای سنگی که همه را بطور پله‌های مرتفع بااسب بایدبالا وپائین رفت دربعضی‌موقع های راه چنان‌راه کوه‌ازتختهای سنگ مسطّح فرش شده که گویا مخصوصاً آن‌سنگها را فرش نموده‌اند وازایّاب وذهاب طوری لغزنده وصاف شده که به‌زحمت‌باید عبورنمود.

از زنجیران تابه‌جلگهٔ‌فیروزآباد پنج فرسخ راه است وقت‌عصر وارد شدیم به‌قریه ده بَرمُ[1] که یکی ازدهات فیروزآباد است، شب راتوقّف

۱ــ اصل: پلها. ۲- حاج شیخ‌یحیی امام‌جمعه ملقب به‌سلطان‌العلماء.

نمودیم چون جمیع شهرفیروزآباد وتوابع آن که بیست وچهارقریه میشود همه ملکی سرکار جلالتمدار آقای میرزا سلطان محمدخان ایلخانی[1] قشقائی است ازبرای ورودجناب آقای مؤیدالملک سرکار ایلخانی غدقن فرموده که درشهر فیروزآباد منزل معین نمایند وتدارك مهمانی وضیافت به بینند . ازده برم تابه شهر فیروزآباد یکفرسخ فاصله دارد . عالیجاه علی برزبیک نایب فیروزآباد وجناب فضایل مآب حاجی احمد که از علمای

۱ - سلطان محمد ایلخانی قشقائی که درسال ۱۳۸٤ بعداز پدر بریاست ایل برقرار شد . فرزند محمدقلیخان ایلخانی است. ایلخانان قبل از او محمدعلی خان و جانی خانی واسمعیل خان وحسن خان، ایلخانی ایل قشقائی بودند. حسن خان پسر جانی آقا پسر نامدار آقا پسر بیك محمد پسر صفر علی آقا پسر جانی آقا پسر قاضی آقا پسر امیر قاضی شاه لو قشقائی بوده حسن خان مزبور معاصر زندیه بوده و برادرش اسمعیل خان در اواخر زندیه بحکم آنها کورشده است(**فارس نامه ۳۲۱**) .
ایل قشقائی - ایل خلج که ازممالك روم گریخته بخاك ایران آمدند عده ای ازآنها بفارس رفته و مقام گرفتند و آنها را قاچقائی یعنی فراری نامیدند قسمتی ازآنها که دربلوك قونقری مسکن نموده ده نشین شدند خلج نامیده میشوند وتیره های دیگر که گله دار و به ییلاق وقشلاق میروند قشقائی و خلج نامیده میشوند خوانین قشقائی از طایفه شاهی لوو ایلخانی و ایل بیگی ازاین خاندان انتخاب میشوند و ایل مزبور به ۵۱ تیره تقسیم میشوند از ایل مزبور عالم وحکیم ومدرس بنام، جهانگیرخان از تیره درهشوری برخواسته که بالباس ایلی دراصفهان تدریس مینموده وشاعری نیز بنام میرزا محمد نثار متخلص بقشقائی از تیره چترازاین ایل ظهورنموده که برام پورهندوستان مهاجرت نموده بود (**فارس نامه ۳۱۳**) .

شهر فیروزآباد است باجمعی از کدخدایان ورعیتها آمدند به برم که جناب مؤیدالملک رابه فیروزآباد به برند شب را در ده برم توقف نمود.

روزپنجشنبه هفتم جناب مؤیدالملک و سرکار میرزا محمد خان مؤتمن الوزاره وحقیر ومیرزا نصرالله خان بابعضی ازنوکرها رفتیم به- فیروزآباد منزل مخصوص سرکار ایلخانی که شامل قلعه ودوباغ است، یک باغ را ایلخانی مرحوم ساخته که عمارت بقاعده دارد ودرختهای نارنج وسایر مرکبات وانار بسیار خوب که قلمهٔ آنرا ازیزد آورده‌اند وباغ دیگر که بسیار بزرگست واین باغ راایلخانی ساخته ودرختهای آن کلاً میوهٔ سیاه درخت است ازقبیل سیب وگوجه وزردالو وگیلاس و انار وعمارت چهارفصل خیلی خوبی در وسط باغ ساخته‌اند ودر یک سمت باغ چمن نرگس بسیار خوبی ترتیب داده‌اند که اطراف آنرا از درخت گل سرخ مثل دیوار ترتیب داده‌اند که بجزیکراه دیگر واردآن چمن نمیتوان شد. فیروزآباد درایام قدیم شهربسیار بزرگی بوده دیوار و خندق عظیم داشته [که] ازآثار وخرابه های آن پیداست. درو سط شهرقدیم حالا یک منارهٔ بلندی که سی وچهارذرع ارتفاع دارد وازسنگ نتراشیده ساخته‌اند برپاست ودر نزدیکی آن مناره آثار عمارتی پیداست که تمام آن ازسنگ تراشیده بوده ودرباغ شاه که درنزدیکی شهر فیروزآباداست باغچهٔ هست که بقدرچهل درخت نارنج دارد، بسیار کلفت وبزرگ و درختهای کهنه، میگویند کسی یاد ندارد که چه زمان این درختها را نشانیده‌اند، از ساقهای درخت معلوم میشود که درختها خیلی قدیمی و کهنه است وآثار عمارتی در پهلوی تنگ هست که میگویند عمارت

آتشکده بوده ودر زمان قدیم قبل ازاسلام درفیروزآباد آتشکدهٔ بزرگ داشته که در شب تولد حضرت خاتم‌الانبیاء صلوات‌الله و سلامه‌علیه آتشکده خاموش میشود وحالا بجای آتشکده آب‌وچشمه های جاری در آن موقع پیدا شده و در زمان اسکندر رومی شهر فیروزآباد قلعهٔ بسیار محکم داشته که‌اسکندرنتوانسته است آن شهررا بگیرد. بعد ازمحاصره وزحمت زیاد خیال او منجربه آن میشود که درتنگی که آب رودخانه ازجلگهٔ فیروزآباد بیرون میرود جلوآن آبراسد بسیار محکم‌عظیم‌می‌بندد که آنچه‌آب ازخارج وارد جلگهٔ فیروزآباد میشود دراین جلگه کم کم جمع میشود ومردم‌وسکنهٔ آنجا متفرق میشوندوصحرای فیروزآباد به‌طول زمان درياچه میشود ومدت چهارصد سال آن صحرا دریا بوده تاآنکه اردشیر بابکان بزحمت زیاد سدّ رودخانه را خراب کرده آب آن دریا کم کم تمام شده بازصحرا میشود. وسعت‌آن جلگه‌وصحرا که‌دورتادور آن کوه است دوفرسخ طول وعرض دارد که دورهٔآن صحرا شش‌فرسخ میشود وهمهٔاین صحرا زراعت میشود، مخصوصاً برنج وزراعت شلتوك بسیار خوب میشود. درختهای‌انجیری که درفیروزآباد وساير دهات آن صحرا مشاهده شد درجائی دیگرندیده بودم. درخت انجیر بقدر درخت گردو ودرخت توت‌بزرگ، باری وقت عصر از شهر فیروزآباد مراجعت نموده باز به‌ده برم آمدیم وشب راتوقف نمودیم.

خیمه‌گاه ایلخانی

صبح جمعه هشتم ازده برم حرکت نموده بقدريكفرسخ بيورتگاه وچادر ومنزل مخصوص خود سلطان محمدخان ایلخانی رسیدیم. ناظر ایلخانی که قره محمدبیک نام دارد و بسیارآدم معقول کاردان درستی

است باجمعی ازنوکرهای مخصوص ایلخانی ازچادرها بیرون آمده به استقبال جناب آقای مؤیدالملک آمدند و باپذیرائی تمام وارد چادرهای بزرگ ایلخانی نمودند. وضع چادر ایلخانی مثل سیاه چادرهای سایر ایلیات میماند ولی چادر بسیار بزرگ است که هفت تیرک بطورقطاردر زیر چادر زده‌اند که بقدر بیست ذرع طول چادر بود و هفت ذرع عرض. چادر راازموی بزبافته بودند وچیق بسیار منقّحی ازنی ترتیب داده و دورتادور چادر را از طرف داخل چادر چیق کشیده بودند و اطراف چادر راسرتاسر یخدانها بطور منظم چیده بودند و یک قطار یخدان نیز ازطرف طول در وسط چادر چیده بودند وروی یخدانهارا گلیم های بسیار خوب انداخته بودند وثلث چادر راموضوع نموده جوالهای گلیمی رنگین بسیار خوب پراز اجناس نموده قطار ومتصل بهم گذارده بودندوبرروی جوالها بعضی فرشها واسبابها گذارده بودند وبرروی اسبابها رختخوابها را در مفرش وچادرشبهای ابریشمی بسیار خوب بسته گذارده بودند ودرحقیقت ثلث چادر که در عقب جوالها باشد اندرونی چادر حساب میشود وبقدری وضع چادر راپاك وپاکیزه ونظیف وبا صفا درست کرده بودند که بوصف نمی آید. زمین توی چادر را فرش نینداخته بودند همان چمن طبیعی بود و چنان سبز ونرم ویکنواخت بود که گویا یک قالی سبزبسیار خوب گسترده بودند وابداً کثافت وناتمیزی درخیمه های اندرون چادر وبیرون مشاهده نشد ودور خورجین کوچک به تیرکهای چادر آویزان بود که اسباب خیاطی و دوك ریسمان ریسی دراو گذارده بودند ودربیرون چادر یکدستگاه قالی بافی مشاهده نمودم و بقدر یک

میدانگاه دورتادور چادر بزرگ ایلخانی چمنها را پاك وپاکیزه وجارو نموده که ازهرباغ وباغچهٔ بهتر وباصفاتر بود و در دهنه داخل چادر اجاقی درست کرده بودند برای پختن نان ساج که بیشتر نانهای ایلیات درساج پخته میشود. حقیر ازوضع سلیقه وتمیزی چادرها ومنزل ایلخانی ومعقولیت آدمها خوشم آمد وتعریف نمودم قره‌محمدبیک گفت ما هاقابل تعریف نیستیم بنظرمحبت شما خوب می‌آید وابن بیت مثنوی مولوی را خواندکه بیت:

کیمیا داری که تبدیلش کنی
گرچه جوی خون بودنیلش کنی

معلوم شد که قره محمدبیک وسایر نوکرهای ایلخانی مثنوی‌دان وشاهنامه‌خوان وباکمال وداناو عارف‌و بااطلاع ازمعارف بودند.

باری قره محمدبیک ناظرکمال مهمانداری و ادب را بجا آورده دوعدد برّه و خیك پنیری ازجانب خانم عیال ایلخانی تعارف نموده کسان واتباع ونوکرهای سرکار ایلخانی سیاه چادرهای خود را صد ذرع فاصله دراطراف‌چادر ایلخانی زده بودند.

باری بقدر نیم‌ساعت توقف نموده حرکت کردیم. حاجی‌آخوند و وبرزوبیك نایب فیروزآباد وقره‌محمدبیك بقدر نیمفرسخ مشایعت‌نموده جناب مؤیدالملك آنهارا مرخص نموده روانهٔ منزل‌دشتك‌سیاه شدیم. راه بسیار صعب‌و کتل‌وسنگلاخ وپست وبلند که بیشترراه راپیاده شدیم وقاطر تخت جناب مؤیدالملك دستش در روی سنگ لغزیده تخت را

انداخت وجناب مؤیدالملک ازتخت افتادند و بحمدالله خدا رحم کرده آسیبی به‌ایشان نرسید .

دشتک سیاه

باری باهزار زحمت ومرارت زیاد راه راطی نموده بمنزل دشتک سیاه رسیدیم ولی‌چه منزلی که‌ابداًآب برای آشامیدن نداشت یک‌چشمه آب تلخی بقدرلولهٔ قوری آب جاری بود آنهم پرازجانور. شب را در هرصورت توقف نمودیم .

صبح روزشنبه نهم‌ازدشتک سیاه حرکت نموده برای منزل‌فراش بند. گفتند مسافت راه چهار فرسخ است. هشت ساعت تمام راه آمدیم وجمیع راه‌بدتراز دیروز وسخت‌تراز هرروزگذشت،جمیع راه از کوههای بلند پرسنگ وهمه پرتگاه ولغزنده که نشیب‌وفراز راه‌رامثل پله‌های(۱) بلنداسب‌وقاطر بصعوبت‌وزجر زیاد بالا وپائین میرفتند و حقیروهمراهان پیاده حرکت میکردیم . جناب مؤیدالملک ازتخت فرود آمدند بعضی راه‌را پیاده بعضی راسواره‌حرکت نمودندودربین راه ابداً آبادی‌وزراعت دیده نشد. دردوموقع آب قلیلی دیده شدکه به‌هیچوجه گوارا نبود ودراین صفحات‌آب جاری کمتر یافت میشود، زراعت وباغات آنها همه ازآب چاه است.

فراش‌بند

باری دوساعت‌به‌غروب‌مانده‌وارد قریهٔ فراش بندشدیم . فراش بند درجزوادارات ایلخانی است. باغات وآبادی آنجاهمه نخل است. بقدر سیصدخانوار جمعیّت داردوهوای‌فراش بند خیلی گرم است. بجز نخل درخت دیگرندارد خوشهٔ خرمائی حاضر نمودندکه بقدرسه‌من تبریز

۱ــ اصل : پلهها

بود ، قدری صرف شد . زراعت قریهٔ فراش‌بند همه دیم است . جلگه فراش‌بند اطرافش کوه است عرض جلگه بقدر یکفرسخ وطولش دوازده فرسخ است . زمین جلگه بقدری صاف ومسطّح است که نمیشود قنات دراوجاری نمود ودر اطراف وجلگهٔ فراش‌بند خیلی آثار آبادی وعمارت دیده میشود وبعضی آثار گنبدها دیده شد که میگویند هفت گنبد بهرام همین گنبدها بوده است .

باری نایب وکدخدای فراش‌بند ملامحمد باقر است آدم معقولی بنظرآمد دراین صفحات بزرگ ورئیس راملا میگویند خواه سواد داشته باشد یانداشته باشد . ملامحمدباقر ازجانب ایلخانی مهمانداری نمود .

قریه‌مشگون

باری شب یکشنبه وروز یکشنبه دهم رادرفراش‌بند توقف‌نموده شب دوشنبه یازدهم چهارساعت ازشب گذشته از فراش‌بند حرکت نموده چهار ساعت ازروز دوشنبه گذشته وارد قریهٔ مشگون‌شدیم . ولی چه راه بسیار صعب وسنگلاخ وپست وبلند ودره وماهور و درصحرا و بین راه درختهای کنار بسیار بزرگ مثل جنگل روئیده که خارهای اولباس واسباب راپاره میکند ودربین راه یک شعبه ازایل قشقائی که آنهارا شش بلوکی میگویند گذربگذر راه چادر زده‌اند و نشسته‌اند و صاحب دواب وگوسفند میباشند و همه ایل آن طایفه دزد و راهزن میباشند . ازآنجمله مهترسرکار مؤتمن‌الوزارة که شب درعقب قافله‌مانده سه‌نفر ازآن طایفه رسیده‌اورا لخت میکنند وقاطریکه سوار بوده ازدست اومیگیرند وکتک بسیار به‌او زده اورا رها میکنند .

مجروح‌شدن نویسنده

باری دربین راه بعضی آدمها درعقب دزدها رفتند وقاطررااسترداد

نمودند ولی اسبابِ قاطررا ندادند و دوساعت به‌صبح مانده دربین راه اسب میرزاحسنخان پسرسرکار مؤتمن‌الوزاره بپای راست حقیر لگدی پرانیدکه استخوان قلم پارا مجروح ومعیوب‌ساخت. دربین راه یعنی در روی سال بزحمت زیاد دستمالی بپابسته روانه شدیم ودرمنزل سرکار مؤتمن‌الوزاره زردهٔ‌تخم‌مرغ بپای حقیربستند ولی حالا بسیاردردمیکند، خداکند انشاءالله دردش طول نکشدکه اسباب صدمهٔ زیاد بشود. قریهٔ مشگون بقدر صدوپنجاه خانوار جمعیّت دارد،خانه های آنها همه ازنی وخار است‌ولی اهلش پردماغ وشرور، ازکوچک وبزرگ آنها در کمرخود طپانچه وکارد دارند وتفنگ بدست حرکت میکنند وزود با همدیگر جنگ مینمایند وزودهمدیگررا میکشند. زراعت مشگون همه دیم است‌آب جاری ابداً ندارند ولی گندم وجو درزمین آنجا بسیارخوب میشود. اشجاروآبادی نداردومشگون درجزوحکومت وزمین دشتی‌است وابوابجمعی‌جمال‌خان دشتی است‌که از توابع ابوشهر حساب میشود، شب‌را درمشگون توقف نمودیم.

قریهٔ کَلَمنْ و مالیات نخل خرما

صبح سه‌شنبه دوازدهم ازمشگون حرکت نموده‌مسافت راه‌چهار فرسخ بود. راه پست وبلند وکم‌آب واگر آبی پیدا میشدشوروتلخ وبدمزه بود. وقت عصروارد قریهٔ کلمن شدیم. قریهٔ کلمن‌بقدرصد خانوار جمعیّت دارد ولی خانه‌هاشان همه از نی و خار است‌که اهل آنجا خانه را کم میگویند. کلمن آب جاری بسیار بدی دارد کثیف و پرلجن وتلخ وغلیظ که آب خوراك اهالی آنجا ازهمین آب است. اشجار آنجا تماماً نخل است، نخلستان بسیار داردکه درایام قدیم‌غرس‌نموده‌اند

حالا برای مالیات وتعدی اهل دیوان هرساله رعیت آنجا دربدرمیشوند وازنو اشجار وآبادی نمینمایند. نخل خرما هردرختی پنجشاهی مالیات داشته حالا نخلی دوریال که پنجاه‌شاهی باشد مالیات میگیرند. صحرا ودشت کلمن قابل است که صدهزارنخل غرس نمایند زراعت آنجا همه از دیم است ودرصحرا وکوههای اطراف قریهٔ کلمن درخت کنار بسیار است که باروميوهٔ اوبقدر کویج میشود وما کول است وچوب اورامیسوزانند.

نیزك

باری صبح چهارشنبه سیزدهم ازقریهٔ کلمن حرکت نموده برای منزل نیزك که میگفتند هشت فرسخ راه است، ازطلوع آفتاب تا وقت غروب حرکت نمودیم که راه صعب سنگلاخ سختی که در مدت عمر چنان راه ندیده بودم. اولاً جمیع راه درمیان تنگ ودرّه بود واطراف راه کوههای بسیار بلند مهیب ومتن راه سنگهای قوی درشت که حیوان نمیتوانست برروی اوعبور نماید وراه برود واین تنگ ودرّه بقدر هزار متجاوز پیچ وخم داشت ودر بعضی پیچ وخمها گدارهای بلند پرتگاه داشت که مال بصعوبت حرکت میکرد ودرجمیع پرتگاهها لابدآشخص باید پیاده حرکت کند وجناب مؤیدالملك باآن حالت نقاهت وناخوشی مزاج وخستگی حالت لابداً باید پیاده حرکت کنند وبنده نیزبا زخم پا وجراحت لنگان لنگان وخم‌خم ناچار درآن پستی وبلندیهای پرتگاهها باید پیاده حرکت نماید.

گم کردن راه

نیزك جائیست که درهنگام جنگ‌قشون انگلیس به‌ابوشهرقشون ایران سنگر وقلعه‌بندی‌را درپهلوی‌قریهٔ‌نیزك نموده‌است و هنوزباستیانها وجای توپ وآثارقلعه‌بندی دورقشون موجود است.

چون جناب مؤیدالملک بعضی جاهارا باتخت حرکت مینمودند حقیرومیرزا نصرالله‌خان وعلیقلی‌خان مالهای خودرا زودتر حرکت داده قدری جلوافتاده که زودتر به‌منزل برسیم. تایکساعت به‌غروب مانده که حرکت نمودیم بعداز زحمتهای زیاد که به‌منزل نبیزك رسیدیم معلوم شد که بنه وقافله وچادرهابه ننیزك نیامده وبقریهٔ کل رفته‌اند باکمال خستگی ویأس تمام قدری درقریهٔ ننیزك توقّف نموده‌ملااشرف نام که رئیس آنجا بود وبسیارآدم جوانمرد رشیدی بود یکنفربلد جلو جناب مؤیدالملک که راه راگم نکنند واز راه قریهٔ کل بروند و بعداز آنکه یکمجموعه‌غذا حاضر نموده وبه‌اصرار تمام که بایدبخورید، نان وخرما وخاگینه‌وکنجد بوداده کوبیده قدری صرف شده خودملااشرف اسبش راحاضر نموده به همراه ماها به‌قریهٔ کل که بقدر یکفرسخ و نیم راه استآمد.

شرمساری مؤتمن‌الوزاره

یکساعت ازشب گذشته وارد قریهٔ کل شدیم بازازقریهٔ کل ملا اشرف اسب خودرا سوار شده بقدر یکفرسخ راه جلو جناب مؤیدالملک رفته وراه‌بلدی نموده ایشان‌را سه‌ساعت ازشب گذشته وارد کل نمود با چه‌حالت که به‌تقریر ووصف نمی‌آیدشخص ناخوش علیل درصورتیکه چهارده فرسخ راه همه رادر تنگ وکوه ودر رودخانه و پست وبلند حرکت کند چه‌حالت دارداکثر همراهان ازشدّت خستگی وبی‌حالتی بطور غش و ضعف به‌زمین افتادندکه قدرت به‌تکلّم نداشتند. جناب مؤیدالملک تاپنجساعت ازشب گذشته نتوانستند تکلّم کنند. وآب گرم یاچای‌میل نمایند. شب‌را استادحسین‌آشپز غذائی پخته بود ازآب‌تلخ

که ابداً ممکن نبود لقمهٔ ازآن غذا بخورند.

چون سبب آمدن ازاین خط راه فیروزآباد ازشیراز به بوشهرسرکار مؤتمن الوزاره شده بودند بهرراه صعب وسختی که دوچار میشدیم سرکار ایشان بسیار خجل وشرمسار میشدند که چرا من باعث آوردن جناب مؤیدالملک ازاین راه شدم، مخصوصاً راه‌ازکلمن به کل راکه صعبترین راههای دنیاست که به همه همراهان خاصه به‌جناب مؤیدالملک سخت وبد گذشت، سرکارمؤتمن الوزاره از خستگی راه و خجالت وشرمساری ازهمراهان وجناب مؤیدالملک، به‌مجرد به‌منزل رسیدن بحالت ضعف و غش درچادر افتادند وتاصبح بیحال افتاده بودند.

قریهٔ کل وبلوك دشتستان

قریهٔ کل بقدر دویست خانوار جمعیّت دارد و جزو بلوك دشتستانست. خانه های آنجا همه ازنی وخاراست. مردمش همه‌باحربه حرکت می‌نمایند. آب جاری ابداً ندارد. زراعت آنجا همه ازدیم‌است.

روزپنجشنبه چهارد هم‌ماه‌بعدازظهراز قریهٔ کل حرکت نموده‌چهار ساعت ازشب گذشته وارد قریهٔ چغاده شدیم راه همه صاف و هموار و زمین چون‌نزدیک درباست مسطح وریگ بوم است. شب را بخیال‌آنکه استادحسین آشپزسه‌ساعت جلوآمده‌شام وغذائی ترتیب داده است‌معلوم شد که ابداً هنوز دست بکار نزده. درساعت چهار ازشب گذشته نان و تخم‌مرغ حاضر نمودنددوسه‌شتر هندوانه‌ازسمت منزل‌عبورنموده‌یک‌شتر آنرا خوابانیده هندوانهٔ آنرا خریده حقیرقدری نان باهندوانه خوردم.

پادردشدید نویسنده

ولی امروز وامشب‌پای حقیر بشدت درد میکرد که نمیتوانستم در روی مال پای خود رانگاه بدارم. وارد منزل شده دستمال راازروی

زخم باز نمودم و زخم را شستتم بحمدالله قدری افاقه شد، شب را درچغاده توقف نمودیم.

روزجمعه پانزدهم سه‌ساعت بغروب مانده ازچغاده حرکت نموده راه همه مسطّح وریگ بوم، بعضی جاها گل و شُل ازپهلوی ریشهر عبور نموده یکساعت ازشب وارد بوشهر شدیم، با شدت درد پا در منزل حکومتی. جناب آقای حاجی نصیرالملک فی‌الفور فرستادند جراح حاضر نمودند که نام اوحکیم علی‌محمد بود. مشمّعی حاضر نموده بر روی زخم پا گذارده بحمدالله تعالی تااواخرشب دردپا قدری تسکین یافت، جناب حاجی نصیرالملک مهمانداری کامل نموده شب را توقف نمودیم. صبح زود بحمام رفتم. ولی چه‌حمام. دوخزینه آب داشت یکی آب شوریکی آب شیرین باهزار زحمت خودرا شست‌وشو داده ازحمام بیرون آمدم باز حکیم علی‌محمد آمده مشمّع پارا تغییردادند.

مسافت بین کاروانسراها

ازشیراز تابکاروانسرای بابا حاجی چهارفرسخ.

ازکاروانسرای باباحاجی تا به کاروانسرای گوار پنجفرسخ.

ازکاروانسرای گوارتا به کاروانسرای زنجیران پنجفرسخ.

اززنجیران تا به‌فیروزآباد پنجفرسخ.

ورودبه‌بندر بوشهر

روزجمعه پانزدهم‌ماه صفرالمظفر سنه ۱۳۰٤ وقت غروب آفتاب وارد بندر بوشهرشده درچهار برج منزل حکومتی جناب جلالتمآب آقای حاجی نصیرالملک منزل ومدت‌نه روزتوقف نمودیم. الحق جناب معزّی الیه منتهای مهمانداری و محبت را بعمل آورده ازبرای جناب مؤیدالملک مبلغ یکصدتومان پول درظرفی گذارده بایک ظرف نبات ازبرای تشریفات

ورود مؤیدالملک وشام ونهار وتدارکات بسیار خوب درمدت توقف بوشهر قرارداده وتمام نوکرهای ایشان معقول ومؤدب وحکومت ایشان خیلی منظم ومردم بوشهر ازایشان کمال رضامندی را دارند.

شیوهٔ زندگی حاجی محمد مهدی ملک التجار

بوشهر شهر کوچک آبادیست تجار ومردمان متمول معتبردارد. ازآنجمله حاجی محمدمهدی ملک التجار، وحاجی علی اکبر، وحاجی ابوالقاسم وبعضی کسان دیگر، حاجی محمدمهدی ملک التجار آدم جوانیست بسن سی سال. یک چشم اونابیناست ولی درسفر فرنگستان چشم مصنوعی از برای او گذارده اند که با چشم اصلی خود کمتر تفاوت دارد. یکروز ملک التجار بدیدن جناب آقای مؤیدالملک آمد. یکروز مخصوصاً جناب آقای مؤیدالملک وجناب آقای نصیرالملک وحقیر رفتیم ببازدید ملک التجار در ریشهر که دریکفرسخی بندر بوشهر است وفی الجمله هوای ریشهر بهتروسالم تر است.

ملک التجار سه چهار خانه های خوب به وضع فرنگستان در ریشهر ساخته دومرتبه وسه مرتبه واسبابهای خوب وآینه ها وصندلیها ومبلهای خوب دراطاقهای خود گذارده ونوکرها وآدمهای معتبر باخود نگاهداشته ودرسفر استنبل بقدر ده نفر کنیز چرکس بسیار خوب خریده وبا خود آورده ویکی ازآن چرکسها مطبوع اتفاق افتاده خانم محترم و بزرگ خانهٔ اوشده وملک التجار زنهای نجیب معتبر از تجار شیرازی وبوشهری وکلکته دارد ولی خانم چرکس اواز همه زنهای اوگوی سبقت ربوده وملک التجار رامطیع خود ساخته است.

ظل السلطان حکومت بوشهر را به ملک التجار التفات فرموده اند

وضع حالیه ملک التجار وضع تجارت وکسب نیست. وضع اعیان

واشراف ونوکرباب دیوانیان محسوب میشود. سابق براین عمامهٔ تجارتی برسر داشته ولباس بلند میپوشیده ولی حالا کلاه کوتاه و لباس فرنگی وزلف مجعّد دارد.

دوسال قبل سفراصفهان نموده خدمت سرکار حضرت والا ظل‌السلطان شرفیاب شده منتهای مرحمت والتفات دربارهٔ او مبذول فرموده‌اند وحکومت بوشهر را به‌او التفات فرموده‌اند وتا یکسال حکومت بوشهر سپرده به‌ملک‌التجار بوده.

حاجی میرزاحسین پسر حاجی‌رسول تبریزی که مدتها دراسلامبول وپاریس ولندن تحصیل زبان فرانسه وانگلیسی نموده ودرسفارت اسلامبول وقونسول گری شام بوده حالا درنزد ملک‌التجار بوشهر صاحب ششصد تومان مواجب وگذران ومعاش واسباب خوب است.

حاجی احمدخان سرهنگ که سابق براین حاکم بندرعباس بوده وآدم کریم سخیّ الطبّعی بوده حالا دربوشهر ومنزل دارد الحق آدم بسیار معقول نجیب است. چند دفعه آمده منزل او را ملاقات نموده یکروز مخصوصاً بدیدن اورفتم واورا ملاقات نمودم وپذیرائی نمود.

خانه‌های بوشهر

خانه های بوشهر اکثری سه‌مرتبه وچهارمرتبه است وهمه‌را از سنگ لب دریا که سنگ منجمدشدهٔ از ریگ وگوش‌ماهی است‌ساخته‌اند دربوشهر آب دریا بقدریک ذرع ودو ذرع جزرومد مینماید درلنگرگاه کشتیهای بزرگ ازهرمملکت می‌آید.

کشتی جنگی امریکائی در بندر بوشهر

هنگام چندروز توقف دربوشهر یک کشتی بزرگی از ینگی دنیا آمده بود که درحقیقت کشتی سیاحی جنگی بود. یکروز برسبیل تماشا

درخدمت جناب مؤیدالملک ومیرزا نصرالله‌خان رفتیم تماشای کشتی. نزدیک کشتی که رفتیم بزرگ کشتی ازبالای کشتی دعوت نمود که بیائید بتماشای کشتی، رفتیم بالا وبزرگ کشتی در جمیع جا های کشتی تماشا وگردش داد. الحق عجب کشتی‌بزرگ معتبری بودچهارده‌توپ بزرگ داشت که هرطرفی هفت توپ گذارده بودند و توپهای مختلف پنج لوله دربالای کشتی‌نصب نموده که به‌وضع دوربین‌پایه ازهرطرف حرکت مینمود واطاقهای مخصوص ازتفنگ واسباب حرب وکتابخانه وچاپخانه درآن کشتی متعددبود. اهل کشتی ازاهل نظام بحریه بودند وبجزخدمهٔ اهل کشتی چهارنفر اهل نظام درکشتی‌حاضر بودندوجهت توقف کشتی دربوشهر این بود که چندنفر ازاهل کشتی برای تماشای تخت‌جمشید رفته بودند به‌شیرازکه بعضی‌جا های‌فارس را سیاحت‌نمایند ومراجعت کنند.

باری بزرگ کشتی با کمال‌معقولیّت وآدمیّت‌جناب‌مؤیدالملک وهمراهان‌را گردش وتماشا داد.

فلاحت دربوشهر

بندر بوشهر ازهرجهت آباد ومعمور وجای تجار است ولی‌اسکلهٔ او بسیار بد و خراب و لنگرگاه جهاز از شهر بوشهر ازیکفرسخ متجاوز دورتراست.

بزرگان وتجار وقونسولهای فرنگی در ریشهر عمارتهای بسیار خوب بطرز فرنگستان‌ساخته‌اند که درتابستان که‌فی‌الجمله هوای‌ریشهر ازبوشهر بهتراست مردمان متمول درآنجا میروند وباغات و نخیلات در ریشهر بسیار است وزمین‌پنبه را که درخت پنبهٔ سی‌ساله باشد که‌بقاعدهٔ

باغات انگور درخت پنبه‌را نشانیده‌اند بسیار دارد واین درختهای پنبه همه ازدیم سبزاست وابداً آب به‌آنها نمیدهند وهمچنین درخت‌بادنجان چندساله در ریشهر بسیار است که‌درهمه اوقات بادنجان دربوشهریافت میشود ودرخت انگور در ریشهر بسیار است و وضع نشانیدن درخت انگور اینست که چاهی به‌عمق چهار ذرع در زمین‌می‌کنند ودرخت‌را درآن‌گودی چاه می‌نشانند ولی آن چاه مثل یک‌گودال بزرگی است شاخه های درخت انگور درآن‌گودال پهن میشود وهردرختی پنجاه من متجاوز غوره میدهد ولی گرمی هوا نمیگذارد انگور بشود به حالت غوره‌گی از درخت می‌چینند وآب غورهٔ بوشهر بسیارتعریف دارد.

آب شیرین دربوشهر ابداً یافت نمیشود. آنچه آب صرف میشود همه را از ریشهر می‌آورند چراکه آب چاههای ریشهر همه شیرین و گواراست ویک‌چاه معروفی در ریشهر هست که‌اورا چاه بهمنی‌میگویند که آب اواز آب بارانست ولی دست همه‌کس به‌آن آب نمیرسد و در اول بهارآن آب تمام میشود.

حاجی نصیرالملک

روز حرکت از بوشهر اول صبح حاجی محمدحسن صندوق‌دار جناب حاجی نصیرالملک که منتهای وجاهت و ملاحت و صباحت منظررا دارد و بسیار جوان معقول و مؤدب و تربیت یافته و امین است وارد منزل حقیرشده مبلغ پنجاه تومان پول وپنج عدد کله قند در مجموعه گذارده ازجانب جناب حاجی نصیرالملک برای حقیرنیاز آورده حقیر گفتم معنی‌صباح الخیر همین است که‌آدمی مثل حاجی‌محمدحسن اول صبح واردمنزل‌شخص بشودو پول وشیرینی‌باخود بیاورد، این معنی‌را

نیز برای جناب حاجی نصیرالملک نقل کردند وخود حقیر نیزاظهارتشکر نمودم واین صحبت راتکرار نمودم. حاجی نصیرالملک بسیار خوششان آمد اگرچه جناب حاجی نصیرالملک بسیار سوء خلق دارند و همیشهٔ اوقات متغیّرو کج خلقانه صحبت میدارند و کمترتبسم مینمایندوبشاشت وفرح کمتر باایشان دیده میشود و شب و روز خود را بسختی اخلاق میگذرانند ولی بسیار درست‌حساب ودرست قول وراستگو وراست کردار وشخص بامعنی میباشند وازجناب صاحب‌دیوان سناً کوچکترند وبسیار صاحب دولت ومکنت واملاك وپول بسیارند وصاحب دو دخترند که یکی زن محمدرضاخان قوام است ویکی زن محمدصادق‌خان پسرحاجی عبدالله‌خان وهمیشه اوقات درحکومت بوده‌اند وبیشتر دربوشهرحکومت داشته‌اند.

روزیکشنبه بیست‌وچهارم شهرصفرالمظفر سنهٔ ۱۳۰۴ سه ساعت به‌غروب‌مانده ازبوشهر حرکت کرده دربکّارهٔ‌آتشی نشسته وارد جهاز پرولیا که ازکمپانی بریتش هندیای انگلیس است شدیم. الحق جهاز بسیار بزرگ معتبریست، صدذرع طول ونه ذرع عرض دارد. دویست‌و چهل راس اسب وقاطر برای بردن به‌نیس دربار دارد وبقدر دویست نفرعرب وعجم وهفتادنفر زن‌و مرد زوّار هندی که بزرگ‌آنها آدم‌بای ومحمودجی که ازاهل لاهور پندی است ودرکتری جهاز منزل دارند وزن‌و دختر واطفال خورد خیلی همراه دارند واز زیارت عتبات عالیات مراجعت مینمایند.

حرکت از بوشهر با کشتی انگلیسی

باری جهاز وقت غروب از لنگرگاه بوشهر حرکت کرده از قرار

حرکت معمولی چهارساعتی سه‌فرسخ حرکت میکند.

روزسه‌شنبه بیست‌وششم دوساعت از روزگذشته وارد بندر لنگه شدیم. درلنگرگاه لنگه بقدرچهارساعت جهاز توقف نموده وقدری آدم وبار به‌بندر لنگه گذارده وقدری آدم‌و بار به کشتی آورده و کاغذهای پستی که درجهاز داشت به‌پستخانهٔ بندرلنگه رسانیده ونیز کاغذ پست ازلنگه گرفته پنج‌ساعت بغروب مانده جهازرا حرکت داد.

توصیف بندرلنگه

بندرلنگه‌شهرخوبیست. ازبندر بوشهرخیلی بزرگتر، بقدر هفتهزار خانوار جمعیّت دارد دراطراف شهرنخیلات بسیار دارد ودرشهر لنگه عمارات سنگی بسیار خوب ساخته‌اند. آب روان درلنگه‌یافت نمیشود. آب خوراك آنها ازچاه‌و برکه‌است یعنی‌آب‌انبار. دوروزقبل درآب‌انبارهای لنگه ابداً آب نبوده بقدرت خدا لکّهٔ ابری دربالای سرشهر لنگه پیدا میشود وبقسمی میبارد که جمیع آب‌انبارها وباغات ونخیلات آنجارا از آب مملومیسازد. ودرشهر لنگه‌تاجرهای‌معتبردارد که تجارت آنها بیشتر مروارید است که مروارید خوب ازبحرین و عمان به‌بندرلنگه می‌آورند وازآنجا بطرف هندوستان میبرند.

وبقدر پنجاه خانوار جمعیت هندو درشهرلنگه هست که آنها نیز تاجرمروارید‌میباشندولنگه‌ازطرف خشکی‌بندرگاه فساوجهرم‌ولار[1] است.

ورود به بندرعباس

باری روزچهارشنبه ۲۷، صبح اول‌طلوع آفتاب وارد بندرعباس شدیم. بحمدالله‌تعالی‌دریا به کمال آرامی و سلامت بی‌انقلاب است. حقیرومیرزا نصرالله‌خان دربگّارهٔ نشسته رفتیم به‌بندرعباس. حقیر برای

۱ــ اصل: لازم.

زخم وجراحت پای خود بحمام رفتم. دربندرعباس دوحمام دارد یکی قدیمی است، یکی رادوسال است ناظم‌التجار نامی ساخته است.

باری بعداز حمام دربازار واسکلهٔ بندرعباس حرکت وگردش نموده قدری لیموی‌ترش ونارنگی وانار ونان وتخم‌مرغ خریده مراجعت به‌جهاز نمودیم. درگمرکخانه وکاروانسرا واسکلهٔ بندرعباس بسیار باروا.جناس ومال تجارت ریخته وحاضر است چراکه ازیزد وکرمان و خراسان بارتجارتی دریا ازبندرعباس عبور میکند. شهر بندرعباس بقدر بوشهر کوچکتر است وهوای آنجا بسیار گرم میشود.

ازبندر بوشهر تابندرلنگه وتابندرعباس کنار دریا همه کوههای خشک وبی‌آب است.

صادرات ایران از طریق بندرعباس

باری ازبندر بوشهرتا بحالا که به‌بندرعباس وارد شده‌ایم‌حالت جناب آقای‌مؤیدالملک‌دردریابیشتر شدت نموده‌وحالت سرضشان‌شدیدتر وسخت‌ترشده است که سرشان‌را نمیتوانند از روی متکابر دارند وحالت غذا خوردن ندارند خدا انشاءالله ایشان‌را شفای عاجل کرامت‌فرماید.

باری جهاز دربندرعباس سیزده ساعت توقف نمود وازاول ورود جهاز تاوقت حرکت همه‌را ازبندرعباس بارتجارتی به‌جهاز می‌آوردند ازقبیل کرك وپشم وبادام وگردو وپسته و کشمش ومویز وروناس و انغوزه وزیرهٔ کرمان و خرما که همه این اجناس‌را جهاز حمل به‌بمبئی مینماید. خلاصه دوساعت‌ازشب‌رفته جهاز ازبندرعباس حرکت نمود.

پنج‌شنبه بیست‌وهفتم شهر صفرالمظفر پنج‌ساعت از روز گذشته جهاز وارد بندرجاسک‌شده که جاسک‌ازبنادر کرمان است،بقدرسه‌ساعت

توقف نموده کاغذ پستخانه‌را رسانیده و از پستخانه کاغذ گرفته جهاز حرکت کرده چهار بغروب مانده از جاسک روانه شده طلوع آفتاب به‌مسقط رسید.

معالجهٔ پای نویسنده توسط جراح کشتی

دربندر بوشهربعدازآنکه حکیم علیمحمد پای حقیررا جراحی‌نموده ودوا گذارد شش‌روزبعد شخص حکیم‌فرنگی دوای دیگر داد که شبیه روغن وپیه بود وابداً افاقه‌نشد. به‌جهاز که وارد شدیم به کپیتان‌جهاز پای خودرا نشان دادم یکی ازکسانیکه درجزو کسان خود بودوطبیب وجراح جهاز بود طلبیده او روغنی درشیشه داشت‌آورد وبزخم پای‌حقیر مالیده بالفافه بند ازخود اوبقاعده وپاکیزه بست وتادوروز بسته، بعداز دوروز بحمدالله قدری بهترشده، دفعهٔ ثانی بازکپیتان فرمود که صابون حاضرنمودند وپای حقیرراشسته ودومرتبه روغن‌زدندوبستند، امید هست که انشاءالله خوب بشود.

جمعه ۲۹صفر ۱۳۰٤

روزجمعه بیست‌ونهم‌شهرصفردرلنگرگاه مسقط توقف‌نموده‌اسکلهٔ مسقط در دامنهٔ کوه واقع است ودرایام قدیم درکوههای‌اطراف مسقط در دامنهٔ کوه و بلندیها برجهاو باره‌های محکم ساخته‌اند و حالا نیز توپخانه های‌محکم در دوطرف شهرمسقط ساخته‌اند وخانه وعمارت‌امام مسقط در دامنهٔ کوه وچسبیده بکوه ساخته شده اسم امام مسقط بترکی ابن‌سعید است وبرادراو در زنگبار پادشاه است حقیروميرزا نصرالله‌خان به‌قایق نشسته رفتیم بداخل شهرمسقط.

لنگرگاه وشهر مسقط

وضع شهروعمارات آنجا بخوبی وآبادی بندربوشهرنیست. تجارو کسبهٔ آنجابیشترهندو ویهودی‌میباشند. دکان وکارخانه مسقطی‌سازی

درشهر بسیاربود چهارقوتی مسقطی خریده بادوسه دانه موز وقدری نیشکر ازبرای جناب آقای مؤیدالملک سوغاتی به جهاز آورده وبجهازوارد شدیم امروزاتفاق هفت هشت جهازهای بزرگ ازدولتهای مختلف دراسکلهٔ مسقط حاضرشده وعبورمینماید.

باری کوههای اطراف مسقط همه سیاه وسنگ صرف که ابداً خاك وسبزه ودرخت درآن کوهها مشاهده نمیشود ودر زمین مسقط وصحرای آنجا بجز گندم و جو زراعت دیگر نمیشود مگر بعضی جاها نخلستان دارد وآب خوراك آنجا ازبرکه وباران است واهل آنجا همه سیاهرنگ وعرب وبلوچ وبسیاراز اهل ملباس وزنگبار زن ومرد منزل دارند ومذهب اهل مسقط سنّی واهل جماعت میباشند وحنفی مذهب هستند.

توپچیان امام مسقط

باری ازقرار مذکور امام مسقط یک فوج سرباز و چهل عرابه توپ وچهل توپچی بیشتر ندارد واهالی مسقط به جهت بی نظمی وبی انتظامی مملکت خودشان بولایات اطراف متفرق میشوند و اهالی مسقط مالیات خودشان را بطور زکات سالی صدهزارتومان خدمت امام مسقط میدهند واوهم تنخواه زکات را نزد خود ذخیره نمیکند و نگاه نمیدارد بفقراء بذل مینماید وقاعده دیگرآنکه هرجهازی که وارد لنگرگاه مسقط میشود نیزجواب باتوپ میدهند.

باری جهاز بقدرسیزده ساعت درمسقط توقف نموده قایقها وبگاره ها ازصبح تابغروب خرما وانارونخود آورده بجهاز دادند. سه ساعت ازشب گذشته حرکت نمود.

توقف جهاز دربنادر ازقرار تفصیل ذیل است:

بندرلنگه ٤ ساعت، بندرعباس ٣١ ساعت، بندرجاسب ٣ ساعت، بندر مسقط ٣١ ساعت ، بندر گوادر ٤ ساعت، بندر کراچی . ٣ ساعت.

جهاز همه‌را دردریا و ُقبّه دریا حرکت کرده بجائی واردنشده وبحمدالله دریا به کمال آرامی وخوشی بوده.

لنگرگاه گوادر

روزیکشنبه دوم ماه ربیع‌الاول دوساعت از روزگذشته جهاز وارد لنگرگاه گوادر شده، گوادر اسکلهٔ بلوچستان است وجای کوچکی است و جزء حکومت امام مسقط است واهالی آنجا همه بلوچ میباشند. ماهی خوب ازهرنوع درگوادر یافت میشود وبسیار ارزان میفروشند. ماهی که درطهران چهارقران قیمت دارد درگوادرد وعباسی میفروشند. هوای گوادر بسیار گرم میشود واطراف آن کوههای سنگی سیاه وسفید بنظر می‌آید وتلگرافخانهٔ که ازایران به‌بوشهر می‌آیدازبوشهر به‌جاسب وازجاسب به‌مسقط وازمسقط به‌گوادر می‌آید وازگوادر به کراچی بندرمیرود.

ورود به‌کراچی

باری جهاز در گوادر پنجساعت توقف نموده کاغذ به‌پستخانه و تلگرافخانه داده قدری بارگیری کرده چهار بغروب مانده از گوادر حرکت‌نمود .

روزدوشنبه سیم‌ماه‌بازدرقبه دریا حرکت‌نموده‌وبجائی‌واردنشد.

روزسه‌شنبه چهارم‌ماه طلوع صبح جهاز وارد لنگرگاه کراچی‌بندر شده‌بسیار ازمردم که درجهاز بودند درکراچی‌بندر واردشدند وبولایات ووطن خود رفتند وبعضی اسب‌وقاطر وبسیار بارکه درجهاز داشتند به‌کراچی بندر وارد نمودند.

باری جناب مؤیدالملک فرمودند بکّارهٔ مخصوصی حاضر نموده

جناب مؤیدالملک وحقیروسیرزا نصرالله‌خان وعلی‌قلیخان دربگّاره‌نشسته رفتیم دراسکلهٔ کراچی پیاده شدیم واز اسکله کالسکه گرفتیم رفتیم بشهر کراچی بندر. ازاسکله تاشهر کراچی بقدر نیمفرسخ فاصله‌دارد.

کیفیت بندر کراچی

شهرقدیم کراچی‌بندربسیار کوچک‌بوده‌وبه‌وضع‌شهرهاوعمارتهای قدیم ایران بوده کوچه های تنگ و عمارتهای پست ودکانهای کثیف که هنوز نیزآن عمارتها وآبادیهای قدیم معمور وآباد است.

ولی حالا دولت‌انگلیس دربیرون‌شهر کراچی‌بنای شهری گذارده وآبادیها نموده و خانه های خوب ساخته همه از سنگ تراشیده مثل عمارتهای فرنگستان وعنقریب شهر کراچی ازشهرهای معروف روزگار خواهد شد چراکه خط راه‌آهن ازشهر کراچی بهمهٔ هندوستان وسایر ولایات پیشاور وسند وجاهای دیگرمیرود ومعلوم است که خط‌راه‌آهن درهرجاباشد اسباب‌آبادی ومعموریت‌آن‌ولایت خواهدبودونیزجهازهای بزرگ ازهرطرف به کراچی می‌آید ازلندن وپاریس ومصر وایران‌وهمه هندوستان. هرروزه‌جهازهای تجارتی ودولتی وسیاحتی‌وارد بندر کراچی میشود ولنگرگاه کراچی‌رایکی ازکمپانیهای‌دولت انگلیس بقدریکفرسخ طول وهزار ذرع عرض گل دریارا کشیده وباچرخها واسبابها وقوهٔ‌بخار بیرون‌آورده ودریارا عمیق‌نموده که جهازهاو کشتیهای بزرگ‌بسهولت، وآسانی ازدریا وارد لنگرگاه کراچی بشوند ولب اسکله‌راپلها ازچوب وآهن بسته که بعضی ازکشتیهای کوچک وبگاره‌ها بسهولت‌واطمینان وارد اسکله‌بشوندونیز کارخانه های متعدد ازچرخ بخار دراطراف کراچی بندرساخته‌اند وباوجودیکه راه‌آهن وکالسکه بخار درکراچی دائماً در

حرکت ومشغول حمل ونقل احمال واثقال است وکالسکه های اسبی وگاریها درحرکت است بازگاو وشتر وقاطر والاغ نیز درکوچه وبازار وصحرامشغول کار کردن وباربردن میباشند. گاوهای باری که درکراچی بندر دیده شدخیلی بزرگ وچاق[1] وخوش گل بودند که درایران دیده نشده بود واهالی هندوستان وافغان وبلوچ وسایربلاد درکراچی مشغول کسب وکار وفعله گی بودند وآدم بیکار کمتر درکوچه وبازاردیده شد.

ونیز کلیسا های بزرگ وعمارتهای عالی وباغات خوب وکوچه وخیابانهای وسیع درکراچی بندرساخته اند ودرکنار باغچه هاوخانه ها درخت موزبسیار کاشته اند. ونیزبازارمیوه فروشی وسبزی فروشی خوشگلی ساخته اند بطرز چهل ستون مسجد که دوردیف ستون سنگی که درردیفی دەستون پایه دروسط نصب کرده اند وروی بازارچه را ازآهن پوشانیده اند واین بازارچه را همه ازسنگ تراشیده ساخته اند وازهرقبیل میوه ونارنگی وسبزی وموز وبادنجان وانار وسایر میوه هائی که در هندوستان بعمل می آید درآن بازارچه موجود بود.

باری قدری اسباب ومیوهٔ هندی دربازار گرفته با کالسکه به لب اسکله آمدیم وبازبه بکّاره نشسته واردجهازشدیم، جهازشب رادرکراچی بندرتوقف کرد.

روزچهارشنبه پنجم ماه جمعیت بسیاری ازکراچی بندربرای رفتن به بمبئی وارد جهاز شدند. چندنفرهندیهای معتبر که از زیارت ظبر یل شاه مراجعت مینمودند که یکی جعفرویکی فاضل نام داشت با چند نفر زن

۱- اصل: چاغ

در مرتبهٔ اول منزل نمودند و بسیاری دیگر درمرتبه های دیگر. این هندیها ازشیعه بودند وازمریدهای مرحوم آقاخان اعلی‌الله مقامه. ونیز چندنفر فرنگی وزن ودوبچه فرنگی درجهاز منزل نمودند واین فرنگیها زن ومرد دروقت شام ونهار درسر میزبا کپتان غذا میخوردند.

کپتان جهاز بسیار آدم نجیب معقولی هست مخصوصاً هرروزاز منزل خود نقشه های دریاها وشهرهارا می‌آورد وبماها نشان میداد که حالا درکجای دریا هستیم وبکجا رسیده‌ایم وچه‌قدر راه آمده‌ایم واسم او کپتان الن است.

باری غروب چهارشنبه‌را ازکراچی بندر جهاز حرکت نموده روزجمعهٔ ۷ ربیع‌الاول بعدازظهروارد بندر بمبئی شدیم. با کپتان وداع نموده‌دربگاره نشسته به‌مسافت قلیلی وارد پالوده بندرشدیم پالوده بندر جائیستکه هر کسی ازخارج بمبئی داخل شهرمیشود وازشهر بمبئی میخواهد به‌دریا بنشیند لابداً ازآنجابایدبگذرد ووارد شود.

درصفت شهر بمبئی وشرح حالات حاجی عبدالحسین امین التجار

باری چون ازکراچی بندر بواسطهٔ تلگراف بحاجی عبدالحسین امین‌التجار خبرداده بودند که جناب مؤیدالملک بااین جهاز وپرولیای روزجمعه‌وارد بمبئی میشوندامین‌التجاربا جمعی ازتجارمعتبرباجهانگیرشاه واکبرشاه وپسرهای شهاب‌الدین‌شاه ومعتمدالوزاره، پسرمرحوم میرزا

آقاخان صدراعظم نوری که در بمبئی قونسول می‌باشند درپالوده بندر همان‌ساعت که ساازدریا بیرون آمدیم حاضر شدند وجناب مؤیدالملک راملاقات نمودند . بسیار ادب و بشاشت نمودند وکالسکه خود را امین التجارآورده‌جناب مؤیدالملک وامین التجاروحقیر درکالسکه‌نشسته رفتیم به‌بنگلهٔ امین التجار دربمبئی و هندوستان خانه‌های باغچه‌دار را بنگله میگویند .

استقبال امین‌التجار از مؤید الملک

خانهٔ امین‌التجار بسیار بزرگ ومعتبر وبا باغچه وحوض و آب روان ودرخت‌زیادازقبیل درخت نارجیل وتاری‌وموز ودرخت‌تمرهندی، وعمارات فوقانی وتحتانی‌ممتاز وباصندلیها وفرشها وجاروچلچراغهای خوب داشت . جمعی ازتجار و سادات معتبر اهل شیراز برای ملاقات ودیدن جناب مؤیدالملک حاضر شدند وجناب معتمدالوزاره نیزتشریف داشتند، شربت وشیرینی و ازقبیل میوه‌جات هندوستانی وایرانی حاضر کردند ومخصوصاً جعبه‌های انگورکه ازکابل وافغانستان می‌آورند حاضر نموده بودند .

ضیافت درمنزل امین‌التجار

قاعدهٔ کلی بمبئی اینستکه هرروز دوساعت بغروب مانده مردم باید بهواخوری بروند پیاده وسواره هرقسم ممکن باشد البته باید به‌ـ هواخوری حرکت کنند .

باری کالسکه حاضر نموده وقت عصر باجناب مؤیدالملک و امین التجار ومعتمدالوزاردبرای هواخوری‌حرکت کردیم . کالسکه رادر لب دریا وجاهای‌باصفا وکوچه‌های‌وسیع گردش داده یکساعت‌ازشب گذشته بمنزم مراجعت‌نمودیم . جناب امین التجارجمیع چراغها وجارها

وچل چراغ های خانهٔ خودرا روشن کرده و اسباب ضیافت کامل ترتیب داده بودندوشام مفصل در روی میزمهیا نموده وچیده بودند ، وشام و نهار رادر روی میزصرف مینمودند ولی بقاعدهٔ ایران غذارا طبخ نموده وهمه‌را در دوری وبشقاب کرده‌یکدفعه برروی میزمیچیدند . ولی منزل مخصوصی درنزدیک منزل خود امین‌التجار برای جناب مؤیدالملک کرایه کرده بودندماهی پنجاه تومان که‌شبهارادرآن‌منزل میخوابیدیم .

سیمای امین‌التجار

صورت جناب آقاعبدالحسین امین‌التجار صورتاً آدم آبله روئیست که صورت اوجای ساده ندارد ، پرازآبله است ولی بقدرت خدا بقدری صورت بانمک خوشگل خنده روئی دارند که‌حدندارد . بسیارآدم معقول نجیب باهمت باسخاوتیست، بسیار صاحب دولت ومکنت است . درشهر بمبئی بنگله ها وخانه هاودکاکین معتبرخوب دارد که آنهارا اجاره‌داده که سالی هزارتومان ودوهزار تومان ازهرخانه ودکانی اجاره‌میگیرد ونیز با چهار جهاز آتشی بزرگ شریک است که سودها و منفعت‌های بسیارقسمت امین‌التجار میشود ودوپسر ویک دختر دارد که یک پسر اوبزرگتراست میرزامهدی نام دارد بسن‌دوازده سالست وپسر دیگر که اززن دیگر است زین‌العابدین نام دارد وحالا شش‌ماه دارد ودختر او چهار سال دارد ونام اوسریم سلطانست وخدمه وعملجات وخدمتکار و نوکروپیشخدمت بسیار دارد ومنشی ایرانی وانگلیسی وفارسی که گبر باشد وهند ومتعدد دارند .

مردمداری و شیوهٔ کار او

و هرروزجمعه درخانهٔ خود جمعی ازسادات و فقرا ومترددین ایرانی حاضر میشوند و نهارصرف نموده هرکدام‌را بقدر اندازه پول و خرجی میدهند ونیز همهٔ اوقات سید وفقیر ایرانی درخانه واطراف خانهٔ

اوبسیار میباشند وبهمهٔ آنها انعام و اکرام مینمایند و کسی را مأیوس نمی‌نمایند.

ودرقلعهٔ بمبئی که درنزدیکی لب دریاست عفیس[1] معتبردارد. عفیس عمارت وجائی هست که امورات تجارتی وشغل وکارخود را درآنجا میگذرانند.

وهریکی ازتجار معتبر یک عفیس دارند که روزها ازخانهٔ خود باید به‌عفیس بروندوخدمه وعملجات ومنشیهای تجارتی هرروزه‌درعفیس باید حاضر بشوند وخیلی ازاقوام وخالو وخالوزاده و عموزاده درخانه ومهمان امین التجار میباشند. بعضی مشغول کارند بعضی بیکار وباآنها بکمال ادب واحترام حرکت مینمایند وصحبت میدارند.

باری شبها را درمنزل خود استراحت نموده صبح زود کالسکه حاضر نمودر به‌منزل امین التجارمی‌آمدیم.

دروصف شهربمبئی

شهربمبئی الحق عجب شهربزرگ‌معمورآبادیست. حالا جمعیت شهر بقدر نهصدهزار نفر میشود که هفتادهزار خانه دارد. جمیع شهر سبزوخرم ودرختهای گل ازقبیل هرگلی مملواز گل همه‌رنگ‌ومیوه‌های هندوستانی از هرنوع موجود بود. میوه‌های هندوستانی ابدا درایران یافت نمیشود ونیز میوه‌های ایرانی در هندوستان پیدا نمیشود. مثلاً درخت انگوروانار وانجیروزردالووسیب‌وسایر میوه‌جات ایرانی بهیچوجه درخت آن دربمبئی نبوده ونمیشود حتی درختهای گرمسیری ایران از- قبیل مرکبات ونخیلات نیزدر بمبئی پیدا نمیشود. هوای بمبئی بسیار

۱- منظور دفتر کار وهمان واژهٔ Office انگلیسی است.

گرم است و گرمای آنجا غیراز گرمای عربستان و گرمسیرات فارس است چرا که در گرمسیرات فارس ازهرقبیل درخت میوه وانار وانگور میشود ودربمبئی ابدانمیشود درخت انبه ونارجیل وتاری وموز درخانه هابسیار است ودرختها و گلهائیکه درخانه ها وصحراها وجنگلهای بمبئی دیده شده ابداً درایران ودرجنگلهای مازندران ورشت وفارس دیده نشده بود.

سبک معماری شهر

کوچه وراه را دربمبئی ترك میگویند کوچه های وسیع که همه را ساخته وشسته نموده اند و کنار کوچه هارا باسنگ تراشیده فرش نموده اند وعمارتهارا بطرز فرنگستان چهارمرتبه و پنج مرتبه و شش مرتبه برروی هم ساخته اند. دکانها درمرتبهٔ تحتانی است ومنزلگاه نشیمن درمرتبه های فوقانی وعمارتهارا بیشترازسنگ تراشیده ساخته اند وعمارت آجری کمتر است وروی بام عمارتها ازسفال است تماماً مثل ناودان آجری، وعبورو مرور مردم بیشتر با گاری و گاو و کالسکه اسبی و ترموا که کالسکهٔ بسیار بزرگی است که بادواسب میبرند ولی چرخ او درکوچه هادرروی خطآهن حرکت میکند.

ونیز کالسکه بخار که دربمبئی اورا ریل میگویند دراکثر کوچه ها حرکت میکند ومردم ازمحلهٔ بمحلهٔ میروند، طول و عرض شهر بمبئی بسیار بزرگ است ومحله وخانه ها خیلی ازهم فاصله دارد دوفرسخ و سه فرسخ طول وعرض شهرمیشود.

بمبئی آب مشروب تصفیه شده دارد

چون درشهر بمبئی سالی چهارماه ازاول تابستان به بعد برسات میشود یعنی باران زیاد می آید بطوریکه گویا از آسمان نهرها بزمین جاریست وهنگام برسات دربمبئی هوا بسیار خوب میشود ودولت انگلیس

درشش‌فرسخی بالای شهر بمبئی تالاب بسیار بزرگی درست کرده که آب باران درآنجا جمع میشود وحکمتها وتدبیرها بکار برده که‌آب‌صاف میشود و گرد وخاك وجرم‌آن گرفته میشود ولوله‌های بزرگ از آهن ساخته وآب صاف شده‌را ازشش‌فرسخ مسافت وارد شهر بمبئی مینماید ودرجمیع خانه‌ها وعمارتها واطاقهای مرتبهٔ ششم عمارات‌لوله‌هانصب کرده وشیرها قرار داده که درهرجای ازعمارات بخواهند موجود است وچنان آب خوش‌طعم گوارائیست که کمترچشمه‌ها ورودخانه‌هابخوبی آن آب دیده شده وچنین آب خوبی ازبرای فقیر وغنی اهل شهریکسان است وبی‌زحمت ازبرای‌همه کس ودرهمه خانه‌ها وکوچه‌ها ومحله‌ها حاضر وموجود است بلکه درخانه‌هائیکه حوض دارد همان آب باران صاف کردهٔ لطیف ازفواره‌ها دائم جاریست .

وبازدرکوههای‌داخل‌شهرتالابهای‌بزرگ‌ساخته‌اندوآب‌انبارهای عمیق وسیع که تالاب شش‌فرسخی آب وارد این تالاب میشود وصاف وبیجرم شده قسمت خانه‌ها ومحله‌ها میشود .

مخزن ها ولوله‌کشی آب

وضع تالاب اینستکه حوضهای بسیار بزرگ عمیق میسازند که بقدر صدذرع یادویست ذرع یابیشتر طول وعرض دارد ودرمتن زمین حوض،اول سنگریزه وذغال‌میریزند وروی آنرا ریگهای نرم که‌بدرشتی عدس وماش باشد میریزند وبعد ازآن آب درآن حوضها می‌آید وآنچه جرم ولای و کثافت‌داردآن ریگهاوذغال وسنگریزه‌هادرخودنگاهداشته آب صاف‌جوهری‌از زیرحوضها داخل‌آب‌انبار میشودوازآب‌انبارلوله‌های آهن جدا میشود وآب‌درلوله‌های آهن رفته قسمت محله‌ها و خانه‌ها

میشود وتالاب بزرگ که شش فرسخ مسافت دارد به شهربمبئی بقدری بزرگ است که اگرسه‌سال باران نیاید کفاف جمیع شهربمبئی رامیدهد.

وباز حالا دولت انگلیس دربالای تالاب بزرگ تالابی بزرگتر بنانموده ومشغول ساختن است که آب آنرا نیزبه‌بمبئی بیاورد.

ذکر کیفیت راه آهن وکارخانجات شهر بمبئی

راه‌آهن وکالسکهٔ بخار ازبمبئی به‌جمیع خطهٔ هندوستان وسندو اقصی بلاد هند حرکت میکند حالا درهندوستان شهری وقصبهٔ نیست که کالسکهٔ بخار ازآنجا عبور نکند واز این جهت خیلی اسباب آبادی هندوستان شده است‌وهیچوقت دربمبئی وسایر ولایات هندوستان گرانی وقحطی وتنگی برای اهل‌آنجا نیست بجهت آنکه راه‌آهن دائماً اجناس وارزاق حمل ونقل ولایات مینماید ومردم هندوستان زن‌ومرد مشغول کسب وکار میباشند ازطفل ده‌ساله ودختروپسرتا مردوزن هفتادساله هیچکدام بیکار نیستند.

ودرشهر بمبئی کارخانه های بسیارازچرخ ساخته‌اند. کارخانه‌حریر وپارچه های ابریشمی ازقبیل کارخانهٔ حریر وزری وکارخانهٔ ریسمان ریسی وکارخانهٔ چلواربافی وکارخانهٔ متقال‌بافی وکارخانهٔ لنگ و دستمال وهوله وکارخانهٔ آهن گری وکارخانهٔ نجاری وآسیای بخار وکارخانهٔ نانوائی وکارخانهٔ یخ بندی.

کارخانهٔ یخ‌سازی درباب کارخانهٔ یخ بندی ازهمان‌آب باران‌صاف شده‌در کارخانه ها هرروزه بقدر کفاف جمیع مردم بمبئی یخ می‌بندند و یخ کارخانه چنان

سخت وصلب است که باید به‌سنگ وآهن آنرا شکست. وفور یخ ازبرای اهل بمبئی بسیار اسباب‌فرج شده است وقیمت یخ یک‌من به‌وزن تبریز چهارشاهی است که یک عباسی باشد وازبرای فقیروغنی درهمه وقت‌و درهمه دکانها ومحلها یخ ممکن وموجود است ودر کارخانه های چلواربافی وحریربافی‌وسایر کارخانجات هرکارخانهٔ دوهزارنفر زن‌ومرد ودختر وپسر مشغول کار میباشند وبیشتر عملجات کارخانه ها زن‌ومرد هندو کار وعمله گی میکنند.

کارخانهٔ نساجی

تفصیل وضع کارخانهٔ حریربافی وچلواربافی‌را ازبس مفصل‌است نمیتوان درکاغذ گنجانید وتحریر نمود ازاول‌دفعه که پنبهٔ دانه‌دار را درچرخ میریزند ودانهٔ اورا میگیرند وبعدازآن چند مرتبه اورا حلاجی میکنند که بکلی جرم وکثافت ازآن پنبه خارج میشود وبعدازآن پنبه‌را فتیله میکنند وبعد ازفتیله کردن بدست چرخ میدهند که پنبه‌را میریسد وبعدازآن کلافه میکند وبعدازکلافه بکارگاه می‌پیچد وبعد ازآن بافته میشود وبعدازبافته‌شدن‌توپ‌توپ میشود وبعد تاه میکنندوبعدازتاه‌شدن تاچه وبارسی‌بندند، اینها همه که ذکرشد بقوهٔ بخار میشود بیک‌چرخ ولی درسرهرچرخی یک‌آدم‌ایستاده که‌اگرریسمانی‌پاره‌بشود بهم به‌بندد. کارخانهٔ حریربافی هم بهمین قسم ازاول که پیلهٔ ابریشم رابدم چرخ میدهند تاجائی که پارچهٔ ابریشمی بیرون بیاید همه‌راچرخ بخارمیکنند.

درذکرطوایف‌ومذاهب‌اهل شهربمبئی

اهل بمبئی چند قسم وچند مذهب میباشند. قدری اهل اسلام

هستند که بیشترآنهاشیعهٔ اسمعیلی میباشندوشیعهٔاسمعیلی هم‌سه‌فرقه‌اند .
شاه خلیل‌اللهی ، وبوره ، ومیمن و قدری اهل سنت وجماعت و قدری فارسی که‌آنها را گبرمی گوئیم‌وقدری‌فرنگی‌وعیسوی مذهب‌ویهود ومابقی کلاً مردم بمبئی هندی بت‌پرست‌میباشند که ازنهصد هزارجمعیت بمبئی هفتصدهزارآن هندوی بت‌پرستند ودویست هزارآن سایرمذاهب وهندوها باوجودیکه هرروزسه‌دفعه قبل ازغذاخوردن باید خود را در آب روان پاك غسل بدهند بازکثیف‌اند .

لباس مردم هند

جمیع زنهای آنها سربرهنه‌اند ویک لنگ بپای خود پیچیده‌اند وپیراهن زنها تازیر پستان آنهاست که شکم آنها نمایانست وپای برهنه حرکت‌میکنندودماغ و گوش زنهای هندو کلاً سوراخ است‌وگوشواره‌های بزرگ درگوش دارند وازدماغ آنها نیزانواع واقسام حلقه‌ها واسباب طلاوسرواريد آویزان کرده‌اند به‌قسمیکه آن حلقه و اسبابها روی دهان آنهارا گرفته است واطفال آنها دختروپسر لخت‌و عریان گردش میکنند مگرآنکه یک ریسمانی بکمربسته‌اند ویک نوار نازکی ازپشت‌سربدان ریسمان بسته‌اند وازجلو ماتحت‌وفرج گذرانیده به‌آن‌ریسمان کمربسته‌اند وبیشتر مردهای هندو نیز سروپا برهنه و عریان حرکت میکنند و یک دستمالی بماتحت وجلوخود بسته‌اند . نه‌اینست که ازبابت فقروپریشانی عریان وبی‌لباس حرکت میکنندبلکه قاعدهٔ مملکت چنان‌است‌وزن‌ومرد هندو پیشانی خودرا خال قرمز میگذارند وخط قرمز میکشند وبعضی از مردهای هندوپیشانی ودورچشم خودرا خال سفید میگذارند که اجزای خال‌سفید ازصندل وعود بعضی اجزای دیگراست .

بتخانه واعتقادات مذهبی هندوها

ودرجمیع محله‌جات و گذرهای شهر بمبئی بتخانه و معبد هندو هست و انواع واقسام واشکال مختلف بت دارند که آنهارا پرستش مینمایند و وهرسلسله وطایفهٔ بیک‌نوع بت اعتقاد دارند . میگویند خدا هروقتی بیکی از صورت مخلوقات خود جلوه نموده و ظهور کرده است ، جمیع موجودات مظهراو هستند، مثلاً دریک قرن ویکزمان خدا بصورت گاو جلوه وظهور نموده پس دراینصورت باید گاو را پرستش نمود . دریکی از زمانها خدا بصورت سگ جلوه وظهور نموده پس باید سگ‌را پرستید وهمچنین خدا دریکوقتی بصورت‌آدم‌جلوه نموده ودروقتی‌دیگربصورت دیوجلوه نموده ودر وقت دیگر بصورت میمون وقورباغه جلوه نموده . پس هرطایفهٔ ازهنود یکی‌ازاین اشکال‌راپرستش‌مینمایندو عیدمولودی برای بت خود قرار داده که آنروزرا عید میگیرند وشادی مینمایند . میگویندآن قرنی که خدا بصورت گاوجلوه نمود وظهورگاوی کردآنروز روز مولود گاو است وهمچنین سایر صورتهارا هرکدام عیدمولودی‌قرار دادند وعید میگیرند وشادیها میکنند و عیشها میکنند و بعضی ازشبها دربتخانه درحضور بت‌ساز میزنند وعیش میکنند که بت دلتنگ نشود وازآنها نرنجد . حکایت‌بت‌پرستی هندوها خیلی مفصل است .

بفرمایش جناب مؤیدالملک‌ذوالفقار حیدر کرّار رامیخواهد که همهٔ‌آن بتها رابشکندوبت‌خانه ها راخراب کندوبت‌پرستها رامسلمان‌نماید .

وضع سلوک هُنود باموات‌خود

هندوها وبت‌پرستها مردهٔ خودرا میسوزانند . مثلاً مردهٔ‌را که از

خانه بیرون می‌آورند کسانیکه تشییع می‌نمایند هرکدام یک چوبی‌از عوددرسرشانهٔ خود گرفته بهمراه مرده میروند تاجائیکه میخواهندآتش بزنندآن چوبهای عودرا برروی‌هم چیده مرده را برروی چوبها گذارده آتش میزنند وخاکستر اورا فردا می‌آیند برمیدارند وبدریا میریزند و هندوهای بت‌پرست باوجود این کثافت ونجاستی که دارند جمیع مردم رانجس میدانند بطوریکه دست‌بدست کسی اگر بگذارند باید غسل کنند حتی بعضی مقدسین آنها اگر نظرکسی برآنها بیفتد خودرانجس میدانند وغسل مینمایند وهمه باید تنهاتنها و جداجدا غذا بخورند و خوراك هندوها بسیارچیزهای بدیست.

درخت تاری

ودر هندوستان یک درختی است تاری‌نام، به‌بلندی نخل خرما میشود. برگ آنرا که‌میبرند آبی‌ازآن بیرون می‌آید بسیار شیرین، ظرفی زیرآن میگذارند و آن آب درآن ظرف میریزد و مردم صرف میکنند آن آب دروقت اول صبح شیرین است ودر وقت ظهرشراب ومکیّف میشود ودر وقت عصر سرکهٔ بسیارتند میشود. شراب و مکیّف هندوها از آب درخت تاری است وسرکهٔ تمام هندوستان از آب درخت تاری است. سرکهٔ بسیار خوش‌طعمی دارد که همه‌کس صرف میکند ومیخورد و چیزخوبیست. و هندوهای معتبر که بالباس حرکت میکنندعموماً عمامهٔ برسر میگذارندازشلّهٔ گلی وعمامه را بسیارپهن وکج وبدترکیب می‌پیچند.

پارسی ها

طایفهٔ گبرزردشتی که آنهارادربمبئی فارسی می‌نامند بسیارمردمان پاك وپاکیزه‌وخوش‌لباس وتمیزمیباشند. مردهای آنها کلاه سیاه‌از کاغذ برسر میگذارند. شبیه به کلاههای قدیم‌ایرانی است و قبای سفید بلند

دربرسی کنند وزنهای آنها لباسهای ابریشمی خوب الوان میپوشند وسر آنها باز است یک‌پارچه نازکی برسر می‌اندازند. سلسلهٔ فارسی‌دربمبئی بسیار محترم ومعتبر ومردمان پادولت و مکنت بسیار دارند و مردمان فارسی دربمبئی‌ابداً فعلگی و کسب پست و گدائی نمیکنند. اگرگدائی ازمملکت خارج بیاید به‌او دستگیری میکنند واورا آسوده مینمایند.

پناهندگان ایرانی

هنگام توقف حقیر دربمبئی‌بقدر دویست خانوار جمعیت از دست حکومت یزد که معدّل‌الملک شیرازی بود فرار کرده به‌بمبئی آمدند و فارسیها آنهارا جمع‌آوری نموده جاومکان ومنزل داده هرکدام رابکاری مشغول‌ساخته که کاربکنند ومحتاج نشوندوطایفهٔ‌فارسی‌ها خانه‌وعمارتها وبنگله‌های خوب دارند وتجار معتبر درمیان فارسی بسیاراست.

ذکرحال یهود و مسلمین ساکنین شهر بمبئی

ونیز یهودی بسیار دربمبئی هست که بیشتر کاسب وتاجرمیباشند وچندی قبل یکی ازتجار یهود که داود ساسان نام داشته‌بسیارصاحب دولت بوده ودربمبئی وپونه عمارتهای بسیار خوب با اسباب دارد ونیز کارخانه‌های حریربافی و چلواربافی‌های بزرگ داشته‌که حالا بعداز خودش بپسرش رسیده ومریضخانه‌های عمومی بزرگ ساخته درشهر بمبئی ودرشهر پونه ومکتبخانهٔ خوب دربمبئی ساخته که از هرسلسله وطایفهٔ درآن مکتبخانه تحصیل زبان مینمایند وشیعهٔ اثنی‌عشری هندی وایرانی دربمبئی بسیارند که‌مسجدها وحسینیه‌های خوب دارند. در-هندوستان‌حسینیه‌راامام‌باره‌میگویند که‌درایام‌محرم وعاشوراتعزیه‌داری وروضه خوانی مینمایند.

مسجد حاجی محمد حسین شیرازی

وحاجی محمدحسین شیرازی تاجر، مسجد بسیار خوبی در بمبئی ساخته که حوض آب روان وباغچهٔ بسیار منقح وحجرات وشبستان بسیار پاك وپاکیزه مفروش دارد. یکشبی حقیر وجناب مؤیدالملك وامین التجار درآن مسجد رفته نماز گذاردند وبه فقرا ومساکین آن مسجد انعام فرمودند. وطایفهٔ شیعه اسمعیلی بوره ومیمن به امام حی" معتقد نیستند. وضع مخصوص و مسجدی علیحده دارند که سایر طوایف ملت اسلام را درمسجد خود راه نمیدهند ومردهای آنها عمامه های سفید درازمی پیچند.

اسماعیلیان

وطایفهٔ شیعهٔ اسماعیلی شاه خلیل اللهی که حالا بسلسلهٔ مرحوم آقاخان محلاتی رسیده این سلسله به امام حی معتقدند یعنی بعدازاسماعیل پسرامام موسی کاظم علیه السلام نسلا بعدنسل به اولاد او معتقدند واولاد اورا امام میدانندتا بحالا که مرحوم آقاخان محلاتی را امام مفترض الطاعة میدانستند وبعدازآقاخان محلاتی بعلیشاه پسراو امامت رسیده و بعداز علیشاه به پسراو سلطان محمدشاه که حالا بسن دوازده سال است و این سلساه را دربمبئی (جماعتی) میگویند وزکوة وخمس مال خودرا جمع نموده بطور صدق واعتقاد ورغبت تمام آورده خدمت آنها نیاز مینمایند واین سلسلهٔ اسمعیلی جماعتی درافغانستان وکشمیر وسند و هندوستان وعربستان وسودان ویمن بسیارند خاصهٔ درهندوستان که ازهمه جا بیشترند.

ذکر حالات مرحوم آقاخان محلاتی وعقبات آنمرحوم

همه روزه ازاطراف واکناف زوّار برای زیارت این خانواده خاصه حالا بزیارت سلطانمحمد شاه می‌آیند وزکوة و خمس خود را می‌آورند

وکسیکه ازاین طایفه ازخارج می‌آید مثل زوّار با کمال ادب و خضوع وخشوع وارد خانهٔ سلطانمحمدشاه میشود و مقابل درخانه و عمارت می‌ایستد و بطور ادب زمین را میبوسدوزیارت میخوانند و همیشهٔ اوقات درخانه وعمارت ومنزل سلطانمحمدشاه بقدر پانصد یا هزارنفر جمعیت زوّار و مسافرین هربلدی حاضرند ومهمانخانه‌ها دارند که آنهاراشام ونهارمیدهند .

وحقیر بچشم خود دیدم که زنی آمد اول جلوعمارت‌سلطانمحمدشاه زیارت خواند وبعدازآن تعظیم کردوزمین رابوسید وبعدازآن دورعمارت طواف نمود درحالتی که سلطانمحمدشاه درعمارت حاضرنبود .

وبعضی چنان‌معتقدند که هرچیز که درخانه‌دارند ازهرقبیل خمس آن مال سلطانمحمدشاه‌است . حتی اگرپنج دفعه بخواهد مردی بازنش جماع بکند یکدفعهٔآن حق سلطانمحمدشاه‌است . باید زن راراضی نماید و وجهی برای یکدفعه جماع حاضر نماید که خمس جماع است و آن وجه‌را بحضورمبارك‌سلطانمحمدشاه ببرد والاآن‌جماع برآن‌مردحرام‌است .

ثروت آقاخان

حالا سالی دویست‌هزارلیره پول نقد ازاطراف ولایات‌وهندوستان برای سلطانمحمدشاه می‌آورند و از آقاخان مرحوم و علیشاه عمارتها و بنگله‌های بسیار خوب بااسباب وفرش وچل‌چراغها وصندلیهای خوب درشهر واطراف بمبئی وپونه وکلکته ومدرس و دلی[1] وکراچی بندر موجود است و ازعلیشاه نیزپول بسیاری دربانك انگلیس است و نیز سلطانمحمدشاه جواهرات بسیار دارد .

۱- مقصود دلهی یادهلی است .

اصل ونسب آقاخان

والدهٔ سلطانمحمدشاه دختر مرحوم میرزا علیمحمدخان نظام‌الدوله که پسرعبدالله‌خان امین‌الدولهٔ اصفهانی پسرصدر اصفهانی بوده. بسیار زن معقولهٔ قاعده‌دانی است که والدهٔ او دخترفتحعلی‌شاه است که شمس‌الدوله لقب دارد. بسیارنجیب و بزرگ منش است. بعداز علیشاه اولاد منحصر است به‌سلطانمحمدشاه وحالا جمیع سلسله و طایفهٔ آقاخانی همه مطیع وفرمانبردار سلطانمحمدشاه میباشند. جهانگیرشاه واکبرشاه که پسرهای مرحوم آقاخان میباشند باوجود کبر سن وبزرگتری تمکین وادب نسبت به‌سلطانمحمدشاه دارند وزیردست اومی‌نشینند واورا جانشین و بزرگ میدانند ودرحقیقت کارها واموراتخانواده‌را جهانگیرشاه که سمت‌نیابت دارد میگذراندولی به‌اطلاع والدهٔسلطانمحمدشاه،ووالدهٔسلطانمحمدشاه بسیار محترمه ومعززه‌است که مداردایرهٔ امور این سلسله باومیگردد.

سلطان محمدشاه بزرگ اسماعیلیان

وخانوادهٔ سلطان‌محمدشاه‌وجهانگیرشاه‌واکبرشاه‌پسرهای مرحوم نورالدین‌شاه وشهاب‌الدین‌شاه هرکدام علیحده عمارتهای بسیاربزرگ وبنگله‌های باغچه‌دار وکالسکه‌های متعدد دارند ونوکرهاوکنیزهای سیاه وسفید دارند ومقرری وشام ونهار همهٔ این جمعیت و خانه‌ها کلاً ازکارخانهٔ سلطان محمدشاه میرود وبطوری کارخانه منظم است که‌ابداً بی‌نظمی‌وشلوغی‌ندارد وصادقخان که پسرمرحوم ابوالحسن‌خان‌سردار که برادرزادهٔ آقاخان مرحوم است بازن وعیال مخارج اوراازکارخانهٔ سلطان محمدشاه میدهند وجمیع کسانیکه ذکر شد ماه به‌ماه مواجب و مقرری از صندوقخانهٔ سلطان محمدشاه به‌آنها میرسد وابداًنزاع و نفاق وحسد دراین‌طایفه وسلسله‌نیست، همه‌باهم‌متحد وموافق میباشند.

طویلهٔ سلطان محمدشاه

درزمان علیشاه همیشهٔ اوقات هزاراسب درطویلهٔ اوبرای‌سواری وکالسکه بوده. حالا در طویلهٔ سلطان محمدشاه باز بقدر ششصد اسب متجاوز است وامیراخور معتبر وجلودارهای متعدد دارند وچون دربمبئی وشهر پونه هرسالی دومرتبه‌اسب‌دوانی میکنند درطویلهٔ سلطان محمدشاه اسبهای سوغانی بسیار خوب تربیت کرده‌اند وچاق ولاغر میکنند ومی‌دوانند ودراکثر سالها دراسب‌دوانی حضرات پیش می‌افتد و نشان را برمیدارند. چند گلدان نقره درخانهٔ سلطان محمدشاه دیدم. گفتنداین گلدانها را دراسب‌دوانی میگذارند که اسب هرکس جلوآمد گلدان‌را بردارد.

ودرخانهٔ سلطان محمدشاه ظروف نقره وطلا ومجموعه‌های نقره و طلا بسیار است که ازعلیشاهٔ مرحوم مانده است و نیز در خانهٔ اکبرشاه ظروف طلا و نقره و اسباب تجمل و صندلیهای قیمتی و اسباب خانه و چل‌چراغهای بسیاربزرگ بسیاراست.

ودرخانه‌های سلطان محمدشاه وجهانگیرشاه واکبرشاه اطاقهای بسیار بزرگ که سی‌ذرع طول ودوازده‌ذرع عرض دارد بود.

ونیزاطاقهای بزرگ‌دیگر همه بااسباب درجنب اطاق‌وسط‌دارند.

آقاخان مؤیدالملک را به‌پونه دعوت می‌کند

وازشهر بمبئی تا بشهر پونه چهل و پنج فرسخ مسافت دارد و کالسکه بخار شش‌ساعت میرود. سلطان محمدشاه چون درپونه بنگله وعمارتهای خوب دارند جناب مؤیدالملک‌را دعوت نمودند بشهر پونه وچندنفر خدمتکار ونوکرهای معتبر روانه نمودند وجناب مؤیدالملک راشش‌روز درپونه ضیافت نمودند. درحقیقت شهرپونه ییلاق‌بمبئی‌است

وهوای آنجا ازبمبئی سردتر وبهتراست ، الحق پونه خیلی جای باصفا و سبزوخرم وبانزهت است.

رودخانهٔ بسیار بزرگی دروسط شهرعبور میکند ودرکناررودخانه باغ دولتی بسیار خوبی ساخته‌اند وهرروز وقت عصر مردم برای گردش وتماشا درآن باغ میروند وبندی درمیان رودخانه بسته‌اند وهمهٔ آب مثل آبشار یکدفعه ازعرض رودخانه بیک نهج پائین میریزد ونیز درلب آن رودخانه سلطان محمدشاه دوخانه وبنگله باصفا واسباب دارد واسبهای سوغانی سلطان محمدشاه بیشتر درشهر پونه است وازمرحوم آقاخان نیز بنگله بسیار بزرگی درپونه‌مانده که حالا مال سلطان‌محمد شاه‌است.

قشون وسپاه دولت انگلیس بیشتر درشهر پونه منزل دارند و سربازخانه های معتبر درآنجا ساخته‌اند. در هنگام توقف‌ما درپونه پسر ملکهٔ انگلیس که درمدرس سپهسالار بود آمد و درپونه منزل نمود و سپهسالار کل‌قشون هندوستان شد.

اسب‌دوانی درشهرپونه

شهرقدیم پونه بوضع شهرهای‌ایران بوده که‌حالاآثارش پیداست ولی حالا انگلیس شهرجدیدی بنانموده خیلی بزرگ وکوچه های‌وسیع وخیابانها وباغهاوبازارهای بسیار خوب مخصوصاًحالا بازار میوه‌فروشی وسبزی فروشی وبقالی ساخته همه‌را ازسنگ و ستون آهنی که ازتعریف وتوصیف خارج است.

ونیز درشهرپونه میدان اسب دوانی داردکه او را میدان شرط میگویند و مردمان معتبر معقول سواراسب میشوند ومیدوانند . یکروز مخصوصاًباجناب‌مؤیدالملک رفتیم‌تماشای‌اسب‌دوانی، مخصوصاًدرآنروز

دونفر دکتر وجمعی مردمان معقول اسب میدوانیدند. طفل خردسال‌را سوار اسب نمیکنند. اول که میخواهند اسب بدوانند باید سوار را بازین اسب بکشند که وزن اوشخص شود که جمیع اسبهائی که میدوانند سوار وزین آنها یک وزن داشته باشد و اگر یک سواری سبکتر باشد چیز سنگینی در زین اومیگذارند که با سوارهای دیگر هم‌وزن باشد و بعداز آنکه اسبهارا دوانیدند باز دوسرتبه سوارهارا بازینها میکشند که که مبادا آن اسبی که پیش آمده سوارش و زینش سبکتر بوده، باری بااین دقت اسب‌دوانی میکنند.

راه‌آهن بین پونه وبمبئی

ازبمبئی تاپونه راه‌آهن که عبور میکند بیشتر درکوه‌عبور مینماید واز کوههای بسیاربلند راه‌آهن را عبور داده وبیست‌و دوموقع است که کوه‌را سوراخ کرده‌اند وراه‌آهن‌ازتوی‌سوراخ کوه عبور مینمایدوبطوری راه را ازکوه بالا برده‌اند که شخص که درتوی کالسکهٔ بخار نشسته است بهیچوجه ملتفت نمیشود که کالسکه ازکوه بالا میرود کم‌کم کالسکه بسرکوه که رفت می‌بینند چقدرکالسکه به بلندی رفته است. واز پونه به بمبئی دربین راه آبادیهای بسیار دارد وکوه ودره‌ها همه جنگل است ودرختهای آن جنگل در زمستان ابداً خزان نمیشود.

والدهٔ آقاخان دختردائی مؤیدالملک است

باری بعداز شش‌روز توقف درپونه آمدیم به بمبئی. چون والدهٔ سلطانمحمد شاه وسلطانمحمدشاه درروال کسرهٔ که موقع خوب‌باهوائیست ولب دریا ودربلندی واقع است‌ویکفرسخ مسافت داردبه‌شهربمبئی، که یکی ازمحله‌های بمبئی‌است، منزل‌داشتند جناب مؤیدالملک‌را در آنجا دعوت نمودند. چون والدهٔ سلطان‌محمدشاه دختردائی جناب‌مؤیدالملک

هستند به‌این نسبت کمال مهمانداری وضیافت را نموده‌دوروزودوشب درمنزل وال‌کسر توقف نمودیم.

وصف درختان وگیاههای بمبئی

جمیع مردم بزرگان‌شهر بمبئی ازانگلیسی‌وفارسی‌وهندی هرکدام یک‌خانهٔ بسیار خوب دروال‌کسر دارند و درجمیع خانه‌های وال‌کسر باغچه‌های بسیار خوب فرنگی‌سازی ودرختهای گل بسیار خوشگل در اطراف دیوار خانهٔ خود نشانیده‌اند ودیوار خانهٔ آنهاازیک ذرع بلندتر نیست ویک‌درخت گلی درخانه‌های بمبئی دیده شده شبیه به‌درخت گل ارغوان که خیلی بهتر ازگل ارغوان است وسه‌ماه متصل گل‌دارد ونیز درکوچه و خیابان‌های شهربمبئی درختهای بسیار بزرگ بقدر درخت نارون هست که گلهای رنگارنگ دارد و درختی دیگر درکوچه‌ها و باغهای بمبئی‌میشود بسیار بزرگ که ازشاخه‌های اوریشه‌بیرون می‌آید وریشهٔ اوتا بزمین میرسد و وقتی که بزمین میرسد ریشه را بزمین بند میکند ودوباره سبز میشودوباز بالا می‌آیدودرخت میشود. بعض‌درختها هست که بقدر صدشاخه وریشه ازدرخت پائین آمده وبازکلفت شده و بالا رفته وازجمیع شاخه‌های‌درخت‌ریشه‌های باریک و درشت آویزان است‌وچون این‌درخت‌بزرگ‌وسایه‌دار میشود درکنارخیابانهامی‌نشانند.

باغ‌وحش

ودرمیان شهر بمبئی دولت انگلیس باغی ساخته که او را باغ رانی میگویند به‌اسم ملکهٔ انگلیس موسوم است. باغ بسیاربزرگی‌است وازهرنوع وحوش وطیور وسباع ودرنده‌حیوانات‌غریب وعجیب‌وطوطیها دارد وهرروز عصر درآن باغ موزیکان میزنند وزن‌ومرد فرنگی‌وهندی به‌تماشا وگردش درآن باغ میروند ودرختهای آن باغ همه درخت گل

است. درختهای گل که دربمبئی هست همه بزرگ و بلند مثل درخت توت ودرخت گلابی ودرخت انار ودرخت موز ونارجیل درهمه باغچه ها هست و گلهای زمینی ازهرقبیل درآن باغ هست.

سوپرمارکت در بمبئی

ودربمبئی بازار میوه‌فروشی وسبزی‌فروشی وبقالی‌را مارکیت می‌گویند ویک مارکیت بسیار بزرگی درشهر بمبئی ساخته‌اند که طول‌آن صدوپنجاه ذرع است وعرض آن هفتاد ذرع که ستونهای وسط‌آن‌ازآهن است وبقدری‌آن بازار پاکیزه و تمیز است که حدندارد وازهرقبیل میوه وسبزیهای هندوستانی درآن بازار موجود است و نیز حبوبات و اجناس هرمملکتی درآنجا حاضراست ویک سمت آن بازاررا‌باغی‌ترتیب‌داده‌اند که جزبازار است که جمیع‌مرغهای حلال گوشت‌و گنجشک برای‌فروش آماده و حاضر است ، و طوطی‌و بلبل‌و مرغهائی که میخوانند قفسهای متعدد آویزان وحاضراست.

ومجسمهٔ ملکهٔ انگلیس‌را دربمبئی درمیان میدان نزدیک میدان مشق گذارده‌اند.

دربازار میوه‌فروشی بمبئی انواع واقسام موز دیدم،درشت وریز، موز قرمز وموز زرد و موزسبز وقرص کمرتازه و میوه‌هائیکه نام آنها را فراموش کرده‌ام‌ونارنگیهای‌بسیارهست،شیرین وخوش‌طعم، که‌درایران ابداً نیست‌بسیار است‌مخصوصاً‌اناناسهای‌خوب‌دربمبئی پیدا میشود. انار وانگور را ازولایات خارج وایران وفارس به‌بمبئی می‌آورند.

حرکت ازبمبئی ۲۶ربیع‌الاول ۱۳۰۴

باری روزجمعه بیست‌وششم شهرربیع‌الاول وقت صبح ازوال کسر از منزل سلطان محمدشاه حرکت کرده آمدیم به‌منزل‌آقا عبدالحسین‌

امین‌التجار. جناب معتمدالوزاره حسینقلیخان وجهانگیرشاه و جمعی از ایرانیها حاضر بودند وبعداز صرف نهار به کالسکه نشسته آمدیم بپالوده بندر. آقا عبدالحسین امین‌التجار چتی جهاز را گرفته دربگّارۀآتشی نشسته با کسانیکه همراه بودند وارد جهاز بزرگ شدیم .آقا عبدالحسین چتّی جهازرا بکپتان داده با کسانیکه به‌مشایعت آمده‌بودندوداع وخداحافظ نموده آنها مراجعت‌به بمبئی نمودند .جناب مؤیدالملک وحقیروعلیقلیخان درجهاز ماندیم.

هم‌سفر تازه حاجی میرزا مهدی کاشانی

جناب فضایل مآب آقای حاجی‌میرزا مهدی کاشانی که‌ازبزرگان وعلمای کاشان و ازطایفۀ ملااحمد نراقی میباشند وبرای ملاقات برادر خودشان حاجی‌میرزا حسین به‌بمبئی آمده بودند ودوماه دربمبئی توقف داشتند حالا بعزم زیارت مکۀ معظمه‌به‌مصر تشریف میبرند ودراین‌جهاز درخدمت ایشان‌بسرمیرود وتشریف داشتن ایشان خیلی‌اسباب‌دلخوشی ما هست.

باری جهاز بسیار خوب جهازیست. بسیار بزرگ است. طول او صدوبیست ذرع است وعرض اوده ذرع است، اطاق درجۀ اول که‌اطاق میزاست سی‌ذرع طول‌دارد که اطراف‌آن آئینه‌هاوچراغها بدیوارنصب کرده‌اند ودیوارآن اطاق چوب گردوی صیقلی است و دورتادور اطاق ووسط ،قمره‌ومنزلها برای مسافرین است که همه جای خواب روشوری وآینه وصابون دارد.

توقف درعدن

روزجمعه بیست‌وششم وقت عصرجهاز ازبمبئی حرکت کرد.

روزچهارشنبه شهر ربیع‌الثانی وقت صبح وارد عدن شد و این هفت

روز تمام راجهاز درقبه دریای محیط حرکت کرده که ابداً کوه وخشکی ازدورنمایان نبوده چون درعدن قرنطین بود کسی‌را ازجهاز اذن‌ندادند که بیرون بیاید. بقدر نه‌ساعت درلنگرگاه عدن توقف نموده قدری بار داده وبارگرفته وذغال وآب گرفته حرکت کرد. درتوقف جهاز درعدن چندنفر اطفال عدنی درقایقهای کوچک نشسته بپای جهازآمدند وگفتند که پول سفید درآب بیندازید ما درآب غوص کرده پول‌را ازآب بیرون می‌آوریم. ماچنین کردیم. پول را به ضرب تمام از بالای جهاز بدریا می‌انداختیم وآنها به‌سرعت تمام ازقایق بیرون آمده درآب فرو میرفتند وپول‌را ازآب بیرون می‌آوردند. چون کار تازهٔ بامزهٔ بود مردمی که در جهاز بودند خیلی پول درآب می‌انداختند که آنها بیرون بیاورند و تماشا کنند.

باری روزپنجشنبه چهارم وقت عصر جهاز ازعدن حرکت کرده وقت غروب به باب‌المندب‌رسیده که عربها آنجارا باب‌اسکندریه‌میگویند که ابتدای دریای احمراست وانتهای دریای یمن وعدن وجزیرهٔ پیرم که دروسط باب‌المندب است به‌تصرف دولت انگلیس است. **باب المندب**

ونیز جبل‌الطیّر کوهی است دروسط دریای احمر.

روزشنبه ششم‌شهرربیع‌الثانی جهاز مقابل جدّه رسید وکپتان‌جهاز آمد ومژده داد ونشان که حالا جهاز مقابل مکه رسیده است. مخصوصاً باجناب مؤیدالملک برخواستیم وباکمال شعف زیارت خواندیم وسلام کردیم وخوشحال شدیم.

دوشنبه هشتم‌ربیع‌الثانی ۱۳۰٤ وقت صبح جهازمقابل جبل سینا

رسیده که کپتان بمانمود که کوه طور حضرت موسی درآنموقع است ودر آنجا نیزبا توجه تمام زیارت خوانده حالا که جهاز حرکت میکند کوه درطرف دریا باخشکی نمایان است وبعداز ساعتی کپتان جهازبابشاشت تمام آمد وباساعتی که در دیوار اطاق جهاز بود نشان داد که انشاءالله چهارساعت دیگر وارد بندرسویس(۱) خواهیم شد.

آشنائی بایک مأمور سیاسی انگلستان

وکلارك صاحب نامی ازاهل لندن درجهاز بود که چون فی الجمله زبان فارسی میدانستند باهم آشنا شده بودیم وهرگاه میخواستیم بااهل جهاز وکپتان حرفی وصحبتی بداریم کلارك صاحب مترجمی مینمود و الحق جوان تربیت شده مهربانی بودومیگفت مدت شانزده سال درپیشاور پنجاب ولاهور وپندی حکومت و ریاست ومأموریت داشتم و مواجب من درماهی هزاروششصد روپیه است وحالا برای اینکه میخواهد در ولایت خود زن بگیرد بلندن وفرنگستان میرود وبعداز ده ماه بازمراجعت به هندوستان نموده برسر مأموریت خود میرود.

وازقرار مذکور دولت انگلیس روزی ده هزار روپیه بکپتان صاحب این جهاز میدهد محض ازبرای بردن وآوردن کاغذ پست ازلندن به جمیع هندوستان وکلکته وچین وماچین واسترالیا وازآنجاها برای لندن واین کمپانی را کمپانی شرقیه میگویند.

ودونفر زن فرنگی درجهاز بودند که از هندوستان بلندن میرفتند.

مسافرین زن در کشتی

هردو تنها وبی رفیق یکی از آن دو شوهر داشت ولی شوهراو در لندن بود خوداو برای کاری بهندوستان آمده بود و مراجعت بلندن میکرد و

۱ـ سوئز

سگ سیاه بسیار کوچکی داشت که رفیق ومونس او بود وشب و روزدر دامن خود میخوابانید.

ویکی ازآن دوزن دختربود، ازلندن رفته بود بهندوستان برای دیدن برادر خود، دربمبئی فوت پدر خود راشنیده مراجعت بلندن مینمودوبجهت عزاداری پدر خود لباس سیاه پوشیده حتی جوراب اوسیاه بود و دایماً پارچهٔ سیاه نازکی برروی صورت خود انداخته بود وآن دختر مردی و وکسی همراه نداشت وکسی آنرا نمی‌شناخت وآشنائی درجهاز نداشت وبا کمال جرأت واطمینان سفروحرکت میکرد واهل جهاز نسبت به او کمال حرمت می‌نمودند واونیز باکسی بطور رکاکت حرکت‌نمی‌کرد وهردو زنها بسیار زشت وبدگل بودند.

لنگرگاه سوئز

باری جهاز سه‌ساعت بغروب مانده وارد لنگرگاه سویس شده حکیمی ازجانب حکومت سویس آمد واز دکترجهاز تحقیق نمود که اگرناخوشی دربمبئی بوده‌باید جهاز و اهل‌جهاز را قرنطین نمود. دکتر جهاز نوشتجات دکترهای بمبئی‌را نشان داده دکتر وحکیم سویس را اطمینان داده اذن دادند که اهل جهاز بسویس داخل شوند.

باری بکّاره آورده دربکّاره نشسته بعداز دوساعت وارد سویس شده به‌منزل احمدافندی نقادی سویسی شربندر دولت علیه ایران منزل نمودیم. شب‌را بطور عربی غذائی حاضر نموده‌صرف شد ولی شب‌را از شدت زیادتی‌سرخک‌وپشه ابداً نتوانستیم بخوابیم.

سه‌شنبه نهم ربیع‌الثانی‌احمدافندی تلگراف‌ورودجناب مؤیدالملک رابه‌مصر به‌حاجی محمدخان جنرال قنسول ایران نمود. تذکرهٔ راه‌آهن

گرفته درکالسکهٔ بخارنشسته ازسویس حرکت کردیم. تادوساعت که کالسکهٔ بخار حرکت میکرد صحرای طرفین راه خشک وبی آب وسبزه بود که ابداً آثارآبادی درآن صحرا نبوده بعدازآن تامصر که هفت ساعت دیگر راه کالسکه بخار بود وده محطّه واستاسیون کالسکه ایستاده جمیع راه هرچه بنظرمی آمد سبزوخرم و کلاً زراعت بود ازجو و گندم وباقلا ویونجه که ابداً زمین خالی دیده نمیشد ونیزنخیلات خرما بسیارداشت والحق چنان خوب زراعت کرده بودند که درهیچ جا چنان زراعت تمیز منظم ندیده بودم.

باری یکساعت بغروب مانده وارد استاسیون مصر[1] شدیم. بمجرد ایستادن کالسکهٔ بخار، سرکار حاجی محمدخان جنرال قنسول حاضر و آماده کمال خوش آمد واحترام نموده کالسکهٔ مخصوص خودرا باجناب مؤیدالملک وایشان رفتیم به هوتل یعنی مهمانخانهٔ جدیدانگلیس وارد شدیم. اطاق ومنزل خوب تعیین نموده منزل نمودیم بعدازآن بهاتفاق حاجی محمدخان به منزل خودشان رفتیم صرف چای وقهوه شدبازبهوتل مراجعت نمودیم.

حاجی محمدخان جنرال کنسول ایران

حقیرخواستم حاجی نصیرافندی برادر مرحوم شفیع افندی راملاقات نمایم. تکیهٔ سیدعبدالعزیز مغربی را که منزل وخانقاه اوست جویا شدم وپرسیدم ورفتم وبه تکیه رسیدم داخل تکیه شدم وبقعه وقبرسیدعبدالعزیز رازیارت کردم و بانگ زدم. حاجی نصیرافندی آمد سلام کردیم وبا- همدیگر مصافحه ومعانقه درویشی نمودیم وبسیار از ملاقات یکدیگر

ملاقات با حاجی نصیرافندی

۱- منظورقاهره می‌باشد.

شاد ومسرورشديم وازايام گذشته وصحبتهاى قديم ومرحوم شفيع افندى ذكركرديم وياد نموديم .

چون درمدت بيست‌سال‌قبل درسنهٔ ۱۲۸۰ مراجعت‌ازمكهٔ‌معظمه حقير بمصر آمدم وبفرمايش مرحوم حاجى‌ميرزا صفا رحمةالله‌عليه در تكيهٔ مغربى منزل نمودم ومدت سه‌ماه تمام بامرحوم شفيع افندى برادر بزرگ نصيرافندى ومجالس ومعاشر بودم و از معاشرت و رفاقت ايشان ذوقها ولذتها بردم .

شرح حال مرحوم شفيع افندى

مرحوم شفيع افندى ازاهل تبريز بود . بعداز زحمتهاى زياد و رياضتهاورسيدن خدمت بزرگان ودرك‌فيض حضور حضرت صفارحمةالله عليه بمصر آمده ومقام ومقبرهٔ سيدعبدالعزيز مغربى كه خراب وويران شده‌بود درآنجامنزل‌نمودوبناى تعميروآبادى گذارد . كسانيكه دراطراف مقبره علاقه وملك داشتند مانع ازآبادى تكيه ميشدند و بسيار اسباب زحمت وصدمه براى مرحوم شفيع افندى ميبود . عاقبت بتوجه اولياء و بزرگان تكيه را آباد و معمور نمود و خانقاه و مقام فقراى اثنى عشرى ايران قرارداد . بعداز چندى‌اسمعيل پاشاخديو مصركه ازپهلوى تكيه عبور ميكند ميپرسد كه اين چه مقام است و ازكيست . خدمت اوشرح حال شفيع افندى وهمت اودرساختن اين مقام‌وحال درويشى اوراعرض ميكنند . فرمايش ميدهد كه مبلغ پانصد ليره بدهند وتكيه‌را آنطوريكه شفيع افندى ميخواهد تعميروآباد كنند .

بارى بحكم وارادهٔ خديومصر تكيه راقسمى كه‌شفيع افندى ميل داشت‌تعمير نمودندوصحن واطاق‌وباغچه‌وحوض براى‌تكيه‌قرار داده‌اند .

وچون کوچه وخیابان بیرون تکیه ازخیابانهای معروف‌مصراست دیوار دوطرف تکیه‌را ازسنگهای تراشیده بسیار مزین وخوب ساختند.

باری مرحوم شفیع افندی چنان بااخلاق وباذوق وخوش‌محاوره وشیرین زبان بود که کسی‌ازصحبت اوسیر نمیشدوشخص میخواست که دایم بااو صحبت بدارد واستماع نماید وبسیار متدین وباغیرت‌ودرویش و مهمان‌دوست و هیچوقت ازبرای خود چیزی و اسبابی وپولی ذخیره نمیکند وازبرای فردا اندیشه ندارد وغم فردا نمیخورد وهرچه بدست اومی‌آید همه‌را خرج فقرا ودرویشان‌مینمود وهمه‌وقت سفرهٔ او گسترده بود وفقرا راخدمت ونوازش میکرد وحالت جذبه داشت وعشق وشور اوزیاد بود وازمخلصان ومعتقدان حاجی میرزاصفا رحمةالله‌علیه بود.

رونق‌تکیهٔ مغربی

جناب حاجی‌نصیر افندی گلی‌ازآن گلستان است بازیادتی کمالات روحانی وحالا تکیهٔ مغربی را ایشان پیرو مرشدند و مردم مصر نسبت به‌ایشان خیلی احترام واعتماد دارند وباجمیع عرفاوطبقه وسلسلهٔ‌فقرای مصر مراوده وآمیزش‌دارند. مخصوصاًبا سلسله علیه بکتاشی که باآنها آمیزش روحانی دارند وتکیهٔ مغربی رابسیار خوب نگاه میدارند وعیال ویک پسر دارند که نام‌اواسدالله وبسن بیست‌سال است که زبان‌ترکی وفارسی وعربی وفرانسه راخوب میداند ودرعلم حکاکی و منبت کاری بسیار استاد است ومهارت دارد.

باری بعداز ملاقات حضرت نصیرافندی وساعتی نشستن درتکیه ایشان‌را باخود برداشته به‌هوتل منزل جناب‌مؤیدالملک آوردم. جناب مؤیدالملک نیزاز ملاقات نصیرافندی بسیار مشعوف شدند.

مهمانی حاجی محمدحسن تاجر کازرونی شیرازی

باری حاجی محمدحسن تاجر کازرونی شیرازی که از تجار معتبر ایران است وسالهای سال است که در مصر توقف دارند و صاحب خانه وعیالند و ازمخلصین و معتقدین مرحوم حاجی میرزاصفا رحمةالله علیه میباشند وشخصی درست قول وراست ومعتبر وبادیانت و باعقل معاش میباشند، جناب مؤیدالملک رابخانهٔ خود دعوت نموده از هوتل ومهمانخانه منزل رابخانه وسرای حاجی محمد حسن قراردادند.

خانه ومحل کار حاجی محمدحسن

خانهٔ حاجی محمد حسن بیرون شهر مصر است، در محله عباسیه درپهلوی میدان ظاهر، خانهٔ باصفائیست، باغچه ایست وضع خانه که در میان آن باغچه عمارت ونارنج ولیمو وکوشک سه مرتبه ساخته اند که مرتبهٔ تحتانی مطبخ وانبار اسباب است ومرتبهٔ دوم جای آمدوشد مردم ومرتبهٔ سیم اندرونی وجای عیال است وحوض آب روان نیزداردوپله های ایوان وعمارت همه ازسنگ مرمر صیقلی است. ولی محل تجارت حاجی محمدحسن در داخل شهر مصراست. جائیست که آنجارا وکاله میگویند وآمدوشد تجار واهل معامله وحساب درآنجا میشود ومعامله وتجارت حاجی محمدحسن به هندوستان وایران وولایات عثمانی وفرنگستانست ودر وکاله حاجی محمدحسن دیگهای بسیار بزرگ دیدم، پرسیدم که چیست، گفتند که این دیگهاجای عطرفتنه است که ازهندوستان وچین عطر فتنه را در این دیگها ریخته بمصر می آورند ودراینجا درشیشه ها نموده به وزن مثقال میفروشند واستعمال مینمایند وبیشتر معامله حاجی ازخریدوفروش نیل است.

باری حاجی محمدخان جنرال قنسول هرروزه بدیدن آمده وباتفاق

جناب مؤیدالملک وایشان بتماشا وگردش مصرمیرفتیم .

روزجمعه دوازدهم شهرربیع‌الثانی وقت صبح حاجی محمدخان جنرال قونسول، دوکالسکه حاضر نموده باجناب مؤیدالملک و حاجی محمدخان و جناب شیخ مرآت و علیقلی‌خان و میرزا امان‌الله منشی قونسولخانه رفتیم بتماشای گنبد هرمان،از قاهرهٔ مصر تا گنبد هرمان بقدر دوفرسخ مسافت دارد و از لب رود نیل تا به‌آنجا را اسمعیل پاشا خدیو سابق مصرخیابان بسیار خوبی ساخته وطرفین خیابان‌را درخت عقاقیا نشانیده که حالا جمیع خیابان سایه است واین مسافت دوفرسخ راه‌را هرروز دومرتبه ازعرابه گردان اسبی آب میپاشد و جنبین راه همه سبزه وزراعت وباکمال خضارت وخرمی است و زمین خیابان را ازمتن صحرا وزراعت بقدر چهار ذرع خاك ریخته و بلند کرده‌اند که هنگام طغیان‌آب نیل بخیابان آب نیفتد وخراب نشود .

صفت گنبد هرمان و کیفیت آن

باری وضع وشکل وترکیب گنبد هرمان اینست که طول‌وعرض آن دویست وبیست ذرع است دردویست‌وبیست ذرع وارتفاع آن نیز دویست‌و بیست ذرع که از زمین ببالا بقدرمخروطی ساخته شده که چهار زاویهٔ مربعی از زمین ببالا بیک نقطه منتهی شده که درپشت گنبد از بیرون چهار مثلث حاصل گردیده وهمه را از سنگهای بسیار بزرگ ساخته‌اند ودر سمت شمال‌آن بقدر ده ذرع از زمین ببالا سوراخی بقدر

یک ذرع دریک ذرع مربع باز نموده‌اند یعنی بدنهٔ گنبد را شکافته‌اند وآن سوراخ پیدا شده .

باری حقیر وجناب مؤیدالملک وسرآت وعلی‌قلیخان باجمعی از اعراب که دلیل راه بودند شمع‌ها روشن نموده بعضی‌جلو بعضی عقب داخل‌سوراخ شدیم . اول بقدر سی ذرع راه درسوراخ سرازیری رفتیم بطور سرسره وسقف وجنبین سوراخ وزمین آن ازسنگهای صیقلی‌بود . بعد ازانتهای سرازیری،سوراخ بقدر ده‌ذرع پیچ بهم رسانیده باز همانطور بقدر چهل ذرع سربالا رفتیم خیلی بزحمت ولی سقف را. سربالائی وضع مخصوصی بود که بهمان تنگی بقدر بیست ذرع ارتفاع داشت بعداز انتهای راه سربالائی بقدر ده ذرع مثل دالان تنگ پستی نمایان شد . درآن دالان وارد شدیم بعدازآن وارد یک اطاقی شدیم که هفت ذرع طول وپنج ذرع عرض داشت ودرصدر اطاق یک صندوق‌سنگی گذارده بود که میگویند جسدی درآنجا بوده که حالا بیرون آورده‌اند ودیوار و سقف اطاق همه ازسنگهای بزرگ بود وهوای اطاق بسیار حبس بود باری باز بزحمت ازسوراخهای سرازیر وسربالائی وپیچ وخمها مراجعت نموده ازگنبد بیرون آمدیم .

ودرپهلوی گنبد هرمان‌اسمعیل‌پاشا عمارت مخصوصی درچندسال قبل برای وروداسپراطریس،زن ناپلئون فرانسه ساخته، که درآن‌عمارت حاجی محمدخان نهار حاضر نموده صرف شد . قدری رفع خستگی نموده رفتیم بقدر پانصد قدم فاصله بتماشای ابوالهول که او را رأس‌الفراعنه نیزمیگویند .

صفت رأس‌الهول وسایر معابد اطراف گنبدهرمان

پارچه کوهی بوده که او را به‌شکل سروگردن آدم تراشیده‌اند بحالتی که ازدور نگاه میکنند وپا وپنجهٔ ازبرای اوقرار داده‌اند که به‌دو زانونشسته مثل شیر وروی سراو بشکل عمامهٔ بزرگ که پیچها براوست تراشیده‌اند ودرجلو سینهٔ اوسنگی ازسماغ که چهار ذرع طول ودوذرع عرض دارد واداشته‌اند وبرروی آن سنگ شرح حالات آن سررا که چه بوده وبرای چه ساخته‌اند دراین سنگ سماغ نقش نموده ونوشته‌اند و باز درپهلوی‌آن سنگ معبدیست که تمام آن معبد را از دیوار و ستون همه‌را ازسماغ صیقلی‌ساخته‌اند که سنگهای سماغی که درآن معبدبکار برده‌اند بعضی ببزرگی شش‌ذرع و هفت‌ذرع است وستونها‌ازسنگ‌سماغ کلاً یکپارچه است ودرآن معبدنیزاطاقها وزاویه‌ها دارد که جمیع آنها ازسنگ سماغ ساخته شده.

و باز در پهلوی آنجا در زمینی که تمام‌آن زمین سنگ یکپارچه است یک گودال مربعی کنده‌اند بقدر ده ذرع وپانزده ذرع عمق ودر ته‌آن گودال قبریست که برروی آن قبر صورتی از سنگ سیاه تراشیده بشکل انسان و گذارده‌اند.

باری گنبد هرمان که وصف‌آن شد دو گنبد است که بسیاربزرگ است ودرپهلوی گنبد های بزرگ گنبد های کوچک بسیاراست.

ونیز درچهارفرسخی شهرمصر درسمت بالای رودنیل ده گنبددیگر هست قدری ازاین دو گنبد کوچکتر.

باری شرح گنبد هرمان و وضع ساختن آنها و سنگتراشی آنها و وساختن معبدها وآوردن سنگهای سماغ ازجاهای دور به‌وصف نمی‌آید باری تاوقت‌عصرازتماشاوسیاحتهای گنبدومعبدها خلاص‌شده بمنزل آمدیم .

مسجد محمدعلی پاشا

روزشنبه‌سیزدهم باجناب مؤیدالملک‌وحاجی‌محمدحسن کازرونی وحاجی میرزا رفیع تاجراصفهانی‌رفتیم به‌تماشای‌مسجد مرحوم‌محمدعلی پاشا که درقلعهٔ مصروبالای بلندی‌واقع است .الحق مسجدی ساخته که که ازتوصیف وتعریف‌خارج‌است . جمیع زمین ودیوار وستونهای‌مسجد همه سنگهای مرمر صیقلی است ونیز فرش حیاط ازسنگهای مرمر سفید صیقلی است ودرمیان صحن مسجد حوضی ساخته‌اند ودورآن حوض‌را از سنگ مرمر بقدر دوذرع دیواری قرارداده‌اند وبرروی آن سقفی زده‌اند بطرزکلاه فرنگی و شیرها در دورآن حوض قرار داده‌اند که هرکه آب بخواهد و وضو بگیرد ازشیرآب بازنماید .

کتیبه‌های مسجد به‌خط مرحوم سنگلاخ است

دردورحوض کتیبه ها نوشته‌اندیعنی کتیبه‌را درسنگ مرمر سفید کنده‌اند وروی خط را ازطلای اشرفی و متن خط ازلاجورد تذهیب و نقاشی ممتاز نموده‌اند و کتیبه ها همه بخط سنگلاخ مرحوم است‌وهمه رابسلیقه ودستورالعمل مرحوم سنگلاخ درست کرده‌اند و در کتیبه ها آیات وضو وابیات‌فارسی ازحکیم‌سنائی که درباب وضو گفته‌ثبت‌وحجاری نموده‌اند وبطوری کتیبه‌ها خوب نوشته وخوب ترتیب داده که مافوق آن متصور نمیشود ودرهرسنگی و کتیبهٔ مرحوم سنگلاخ اسم خود را بطور شعررقم کرده یکی ازآن شعرها که درپائین کتیبه ها حجاری‌نموده این است:

راقمه سنگلاخ صافی ضمیر

که نه‌مرهون شاه شد نه‌وزیر

وآن حوض راشادروان میگویند ودورتادور مسجد جلوایوان ها ستونهای مرمر سفید صیقلی است بسیار بلند وخوش ترکیب ویکسمت حیاط طرف قبله گنبد و مقصورهٔ مسجد واقع است و اندرون گنبد بقدری باصفا وبزرگ وتمیزاست که ازتوصیف خارج است.

گنبدوایوان مسجد

چهارستون بزرگ دروسط گنبد قرارداده وچهار اطراف گنبدایوان است وسقف گنبد برروی چهارستون قرارگرفته ومیان گنبد که بیست ذرع دربیست ذرع است باایوانهای اطراف که هرایوانی پانزده ذرع عرض دارد یک مجلس ویک فرش انداز است وهمهٔ زمین گنبد راقالیهای بسیار خوب فرش نموده‌اند وبقدرصدچلچراغ آویزان نموده‌اند ومنبرمسجدنیز ازمرمر است وازبرای گنبد دربسیار بزرگ قرار داده‌اند وپردهٔ خوبی از ماهوت گلی آویزان نموده‌اند ودربان وخادم ومستحفظ دایم دراندرون نشسته‌اندورئیس مسجددرآنجاحاضربود که ناظرمسجد بود. کمال احترام به‌جناب مؤیدالملک بعمل آوردودومنارهٔ بلند ازسنگ در دوطرف بیرون گنبد ساخته‌اند وقبرمحمدعلی‌پاشای مرحوم داخل اندرون گنبددرزاویه قرارداده‌اند وضریح اواز نقره‌است وبسیار مزین وخوب‌نگاه‌داشته‌قاریها برای‌آن قرائت مینمایند.

پاره‌ای ازکتیبه‌ها به‌خط‌میرزا عبدالغفار خراسانیست

ونیز کتیبه های دورصحن مسجد واندرون گنبد همه ازخط‌مرحوم سنگلاخ است که برروی‌آنراسنگ‌مرمرنوشته‌وروی‌آن‌راباطلا ومتن خط را بالاجورد تذهیب نموده وبعضی کتیبه های بیرون واطراف صحن مسجد

وپشت مسجد بخط مرحوم میرزا عبدالغفار خراسانی است ملقب به بیضای خاوری.

چاه یوسف بعداز تماشا و دیدن مسجد محمدعلی پاشا رفتیم بتماشای بئر یوسف. میگویند چاهی است که درآنجا حضرت یوسف پیغمبررا حبس نموده‌اند آن چاه درنزدیک مسجد محمدعلی پاشا ودرقلعه مصر وروی بلندی کوه واقع است. عمق آن چاه بقدر دویست ذرع است چاه‌رامربع کنده‌اند که شش ذرع درشش ذرع باشد و زمینی که درآنجا چاه کنده شده کوه وسنگ سخت است که همه چاه را درسنگ تراشیده‌اندوپائین برده‌اند وراهی دردوران چاه قرار داده مثل یک دالان سرازیر مارپیچ که تابصد ذرعی این دالان مارپیچ دورچاه گردنده پائین میرود برای این ساخته‌اند که گاووآدم بتواند پائین برود ودرحدصدذرعی که‌رسیدند درآنجا چاهی دیگر کنده‌اند که صدذرع عمق دارد وبه‌آب رسانیده گاو وآدم ازبالای زمین ازراه دالان‌سرازیری بپائین چاه‌رفته، درحد صدذرع چرخ قرار داده‌اند که گاو ازچاه دوم آب کشیده بالا می‌آورد ونیز گاو وچرخی برروی زمین قرارداده‌اند که دلوآب را ازچاه دوم ازگاو پائین میگیرد وبالا می‌آورد ودر روی زمین حوض ساخته‌اند و آب را درآنجا میریزند ودر ایام قدیم که ناامنی بوده واهل قلعهٔ مصر ازآب رودنیل دوربوده‌اند آب ایشان ازاین چاه بوده . باری چاه یوسف خیلی غریب است.

مسجد سلطان حسن مسجد سلطان‌حسن که درسنه ۷۵۰ هجری ساخته‌اند مسجدبسیار بزرگی است دهنهٔ ایوان وطاق‌آن بیست‌و دوذرع است‌وارتفاع ایوان

بسیار است وقبر خود سلطان‌حسن در وسط گنبد مسجد واقع است درو کریاس ودالان مسجد وحیاط همه عالی است دونفر زن فرنگی درآن مسجد درآن روز نشسته مشغول نقشه برداشتن بودند.

صفت حرم زینبیه درقاهره

درشهر مصر بقعه و گنبد وبارگاه حضرت زینب‌را بسیار خوب و عالی ساخته‌اند وزیارتگاه خاص‌وعام است وعمارت‌و مسجدبسیارخوب وبناهای معتبر برای حضرت‌زینب‌ساخته شده وموقوفهٔ بسیاربرای بقعهٔ مبارکهٔ ایشان قرار داده‌اند وگنبد و صحن زینبیه را بسیار تمیزو خوب نگاه میدارند و اهل مصر زن‌و مرد بسیار به‌اعتقاد وادب،زیارت‌حضرت زینب میروند.

دیداری‌از موزهٔ قاهره

روز یکشنبه چهاردهم، صبح حقیر و جناب مؤیدالملک و حاجی محمدخان وحاجی‌میرزا رفیع‌تاجر اصفهانی‌رفتیم به بُلاغ که‌محله‌وآبادی درقدیم درلب رود نیل بوده ومسافت‌آنجا به‌قاهرهٔ مصر نیم‌فرسخ میشود که حالا متصل بشهر شده است.عمارت‌موزه عتیقه‌خانه وباغ که‌محل اجسام واجساد مرده‌های قدیمی واسبابهای کهنه وسنگهای الوان‌وبتها ومجسمه هاست‌درمحل بُلاغ است.

عمارت بسیار وسیعی ساخته‌اند واطاقهای طولانی‌و عریض‌دارد که جسدهائی‌که از گنبد هرمان و جاهای دیگر و طرف سعید وطرف سودان ازمقبره‌ها بیرون آورده‌اندجسدها درتابوت چوبی بوده‌وآن تابوت چوبی درجوف تابوت سنگی بوده وتابوت سنگی درصندوق سنگی بوده

وجسدها از شش هزار سال وپنج هزارسال و چهارهزارسال و کمترهست که ابداً آن‌جسدها عیب نکرده است و بطوری جسدها را باپارچه‌ها و ریسمانها بسته وپیچیده‌اند که همه منجمد شده و دراینمدت ابداً عیب نکرده است وتاریخ جسدهارا هرکدام درصندوقها وتابوتهای خودثبت کرده ونوشته‌اند که خط آن زمان رافرنگیها حالا دریافته ومیخوانند و شخص مستحفظ ورئیس موزه تاریخهارا نشان میداد.

ذکر موزه واسبابهای غریب وعجیب که درآنجاست

ودرآن عمارت‌موزه بسیار چیزهای کهنه هست که از زمین وقبور بیرون آورده‌اند که سه هزار سال تاششهزار سال مدت تابحال مانده‌است ازقبیل اسباب طلا ومهر وانگشتر وتخم‌مرغ وخرما وحبوبات و بعضی پارچه‌ها و کوزه‌ها و بعضی اسبابهای چوبی و بعضی ظروف کاشی و شانه‌های چوبی که ابداً عیب نکرده است.

ودراغلب جسدها رنگ ناخن وسفیدی دندان تغییرنکرده وموی سرنیز بحال خود باقی است و منجمد شده و جسدها راکه درتابوت خوابانیده‌اند دستهای آنهارا برروی سینهٔ آنها گذارده‌اند وبلندی‌قدوقامت آن جسدهای‌ششهزارساله نیزبقدواندازهٔ مردم این زمانه‌است‌وتابوتهای چوبی‌وتابوتهای سنگی‌وصندوقهای سنگی که‌جسدهارادرآنجا گذارده‌اند بیرون واندرون آنهارا همه باخطمرغی(۱)چیزها نوشته‌اند. یعنی صفات وحالات واسم‌ورسم‌و منصب آن‌جسدرا نوشته‌اند وتاریخ وفات‌آن‌جسد

۱ــ مقصود خط هیروکلیف است.

راثبت نموده‌اند و بیشتر این جسد های کهنه جسد سلاطین وبزرگان و حکمای آن‌زمان بوده است ودر روی بعضی تابوتهای آنها دعا نوشته بزبان آن وقت وبعضی روی تابوتهارا نقاشیها نموده‌اند و خطوط را با مرکب زرد وسرخ نوشته‌اند که رنگ نقاشی وآن مرکبها درمدت چند هزارسال‌ابداً تغییر نکرده است، ودربعضی ازتابوتها وصندوقها کارد و خنجرو دشنه وصندلی وسبد وقاشق وقوری و کفش وقفس بیرون‌آورده‌اند که ملاحظه‌شد ودربعضی‌ازتابوتها پارچهٔ گوشت گوسفند که بهمان رنگ وطرز مثل ران گوسفند منجمد شده ومانده است ونیزغازی درقفس بوده که از زمین درتابوت گذارده‌اند که بهمان ترکیت منجمد شده مانده .
باری هرچه درآن موزه است ازدو هزارسال کمتر نداردوبعضی صورتهای سنگی ومجسمه ها که شکل‌سلاطین بوده برروی صندلیهانشسته یکپارچه ازسنگ تراشیده‌اند که همه‌آن مجسمه ها را از زمین بیرون آورده‌اند و بعضی صورتهای گاو ومیمون واشکال حیوانات مختلف ومجسمه ها که حجاری آنهارا بوضع طبیعی بسیار خوب ساخته‌اند وبعضی صورتهارا از چوب ساخته‌اند که‌اصلاً چوب اوعیب نکرده است. شرح‌حالات‌اجسام واجساد وچیزهای عجیب‌وغریبی که درموزه ملاحظه شد بوصف‌وتحریر درنمی‌آید .

کیفیت‌جامع ازهر[1]

روزی‌را باجناب مؤیدالملک به‌تماشای جامع ازهر رفتیم . جامع

۱– اصل : اظهر

ازهر[1] مسجد بسیار بزرگی است در وسط قاهرهٔ مصر واقع است وبسیار محکم وبزرگ ساخته‌اند وهمه اوقات بقدر دوازده‌هزار نفر طلبه درآن مسجد تحصیل علم فقه وصرف‌ونحوو تفسیر مینمایند واین دوازده‌هزار نفر معاش و مقرری ازدیوان دارند که هرروز به‌آنها میرسد ودر صحن مسجد ودرشبستان وایوانها ودالانها وزاویه‌ها وبام همه طلبه نشسته بودند که کلاً مشغول خواندن ونوشتن بودند وهردستهٔ مدّرسی علیحده داشتند که در روی کرسی یاصندلی نشسته طلاب را درس میدادند و مدّرس فلسفه وحکمت ندارند ودرآن مسجد درس حکمت نمیخوانند بیشترآنها صرف ونحو وتفسیر میخوانند وبا وجود اینهمه جمعیت، زمین مسجد وشبستان پاك وبی‌کثافت است وشبها همهٔ طلاب درمیان صحن وشبستان مسجد مثل گوسفند پهلوی هم میخوابند ویسرمیبرند ودر آن مسجد چند زاویه دارد که هر زاویهٔ تحتانی و فوقانی منزلهای متعدد دارد وهرزاویه به‌اسم یک بلد ویک طایفه موسوم است:

۱-زاویهٔ شامی ۲-زاویهٔ ترك ۳-زاویهٔ کرد ٤- زاویهٔ مغربی.

مرحوم حاجی‌میرزا صفا رحمةالله‌علیه هنگام تشریف‌آوردن بمصر درآن مسجد تشریف برده درزاویهٔ کرد منزل میفرمودند ومخصوصاً در آن زاویه رفتم که شیخ محمد نام ساوجبلاغی درآنجا بود و از حالات مرحوم حاجی‌میرزا صفانقل می‌نمود وطلاب‌آن زاویه حالاازاهل گروس وسنندج وسایربلادایران نیزداشت‌وسایرطلاب بیشترازخارج شهرمصرند. ازسودان وسعید واطراف مصرمی باشند.

۱- مقصود دانشگاه ازهراست.

کیفیت مقام رأس‌الحسین و مغارات واقعه درقاهره

وضع بقعه‌ومقام‌سیدناالحسین جائی ومقامی است که‌میگویند رأس مبارك حضرت سیدالشهداعلیه‌السلام رادرآنجا گذارده‌اند. مقام و گنبد و بارگاه وضریح وحیاط و صحن و مسجد بسیار خوب وعالی ساخته شده است و توفیق پاشای حالیه که خدیو مصر است مقام مبارك و مسجد حضرت سیدناالحسین راتعمیر نموده است ومسجد چهل‌وچهارستون‌مرمر سفید دارد وسقف مسجد عالی وستونها بلند است و فرش مسجد و مقام مبارك تماماً قالی است وچراغها ولنترهای بسیار درمسجد آویزان است که هرشب روشن می کنند و مدت یکماه تمام مولود مبارك حضرت سیدالشهدا را درشهر مصرعید می گیرند وچراغان بسیار مینمایند و جلو دکاکین وبازارها را زینت وآئین می‌بندند وچراغهاوچلچراغهادربازار و کوچه آویزان می کنند وازاول ماه ربیع‌الثانی هرشبه چراغها روشن می کنند ودر کوچه ها وبازارها مردم گردش‌می کنند وشب بشب تاشب مولودچراغ وروشنائی‌رازیاد می کنند ومردم بادل‌وجان‌مخارج‌مینمایند واعیان‌و اشراف بکمال اعتقاد خرجها می‌نمایند و قسم راست مصریها بحیات سیدناالحسین است وتاشبی کرورها درلیالی عید مولود حضرت سیدالشهداءعلیه‌السلام درمصرچراغها روشن‌می‌نمایند و بقعه و بارگاه حضرت دربحبوحهٔ شهر وآبادی است وخان خلیل که کاروانسرا وبازار آباد معتبرشهر مصراست درجنب زیارت ومقام‌آن حضرت است.

مغاره حضرت شاه نعمت‌الله ولی

مغارهٔ که تکیهٔ بکتاشی ها درآنجاست درطرف جنوب شهرمصرمی باشد. کوهی است زیاد مرتفع ولی آن کوه مشرف برقلعهٔ مصراست ودردامنهٔ آن کوه مغارهٔ هست که وضع آن مغارهٔ طبیعی که دویست قدم طول و پنجاه قدم عرض دارد و حضرت شاه‌نعمت‌الله ولی رحمة‌الله‌علیه دو سال درآن مغاره مشغول ریاضت بوده و کتیبهٔ دربیرون مغاره به اسم حضرت شاه‌نعمت‌الله حجاری نموده‌اند درسنگ کوه درپیشانی بالای درگاه مغاره که هنگام توقف ایشان درآن مغاره تاریخ خمس وتسعمائه بوده‌است وحضرت قایق‌سوزبابا که یکی ازمشایخ کبار سلسلهٔ بکتاشی بوده‌ومدتها دراین مغاره مجاورت داشته حالا قبراو درکنج مغاره‌است واهالی مصر به زیارت قبرقایق‌سوزبابا بسیار می‌آیندوبه‌او اعتقاد کامل دارندواطراف قبررا شبکهٔ ازچوب ساخته وفرش واسباب وچراغ بسیاردرسرقبر قایق‌سوز بابا هست ودرآن مغاره قبور بسیار ازفقراومشایخ وعرفا هست ، وسقف مغاره بسیار صاف است وسطح وزمین‌آن پاك و پاکیزه بوده و هوای مغاره بسیار خوب ودرتابستان بسیارخنک است.

صفت تکیهٔ بکتاشیها و حالات این‌فرقهٔ شریفه(۱)

سابقاً دربیرون مغاره تکیهٔ کوچکی برای سلسلهٔ بکتاشی بوده که

۱- بکتاشیه فرقه‌ای ازصوفیه منسوب به‌حاجی بکتاش ولی (متوفی در۷۳۸ هجری قمری) . بکتاشیه درقرن پانزدهم درعثمانی تشکیلات مرتبی داشتند. دراوایل قرن نوزدهم بواسطهٔ انحلال تشکیلات ینی‌چری که منسوب آنها بود ، فرقه ضعیف‌شد . دراواسط قرن‌نوزدهم تشکیلات آنان دگربار تجدید شدتا آنکه سرانجام در ۱۹۲۵ ، مانند سایرفرقه‌های‌صوفیه،ازفعالیت ممنوع گردید .

خود حقیر درسفر سابق به‌مصر درسنه ۱۲۸۵ در آن تکیه رفته بودم و بابای تکیه درآنوقت عباس بابای مجرد بود که حالا مرحوم شده است ولی حالا اسمعیل پاشای خدیو مصر پانزده‌سال قبل تکیه راتعمیرنموده است و بسیار بزرگ و وسیع نموده و اطاقهای متعدد برای درویشهای بکتاشی ساخته وحیاط وباغچه برای تکیه قرارداده است که درختهای خوب وازهرنوع مرکبات وگل وریاحین درباغچه بعمل آورده‌اند و از زمین کوچه تابصحن تکیه بقدر پنجاه پله است که ازپله هابالا رفته‌وارد تکیه میشوند وحالابابای‌تکیه حیدر باباست ودرویشهاازسلسلهٔ‌بکتاشی درحضور بابا خدمت می‌نمایند.

ملاقات با دراویش بکتاشی

روزی‌را باجناب مؤیدالملک وجناب مرآت ونصیرافندی به تکیه رفتیم وخدمت‌بابارسیدیم. همگی دست‌ایشان‌را بوسیده قدری نشستیم. بابا ازهمه احوالپرسی نموده بزبان ترکی تکلم میفرمودند وبا بشاست صحبت می‌داشتند. بابا فرمود که اطاق سماع که‌اطاق ذکراست‌بیائید وتماشا کنید همگی درخدمت بابا رفتیم‌داخل‌اطاق سماع شدیم. اطاق بزرگی بود مفروش ودورتادور آن‌را پوست‌تختهای نظیف‌انداخته‌بودند ودرطرف‌محراب وقبلهٔ اطاق‌شکل کلاه وتاج‌حاجی‌بکتاش ولی‌را کشیده ودرآن آیات قرآن نوشته‌بودند ودرطرف یسارمحراب‌منبرچهارپله گذارده وبرروی آن شمعدانها وچراغها گذارده بودند که هرشب روشن‌میکردند وبدیوار اطراف اطاق‌لوحهٔ کوچک‌وبزرگ ازخط ثلث وکوفی ونستعلیق کلمات وآیات واسامی مبارك ائمهٔ اطهار رادرآن لوحها نوشته بودند وبجزاسامی مبارك ائمهٔ اطهار دیگر درآن اطاق اسمی دیگرنبود.جناب

مؤیدالملک گفتند که من دراین اطاق بجزاسم مبارك ائمهٔ اطهار دیگر اسمی ندیدم، بابای تکیه فرمودبجزاین اسامی مگر در دنیا دیگر اسمی هست، ازوضع تکلم بابا وعقیده‌وصدق او همه راخوش آمد. بعداز زیارت اطاق ذکررفتیم به‌تماشای مطبخ تکیه.

آشپزخانهٔ تکیهٔ بکتاشیها

مطبخ تکیه بسیار بزرگ ومعتبر است. اولاً دوازده‌دیگ بزرگ به‌اسم مبارك دوازده‌امام دردور مطبخ برروی‌اجاقها گذارده که بعضی‌از آن دیگها بسیار بزرگ‌وبعضی بترتیب کوچکتر وظروف مطبخ همه‌تمیز وپاك وپاکیزه وجابجای خود گذارده وقصاب وجاروکش وناظر وآشپز ورئیس کارخانه ومطبخ همه درویشند و هرکدام درخدمت علیحده، رتبه‌ومقام دارند که باید درویش از رتبه و مقام جاروکشی و طباخی زحمت کشیده کم کم درجه به‌درجه به‌مقام ریاست کل و بابائی تکیه برسد ودر دههٔ عاشورا درجمیع این دیگها طعام پخته جمعیت کثیری ازشهر مصر به‌تکیه آمده بهمهٔ آنها غذا میدهند و در دههٔ عاشورا در تکیهٔ بکتاشی تعزیه و ماتم حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام را خیلی محترمانه وباادب میگیرند و درویشها درآن ده روز ابداً آب نمیخورند وخنده وتبسم نمیکنند. باوجودیکه درویشهای بکتاشی‌شیعهٔ اثنی‌عشریهٔ متعصب میباشنددرمصر وممِلکت روم بسیار محترمند ومردم اعتقاد و ارادت باین سلسلهٔ علیه دارند.

صرف ناهار درحضور بابای‌تکیه

باری درکریاس تکیه اطاقی دیگر بود که مهمانخانهٔ عمومی است درآن اطاق نیز لوحه‌ها وقطعه‌ها ازخطوط بسیار خوب که اسامی

مبارك ائمهٔ اطهار واشعاریکه درمدح واوصاف مبارك آنهاست درآن لوحها نوشته‌اند ودر اطاق ذکر وسماع خانه بجز درویش وطایفهٔ مذهب اثنی عشری جعفری دیگر کسی راراه نمیدهندچراکه اسم ورسم خلفای ثلاثه ابداً درآن اطاق دیده نمیشود.

باری بابای تکیه فرمود که امروز نهار را درتکیه صرف نمائید. دراطاق مهمانخانه گلیمی بجای سفره آورده وخود بابا برخواسته با درویشها سفره‌را انداختند وکرسی کوچکی درمیان سفره گذارده مجموعهٔ بزرگی برروی کرسی گذاردند ونان بسیاری دور مجموعه چیدند وچندظرف غذا بترتیب آورده همه‌را باقاشق صرف نمودیم غذاها همه پاك وپاکیزه و تمیزو باسلیقه طبخ شده‌بود. جناب مؤیدالملك وضع آنهارا بسیارپسندیدند.

گوشوارهٔ مجردی‌را حیدری می‌نامند

حیدر بابا و بعضی از درویشهای تکیه گوشوارهٔ حیدری بگوش انداخته بودند که اورا گوشوارهٔ مجردی میگویند یعنی درویش که بعداز دوازده سال درتکیه خدمت کرد و از امتحانات بیرون آمد حالا مختار است که مقام ودرجهٔ مجردی راقبول نماید. یعنی ممنوع شود ونتواند که درعمر خود ابداً متأهل بشود وزن بگیرد دراینصورت بابای بزرگ که شیخ المشایخ سلسلهٔ بکتاشی است ومتولی و بزرگ بقعهٔ متبرکهٔ حاجی بکتاش است باید گوش این درویش مجرد را او سوراخ کند و گوشوارهٔ درگوش اوبیاویزد که شکل اسم علی دراو باشد وآن گوشواره راحیدری میگویندودرویش مجرد ازدرویشهای دیگر معزز ومحترم است.

سه‌نفر درویش بکتاشی که به‌ایران آمده بودند وبزیارت مشهد

مقدس رفته بودند ودرطهران منزل حقیرآمده بودند در تکیهٔ مصر حاضر بودند ازملاقات یکدیگر شاد شدیم.

درویش محمد، ودرویش محمود، ودرویش علی، هرسه درتکیهٔ مغارهٔ مصر درخدمت حیدربابا خدمت مینمودند وهرکدام رتبه ومقام داشتند.

هدیه‌ونیاز مردم برای سلسلهٔ بکتاشی

ومخارج تکیه ماهی صدجینه مصریست که پنج صدتومان‌ایران باشد ومبلغ پانصدتومان را درهرماه کسانیکه اخلاص واعتقاد وارادت وصدق بسلسلهٔ‌علیه بکتاشی دارند نیاز می‌آورند. مخصوصاً درمصر خیلی اعتقاد وارادت به‌درویشهای بکتاشی دارند و بزرگان و طایفهٔ خدیو و پاشاهای مصر نیازهای بزرگ برای تکیه همه وقت میفرستند و همه اوقات در تکیه معتقدین و مخلصین بسیارند و باکمال ادب و احترام خدمت بابا میرسند وبی‌اذن داخل اطاق بابا نمی‌شوند. هرکس بتکیه میرود اول باید درمنزل درویشها بنشیند بعد خدمت بابابرسد.

مقبرهٔ محمد بن ادریس

باری بعدازسیروتماشای تکیه وملاقات بابا وداع نموده رفتیم بتماشای قبرشافعی که محمدبن ادریس‌نام دارد، بقدر نیم‌فرسخ به شهر مسافت دارد گنبد وبارگاه بزرگی برای اوساخته‌اند و ضریح دور قبراو چوبی وبزرگ است ومیل سنگی بالای سرقبر اوست که تاریخ وفات شافعی‌را برآن میل سنگ نوشته‌اند و هزارهٔ گنبد همه از سنگهای مرمر الوان است ودیوار وسقف گنبد نقاشی وباکتیبه‌هاست و فرشهای بسیار خوب درزمین گنبد انداخته‌اند.

مقبرهٔ ابراهیم پاشا

بعداز تماشای گنبدوقبرشافعی رفتیم بدیدن‌قبرمرحوم ابراهیم‌پاشا

پسر مرحوم محمدعلی پاشا، جائی است یعنی اطاقی است طولانی وعریض ازسنگ تراشیده ساخته‌اند وبقدر پنجاه‌قبر ازاولاد خانواده و نتیجه های مرحوم محمدعلی پاشا درآنجاست وچون ابراهیم پاشا درزمان خودمحمد علی پاشا فوت شده است و سنگ قبر او را بدستورالعمل محمدعلی پاشا مرحوم سنگلاخ کتیبه ها نوشته وحجاری بسیار خوب نموده‌اند و طلا و لاجورد بسیار در روی آن سنگ بکار برده‌اند که قیمت گزاف وخرجهای بسیار صرف حجاری آن سنگ شده وسنگ قبررا مرتبه بمرتبه ساخته‌اند وبرروی هم گذارده‌اند که ارتفاع سنگها بقدر چهار ذرع متجاوزمیشود وطول سنگ‌قبر بقدر پنج ذرع ودرهرسنگی وکتیبهٔ سنگلاخ اسم خودرا دریک بیتی گنجانیده وثبت‌نموده‌است واطراف گنبد وقبرابراهیم پاشاوقبر شافعی قبوربسیاری از پاشاها وبزرگان ومشایخ مصری هست که همه حیاطها واطاقها وحجره‌ها وقاریها دارد و شمعدانهای نقرهٔ بسیار بزرگ درسر قبرآنهاست.

مساجد وتکیه‌های قاهره

باری دربیرون شهر مصربقدری گنبد ومقبره و مقام هست و همه آنهارا عالی وبزرگ‌ساخته‌اند که حدندارد. بعضی خراب وبعضی آباد است ودرشهر مصر درجمیع کوچه ومحله وگذرها مسجدهای بزرگ و کوچک ساخته‌اند وهمهٔ آن مسجدها مناره دارد ومسجدهای بزرگ‌را منارهای بسیار بلندساخته‌اند. روزی در یک خط کوچهٔ عبور مینمودم پنجاه مسجد شمردم که اغلب مخروبه‌اند حالا بقدر دوهزار مسجد در شهر مصر موجود است که بعضی ازآنها خراب شده و بیشترآنها آباد و معمور است ومدرسه نیزدرشهرمصر بسیار است واز برای هرسلسلهٔ از

فقرا درشهر مصرتکیه ها هست که موقوفهٔ معتبردارد که درویشها درآنجا می‌نشینند وآن تکیه ها رئیس ومرشد دارد.

تکیهٔ نقشبندی، تکیهٔ رفاعی، تکیهٔ خلوتی، تکیهٔ جلوتی، تکیهٔ گلشنی، تکیهٔ قادری، تکیهٔ مغربی، تکیهٔشاذلی، وبعضی‌تکایای‌دیگر، وبجز تکیهٔبکتاشی که دربیرون شهر مصراست سایرتکایا دراندرون‌شهر است، وغالب مردم مصراهل اسلام‌اند. یهود ونصاری نیزبسیاردارد وهنوزطایفهٔ قبطی که بفرعون معتقدند درمصر موجودند و عمامهٔ آنها سیاهرنگ است.

لباس‌مردان وزنان‌مصری

اهل مصر لباسهای فاخر والیجه های ابریشمی لباس میدوزند و میپوشند ویک پیراهن بسیاربلند آبی‌رنگ همیشه برروی لباس خود دربر میکنند که لباسهای خوب آنها درزیرآن پیراهن مخفی است گویا این برای آن‌است که گردوخاك مصربلباس آنها نرسد واکثراهل مصر پای برهنه حرکت‌می‌کنند وچون هوای مصربسیارگرم‌وخاك‌اوسوزنده است ازاینجهت چشم اهل مصربیشتر معیوب وکور است وزنهای اهل مصر چادرسیاه بسرمیکنند مثل چادرهای زنهای ایران و چادرآنها از پارچه های قناویز ابریشمی است. خیلی براق وشفاف ونازك ونیزبیشتر زنهای فلاح پای‌برهنه حرکت می‌نمایند وروی‌بند ونقاب زنهای مصر ازروی دهان بپائین است وچشم وگونه های زنها نمایانست و نیز روی دماغ را چوبی مثل انگشت[1] دانه زنها چندعدد آویخته‌اند که دماغ آنها نمایان‌نیست وچادر راهنگام‌راه رفتن وحرکت‌جمع می‌کنندبطوری

۱ـ مقصود انگشتانه است.

که جمیع لباس آنها نمایانست وزنهای فلاحین مصریعنی زنهای رعیت برروی لباس یک پیراهن بلند پوشیده‌اند وپای برهنه در کوچه حرکت می کنند و هنگامیکه دربازارمی آیند که برای عروس جهاز بخرند در هرجای بازار که حرکت می کنند هلهله می کنند وسرنا میزنند یعنی هشوره می کنند پس همه اوقات درمصر عروسی هست وزنها دربازار و کوچه هلهله دارند.

کوچه‌های قاهره

باری کوچه های اندرون مصربسیار تنگ ومعوج بوده وخانه ها را بطرز قدیم ساخته‌اند وخانه ها چهارطبقه‌وپنج‌طبقه است وبازارهای‌مصر بعضی مسقف وبعضی‌رو بازاست ولی اسمعیل پاشای خدیو که پدرتوفیق پاشای خدیو حالیه است‌دربیرون شهرمصر ششصد کوچه وخیابان‌جدید ساخته که تمام اطراف‌آن‌خیابانها، خانه های عالی‌وعمارتهای چهارطبقه ساخته‌اند مثل فرنگستان وکنار خیابانها درختهای عقاقیا ودرخیابانها هرجائیکه چهارخیابان بهم متصل میشود حوض وفواره وباغچه هاقرار داده و روی عمارتها همه بخیابانهاست و حالا خانه‌های بیرون مصر معتبرتر وگرانتراز خانه های اندرون شهراست وهرروز دومرتبه کوچه ها را آب پاشیده وجاروب مینمایند وچراغ گاز درتمام کوچه ها هست‌وآب نیل‌را باتلمبه ازرودخانه نیل کشیده دربیرون صاف کرده بجمیع خانه ها قسمت میشود.

درمصر ازهرنوع میوه درباغها و باغچه ها یافت میشود. انار و زردآلو وگوجه وانجیر ونخل خرما وموز وانگور ونارنگی و نارنج ولیمو وتوت بعمل می‌آورند وبسیار درختها وگلها در باغچه های مصر هست

که در زمستان خزان نمی‌شود ونیشکر درصحرای مصر بعمل می‌آید و خوشه‌های ذرت مصر بسیار سفید ولطیف میشود.

ذکر تصرف انگلیسها درشهر مصر

باری بعدازاغتشاش اعرابی پاشا وخرابی اسکندریه‌وعزل اسمعیل پاشا خدیو مصروخدیونمودن توفیق پاشا پسراسمعیل پاشارا، ازآن‌مدت تابحال ده‌فوج سرباز انگلیس درمصر درسربازخانه‌ها و قلعهٔ مصر منزل دارند وکلی اختیار حکومت مصر وامرونهی باانگلیسها هست‌وازبرای توفیق پاشای خدیو همان یک اسمی است. حکم واختیارکامل دراسر خدیوی‌وحکومت‌مصرندارد. محاکمات کلی باید به‌اطلاع رئیس انگلیس باشد وانگلیسها نه‌اینکه تصرف درحکومت وملک‌مصر نمایند میگویند بودن‌ما وافواج‌ما برای اینست که شهر مصر امنیت داشته باشدواغتشاش بهم نرسد وملت‌ما آسوده باشند. هنوز صریح نمیگویند که‌مصربه‌تصرف ماست و مابکلی مصر را تصرف خواهیم نمود. اگر این حرف را بزنند دولتهای دیگر مدعی دولت انگلیس میشوند نه‌اینکه خود مصری و روسی بتوانند ازعهدهٔ انگلیسها برآیند. باری همیشه ده‌فوج سرباز مسلح ومکمل جوانهای‌شجاع بالباس ماهوت قرمز تربیت‌یافتهٔ منظم انگلیس درشهر مصرواطراف مصرحرکت میکنند.

تجار ایرانی درمصر درحدود چهارصد نفر میباشند

تجار ایرانی که درمصر توطن وتوقف دارند وخیلی معتبرمیباشند [عبارتنداز] حاجی‌محمدحسن کازرونی، حاجی‌میرزارفیع مشکی‌اصفهانی، حاجی میرزافضل‌الله شیرازی، حاجی آقابزرگ شیرازی. جمعی دیگر

تجار معقول ایرانی در مصر هستند که اینها کلاً در بیرون شهر در محلهٔ عباسیه وخیابان باغ شُبرا خانه وعمارت وسراهای خوب دارند که در ایران این نوع عمارتها کسی ندارد وعمارتهای میرزا اسدالله شیرازی بسیار مجلل ومفروش واسباب وآینه هاوچل چراغها ومیزوصندلیهادارد .وآقاسید علی یزدی که ازتجارایران استآدم بسیار خوبمعتبریست، بقدرچهارصد نفرتجار و کسبه درشهرمصر وبیرون مصرازاهل ایرانهستند کهمردمان معتبرند .

وحاجی میرزاحسین حکیم گیلانی که در سفر قبل سابقهٔ آشنائی باأوداشتم حالا مدت بیستسال است که درمصر صاحب عیال و خانه است ومشغول طبابت وجراحی وعلاج درد چشم است ودرمصر مشهور ومعروف است وبسیار آدم متدین ودرست وبااخلاق حمیده ودراینمدت که درصفحات خارجه مانده وباهر گروهی مراوده وآمیزش داشته ابداً درعقیده وحالت اوخلل بهم نرسیده ودر دین و مذهب خود متدین و مستحکم استونماز رابوقتمیگذارد وهرروزه سریض وعلیل وچشم درد بمنزل اومیآیند .جمعیتمصر هشتصد هزارنفرند کهسیصد هزارآنعیسوی مذهبند .

حرکت از قاهره باراه‌آهن

باری روز شنبه ۲۰ شهر ربیع‌الثانی وقت غروب از مصر حرکت کرده دراستاسیون محطه حاضر شدیم . تجار ایرانی کلاً برای وداع و خداحافظ باجناب مؤیدالملکحاضربودند. باهمهوداع نمودهدرکالسکهٔ بخار نشسته حرکت نمودیم و کالسکهٔ بخار که ازمصر به اسکندریه حرکت میکنند دونوع است:

یکی بطول شش ساعت میرود ودرهرشهرو منزلی دربین راه میایستد ونوع دیگر بِرِس[1] است بمدت سه ساعت ازشب گذشته وارد اسکندریه شدیم.

توقف در اسکندریه

چون جناب نصیر افندی را جناب مؤیدالملک تا به اسکندریه بهمراه آوردند ازوضع اسکندریه ومنازل ومهمانخانهٔ آنجا اطلاع کامل داشت. منزل را در گران هوتل درجنب میدان منشنیه که میدان معروف اسکندریه است منزل نمودیم. روزرا جناب مؤیدالملک ونصیرافندی بحمام رفته وچه حمامی که تمام فرش و دیوارآن از سنگ سرمر صیقلی و اطاقها و خلوتهای باصفا وتمیز وخدمتکارهای اوخوب واطاقها همه با در ، وآن حمام را حمام ظیطیه[2] میگویند که بهترین حمامهای اسکندریه است ودر همان روز ولیعهد دولت ایطالیا محض سیاحت مصروارین صفحات وارد اسکندریه میشد. کوچه ها ومحل عبوراو رابیدقهای سرخ و زرد والوان مختلف بکوچه ها وبامها کشیده وجمعیت زیادی در راه هاو گذرها برای تماشای ورود اوایستاده بودند تاآنکه وارد اسکندریه شد وتوپها برای ورود اوانداختند.

صفت آثارقدیمه درشهر اسکندریه

باری شهراسکندریه بسیار شهرباصفائیست مثل شهرهای فرنگستان ساخته شده. کوچه های وسیع وخانه های عالی ودکانها از همه قسم آراسته وعمارتها ازسنگ تراشیده وازآثار قدیم که دراسکندریه است میل

۱ـ مقصود اکسپرس بوده است.　　۲- ظاهراً طبطیه بوده است.

سنگی است که برروی یک بلندی آن میل را نصب نموده وبرپاداشته‌اند میل سنگ یکپارچه وسی‌ذرع ارتفاع دارد وبسنگ سماغ شبیه است و هنوز صیقل وشفافی درآن سنگ موجود است ولی معلوم نیست که آن ستون رابرای چه برپا کرده‌اند وآنرا میل اسکندر میگویند.

مقبره دانیال

ومقامی‌است درآن نزدیکی که مقبره و گنبد وبارگاه‌حضرت‌دانیال پیغمبر و حضرت لقمان حکیم درآنجاست. نماز ظهر و عصر را جناب مؤیدالملک وحقیر درمقام دانیال خواندیم. وضع مقبره مثل زیرزمین است که بقدر بیست پله از زمین گودتر وقبرها ضریح و صندوق دارند ودرجنب مقبرهٔ دانیال مسجد ومقبرهٔ سعیدپاشا که پسرمرحوم‌محمدعلی پاشابوده که هفت سال‌خدیو مصربوده وپرت‌سعیدرادرزمان‌او گشوده‌اند و ترعهٔ که او را محمودی میگویند ومحمدعلی‌پاشا در زمان سلطان - محمود آن ترعه‌را ازنیل جدا نموده به‌اسکندریه آورد ازآنجهت ترعهٔ محمودی مینامند. باغ وباغچه های باصفا وخانه های‌بسیار عالی‌خوب درکنار آن ترعه ساخته‌اند وترعه‌بقدری بزرگ‌است که کشتی کوچک درآنجا کار میکنند.

مجسمه محمدعلی پاشا

واسمعیل‌پاشا درمیدان منشنیه مجسمهٔ مرحوم محمدعلی‌پاشاراازفلزساخته وسوار براسب بزرگی که اورا نیزاز فلزساخته‌اند نموده است وصورت وشکل‌آن مجسمه شکل آدم پیرمردشجاعی که عمامه‌برسردارد ولبادهٔ که آستراو پوست است دربردارد و شمشیری درکمر بسته و آن مجسمه‌را سوار نموده‌برروی ستون سنگی نصب نموده‌اندوشهراسکندریه

بسیار جای باصفائیست ودرلب دریا واقع است واز جمیع فرنگستان و ینگی‌دنیا وروم وهند کشتی به‌اسکلهٔ اسکندریه می‌آید ودرهنگام‌جنگ ونزاع اعرابی پاشا انگلیسهاازکشتی توپ انداخته‌اند وبسیارازعمارتها وخانه‌ها وبازارشهراسکندریه‌را خراب‌نموده‌اند والواط واوباش‌اردوی اعرابی پاشا نیز بسیار ازخانه‌ها ودکاکین معتبررا غارت کرده‌اند وبعد آتش زده‌اند،میدان‌منشنیهٔ شهراسکندریه که بهترین جاهای آنجاست و اطراف آن میدان خانه‌ها وعمارتهای عالی داشته بکلی خراب کرده و سوزانیده‌اند ولی حالا خیلی بهتروبیشترازنو میسازند وتعمیرمینمایند.

ذکر تجار ایران در اسکندریه

ودراسکندریه تجار ایرانی بسیارند که بهمه‌جا معامله ودادوستد مینمایند ودراسکندریه و مصر قالی و قالیچه وگلیم ایرانی از هرنوع بزرگ وکوچک وکهنه‌ونوبسیار دردکانها وخانه‌ها بود که بقیمت گران خرید و فروش میشود و همهٔ آن تجار بدیدن وخدمت جناب مؤیدالملک آمدند.

حاجی عبدالغفار تاجرتبریزی

وحاجی عبدالغفار تاجر تبریزی که مدتهاست دراسکندریه‌تجارت وتوطن دارند وبسیارآدم درست وبادیانت ومعقول میباشندوباهمهٔ‌تجار معامله ودادوستد دارندوعیال واولاد وکسان اودرکاظمین‌علیه‌السلام توطن دارند مگر یک پسربزرگ اوکه میرزاعبدالله نام دارد که دارا و دانای زبان عربی فصیح وفرانسه فارسی وترکی میباشد والحق خوب جوان تربیت یافتهٔ معقولیست.

میرزا عبدالله پسر حاجی از برای مترجمی همراه گروه می‌گردد

چون برای رفتن بفرنگستان مترجم و زبان‌دان لازم بود جناب مؤیدالملک اظهار این مطلب را بحاجی عبدالغفار نموده حاجی‌عبدالغفار باکمال نجابت ومعقولیت همراهیت میرزا عبدالله پسرخودرا قبول نمود که بهمراه جناب مؤیدالملک به‌مترجمی داده به‌فرنگستان برود.

تذکرهٔ جهاز فوراً ازبرای میرزاعبدالله گرفته روز سه‌شنبه ۲۳ از اسکندریه حرکت نموده واردجهاز شدیم. حاجی‌عبدالغفار، آقامیرزاعبدالله وشیخ نصیرافندی وجمعی ازایرانیان که‌بمشایعت تابجهاز آمده‌مراجعت باسکندریه نمودند. چهارساعت بغروب مانده جهاز از اسکلهٔ اسکندریه حرکت نمود چون ازبمبئی به‌سوئزومصر واسکندریه وبرندیزی که‌اول خاك ایطالیاست تذکرهٔ جهاز وکالسکهٔ راه‌آهن رایکسره گرفته بودند وتنخواه‌را وکرایهٔ‌این مسافت رایکدفعه داده بودند، حالا نیزجهازیکه ازاسکندریه ببرندیزی میرود ازهمان کمپانی است که‌جهازاورا ازبمبئی تابسوئز سوار شدیم. این جهاز نیز بسیار پاك وپاکیزه و خوب است. جناب مؤیدالملک وحقیر درقمرهٔ(۱)اول جهازدردواطاق نزدیک هم‌منزل داریم ومیرزاعبدالله وعلی‌قلیخان درقمرهٔ دوم درپهلوی هم منزل دارند ولی بیشتراوقات بمنزل ماآمده صحبت میداریم.

طوفان شدید در دریا

شب اول را جهاز دردریا خوب حرکت کرد و بحمدالله خوش گذشت. شب دوم پناه برخدا. چنان دریا انقلاب‌وتلاطم(۲) بهمرسانید که خدا بکسی قسمت نکند. موجها برروی موجها باد و طوفان بکمال شدت کشتی، باآن بزرگی وعظمت همچون‌پوست گردوبرروی‌آب‌حرکت

۱ـ این کلمه که‌اکنون بصورت قماره تلفظ می‌شود عبارت است از سالن و اطاقهای مرغوب کشتی وظاهراً کلمهٔ Camera ایتالیائی است که در تلفظ مردم عرب زبان به این‌صورت درآمده است. ۲- اصل: طلاطم

میکرد . موجها ازدریا بهوامیرفت‌بقدرکوهی وازموجها درسطحهٔ کشتی میریخت بقسمی سخت وشدید وصداها میکرد که گویا عمارتهای هفت مرتبه‌را خراب میکند ودرب‌واسباب وچراغ وظروف کشتی‌را بهم‌خورد میکرد ومی‌شکست وتمامی‌بدنهٔ کشتی چنان تکان میخورد ومیلرزید که درهردقیقه شخص گمان میکرد که حالا کشتی خورد میشود وعمله‌جات کشتی فرصت آن نمیکردند که بحفظ قمره واطاقهای کشتی بپردازند . همه‌را مشغول به‌بادبان‌وحفظدگل وراستی ودرستی بالای کشتی‌بودند وچندمرتبه موجهای بزرگ‌بر روی کشتی ریخت وآب‌بسیار داخل‌اطاق بزرگ جهاز شد بطوری موجهای قوی حرکت میکرد که یک‌ماهی از دریا در روزنهٔ قمرهٔ منزل جناب‌مؤیدالملک‌داخل قمره‌افتاد، بطوری که کشتی کج ومعوج میشد که شخص ابداً نمیتوانست به‌ایستد یا بنشیند حتی بر روی‌تختی که جای‌خواب بود وخوابیده بودم چند دفعه‌نزدیک به‌افتادن شدیم حالت عقل‌و هوش وتکلم برای کسی نمانده بود .

وحشت زنان فرنگی از طوفان

وچندنفرزن فرنگی درقمرهٔ، کشتی منزل داشتند که هنگام انقلاب کشتی وآب آمدن‌دراطاق وقمره،زنهاازاطاق بیرون آمده وحشت‌نموده دادوبیدادها وصداها و گریه‌ها میکردندومیترسیدند ، باری قدری آرام میشدند باز موجی دیگر که بکشتی میرفت‌و کشتی منقلب میشد باززنها ازمنزل بیرون میدویدند وصداها بلند می کردند ولی در آن شب کسی ملتفت کسی‌نمیشد .ازدوساعت‌ازشب گذشته تانزدیک صبح دریاانقلاب وطوفان داشت‌وبحمدالله تعالی صبح دریا آرام گرفت واین دریارادریای سفید میگویند، ودرشب انقلاب دریا علی‌قلی‌خان ومیرزاعبدالله ازخوف

و واهمه در نزد حقیر ماندند ، صندوق علی‌قلیخان که درمنزل خود تنها مانده عملجات‌جهاز دراورا گشوده مبلغ یکصدوهفتاد تومان تنخواه امپریال ازصندوق بیرون آورده وزنجیرطلائی که ازساعت بود او را نیز برداشته بودند . یعنی زنجیر را ازصندوق بیرون آورده گویا بعد پشیمان شده درلفافه روی صندوق گذارده بودند .

ورود بەبرندیزی اول‌خاك ایتالیا

باری بعد از سه‌روزو سه‌شب جهاز در دریا حرکت کرده روز جمعه ۲۶شهر ربیع‌الثانی جهاز وارد اسکلهٔ شهر برندیزی رسید . شکرخدای‌را بجاآورده جان تازهٔ بسلامت بردیم . الحمدلله‌رب‌العالمین .

باری هنگام بیرون‌آمدن ازجهاز اسبابها وصندلیهای ما راکه از جهاز عملجات کشتی بیرون می‌آوردند ودرسطحهٔ جهاز میگذاردند زنجیر ساعت طلائی ازجوف لفافهٔ صندوق علیقلی‌خان افتاد .علی‌قلیخان خود برداشت وگفت‌زنجیر ازکیست؟ هر کس ایستاده بود گفت‌ازمن نیست . زنجیررا بناظر کشتی دادند . اوبجمیع کسانیکه در کشتی بودند نشان داد . کسی نگفت که زنجیرازمن است .باز زنجیررا نزدماها وعلیقلیخان آوردندکه هرگاه زنجیر ازشما هاست‌بگیرید . ماها گفتیم ازما نیست . ناظرکشتی زنجیررا ضبط نمود .

گردش در برندیزی

وما ازکشتی بیرون‌آمده وارد شهربرندیزی‌شده‌دریک مهمانخانهٔ که لب دریاست منزل نمودیم ونهار صرف نموده من ومیرزاعبدالله و علی‌قلیخان قدری درشهر برندیزی درکوچه و بازارگردش کرده وضع شهروعمارات وکوچه‌های آنجارا دیده قدری پرتقال خریدیم و بمنزل مراجعت نمودیم .

ودرآن مهمانخانه شخص یهودی تاجری بازن وعیال از تجارت فرنگستان مراجعت نموده به‌اسکندریه که وطن اوبود مراجعت مینمود وزبان ترکی وعربی میدانستند . قدری باهم نشستیم وسؤال وجواب‌راه ازآنها نموده دوساعت بغروب مانده ازبرندیزی تذکرهٔ راه‌آهن گرفته در کالسکه نشستیم وآن یهودی‌دختری‌داشت مارگریت‌نام که‌زبان‌عربی وفرانسه وترکی وعبرانی ودو زبان دیگر میدانست و بسیار باکمال و وجاهت وملاحت بسن هفده‌سال و میخواست عروسی کند یعنی هنوز شوهر نگرفته بود و مادر او بسیار زن معقولهٔ بود و تلگرافی که جناب مؤیدالملک بنظر آقای وزیرمختار پاریس نمودند برای اطلاع ورودخود به‌پاریس همان دخترمارگریت بخط فرانسه نوشت‌ودرهمان دوساعت وقتی که‌دربرندیزی درهوتل توقف نمودیم‌شخص یهودی بازن‌ودخترش خیلی محبت ومهربانی نمودند .

روزشنبه بیست‌وششم شهرربیع‌الثانی‌سه ساعت بغروب مانده از شهربرندیزی بکالسکهٔ راه‌آهن نشسته بطرف تورن رفتیم .

شهربرندیزی لب دریاست واسکلهٔ کشتیهای معتبر بزرگ است وکشتی هردولتی بدانجا می‌آید وجزو مملکت ایطالیاست و سکنهٔ آنجا کلاً عیسوی مذهب میباشند . عمارت وخانه وکوچه های خوب دارد ولی هنوزمثل سایر شهرهای ایطالیا آباد ومعمور نشده‌است وشهرخیلی بزرگ نیست وهوای آنجا معتدل است .

تاکستانهای بین‌راه ازشهر برندیزی تابشهر تورن که به‌مسافت یک شب‌و یک‌روز کالسکهٔ راه‌آهن حرکت میکند ، راه کالسکه ازلب دریاست که دریا

طرف‌شمال راه واقع است وطرف جنوب راه از برندیزی تا به تورن جمیع صحرا و کوه ودره‌ها همه زراعت واشجار است وبعضی جاهابیشتراشجار درخت انگور است که زمین را بطور نهر وجوب مانند ساخته‌اند ودرخت انگور را دروسط نهرهانشانده‌اند . ولی درختهای انگور آنجا بسیار کوتاه وباریک است، ولی درختهارا خیلی بقاعده‌ومستقیم نشانیده‌اند ودربعضی جاها اشجارآنجا درخت توت کرم ابریشم است که درختهارابطورخیابان نشانیده‌اند که هرخیابانی سی‌ذرع وچهل‌ذرع بتفاوت فاصله دارد واز هردرختی بدرخت دیگر چهارذرع فاصله قرارداده‌اند ونیزپای هردرختی یک درخت انگور نشانیده‌اند وشاخهٔ آنرا تاآخر ساقهٔ درخت برده‌اند و ونیزشاخه وترکهٔ درخت انگوررا دوسه‌تا برهم پیچیده از بالای ساقهٔ درخت توت بدرخت‌دیگر برده‌اند که خوشه‌های‌انگور ازفاصلهٔ درختها آویزان ونمایان‌است وفاصلهٔ خیابانها ودرختهارا آنچه زمین‌است زراعت گندم وجو وذرت ولوبیا وباقلا نموده‌اند وزمین زراعت را چنان صاف و مسطح نموده‌اند که‌ابداً پستی وبلندی‌واعوجاج نداردونهرها وکردوها را ازطول خیابان ساخته‌اند وخیابانها همه بقدر هزارذرع ودوهزارذرع وپانصد ذرع بتفاوت طول دارد ومرزهای کردوها وجوبها که ازطول خیابان است بخط مستقیم کشیده شده وساخته‌اند .

نحوهٔ فلاحت درایتالیا

ودیگرآنکه چون زمین ایطالیا آب خیزاست و تخم زراعت در زمین آبناک میپوسد لهذا زمین‌را دوذرع فاصله مرزوجوب‌ساخته که‌مرز آن دوذرع است وجوب آن نیم‌ذرع وزراعت‌را در روی مرز میکارند و آبهائی که از زمین نشرمیکنددرجوبهای پهلوی مرزها جمع‌شده ازپائین

زمینها وزراعتها داخل رودخانه میشود وزراعت واشجار آنجا را ابداً آب نمیدهند وبعضی زمینهارا اشجار سیاه درخت نشانیده‌اند ازقبیل سیب و زردالو وگوجه وگلابی ونیز اشجار سیاه درخت‌را بطرزخیابان که هزار ذرع طول وسی‌ذرع عرض دارد نشانیده‌اند وبازپای هردرختی‌بطوریکه ذکرشد یک درخت انگور نشانیده‌اند وبساقهٔ درخت برده وازدرختی - بدرختی دیگر کشیده‌اند ونیز خیابانها همه زراعتست .

خانه‌های رعیتی

خانه‌وعمارتهای رعیتی‌دروسط خیابانها یادرسرخیابانها درکمال خوبی‌وامتیاز ساخته‌شده و خانه‌های رعیتی را همه‌جدا جدا ازهمدیگر ساخته‌اند ونزدیک هم ساخته نشده برای آنکه در یکجا کثافت جمع نشود وهوا متعفن نگردد و خانه‌های رعیتی را همه باسنگ تراشیده وآجر و گچ ساخته وسفید کاری نموده و دوسه طبقه ساخته‌اند و درها واغشقها[1] باسلیقه وازشیشه است واطراف خانه‌ها را بیدستان‌وچمنهای باصفا و سایبانهای بسیار خوب ساخته و ترتیب داده‌اند که گویا این خانه‌های رعیتی هر کدام کوشک و عمارت مخصوص پادشاهی است ونیز عمارت و کوشک اربابی در آنجا بسیار ساخته شده بعضی‌درجلو عمارتها و کوشکها خیابانهای بسیارطولانی که همه ازسرو وچنار است ساخته‌اند و آنچه صحرا بنظرمی‌آید ازکوه و تپه ودرّه ودشت همه‌باغ مشجر وزمین زراعت وخیابانهای مستقیم و نهرهای جاری و آبشارهای باصفا ونشیمن گاههای خوبست .

راههای سنگی

راهها ومعبرگاهها ، آنچه‌در دشت‌وکوه‌واقع است ، همه‌را سنگ

۱– آغشقه : پنجره .

وریگ ریخته و کوبیده وسخت کرده‌اند که عرابه اسبی وگاوی درهمه صحراها بسهولت حرکت مینمایـد و نیز راه پیاده‌روی کـه در زمینها وکوهها ساخته شده همه را بقاعده ساخته‌اند که درعبور ومرور پای شخص بگل آلوده نشود ونیز پلهای بزرگ وکوچک درسر هر رودخانه ونهروجوب ساخته‌اند وخطراه‌آهن که دراین‌صحراودشت حرکت‌میکند اطراف‌راهها‌راخیابانها ودرختها نشانیده وگل کاریها نموده‌اند . ازشهر برندیزی تابشهر تورن که دویست‌فرسخ مسافت است جمیع راه‌بطوری که‌ذکرشد آباد ومعمور است که‌گویا تمام این دویست فرسخ یکباغ عالی معموریست .

ورود به‌تورن

سه‌ساعت ازشب گذشته واردتورن شده درهوتل نزدیک‌راه‌آهن منزل نمودیم ، ولی تعریف و توصیف اطاقها ومنزلگاههای آن هوتل بوصف‌نمی‌آید ازجهةاسباب‌خواب وصندلی وفرش وچراغ‌وغیره وغیره .

شهرتورن ازشهرهای پای‌تخت‌قدیم ایطالیابوده شهربسیاربزرگ تمیز وپاکیزه‌ایست خانه وعمارتها راکلاً ازسنگ تراشیده ساخته‌اند وعمارتهارا همه‌چهارطبقه و پنج‌طبقه بر روی‌هم ساخته‌اند ومرتبه‌تحتانی عمارات شهر دکان و بازار است وجلو بازارها ایوانها ساخته شده که ستون وپایهٔ های آن ازسنگهای تراشیده است وکوچه‌وخیابانهای وسیع دارد ودرکوچه‌ها دوردیف وچهار ردیف درخت نشانیده‌اند و نیمکتها وصندلیها در زیر درختها گذارده‌اند که هرکسی بخواهد برروی آنها می‌نشیند وکوچه وخیابانهای شهرتورن بیشتر قرینه ومقابل هم‌ساخته شده . کوچه‌های وسیع مقابل هـم وکوچه‌های تنگ نیز روبروی هـم

ساخته‌اند ودر بعضی از میدانگاهها مجسمه های سلاطین وسرداران ایطالیارا ازسنگ تراشیده یاازفلزریخته اند وبرروی سنگی نصب نموده‌اند برای یادگار .

عمارات وخیابانهای شهر تورن

چراغ برق در تورن

ونیزبعضی مجسمه های سردارها وکسانیکه رئیس جنگ بوده اند یادرجنگ فتحی نموده‌اند در سر کوچه ها و میدانها گذارده‌اند ودرشبها درکوچه ها چراغ گاز بسیار روشن مینمایند و مخصوصاً در شهر تورن چراغ برق که اورا الکتری میگویند بسیار است : لوله چراغ برق را از سر کوچه ها گذرانیده وچراغ یعنی حباب چراغ را دروسط کوچه آویزان نموده‌اند که نورآن چراغ همه کوچه ودیوار وعمارت وخانه اطراف را روشن کرده و بقدری روشنائی دارد که گویا هوای شب تاریک مثل روز روشن است بیت .

جانا ادب آنست که در حضرت پاریس
گوئیم که ما خود شب تاریک ندیدیم

هربیست ذرع فاصله یک چراغ برق در میان کوچه آویزانست ونیز در هوتلها ومنزلگاهها ومیدانها همه از چراغ برق است ودر شهر تورن هوتل یعنی مهمانخانه ومنزلگاه متعدد بسیار خوب دارد که همه اطاقهای مهمانخانه مفروش وباآئینه واسباب ولحاف وچراغ وصندلیهاست واهل آنجا کلاً عیسوی مذهب وکاتلیک میباشند .

استاسیون یعنی جائیست که راه آهن درآنجا مکث میکندومی ایستد

ومردم شهر درآنجا می‌آیند وبراه‌آهن می‌نشینند وبجاهای دیگر میروند وحرکت‌مینمایند واطاقهای انتظاردرپهلوی استاسیون ساخته‌اند ازبرای واردین ازبرای هردرجه وهرنوع اشخاص اطاق علیحده موافق شأن آنها ساخته‌اند .

کیفیت‌راه آهن ازشهرتورن تابشهرپاریس

باری‌تفصیل استاسیون‌را درجای دیگر ذکر وشرح خواهم‌داد . درشهرتورن استاسیون بسیار خوب دارد ودروسط شهر واقع است‌ازشهر تورن خط راه‌آهن که بسمت فرانسه میرود بقدر ده‌فرسخ از شهر تورن گذشته راه‌آهن ازدره‌و کوههای مرتفع حرکت مینماید وهرجا که خط راه به کوه‌بلند وجاهای سخت رسیده کوه راسوراخ کرده‌اند وکالسکه‌از سوراخ کوه‌عبور مینماید درآنکوه ودره‌ها بقدرسی‌موقع هست که کوه را سوراخ نموده‌اند که هرموقعی بقدر پنج‌دقیقه وده‌دقیقه وپانزده دقیقه مسافت است که کالسکه بخار ازآن‌سوراخها عبورمینماید . یک‌موقعی است که بقدرسی‌دقیقه مسافت کوه را سوراخ نموده‌اند که شش فرسخ راه میشود ودرتوی سوراخها وراههای کوه چراغها نصب کرده‌اند که همه وقت میسوزد وروشن است . هنگام رفتن کالسکه بخار در توی سوراخهای کوه درهای کالسکه‌را می‌بندند که‌دود داخل نشودوچراغ کالسکه را روشن مینمایند که هوای کالسکه ازشب تاریک‌تر میشود وباوجود اینها دود وبخار بکالسکه داخل‌میشود ودراین پستی‌وبلندی کوهها که کالسکه راه‌آهن عبورمیکنند راهرا چنان‌هموار ساخته‌اند که

ازبرای کسیکه درکالسکه بخارنشسته معلوم نمیشود که ببلندی‌میرود یابپستی ولی ازخارج که نگاه میکنند می‌بینند که چقدر ازپستی به‌بلندی کوه‌آمده‌اند یاازبلندی کوه به‌پستی رفته‌اند واز شهر تورن تا باول کوه وداسنه‌وبلندی کوه منزلگاهها واستاسیون وجاهای‌خیلی باصفاساخته‌اند ونیز هرنیم‌فرسخ فاصله قصبه وآبادیهای خیلی معتبر درراه‌بود که‌اسم آنها ذکرنشده ودراین کوه ودره‌ها چه‌عمارتها وچه‌جنگل وچه‌باغها از هرنوع درخت همه‌را باسلیقه وبقاعده نشانیده‌اند و تابقدریکه دردامنهٔ کوه‌هابشود درخت‌نشانید وزراعت نمود کوتاهی ننموده‌اند وخانه های رعیتی نیز ازبالای کوه ودامنهٔ کوه ودروسط درها ودرکنار رودخانه ها ساخته‌اندوخانه ها رابقدری‌خوب وقشنگ‌ساخته‌اند که گویا یک کوشک سلطنتی است .

از تورن‌تا پاریس

ازشهرتورن تابشهر پاریس که دویست فرسخ راه است وکالسکه راه‌آهن یکشبانه‌روز این مسافت را طی میکند . صحراوکوه و دره‌ها ورودخانه‌ها کلاً آبادومعمور وپردرخت وزراعت وباغات میوه‌جات وجنگلهای وخیابانها و جاده‌های مستقیم که یک‌ذرع زمین بی‌زراعت دیده نمیشود .

باری ازشهر برندیزی تابشهر تورن وازشهر تورن تابپاریس که چهارصد فرسخ راه است راه‌آهن که عبور مینماید هریکفرسخ ودوفرسخ فاصله بیک‌شهر وقصبه بسیار بزرگی عبورمینماید که این شهروقصبه ها چنان‌آباد ومعمور است که گویا قطعهٔ ازشهرپاریس‌است ونیزاین‌مسافت

چهارصدفرسخ راه که ذکرشد از صحرا و کوه ودره‌ها آنچه بنظر می‌آمد خانه‌وآبادی چراغ وباغ واشجار وخیابان وداربست وچفته های انگور وهرنوع زراعت بود و ابداً دیوار وحدوحدود از برای زراعت وباغات قرارنداده‌اند .

ورود به‌پاریس ۲۹ربیع‌الثانی ۱۳۰۴

باری اول صبح وارد استاسیون شهر پاریس شدیم وازکالسکهٔ بخار پیاده شده باجناب مؤیدالملک و میرزاعبدالله و علیقلیخان سوار کالسکهٔ اسبی‌شده وارد هوتل ده‌بلوی(۱) شدیم ، قدری مکث نموده ، سرورو راشسته ، وضوگرفته نمازخواندیم . چون جناب نظرآقاوزیرمختار ازورودجناب مؤیدالملک خبرنداشت وتلگرافی که ازبرندیزی زده‌بودیم نرسیده بود حقیر بامیرزاعبدالله بکالسکه نشسته رفتیم بسفارتخانه منزل جناب فخامت نصاب نظر آقای عیسوی وزیرمختار . ایشان را ملاقات نموده‌باز باتفاق جناب‌وزیر مختار بهوتل ده‌بلوی آمدیم جناب‌وزیرمختار باجناب مؤیدالملک ملاقات نموده باز باتفاق همدیگر رفته درمنزل جناب‌وزیرمختار نهارصرف شده شب‌را در همان هوتل بسر برده حاجی محمدمیرزا نایب اول‌سفارت ایران‌مقیم‌پاریس منزلی درقرب‌سفارتخانه برای جناب مؤیدالملک اجاره نمود . روزسه‌شنبه وارد آن‌منزل‌شدیم .

منزل مؤیدالملک درپاریس

منزل در خیابان امادنومارسن (۲) وکوچه نوتن(۳) بود درمرتبهٔ اول‌پنج‌اطاق ویک‌مطبخ که یک‌اطاق برای نشیمن وپذیرائی دوستان

۱- بنظر می‌رسدdes belles vies

۲- بنظرمی آیدخیابان Mlna Marceau باشد

rue Newton -۳

وسردم که آن اطاق را سالون میگویند باجمیع لوازمات از فرش وپرده‌و صندلیها ونیمکت مخمل وآینه های دوذرعی وچل چراغ هاوساعت وشمعدان واسباب بخاری ومیزهای متعدد . اطاق دیگر اطاق غذاخوریست که اوراساله‌مانژه میگویند که آن اطاق نیز فرش وپرده وصندلی ومیزبزرگ برای غذاخوردن گذارده‌اند وآنچه‌ظرف‌چینی وبلور که ازبرای هرنوع غذاوشربت‌وچائی لازم باشد .قابهاودوریهاو کاسه ها وبشقابهای‌متعدد مختلف وتنگها واستکانها از هرقبیل و فنجان و نعلبکی وقوری درآن اطاق حاضر ومهیا بود واطاق دیگر مخصوص برای خوابست که‌آنجا نیز بافرش و پرده و میز و صندلی وتخت مخصوص برای رختخواب گذارده‌اند وتوشک ولحاف ومتکای متعدد موجود دارد واطاق خواب نیز آینه های‌قدی‌بلند که برروی بخاری نصب نموده‌اند وصندوق‌چوبی برای اسباب گذاردن وجعبه وقوتیها برای کتاب و کاغذ ومیز دیگر که ظرف‌ادرار دراومخفی نمایند که شب‌وروز برای ادرارمحتاج بخارج‌رفتن نباشندوهمچنین اطاق‌مطبخ باجمیع‌ملزومات ومایحتاجی که‌درآشپزخانه لازم‌است موجود بودبایک حوضچه ویک‌لوله‌آب روان‌متصل که دائماً در مطبخ حاضر است که هروقت شیرلوله را باز نمایند آب روان جاری میشود .

باری آقامیرزا سید حسینخان حکیم کاشانی که مدت دوسال‌تمام است برای تحصیل علم طب و کحالی از جانب دولت ایران بپاریس آمده‌اند درآنجا دیده شد [1].

---

۱ — خاندان میرزا سیدحسن‌خان از مردم هنجن وپدرش از روحانیون کاشان

بقیه حاشیه درصفحه بعد

ذکر صفات و احوالات نظر آقا[1] وزیر مختار ایران در پاریس

جناب فخامت نصاب نظر آقای وزیرمختار دولت علیه ایران که

بقیه حاشیه ازصفحه قبل

بود. خوداو درشهر کاشان به سال ۱۲۶۳ هجری قمری تولد یافت . ابتدا برای تحصیل ادبیات وحکمت به تهران آمد وسپس بهمطالعهٔ علم طلب پرداخت. پس از چندی ازطرف ناصرالدین‌شاه برای تکمیل جراحی و کحالی به پاریس فرستاده شد و متجاوز ازچهارسال درآنجا به تحصیل اشتغال داشت . پس از مراجعت ازاطبای حضور در دربار ناصرالدین‌شاه شد و درحدود ۴۰سال به کار طبابت پرداخت . اثرعلمی مهم او کتاب مفتاح‌الادویه ناصری است که درتهران بهچاپرسیده است . وفاتش‌درسال ۱۳۴۵ هجری قمری اتفاق‌افتاد. (مجله جهان پزشکی سال دوم - دکتر محمود نجم‌آبادی)

۱- در۲۷ ژانویه۱۸۵۹ که ناصرالدین‌شاه حسنعلی‌خان امیر نظام گروسی‌را باعنوان فرستاده فوق العاده و زیرمختار بدربارهای پاریس و لندن فرستاد دربین اعضاء سفارت‌او نظر آقا که بعدها لقب یمین‌السلطنه گرفت سمت‌مترجم اول را داشت ودرسال ۱۸۶۱ بسمت دبیر ومترجم ودرسال۱۸۶۲ دبیراول ومترجم ودرسال ۱۸۶۶ رایزن سفارت ایران درپاریس شد و باحتمال قوی درسال۱۸۶۷ که حسنعلی‌خان‌امیر نظام گروسی بایران‌باز گشت باسفیر بایران آمد . در دسامبر سال۱۸۶۹ ناصرالدین‌شاه میرزا یوسف‌خان‌مستشارالدوله کاردار سفارت ایران در پاریس را احضار وبجای او نظر آقا راکه درجه سرتیپی گرفته بود بسمت کاردارایران درپاریس منصوب کرد. ناصرالدینشاه درسفر اول خود بپاریس یعنی درژوئیه ۱۸۷۳ مقام نظرآقارا براثرخدماتی که جهت مسافرت شاه بپاریس بعمل آورده و باقتضای سیاست ازکارداری بفرستاده فوق‌العاده ووزیر مختاری ترقی داد نظرآقا این سمت را تااوایل قرن‌بیستم وپس‌از ناصرالدین‌شاه نیزعهده‌دار بود.

مدت بیست‌سال است درشهرپاریس مقیمند وحالا صاحب پنج پسرو یک دختر میباشند وعیال جناب وزیرمختار اصلاً گرجی میباشند واز نجباء و محترمات گرجستان بوده‌اند . جناب‌وزیر مختار اصلاً اهل اروسیه آذربایجان ولی سالهای سال درفرنگستان تحصیل نموده وتربیت یافته وازعلم پلتیک‌دولتی اطلاع کامل یافته ، عیسوی‌مذهب‌وارمنی کاتلیک میباشند ودر مذهب وآئین خود بسیار متدین و معتقد وراست ودرست وآئین قواعدوقانون مذهبی خودرا ابداً ازدست نمیدهند و کیش‌وآئین خودرا بکمال اعتقاد در دست دارند ودر روزهای یکشنبه واعیاد رفتن بنماز کلیسا راترك نمینمایند .

ونیزعیال ایشان با کمال عقیده قانون مذهب خودرا در دست دارندوباعفت وعصمت درشهر پاریس حرکت کرده‌اند وبااعیان‌واشراف ورؤسای دولت وملت دیدوبازدید وآمیزش دارند وبطورخوبی ودیانت ودرست کاری درپاریس جلوه نموده‌اند وجناب وزیرمختارالحق بقدری دولت‌خواه ودولت‌دوست وشاه‌پرست وخیرخواه‌است که مافوق‌آن‌متصور نیست وحفظ‌الغیب دولت وملت ومذهب وآئین مملکت ایرانرا چنان مینماید که گویا ازمتعصبین ملت‌اسلامست . دقیقهٔ ازمراتب وحمایت وجانب‌داری دولت کوتاهی ندارد وسفارتخانه ومنزل و اسباب ومبل وملزومات سفارتخانه رابسیار مجلل‌وخوب‌نگاه‌میدارند وبرای‌شأن‌سفارت نوکروکالسکهٔ متعدددارند ونهاروشام‌خودرا درمنزل بااحباب‌ودوستان صرف مینمایند وباسخاوت وباعلوطبع میباشند . غذاهای ایرانی ازپلو وخورش‌وچلو وماست وکشک بیشتراوقات درسرمیز خود حاضرمینمایند

وچائی وشربت وقهوهٔ خوب درمنزل طبخ می‌نمایند.

فرزندان وزیرمختار

اسامی پسرهای جناب وزیرمختار:
۱- یوسف‌خان ۲-اردشیرخان ۳- سلیمانخان ۴- قهرمانخان
۵- گرگین‌خان ودخترکه‌ازهمه کوچکتراست‌نام اومریم‌است.

ذکراسامی اجزای سفارتخانهٔ ایران درپاریس و تجارایرانی

نوکرهای ایشان یکی لوئیز نام داردکه سالهای سال است در سفارتخانه خدمت نموده از زمان مرحوم فرخ‌خان امین‌الدوله تابحال ولی هنوز فارسی نمیداندقدری‌میفهمد وازاهل فرانسه وعیسوی‌مذهب است .

دیگری الکسندراست، یعنی اسکندر وازاهل پاریس‌است‌وجوان زرنگی است.

دیگری پیرنام دارد. ازاهل ارومیه‌است و ترکی تکلم مینماید وبسیار جوان خدمتکاری است.

نایب اول سفارت‌نواب والاحاجی محمدمیرزا

نایب اول سفارت نواب والاحاجی‌محمدمیرزا پسرمرحوم‌اسدالله میرزای نایب‌الایاله است. مدت دوسال است که درپاریس درسفارتخانه درخدمت جناب نظرآقای وزیرمختار مشغول امورات سفارت میباشند و تحصیل زبان فرانسه‌را بسیار خوب کرده و حالا نیز درمدرسهٔ مخصوص درعلم فقه ومحاکمات ومرافعه تحصیل مینمایند وبااعیان و اشراف و بزرگان پاریس وسفرای خارجه کلا آشنائی بهم رسانیده‌اند ودر جمیع

دعوتها ومهمانیها وبالهائی که آنها میدهند شاهزاده حاجی‌محمدمیرزا را اخبار داده درآن مجلس حاضر میشود والحق خوب میتواند ازعهدهٔ معاشرت باآنها براید وصاحب اخلاق حمیده وحالات خوب میباشد .
حسینقلیخان نواب شیرازی که مدت دوسال درهندوستان تحصیل زبان انگلیسی نموده ومدت سه‌سال درشهر لندن برای تحصیل زبان توقف نموده ویک سال درشهر پاریس مانده وزبان فرانسه رابسیار خوب فرا گرفته‌اند والحق بسیار جوان معقول آراسته‌ایست اکثر اوقات باایشان معاشرت نموده ودر عبورو سرور وتماشاها باایشان حرکت میکردم .
ازاهل ایران کمتردرپاریس توقف دارند، مگربرای معامله وتجارت آمدو شد مینمایند .

تجار ایرانی

یکی حاجی ابوطالب خراسانی که مدت سه‌سال است درپاریس برای معاملهٔ فیروزه توقف نموده‌اند ودیگری حاجی‌میرزامحمد خراسانی که‌شخص طلبهٔ باسوادی‌بوده‌وحالا تجارت مینمایند وحالا مدت ده‌سال است درپاریس برای تجارت‌فیروزه توقف دارند ودرشهر مارسیل دونفر ایرانی دیگر میباشند .یکی‌ازآنها حاجی‌محمد رحیم برادر حاجی محمد حسن کمپانی است. حالامدت‌ده‌سال متجاوز است دراین صفحات توقف وعیال مخصوص ازاهل این صفحات گرفته‌اند وبدست ایشان مسلمان شده‌اند و در یکی از شهرهای نزدیک مارسیل که نام آنجا کانژ است منزل وخانه‌و عمارت دارند وکارخانهٔ‌ابریشم‌وحریربافی ازخود دارند واکثر معاملجات ایران‌بتوسطایشان میشود ودر توقف وبودن این‌جاها انس گرفته‌اند .

ودیگری آقاحسینعلی اصفهانی است که درمارسیل منزل دارند واکثر معامله ودادوستد تجار ایرانی که در اسلامبول و مصر میباشند باایشان است.

شرح وضع خندق دور شهر پاریس

دورهٔ شهردوازده فرسخ است که خندق محاط شهراست. عرض خندق پانزده ذرع است وبعضی جاها گشادگی بهمرسانیده بقدر پنجاه ذرع عرض میشود دیوار خندق طرف بیرون شهررا درخت وچمن نشانیده بطوریکه آدم وحیوان نمیتواند داخل خندق بشود وزمین خندق چمن وسبزه است وابداً کثافت وناپاکی درمتن زمین خندق نریخته که گویا این خندق یک خیابان گل ورياحين وچمن وسبزه است و دیوار خندق طرف شهراز زمین خندق تااول خاك ريزاز سنگ تراشیده ساخته شده وبسیار خوب ومحکم ساخته‌اند وسنگهارا صاف و پاکیزه تراشیده‌اند و بندها وفاصله های سنگ را ازآهك وگچ محکم گرفته‌اند و روی آخر دیوار خندق که اول خاك ريز باشد باسنگهای بسیار بزرگ طره قرار داده‌اند وبقدر نیم‌ذرع پیش آورده‌اند وهرپیچ وخمی که ازبرای دیوار خندق قرار داده‌اند بقدر پنجاه ذرع همانقدر راست و مستقیم و خوب ساخته شده وخاك‌ريز روی دیوار خندق طرف شهربقدر دوذرع ارتفاع دارد ونیز روی خاکریز بقدر شش‌ذرع عرض دارد وهرپنجاه ذرع در یک‌موقع روی خاکریزرا بلندتر نموده و وسعت دارند. برای گذاردن توپ. پشت خاکریزرا طرف شهر مرتبه بمرتبه ساخته‌اند بطرز پلهای

بلند که سرباز وقشون بتواند پشت خاکریز بهایستد وازروی دیوارخندق تالب خاکریز وروی خاکریز وپشت خاکریز طرف شهر راکلاً بیک طرز چمن کاشتهاند که ابداً خاك پیدا نیست که گویا یك قطعه زمرد است ودرمیان چمن گلهای رنگارنگ وسبزههای خوب‌نمایان است‌وابداً خاك‌وسنگ خاکریز وخندق شهرنمایان نیست همه‌یك‌دست‌سبزوخرم است وگردش وتماشای روی خاکریز شهربهترین تفرج گاه است که از یك‌سمت سبزه وجنگلهای بیرون شهرنمایان است وازیك‌سمت عمارات وخانهها وباغچههای شهرنمایان است. دیوار وقلعه و برج وبارو مثل شهرهای ایران ندارد.

چمنزارها و خیابانها

ونیز دروازههای بلند وطاقهای مرتفع برای شهر قرار ندادهاند. هرراهی که ازخارج وارد شهرمیشود بهموافق پهنای کوچه و خیابان شبکه ودرهای‌مشبك‌آهنی مطلامقابل‌خندق وخاك‌ریز نصب‌نمودهاند که معلوم میشود که این حداول شهراست ودرپهلوی‌دروازهها‌طاقهای مخصوص ساختهاند که ازبعضی اسباب و اشیاء وارده گمرك بگیرند و طرف داخل شهرپشت خاك‌ریز خیابان خیلی وسیعی که‌دوطرف‌درخت دارد گردش میکند ودر دورداخل شهراین خیابان هست واین خیابان بهمان وسعت و عرض جمیع اطراف شهر را احاطه کرده است و درآن خیابان‌ها چراغ گاز زیاد دارد. وچون هوای شهرپاریس همهٔ اوقات نم ورطوبت ومه دارد ازاینجهت چمنها همهٔ اوقات سبزو خرم است و هرگاه هوا اتفاقاً چندروزی آفتاب سخت شود چمنهارا ازآب‌دستی یعنی باتلمبه ولوله وآب‌پاش آب‌میدهند که چمنها خشك نشود.

شرح خیابانها و کوچه‌های شهر پاریس

بعضی خیابانها که عرض آن پنجاه ذرع وشصت ذرع است ودو ردیف درخت دارد آنرا بلوار میگویند وبعضی خیابانها که بقدرصدذرع وهفتاد ذرع عرض دارد وچهار ردیف درخت در آن نشانیده‌اند آنرا اونو[1] میگویند وبعضی کوچه ها که بیست ذرع وپانزده‌ذرع وده‌ذرع عرض دارد آنرا 'رو[2] یعنی کوچه میگویند ولی دراین کوچه‌ها درخت ننشانیده‌اند. وسط خیابان هاراه کالسکه است وکنار دیوارهاراه پیاده‌رو است وپای درختها نیزراه پیاده رو ساخته‌اند ودر بعضی فاصلهٔ درختها نیمکت‌ها گذارده‌اند که هنگام عبور ومرور هرکس خسته میشود در آنجا بنشیند ودربعضی‌خیابانها برای رفتن وآمدن شش‌نوع راه پیاده‌رو است ازیک‌طرف کوچه راه پیاده‌رو پای دیوار عبور میکنند ونیزپای دو ردیف‌درخت دوراه پیاده‌رو است وطرف دیگر کوچه نیزبهمینطوراست.

ذکر تنظیف و تمیزنمودن کوچه وخیابانهای شهر پاریس

زمین راههای پیاده‌رو رابیشتر قیروریگ وآهک جوشانیده‌اند و صاف‌و مسطح ساخته‌اند که به‌اندك آب باران وشست‌وشو زمین کوچه چنان براق وشفاف میشود که عکس دراونمایان است وهرروز گذشته ازآنکه کوچه‌ها وخیابان‌ها را جاروب‌سی کنند باآب میشویند ونیزبعضی خیابانها و کوچه‌ها را دروسط خیابان که کالسکه میرود به‌قیروآهک و

۱: Avenue ۲- Rue

ریگ جوشانیده وریخته ومسطح نموده‌اند که گویا زمین خیابان و کوچه یکپارچه سنگ تراشیده صیقلی است.

ساختمان خیابانها و کوچه ها

ودربعضی کوچه وخیابان‌ها ومیدان‌های مخصوص زمین کوچه رایعنی راه کالسکه راازچوب‌فرش نموده‌اندچوب‌را بطرزنیمه آجر بریده‌اند ومثل اینکه زمین‌را درایران ازنیمه آجرسوجی فرش میکنند در پاریس نیززمین خیابانها را ازچوب بطرز نیمه‌آجر فرش کرده‌اند وچنان محکم وبهم پیوسته ساخته‌اند که اینقدر اسبها و کالسکه‌های متعدد که‌ازروی آن عبور میکنند ابداً صدا نمیدهد وخراب نمیشود ولی گاهی پای اسبها میلغزد ومی‌افتند وپای آنها میشکند ودر کنار کوچه‌ها هرپنجاه ذرع فاصله یک لولهٔ‌آبی حاضر است که تلمبه‌را به‌او نصب نموده کوچه را میشویند یاپای درختهای خیاباها‌را آب میدهند ودرپای درختهاشبکه آهنی نصب نموده‌اند که ملصق بازمین است ودر میان هردرخت یک چراغ نصب نموده‌اند ودرختهای خیابان‌ها چنار وبلوط است و بعضی جاها عقاقیا ودرختها همه یک‌قد ویک اندازه و درخت خیابانهای‌شهر رانمیگذارند خیلی‌بزرگ وقوی و کهنه بشود وهمه وقت درختهای تازه سبز درخیابانها نگاه میدارند وهرچندی یکدفعه سرشاخه های درخت رامیزنند که شاخهٔ نوبدهد ودرختهارا سه‌ذرع و چهار ذرع فاصله در خیابانها نشانیده‌اند که شاخهٔ درختها بهم رسیده وسایه انداخته‌واکثر زمین کوچه‌ها راسنگ تراشیده بقدر آجر یا بقدر نیمه‌آجر فرش نموده‌اند سنگ نتراشیده وقله(۱) سنگ ابداً درهیچ کوچه‌وخیابانی دیده‌نمیشود.

۱ـ قلوه

بلوار خیابانی است که مرتبهٔ تحتانی عمارت اطراف آن خیابان همه دکان است. واونو خیابانی است که اطراف آن خانه و باغچه است و همهٔ اوقات در وسط کوچه واطراف کوچه آدم ومستحفظ ایستاده واگر کثافت وناپاکی ببینند فوراً پاك و تمیز میکنند وکوچه‌وخیابان‌ها چنان پاك وتمیزوشسته ورفته‌است که‌شخص هوس‌میکند که همه‌اوقات‌در کوچه راه برودوبنشیند وصندلیهای‌فراوان ونیمکتهای بسیار در کوچه‌وخیابانها درهرجا بموقع خود گذارده‌اند.

شرح چراغهای گاز وغیره درخیابانهای شهرپاریس

و کنار بعضی‌خیابان‌ها ریگهای‌غربال کرده بسیار نرم ریخته‌اند وبه‌نوعی صاف ومسطح نموده‌اند که شخص‌را حیف می‌آید پابرروی‌آن بگذارد وبرروی ریگها حرکت نماید وریگهائی که درکنار کوچه و خیابان‌ها می‌ریزند زردرنگ است ودرهنگام ریختن بزمین خیلی سخت وبهم چسبیده میشود که بپانمی‌چسبد ونم ورطوبت رابخود نگاه میدارد جمیع کوچه وخیابان‌های شهرپاریس ازبس باصفا وتمیز وشسته ورفته وپردرخت‌وپرچراغ است که گویا هرکوچه وخیابان‌راعلیحده ومخصوصاً برای یک پادشاهی ساخته‌اند که هرروزو هرساعت برای عبورو مرور پادشاه جاروب میکنند وآب‌میپاشند ودرشبها بقدری در کوچه وخیابانها ومیدانها چراغ گاز روشن مینمایند که گویا هرشب در پاریس جشن دولتی وسلطنتی است یاشب عیدیست که مخصوصاً اینقدر چراغ روشن نموده‌اند واین چراغ وروشنائی هرشب درپاریس هست بدون تخلف

که به‌انواع واقسام چراغها درکنار خیابانها و کوچه‌ها دو ردیف و سه‌ردیف‌و چهار ردیف‌روشن است‌وچراغ هاازسرشب تابه‌صبح میسوزد.

پایه‌های چراغ های خیابان‌ها ازچدن‌منبّت‌خیلی خوش‌ترکیب وبلند وسرپایه‌ها ازفانوس بلور تاجدار ودربعضی خیابان‌ها چراغ هاده منفذ داردکه ازآنها شعلهٔ گاز بیرون می‌آید وکاسهٔ چراغ را از بلور ساخته‌اند وهمهٔ کاسه‌های بزرگ مملو ازنورگاز است وازدورگویا یک کاسهٔ ازنور شعله‌وراست واطراف آن چراغ مثل روز روشن میباشد.

شبی باجناب‌مؤیدالملک‌ومیرزاآقا درکوچه‌های پاریس درخیابان شانزه‌لیزه گردش‌میکردیم، از وضع روشنائی وچراغ های گاز و برق که گویا شب‌را مثل روز روشن کرده بود جناب مؤیدالملک این شعررا به مناسبت چراغ گاز خواندند:

جانا ادب آنست که درحضرت پاریس

گوئیم که ما خود شب تاریک‌ندیدیم

وحقیربسیار ازاین‌شعرلذت‌بردم که درواقع همین‌بود که‌فرمودند.

وضع خانه‌های شهرپاریس

درهای خانه‌ها راخیلی وسیع وبلند ساخته‌اند بطوریکه ازهردر خانه کالسکه داخل میشود وبلندی درخانه تامرتبهٔ اول عمارت است که پنج ذرع ارتفاع دارد وحیاط اغلب خانه‌ها بسیارکوچک است وعمارتهارا طبقه‌بطبقه برروی هم ساخته‌اند ولی بیشترهفت‌مرتبه‌است.

وصف آپارتمان

ازدرب خانه که داخل دالان میشوند دالان بسیار وسیع بلندی

هست ودرآن دالان راه پله قرارداده‌اند. خیلی عریض وروشن و بلندی پله ها اریک‌وجب کمتر است واین راه پله تا مرتبهٔ هفتم عمارت بالا میرود وهرمرتبهٔ خانه منزل کسی است وراه پله‌نیزتعلق بهمهٔ‌مرتبه ها ومنزلها دارد وراه پله مقابل هرمرتبه وطبقهٔ که میرسد وسعت گاهی‌بهم میرساند که مقابل درب آن مرتبه است وپله‌ها همه مفروش‌است ولب پله ها دست‌انداز ومحجراز چوب صیقلی خراطی نموده یااز چدن وآهن وبرنج دارد وشبها در راه پله چراغهاتابه‌صبح روشن است ودرهرمرتبه پنج شش اطاق ساخته‌اند. اطاق پذیرائی واطاق غذاخوری وسه اطاق یابیشتر برای خواب واطاق مطبخ اطاقهای مرغوب و نشیمن درهای آنها روبه کوچه وخیابان است وخروجیها دارد که بیرون می‌ایستند و وخیابان راتماشا می‌نمایند وبعضی اطاقهای خواب ومطبخ روبه حیاط خانه است. مرتبهٔ تحتانی عمارت که بزمین متصل است طویله وانبار وجای ذغال است وچون رطوبت دارددرآنجا نمی‌نشینند. مرتبهٔ روی‌او رامرتبهٔ اول میگویند وخیلی مرغوبست وکرایه واجارهٔآن گرانتراست. هرقدرازمرتبهٔ سیم صعود میکند کرایه واجارهٔآن نزول میکند ومرتبهٔ هفتم جای نوکر وکنیزاست ودرهرمرتبه مبال وشیرآب روان دارد تا مرتبهٔ هفتم. وروی بام عمارتها همه ازآهن است وعمارتها را ازطرف کوچه وخیابان‌ازسنگ تراشیده بسیارخوشگل ساخته‌اندوبعضی‌خانه ها نیز از آجر قرمز کارکرده‌اند و پشت عمارتها را ازسنگ نتراشیده وگچ ساخته‌اند وعمارتها باوجودیکه هفت مرتبه و هشت مرتبه است پایه و پی‌آن ازسه‌وجب ابداً بیشتر نیست. شخص تعجب میکند که اینهمه

ارتفاع وسنگینی عمارت چطور برروی پایه های نازك و باریك ایستاده وچنان محکم و مستقیم ساخته‌اند که ابداً شکست و خرابی و کجی در درعمارتی دیده نمیشود.

وجلودرهای عمارت را ازطرف خیابان کلاً محجر از آهن محکم درست کرده و نصب نموده‌اند که کسی بی‌احتیاط به‌پائین نیفتد و در پهلوی درخانه توی دالان اطاقی ساخته‌اند بسیار منقح و خوش وضع وبا آینه وصندلی وقاپوچی ودربان خانه را درآنجا نشانیده‌اند که همه وقت خود قاپوچی بازن اودرآن اطاق حاضر است وشبها نیز تابه‌صبح بیدارند که هرکس زنگ در رابکشد آنها دررا بازمینمایند و قاپوچی مواجب مخصوص ازاهل هفت‌مرتبه عمارت‌دارد ودرهای عمارت‌آنچه بخیابان و کوچه وحیاط بازمیشود کلاً شیشهٔ یکپارچه‌است. تنکهٔ‌وسط دررا به‌اندازهٔ در شیشه نموده‌اند و درهائیکه از اطاقی به اطاقی دیگر میروند چوب رنگین صیقلی‌است وخانه های اعیان واشراف ازچهارمرتبه وپنج‌مرتبه بیشترنیست‌وجلوخانه آنها یك‌باغچه یایك حیاط گل کاری دارد که دیوار طرف کوچهٔ آن شبکه آهن است و با کالسکه در حیاط داخل میشوند وتاپای پله عمارت میروند و پلهٔ عمارت‌را دروسط حیاط قرارداده‌اند که از درخانه که داخل میشوند پلهٔ عمارت نمایان است وبعضی خانه هاروی پله حیاطرا که داخل‌عمارت‌میشود طاقی چترمانند ازبلور برروی پله ساخته‌اند که درهنگام باران محفوظ باشندودر کوچه وخیابان ها وباغچه خانه‌ها ابداً درخت میوه وباثمر نمی‌نشانند ودرجلو بعضی عمارتها باغچه های گل کاری و درختهای سایه‌دار نشانیده‌اند

ودور آنرا ازطرف خیابان و کوچه محجر وشبکهٔآهن کشیده‌اند ودرخت عشقه که همه اوقات درتابستان وزمستان سبزاست برآن محجرآهنی کشیده وپیچیده‌اند که شاخ و برگهای عشقه گل راه وهمهٔ آن محجررا فرا گرفته که گویا یک دیوار سبز زمردیست از گل الوان وبیشتردرخانه ها درخت کاج وسرو ودرختهای جنگلی می‌نشانند وباغچه های خانه ها را مخصوصاً پست و بلند درست میکنند وتپه و کردوها را از زمین راهرو باغچه بلندتر میسازندوبا آب‌پاش آب میدهند.

درشهر پاریس سقف درگاه ودرهای عمارات کمتر هلالی است وهمه سقف درگاهها صاف ومسطح است مگربعضی طاقهای بزرگ و ایوانهای جلوبازارها که آنهارا هلالی سقف زده‌اند.

ذکراسامی واعداد ونمره‌های کوچه وخیابان وخانه‌های شهرپاریس

جمیع کوچه وخیابانهای شهرپاریس اسم مخصوص دارد وعدد خانه ها که درهرکوچه وخیابانی است معلوم است واز اول هرکوچه عدد ونمرهٔ خانه‌را برصفحهٔ نوشته‌اندودربالای درخانه نصب‌نموده‌اند.

مثلاً درخیابان گلشن خانهٔشمانمرهٔدوازدهم است دراول‌خیابان وکوچه اسم خیابان‌را برلوحهٔ نوشته‌اند ودرسرخیابان نصب نموده‌اند وبرسر هرخانه نمره وعدد خانه را نوشته‌اند بلوحهٔ و نصب نموده‌اند ودرپهلوی در خانه صندوقی پهلوی اطاق قاپوچی نصب کرده‌اند که

یک منفذ کوچکی بقدریکه پاکتی دراو بیندازند بطرف کوچه دارد که هر کس کاغذ وپاکتی دارد ومیخواهد بجائی بفرستد در آن صندوق می‌اندازد. بعدازآن پستچی آمده درصندوق‌را باز نموده پاکتهارا برداشته درپستخانهٔ بزرگ برده وبهرولایتی که بایدبفرستند میفرستند. وعمارتها کلاً دوراه پله‌دارد یکی آنکه‌مفروش وسزین است وچراغهاوروشنائیها درپله‌ها دارد یکی‌دیگرراه پلهٔ آشپزخانه‌های‌مرتبه‌هاست که خدمتکار ونوکران راه پله عبورو مرور مینمایند وذغال وهیزم واسباب آشپزخانه راازآن راه میبرند.

شرح میدان شانزه‌لیزه ومیل سنگی‌مصری درپاریس

وبعضی خیابانها ومیدانهای وسیع درشهر پاریس هست که صد ذرع متجاوز عرض دارد مثل شانزه‌لیزه ومیدان طاق ظفر که اورا ارك دوترنیف میگویند ومیدان دیگر که میل سنگی مصررا در آنجا نصب وبرپا نموده‌اند. وضع خیابان شانزه‌لیزه بسیار عریض وطولانی است ودر بعضی موقع‌ها حوضها وفواره‌ها دروسط وکنار خیابان واقع است وبسیار درخت چنار وبلوط بقطار نشانیده‌اند وباغچه‌های گل کاری در اطراف حوضها هست وبقدر چندهزار صندلی ونیمکت آهنی درکنارباغچه وزیر درختها گذارده که هرکس بخواهد. بر روی آنها می‌نشیند و خیابان شانزه‌لیزه خیلی باصفا وباروح است ومردم بسیاردرآن خیابان برای‌تفرج راه میروند و می‌نشینند و مخصوصاً زنهای بزرگان بادایه‌ها و اطفال شیرخوارهٔ خود درآن خیابان گردش میکنند وبرروی صندلیها می‌نشینند

واطفال کوچک وبزرگ انواع واقسام بازی میکنند. درتابستان درزیر سایه های درخت ود رزمستان در آفتاب همه وقت آن خیابان پرا زجمعیت است.

یکقسمت خیابان میدان بسیار وسیعی است که در وسط میدان میل سنگی است که بیست ذرع ارتفاع دارد ویکپارچه است وبرروی او بخط مرغی نوشته شده وآن میل[1] را ناپلیون اول از مصر آورده است ودر وسط میدان تختی ازسنگ صیقلی مرتفع بسته وآن سنگ را برروی آن تخت گذارده اند. هندسی و وضع جرثقیلی که آن سنگ را برپاواستوارداشته اند دردوره و سطح سنگی که زیرآن سنگ است نوشته ونقش کرده اند. و اطراف سنگ مصری حوضها وفواره ها و چراغ های بسیار و مجسمه های سنگی بسیار بزرگ. یک سمت میدان طرف مغرب دو عمارت سلطانی بسیار معتبرهست که سرکار اعلیحضرت ناصرالدین شاه را در هنگام تشریف آوردن به پاریس درآنجا منزل داده بودند که روی عمارت بطرف میدان است وطرف جنوب میدان باغ بسیار بزرگی است که آنرا باغ تولویری[2] میگویند ومردم برای تفرج در آن باغ همه وقت راه میروند وطرف مغرب میدان رودخانهٔ سن است وطرف شمال میدان خیابان شانزه لیزه است. وزمین میدان همه ازچوب فرش است که چوب را بقدر نیمه آجر کلفت تراشیده وزمین رافرش نموده اند. آن میدان بقدری پاك وپاکیزه وتمیزاست که بتقریر نمی آید ولسان قاصرازحد بیان ولیس الخبر کالعیان و در آن میدان شبها بقدری چراغ گاز روشن مینمایند که از روشنائی مثل روزمیشود.

1– Obelisgue 2– Tuileries

میدان طاق ظفر

سمت دیگر خیابان شانزه‌لیزه منتهی میشود بمیدان طاق ظفر که سه هزار قدم طول خیابان شانزه‌لیزه‌میشود. میدانیست بسیار وسیع و مدور که دوازده خیابان طولانی عریض ازمیدان‌خارج میشود و بشهرواطراف شهرمیرود وهر کدام خیابانها اسم مخصوص دارد و در وسط خیابان طاقی ساخته‌اند که بقدر پنجاه ذرع ارتفاع دارد که او را طاق ظفر و طاق فیروزه نیزمیگویند واین طاق چهار پایه دارد و چهار دهنه ولی بسیار پایه ها محکم وهمه طاق را از سنگ‌های تراشیده بسیار بزرگ ساخته‌اند ودر بدنهٔ طاق صورتهای جنگهائی که دولت فرانسه بادولت آلمان نموده یابادولت دیگر وفتح نموده برروی دیوار آن طاق‌حجاری نموده‌اند وخطوط بسیار برآن نوشته‌اند وراه مخصوص دارد که ببالای بام طاق میرود. جناب مؤیدالملک یکدفعه بالای بام ظفر تشریف‌بردند وحقیر دودفعه ببالا رفتم که سیصد پله دارد و در راه پله ها چراغ گاز دایم میسوزد و روشن است و مردم شهر برای تماشا خیلی ببالای بام طاق میروند.

بالای طاق جای وسیع وباصفا است وهمهٔ شهرپاریس درآن بالا نمایان است وآدم ومستحفظ نیزدرآن‌بالا نشسته‌است ودوربینهای‌متعدد دارد که هر کس بخواهد شهررا تماشا نماید قدری پول‌داده دوربین را ازآن شخص گرفته تماشا میکند بعد دوربین را رد مینماید وهنگام آمدن ببالای طاق اول‌پله آدمی نشسته هر که ببالا میرود انعامی باومیدهد. وزمین میدان دراطراف طاق همه ازچوب تراشیده بطوریکه سابق ذکر شد فرش است ودورطاق‌را بقدر بیست ذرع فاصله توی میدان ستون

کوتاه‌سنگی گذارده‌وزنجیری ازاین ستون بدان ستون کشیده‌اند که مال وحیوان نزدیک طاق نرود.

ودورتادور میدان خیابان پیاده‌رو است که درختهای سایه‌دار نشانیده‌اند و فاصلهٔ خیابانها را از قیر و ریگ و آهک ریخته و ساخته‌اند. مثل سنگ یکپارچه میدرخشد وصندلیهاونیمکتها زیردرختها گذارده‌اند وخانه وعمارتهائیکه روبمیدانست بسیار خوشگل و مرتفع وجلوخانه‌ها طرف میدان باغچه بسیار قشنگ وخانه‌ها را طرف میدان بطور دایره ساخته‌اند یعنی دوازده خیابان که از میدان خارج میشود فاصلهٔ خیابان‌ها خانه است. دورتادور میدان بوضع دایره‌است. خیابانها وخانه‌های اطراف میدان بوضع دایره میدان‌ساخته شده استودرحقیقت این میدان بزرگ‌دوازده سودارد. ودرشهر پاریس بسیار میدانها هست که ده‌خیابان وهشت خیابان وشش خیابان و کوچه از او جدا میشود ودر وسط هرمیدانی و گذری حوض بسیار بزرگی که‌دایم ازفوارهٔ اوآب میریزد ودورحوض باغچه وگل‌کاری وچمن است.

شرح بازار ودکاکین شهر پاریس

دراکثر کوچه‌ها وخیابانهامرتبهٔ اول عمارات یعنی مرتبهٔ تحتانی کلاً دکان است ودرهرمحله وهرخیابان ازهرنوع دکان هست. دکان حریر وماهوت ولباس دوخته وقصاب وبقال وسبزی‌فروش وچینی‌فروش ازهرقبیل دکان درهر محله موجوداستولی‌اصل بازاردربحبوحهٔ شهراست که‌عمارت پاله رُیال ومغازه‌های‌لورباشد که شرح آن‌بازارهامفصل است.

عمارت پاله‌رویال

عمارت پاله ریال[1] مثل یک میدان بسیار بزرگیست که‌سیصد ذرع طول ودویست‌ذرع عرض دارد ودورتادورآن‌حجرات واطاق‌است وچهار مرتبه برروی هم ساخته‌اندوجلواطاقها وحجره‌ها ایوان‌سر تاسری است مفصل وجلوایوانها ستونهای سنگ بسیار خوب ساخته‌اند وجمیع اطاق‌ها جواهر فروشی است. الماسها و مروارید‌ها و یاقوتهای‌الوان و سنگهای قیمتی واسبابهای‌جواهرنشان‌وگوشواره‌هاوگردن‌بند‌های‌جواهر وحقه‌ها ونیم‌تاجهاوجعبه‌های‌جواهرنشان‌وعصاهای جواهری‌وانفیه‌دان جواهر و انگشتر‌های جواهر و چترهای دسته جواهر و پارچه‌های مرواریددوز وازهرقبیل اسباب جواهر وغیرجواهری که شرح آن ممکن نیست درآنجا هست.

ویترین مغازه ها

جلوحجره‌ها باندازهٔ دهنهٔ حجره یک شیشه آینهٔ یکپارچه نصب نموده‌اند وجمیع جواهرات را در پشت آن شیشه آینه گذارده‌اند که هرکس بی‌زحمت آن جواهرات راتماشا مینماید ودرب حجره دریک کنار واقع است وداخل حجره‌نیزجعبه‌هاوقوطیها مملواز جواهرات‌است وبیشتراهل معاملهٔ آنجا زن میباشند وزنها دادوستد مینمایند ودردکان بجزچهار چوب‌در، مابقی همه آینه است و توی دکان نیز درودیوار و اطراف همه آینه‌های چهارذرعی وپنج‌ذرعی نصب نموده‌اند ودکاکین وبازار تاشش‌ساعت وهفت‌ساعت از شب گذشته باز است وچراغ‌های بازار ودکاکین کلاً ازچراغ گاز است ودراندرون‌دکاکین‌چهل‌چراغ ودیوارکوب وچراغهای قطار بسیار نصب کرده‌اند که ازبیرون دکان

1- Palais Royal

که شخص بدکان نگاه میکند درپشت شیشهٔ آینه همهٔ دکان نمایان است بلکه جلوهٔ اجناس وجواهرات درشب ودر روشنی چراغها بیشتر است وزمین حجرات پالهریال بازمین ایوان سرتاسری جلوحجرات وزمین حیاط یک مساویست کرسیوپست وبلندی ندارد ودر وسط حیاط عمارت پاله ریال درختهای جنگلی وبعضی باغچهها وحوضهای کوچک دارد ولی بیشتر زمین حیاط صاف ومسطح است وصندلیها و نیمکتها درمیان حیاط گذاردهاند که هرکه بخواهد مینشیند وعمارت پالهریال درایام قبل عمارت سلطنتی بوده وسلاطین پاریس درآن عمارت مینشستهاند حالا تجار وجواهر فروشان شهردرآنجا دادوستد مینمایند.

پاساژ شیشهای

وچهار کریاس ودالان وسیع ودروازهٔ بزرگ دارد که از دروازه که داخل کریاس میشوند کریاسمانند یک شبستان مسقفی است که بیست ستون سنگی قویپایهٔ سقف اوست واطراف کریاس نیزدکانهای جواهرفروشی است وپهلوی کریاس بازاریست که سقف آن کلاً ازبلور است و زمین آن کلاً سنگ مرمر سفید فرش است ولنترها و حبابها و لامپا های بسیار بزرگ درکریاس ودربازار ودرجلو حجرات آویزاناست که شبها تابصبح روشن است و مردم مثل روز زنو مرد درگردشند و معامله مینمایند، بعضی برای تماشا وتفرج دراینجاها گردش مینمایند ودرهرموقعی قهوهخانه ومیخانهها است که مردم مینشینند وچائی و شراب وقهوه میخورند.

مغازهٔ لوور

مغازه جائیراسیگویند که هرنوع اقمشه واجناس درآنجامیفروشند ولی مغازهٔ لور بسیاربزرگ است.صدوپنجاه ذرع طول دارد وصد ذرع

عرض ودور تادور این عمارت کوچه است و این عمارت پنج سرتبه است. مرتبهٔ تحتانی که مساوی زمین است دورتادور آن طرف کوچه ایوان‌است وجلوآنها ستون سنگ است وطاق ایوانها هلالی است و جلوهرطاقی یک چراغی از گاز آویزان است و طاقهای عمارت همه رو بایوانها باز است و جلوطاق عمارت به پهنای طاق یک شیشهٔ آینه بزرگ نصب نموده‌اند و ازهرنوع اجناس در پشت شیشه گذارده‌اند و اندرون عمارت کلاً مثل شبستان‌مسقف است ولی پایه و ستونهای او مربعست وچهارطرف پایه‌هارا آئینه یکپارچه نصب نموده‌اند ودرفاصلهٔ پایه‌ها اجناس رابترتیب چیده مثل دکان بزازی وپشت هربساطی در فاصلهٔ پایه‌ها چهارنفر نشسته‌اند ودرهربساطی یکنوع ویک قسم‌جنس میفروشند پارچه‌های ابریشمی وپشمی وریسمانی‌وکتان وحریروماهوت وپارچه‌ها ولباسهای‌دوخته کلاً جدا وبساط علیحده‌دارد. دریک‌بساط کلاً پارچه‌های کتان‌است ندوخته. دریک بساط پیراهن کتان وزیر جامهٔ کتان است دوخته ودوچین و دسته کرده. در یک بساط جنس منحصراست‌بدستمال کتان که جمیع طاق ودیوار و زمین کلاً دستمال است. دریک بساط اسباب حریراست درجعبه‌ها وقوتیها گذارده اگر کسی نابلد باشد و دریک بساطیکه ماهوت میفروشند حریر بخواهد یکنفر ازاهل آن بساط برمیخیزد وبهمراه شخص می‌آید وبساط حریر-فروشی‌را نشان میدهد ودرهربساطیکه شخص چیزمیخرد اولا قیمت آن بی‌کم‌و زیاد برروی آن جنس نوشته است که ابداً چیزی کم نمیشود کرد. هراسبابی که ازهربساط خریده‌یک آدمی ازاهل‌آن بساط بهمراه

شخص می‌آید ودرموضع مخصوص درآن عمارت محررها نشسته‌اند و خرید و فروش راثبت وسیاهه مینمایند ، قدر ومقدارجنس که فروخته شده در دفتر خود مینویسند و پول آنرا آدم علیحده تحویل میگیرد .

وضع وترتیب خریدوفروش در مغازه‌های شهرپاریس

کسانیکه درپشت بساط نشسته‌اند پول‌را نمیگیرند . باید جنس وپول رابیرند نزد دفتردار و تحویلدار که آنها قبول کنند و پول بگیرند و نیز کاغذی به‌مهرآن مغازه بشخص میدهند که در بیرون در مستحفظین نگویند اسباب‌را نخریده بیرون آوردهٔ ودرهرمرتبهٔ ازاین عمارت یکنوع جنس میفروشند ودر روز روشنائی وسط این عمارت‌ازچراغ گاز وچراغ برق روشن است . وبرای رفتن بمرتبه‌های فوقانی راه وپله‌های وسیع دارد وزمین آن عمارت‌وپله‌هاومرتبه‌ها کلاً فرش است . وبقدری‌جمعیت وکثرت مردوزن برای خرید اجناس درهرمرتبهٔ آن عمارت ایستاده‌اند، دراه میروند وخرید میکنند که‌ازحساب وشماره بیرون‌است . وهرروزیکه در آن مغازه از پانزده‌هزار تومان کمتر فروش بشود همانروز صاحب مغازه ورشکست میشود،روزی بیست‌هزاروسی‌هزار تااقلاً پانزده‌هزار تومان فروش میشود . ومرتبهٔ فوقانی آن عمارت جای زنهاودخترهائی است که اسبابهارا ترتیب میدهند یابطور بقچه و دوجین می‌بندند . و نهار وشام این جمعیت صاحبان دکان کلاً در همان عمارت درمحل غذاخوری صرف مینمایند وجمعیت وعملجات مغازه از زن‌ومرد دوهزار نفرند . یک‌تخته قالیچهٔ شیرازی سه‌ذرعی‌درمغازهٔ لوردیده شد که‌قیمت

آن پنجهزار فرانک یعنی هفتصدوپنجاه تومان پول ایران. وقالیچه های ایرانی بتفاوت قیمت بسیار درآن مغازه دیده شد.

ودر بیرون درجلو مغازه میدانی است که زمین آن بسیار صاف ومسطح وپاکیزه است که همهٔ اوقات بقدر صد کالسکه کرایهٔ و صد کالسکهٔ یک‌اسبه ودواسبه صاحبی(۱) درآنجا ایستاده که صاحبان‌آنها یازن یامرد درآن‌مغازه خرید مینمایند. وازاین قبیل مغازه‌درشهرپاریس متعدد است.

توصیف یک مهمانخانهٔ بزرگ

وضع هوتل ازاینقرار است: هوتل عمارتی‌را میگویند که مردم درآنجا منزل مینمایند مثل مهمانخانه و کاروانسرا وهوتل عمارتی‌است پنج‌مرتبه وشش‌مرتبه وهفت‌مرتبه. مرتبهٔ تحتانی آنجاروبکوچه‌وخیابان دکان وقهوه‌خانه است ومحل غذاخوری است. مرتبه های فوقانی که ازپله های بسیار وسیع مفروش بالا میروند دالانهای وسیع مفروش‌دارد واطراف دالان اطاقها است که آن اطاقها همه مفروش وبا اسباب و صندلیهای قیمتی وساعت وآینه های قدی و تخت و اسباب روشوری و تنگ آبخوری واستکانهای متعدد ودستمالهای متعدد وصندوق وجعبه برای اسباب گذاردن وبعضی لوحه وتصویرهای قاب وآینه نموده به‌دیوار آویخته‌اند وپرده‌های‌آن اطاق همه ازپارچه های ابریشمی‌اعلا. وبعضی اطاقها درهوتل هست که جای دورختخواب‌در دوتخت‌پهلوی هم گذارده‌اند که اگر زن و مرد هردویک اطاق لازم داشته باشند موجود باشد.

---

۱ – شخصی.

وبعضی اطاقها دواطاق توی هم است یکی برای خوابیدن ویکی برای نشستن وبامردم معاشرت نمودن وقیمت وکرایهٔ آن بیشتراست و خدمتکار اطاقها زن است که هرچند اطاق دست یک زنی است که اطاق راجاروب میکند ورختخواب رادرست میکند شب می اندازدوصبح ترتیب میدهد وکتان وملفه روی تشک وزیر لحاف را هرروز تغییرمیدهد و تازه می‌آورد وبرروی تشک وزیرلحاف میکشد و لحاف اطاقهای هوتل بیشتر پتوهای سفید وزرد است ودستمالها هرکدام دست خورده عوض میکند وچراغ را آن زن روشن میکند وبخاری‌را روشن میکند و آب از برای ظرف روشوری وخوردن می‌آورد ومزد ومواجب آن زن خدمتکار جزو اجارهٔ اطاق است. ولی شخص هنگام رفتن از هوتل قدری انعام به‌آن زن خدمتکار میدهد وبعضی هوتلها درپاریس هست که مردمان متشخص وصاحب منصبان ووزراء واولیای دولت درآنجامنزل مینمایند.

گران هوتل پاریس گران هوتل که یکی از هوتلهای معروف پاریس است درسفر دوم تشریف‌فرمائی سرکار اعلیحضرت ناصرالدین‌شاه درگران هوتل منزل کرده بودند باجمیع ملازمان وکسانیکه در رکاب شاه بودند و اطاقها واسبابهای گران هوتل کلاً ملوکانه‌وعالی‌است. دربوکریاس وراه پله ودالانهای مرتبه‌ها بقدری وسیع وعالی است که گویا بهترین عمارتهای سلطنتی است ومبل و اسبابهای آن هوتل همه گرانبهاست و دراطاقها همه چهل چراغهای عالی وآینه‌های بلند وساعتهای بزرگ وپرده‌های‌قیمتی ولوحه وتصویرهای گرانبها ومیزهای‌مرصع وصندلیهای ممتاز واسبابهای نفیس درهمه‌اطاقهای هوتل مملواست وخدمتکارهای

مطلع وخوش لباس همه حاضرخدمت اند وآن هوتل بقدر هفتصد اطاق دارد واطاق سفره وغذاخوری درآن هوتل علیحده است که ظروف و میز آن اطاق بسیار ممتازوباسلیقه استوازهرنوع غذا وخوراك دراطاق غذاخوری هوتل پیدا وميسر میشود و نانهای خوب و انواع و اقسام گوشتهای پخته وخورشهای مرغوب ومرباهای مختلف وکبابهای گاو وگوسفندوگوساله وماهی ومرغ ولی همه گران وباقیمت ونیزدرآن هوتل قهوه‌خانه بسیار بزرگ دارد که درآنجا چائی وشراب وآبجو واز هرنوع مشروبات میفروشند وآن قهوه‌خانه بسیارعالی ووسیع وآئینه های بسیار بلند پنج ذرع وشش ذرع بدیوارآن نصب نموده‌اند وچل‌چراغهای بسیار بزرگ ودیوارکوبها کلاً ازچراغ گازبسیار درآن قهوه‌خانه هست که هرشب روشن مینمایند وازبس چراغ وروشنائی در بیرون و اندرون و اطاقها وقهوه‌خانهٔ هوتل مشاهده میشود که گویا مهمانی وضیافت دولتی است که اینهمه چراغ روشن نموده‌اند.

ازاین نوع هوتل درشهر پاریس بسیار است ونیز هوتلهای دیگر هست که مردمان بی‌بضاعت و فقیر در آن منزل مینمایند که کرایهٔ اطاقهای آن کم است ولی بازاطاقی شبی دوقران ویک‌قران کمترنیست واطاقها بازهمه مفروش وبالحاف وآینه وصندلی ومیزواسباب وخدمتکار است که مایحتاج یکنفر آدم درآن اطاق موجود است که بجزخوراك ابداً بچیزی ازخارج محتاج نمیشود و اگر بخواهد دراطاق خود غذا بخورد خبرمیدهد. ازاطاق غذاخوری برای اوهرچه بخواهد می‌آورند ولی قیمت‌آن گرانتراست بجهت زحمت خدمتکارها.

بسیاری ازپاریسی‌ها دررستوران غذا می‌خورند

ودرشهر پاریس بسیار کسان هستند که درخانهٔ خود غذا نمیخورند وکارخانه ومطبخ خانه خود ندارند. خود وعیال خود می‌آیند دراطاق غذاخوری هوتل یادرجائیکه اورا رستوران میگویند یعنی محل غذا ـ خوری. درهمه گذرها ومحلها هست. درآنجا حاضر میشوند و از هرنوع غذا وخوراك که طالبند برای آنها می‌آورند وبعداز صرف غذاقیمت‌غذا راداده بخانه و منزل خود میروند. و از برای اعلی و ادنای مردمان فرنگستان این نوع محل غذاخوری بسیار است که همه‌اوقات بی‌زحمت درآن محل غذای‌خوب حاضراست.

موزهٔ لوور

عمارت لور عمارتیست بسیار بزرگ که درایام قدیم تازمان ناپلیون سیم عمارت وسرای سلطنتی بوده، سه‌سمت آن عمارت‌راناپلیون محل موزه قرارداده ویک سمت‌آن که طرف شمالی عمارت باشد محل مخصوص وسکنای دایرهٔ سلطنت خود ناپلیون بوده که بعدازاو طایفهٔ جمهوری، خانه وعمارت وجای ناپلیون‌را بکلی سوزانیدند و از ریشه وبن برانداختنه وحالا سه‌طرف عمارت لورآباد ومعمور است که درهمهٔ اطاقهای فوقانی وتحتانی ازاسباب‌عتیقه‌وجدیده مملواست. حیاط عمارت لورسیصدذرع طول ودویست‌ذرع عرض دارد وحالاسه‌طرف آن‌دوطبقه عمارت است وجمیع عمارت را ازسنگ تراشیده منبت ساخته و صورتها ومجسمه ها ونقشه ها وتصویرها از سنگ بیرون آورده‌اند و در دیوار و اطراف‌درگاه‌اونصب‌نموده‌اندومرتبهٔ‌تحتانی عمارت‌صورتهاومجسمه های سلاطین یونان وبعضی مجسمه‌های حکمای قدیم و زنهای معروفه(۱)

۱ــ زنان‌مشهور.

وشعرای قدیم ومجسمه های صاحبان صنعت و مخترعین علم و صورت سردارها و کسانیکه درجنگ فتح نموده یاشکست خورده‌اندو کسانیکه در مذهب یادولت بدعت و آئینی گذارده‌اند همه را بترتیب در آنجا گذارده‌اند و نیز سنگهای قیمتی عتیقه که از زیر زمین بیرون‌آورده‌اندو سنگ قبر کهنه که تاریخی دراوبوده ازهرطایفه‌واز هرمذهب،وازهرشهر سنگ قبرازولایات‌خارج آورده‌ودرآن‌عمارت گذارده‌اندوهرروزمردم بتماشای آن‌سنگهامی‌آیند .ومرتبهٔ فوقانی‌عمارت‌لوور اسبابهای‌نفیس گرانبهاست .

اولا قطعه وتصویر ولوحهٔ نقش وتصویرهای کار نقاشان قدیم ازقبیل رفائیل که حالا لوحه و تصویری ده هزار وبیست هزار تومان و بیشتر قیمت مینمایند واطاق هائیکه درآن عمارت لوور صدذرع و پنجاه ذرع طول دارد اطراف اطاق ها رابه‌دیوار ازآن لوحه ها نصب نموده‌اند وبعضی اطاق های دیگر اسبابهای کهنه ازظروف چینی و کاشی و ظرف سفالی‌قدیم ازهرجاوهرمملکت که پیدا کرده‌اندآورده ودرآنجا گذارده‌اند . اطاق دیگر اسبابهای فلزی کهنه‌واسبابهای طلاونقره از زیر زمین بیرون آورده‌اند ودر آنجا گذارده‌اند . اطاق دیگر اجساد اموات عتیقهٔ هزارو دوهزار وشش هزارساله که از مصر آورده‌اند درآنجا گذارده‌اند . اطاق دیگراسبابهای‌حرب، شمشیرهای‌قدیمه وقمه‌وخنجر ونیزه‌وزره‌و کلاه‌خود وچهارآینه وسپر وتفنگ فتیلهٔ که همه طلا کوب وقیمتی است تحصیل نموده ودرآن‌اطاق گذارده‌اند . ودر یک اطاق ظروف سنگی ازقبیل‌ظرف یشم وپازهر و کاسه ها و گلدانها و کشکولی ازسنگهای قیمتی که مثل

۱ - Louvre

شیشه وبلور مصفا وروشن است ومیزها وجعبه های‌سنگی وحوضچه های سنگ سماغ الوان که اینها هرکدام ده‌هزا وبیست‌هزار تومان قیمت دارد همه‌را بترتیب درآن اطاقها گذارده‌اند. و بعضی اسبابهای طلا و جواهر که اززیرخاك پیدا کرده‌اند درآن اطاق هادرزیرشیشه ها گذارده‌اند. ونیزسکه های کهنهٔ بسیار درآن گذارده‌اند.

ومردم هرروز بتماشا و گردش آن عمارت واسبابها می‌آیند اززن ومرد وبسیار از زن‌و مرد ازصبح تابشام آمده واز روی‌تصویرهای‌قدیمهٔ رفائیل وپرده‌های‌دیگر نقاشی‌مینمایند وکسب صنعت میکنندوهرکس بخواهد تماشا کند مستحفظین ازاو پول میگیرند وهمیشهٔ اوقات درآن عمارت بقدر دوهزارنفر زن و مرد گردش و تماشا مینمایند و زمین آن اطاق‌ها همه ازچوب فرش است یعنی چوب‌را تراشیده‌اند بقدر نیمهٔ‌آجر وپهلوی هم گذارده زمین‌را فرش کرده‌اند وبقدری چوب را رنده زده و صیقل داده‌اند که درهنگام راه رفتن برآن پای شخص میلغزد وهرروزه روی چوبهای فرش اطاق را باصابون میشویند وبا موم صیقل میدهند بطوریکه ازبراقی عکس شخص از زمین پیداست.

باغ‌تویلری باغ بسیار بزرگی درجلو عمارت لوور است یعنی طرف شمالی عمارت بقدر دویست ذرع عرض وپانصدذرع طول دارد.

حوض متعدددارد که دوحوض آن بسیار بزرگ است یکی‌مدور است ویکی هشت‌گوشه است و خیابان وسط باغ بسیار عریض است و درختهای آن باغ همه درختهای جنگلی و برای سایه نشانیده‌اند و باغچه های گل کاری وچمنهای سبز مصنوعی درآن باغ بسیار است و

زن و مرد شهر پاریس با اطفال و عیال همه وقت در آن باغ گردش مینمایند وصندلیها و نیمکتها در زیر درختها گذارده‌اند و در پای درختها و زمین باغ صاف ومسطح است وپاك وپاکیزه وآب‌پاشیده مجسمه هاوصورتهای سنگی در آن باغ بسیار است. ودونارنجستان بزرگ در آن باغ هست وجلوبیرون باغ درطرف شمالی آن میدانی است که میل سنگی مصر درآنجا برپاست واسم آن باغ را (تویلری) میگویند.

وضع و کیفیت باغ سنك لو[1] درپاریس

یکروز جناب نظرآقای وزیرمختار کالسکهٔ خود را حاضر نموده باتفاق رفتیم بتماشای باغ سنک لو. باغ سنک لو دربیرون شهر طرف مغرب شهر پاریس واقع است. باغ بسیاربزرگی‌است که یک فرسخ دورهٔ آن میشود. درزمین پست وبلند وتپه وماهور واقع است. عمارت‌بسیار مفصلی داشته که ناپلیون سیم بیشتراوقات درآنجا برای گردش وتفرج گردش مینموده که آن عمارت‌را هنگام محاصرهٔ پاریس پروسها با گلولهٔ توپ سوزانیده‌اند که حالا آثار عمارت هست ولی سقف ندارد ومثل یک خرابه‌ایست و از آن زمان تابعد هم تعمیر ننموده‌اند. باغ سنک لو خیابانهای بسیار وسیع وباغچه های خوب وچمنهای سبز مصنوعی بسیار دارد ونیزحوضهای کوچک وبزرگ درآن باغ بسیار است وازبرای رفتن به‌مرتبه ها وبالای تپه ها وبلندیها پله های سنگی وسیع ساخته‌اندوروی تپه ها ودامنه ها را کلاً درخت نشانیده‌اند. ودرآن باغ درختهای بزرك

۱- Saint Clauoe (سن کلو)

کلفت قوی بسیار است و پیداست که باغ سلطنتی است و زمین آن باغ مشرف برشهر پاریس است ودر زمین باغ که می‌نشینند وراه میروند از دورشهر پاریس نمایان‌است ولی یک فرسخ بشهرفاصله‌دارد. وبطوریکه کوچه‌ها وخیابانهای‌شهر را باسلیقه وتمیزنگاه‌داشته‌اند باغ سنگ‌لورا درست متوجه نشده‌اند محض آنکه باغ ناپلیون وتفرجگاه اوبوده‌است. وسبب عدم تعمیرعمارت باغ سنک لو نه‌ازجهت عدم اعتنا و استطاعت است بلکه ازبابت آنستکه اهل پاریس هر که ازآنجا عبور کنند وآن عمارت خراب‌را به‌بینند غیرت اوهیجان بیاید ازجهت تلافی.

وهرروزیکشنبه جمیع‌فواره‌های‌حوضها را گشاده‌ازتماماً آب‌میجهد. یک فواره بسیار بزرگی درمیان حوض آن باغ است که چهل ذرع بارتفاع آب آن ببالا میرود. بسیار تماشا دارد. بعضی فواره‌ها درآنجا هست که بشکل شیروگاو وتمساح ساخته‌اند که‌ازدهن آنها آب‌میجهد وحوضهای مرتبه بمرتبه بسیار دارد که تماماً فواره دارد. و درآن باغ ابداً درخت میوه ننشانیده‌اند. کلاً درختهای آن باغ درخت جنگلی ومخصوص ازبرای سایه وتفرج است.

صفت و کیفیت باغ لوک‌سانبور درشهر پاریس

و یکروز دیگر نیز باتفاق جناب وزیرمختار رفتم بتماشای باغ لوک‌سانبور(۱). درداخل شهر واقع است وباغ ملتی است بسیار بزرگ بقدر پانصد ذرع طول وعرض دارد ویک‌قسمت آن عمارت لوک‌سانبور

۱- باغ لوکز امبورگ Luxembourg

است که عمارت بسیار بزرگی‌است ومحل شورای وکلای دولت است ودرجلو عمارت حوض بسیاربزرگی ساخته‌اند که‌ازآب پراست‌ودرختهای باغ را بترتیب نشانیده‌اند واشجار باغ همه چنار وبلوط و نارون وعقاقیا و درختهای جنگلی است و نیز در آن باغ ابداً درخت میوه نیست‌وساقه درختها بسیار بلند است بطوریکه از این‌سمت باغ سمت دیگر پیداست و درختها سر بر یکدیگر گذارده وجمیع باغ سایه است وزمین باغ پاك و پاکیزه وتمیز است و درختها سه ذرع و چهار ذرع ازهم فاصله دارد وهمه را بترتیب راست و اریب نشانیده‌اند که از هر طرف که شخص می‌ایستد درختها بخط مستقیم‌بنظر می‌آید و اهل شهر کلاً از زن ومرد و اطفال خوردوبزرگ در آن باغ راه میروند وگردش‌مینمایندومی‌نشینند ودکانهای کوچک در این باغ برای‌آجیل‌فروشی اطفال چند باب هست وپای درختها را برای آب دادن بقدر یک ذرع مدور کردوئی درست کرده‌اند وسابقی‌زمین یکنوع ویکنواخت صاف ومسطح است ودرپهلوی عمارت لوك سانبور یک باغچهٔ بزرگیست که درختهای میوه در آنجا نشانیده‌اند و دیوار آن باغچه از درخت گل وعشقه است ومیوه‌های‌آن باغچه خیلی ممتاز و درشت است که آن میوه‌ها را سه قسمت مینمایند. قسمت اعلای آنرا برای رئیس جمهوری میبرند وقسمت وسط را برای باغبانان میدهند و قسمت ثالث را برای مریضخانه‌ها میدهند.

موزهٔ عمارت لوکزانبورگ

ونیز درعمارت‌لوك‌سانبور عمارتی‌است که‌اسباب موزهٔ بسیارنفیس درآنجا گذارده مثل آنچه‌ازموزهٔ لوورتعریف‌شدآن‌هم بهمان‌قسم‌وجمعیت وکثرتیکه در آن باغ مشاهده شد از زن ومرد واطفال خورد و بزرگ

چهار هزار نفر متجاوز بودند که فقط از برای تفرج در آن باغ گردش مینمودند وجوانان و اطفال دوند گیهاو بازیها میکردند و درپهلوی باغ لوك سانبور کلیسای بسیار بزرگیست که ایوان بسیار عالی وستونهای خیلی مرتفع دارد و اندرون کلیسا نیز بسیار بزرگست. طایفهٔ جمهوری کلیسا را از دست کشیشها گرفته حالا زیر کلیسا را قبرستان اعیان و اشراف ومردمان با اسم و رسم نموده‌اند و رؤسای دولت و ملت و شعرا ومردمان دانا وحکیم را درسردابهٔ آن کلیسا دفن مینمایند ولی درتوی کلیسا کسیرا دفن ننموده‌اند. اندرون کلیسا پاك وخالی‌از فرش‌وصندلی و آثار نماز است و کشیشها و اهل نماز در آنجا راه ندارند. در حقیقت حالا گنبد ومقبره است.

وضع کارخانهٔ ثور (۱) چینی سازی‌درشهر پاریس

کارخانه ثور چینی سازی دولتی است . یکروز باتفاق جناب مؤیدالملك وجناب نظر آقای وزیر مختار رفتیم بتماشای کارخانه. اولا در آن کارخانه عمارت واطاقهای عالی بسیار بزرگ ساخته‌اند که آنچه ظرفهای خوب ساخته شده چند پارچه نمونهٔ‌آنرا در آن اطاقها گذارده‌اند بشقاب وکاسهای صد تومانی که همه نقش آنها از طلای صرفست و گلدانهای بسیار بزرگ که قدآن گلدانها سه ذرع و دورهٔ آن گلدانهادو ذرع ونقاشی و آب رنگ آن گلدانها مثل اینکه در روی کاغذ نقاشی نموده باشند که هرگلدانی هزار تومان تا پنجهزار تومان قیمت دارد و ظروف دیگر نیز همین قیاس باعلا درجات قیمت تقویم میشود در آن

1 – Sèvre

اطاق گذارده‌اند و نیز از هرنوع و از هرترکیب ظروف وهررنگ پست و اعلا بترتیب برای تماشا گذارده‌اند، و نیز از ابتدای ساختن کارخانه ثور تا بحال سال بسال ظرف آنجا را نگاه داشته‌اند وبترتیب گذارده‌اند تا معلوم شود که چه قدر حالا ساختن ظرف درآن کارخانه ترقی نموده است وبهتر میسازند ونیز ظروف چینی و کاشی از هرولایت وهرمملکت در آنجا آورده و گذارده‌اند . از چین وهند و ایران ویمن و روم و سایر ممالک فرنگستان تابدانند که اندازهٔ استادی و کار هرولایت بچه‌درجه است و آب ورنگ ونقاشی ظرف را بچه درجه‌رسانیده‌اند تخته‌های‌چینی ساخته‌اند و بر روی‌او نقاشیها نموده‌اندولعابها داده‌اند وچنان‌آب ورنگی بر او ریخته‌اند که شخص تصور نمیتواند نمود که‌این نقاشیها مینا گری است یا بر روی کاغذنقش‌نموده‌اند و این‌تخته های چینی را چهارچوب انداختهٔ مثل لوحه تصویر و بدیوار آویزان نموده‌اند . شخص گمان نمیکند که این لوحه چینی است .

ونیزخمره‌های چینی‌وقدحهاوقابهاوظرفهای کشکولی‌ومجسمه‌های چینی وتنگهای چینی وفنجانها ونعلبکی‌ها همه ممتاز وخوب، و بعضی خمره‌ها نیز درآن‌عمارت گذارده بود ببلندی‌چهار ذرع ارتفاع ودرپهلوی آن عمارت کارخانهٔ بود که در آنجا اسباب سنگ وگل وساختن ظروف بود و در آنجا ظرف میساختند و در اطراف شهر پاریس کارخانهٔ چینی سازی متعدداست ولی‌هیچکدام بخوبی کارخانهٔ ثور کار نمیکنندوظروف کارخانهٔ ثور در پاریس در هرخانه باشد ممتاز و محترم میدارند بلکه بهرولایت که‌میبرند بقیمتهای گزاف میفروشند .وعمارت‌عکس پوزسیون[۱]

ساختمان اکسپوزسیون پاریس

(1) Exposition

که در پاریس در جنب خیابان شانزه لیزه ساخته شده عمارتیست که دویست ذرع طول وصد ذرع عرض دارد و دور تا بدور آنرا دو مرتبه اطاقها و ایوانها ساخته‌اند وسقف اطاقها بسیار بلند ومرتفع است، وصحن وحیاط عمارت عکس پوزه سیونرا که دویست ذرع طول وشصت ذرع عرض دارد همه را از آهن سقف زده‌اند بطور هلالی و سقف مشبّک ساخته‌اند که هر شبکه وسوراخی دو ذرع طول ویک ذرع عرض دارد وتمام آن شبکه ها را شیشه بلور نصب کرده وسقف تمام حیاط واطاقها کلاً از آهن و شیشه است وسقف حیاطبقدر چهل ذرع ارتفاع دارد. و در مرتبه ثانی ایوان جلو عمارت که پنج ذرع عرض دارد بخط مستقیم دور تا دور حیاط میگردد واطاقها هر کدام بیست ذرع در بیست ذرع طول و عرض دارد و پله و راه مرتبهٔ ثانی از طرف عرض حیاط بالا میرود وپله ها را بطوری وسیع ساخته‌اند که ده نفر در پهلوی هم میتوانند آمد وشد نمایند وهر ده پله که بالا میرود وسعت گاهی قرار داده‌اند که در صعود ونزول ملاحظهٔ غایت راحت وآسایش خلق رانموده‌اند ونیمکتها وصندلیها گذارده و کوزه های گل چیده‌اند که مردم تفرج کنان ایاب و ذهاب نمایند.

ومقصود از عمارت عکس پوزه سیون اینستکه محل عرض واظهار هرنوع متاع واجناس و حبوبات وحیوانات و وحوش و طیور است که هر کس متاع وجنس خود را بکمال ترقی رسانید از نباتی وحیوانی سالی یکمرتبه در آن عمارت حاضر مینمایند که هر کس متاع خود رادرمعرض ظهور بیاورد وبایکدیگر بسنجند که ازکدام بهتر است وچه قدرامتیاز و

ترقی نموده. اولا زارعین مملکت فرانسه آنچه زراعت کرده‌اند از گندم
وجو وسایر حبوبات قدری در آنجا آوردند که امسال این گندم چه قدر
درشت شده وتخمی چند تخم شده و در چه زمینی کاشته که ریع نموده
است و در آن زمین چه خدمت کرده وچه قوت داده که گندم او درشت
شده وهمچنین سایر اجناس وحبوبات درکاشتن وعمل آوردن نخود و
لوبیا وباقلا که بکمال درجه درشتی رسانیده‌اند وباید بدانند و تحصیل
عمل کاشتن نخود و لوبیا و گندم وسایر حبوبات را بطور خوبی بنمایند
و از شخص زارعی که از همه بهتر چیزی عمل آورده باید کل زارعین
از او یادبگیرند که چه کرده وچه حکمت بکار برده‌و دولت بآن شخص
انعام‌ونشانها میدهد و حالا در شهر پاریس‌و کل فرانسه طوری زراعت
را خوب بعمل می‌آورند که حبوبات‌ریزه و کوچک ابدانیست، جوو گندم
وسایر حبوبات بکمال درشتی وبزرگیست ونخود پاریس در یک جوش
آب چنان پخته میشود که پوست از او جدا میشود و بسیار خوش طعم
ولذیذ است.

شرح میوه‌جات‌و حبوبات

همچنین میوه جاتیکه بعمل میاورند وپیوند از هرنوع میوه‌در آن
بازار می‌آورند که گلابی تا به چه اندازه بزرگ میشود و سیب چه‌قدر
درشت میشود وسایرمیوه‌جات‌نیز بهمین قسم‌بدقت تمام‌علم آنرا تحصیل
نموده‌اندوعلم زراعت‌وفلاحت‌را باعلا درجه کمال رسانیده‌اند،وبساطها
وظرفها از انواع و اقسام‌میوه‌ها بقاعده‌چیده و در اطاق عمارت بترتیب
گذارده و زارع وصاحبش‌با کتاب علمیش در آنجا حاضراست،وهمچنین
حبوبات را در ظرفها و درشیشه‌هاریخته و اسم‌هر کدام را که درکدام
زمین‌وچه محل کاشته‌اند بر کاغذ نوشته وبر روی‌آن جنس گذارده‌اند،

گلابی را تا بقدر نیم من تبریز در آنجا بسیارآورده بودند وانوع واقسام گلابیها داشتند وبعضی گلابیها هست که چغندر سخت است که او را در خورش وآب گوشت می‌پزند وگلابی خوب دانهٔ دوفرانک وسه فرانک و انواع و اقسام سیبهای درشت دارند بشکل و رنگ به که گمان نمیشود نمود که سیب است ولی در آن بازار به درشت و انگور خوب ندیدم .

سبزیجات

همچنین سیب زمینی را بسیار درشت بعمل می‌آورندودرآن بازارانواع و اقسام سیب زمینی دیدم همه رنگ سفید وقرمز وسیاه و زرد ولیموئی و دراز و گرد که همه‌را جدا جدا وعلیحده در ظرفها گذارده بودندومزاج و خاصیت آنها نیز جداست و نیز چغندر و شلغم بسیار بزرگ باشکال مختلف چند در آن بازار مشاهده شد وچغندرهای بزرگ بقدر چهارمن وپنج من باندازهٔ نیم ذرع وسه چهار یک قد چغندرها وسر آنها باریک وته آنها کلفت و همه ریشه دار و ریشه های آنها بلند وبیشتر چغندرها دراز است وچغندر پهن وگرد کمتر بعمل میآورند و چغندرهای دراز را درکارخانه از آب آنها شکر وقند میسازند، ونیز انواع و اقسام شلغم و ترب و زردک که بانتها درجه بزرگی رسانیده‌اند در ظرفهای مختلف گذارده بودند .

و انواع و اقسام پیاز قرمز وسفید وآبی رنگ و پیاز شیرین وتند و درشت و ریزه همه راآورده و در ظرفها گذارده‌اند ومعلوم کرده‌اند که چه باید کرد که پیاز در زمین درشت بشود وچه نوع باید کاشت وچه نوع تخم پیاز خوبست و تخم پیازکدام ولایت در کدام زمین بهتر و هرچیزی از حبوبات که در آن بازار حاضر نموده‌اند تخم آنرا نیز حاضر

نموده‌اند و تفصیل و وضع کاشتن آنرا نیز مشروحاً نوشته‌اند و کتابچهٔ کرده‌اند و بهمه زارعین میدهند.

انواع حیوانات اهلی

در آن بازار عکس پوزه سیون ، گاو ، و گوسفند ، و خوك ، و مرغ خانگی ، و غاز ، و کبوتر ، و بوقلمون انواع و اقسام از هرنوع و هر رنگ آورده بودند و آنها را بترتیب هرکدام علیحده جائی برای آنها قرار داده‌اند، اولاً گاوها را بقدری چاق وفربه وبزرگ کرده‌اند که فوق آن متصور نمیشود گاوهای سفید و زرد و سیاه ، غذا و طعمهٔ بآنها داده‌اند و از روی علم و دانش آنهارا به این درجه فربه نموده‌اند و بطور علم و یقین دانسته‌اند که چه جنس گاو فربه‌تر و چاق تر میشود آن جنس را فربه نموده‌اند هرکس در هرقریه وهر ده که گاوی فربه نموده بود آورده و در آن بازار او را بوزن رسانیده‌اند گاوی که در آن بازار از همه بزرگتر بوده پانصد من بوزن آمده است و بصاحب او نشان و امتیاز داده‌اند وبقدر صد رأس گاو در آن بازار بود که آنها را جدا جدا بقطار بسته بودند وهمهٔ آنها را بوزن آورده‌و در کاغذی نوشته بالای سرگاوها آویخته بودند که مردم بدانند که وزن این گاو چه‌قدر است و اندازهٔ چاقی و ترکیب فربهی گاوها را نمیتوان بتحریر آورد روی شانهٔ گاو و کمتر وتا کفل گاو را از شدت فربهی میتوان نشست و خوابید و کاسه ها و ظرفها میشود برروی کمر گاو گذارد و کفل آنها از شدت چاقی‌مثل کفل اسب وپشت‌فیل میماندو ازشدت‌فربهی از خوابیدن نمیتوانند برخواست و گردن آنها از چاقی با تن یکی شده که سر آنها نمیتواند کج شود وخودرا بخاراند و زیر پای‌آنهاراسفال‌بسیارریخته‌اند که راحت بخوابند و بغلطند و با ماهوت پاك کن آنها را تیمار میکنند

وبدن آنها را باصابون میشویند و دانه وعلوفه وغذاهائی که بمزاج او گواراست‌میدهندومقصود آنها اینستکه بنمایند که تابچه اندازه میتوان گاو را فربه نمود و بزرگ کرد . و ماده گاو آنها هیجده‌من شیر میدهد وگوشت گوسالهٔ‌آنها از قراریکه‌میگویندازگوشت بره نازکتر استوبدن وموی گاوها چنان پاك وبراق است که گویا پارچهٔ مخمل است برروی آنها کشیده وجل زمستانی‌آن گاوهااز پتوو ماهوت، وشیر گاو درپاریس ازهمه چیز فراوانتر و ارزانتر است .

فربهی گوسفندان

و همچنین گوسفند را بدرجه فربه و چاق نموده‌اند که در پوست خود نمی گنجند ویکنوع گوسفندی در عکس پوزسیون ملاحظه شد که سر آنها کوچك وپشت آنها پهن و دو دنبه برروی‌هم داشتند و بطوری فربه که نمیتوانستند راه بروند وپشم‌آنها بسیار لطیف ونرم میگفتنداین گوسفندها را از کشمیر آورده‌اند و پشم همانهاست که شال کشمیری درست میکنند وحالا بعضی ماهوت‌از پشم‌آن گوسفندها درپاریس‌درست میکنند که بسیار نازك ونرم است ، و نوعی گوسفند سفید از ینگی دنیا آورده بودند شبیه بگوسفندهای کشمیر بود کـه آنها را نیز بسیار فربه و چاق کرده بودند و پتوهای بسیار نرم از پشم آن گوسفندها درست می کنند که خیلی قیمت دارد .

پرندگان

وهمچنین مرغ خانگی را بطوری فربه و بزرگ کرده‌اند که گویا گوسفندیست و جنس اینمرغهای بزرگ مثل مرغهـای ایرانست ولی تدبیری نموده‌اند در خوراك و چرانیدن آنها کـه فربه و بزرگ شده‌اند و تخم آنها نیز بسیار بزرگ و درشت است و خروسهای بسیار بزرگ نیز آورده بودند کـه هرکدام همچون بزی مینمود و در آن بازار بقدر

هزار مرغ متجاوز آورده بودند و هرکدام را علیحده جائی قرار داده و در قفس گذارده و هرکدام آنها را از دهی و قریهٔ آورده بودند و همه را وزن نموده معلوم ومعین بود که چه وزن دارند وقیمت و وزن آنها درکاغذی نوشته بالای قفس آنها آویزان بود ، وهمچنین غاز و بوقامون را بطور علم تربیت نمود بسیار بزرگ وفربه نموده‌اند که‌وزن آنها گزاف است ، وهمچنین کبوتر را بقسمی بزرگ وفربه نموده‌اند که گویا یک‌خروسی است ونیزعلم‌فربه‌نمودن‌آنها را کتابچه کرده‌بهرکس مید هندومرغ و کبوتر ومرغابی در مهمانخانه‌ها وکارخانه‌های خانه‌ها بسیار میبرند و ازهمین‌مرغها وکبوترهای‌بزرگ چاق است‌ومرغهائیکه برای حقیر ذبح مینمودند از شدت فربهی و چاقی و چربی گوشت او را نمیتوانست خوردن . گویا از فربهی تمام بدن او روغن است و قیمت مرغ خانگی از چهار فرانک وکبوتر سه فرانک ، ونیز خوکهای سفید فربه نموده‌اند بقسمیکه از شدت فربهی چشمهای آنها را گوشت گرفته بکلی کور شده‌اند و در یکجا خوابیده خوراك میکنند .

پیشرفت کشاورزی در فرنگستان

باری علم هر چیز را در پاریس بحد کمال رسانیده‌اند و جمیع چیزهائیکه در پاریس موجود است باعلا درجه کمالست و چیزهای پست را کم کم متروك نموده‌اند و هر چیز اعلا بوده و امتیاز داشته رواج داده و منتشر نموده‌اند و فقیر وغنی سیرشان در مراتب اعلاست و طالب چیزهای گران وممتازند و درپی چیزهای ارزان وپست نیستند وچیز شکسته وکهنه وپست باخود نگاه نمیدارند و مردم روز بروز در مرتبهٔ ترقی وطالب امتیازند. باری در بازار عکس پوزسیون که در ماه قبل ازاول بهار بساط رعیتی گشاده است ازجمیع خارج شهر پاریس،

زن و مرد ، برای تحصیل علم فلاحت و زراعت حاضر میشوند و تخم هرنوع و هرجنس حبوبات و گل و ریاحین در آن بازار خریده و عملی تحصیل نموده بخانه خود مراجعت میکنند و در بیرون بازار میدان وسیعی هست که درآنجا اسباب وآلات رعیتی وتخم کاشتن و درو کردن و زمین صاف نمودن وتیشه ها و بیلها و ارزبه ها (۱) واسباب تخم پاشی و گیاه چینی واسباب پیوند زدن که اینها همه را ازآهن صیقلی ساخته‌اند و چرخهای بخارکه زمین را شخم میکند و چرخها و تلمبه ها که از زمین آب میکشد همه را در آن میدان حاضر نموده هرکس میخواهد میخرد . باری وضع زراعت فرنگستان هرساله در ترقی و تزاید است و کسانیکه در علم زراعت عالمند هر سال یک علمی جدید تحصیل میکنند و کاری اختراع مینمایند که زراعت آنها از سال گذشته بهتر و افزونتر شود وکود ازگوسفند و آدم و گاو و اسب و زلق کبوتر نیز بزمین بسیار میدهند و زمین را بی‌قوت شخم نمیکارند و گل و ریاحین را بسیار دم گرمخانه ها بعمل می‌آورند وهمهٔ اوقات درپاریس گل درختی و زمینی که درکوزه بعمل می‌آورند بسیار است .

مغازهٔ گلفروشی

درپاریس عادت و رسم است که دسته گل برای یکدیگرمیفرستند هردسته چهل فرانک و پنجاه فرانک تا بده فرانک قیمت دارد ودکان گل فروشی در زمستان ودر تابستان مثل سایر دکاکین خرید وفروش میشود . هم کوزهٔ گل میفروشند وهم دستهٔ گل ودکان گل فروشی بسیار بزرگ است وکوزه ها ودرختهای گل فراوان دارد ودر زمستان هوای دکان گل فروشی

۱- ارز به : کلوخ کوب

خیلی ملایم است و زنها وخدمتکارها برای دسته بستن و گل آوردن حاضرند ومحاسب ودفتر دارعلیحده در روی صندلی وپهلوی میزی نشسته که هرقدر کوزه گل دسته گل میفروشند قیمت آنرا تحویل میگیرد وثبت میکند و دکانهائیکه در شهر گل میفروشند در خارج شهر گرمخانه های بزرگ دارند که درآنجا گل بعمل می‌آورند و هرروزه بتدریج بدکان میفرستند. گلهای نرگس رنگارنگ در گلخانه های پاریس دیدم، گل نرگس سفید که کاسهٔ او هم سفید بود وسنبلهای رنگارنگ و گل نرگس لیموئی رنگ و زرد و انواع واقسام گلهائی که درایران دیده نشده ونیاورده‌اند، ودر دکانهای گل فروشی شهر پاریس آینه ها وچهل چراغها وجارهاوزینتها دارد وبقدری باصفا و با روح وهوای آنجا معطر است که از حد وصف خارج است ومردمان نجیب و معقول کسب گل فروشی دارند وبعضی از دکانهای گل فروشی سالی هزار تومان اجاره دارد ونیز در زمستان و تابستان طبقهای گل از هر رنگ در کوچه وبازار میگردانند و هر کسی میخرد وبیشتر زنها گلهارا گرفته بسر میزنند وبعضی اززنها گل مصنوعی از هر رنگ بسرخود میزنند و در همهٔ خانه های مردم گل کاری و کوزه گل هست حتی مهتر وآشپزها کوزه های گل در منزل خود میگذارند و همه اوقات باخود گل دارند.

ماشین جوجه کشی

تخم مرغ خانگی که در گرمخانها بعمل میآورند اینست که صندوقی درست کرده‌اند و روی او از شیشه است و در توی صندوق بقدر دویست عدد تخم مرغ گذارده‌اند و هوای آن صندوق را بطور ملایم گرم نموده‌اند باندازهٔ گرمی زیر شکم مرغ و میزان گرمی او را

گرفته‌اند که باید چه‌اندازه باشد و پارچه نرمی از کرك بر روی تخمها کشیده‌اند و گاهی مستحفظ آن صندوق پارچه نرم را حرکت میدهد مثل اینکه مرغ بر روی تخم که نشسته میجنبد و حرکت میکند و مدتیکه هنگام بیرون آمدن جوجه است سر تخمها را میشکنند و جوجه ها بیرون می‌آیند و دانه‌های ریزه و نرم در صندوق ریخته میخورند و در پهلوی صندوق ـ صندوق دیگریست که روی اوباز است. روزها گاهی ازاوقات درصندوق جوجه ها را باز نموده در صندوقیکه سر او باز است می‌آیند وگردش میکنند ودانه ها ریخته وآب در آنجا گذارده میخورندومیچرند و از این صندوق که سر او باز است دائماً بصندوق خودشان آمدوشد مینمایند تاآنکه بقدریکه میتوانند درصحرا بچرندآنهارا از صندوق بیرون آورده بخانه ها وصحرا متفرق میکنند ومیفروشند.

وضع تیاترو سیرك وقهوه‌خانه وغازی نو[1]

وضع تیاتر اینست که اولا یک عمارت سرپوشیدهٔ بسیار بزرگی ساخته‌اند که دورتا دورآنرا غرفه ها قرار داده‌اند و نام غرفه را لج[2] میگویند وهرغرفه جای‌چهار نفر است که‌چهار صندلی‌درآنجا گذارده‌اند و زمین و حیاط سرپوشیده را در پهلوی هم ومتصل بیکدیگر صندلیها گذارد که درغرفات وزمین‌وایوانهاچهار هزارصندلی متجاورگذارده‌اند ویکسمت حیاط سرپوشیده را ایوان بزرگی قرار داده‌اند که بقدرده‌ذرع کنج ایوانست وعمارت سرپوشیده را بقسمی ساخته‌اند که هرکس در غرفه‌ها و ایوانها و زمین هرجا نشسته ایوان بزرگترا مشاهده میکند

۱ - Casino ۲ - Loge

وسقف عمارت نیز بلند است وچراغها ودیوارکوبها وچل چراغها ازگاز بسقف عمارت و در غرفه‌ها و دیوارها روشن نموده‌اند ودر پای ایوان بقدر پنجاه نفر سازنده‌های با علم نشسته‌اند که ارغنون وتار و کمانچه وطبل وسایر سازها را میزنند و در جلو ایوان بزرگ پردهٔ بسیار بزرگی آویخته‌اند که داخل ایوان ابداً نمایان نیست. بعد از اشارهٔ که سازنده‌ها ساز را نواختند یکدفعه پردهٔ جلو ایوان بالا میرود وبقدر پنجاه نفر دختر و زن بالباسهای خیلی فاخر وزلفهای ساخته وصورتهای پرداخته هر کدام بیک طرز ناز وغمزه بیکدیگر نگاه میکنند ومیخندندو تبسم میکنندو بعضی بادزنهای از پرطاوس بدست خود گرفته‌اند ولباس خود را طوری دوخته وپوشیده‌اند که ازگردن تا روی پستان آنها نمایانست ونیز بازوهای آنها پیداست و گردن و سینه و بازوی خود را چنان شفاف و براق نموده‌اند بشفافی طبیعی که گویا بدن آنها نقرهٔ خام است همه در دور ایوان روی صندلیها نشسته‌اند.

بعد از آن یکی از آن زنها برخواسته و در جلو ایوان آمده بلحن خوب میخواندوبطرز مخصوص غمزه‌ها وعشوه‌ها برخود قرار داده خواندن را ختم نموده می‌نشیندو زن دیگر برمیخیزدوبطرز دیگر میخواند وبهمراه خواندگی زنها بهمان طرز جمیع آن سازها را بقاعده میزنند بعد از آن که جمیع آنزنها خواندند همه برمیخیزند و دونفر دو نفر دست همدیگر را گرفته مدتی میرقصند وگاهی همهٔ آنها بقطار وهم بطور دایره دست یکدیگر را گرفته درآن ایوان رقص میکنند بعد ازآنکه رقص آنهاتمام شد پردهٔ ایوان می‌افتد ومردم قدری حرکت میکنند. در بیرون تیاتر که قهوه خانه‌ها موجود است بعضی آب میخورند بعضی شربت و بعضی

سیگار میکشند و قرار اینست که هر که داخل تیاتر میشود در اول درب تیاتر دو نفر زن در ایوانی نشسته‌اند وپالتو وچتر وچوبی که مردم در دست دارند بآن دو زن میسپارند و در وقت بیرون آمدن مردم از تیاتر آندو زن همه را بصاحبانش رد میکنند وعجب اینست که این سه هزار یا چهار هزارنفر جمعیت که بیرون می‌آیند پالتووچوب وچتر آنها بیدیگر مشتبه نمیشود بدون معطلی وآشوب بشخص رد میکنند و اندك وجهی بآن دو زن میدهند. و بعد ازچند دقیقه زنگ اخبار زده همهٔ مردم بجای خودآمده قرار میگیرند ، سازها را بطرز دیگر ونغمهٔ دیگر نواخته، پردهٔ ایوان بالامیرود ودستهٔ دیگر دختر وپسر می‌آیند بقدر پنجاه نفر دخترها ازگردن و سینه تا روی پستان باز و لباسها کوتاه و لباسهای تمام آن دخترهاحریرهای الوان، باوجودیکه ده لباس برروی همدربر کرده‌اند چنان لباسهای آنهالطیف ونظیف ونازك است که گویا هوائی دربرآنهاست وسن دخترها هر کدام پانزده سال تا هیجده سال وپسرها نیز همین‌سن ولباسهای بسیار خوب الوان وتنگ در بر کرده .

توصیف بالت و اپرا

باری ارباب طرب سازها را نواخته هر پسری دست یکدختریرا گرفته با یکدیگر میرقصند و در حین رقص آن پسر دست دختر را رها کرده دست دختر دیگر را میگیرد و میرقصد بعد دختر و پسرها بقطار میرقصند بعد بطور دایره میرقصند وچندی درهم وبرهم میرقصند و بعد از آن هر پسری دختریرا در آغوش گرفته و رقص و چرخ میزنند و نیز دخترها پسرها رادربر گرفته رقص‌مینمایند بعد از آن دخترها از پسرها جدا شده در جلو ایوان روبروی مردم ایستاده بیك لحن بطور خوش میخوانند وساز رابهمان نوا میزنند وبعد پسرها علیحده‌می‌خوانند بعد از

آن یک پسر ویک دختر هرکدام دست یکدیگر را گرفته دونفر دو نفر در جلوایوان بقطار ایستاده وبطور معاشقه با همدیگر میخوانند.

باری این طور تیاتر است وهرکس وارد میشود باید اول پول بدهد قیمت نشستن در غرفه ها (تنها) هرصندلی بیست قرانست وقیمت صندلیهای متوسط پنج قران و درجهٔ دیگر سه قران. نوع دیگر تیاترا ینست که مجلس سرپوشیده ایست باهمان تفصیلی شرح که داده شد و مردم بهمان جمعیت جمع میشوند ودرآنجا زنهای باسواد خوش تقریر حکایتهای شیرین وقصه های عاشقی ومعشوقی باصوت میخوانند و بیان میکنند و در این تیاتر در مدت پنج ساعت از شب زنهای متعدد ومردها که تقریر و صوت آنها خوب باشد میخوانند واهل پاریس از نجبای زن و مرد بآمدن این تیاتر مایلند که استماع بیانات خوب وکلمات شیرین بنمایند ومردم از بیانات آنها آگاهی و بینش حاصل مینمایند و این نوع تیاتر نیز هزار نفر متجاوز هرشبی جمع میشوند وقیمت هرصندلی که برروی او می نشینند باید بیست قران وپنج قران تا دو قران بدرجات بدهند، باری درهمهٔ محلهای شهر پاریس تیاترهای متعدد بسیار خوب معتبر هست که مردم هر شب در آنجا میروند وپولها خرج میکنند حتی بعضی جای نشستن وصندلی را دراول سال یکدفعه پول میدهند ومیخرند که هرشب که به تیاترمیروند جای آنها معین است ومردم بسیار برفتن تیاتر شایق ومایلند.

عمارت اپرای پاریس

بهترین و بزرگترین تیاترهای پاریس تیاتر اپراست که تیاتر دولتی است و آنجارا ناپلیون سیم ساخته است وعمارت سرپوشیده بزرگی است که غرفه ها (لجها) و ایوانهای پنجمرتبه درآنجا ساخته اند وصحن

آن بسیار وسیع است وسقف آن بسیار بلندوبقدر دو هزار صندلی درصحن آن گذارده بغیرازصندلی غرفه ها(لجها) و ایوانها . و روی صندلیها تماماً مخمل قرمز است و دور تا بدور تیاتر درهر مرتبه دالانهای بسیاروسیع و راه پله های بزرگ وستونهای صیقلی سنگی در همهٔ عمارت تیاتربکار برده‌اند ودست اندازهای پله ها همه‌از سنگ خراطی وصیقلی نموده‌و بیشتر ستونها همه‌از سنگ‌سماق‌صیقلی که عکس‌شخص درآن سنگها نمایانست وفرش پله ها و دالانها تماماً از سنگهای مرمر الوان و اطاقهای بسیار بزرگ در جنب تیاتر ساخته‌اند که هرکدام سی ذرع طول و ده ذرع عرض دارد وآینه ها در آن اطاقها و راه پله و دالانها نصب نموده‌اند که هرکدام شش ذرع طول وسه ذرع عرض دارد و سر در عمارت تیاتر را بطرف‌خیابان وکوچه‌شهر بسیار عالی‌ومرتفع ومفصل‌ساخته‌اند ستونهای سنگی‌صیقلی و درگاههای بلند و ایوانهای‌مرتفع بیرون درب تیاتر ساخته‌اند وچراغها وچل چراغها وديوارکوبهای بسیار از بیرون در و دالان‌و راه پله ها و اطاقها وداخل تیاتر روشن نموده‌اند که همچون روز روشن‌مینماید و دراین تیاتر قیمت نشسته هرصندلی‌درغرفه ها پنجاه قران و درمیان‌حیاط سرپوشیده بیست قران وجائی از پنجقران کمترندارد هرکس داخل تیاتر میشود از هرنوع صندلی وجای نشستن میخواهد و هردرجه که طالب است بمباشرین تیاتر که درکریاس تیاتر نشسته وپول تحویل میگیرند میگوید وپول میدهد و داخل میشود و تذکرهٔ بدست شخص‌میدهند وآدمی‌بهمراه میکنند وجاوصندلی‌را نشان میدهند وشخص را بکمال ادب می‌نشانند وجای کسی را بکسی دیگر نمیدهند

وصندلیها همه محکم وبزمین نصب است که حرکت نمیکند واین جمعیت دو هزار نفرزن ومرد ابداً صدا وسرفه کسی بیرون نمیآید و کسی سیگار وچپق نمیکشد.

شبی دراپرای پاریس

باری وضع اندرون تیاتر را مدور و بیضی مانند میسازند و از برای تیاتر اپرا ایوان بسیار بزرگی ساخته‌اند که دوازده ذرع دهنه آنست وبیست ذرع کنج آن و ارتفاع ایوان تا سقف گنبد تیاتر رفته و پردهٔ درجلو آن آویخته‌اند که آن پرده مثل مشمع ضخیم وملایمست و برروی پرده نقشها از باغ وبستان وخانه وعمارت ودریا نموده‌اند و بقدر صد نفر سازنده‌های استاد از هرنوع ساز درپای ایوان در صندلیها نشسته‌اند. ساز را باهستگی نواخته پردهٔ تیاتر بالا میرود. اولاً دیوار ایوان تیاتر را پرده‌های نقاشی بسیار بزرگ آویخته‌اند و چنان نقش کرده‌اند که شخص تصور میکند که در این ایوان خیابانها و باغها و عمارتها وحوضها وآبشارهاست واین از استادی نقاش است که نقاشی را باحرکت وسایه بطور علم در پرده کشیده کـه اینطور بنظر محسوس و مجسم می‌آید. باری پردهٔ تیاتر کـه بالا میرود اندرون ایوان نمایان میشود مزین وآراسته چراغها روشن وصندلیهای گرانبها دراطراف گذارده از عقب ایوان که راهی مخصوص دارد مثل آمدن شبیه جمعی بالباسهای غریب وعجیب واردشده درجلو آنهاسازها ونوازها میزنند و کلاه‌های عجیب برسر آنهاست وحربه ها وانتهابردست وعلمها بردوش دارنداینها درجای مخصوص از ایوان می‌ایستند. بعد از آن ساز وطبل دیگرمیزنند وجمعیت دیگر مثل سرباز وغلام وفراش لباسهای مختلف رنگ وکلاههای عجیب برسر وحمایلهای سرخ و زرد برخود بسته وارد میشوند ودرجائی

از ایوان نیز می‌نشینند بعد از آن نغمه‌را تغییرمیدهند وساز دیگرمیزنند وشعلها و چراغها و روشنائیها می‌آورند و در عقب سازها و روشنیها صد نفر دختر بسیار خوشگل خودرا زیور وآرایش داده بعضی گیسهای خود را طره مانند نموده بعضی افشان بعضی بافته و در دنبال سرخود انداخته و هر ده نفر دختر یکنوع ویکرنگ لباس پوشیده ولباسهای آنها همه از پارچه های ابریشمی خیلی اعلاست که از آن بهتر درپاریس یافت نمیشود. دخترها هرده نفر یکطرزی ویکوضع مخصوصی رقص نموده با زیرجامهای کوتاه وسینه تاروی پستانها باز ونمایان وجورابهای لطیف در پانموده‌تا بزانو وگردن بندهاو دست بندها همه از مروارید غلطان وجواهرهای گرانبها در گردن ودست نموده و بعضی در لباس دخترها مرواریدها وجواهرها دوخته‌اند وکمربندهای جواهر بکمر بسته‌اند که قیمت آنها خیلی گزاف است.

شرح داستان اپرا

باری دخترهارقص و وجد نموده‌هردستهٔ درکنارایوان بجای خود می‌ایستند بعد از آن پنجاه نفر زن و دختر بزرگ که مرتبهٔ اینها از دخترهای‌اول اعلاتر است ولباس‌اینها بطوری بلند است که یک ذرع دامنهٔ زیرجامهٔ‌آنها بزمین میکشد ولباسهای‌آنها نیز باز بهتر وخوبتر از سایرین‌ونیز این زنها گلهاوجواهرهابرسر زده‌اند وگردن بندهای جواهر و دست بندهای قیمتی در دست نموده همچون‌طاووس بهاری میخرامند و واردایوان تیاتر میشوند واینهادرجای‌مخصوص درایوان می‌ایستند. بعد از آن یک زن‌ویک مرد دست همدیگر را گرفته وارد ایوان‌میشوند وآن مرد شبیه یک سلطانیست وآن زن شبیه زن‌سلطانست ولباس آنزن

از خوبی ونیکوئی وزینت وجواهرات بوصف وبیان نمی آید وآن جمعیت نظام وسرباز که اول وارد تیاترشدند حشمت پادشاه بودوجمعیت دخترها کنیزهای پادشاه بودند و جمعیت زنها اقوام و محترمین پادشاه و زن پادشاه بودند بعد از آن پادشاه در یک صندلی و زن پادشاه در صندلی دیگر می نشیندوبآن پنجاه نفر زن اذن جلوس داده درصندلیهای خودقرار میگیرندولی صدنفردختربرسر پاایستاده اندواین پادشاهبازنش عاشق ومعشوقند وهنوزبازنش بوصال همدیگر نرسیده اند گاهی پادشاه برمیخیزدودرجلو ایوان صحبت میداردو گاهی زن پادشاهبرخواسته گفتگوی شیرین مینماید .

باری این دونفر قصه را بیان میکنند و از عاشقی ومعشوقی پادشاهی با زنش صحبت میدارند .مادر زن و خواهر زن و اقوام زن همه حاضرند آنها نیز برخواسته از عشق حرفی میزنند .پادشاه نیزآنها را جواب میگوید وتکلمات را بطور شعرمیخوانند وسازنده هائیکه درپای ایوان نشسته اند نغمه را بطرز آواز آنها قرار میدهند .

باری قرار مزاوجت پادشاه با زنش میشود و کسان زن راضی میشوندو کشیش حاضر نموده و کلیسائی درایوان تیاتر ساخته اند کشیش زن راعقد بسته پادشاه انگشتری بدست عروس میکند وعروس انگشتری بدست پادشاه میکند . در این بین پردهٔ ایوانرا میاندازند مردم قدری حرکت کرده رفع خستگی نموده زنگ اخبار را زده باز مردم بجای خود آمده در صندلیهای خود می نشینند و سازنده ها ساز زده پردهٔ تیاتر بالا میرود ایوانرا زینتی دیگر داده اند وچراغها را افزون نموده اند وگلها و ریاحین در اطراف ایوان چیده و گذارده اند و دخترها و زنها و لباسها را

تغییر داده‌اند وآینها و زیورها بخود بسته‌اند وجواهرات گرانبها بخود ترتیب داده‌اند وپادشاه‌وعروس‌در یک تختی ازطلا وجواهر نشسته‌اند و دختر و زنها در جلو آنها رقصها و وجدها مینمایند وشکل ومجسمه کوشک عمارت پادشاه را در ایوان ساخته‌اند و وزراء وکسان پادشاه با لباسهای مخصوص در جلو ایوان آمده بطرز شعر بیانها و گفتگوها مینمایند وساز را بطرز بیان آنها میزنند.

باری چند دفعه پردهٔ ایوان می‌افتد وبازیرا تغییر میدهند و زنهای خواننده را در تیاتر اپرا سالی صد وپنجاه هزار فرانک مواجب میدهند و این عملجاتیکه ذکر شد تماماً مواجب و اجرت زیاد میگیرندولباسها واسبابها تماماً دولتی است که مخصوص تیاتر است وشبی بیست هزار فرانک متجاوز مداخل تیاترمیشود ومردمان معقول ونجیب باین تیاتر می‌آیند ومردم پاریس بلکه کل فرنگستان خیلی مایلند برفتن تیاتر و تماشاخانه و سعی‌هامیکنند که از دخل ومخارج خودزیاد بیاورندوشبرا به تیاتر بروند و در شب مدت تیاتر پنجساعت طول میکشد.

ذکر مجلس بال در تیاتر اپرا

و تیاتر اپرا را سالی پنج دفعه مجلس بال عمومی قرار میدهند. مجلس بال بمعنی مجلس رقص است و اندرون تیاتر اپرا را صحن سرپوشیده و ایوان بزرگ را یک مجلس قرار داده از بیرون و اندرون و دالان و اطاقها و ایوانها و راه پله‌ها روشنیها وچراغهای گازبسیار افروخته بقدر پنجهزارنفر مرد و زن داخل ایل عمارت میشوندمردها هر کدام بیست فرانک

در ورود تیاتر میدهند و زنها ده فرانک و بعضی از زنها لباس تبدیل پوشیده‌اند وبرروی خود پارچهٔ که کسی آنها رانشناسد ومردها نیزبعضی بصورت خود رنگی زده‌اند و کاغذ از مقوا گذارده وبطور تبدیل حرکت می کنند و لباس مردها در شب بال باید مخصوص باشد ولباس آنها دامن جلو نداشته باشد وسینه ولباس آنها باید گشاده باشد که سفیدی پیراهن خیلی نمایان باشد ودستمال گردن بجز سفید، رنگ دیگر نباید باشد ولباس زنها نیز باید خیلی ممتاز و اعلا وقیمتی باشدوبعضی زنها گلها وجواهرات برسر زده گیس وزلفهای خود را بطرزهای خوب شانه زده وبا گل وجواهر برهم پیچیده‌بعضی موی خود را برسر خود گذارده‌اند وبعضی طره‌نموده وآویخته‌اند و گردن وسینه راتا پشت پستان بازنموده‌اند و بازوی آنها نیز باز است وپشت سر آنها نیز تا نصفه کمر باز است و بعضی از زنها ودخترها لباسهای کوتاه پوشیده‌وبعضی لباسهای بسیار بلند، و در اندرون تیاترسازنده‌ها نشسته سازمی زنندوبهر نغمه‌وهروزنی که‌ساز میزنند این جمعیت زن‌ومرد دست همدیگر را گرفته بهمان‌نوای سازمیرقصند .

عیش وطرب مردم پاریس در مجلس بال

این مجلس را مجلس آزادی میگویند که هر که بخواهد دست زنیرابگیرد و با او برقصد منعی نیست خواه آشنا باشد یاغیر آشنا و در آن اطاقها و دالانها و راه پله‌ها مردها بازنها حرکت میکنند ومیرقصند و صحبت میدارند و بدنبال یکدیگر میدوند و زنها نیزدنبال مردها میدوند وشوخیها ومزاحها بایکدیگر میکنند ومردها برشانه وسینهٔ زنها بوسه ها میکنند وآن‌زن نباید ممانعت کند چرا که‌اگر نمیخواست ازاول داخل این‌مجلس نمیشد وبعضی مردها چند نفر دسته شده یک زنی را

از زمین بلند نموده برسرخود گذارده وآن‌زنرا برروی دست گرفته‌دوراطاق میگردانند وهمهٔ‌آنمردها برسر و روی او وسینه وپستان‌او بوسه‌ها میزنند وشادیها ووجدها وصداها می کنند. باز دستهٔ از مردان دیگرزنی دیگر را برداشته برسر دست گذارده بلندمیکنند و در اطاق و ایوانها میدوند وخنده‌ها میکنند و از شدت جمعیت درآن شب بال دراطاق وایوانهای تیاتر جای عبور وسرور نیست درکمال آزادی و ابداً کسی با کسی‌نزاع وتعرض‌نمیکند وجنگ وجدال‌و تغیر در آن‌مجلس باوجود آنهمه‌جمعیت نیست و درحین حرکت هرکس بخواهد بسینه زنی بوسه کند منع و عیب نیست ولی اگر زنی مردی و رفیقی با او باشد نزدیک او نمیروند و درحین رقص وگردش هرکس با هرکه‌آشنا شد باهم رفاقت‌میکنند یا زن بخانهٔ مرد میرود یا مردبخانهٔ زن ونتیجهٔ این مجلس برای‌همین است و انعقاد این مجلس از نصف شب تا اول صبح است و درآنشب صاحب تیاتر مداخل زیاد میکند و مردم بعیش و عشرت و لهوولعب مشغول میشوند و این زنها که درآن مجلس حاضر میشوند بیشتر آنها زنها و دخترهای‌خانواده‌اند ونجیبه که صورت‌خود را تغییر داده‌بلباس مبدل بآن مجلس آمده که حسن و جمال خود را خریدار ومشتری پیدا کنند وبجلوه ظهور برسانند وبطور آزادی عیش کنند.

آداب و رسوم رقص در فرنگستان

چون‌در پاریس‌و کل‌فرنگستان‌اعلا و ادنا بایدرقص‌را ازروی‌علم ودانائی یادبگیرند و درنزد استاد درس‌رقص بخوانند که درفرنگستان رقص‌خود یک کمالیست که‌باید شخص‌دارا باشد. وزراء و اولیای‌دولت و مردمان‌معقول‌وباشأن‌نیز باید از علم‌رقص‌آگاهی داشته باشند چرا که

سالی چندمرتبه سلاطین و امنای دولت ومردمان بامکنت درمنزل خود مجلس بال میدهند و زن ومرد بزرگان رقعهٔ دعوت مینویسند و شبی را بقدریکه در آن مجلس گنجایش داشته باشد از زن ومرد اعیان وارد آن مجلس میشوند بالباسهای فاخر که مناسب مجلس بال باشد وهر کس با زن ودخترخودش وارد مجلس شده صاحب مجلس کمال ادب وپذیرائی از آنها بعمل آورده شربت و شیرینی و شراب بواردین داده جمعی از سازنده هائیکه درعلم و موسیقی کاملند در آمد ساز نموده این جمعیت مردم در مجلس برخواسته برقص می‌آیند وکمتر کسی تنها میرقصد دو نفر دو نفر باهم میرقصند مرد با زن خود میرقصد یا با زن دیگر تفاوت نمی کند یا مردی بیاید نزد زن کسی که من تمنا میکنم که باشما برقصم او قبول میکند و دو نفر رفیق که با هم متفقند و دوستند آن مرد تکلیف برفیق خود میکند که شما امشب باخانم من برقصید یا بادختر من رقص کنید کـه زن و دختر من علم رقص را خوب فرا گرفته‌اند و استاد آنها خیلی کامل است وبعد از آنکه آن مرد با زن یا با دختر رفیقش رقصید باید اظهار تشکر وتعریف وتمجید ازرقص آن زن یا دختر بنماید وبسیار جوانهای بی زن را در آن مجلس بال دعوت نموده‌اند که از امنای دولت وبزرگانندیا ریاست ومنصب دارند آن جوانها نیز با زن ودخترهر کس برقصند مختارند وعیب نیست.

چگونگی رقص کردن

وضع و طرز و رقص آنها اینست کـه دختر یکدست بگردن پسر مینمایدو پسریکدست خودرا بگردن دختر می‌اندازد وهر کدام یکدستشانرا در جلو رویشان باهم محکم گرفته بنغمه و نوائی کـه ساز میزنند اینها

میرقصند و زنها و دخترها که در مجالس بال اعیان و اشراف می‌آیند باید گردن و سینۀ زنها تا روی پستان باز باشد و پشت گردن تا نیمه کمر آنها نمایان و در حین رقص که وجد و شور آنها زیادشد و بچرخ افتادند و رقص یکدیگر را پسندیدند پسر برگردن و سینۀ دختر بوسه میدهد و اظهار تشکر از خوبی رقص دختر مینماید و دختر بعد ازرقص بپدر و مادر خود بیان میکند که امشب فلان پسر رقص مرا پسندید ومن با او بسیار خوب رقصیدم آنها نیز آفرین بدختر میگویند ، باری در پاریس از اعیان‌و اشراف وبزرگان وخانوادهٔ سلطنت کلاً باید علم‌رقص را بدانند و درمجلس بال‌بایکدیگر برقصندونیز کسانیکه صاحب مکنت و دولت وثروتند وعمارتهای عالی دارند خانۀ خود را چراغان میکنند وآئین و زینتها می‌بندند و زن ومرد‌امنای دولت را بخانۀ خود دعوت میکنند و بقدر صد هزار فرانک‌درآنشب خرج مینمایند وسازنده‌ها حاضر نموده مجلس خود را بال قرار میدهند و درآنمجلس همه با همدیگر میرقصند وشادی مینمایند و از تجار وکسانیکه خانه وثروت دارندآنها نیز سالی چند دفعه‌درمنزلهای خودبال میدهند وعیش‌وخوشی‌مینمایند وکسانیکه در آن مجالس بزرگ راه ندارند و شأن آنها اقتضای رفتن بمجلس بزرگان نمیکند ونیز مکنت ندارند که در مجلس بال اپرا که مجلس عمومی‌است حاضر شوند چراکه‌از برای ورود مجلس اپرابیست فرانک میگیرندوطلبه وکسبه ومتوسطین که مایه ومعاش‌آنهااند کست نمیتوانند در آن مجالس وتیاترها بروند.

مجلس عیش در عمارت بولیه

برای این نوع اشخاص‌جای بزرگ باصفائی ساخته‌اندکه همه در آن‌مجلس‌حاضرویشوندویکی ازآنجاها عمارت بولیه است.عمارتیست

سرپوشیده که چهل ذرع در چهل ذرع طول وعرض اوست وستونهائی که در زیر سقف زده‌اند همه از آهن است و دیوار آن همه از آینه های بلند و چل چراغها و دیوارکوبهای بسیار همه از چراغ گاز از شدت و بسیاری روشنائی گویا روز روشنست و از برای ورود هر کس در بیرون در دو فرانک میگیرند و از زنها پول ورود نمیگیرند که زنها برایگان خود داخل شوند و در ایوانی داخل سرپوشیده پنجاه نفر سازنده نشسته‌اند و زن و مرد از هرقبیل و هر کس و هرطایفه در آن مجلس حاضر میشود و سازنده‌ها که ساز را بنغمه آورده این جمعیت هر زن ومردی دست یکدیگر را گرفته باهم میرقصند خواه آشنا یا غیر آشنا و زنهای فاحشه و هرزه و زنهای شراب فروش که در میخانه ها خدمت می کنند و زنهائیکه صاحب و شوهر ندارند ، خوشگل وبدگل و پیر و جوان لباسهای فاخر پوشیده در آن مجلس آمده که برقصندوبرای خود رفیق و مشتری پیدا کنند وطلاب و کسبه ومردم خارج که زن و عیال ندارند در آن مجلس حاضر شده باندازهٔ پولی که با خود دارند یکی از آن زنها را راضی نموده باخود بمنزل میبرند ولی از اول شب تا دو ساعت بصبح مانده آن مجلس برپاست و مرد و زن مشغول عیش و عشرتند و هرکدام ازرقص خسته شدند درآن سرپوشیده ایوانهای بسیار وسیع دارد و صندلی و میزها گذارده شربت وشراب میفروشند . هر کس هرچه بخواهد موجوداست . هر کس با رفیق خودآمده درصندلیها نشسته قدری شراب خورده دماغ خود را ترنموده شادیکنان برمیخیزند و باز باهنگ و نغمه ساز برقص میآیند دخترهای پانزده ساله وبیست ساله و

زنهای چهل‌ساله و پنجاه ساله لباسهای الوان پوشیده گردن وسینهٔ خود را باز نموده در آن مجلس درگردش و رقصند و بعضی از شبها در آن مجلس بقدری جمعیت مرد و زن جمع میشوند که جای رقص ورقصیدن تنگ میشود و انعقاد این مجلس برای آنست که هر کس زن بخواهد یا رفیقی طالب باشد یا زنی رفیق بخواهد در آنجا همه حاضرند و از این نوع مجالس در پاریس درهمه محلها بسیار است و از اینجهةزنی‌را نمیشود شناخت درپاریس که باناموس وعفت باشد وحفظ‌خود رابنماید چراکه لهوولعب وبازی ورقص شأن وکمال است وباهرکس نشستن وبرخواستن عیب نیست.

ذکر قهوه‌خانه‌های شهر پاریس و کیفیات آن

مجالس دیگرقهوه‌خانه هاست که در زمستان در عمارتهای‌مسقف و در تابستان در باغچه‌های باصفاست. وضع‌قهوه‌خانه اینست که‌حیاط بسیار بزرگی که درختهای سایه‌دار نشانیده‌اند و در میان حیاط بقدر دو هزار صندلی بقطارگذارده‌اند یکسمت حیاط عمارتیست دو مرتبه و محل غذا خوریست هرکه شام و نهار بخواهد در آنجا موجود است. ویکسمت حیاط ایوانیست از زمین یک ذرع مرتفع و در عقب ایوان دو اطاق است و دیوار ایوانرا آینه‌های بلند نصب نموده‌اند و ایوان را بسیار مزین و خوب ترتیب داده‌اند و در پای ایوان بقدر پنجاه نفر سازنده‌های استاد نشسته‌اند وبقدر هزارچراغ لاله و جارو دیوارکوب ازگاز در ایوان وبیرون ایوان وحیاط روشن‌است وهرکه واردقهوه‌خانه وآن حیاط میشود خواه چائی وشراب بخورد یا نخورد باید سه فرانک

بدهد که هرنشیمنگاه‌صندلی سه فرانک قیمت دارد.

شرح سازو آواز در یک کافه

بعد از آنکه سازنده‌ها بنای سازگذاردند ده نفر دختر بالباسهای بسیارفاخر زیورهابرخودبسته هرکدام گیس وزلف‌خود را طوری‌وبقسمی گره‌زده‌وتاب‌داده وجواهرات‌بر اوبسته‌وسینه‌وبازوهای‌خود را بازنموده‌و دستکشهای ابریشمی لطیف بدست کرده از اطاق بیرون‌می‌آیند و درجلو ایوان می‌ایستند ویکی از آن دخترها بآهنگ مخصوص میخواند وسایر دخترها یکدفعه بآوازهای‌خوب صدا.برهم انداخته و در خواندن با او همراهی میکنند و هم آواز میشوند و سازنده‌ها نیز نغمهٔ ساز را بآهنگ خواندن‌دخترها بنواسی‌آورندبعد از آنکه‌دختر خواننده خواندن‌خود را تمام‌نمود دراطاق میرود ولی سایردخترها هرکدام دور تا بدورایوان درصندلیها می‌نشینندوهرکدام‌بادزنهای‌چینی‌یا بادزن‌از پرطاوس بدست گرفته گاهی با یکدیگر گفتگو میکنند گاهی با مردم اشاره میکنند گاهی خنده‌هاوعشوه‌هابخرج‌میدهند.باری‌این دخترها زینت ایوانند ودرجای خودنشسته‌ازصندلی حرکت نمیکنند ومنظرتماشاگاه‌مردمند باز دختری دیگر ازاطاق‌بیرون‌می‌آید رنگ لباس‌او طوری‌دیگر و لهجه وصدای او بوضعی‌دیگردرجلو ایوان آمده‌بطرزهای مخصوص‌میخواند باز این‌دختر خواننده‌گی خود را تمام‌کرده تعظیمی بمردم نموده باطاق میرود وباز دختری دیگرمی‌آید او نیزلباسهای‌کوتاه مثل زیر جامهٔ‌زنهای‌ایران‌دربر کرده‌بطرزی‌دیگرمیخواند ورقص‌میکندوسازرا بآهنگ‌خواندن‌او میزنند بازاوختم‌خواندن‌نموده‌دختری‌دیگراز اطاق‌بیرون‌می‌آید که‌بایک پسری عاشق ومعشوق ورفیقند باهم‌میخوانند وباهم میرقصند قدری گذشته‌در

اطاق میروند باز دختری دیگر بیرون می‌آید و در جلو ایوان بلحن مخصوص و بشیوه‌های خاص خواندگی میکند و حرکتها بخود داده باطاق مراجعت میکند واین دخترها هرکدام بطرز خواننده‌های یک ولایتی ویک مملکتی میخوانند. مثلاً یک دختر مثل انگلیسها میخواندو رقص میکند، یکدختر مثل اهل ایطالیا میخواند، یک دختر مثل خواننده‌های اسپانیل میخواند ، یک دختر مثل ایلیات و صحرانشینها میخواند.

بازیهای آکرباتیک

و نیز در آن ایوان بعضی جوانها از اطاق بیرون آمده ولباسهای تنگ وچسبان پوشیده وبچابکی وتردستی جست وخیز نموده بردوش هم سوار میشوند وبکی دست خود را نگاه داشته دیگری برروی دست او می‌ایستد و از روی دست او معلق میزند وبعد از معلق‌زدن باز برروی دوش او می‌نشیند و از دوش او بسر او می‌نشیند و یک پای خود را برسر او گذارده می‌ایستدوبعدمعلق‌زده سرخود را برسر او میگذاردوپای خودرا بهوا میکند درصورتیکه شخص زیری هم ایستاده است. بعدیکی از آنها سرخود را بزمین گذارده پاهای خود را بهوا میکند وآن دیگری برروی پاهای او می‌ایستد و آن زیری با دست خود راه میرود و این حرکات را خیلی چست وچابک میکنند که ابداً تأمل و فکر نمیکنند ، باری درقهوه‌خانه درشبها در آن ایوان سی‌وپنج قسم دخترهامیخوانند وبازی نشان میدهند و ازاین نوع قهوه خانه در پاریس بسیار است و در جمیع این مجالس از شدت جمعیت جای نشستن نیست و زن ومرد هرشب بعجله تمام وارد این مجالس میشوندوبرایگانی میل وپول میدهند ولهو ولعب وبازیها را ازکارهای بزرگ میدانند وباوجودیکه هرشب

دیده‌اند متنفرنمیشوندوباز بمیل‌شب دیگرمی‌آیند وکسیرا اگربخواهند مهمان کنند بتماشای قهوه‌خانه و تیاترمهمان میکنند.

سیرك

سیرك عمارتیست مدورچهل ذرع درچهل ذرع ، سقف‌او مرتفع ، دروسط عمارت‌سطحی‌قرارداده‌اندو دورآن‌راازچوب که‌روی‌اوراامخمل کشیده‌اند یك‌دیوارنیم ذرعی‌قرارداده‌اند وبعد از آن دورتا بدور عمارت‌را پلهای مرتبه بمرتبه قرار داده‌اند و در هر دورهٔ برروی پلها بقطار وپهلوی هم صندلیها گذارده‌اند ونشیمن صندلیها تماماً از مخمل قرمز است ونیز در دورهٔ بالا بعد از مرتبهٔ های‌پلها باز غرفه ها ولجهادارد که جای‌نشیمن است وپول نشستن هرصندلی سه فرانك است که بایددر اول ورود به سیرك سه فرانك را داد و وارد شد وبقدردو هزار نفر در عمارت سیرك جمع میشوند وچراغها وچل چراغها و دیوارکوبهااز چراغ گاز روشن میکنند که مثل‌روز روشن میشود و ایوانی‌در بالای سیرك قرار داده‌اند که بقدر پنجاه نفرسازنده در آنجا نشسته‌اند.

اسب‌بازی دختران

مردم همه که بجای‌خود نشستندسازنده هاسازرابنواونغمه‌آورده درین بین یك‌دختری‌بسن پانزده‌سال‌سواربراسبی‌شده‌واردسطحهٔ‌سیرك میشودوبهمان نوائیکه‌سازمیزنند‌اسب بحرکت‌آمده میرقصدوبطور رقص حرکت میکندو دور تا بدور دایرهٔ سطحهٔ سیرك میگردد وهرطورکه نغمهٔ ساز را تغییر بدهند اسب وسوار هم‌تغییر حرکت و رقص میدهند. بعد از آنکه‌رقص اسب و دختر تمام‌شد اسب‌دستهای خود را بزمین گذارده تعظیم‌میکند باطراف سیرك و از سیرك بیرون میرود. باز نغمهٔ ساز را تغییرمیدهند و دختری دیگرکه لباسهای کوتاه مثل زیر جامهای زنهای ایران دربر

کرده تا بزانو وجورابی بسیار بلند و کفش بسیار نازك و لطیف در پا نموده و سوار براسبی بسیار فربه شده وارد سیرك میشود و این سوار نیز با اسب خود بآهنگ نغمهٔ ساز میرقصند. بعد از رقص آن دختر اسب را بطور دایره در داخل سطحهٔ سیرك میدواند ودر حین دوانیدن آن دختر از روی اسب برمیخیزد و تنگ زین اسب را باز میکند و زین را از روی اسب برمیدارد وتا یک دوره زین اسب بدست اوست بعد از آن زین را بدست کسی میدهد و روی اسب لخت ایستاده است با کمال قوت میدود و در حین دویدن اسب آن دختر گاهی روی کفل اسب می‌ایستد گاهی روی کمر اسب و گاهی روی شانهٔ اسب، گاهی یک پای خود را برروی کفل اسب گذارده پای دیگر خود را بدست خود گرفته اسب میدود و گاهی برروی اسب معلق زده باز روی اسب می‌ایستد و گاهی صندلی مانند روی کفل اسب پای خود را آویزان میکند و اسب میدود و گاهی از اسب بزیر میآید و اسب خود تنها میدود و درحین دویدن اسب آن دختر بقوت تمام جستن میکند ویک وری بیک طرف برروی کفل اسب می‌نشیند بعد از آنکه بازی این دختر تمام شد خود او بااسب او بمردم تعظیم نموده از سیرك بیرون میروند. باز مردم دستکهامیزنند دومرتبه آن دختر با اسب داخل سیرك شده تعظیمی دیگر میکنند واظهار تشکر ازلطف مردم نموده بیرون میروند. بازنغمهٔ سازرا تغییر داده دختری دیگر سوار براسبی دیگر است باللباسهای تنگ چسبان این اسب نیز خیلی چابک وچست در دور سطحهٔ سیرك دویده دختر نیز در روی او رقصها و بازیها میکند در این بین چهار حلقهٔ بسیار بزرگ آورده بالای سر اسب نگاه

میدارند که آندختر درحین تاختن اسب همین کـه بزیر حلقه رسید آن دختر از روی‌اسب برخواسته اسب از زیر حلقه بیرون میرود و دختر از توی حلقه جستن نموده باز برروی اسب قرار میگیرد و این حلقه‌ها را در چهار موضع‌نگاه میدارند که اسب که بطور دایره میدود بزیرهرحلقه که رسید دختر از روی اسب جستن‌میکند و از حلقه بیرون میرود وباز برروی‌اسب می‌نشیندو گاهی‌دختر روی‌خود رابعقب نموده اسب‌بتاخت میرود آن دخترها طوری در روی اسب حرکت میکنند که گویا درروی زمین بازی‌میکنند . این دختر نیزبازی خود را تمام کرده ازسیرك بیرون میرود باز سازنده‌ها نغمهٔ ساز را تغییر داده دو سوار که یك پسر ویك دختریاشد وارد سیرك میشوند قدری دور سیرك اسب دوانی‌نموده با هم گردش‌نموده و اسبهای خود را تنگ هم و نزدیك هم میدوانند و نیز هر دوروی اسب ایستاده‌اند واسب میدود ودرحین دویدن اسب گاهی آن پسر از روی اسب خود بروی اسب دختر میآید و گاهی دختر از روی اسب خود بروی اسب‌پسر میآید . عاقبت آن پسر دست کرده‌عنان اسب دختر را بدست خود میگیرد و دختر را در بغل گرفته بروی اسب خودمی‌آوردو درحین تاختن‌اسب،آن پسرو دختر عشق بازیها ومغازلها میکنند ودست بگردن همدیگر می‌کنند کم کم‌آن پسر دختر را ازروی اسب برمیدارد و در بغل گرفته اسب میدود بعد از آن دختر را بدوش خود مینشاند باز از دوش خود پائین می‌آورد .

باری انواع و اقسام حرکات وبازیها ورقصها وعشق بازیها آن دختر وپسر در روی اسبها مینمایند کـه بسیار از چابکی آنها شگفتی و

تعجب حاصل میشود و ابداً واهمه و اندیشه از افتادن از روی اسب ندارند و این حرکاترا باکمال چابکی وجلدی و تردستی مینمایند.

نمایش بند بازان

بعدازبازیهاورقصهای اسبهانغمهٔسازراتغییرداده زنی سربرهنه وسینهٔ باز وگیس بلند زیر جامهٔ کوتاه در برکرده وارد سیرك میشودو ازبالای طاق سرك ریسمانی آویزان نموده آنزن ریسمانرا گرفته خود را آویزان نموده ریسمانرا میکشندآن زن دربالای سیرك میان هوا بندبازی میکند گاهی دستهای خود را بحلقه گرفته آویزان میشود گاهی پای خود را بحلقه کرده معلق سر خود را آویزان مینماید گاهی بیک دست آویزان میشود گاهی بیک پاآویزان میشود و چنانکه آویزان است بقوت تمام حرکت میکند و در روی ریسمان وسیم بجای خود می‌نشیند ودربعضی سیرکها دو زن با دو ریسمان و دوسیم برروی هوا میدوند وباهم بازی میکنند ویک زندر روی هوا با دندانخود کمر زن دیگررا گرفته چنان میچرخاند که گویاسیبی رابریسمان بسته‌اند ومیچرخد واین دو زن برروی ریسمان و درهوا چنان معلق ها میزند که عقل حیرت میکند وابداًخوف و واهمه ندارند. گاهی یکی از زنها پای دیگریرا گرفته خود را آویزان میکند وبقوت تمام خود را جمع میکند. وپهلوی او می‌نشیند و گاهی یکی از زنها پای خود را بریسمان بند کرده سرخود را آویزان میکند و زن دیگردستهای او را گرفته خود راآویزان میکندوبقوت تمام هردوحرکت کرده یک دفعه برروی ریسمان می‌نشینند.

دختران شناگر

باری حرکاتآن زنها بتقریر ونوشتن نمی‌آید باید ملاحظه نمود وخود تماشا کرد. ویکی ازسیرکها بعد از آنکه بازی اسب و بند بازی

تمام میشود سطحهٔ وسط سیرک که درآنجااسب بطور دایره میدویدزمین آنرا فرش انداخته بودند که از علف مثل قالی بافته‌اند آن فرش را از سطحه سیرك برچیدند. زمین سطحهٔ همه از تخته های مشبک فرش بود قلابها وپیچهائیکه داشت بازنموده تختهای فرش سطحهٔ سیرك یکدفعه بزمین فرو رفت وآب نمایان شد و میان سیرك مانند یکحوض آب بسیار بزرگی شد بعد از آن بقدر بیست نفر زن و دختر آمده لباسهای خود را کنده عریان شدند بجز یک زیر جامهٔ نازکی که در برآنها بود دیگر چیزی نماند خودرادرآب انداخته‌شنوهامیکردند ودر آب معلقهامیزدند و زنها ودخترها باهم بازیها میکردندومردم مشغول بتماشای آنها بودند وقایقی حاضر نموده زنها درقایق نشسته و در آب حرکت میکردند و شوخیها وبازیها باهمدیگر میکردند وخنده‌ها مینمودند و این بازیها که بیان شد در سیرکها هرشب متداول است و درپاریس‌سیرك بسیاراست درهرمحله وهرگذر و هرشب جمعیت زن و مرد در آنجا محض تماشا و مشغولیت حاضر میشوند وپولها میدهند.

هی‌پدرم

سیرك دیگری هست که‌او را هی‌پدرم[1] میگویند. سیرك بسیاربزرگیست‌اورا بطور بیضی‌ساخته‌اند که دورهٔاو دویست‌ذرع است وعرض‌او پنجاه ذرع و دیوار وستون‌وسقف اوتماماً‌ازآهن‌است وسقف‌اومشبکست وشبکه های او تماماً‌ازآینه‌است که‌بنای‌آن‌عمارت‌منحصراست‌باهن‌وآینه که چوب‌وسنگ وگل ابداً در آنجا بکار نبرده‌اند و دور تا بدور آنرا بقدر ششهزارصندلی گذارده‌اند که روی صندلیها تماماً از مخمل گلی است وسطحهٔ وسط او

1- Hippodrme

بسیار بزرگست و سقف او بسیار مرتفع وبقدر چهار هزار چراغ و چل چراغ ودیوارکوب بسقف و ستونها ودیوارها نصب نموده‌اند از چراغ برق که روشنایی چراغ برق صد هزار مقابل از چراغ گاز بالاتر است‌و روشنتر مینماید وبقدری جمعیت درآنجامی‌آید که ابداً جای یک صندلی خالی نمیماند ویک ایوان بزرگی در یکطرف قرار داده‌اند که بقدرصد نفر سازنده نشسته‌اند وسازنده‌ها که ساز را بنغمه میآورند یکدفعه بقدر صد نفر دختر سوار براسبها شده بالباسهای الوان و سرهای باز وزلفهای آویخته و گیسهای‌طره نموده‌وارد سیرك میشوند و درسه دوره اسب‌بازی وحرکت میکنند وبیرون‌میروند. سازنده‌ها نغمه را تغییرداده صدنفرپسر و دختر سوار براسبهای بسیار خوب چاق فربه‌شده باحالت رقص ووجد وارد سیرك میشوندورقص کنان وشادی کنان‌خودواسبهایشان دورسیرك حرکت میکنند و اسب تازیها می کنند و این صد نفر سوار گاهی ده‌نفر ده نفر دسته بدسته‌میشوندوبازی میکنند و گاهی یک‌یک بانواع واقسام حرکت وبازیها مینمایند واز سیرك بیرون میروند بعد از آن بقدرصدنفر زن ومردباز سواراسبهای‌دیگر شده مثل‌اهل نظام لباسهای جنگ‌پوشیده وزنها مثل مرد جنگی خود را ساخته وحربه‌ها وشمشیرها بدست گرفته بایکدیگر بطور نزاع حرکت میکنند.

بازی فیلان

باری در آن سیرك بازیهای بسیارمیشود باجمعیت زیاد بعد ازآن ده رأس فیل بزرگ‌وکوچکرا قطارنموده هرکدام دم دیگریرا بخرطوم گرفته وارد سیرك میشوند و دوسه دوره گردش میکنند. بعداز آن فیلها بوزن و نغمهٔ ساز رقص میکنند. گاهی پاهای خود را بزمین گذارده و

دستهای خود را بلند میکنند و میرقصند و گاهی سرخود را بزمین گذارده پای خود را بهوا میکنند و رقص مینمایند. گاهی جفت جفت گاهی تک تک انواع و اقسام رقصها میکنند ونیز الاغ را درسیرك برقص میآورند

بازی حیوانات درنده

درسیرك دیگرقفس ببزرگی اطاق که آن قفس ازآهن استوا ردسیرك میکنند که زیر قفس چرخ وعرابه دارد و ده شیر بزرگ‌وکوچك داخل قفسند ویک آدمی که لباس مخصوص پوشیده آن ده شیر را به آهنگ ساز برقص میآورد وگاهی شیرها را برروی هم میخواباند وخود برروی شیرها میخوابد ودست بگردن شیرها میکند وگاهی شیرها را روی خود میخواباند و دربین طپانچهٔ پرکرده بدست شیر میدهد وبدست دیگر شیر چخماق او راحرکت داده طپانچه در توی قفس خالی میشودوچون شیر ازآتش بسیار میترسد آنشخص قدرت خودرا میخواهد بنمایدحلقه ازآهن را بروغن نفط آلوده میکند و او را آتش میزند و بشیرها اشاره میکند که از حلقهٔ آتش در روند وآن شیرها نعرهها و غرشها زده ازحلقهٔ آتش بیرون میروند وبقدر یکساعت تمام آنشخص در قفس شیرهاانواع واقسام بازیها ورقاصیها باشیرها میکنند.

دلقك‌ها

در تیاتر وسقرکها و قهوه‌خانه‌ها از جنس کریم شیرهٔ و اسمعیل بزاز کـه سفیدی بصورت خود مالیده ولباسهای مضحکه پوشیده‌اند بسیارند ومردم پاریس از وضع آنها و بازی گری آنها باز خوش دارند ولذت میبرند و هرشب بمیل پول میدهند که بتماشای آنها بیایند مشغولیات وتفرج اهل پاریس تماماً بلهو ولعب و بازیها و مضحکه هاست و اینها را نیز کمالات میدانند.

انتقادی از جامعهٔ فرنگی

باری قصه هاو تماشا های پاریس همه ازین قبیل است وهوش وگوش مردم را

برای این کارها دزدیده‌اند ومردم اوقات خود را بعد از کسب صرف تماشای این نوع مضحکه ها ولهو ولعبها مینمایند وابداً درتمام پاریس دین ومذهب ودیانت ومعنویت وروحانیت وحقیقت وانسانیت وناموس وعِرض ومردی ومردانیت وغیرت بهیچوجه من الوجوه یافت نمیشود. دنیای محض جهل، محض ظاهر، محض مجاز، محض ظلمت، محض ضلالت، محض گمراهی محض رواج دارد. خداوند شخص را از توقف درین جاها حفظ فرماید واهل اسلام را باین ولایت نیاورد ومسلمیرا در اینجاها نمیراند معنی الدنیا سجن المؤمن وجنة الکافر.

اثرات سوء زندگی پاریس در جوانان ایرانی

فرنگستان خاصه شهر پاریس است آراسته و پیراسته و مزین و منقش عمارتهای عالی و نشیمنگاههای با صفا و از هر طرف اسباب لهو و لعب فراوان و وفور نعمتهای گوناگون و مردم در منتهای ناز ونعمت فقیر وغنی را نمیتوان ازهم تمیز داد. همهٔ مردم با لباسهای ابریشمی و ماهوت گران بها جواهرات برخود بسته خانه ها و عمارتها هر کدام قصرسلطنتی، باغها وباغچه ها درشهرو بیرون همچون بهشت، اسباب زینت وتجمل در خانه ها بحدیست که بوصف نمی‌آید. اسبهای فربه هر کدام صد تومان تا هزارتومان، کالسکه های قیمتی انواع واقسام درختستان وجنگلها ودریاچه های مصنوعی در بیرون شهر ساخته‌اند که همه روزه مردم در کالسکه ها نشسته بتفرج میروند ومردم سواره وپیاده در آن جنگل گردش وتفرج مینمایند وابداً غصه وغم بخود راه نمیدهند. راه معاششان معین ودخلشان مهیا ومخارجشان معلوم ومکنت و ثروت از اندازه خارج. هرچه بخواهند بکنند و هرجا بخواهند بروند و هرچه بخواهند بگویند وهرچه ببینند بگیرند وبخرند. خانه هایشان پاك کوچه هاشان

تمبزصحرا ودشتستان سبز وخرم وبی گرد وخاك غم امروز ندارندوغصه فردا نمیخورند. عبادت وتقوی وپرهیزگاریرا نیزعادت ندارند. بعضی از اهل پاریس در روزهای یکشنبه رسماً بکلیسا میروند و برسم خود نماز میگذارند ولی مقصودشان رسم و عادت است نه طاعت و عبادت. خدا رحم کند ببعضی جوانهای ایران ما که باینجاها و بپاریس می‌آیند و چشمشان باین نقش و نگار ظاهر پاریس می‌افتد و یکدفعه خود را گم میکنند و دین و آئین مذهب و عقیده و پاکی و تمیزی و طهارت و تقوی و عبادت و نماز صدق و دیانت خود را بباد میدهند و حیران و سرگردان میشوند، نمیدانند چه کنند، چنان تصورمیکنند که اگر شراب بخورند و گوشت خوك و خرچنگ بخورند وطهارت نگیرند ونماز نکنند و راست نگویند مثل فرنگیها صاحب دولت ومکنت خواهند شد. خدا لعنت کند این جنس مردم را که یک نفر از اینها از ایرانی درفرنگستان بدنام کنندهٔ یک ملت هستند. فرنگان گمان میکنند که جمیع ملت ایران این نوع لامذهب و سست عقیده‌اند که بورود در یک شهر فرنگستان جمیع دین و مذهب و قانون و آئین خود را از دست میدهند و خودرا آلودهٔ هرنوع هرزه گی مینمایند.

جنگل بوا دوبلن(۱)

در بیرون شهر پاریس طرف غربی شهر متصل بخندق یک جنگل مصنوعی ساخته‌اند که سه فرسخ دورهٔ آن میشود ودرآن جنگل خیابان‌های مستقیم درست کرده‌اند که هرکدام یکفرسخ طول دارد و یکطرف خیابان راه پیاده رو است که صندلی و نیمکتها گذارده‌اند که مردم راه

1- Bois de Boulogne.

میروند ومی‌نشینند و تفرج مینمایند ویکطرف خیابان از برای کسانیست که سوار براسبند و تفرج مینمایند. وسط خیابان صرف از برای کسانیست که سوار بر کالسکه میباشند. راه پیاده و سوارهٔ اسبی و راه کالسکه کلاً علیحده است و راههای باریک و وسیع معوج و بطور طبیعی درآن جنگل بسیار ساخته‌اند و هر پنجاه ذرع فاصله درکنار راه‌ها نیمکتهای چوبی ساخته‌اند وبزمین محکم نموده‌اند وآنچه خیابان بزرگ و کوچک ومستقیم و معوج و راه کالسکه وراه اسب و پیاده درآن جنگل هست. تمام‌آنها را هرروز جاروب نموده وآب می‌پاشند و در خیابانها وراهها ابداً یک برگ وکثافتی نریخته و دایماً فراشها وپلیسها متوجه تمیزی و پاکی آن جنگل و راهها میباشند و درختهای تمام این جنگل را درخت سایه‌دارنشانیده‌اند. درخت میوه ابداً درآن جنگل‌دیده نمیشود. درخت نارون نر و درخت بلوط و درخت عقاقیا و درخت سرو وکاج و چنار و درخت گل انواع و اقسام بلند وکوتاه نشانیده‌اند و بعضی جاهای جنگل را پردرخت نموده‌اند و بعضی‌جاها کم درخت و همه‌را بوضع طبیعی درهم و برهم نشانیده‌اند ولی کنار خیابانهای مستقیم را بسیار بقاعده نشانیده‌اند و در بعضی جاها بقدر یک میدان بزرگ درآن جنگل زمین را ساده گذارده‌اند وابداً درخت ننشانیده‌اند و آن میدان‌را چمن نموده‌اندکه درمیان جنگل آن میدان سبز و خرم مینماید وچمن را نمیگذارند که بزرگ بشود همه وقت آنجا را درو میکنند و میتراشند که همیشه سبز نماید و علف وگیاه دیگر نمیگذارند درآن چمنها سبز بشود وآن چمنها را همه وقت با لولهٔ‌آب پاش که پنجاه ذرع قداوست

آب میدهند و در جنگل دو میدان بزرگ دارد که در آنجا اسب‌دوانی میکنند و درآن دو میدان‌عمارت اسب دوانی‌را خوب و عالی ساخته‌اند و ماهی یکدفعه در آنجا اسب میدوانند و میدان اسب دوانی و دایرهٔ آن تماماً چمن یکدست است.

در آن جنگل دریاچه‌های بسیار بزرگ درست کرده‌اند که هر کدام نیم‌فرسخ طول دارد و درآن دریاچه‌ها جزیرها ساخته‌اند و پلها قرار داده‌اند ودر کنار دریاچه قایقها حاضر نموده که مردم برای تفرج در قایق نشسته در دریاچه حرکت کنند و در آن‌جنگل آبشارها و تپه و کوه وغار مصنوعی‌درست کرده‌اند و راههای پست و بلند قرارداده‌اند و روی تپه و کوه صندلیها و نیمکتها گذارده‌اند و سبزه وگلها کاشته‌اند و توی غار نیز پاك و تمیز و روشن و جای نشستن و تفرج است در کنار و میان جنگل قهوه‌خانه‌های بسیار خوب ساخته‌اند وهر قهوه‌خانهٔ بقدر هزار صندلی متجاوز و میز و اسباب هر زه‌گی دراندرون و بیرون و زیر درختها گذارده‌اند که مردم بنشینند و قهوه و شراب صرف کنند و عیش وعشرت نمایند واز هر قبیل ماکولات و مشروبات حاضرنموده‌اند که هرکه هرچه بخواهد حاضر است و مردم شهر پاریس از خواص و عام و پیر و جوان زن و مرد و بزرگ وکوچك هر روزاز صبح تا بشام در آن جنگل گردش و تماشا و تفرج مینمایند وکوچه‌هائیکه از طرف شهر بجنگل میرود از شدت وکثرت‌آمدو شد و زیادتی کالسکه وسوار و پیاده راه مسدود میشود . مخصوصاً سه ساعت بغروب مانده تا یکساعت از شب گذشته که مردم ازکار و

کسب فارغ میشوند برای تفرج از شهر بیرون رفته درآن جنگل بتفرج گردش مینمایند.

شرح طرب و تفرج اهل پاریس در جنگل باد بُلُن

و در میان جنگل بادبلن یک خیابان مستقیم وسیعی هست که هرروز وقت عصر متمولین وبزرگان و اعیان و اشراف شهر و خانمهای محترمه‌لباسهای فاخرپوشیده جواهر ها برخودزده بکالسکه‌های دواسبه که اسبهای آن دو هزار تومان قیمت دارد می‌نشینند و بقدر ده‌هزار کالسکه متجاوز درآن خیابان آهسته آهسته حرکت میکنند و بقدری ازدحام و جمعیت کالسکه درآن خیابان میشود که متن خیابان دراین یکفرسخ راه مثل ردیف سرباز کالسکه متصل بهم است و اگر یک کالسکه بخواهد از وسط این جمعیت بیرون برود ابداً ممکن نمیشودو پلیسها متوجه نظم راهها میباشند و مردم در توی کالسکها نشسته تفرج کنان با همدیگرصحبت میدارند و یواش و آهسته‌آهسته حرکت میکنند وگاهی ازکالسکه ها بیرون آمده درکنار راه خیابان پیاده‌رو زن ومرد دست همدیگررا گرفته درآن زمینهای صاف پاك رُفته وشسته راه میروند. حقیر چنددفعه در آن خیابان رفتم و سیر حالت بزرگان شهررا نمودم. گویا فرداً فرداً هریک‌ازمردها پادشاه یک‌مملکتی‌هستند وزنها هرکدام زن یک پادشاه مقتدری میباشندازاسب وکالسکه و لباسهای فاخر و جواهراتی که با خوددارند هریکی‌از یکی بهتر وگویا اندیشه و غم و اندوه و ملال وکسالت و غصه در وجود و خلقت اینها خالق

نشده واثرنکرده است گویا نعمتهای الهی و خوشیها و لذتها وراحتهای دنیا برای اینها خلقت شده است چنان اسباب مکنت و معاش و دولت و ثروت و امنیت خاطر[1] برای اینها موجود و مهیا شده است که بتصور و عقل راست نمی‌آید هرکدام برای خود سرای سلطنتی دارند وعیش جمشیدی میکنند. از ابتدای طفولیت تا انتهای کهولت گردوغبار غم‌و اندوه روزگار پیرامون آنها نگشته و چنان غرق ناز و نعمت و عیش و عشرتند که بگفتن و بیان نمی‌آید.

ملاقات با یک زن پاریسی

روزی جناب نظر آقای وزیر مختار بازدید زنی میرفت مرا همراه خود بتماشا برد. چون‌عمارتهای پاریس همه فوقانیست و هفتمرتبه است با کالسکه داخل‌حیات عمارت شدیم. پای پله‌عمارت تختی بسته بودند از مرمر سفید و درختها و گلها در اطراف تخت گذارده و سقفی برای‌آن تخت قرارداده بودند چترمانند تمام‌آن‌از بلور. باری ازروی‌تخت داخل درگاه عمارت شدیم. دو نفر پیشخدمت لباسهای مخصوص پوشیده بودند. برای راهنمائی‌جلو افتادند و از پلهای عمارت بالا رفتیم طره و دست انداز پله ها تماماً از بلور و از سنگ مرمر صیقلی که عکس در او نمایان بود و در وسط پله فرشی از قالی های فرنگی انداخته بودند که بسیار گرانبها بود و پلهٔ عمارت بسیار وسیع. در مرتبهٔ اول که وارد شدیم کریاس وسیعی‌نمایان شد که اطراف کریاس آینه های بسیار بزرگ بدیوارها نصب و کوزه‌های چینی گرانبهااز درختهای گل که هر کوزهٔ هزار تومان و هر درخت گلی دویست تومان و ستونهای جلو

۱- اصل: خواطر

کریاس از سنگ سماق صیقلی و فرش آن از پارچه‌های گرانبها در این کریاس پیش خدمت تغییر نموده دو نفر دیگر آمدند و برای راهنمائی و پذیرائی جلو افتادند از آن پله‌های مرتبه دوم بالا رفته از زینت و اسبابی که در راه پله و سرپلها گذارده بودند بوصف نمیآید.

باری پیشخدمت‌ها در را گشوده پرده را گرفته داخل اطاقی شدیم که متن اطاق پر از صندلیها و میزها و اسبابهای گرانبها بود و در و دیوار تماماً از آئینه‌های بلند و تصویرهای قیمتی باز راهنمائی نمودند به‌اطاق دیگر داخل شدیم و از اطاق دوم باطاق سیم وارد شده جمعی زن درآنجا در روی صندلیها نشسته بودند. یک زن پیری که صاحب خانه بود تکلم میکرد و سایرین مهمان بودند. زن صاحب‌خانه قدری ترکی‌میدانست که دراسلامبول تحصیل کرده بود با من‌صحبت‌داشت.

توصیف اثاثیه منزل آن زن

باری اسباب و اوضاعی که در اطاق‌آن زن دیدم تا به‌آن روز در پاریس ندیده بودم. جمیع اسباب سماور و سینی و قوری و فنجان و سینیهای زیر فنجان تماماًازطلای ملیله مینا کرده فرنگی وچنان شفاف و براق که از مشاهدهٔ آنها عقل خیره میماند و صندلیها و میزها تماماً مرغوب و گرانبها که هردانه صندلی پانصد تومان قیمت داشت و روی صندلی از مخملهای اصل الوان و چل‌چراغها و دیوارکوبها و آینه‌ها از درجهٔ اول بلور و اعلا بود و تنگ وگیلاسهای بلور تراش و لطیف درتوی سینی‌بلورگذارده که قیمت تنگ صدتومان وقیمت گیلاس بزرگ چهل تومان وگیلاسهای کوچک پانزده تومان واسبابهای زنانه که‌در آن اطاق دیدم کلاً قیمتی وگرانبها بود وآن زنها که برروی صندلیها

نشسته بودند هر کدام یک کرسی کوچکی که روی اودوشکچهٔ ازمخمل دوخته بود بزیر پای آنها گذارده که پای آنها از سختی زمین صدمه نخورد .

باری از ورود حقیر بسیار خوشحال شدند و احترام و تعارف بجا آوردند و از وزیر مختار اظهار امتنان نمودند از آوردن حقیر و حقیرنیز از آنها تمجید و توصیف نمودم و از وضع سلیقه و عمارت و اطاق آنها تعریف کردم . یکی از خانمها برای حقیر چائی‌آورد و یکی از آنها بر- خواست نان چائی‌آورد و یکی از آنها شیرینی آورد . و زیر مختار اشاره بآنها کرد که نانرا ببرید که او نمیخورد چرا که این نانرا با روغن خوك پخته‌اند.

باری خانم صاحب‌خانه گفت که مرتبهٔ فوقانی عمارت را تماماًاز اسباب و پرده وآنچه هست از اسلامبول است بروید تماشا کنید . آدمی بهمراه آمده حقیر و وزیر مختار رفتیم بتماشای عمارت فوقانی . اول که دیوارهای اطاقها را تماماً از مخمل گلی ملیله دوزی آویخته بودند یعنی بطوری آویخته بودند که مثل کاغذ بدیوار چسبیده بود و سقف اطاق نیزیك تخته‌از پردهٔ مخمل گلی‌ملیله دوزی کلاً وانواع و اقسام نقش ونگارها در او بکار برده بودند ومیز وصندلیها تماماً ازخاتمهای اسلامبولی و مجری و جعبه و صندوق و ظروف بقچه‌ها و شمشیرو کارد و آنچه اسباب در آن اطاقها بود تماماً از اسلامبول آورده وهر اطاقی برنگی دیگر و بطرزی دیگر واسبابی‌دیگر همه گرانبها و قیمتی و بقدری اسباب درآن اطاقها گذارده بودند که جای عبور کم بود .

باری نوکر و کنیز و خدمه بسیار داشت و کالسکه‌های اعلا و اسبهای بسیار خوب نیز داشت و هر وقت که سوار میشد دو نفر کالسکه‌چی در جلو کالسکه او نشسته در خیابانها وآن جنگل حرکت میکرد واین خانم پیر، زن یکنفرصراف بودکه خیلی با اسم و رسم با این همه مکنت واسباب تعیش و راحت واز این معتبرتر زنها را ازاین رو قیاس نمائید.

دید و بازدید مردم‌پاریس

در پاریس قاعده آنستکه زنها دید و بازدیدشان در هفتهٔ یک روزاست. مثلاً یک خانم روز جمعه درخانه می‌نشیند واز صبح تابعصر مردم بدیدن او میروند. همه کس میداند که روز جمعه روز نشستن اوست. اسباب پذیرائی و نهار و شیرینی و شربت و چائی حاضر نموده خوداو نیزلباس فاخر پوشیده حاضرآمدوشدمردم است. مثلاً خانم‌دیگر یکروز شنبه روز نشستن اوست سایرین بدیدن‌او میروند. باری یکروزدر خانه می‌نشیند و سایر ایام هفته را بدیدن میروند. باری با جناب وزیر مختار از این خانه آشنایان معتبر بدیدن رفتیم و همه خانه‌های آنها برای حقیر اسباب حیرت و تعجب بود که اسباب راحت و زندگی آنها بهتراز اسباب سلطنت بود چرا که سلطان هرگز براحتی‌آنها نیست و با اینهمه مکنت و دولت باکمال اخلاق حمیده وحسن خلق ورأفت و مهربانی وکوچک دلی و ادب و دوستی با مردم صحبت میدارند و گویا غرور و تکبر و منیت درآنها خلقت نشده است و درهنگام تکلم باشخص گویا یک‌آدم احتیاجمندیست که با بزرگی‌صحبت میدارد. این صفات حمیده و اخلاق پسندیدهٔ آنها فوق جمیع کمالات آنهاست فحش

وتغیر وتندی و ترشی وسختی ابداً ندارند ونمیدانند بلکه نشنیده‌اند ونظم اموراتشان طوریست که فحش وتغیر وبدگوئی لازم ندارند. هرکس کار خود را میداند واز حدود خود تجاوز نمیکند. نوکر وخدمتکار که ناخدمتی کنند او را هشت روز قبل خبر میدهند که تو از برای خود کاری پیدا کن که ما کسی دیگر را می‌آوریم. او نیز دراین هشت روز که مهلت دارد ازبرای خود فکری میکند. ابداً نمیشود بنوکر و خدمتکار فحش داد بنوکرها آقا صدا میزنند و بخدمتکار زن خانم میگویند؛ و دایه‌های اطفالرا درپاریس چه‌قدرخوب وپاك و پاکیزه نگاه میدارند. اولاً جمیع لباس دایه‌های شهر یکطرز است، اگرچه‌الوانست ولیکن یك‌جور ویك لباس میپوشند وازبرای دایه‌ها کلاهی عرقچین مانند درست کرده‌اند و دورآنرا ازطوری چین داده‌اند ویکپارچه مخصوصی که یك چارك عرض او ودو ذرع طول اوست دولا نموده بسرآنها بسته‌اند وآن پارچه ازسر آنها بپشتشان آویزان است وازبرای دایه‌ها یک شنلی ازماهوت سلسله‌دار یاساده بسیار گشاد درست کرده‌اند وبرآنها پوشانیده‌اند که هنگام نشستن بروی طفل کشیده طفل محفوظ باشد وازبرای اطفال قنداقه درست نمیکنند. دستمالهای کتان متعدد حاضر دارند وطفل راتروخشك میکنند ودایه‌ها بسیار فربه‌وچاق وسرخ وسفید میباشند چراکه دایه‌ها راخیلی متوجه میشوند و غذاهای خوب میدهند و لباسهای اطفال شیرخواره تماماً پارچه‌ها[ی] سفید ولطیف است واطفال‌را بسیار گرم نگاه میدارند وطفل یکماهه را نیزجوراب میپوشانندودر کالسکه‌های کوچك که بدست حرکت میدهند می‌نشانند.

خدمتکاران و دایه‌گان

شرح باغات و عمارات ورسای

ورسای شهریست که در پنجفرسخی شهرپاریس واقع است. شهریست بسیارآباد ومعمور کوچه وخیابانهای آنجا نیز مثل پاریس وسیع و تمیز و بادرخت است وخانه‌وسراهای عالی دارد وازشهر پاریس تابه‌ورسای خانه وعمارت وآبادی متصل است وبا کالسکه بخار بمدت سه‌ربع‌ساعت ازپاریس به‌ورسای میرود. ودر ورسای لوئی کاترز در سیصد سال قبل باغ وعمارت وسرای سلطنتی ساخته که ازبزرگی و وسعت و عظمت آن عمارت وباغ تابحال مثل‌آن ساخته نشده است. عمارتیست بسیاربزرگ وسه‌مرتبه وتمام آنرا ازسنگ تراشیده ساخته‌اند وروی عمارت که طرف باغ منظر دارد پانصد ذرع طول اوست واطاقهای عمارت هرکدام پنج ذرع درپنج ذرع تاده ذرع درده ذرع وبیست ذرع درده ذرع واطاق تالار بزرگ آن که دروسط واقعست صد ذرع‌طول وپانزده ذرع عرض دارد ودرب ودرگاه اطاقها بسیار وسیع و بلند است و سقف اطاقها نیز مرتفع است وبدیوار جمیع اطاقها تصویرجنگهای سلاطین قدیم فرانسه با خارجه وداخله وصورت ناپلئون اول وجنگهای اوبا انگلیس وروس وسایر دولتها را بدیوار اطاقها نقش نموده‌اند و آن پرده‌هائیکه بدیوار نصب نموده‌اند تصویر ونقاشی‌آنها کار استادان‌بزرگ وهر پردهٔقیمتهای گزاف داردودرآن عمارت ازسنگ‌سماق وستونهای سنگ الوان‌دراطراف اطاق وبخاریهابکار برده‌اندوبجزاطاق تالاربزرگ یک‌اطاق‌بسیاربزرگ دارد که‌مخصوصاًازبرای رقص ومجلس بال‌است که آن اطاق‌صدوپنجاه

ذرع طول وپانزده ذرع عرض دارد ولی دربعضی جاهای آنستونهای الوان وستون سنگ سماق بکار برده‌اند ودرسوقع مخصوص طرف‌عرض اطاق شانزده ستون مقابل هم گذارده‌اند وسقف اطاق را بر روی آنها زده‌اند وتخت وصندلی ونیمکت واسبابهائیکه درایام قدیم درآن‌اطاقها بوده هنوز بقاعده‌نگاه داشته وبترتیب گذارده‌اند واطاق خواب ناپلیون وتخت خواب وملزومات اطاق خواب اووزوجهٔ او کلاً درآنجا موجود است واطاقهای زنهای سلاطین وکتابخانهٔ زنها و اطاق بزك و آرایش زنها واطاق نشیمن زنها جمیعاً جداجدا علیحده وبا اسباب موجود است وآینه های بسیاربزرگ‌درآن عمارت بکاربرده‌اندوچل‌چراغ واسباب‌چراغی که درآنزمان متداول بوده و صندلیها حالا در آن عمارت گذارده‌اند و آویزانست وبلورآن چراغها بسیار اعلا و گرانست .

ناصرالدین شاه در ورسای

هنگام تشریف‌فرمائی اعلیحضرت ناصرالدین‌شاه یکروز درعمارت‌ورسای درطالاربزرگ‌مهمانی کرده‌بودند وسیصدنفردرسرمیزنشسته بودندوبرای شاه‌ضیافت‌شاهانه نموده بودند وازبرای آن‌عمارت ورسای کلیسای خوبی ساخته‌اند که هنگام بودن‌سلاطین درآن عمارت‌برای‌نمازخودشان بااتباع سلطنت‌دراعیادوروزهای یکشنبه‌درکلیساحاضرمیشدندوازبرای‌آن‌عمارت تیاتربسیاربزرگی‌ساخته‌اند که تماشاخانهٔ مخصوص‌سلطنتی‌بوده است .

باغ‌ورسای

باری باغ جلوعمارت ورسای از بزرگی و عظمت و خیابانهای متعدد وحوضهای بسیار ومجسمه هاوفواره‌ها و باغچه‌ها و گل کاریهای زیاد ازتوصیف وتعریف افزونست. اولاً درجلو عمارت‌میدانی‌قرارداده‌اند بسیار وسیع ،وپنجاه ذرع فاصله‌ازعمارت‌وطالاربزرگ، دوحوض‌ساخته‌اند

هر کدام هشتاد ذرع طول وچهل ذرع عرض وچنین حوضها وباغچه های گل کاریرا ترتیب داده‌اند که باشاخهٔ شمشاد سبزدور باغچه‌ها را تحجیر نموده‌اند ودورمیدان بزرگرا درختهای سرونشانیده‌اندو درختها را ازروی زمین شاخه داده‌اند و درختهای سرو را بعضی مربع بعضی گرد بعضی مسدس مقراض کرده‌اند که ازدور هر کدام یک گنبد سبزی مینماید ؛ وازاین درختهای سرو مقراض نموده بانواع واقسام دراطراف وخیابانها بسیار است و همیشه اوقات باغبان متوجه است که درختهای سرو شاخهای خارج ازحد خود بیرون نیاورد ودرخت بشکل مصنوعی بماند.

فواره‌ها

باری خیابان جلو عمارت بقدریکفرسخ طول داردوعرض خیابان صد ذرعست و حوضهای بسیار درآن خیابان درست کرده‌اند واطراف حوضها تماماً فواره‌های عجیب وغریب ومجسمه هائیکه از سرو صورت آنهاآب میریزد ودرهرمرتبهٔ که خیابان سرازیر میرود پله های بسیار وسیع بزرگ قرار داده‌اند ازسنگهای مرمر سفیدوخیابانهای بسیار ازطرف راست‌وچپ واریب باطراف باغ کشیده‌اند وهرموقعی که خیابانها سربهم گذارده و چهارسومانند شده یک حوض بسیاربزرگی‌ساخته‌اندوفواره‌ها ازمجسمه‌های حیوانات ووحوش وطیورقرارداده‌اند که‌آب ازسر و پا وپروبال‌آن‌مجسمه‌ها میریزد ودرختهای اطراف خیابانها را بسیار راست و مستقیم نشانیده‌اند ومتن خیابانها را بازچمن کاشته‌اند که دایم سبز و خرم است و در هر سر خیابانی یک منزلگاه و نشیمنگاه باصفا ساخته‌اند وصندلیها و نیمکتها دراندرون وبیرون‌آن گذارده‌اند ونیز حوضهای بسیاربزرگ باشکال مختلف دراطراف باغ ساخته‌اند که حوضها ازبزرگی هر کدام بمانند دریائیست

در وسط باغ عمارت وخلوتخانهٔ مخصوصی ساخته اند که حرم‌سرای خاص سلطنتی بوده وآن عمارت نیز بسیار بزرگ و عالی است و اطاقهای آن عمارت را ازآینه زینت داده‌اند واسباب ومخلفات اطاق ومیز وصندلیها ونیمکتها ازآنزمان هنوز مانده است که گویا امروز ازدست استاد بیرون آمده است ومیزهای سنگی‌ازسنگ سماق‌قیمتی‌تروبهتر که ازشدت‌صیقل عکس درآن نمایانست درآن عمارت بسیار گذارده‌اند وآینه های بزرگ وجارها وچهل‌چراغهای بسیار بزرگ از کارهای قدیم که بسیار قیمتی است درآن عمارت هست ونیز اطاق خواب سلاطین وزنهاشان با اسباب ومخلفات اطاق هنوز موجود است، وملکهٔ انگلیس هنگام آمدن بپاریس که سه‌شب توقف نموده بود شبها را بباغ ورسای آمده در عمارت وسط باغ جای خواب برای اوقرارداده‌اند. همان اطاق و همان رخت خوابی که دراو خوابیده حاضر وموجود بود که نشان میدادند چه اسباب‌وچه اوضاع که ببیان‌ووصف نمی‌آید؛ ودرپهلوی‌عمارت‌وسط باغ اطاق بسیار بزرگی است که کالسکهای سلاطین قدیم را درآنجا گذارده‌اند و آن کالسکه ها تماماً ازطلا ساخته شده است که هر کدام بیست‌هزار وپنجاه هزار تا صدهزارتومان قیمت دارد و کالسکهای بسیار در آن اطاق بود که هشت‌اسب‌اورا میکشد وحالا هر گاه‌ازسلسلهٔ سلاطین عروسی‌میکنند عروس‌وداماد را درآن کالسکه هامی‌نشانندواسباب کالسکه‌واسباب‌اسب کالسکه کلاً از طلا و نقره است که تماماً دراطراف اطاق موجود بود وتماشا نمودیم .

ولی درختهای باغ ورسای تماماًدرختهای‌سایه‌دارجنگلی است .

درخت میوه دار درباغهای دولتی سلطنتی نمی‌نشانند وزمین باغ وپای درختها نیز تماماً ازچمن است ودستی کاشته‌اند و همه اوقات چمنها را سبزوخرم نگاه میدارند وبا لوله آب‌پاش آب میدهند. باری چنان باغ و عمارتی مثل عمارت و باغ ورسای تا بحالا در تمام دنیا ساخته نشده است. وسعت نظر وعظمت خیال آن شخص معمار ومهندسی که این باغ وعمارت را طراحی نموده وبنا گذارده بتوصیف نمی‌آید. حالا هیچ سلطان وپادشاه مقتدری قوهٔ ساختن چنین باغ وعمارتی ندارد ازهرولایت وهر جا که به پاریس می‌آیند باید بتماشا وسیاحت عمارت ورسای بروند.

توصیه حاجی میرزاصفابه نویسنده

هنگامیکه مرحوم حاج میرزاصفا بپاریس تشریف می‌آوردند مرحوم فرخ خان امین الدوله خدمت ایشان عرض کرده بود که البته بتماشای باغ و عمارت ورسای تشریف ببرید. حقیرهم که ازاسلامبول درسنهٔ ۱۲۸۰ بعزم سیاحت فرنگستان از خدمت جناب حاجی میرزا صفای مرحوم رحمة‌الله علیه مرخص شدم فرمودند بپاریس میروی البته بتماشای عمارت وباغ ورسای برو ودرآن سفر سیاحت و تماشای آن عمارترا نموده بودم و در این سفر درخدمت جناب مؤیدالملک وجناب نظر آقای وزیرمختار یکروز مخصوصاً به ورسای رفتیم وبدقت تمام اطاق باطاق خیابان بخیابان حقیر گردش نمودم وسیاحت وتماشای کامل کردم. جناب مؤیدالملک وجناب وزیر مختار زود مراجعت بپاریس نمودند حقیر وشاهزاده حاجی محمد میرزاوحسین علی خان نواب تاوقت غروب ماندیم وبافرصت تمام ملاحظه وسیاحت نمودیم وبا کالسگه راه‌آهن دوساعت ازشب گذشته وارد شهر پاریس ومنزل شدیم. دریکی از اطاقهای عمارت ورسای در مرتبهٔ دوم

تصویر عسگرخان ایلچی در ورسای

فوقانی صورت عسگر خان ایلچی ایرانرا با هفت‌نفر همراهان خود که درزمان خاقان مغفور بخدمت ناپلیون فرستاده‌اند صورت عسکر خان با شال وکلاه بلند و خرقه ترمه گلی با آستر پوست خز و کفش ساغری وهمراهان اونیز تماماً با لباسهای بلندایرانی، عسگرخان درحضورناپلیون ایستاده وخم شده است و نامهٔ بدست ناپلیون میدهد و آن صورتها را بسیار خوب ودرست کشیده‌اند. اهل پاریس همهٔاوقات برای تفرج بباغ ورسای میروند. مخصوصاً درروزهای یکشنبه بیشتر جمعیت درآنجا جمع میشوند وگردش میکنند.

وضع نکاح و عروسی اهل پاریس

اولا دختر وپسر تا بسن بیست وپنج تا بیست نرسند زن و شوهر نمیکنند ودختر نیز باید صاحب جهاز و دولت باشد و خط و سواد نیز داشته باشند وصاحب صنعت وحرفهٔ موافق شأن خودش باشد ودختر و پسر که طالب همدیگر شدند باید مدتی با هم بنشینند وآمیزش کنندو با هم گردش وصحبت نمایند که ازحال واخلاق هم دیگر مستحضر باشند و با هم عشق بازیها ومغازله‌ها میکنند و نیز اختیار دختر بحد تکلیف که رسیدباخود اوست. پدرومادر باو تحکم ندارند بهر که میل کرد شوهر میکند. بعدازآنکه هنگام عروسی میرسد کسان دامادوعروس دختر وپسر را برداشته بخانهٔ کدخدا وخانهٔ حکومت شهر میبرندواسم دختر وپسر رابا اسم سلسله وطایفهٔ آنها دردفتر دیوانخانه‌ثبت‌مینمایند وباندازهٔ مخصوص پولی برئیس دیوانخانه داده ازآنجا دختر وپسررا

برداشته بکلیسا میروند خدمت کشیش و کشیش آنها را عقدمی‌بندد و دختر وپسر را آن کشیش دعا میخواند وتبریک میکند. بعداز آن پسر انگشتری بدست دختر میکند ودختر نیز انگشتری بدست پسر مینمایدو تعارفی بکشیش داده ازکلیسا بیرون می‌آیند و هر کس بقدر مکنت و قوهٔ خود کالسکه های مخصوص گرفته عروس را سرتا پا لباس سفید پوشانیده با داماد درکالسکه می‌نشانند و دونفر از اقوام آنها روبروی آنها درهمان کالسکه‌می‌نشینند وچهارپنج کالسکه‌دیگر ازکسان‌واقوام عروس وداماد نشسته بگردش باغات وجنگل بادبلن میروند و تا وقت غروب گردش وتفرج میکنند. بعد از آن بخانه آمده شام صرف میکنند و وساز ونواز وعیش وعشرت نموده ازنیمه شب گذشته عروس و دامادرا را دست بدست میدهند .

وضع دکانهای دلاکی مردانه وزنانه

دکانهای دلاکی بسیار پاك وپاکیزه وتمیز است. دیوار اطراف دکان تماماً آینه های‌قدی است. زمین دکان ازمرمر سفید صیقلی است ومیزها وصندلیهای اعلادردکان گذارده‌اند. هوای دکان ملایم‌وگرم است قطیفه ودستمالهای کتان سفید اعلادردولابها گذارده‌اند. یکطرف دکان سه‌سنگ‌آب ازمرمر ساخته‌اندوبالای سنگابها هرکدام یک‌شیری ازمفزز[1] بدیوار نصب نموده‌اند وهرکدام شیرها جدا جدا آب گرم و ملول دارد. بعدازآنکه دلاك موی سر را مقراض کرد وصورت‌راتراشید

۱– شاید مقصود مفضض باشد .

و صابونها و عطرها بصورت مالید آنشخص را دلاك می‌آورد پیش سنگاب و باز از آب ملول[1] سروصورت شخص را میشوید وباز دومرتبه صابون میزند باز دفعهٔ ثانی آنشخص را میبرد ودر صندلی نشانیده دفعهٔ دیگربا صابون مخصوص صورت اورا کف صابون میمالد وباتیغ دیگر بازتراش میکند وبار دیگر او را پیش سنگاب می‌آورد وسروصورت او را میشوید وبا دستمال کتان صورت و گردن اورا خشک میکند و گلابها و عطرها بروی آنشخص میزند. وزنی در آنجا مشغول خدمت است، لباس شخص را ماهوت پاك کن میزند وتمیز میکند. بعدازآن باید پنج قران بصاحب دکان داد وانعامی بآن زن.

آرایشگاه زنانه

وضع زینت وجلوه وصفای دکانهای دلاکی باآن همه آینه وچراغهای بسیار وقوتیهای عطر وشیشه های گلاب وپاکی وتمیزی سنگابهای مرمر وشیرهای مفضض که ببیان وتقریر نمی‌آید، ودلاك زن نیز مرد است. در کوچه و بازارهای پاریس دکانهای بسیارخوب برای دلاکی زنانه ساخته‌اند وزینتها واسبابها وگلها وشیشه های عطروگلاب درآن دکان گذارده‌اندودرودیوار دکان تماماً ازآئینه های بلند ولوحه و تصویرهای خوب درآن دکان بدیوارآویخته ودرآن دکان درمرتبه های فوقانی منزلها واطاقهای متعدد دارد، زنها مخصوصاً ازبرای درست کردن و ساختن سر وگردن و زلف و گیس خودبدکان دلاکی میروند چرا که استاد دلاك در علم نقاشی به انواع و اقسام ساختن زلف وموی مجعدوموی پریشان وموی سلسله وموی برهم بسته بایدمهارت تام داشته باشند.

باری آنزن که بدکان دلاکی میرود اگرمردی یا شوهرخودش

۱ــ مقصود ملایم است.

بهمراه اوست آن شوهر دراطاق اول می‌نشیندومشغول خواندن روزنامه و کشیدن سیگار میشود . یکی ازآن دلاکها درب اطاقی را بازنموده پرده را بالا برده خانم را در اطاق مخصوصی وارد میکند و در روی صندلی روبروی آینه می‌نشاند و زلف و گیس و موی خانم را بر هم میریزد و وپریشان ومتفرق میکندوبا گلابدانهای فوارهٔ عطروگلاب بزلف وگیس خانم میزند وبازازنو گیس خانم را باشانه های مخصوص شانه‌میکند و باز روغنی آلوده بعطر بزلف و گیس خانم میزند وبازدوباره شانه میکند وبا قلابهای بلور ومفضض زلف و گیس خانم را فقره بفقره از هم جدا میکند . بعدازآن دلاك ازخانم جویا میشود ومیپرسد که امروز چه‌طرزو چه قسم سر دوست دارید که سرشما را ازآن قسم درست نموده و بسازم و نقشه صورتها و سرهای درست کرده نشان میدهد، که از این نوعها هرکدام میل دارید سروگیس‌شمارا همان قسم بسازم، خانم هم یااختیار را بخود دلاك وا میگذارد یاآنکه خود خانم یکطرز مخصوصی فرمایش میکند که دلاك سراو را بسازد . بعد ازآن شخص دلاك مویموی خانم را با شانه های درشت وریزه ازهم جدا نموده‌بعضی تاب داده بعضی مجعد نموده وبعضی شاخهای زلف را آویخته وبعضی از بنا گوش بالا زده و درهر پیچ وخمی از زلف ومو را ازگلهای مصنوعی الوان جا داده و با قلابها وسوزنها محکم کرده وهرطرفی ازسر رانوعی وشکلی ساخته‌وگلها وزیورها را طوری بسرخانم زده که بهترازآن بتصور نمی‌آید . بعد از آن گردن وبنا گوش‌واطراف سرخانم‌را با پارچهٔ ابرلطیف وصابونهای‌عطری قیمتی یکدفعهٔ دیگر شست وشو داده و با دستمالهای کتان پاك نموده

بعداز آن با پر مرغ یک روغنی که بسیار لطیف ورقیق است بر روی موها وزلفهای خانم زده گوشوارهٔ خانم را بگوش خانم نموده و پیشانی وصورت‌وزنخ خانم را عطری ورنگی مخصوص زده که هیچ گمان نمیشود نمود که رنگ مصنوعی است وحقیقی وطبیعی نیست وبستی برنگ صورت داده‌اند که ازعرق ورطوبت خراب وضایع نمیشود و مثل نقاشی رنگ پیشانی و صورت و دماغ و زنخ و گردن و بنا گوش را هر کدام را رنگی میدهد و چنان رنگها را ملایم و تازك داده که شخص ابداً تصور نمیکند که رنگ آن آلوده بسرخاب و سفیدابست،و زنهای پاریس و فرنگستان وسمه بر ابروهای خود نمی کشند و ابروی خود را ابداً رنگ نمیکنند .

باری بعداز آنکه آن دلاك کارخانم را تمام نمود وسروزلف خانم را ساخت دست خانم را گرفته ازاطاق بیرون می‌آورد وبدست شوهرش میدهد وآن شوهر زن مبلغ یکتومان بدلاك داده عذرخواهی و مرسی گفته ازدکان بیرون میروند ویابمهمانی یا بگردش میروند و این عمل قبیح وناشایسته درفرنگستان متداول است که باید دلاك و مشاطهٔ زن مرد گردن کلفت باشد وبعضی‌ازخانمها وزنهای رجال‌دولت واعیان که خودبدکان‌دلاکی‌نمیروند میفرستند ودلاك راخبر کرده بخانه می‌آورند وآن دلاك نیز سوار بر کالسکه شده گل‌مصنوعی مخصوص که نوظهور وتازه متداول شده که بسر میزنند آن دلاك برای خانم‌می‌آورد وازفلانه عطر مخصوص که ازچین وازینگی دنیا آورده‌اند و قطرهٔ پنجتومانست برای خانم می‌آورد بعد از آنکه سر خانم را درست کرد و صورت خانم

را پرداخت زد باید آن خانم ده‌تومان بدلاك بدهد و دلاکها در شهر پاریس هرکدام خاطرخواه وخواهان دارند وبعضی مشهور و معروفند فلانه خانم میگویددلاکی درفلان محله هست که مثل و مانند ندارد، خانم دیگر میگویددلاك فلان‌محله خیلی بهتر است؛ باری زنها هرکدام خواهان وطالب یک دلاکیند وبعضی‌دلاکها بسیار مشهور و معروفند و دکان آنها اطاقهای بسیار دارد همه مفروش و مزین با صندلیها و اسبابهای گرانبها ونیز شاگردهای متعدد درآن دکان هست و دو زن را دریک اطاق نمی‌نشانند. هرزنی‌را دریك اطاق علیحده میبرند واگر اطاقها همه‌از زنها پرباشند هرکه تازه بیاید باید دراطاق انتظاربنشیند که استاد دلاك فارغ شود واطاق تنها بشود .

کیفیت موی عاریه گذاردن زنان پاریس

درفرنگستان خاصه درپاریس بسیارمتداول است که زنهاموی‌عملی وگیس ساختگی‌علیحده برسر خود بگذارندچراکه زنهائی هستندکه‌سر آنها بکلی‌موندارد لابدباید‌موی‌مصنوعی‌وزلف‌ساختگی‌برسر بگذارندو‌بخود زیور وآرایشی‌نمایندودر هردکان‌دلاکی انواع واقسام‌زلفهای‌ساخته‌و گیسهای بهم بافته وموهای مجعد وپریشان بهم بافته وافشان‌وتابیده وگره‌زده برای پیروجوان‌ومتوسط هرنوع وهرقسم‌مو وزلف حاضروآماده دردکانهای‌دلاکی‌موجوداست که درپشت شیشه‌ها وآینه‌ها گذارده‌اند که‌ازکوچه وخیابان‌نمایانست‌ونیزدرقوتیهاو جعبه‌هاانواع واقسام زلفها وگیسهای‌بسیارخوب‌دارند که‌بقیمتهای گزاف‌میفروشندواین زلف‌وگیسها راکه ازسر مرده‌ها ومریض هائیکه درمریضخانه‌میبرند، بریده‌اندوشسته وشفاف وبراق نموده حاضر وآمادهٔ فروش ساخته‌اند ، و نیز بعضی زنها

که فقیر وبی‌چیز میشوند وپریشانی بآنها دست میدهد گیس وموی خود را بریده میفروشند ودلاکها ازآنها میخرند.

داستان دختر آلمانی

در برلند یاآلمان شخصی بدکان دلاکی وارد شده باستاد دلاك میگوید که سر و روی مرا بتراش واصلاح کن، استاد دلاك مشغول اصلاح آن شخص میشود در این بین دختربسیا روجیههٔ وارد دکان میشود واستاد دلاك را اشاره نموده بنزد خود دعوت میکند استاد دلاك اذن از آن شخص خواسته نزد دختر میرود و در کنار دکان مدتی با دختر صحبت میدارند بعد از آن استاد دلاك می‌آید و باز مشغول اصلاح آن شخص میشود. آنشخص از استاد دلاك جویا میشود که با دختر چه‌صحبت میداشتید وچه گفتگو و مباحثه مینمودید. دلاك میگوید این دختر دوروز است می‌آید نزد من که گیس خود را بمن بفروشد او گیس خود را بسی فرانک میگوید و من میخواهم او را به‌بیست فرانك بخرم وهنوز معاملهٔ ما تمام نشده است دختر را معطل نموده‌ام گویا به‌بیست فرانك‌راضی بشود. آنشخص از دورنگاه‌میکند، می‌بیند دختریست که آثارنجابت ازرخسارهاونمایانست ووجاهت وصباحت اوازحد واندازه افزون وازشدت شرم وحیا سر خود رافرو افکنده و درحالت حزن واندوه فرو رفته وعرق بصورت وپیشانی او نشسته و گیس خوشرنگ بسیار بلندی برسر دارد وزلفهای او پریشان و درهم گشته وابداً بخود آرایش وزیوری نداده آنشخص با کمال ادب از دختر سؤال میکند که‌شماچرا گیس خود را میفروشید با حالت جوانی وابتدای سن ووجاهت شما حیف است که گیس و زلف خود راازخود خارج کنید. دخترجواب میگوید که گیس‌من زیاده بزرگست و بر سر

سنگینی میدهد ونگاه داشتن وشانه نمودن و شستن و ساختن آن بسیار زحمت ومشقت داردومن کار بسیار دارم ونمیتوانم ازعهدهٔ حفظ و نگاه‌داشتن گیس وموی خود برآیم، آنشخص میگوید که نباید اینطور باشد من ازشما استدعا وخواهش میکنم که حقیقت اینمطلبرا برای من بیان نمائیددختر ازگفتن مطلب انکارمیکند وآنشخص باصرار زیادخواهش مینماید، که دختر جهة وسبب فروختن گیس خود را بیان نماید عاقبت باصرار وابرام زیادآنشخص، دختر بیان مینماید که من پدری داشتم صاحب دولت ومکنت وتجارت و کسب، سانحهٔ روزگاراو راکم کم پریشان و خراب ومقروض کرد واز دنیا رحلت نمود. مادری دارم با چهار برادر و دو خواهر راه معاش ومحل گذران ابدآ نداریم. بعداز پدرهرچه داشته‌ایم فروخته‌ایم ومخارج یومیه نموده‌ایم. حالا ابداً درخانهٔ خود چیزی نداریم وبکسی هم ابراز مطلب نمینمائیم ودست تمنا و خواهش نزد کسی دراز نمیکنیم حالا چند روزاست که مادرم با دوبرادرم ناخوش وبستری شده‌اند ودوروز است که دوا وغذائی برای آنها موجود نشده است و درخانه چیزی نیست که بفروشم و ازبرای آنها دوا و غذا حاضر نمایم دراین دوروز بخیال من رسیده که گیسهای خود را بفروشم واز وجه آن برای مادر وبرادرانم دوا وغذا ببرم که دو روز است ابداً بآنها چیزی نرسیده وبجز من کسی نیست که درکوچه و بازار بیاید و ازبرای آنها فکری نماید آنشخص میگویدمن گیس شما را میخرم شمابدلاك نفروشید من بهتر مشتری وطالبم وآن شخص ازجیب خود کاغذی بیرون آورده بدختر میدهد که شما این را نگاه بدارید و یکموئی از سر دختر کشیده

باخود برمیدارد ومیگوید گیس شما ازمنست وآن شخص از دکان دلاکی بیرون میرود دختربکاغذ نگاه میکند می بیند که این کاغذیست که پنجاه هزارتومان قیمت دارد خیلی تعجب میکند ومنتظر آن شخص میشود که بیاید و کاغذ را باو بدهد هرقدر می نشیند آنشخص نمی آید عاقبت به پلیس و کلانتر شهر خبر میدهد وبحاکم وسلطان مملکت میگویند که چنین اتفاقی افتاده که شخصی در دکان دلاکی ببهای تار موی دختری پنجاه هزارتومان نقد داده است ومعلوم نیست که آنشخص که بوده ویکجا رفته است . هرقدر درروزنامهها نوشتند واخبار دادند که آنشخص بیاید واو را به بینند که چگونه آدمی است آنشخص خود را آشکار ننمود ونمایان نشد وباز ازجانب دولت بشهرهای خارج تلگرافها زدند که در جستجوی آن شخص باشند و اورا بیابند که این شخص صاحب همت بیغرض بیریا را به بینند که کیست نیافتند هرچه کردند وهرچه جستجو نمودند آشکار و معلوم نشد . آن دختر آن کاغذ پنجاه هزار تومانرا برده در بانک که محل تجارت صرافیست و تنخواه او را گرفته با مادر و برادر و کسان خود صرف نموده و مایهٔ معیشت خود قرار داده است .

شرح وضع حمل زنان پاریس وقابلهٔ آنها

ماما وقابلهٔ زنها نیز باید مرد باشد چرا که آن مرد درس و علم تشریح را خوانده و بقاعدهٔ علم قابله گی میکند وزن را نیز میزایاند و ونمیگذارد خطری بزن وطفل برسد ودرپاریس درهرمحلهٔ یک عمارتیست

مدرسه‌مانند که اطاقهای متعدد دارد که هرزنی که هنگام وضع‌حمل او میشود درآن عمارت میرود واطاق مخصوصی باو داده ازرخت خواب و فرش وصندلی واسباب زائیدن زن درآنجا موجوداست. قابلهٔ مرد که‌زن را زایانید خدمتکار مخصوص آمده مشغول خدمت زن میشود و ازشام ونهارودواهای مناسب حال زن‌ازهرنوع درآن عمارت حاضرنموده‌اند و هرروزه آن قابله بدیدن آن زن آمده تا مدت ده روز بعد از آن زن مبلغ معینی بصاحب آن عمارت داده بخانهٔ خود میرود و در حقیقت این عمارت مثل یک مریضخانه‌ایست وزن حامله که وضع‌حمل اومیشود او نیز مریض است و از برای بسیار از مردم متوسط و فقیر ممکن نیست که درخانهٔ خودشان اسباب و دوای‌وضع حمل فراهم بیاورند و مکنت ندارند که خدمتکار نگاه دارند لابدزن حامله را درآن عمارت میبرند و جمیع اسباب و ملزومات وخدمه ودواو غذابرای این کارموجود است؛ و اجرت ومزد هر اطاقی معین است؛ وازبرای فقرا ومساکین‌نیز عمارت مخصوص هست که آنها را مجاناً خدمت میکنند و میزایانند و چیزی نمیگیرند .

ذکر مریضخانه‌ها واطبای معروف پاریس

ونیز درشهرپاریس‌مریضخانه های‌مخصوص دارد که از تجار و کسبه وغربا که ناخوش میشوند درآن مریضخانه میروند واطاق‌ولحاف وتخت واسباب باو میدهند وخدمتکار ودوا وغذا وحکیم در آنجا حاضر است وقیمت اجارهٔ اطاق ومزد خدمتکار و حکیم و دوا و غذا را تماماً

حساب نموده روزی یکتومان بصاحب مریضخانه میدهد وخدمتکارهای مریضخانه از مادر وخواهر، بهتر خدمت آنمریض را مینمایند و متوجه میشوندو چنان مواظبت ودلجوئی از مریض مینمایند که گویا یک معشوق و محبوبی ازآنهاست وخدمتکاران تماماً زن میباشند .

و درپاریس مریضخانه های بسیار بزرگ دولتی و ملتی هست و مجاناً مردم را مداوا ومعالجه مینمایند وناخوشیهای صعب و سخت را دوا وعلاج میکنند؛ و حکما واطبای مشهور ومعروف درپاریس هستند وهر کدام ازاطبا مرض مخصوصی را مهارت دارند و استادند و علاج میکنند . یک حکیم درمرض صداع ، یک طبیب درمرض قولنج ،طبیب دیگر درمرض دیوانگی وهمچنین هرمرضی را علیحده علیحده طبیب هست . شارکو حکیم که یکی از اطبای مشهور معروف پاریس بلکه معروف دنیاست حکیم امراض عصبانی است وحق القدم او ده تومانست . پنج دقیقه ده تومان میگیرد . موسیو بال حکیم دیوانه هااست، وموسیو بوتن طبیب دماغ است، باری درپاریس حالا بقدر ششهزار طبیب معروف دارد که هر کدام مدرس یک علمی از حکمت وطبند و جمیع حکماء از علم تشریح کمال اطلاع دارند ، ودر پاریس مدرسهٔ تشریح خانهٔ بسیار بزرگ دارد که هرروزه شاگردهای بزرگ دراطاقها جمع شده میزهای آهنی گذارده مرده های متعدد آورده باکارد و چاقو و اسبابها مرده ها را پاره پاره نموده از روی علم تشریح مینمایند ودر همهٔ اوقات در تشریح خانه مشغول کارند وحکما واطبای فرنگستان علمشان درتشریح

بیشتر کامل است تا در مزاج شناسی [1] .

وضع قبرستانهای شهر پاریس

درهر محلهٔ قبرستان هست ودو قبرستان بسیار بزرگ دارد که هر کدام یکفرسخ دور اوست وهرطایفهٔ درقبرستان اطاق مخصوص دارند که قبر را بقدر شش ذرع عمیق نموده تابوت را در آنجا میگذارند و هر که ازآنطایفه فوت شد باز در تابوت گذارده روی آن قبر را شکافته آن تابوت را روی تابوت‌اول میگذارندو همچنین تا ببالا وتابوت‌راازآهن وقلع لحیم میکنند ومرده را با لباس درتابوت میگذارندو بعضی‌ازاعیان واشراف سردابهٔ بزرگ‌دارندوتابوت‌مرده‌های خود را دور تابدورسردابه برروی هم ودرروی‌قبر ودراطاق انواع واقسام گلهاوزینتها ومجسمه‌ها میگذارند وسنگهای مرمر صیقلی وسماق برروی قبرهاسی گذارند و پای مرده وروی مرده را ملاحظه‌نمیکنند بهرطرف‌دفن میکنند و درقبرستانها درخت‌و گل‌بسیار میکارند ودرمیان‌قبرستان‌و کنار واطراف‌آن‌خیابانهای سنگ‌فرش و درختها نشانیده‌اند و بسیار با صفا درست کرده‌اند و قیمت زمین یکنفر در قبرستان پنجاه تومانست و اسباب کفن ودفن وحمل نعش از خانه‌ها بقبرستان در پاریس بسیار گران است ودورقبرستان دیوار بلند دارد وکوچه وخیابان‌های قبرستان شسته وروفته و تمیز است ؛ و حالا طایفهٔ جمهوری چنان قرار داده‌اند که چون مردم پاریس زیادند و زمین برای قبرستان کم است ونیز ازبرای مردم فقیر اسباب خرج است

۱– دراصطلاح قدما وضع وحالت مخصوص به‌فرد را مزاج می گفتند.

بهتر آنستکه مرده‌ها را درقبرستان آورده بسوزانند وحالا درقبرستان بزرگ پاریس یک عمارتی که اطاقها و کوره‌ها و اجاقها دارد که از ذغال سنگ میسوزانند ومرده را درتابوت آهنی گذارده درتوی کوره میگذارند وباندك حرارتی آن میت درتوی تابوت آهن ازشدت حرارت آب میشود واگر خاکستری بعد درآن تابوت بماند بصاحب میت میدهند که آن خاکستر را درتوی شیشه ریخته دراطاق خود برای یادگار نگاهدارد. واین بمقتضای میل خود آنشخص صاحب میت است و جنازه‌ها تماماً نمره دارد؛ وبا وجودیکه اهل پاریس مایل باین عمل نیستندولی کم کم طوری خواهد شد که همهٔ مردم مرده‌های خود را در آتش بسوزانند و قاعده و قانون طایفه هنود و آتش پرستان جاری و متداول بشود. در فرنگستان کشیشان ورؤسای ملت نتوانستند که این کار را منع نمایندو کسانیکه حالا باینکار معتقدند بدین و آئین و مذهب و ملت عیسوی اعتقاد ندارند ودهری ولامذهب وبیدین صرفند.

وضع مغازهٔ بلور فروشی

یکروز باتفاق جناب وزیرمختار رفتیم بمغازهٔ بلورفروشی، عمارتی بود بسیار بزرگ دومرتبه. مرتبهٔ تحتانی اطاقهای بسیار بزرگ صد اطاق متجاوز تماماً در صندوقها اسبابهای بلور چیده بودند که ازکارخانهٔ بزرگ آورده بودند ودوراطاق دویست نفر دفتردار ومحاسب مغازهٔ بلور فروشی نشسته بودند ومشغول نوشتن وثبت نمودن معاملات بودند واز مرتبهٔ تحتانی بمرتبهٔ فوقانی راه پلهٔ وسیعی ساخته اند که بقدر یک میدانیست

واطراف پله را اسبابهای بلور ازهرقبیل چیده وگذارده‌اند و سقف راه‌پله ودیوار را تماماً ازچلچراغها ولنترها آویزان ولاله‌ها ولنترها از بلور درآنجادیده شد وازآن‌اطاق‌بزرگ باطاقهای دیگر راه ودرگاههای بلند دارد که در جمیع آن اطاقها نیز اسبابهای بلور بر روی میزهای آینه گذارده‌اند واستاد وشاگرد درآن اطاقها برای فروش و معامله بسیارند ودرحقیقت‌تماشا وسیاحت مغازهٔ بلور ازجمیع‌سیاحتهای‌بازار و دکاکین پاریس بهتراست .

ود سن رودخانهٔ سن که ازوسط شهرپاریس میگذرد ازطرف جنوب شهر می‌آید وبطرف مغرب شهر خارج میشود و از اول تا بآخر شهر بر روی رودخانه بیست‌و دو پل ساخته‌اند که بیشتر آنها را با سنگ تراشیده ساخته‌اند وبعضی را با آهن سقف زده‌اندوبعضی‌پلها پنج دهنه وبعضی چهار وبعضی سه‌دهنه طاق زده‌اند ویک پلی که سقف اوتماماً از آهن است یک دهنه دارد و گشادی آن صد ذرع متجاوز است که یک‌طاق برآن دهنه زده‌اندوکنار دوطرف رودخانه ازابتدای شهر تاانتهای‌شهر تماماً ازسنگ تراشیده ساخته‌اند وپله‌ها و راهها از اطراف قرار داده‌اند و ازمتن زمین شهر تا سطح آب رودخانه بقدر هفت ذرع میشود و کنار رودخانه را دوطرف درخت چنار و نارون نشانیده‌اند و صد وده جهازآتشی دررودخانه ازصبح تا بشام حرکت میکنند وهردویست‌ذرع به‌دویست ذرع اسکله ساخته‌اند که مردم درجهاز رفته از این محله بمحلهٔ دیگر میروند و کشتیهای کوچک همیشه درکار و پر از آدم

است وهر آدمیکه درکشتی مینشیند و ازسه شاهی الی پنجشاهی بیشتر نمیگیرند .

درکنار توی رودخانه طاقهای بسیار بزرگ از چوب ساخته‌اند که هراطاقی پنجاه ذرع طول دارد و بیست ذرع عرض ودیوار و سقف آن ازشیشه وبلور است واین اطاقها ازبرای رخت شور خانه شهر است وهراطاقی بقدرده‌نفر زن‌رخت‌شور درآن‌جا مشغول شستن رخت میباشند وازبرای هرآدمی‌درآن‌اطاقها علیحده علیحده جاوصندلی درست کرده‌اند که هرزن رخت شوری جای اومخصوص است که هرروزه می‌آید درآن اطاق ودرجای خود می‌نشیند و کرایه جای خود را هر روزه بصاحب اطاق میدهد .

رخت‌شوری و حمام

درکنار رودخانهٔ سن از اطاقهای رخت‌شوری بسیار است‌ورخت شورخانه مالیات گزاف داردورختهائی‌که درآن اطاق شسته‌آب کثافت آنرا دررودخانه میریزند ورخت‌هارا درجاهای مخصوص ومیدانگاهها دارند که درآنجا تیرها و بندها بسته‌اند برای خشک کردن و بعد از خشک کردن دردکانی همه را جمع نموده زنها و آدمها رختها را اتو زده وتاه کرده برای صاحبانش میبرند ودر فرنگستان لباس را خیلی‌زود بزود میشویند بخصوص‌لباس‌اطفال شیرخواره راکه یک‌طفل‌شیرخواره ماهی هشت تومان مزد شستن لباس و اسباب اوست چرا که طفلهای کوچک را بجز لباس سفید دیگر چیز نمیپوشانند وهرساعت باید لباس او را تغییربدهند .

باری درکنار رودخانهٔ سن بسیار حمام ساخته‌اند ازبرای رفتن‌در

آب سرد و نیز حمام آب گرم هم در کنار رودخانه متعدد است و نیز کثافتهای آب حمام تماماً دررودخانه میریزد .

وآنچه زیادی آب و کثافت وشستن کوچه ها وسطبخ هاوآب ریزها وسرباز خانه ها وبیمارخانه هاآنچه هست وارد رودخانهٔ سن میشود وهمهٔ اوقات رنگ آب رودخانه زرد است و با وجود اینهمه کثافتها که ذکر شد آب خوراك اهل شهر منحصر است بهمان آب رودخانه ولی آب را با اسباب صاف میکنند و تعفن ورنگ زردی ازاو میرود ولی آب رود سن خیلی سنگین و ناگوار است و مردم پاریس کمتر عادت بآب خوردن دارند .

جلوگیری از خودکشی در رود سن

درکنار رود سن بعضی قراولخانه ها ساخته اندبرای آنکه بعضی مردم شهر ازشدت استیصال وپریشانی وفقرودست تنگی روزگارکه برآنها تنگ شده ناچار می آیند وخود را درآب رودخانه غرق میکنند و هلاك میشوند .قراولها همه وقت حاضرند وکشیک کشیده اسبابها حاضر دارند که آن اشخاص را ازآب بیرون می آورند ونمیگذارند هلاك شوندوبعضی که خیلی ازجان خود سیر شده اند و نمیخواهند زنده بمانند بکمر خود پارچه سرب یا آهن بسته که خود را در انداختن بآب فوراً درآب فرو بروند و هلاك شوند و قراولها نتوانند آنها را زنده بیرون بیاورند و اینمطلب همیشهٔ اوقات درپاریس هست وبانواع واقسام مردم پریشان شده دست آنها بجائی نرسیده ناچار خود را در آب غرق نموده هلاك میشوند .

ذکر وقت تحویل حمل و روز عیدنوروز

اسسال در پاریس شب عید نوروز جناب مؤیدالملک در منزل خودشان بقاعدهٔ ایران اسباب هفت سین و گل و ریاحین وشربت وشیرینی حاضر وآماده نموده چراغهای زیاد روشن نموده جناب نظر آقای وزیر مختار و یوسفخان پسر بزرگشان وارد شیرخان پسر دومشان تشریف داشتند و شاهزادهٔ حاجی محمد میرزا نایب اول سفارت و جناب آقا میرسیدحسین طبیب کاشانی وسرکار حسینقلیخان نواب شیرازی (۱) و بعضی ایرانی‌های دیگر حضورداشتند.

نوروز در پاریس دوشنبه۲۵ جمادی الثانی ۱۳۰٤

بعد از تحویل شمس ببرج حمل در ساعت هفت ازشب دوشنبه ۲۵ماه‌جمادی‌الثانی‌سنه ۱۳۰٤ شربت‌وشیرینی‌صرف‌شده‌جناب‌مؤیدالملک دعا بدولت شاهنشاه کرده بتمام اهل مجلس از اشرفیهای صورتی‌سکه

---

۱ — حسینقلی‌خان نواب پسر جعفرقلیخان‌و ازنواده‌های جعفر علیخان‌نواب هندی است که جد اعلای آنها نواب محمد رضا خان مازندرانی درسال۹۵۲ بفرمان‌شاه‌طهماسب برای‌اعانت همایون‌شاه‌بسرداری‌فوج اعزامی به‌هندوستان رفت، وپس‌ازتمکین همایون‌شاه ومصالحه با کمپانی هند شرقی‌محمدرضاخان ازطرف کمپانی حکومت صوبه مچلی بندر منصوب گردید وپس‌ازتصرف آن بندر ازطرف دولت انگلیس مبلغی مستمری باین‌خانواده داده میشد : جعفر علیخان نواده محمد رضا خان که درقشون هندوستان صاحب منصب شد؛ازراه عتبات بشیراز آمده و متوطن گردید . مستمری این خانواده کم و بیش باولادشان نیز داده میشد. حسین‌خان نواب هندی قونسول دولت انگلیس درشیراز بود وفرزندانش این‌سمت را داشتند. (فارسنامه ص۱۲۲)

پادشاه ایران داده بهمه اهل مجلس دست لاف وعیدی‌التفات فرموده بعد در سر میز همه شام خورده و هرکسی بمنزل خود رفته فردا روز عیدرا همه درسفارتخانه درمنزل جناب نظرآقای وزیرمختار جمع شدند. جناب مؤیدالملک وحقیر وسایر ایرانیها وچندنفر تجار ایرانی مسلمان وغیره که درپاریس حاضر بودند درسفارتخانه آمدند و جناب وزیر مختار نیز سفارتخانه را مزین و مروح نموده شربت و شیرینیها حاضر نموده مردم وآشنایان اهل پاریس کلاً بدیدن عید جناب وزیر مختارآمدندبالباس رسمی ونشان وجناب وزیر مختار نیز باهل مجلس اشرفی سکهٔ پاریس وشاهی عیدانه التفات نمودند وهمه ایرانیها را درسر میز نهار مفصلی خورانیدند وبسیار بخوبی وسلامتی گذشت .

الحق جناب‌وزیرمختار دراین‌سفر بقدری نسبت بحقیراظهارمحبت ومهربانی نموده که ببیان نمی‌آید. آدم‌باین حسن خلق‌ومحبت وراستی ودرستی کمتر دیده‌ام اکثر اوقات کالسکه خودشانرا حاضر نموده‌باخود بهمراه برده درباغها وتفرجگاهها وجاهای با صفا و عمارتهای مشهود گردش وتماشا داده ودلجوئی نموده دراین‌سفر کمال امتنان‌ورضامندی از جناب وزیرمختار دارم .

ذکر ناخوشی مؤلف وسوء مزاج ایشان

باری برای نخوردن گوشت وروغن وغذاهای غیرعادی کم کم مزاج حقیر درپاریس ناخوش شده یبوست شدیدی درمزاج حاصل شده منجربمرض بواسیر شد. ازابتدای دوازدهم‌ماه‌جمادی‌الثانی مبتلا بمرض

بواسیر شدم تابحال که پانزدهم شهر رمضانست (۱۳۰۴) هرروزه بی اماله آب سردو گرم مزاج عمل نمیکند واول مدت یکماه تمام بستری شدم و دوا وعلاجها نمودم وبهبودی حاصل نشد؛ ودرچهارم ماه رمضان کمردرد شدیدی بهمرسانیدم وهردوران پا وزانوهادرد شدیدی بهمرسانیده حالت اعوجاج بهمرسید که نمیتوانستم از زمین برخیزم . علیقلیخان که خدا او را خیربدهد باد کمرحقیررا با روغن بادام و گنه گنه مالش دادهودو دفعه روغن کرچک برای مسهل خوردم بحمدالله افاقه حاصل شد.

دلتنگی وناخوشی وخیال وغصه واندوه یکجا جمع شده خداانشاءالله فرج بدهد و گشایش لطف کند .

شرح آمدن معاون الملك بپاریس بجهة معالجه

جناب معاون الملک برای مداوا وعلاج ازطهران در این اوقات وارد پاریس شدند . یعنی ازراه مازندران ومسکو و پطرز بورغ و برلن بپاریس تشریف آوردند وبرادرکوچک ایشان که میرزا حسن خان نام دارد که الحق جوان بسیار خوب خوش اخلاق شیرینی است ولی ازهر دوچشم محروم است وباوجودیکه چشمهای او هردو باز وبی عیب است ولی ابداً چیزی نمی بیند وسیاه وسفید را فرق نمیدهد دراین سفر بهمراه خود آورده که بلکه دراین صفحات علاج و شفائی حاصل نماید . در برلن ودرپاریس اطبای چشم که او را ملاحظه نمودند جوابدادند که علاج او ممکن نیست وبهبودی ازبرای او حاصل نمیشود مأیوسانه با میرزا محمود پسر مرحوم میرزا شکرالله که مخصوصاً بهمراه اوآمده بود

باز از راه پاریس ومسکو مراجعت بایران نمودند وجناب معاون الملک با سرکار میرزا محمد موسیو چند روزی برای تماشای پاریس مانده برای جشن وعید ملکه بلندن تشریف بردند .

ورود نواب حسام السلطنه بپاریس

نواب والاحسام السلطنه برای تهنیت ومبارکباد عید وجشن ملکهٔ انگلیس ازجانب اعلیحضرت پادشاه ایران باسم سفارت کبری ازطهران حرکت نموده از راه رشت وبادکوبه و اسلامبول و وینه وارد پاریس شدند وجناب وزیرمختار نظرآقا تا براه‌آهن باستقبال ایشان تشریف‌برده درهوتل مغارهٔ لورکه ازهوتلهای معروف است منزل دادند وچند روزه درپاریس تشریف داشتند وبدیدن موسیو گروی[1] رئیس جمهورتشریف بردندودیدن نمودند ونیزبدیدن ایلچی انگلیس مقیم پاریس تشریف‌بردند وملاقات نمودند وبعدازچند روز بلندن تشریف بردند .

عید گل گرفتن اهل پاریس درایام بهار

درپاریس هرسال دوماه وسط بهارعید گل میگیرند ووضع آن اینست که درجنگل بادبولن که شرح آن ذکر شد میدان وچمنی است درکنار دریاچهٔ آنجا چادرها میزنند و انواع واقسام بازیگرها بازیها میکنند وروزمخصوص که روزعید گل است جمیع اعیان واشراف‌شهر بکالسکهای

۱ – فرانسوا پل ژول گروی ـ رئیس جمهوری فرانسه (۱۸۷۹ تا ۱۸۸۷ م) .

خوب سوار شده و کسانیکه کالسکه ندارند کالسکه خوب کرایه نموده و کالسکه بانواع واقسام گلهای رنگارنگ زینت و ترتیب داده و دور تا بدور کالسکه را گلها بسته ودو سراسبرا گلهای خوشرنگ بسته ونیز کالسکه‌چی را غرق گل نموده وخودزنها ومردها گلها برسروسینه خود زده از شهر وارد آن جنگل شده و با کالسکه‌ها دور دریاچه بادبولن گردش میکنند و کالسکه‌ها را یواش یواش حرکت میدهند و عدد کالسکهاازپنجاه هزارمتجاوز میشود که همه‌مملو ازگلهای‌رنگارنگست و گلهای زیاد و دسته های گل در کالسکه‌های خود حاضر نموده‌اند کالسکها که بهم میرسند ازاین کالسکه بکالسکهٔ دیگر گل بهم میزنند وبرسروروی هم گل‌میریزندوباهمدیگرشوخی میکنند و مزاح مینمایند. و اطراف راه وخیابان ودریاچه‌را گلها چیده‌اند وبتمام درختهای جنگل چراغهای گل آویزان نموده‌اند وتیرها نصب نموده و سیمها و مفتولها بسته‌اند وچراغها ومشعلها بآنها بسته‌اند برای گردش شب و هرپیادهٔ که‌وارد میدان گل‌میشوداز اول دربابد یک فرانک بدهدوسوارهٔاسب پنج فرانک وسوار کالسکه ده‌فرانک و کالسکه دواسبی‌بیست فرانک و کالسکهٔ چهاراسبی چهل‌فرانک .

پولی که جمع میشود ازبرای فقرای شهر قسمت میکنند ودرآنروز عید گل بسیار پول جمع میشود و قیمت گل درآنروز البته از صد هزار تومان‌متجاوز میشود که هریک بفراخور حال خود از پنج فرانک الی پنجاه وصدفرانک گل میخرند ومردم عیشها میکنند و از شدت جمعیت درآن جنگل وخیابانها راه عبور ممکن نیست ومردم‌تماماً با خنده‌وفرح

حرکت میکنند وخوشی وشادی مینمایند و صندلیهای بسیار در کنار خیابانها گذارده‌اند که هرکه بخواهد می‌نشیند و در حقیقت معنی گل افشانی همانروزاست. درپاریس هرروزوهرشب بیک بهانهٔ اسباب عیش وعشرت فراهم می‌آورند که مردم مشغول شوند وغصه نخورند واندوه نداشته باشند.

عیش و عشرت مردم پاریس

هر زن ومردی که کسب میکنند بیشتر آنرابرای عیش و عشرت ذخیره میکنند مخارج کلی آنها صرف اسباب عیش و عشرتست یا در قهوه‌خانه‌ها برای تماشای سازولهوولعب یا در تیاترها برای تماشای خواننده‌ها وبازیها یا درسیرکها برای دیدن و تماشای اسب سواری و بند بازیها یا درصحراها وجنگلها برای گردش وخودنمائی هر ساعت و هر روز درهمه شهر اسباب خوشی وشادی حاضر وآماده و فراهم است چنان اسبابی فراهم آورده‌اند که مردم ازعیش نمیتوانند غفلت نمایند. نشستن و راه رفتن آنها تماماً عیش است بهر جائیکه نشستند اسباب سازوعیش آماده است بهرجائیکه عبور کردند چشمشان گل و سبزه و ریاحین می‌بیند و مشامشان همه ازبوی گل معطر گوششان ساز و نواز میشنود. اساس شهر وبنیان شهر پاریس را چنان ساخته‌اند که محض ازبرای عیش وشادمانیست جمیع کوچه‌ها و خیابانها و میدانگاهها را گویا مخصوصاً برای سلطان وپادشاهی ساخته‌اند که آن پادشاه دایم درعیش وطرب باید باشد. خانهٔ بی‌نغمه وساز وکوچهٔ بی‌طرب و آواز دیده نمیشود. دراینمدت مدید تغیر وعبوسی وبدخلقی وبدگوئی‌وفحش ازخلق پاریس نشنیده وندیده‌ام. حتی‌اطفال‌فحش وبدگوئی‌یادندارند.

فراش شهر وپلیس ابداً بکسی متعرض نمیشود . هرکه بخیال خودش هرطور حرکت کند مختار است مگرآنکه کسی مستی کند وضرر بکسی برساند،او را باندازهٔ درحبس نگاه میدارند که او تربیت شود وشبها در کوچه ها ومیدانها تا بصبح بقدری چراغ گاز وبرق روشن است که مانند روز است وتا نصفهٔ شب درقهوه خانه هاوجا هائی که غذا میفروشند چراغها روشن است ودکاکین وبازار نیز تاسه چهار ساعت از شب گذشته باز است و همه جا چراغ است و زن و مرد مشغول معامله و داد و ستد میباشند .

شرح آزادی زنان پاریس با مردان فرنگستان

بیشتر اهل معاملهٔ دکاکین زنها میباشند و یکساعت از شب گذشته درخیابانها وکوچه ها زنهای بسیاردرزیر درختها برروی صندلیها نشسته و خود را زینت وآرایش داده مردم را دعوت میکنند و بهمراه مردها راه میروند وصحبت میدارند وخنده میکنند و مردها در کوچه و خیابان زنها را بوسه میدهند ودست بگردن زنها کرده درمیان خیابان و کوچه ها حرکت میکنند و ابداً کسی بکسی متعرض نمیشود و نگاه تعجب نمیکنند از بس قبح این کار واین عمل برداشته شده بنظر کسی اینحرکات عجب نمیآید .درپاریس بقدر بیست هزارنفر زن متجاوزند که گذران ومعاششان همین است که شبها ازبرای خودشان درکوچه وخیابانها مشتری پیدا نمایند یا بخانهٔ مرد بروند یا مرد را بمنزل خود ببرند و پولی گرفته وجه معاش خود نمایند .

لفظ آزادی درفرنگ یعنی آزادی زنها

و بسیار کسان ازمملکت انگلیس وسایر ولایات برای همین کار بپاریس می‌آیند که با زنها معاشرت ومباشرت نمایند و میگویند بیشتر آبادی ونظافت شهر پاریس برای آزادی زنهاست که باختیار خودند و ازهر مملکت مردم بخیال زنها بپاریس می‌آیند وپولها خرج میکنند و خوشی وعشرت مینمایند. از اینجهة‌شهر پاریس بجهة زنها آباد شده و آخر بجهة زنها خراب ومغلوب خواهد شد. بیشتر لفظ آزادی که در ممالک اروپ‌خاصه درپاریس ذکر میشود آزادی زنها بامردهاست که هر کس بخیال خودش حرکت کند کسی متعرض نشود. حقیقت این آزادی در حقیقت بی‌ناموسی و بیعصمتی است که هیچکس اختیار زن خود را درشهر ندارد اگر زنی دلش بخواهد با مرد اجنبی‌حرکت کند آزاد ومختاراست. شوهر او نمیتواند باو متعرض شود و او را منع نماید چرا که آن زن آزاد است و فرنگستان شهر آزادیست پس معنی آزادی صرف اختیار زنها دربی‌عصمتی زنها شد والا درفرنگستان ابداً مردم‌آزاد

درفرنگستان آزادی حقیقی موجودنیست

وباختیار خود نیستند، مثلاً اگر کسی درکوچه زیاد تند راه بروود پلیس او را میگیرد که چرا تند راه رفته واگر خیلی یواش راه برود باز پلیس میگوید که چرا خیلی یواش راه میروی‌و هر روز باید یقهٔ[1] پیراهن و آستین را تغییر داد واگر اندکی چرك باشد شخص نمیتواند از خانه بیرون بیاید درصورتیکه پول ندارد که رخت شور رخت او رابشوید، ودر سر میز و سفره باید چنان نشست و چنان خورد و کارد را بدست راست بشقاب گذارد وچنگال را بدست چپ واگر برخلاف‌بگذارندخیلی

۱- اصل یخه

عیب است و بایدچنان خوردوچنان‌نوشید وآن غذا رابابد پیش از فلان غذا خوردوآن‌غذای دیگر را باید بعداز آن‌غذا خورد واگر کسی‌پیش وپس بخورد خیلی عیب میگیرند و ضرب میزنند و نگاه میکنند. مثلاً پنیر را نمیشود قبل ازگوشت خورد یا آنکه سبزیرا نمیشود قبل از پنیر خورد همه ترتیب مخصوص دارد واگر کسی از ترتیب معمولی وضع را تغییر بدهد ازاو عیب میگیرند ، و غذا و خوراکشان بیشتر گوشت نپخته گاو و گوساله‌است. گوشت‌را بقدر پنجدقیقه میپزند و کباب مانند افروخته میکنند وقطعه‌قطعه نموده در دوری میگذارند ودر دور میزنزد هرکس مینهند که هرکه بخواهد قطعهٔ بردارد. او هم با چاقوی‌تند و چنگال گوشترا باندازهٔ لقمهٔ بریده که مغز او هنور سرخ است و ابداً نپخته است بیچاره آن گوشت را باید خالی و بی‌نان بخورد و یا بیاعد .

مردم پاریس وتمام مملکت فرانسه زن ومرد فقیر و غنی اعلا و ادنی تماماًصاحب سواد وخطند واغلب‌ازعلوم‌جغرافی وحساب‌وهندسه وسایر علومیکه ازبرای انسان لازم است دارا میباشند و هریک بکسبی مشغولند وراه‌معیشتی برای خود فراهم آورده‌اند .

درختهای پاریس در کوچه وخیابانهای شهرآنچه درخت نشانیده‌اند تماماً درخت چنار وبلوط و درخت نارون نر است و در پاریس پیشترها درخت چنار متداول نبوده حالا بیست سال میشود که درخیابانها رسم شده چنار مینشانند وبسیار چنارهای خوش‌قد خوشترکیب درخیابانها سبز است وچنار را نمیگذارند بسیار دراز و بلند بشود بیک اندازهٔ که بلند شد

سر او را میزنند که چتر بزند وسایه بدهد وباز یکچندی تمام شاخه های او را میزنند که ازنو شاخه وبرگ بدهد وبسیار درختها را درخیابانها بخط مستقیم می‌نشانند ودرخت بلوط وشاه‌بلوط هم بسیار خوش ترکیب وخوش‌سایه‌وخوشگل است ودر جمیع باغچه ها وخانه ها آنچه‌درختست درختهای بی‌بار است که ابداً بارنمی‌دهد مگرآنکه بعضی گل‌میدهد. همه را محض ازبرای سایه وسبزی وخضارت نشانیده‌اند و کوچه های پاریس بعضی‌دوردیف وبعضی چهارردیف درخت‌چنار وبلوط‌نشانیده‌اند و دیوارهای خانه‌ها و باغچه‌ها را بسیار از عشقه کشیده‌اند که تمام دیوار سبز و خرم مینماید ویک درخت عشقه تمام یک دیوار را فرو میگیرد وچنان ریشه بدیوارمیبرد که جزو دیوار میشود و جمیع‌شهر پاریس آنچه باغ‌وباغچه‌دارد تماماً را ازآب تلمبه آب‌پاش‌آب‌میدهند ودرپای هریک از درختهای خیابانها یک‌گودال گودیست که باتلمبه آب درآنجا میریزند وبقدرده کوزهٔ آب درپای درخت جمع میشودوروی آن‌گودال را آهنی مشبک گذارده‌اند که گودی آن نمایان نباشد ومانع از راه رفتن هم نباشد، وپای درختها نهروجوی وآب جاری ابداً نیست بلکه درهیچ باغ وبستان‌وباغچه نهروجوی وآب جاری در پای‌درخت گذار نمی‌کند هرچه هست ازتلمبه وآب‌پاش است .

لوله کشی ومنبع آب پاریس

وضع‌آب‌شهر اینستکه آبرا ازرودخانهٔ سن که ازوسط شهرمیگذرد باچرخ وتلمبهٔ بخار بمنبع بسیار بلندی میریزند وآن منبع بقدرسی‌ذرع

از زمین شهربلندتر است و از آن منبع بزرگ لوله ها از سرب وآهن درست کرده‌اند وبخانه هاوباغچه ها وباغهاومحله ها کشیده‌اند وآن لولهٔ سرب را از زیر زمین در تمام کوچه ها در موقعی سر او را از زمین نمایان کرده‌اند وشیری برای او نصب نموده‌اند و همه اوقات آب بقوت تمام درتوی لوله هاپر است. اولاً درخانه ها درجمیع مرتبه ها هرجا لولهٔ آب وشیر حاضراست که هروقت آب بخواهند موجود است. شیر را بازنموده آب روان صاف از او بیرون می‌آید و درکوچه ها و باغچه ها و خیابانها نیز هروقت بخواهند آب بپاشند و بدرخت آب بدهند یک لوله از چرم بقدر بیست ذرع طول ساخته‌اند ویک سر اورا بشیر آب پیچ داده‌نصب مینمایند و سر دیگر او را که بطورسر آب پاش ساخته‌اند شخص دست میگیرد وشیر آب را باز نموده آب درلولهٔ چرمی رفته بقوت تمام آب از سر لوله بیرون می‌آید وآن لوله بدست شخص است بهر طرف میخواهد حرکت میدهد از شدت قوت آب تا پنجاه ذرع آب میفشاند بطرفةالعین پای یک درخت پر از آب میشود وچمنها وباغچه ها را با لولهٔ آب‌پاش چرمی آب میدهند وخیلی بی‌زحمت و درد سر و همچنین آنچه زراعت و سبزی کاری دارند همه را با لولهٔ آب پاش زمینی آب میدهند و در باغچه های اندرون شهر پاریس خیلی درخت میوه نایابست مگر در بیرون شهر درخت میوه بسیار است.

توصیف میوه‌جات درختهای میوه درپاریس بسیاربزرگ نمیشود وخیلی کوچکست. باغستان انگور پاریس مثل اینستکه در زمینی پنبه یا بادمجان کاشته باشند. درختها هرکدام بقدرسه‌چهار یک قد دارد ویک شاخهٔ نازك و

دو خوشه یا سه خوشه انگور بیشتر ندارد وانگور خوب در این صفحات یافت نمیشود ولی هلوی بسیار شیرین دارد و آلو زرد خوب دارد و گلابی شیرین دارد وچککک و گیلاس و آلو بالوی فراوان دارد و گرمک وطالبی پاریس بسیار بزرگ میشود . دانهٔ بقدر چهار من وپنج من بسیار است و خیلی بد شکل وپوست او سبز و دانه دانه وخیاره‌های پوست وترک او خیلی برآمده گی دارد و اندرون قرمز و اول تخم اورا میکارند و در زیر شیشه بجهة سرما محفوظ مینمایند و بعد از آنکه سرما گذشت بیرون می‌آورند که نمّونماید وبزرگ شود ولی بعضی بسیار شیرین و خوبست وهنوز تا بحال خربوزه دیگر ندیده‌ام که تعریف کنم .

روز پنجشنبه ششم ماه شوال سنهٔ ۱۳۰٤ هجری

حرکت از پاریس بطرف لندن و تفصیل خشکی و دریای اینراه

از شهر پاریس باجناب مؤیّدالملک بعزم رفتن بلندن چهارساعت بظهر مانده حرکت کرده بکالسکهٔ راه‌آهن نشستیم بمسافت چهارساعت ازپاریس بلب دریا رسیدیم که درآنجا شهریست به‌نام بلن،(۱) وافور (۲) آتشی حاضر شده جمعیت بسیاری از پاریس بلندن میرفتند همه در وافور نشسته‌حرکت کرده بحمدالله دریا کمال آرامی را داشت و وافور بکمال خوبی حرکت نمود باوجودیکه این دریا همیشهٔ اوقات تموّج وتلاطم دارد و ازشدت موجهائی بزرگ وافور را بسیار حرکت میدهد وحالت

۱ ـ Boulogne بندر دریای مانش ۲ - Vapeur

شخص منقلب میشودو در تاریخ سنهٔ ۱۲۸۰ هجری که از پاریس بلندن میرفتم ومراجعت میکردم آن دریا بطوری منقلب بود که ابداً کسی در وافور بهوش نبود . همهٔ مردم منقلب شده بودند باوجودیکه مسافت اینموقع دریا بیش از دو ساعت نیست که بیست فرسخ راه باشد . حالا اهل فرانسه میخواهند که این مسافت بیست فرسخ دریا را از زیر دریا پلی و راهی درست کنند که کالسکهٔ بخار بآسانی از زیر دریا عبور کند ومردم بآسانی از پاریس بلندن بروند ولی دولت وملت انگلیس باینمعنی راضی نشدند قدری از آن راه دریا را کمپانی فرانسه ساخته اند ولی حالا معوق مانده است .

باری وافور که بلب دریا رسید کالسکه بخار حاضر و ایستاده بود فوراً همه کسانیکه در وافور بودند بکالسکه بخار نشسته که حالا بخاك و مملکت انگلیس داخل شدیم . بقدر دو ساعت حرکت کرده وارد شهر لندن شدیم که مسافت راه از پاریس تا لب دریا چهار ساعت ومسافت دریا دو ساعت و از لب دریا نیز تا بشهر لندن دو ساعت طول کشید که تمام راه از پاریس تا بلندن هشت ساعت راه آهن و دریا دارد و هشتاد فرسخ فاصله است .

از پاریس تا بلب دریا تماماً اطراف راه خانه و ده و آبادی و زارعت وجنگل وگاو وگوسفند که ابداً زمین سادهٔ بی زراعت دیده نشد وهمچنین از لب دریا بلندن نیز جمیع اطراف راه آنچه بنظر می آمد کاملاً آبادی ده و قصبه و زراعت بود وکالسکهٔ بخار بقدر ششفرسخ که از دریا دور شد باول آبادی شهر لندن رسیده وخط راه آهن از وسط آبادیها وکوچه هاوبامها وپلها و رودخانه هاوکارخانه ها و زیر تپه ها وبلندیها

عبور نموده وارد اول شهر لندن شد که مسافت این آبادیها ده فرسخ متجاوز میشد، باز مسافتی بعید طی نموده وارد استاسیون بزرگ شهر لندن شد که تمام اینمسافت از پاریس تا بلب دریاو از لب دریا تا بلندن همه آبادی وباغ وخانه های عالی وجنگلهای زیاد تا چشم کار میکرد دیده و اغلب زمینها مملو ازگل و ریاحین وشقایق وگل زرد و الوان مختلف خود رو درآن صحراها سبز شده بود.

ورودبه‌لندن

چون از پاریس جناب مؤیدالملک با تلگراف روز حرکت خود را به حسینقلیخان نواب شیرازی خبر داده بودند او نیز خود را در سر راه آهن در استاسیون حاضر نموده راه نمائی نموده وکالسکه حاضرنموده باجناب مؤیدالملک وحسینقلیخان ومیرزاعبدالله سوارشده بیک مهمانخانه که او را هوتل میگویند وارد شده منزل نمودیم ویکشب درآنجاتوقف نموده بعدخانهٔ مخصوص علیحده کرایه نموده درآنجا رفتیم. خانهٔ بسیار باصفائی که‌چهارطبقه عمارتست صاحب خانه که دو خواهرند و دوسه اولاد دارندورتبهٔ تحتانی منزل دارند ودر مرتبه فوقانی زنهای مختلف اطاقها راکرایه‌نموده‌اند و از برای جناب مؤیدالملک یک اطاق نشیمن است باآینه ها ومیزها وصندلیها واسباب جلو آینه ونقشه ها وتصویر های اعلا وپرده‌های اطلس گلی وچل چراغها وسه اطاق خواب برای جناب مؤیدالملک وحقیر ومیرزا عبدالله، وکرایه این‌چهار اطاق هفتهٔ چهارده تومان وغذا راکسان صاحب خانه طبخ مینمودند و قیمت آن علیحده بود وخدمت کار اطاق دونفر زن‌بودند که یکی‌از آنها الن نام‌داشت.

جشن پنجاهمین سال سلطنت ملکه ویکتوریا

چون مدت سلطنت‌ملکهٔ انگلیس امسال پنجاه سال تمام شده‌است

در شهر لندن ازبرای او عید وجشن بزرگی گرفتند و ده روز تمام مردم بعیش وعشرت مشغول بودند و تمام شهر را آئین بستند و درب خانها وکوچه ها را گلها وسبزه‌ها وچراغها وپرده‌ها آویختند و از هر مملکت و ولایت از جانب سلاطین سفیرها و رسولها برای مبارکباد و تهنیت خدمت ملکه آمدند و از بعضی مملکتها خود سلطان آنجا بلندن برای تهنیت آمده‌اند وبعضی ازمملکتها ولیعهد خود را فرستاده‌اند و ازجانب پادشاه ایران نواب والاحسام السلطنه را فرستاده‌اند با چهار نفر اتباع وجمیع این کسانیکه برای تهنیت آمده‌اند کلاً مهمان ملکه بودند در هنگام توقف درلندن، و از برای حسام السلطنه نیز منزل وهوتل خوب داده‌بودند .و ازقراریکه درروزنامه‌های لندن نوشته بودندعدداشخاصی که از خارج برای تماشای عید ملکه آمده و وارد لندن شده‌اند دوکرور نفس وارد شده‌اند وجمعیت خودشهر لندن نه‌کرور است در اینچندروز عید دو کرور افزون شده بود . از مصر و هند وینگی‌دنیا و چین وماچین مردم آمده بودند ووضع شهر ابداً تغییر نکرده و ابداً چیزی گران نشده بود وهرچیزی وسعت داشت وآشوب وغوغائی در شهر نبود .

ذکراحوالات میرزا ملکم‌خان سفیردولت ایران در لندن وضیافت‌نمودن‌ایشان

باری‌سفیرمقیم لندن‌ازجانب دولت ایران‌سرکارمیرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله که در عقل و دانش و ادراك و دانائی و پلتیک و امور

دولتی وقانون مملکتی اول شخص روزگار و وحید عصر خود است در لندن خانه وسرائی از خود دارند بسیار با صفا ومزین وبا اسباب وآینه ها و زینتهای خوب وعیال ایشان عیسویست و یکی از نجباء وبزرگان و دولتمندان اهل اسلامبول میباشند وبسیار زن عاقلهٔ کامله میباشد ویک پسر دارند که فریدون خان نام دارد وبسن دوازده سال است وسه دختر که یکی بسن بیست سال و دیگری چهار ده سال و دیگری سه سال.

باری جناب ناظم الدوله روز ورود بدیدن جناب مؤیدالملک آمدند و هرروزه احوالپرسی مینمودندو دو روز درمیان خود بملاقات می آمدند ویک شبی که صدراعظم دولت انگلیس که در حقیقت پادشاه انگلستان وبسیار مرد متشخص و کامل وداناست با جمعی از رجال دولت وزنهاشان در خانهٔ جناب ناظم الدوله موعود بودند و جناب ناظم الدوله جناب مؤیدالملک را باحقیر درآن مجلس وعده گرفتند چون جناب مؤیدالملک آنشب را تب کرده بودند و کسالتی داشتند نتوانستند تشریف ببرند حقیر رفتم و در آن مجلس بعد از شام گفتگو وصحبت نمودیم شب بعد ناظم الدوله جناب مؤیدالملک را مجدداً در خانه خود دعوت کرده تشریف بردند وحقیرنیز حاضربودم والحق ازهرجهة بسیار خوش گذشت مهمانی وپذیرائی خوبی نموده خانم او بادخترها وپسرش در سر میز حاضربودند وناظم الدوله نسبت بجناب مؤیدالملک در آنشب خیلی اظهار مهربانی ومحبت نمود. نوبر پاشا که صدراعظم مصر بوده با نایب اول سفارت اسلامبول در آنمجلس حاضر بودند. نوبر پاشا نیز برای تهنیت عید ملکه از جانب خدیو مصر بلندن آمده قدری با او صحبت داشتم. قدری

با رالن سن [۱] صاحب که هشتاد سال عمر دارد ومدتها در ایران بوده و در افغانستان و هندوستان مأموریتها داشته و زبان فارسی را خوب میداند و درکرمانشاهان طایفهٔ علی‌اللهی‌او را داخل سلسله نموده‌اند ومیگفت جوز شکسته‌ام ومن کهنه درویشم.

مصاحبهٔ حاجی‌پیرزاده ناگلادستون نخست وزیر انگلیس

باری جناب ناظم‌الدوله حقیر را باهل‌مجلس معرفی نموده وآنها را بحقیر معرفی وشناسائی‌دادندبعد از آن صدراعظم وحقیر را باهمدیگر معرفی نمود. صدراعظم‌اول دفعه‌پرسید که‌طایفهٔ که‌درسودان‌با ماجنگ ونزاع دارند میگویند مادرویشیم آنها چه نوع درویشند و از چه‌طایفه و ازکدام سلسله‌اند[۲]. اگر آنها درویشند چرا نزاع میکنند وچراآدم میکشند. حقیر گفتم درویشها طبقه و سلسلهٔ مختلفند وهرکدام طریقه و شیوهٔ مخصوص دارند. بعضی طریقه آنها جهاد وترویج مذهب خود است، بعضی‌گوشه نشین واهل دعا هستند، بعضی‌سیاح ودنیا گردند. ولی درویش حقیقی آن کس است که مجرداز دنیا وعلائق دنیا باشد. صدراعظم گفت کسان‌ما که بسودان‌میروند و گرفتار آن‌درویشهامیشوند درویشها لباس آنها را میکنند و یک پیراهن بلند برآنها میپوشانند و

۱- سرهنری رالینسون (Rawlinos) افسر نظامی وسیاسی انگلستان و از مستشرقین مشهور که رمز خواندن خط میخی را کشف کرد.

۲- شورشیان سودان که درویش نامیده میشدند از طرف شخصی بنام (Dongola) که ادعای مهدویت میکرد رهبری میشدند. در اویش جلوی پیشروی‌قشون مستعمراتی‌انگلیس‌را که‌از درهٔ نیل‌عازم تسخیر افریقای مرکزی بودندگرفتند و پس از ده سال مبارزه بدست کیچنر (Kitchner) سردار انگلیسی شکست خوردند.

میگویند حالا شما هم درویش شدید. حقیر گفتم کسی بپوشیدن یک پیراهن وتغییر لباس درویش نمیشود. گفت پس درویشی چه قسم است حقیر گفتم درویشی بریاضت و مجاهدهٔ نفس و تهذیب اخلاق است. صدراعظم از درویشهای هندوستان پرسید که چرا بدن خود را صدمه میزنند و زخم میکنند وبخود زجر میدهند. حقیر گفتم آنها مذهب هندو دارند وفقرا و درویشهای اهل اسلام چنین نمیکنند.

باری بقدر نیمساعت صحبت داشتیم و جناب ناظم‌الدوله ترجمه مینمودند وبعد ازآن بقاعدهٔ خودشان دست بدست همدیگر دادیم واظهار خوشنودی از همدیگر نموده حقیر گفتم من بسیار باسعادت شدم دراین سفر که خدمت صدراعظم رسیدم و سیاحت من در این سفر تکمیل شد. صدراعظم گفت من هم بسیار از بحث خود خشنودم که بملاقات درویشی مثل شما فایض شدم و در مدت عمر خود اول درویشی بود که ملاقات نمودم.

بعد از آن زن صدراعظم ودخترش اظهار مهربانیو احوال‌پرسی نمودند. دختر صدراعظم بقدری باعلم وباکمال است که هرگاه در مدرسه ومعلم خانه مطلب ومسئلهٔ مشکل شود برای حل آن مطلب نزد دختر صدراعظم فرستاده آن مسئله‌مشکل را جوابداده حل مینماید ولی حیف که وجاهت وصباحت منظر ندارد.

دختر وزیر مالیهٔ انگلستان که خیلی باکمال وبا وجاهتست در آنمجلس حاضر بود و اظهار مهربانی بسیار بحقیر نمودوچند نفر اززنهای رجال دولت در آن مجلس بودند که زن ناظم‌الدوله آنها را نزدصندلی

حقیر آورده معرفی نمود و آنها اظهار مهربانی نسبت بحقیر نمودندوجمیع آن زنهابالباس فاخر و زیر جامهٔ آنها بقدر دو ذرع دامن عقب اوبزمین میکشید و یقه پیراهن آنها تا بروی پستان تماماً باز بود و بازوی آنها نمایان بود وبسرو گردن وسینهٔ آنها جواهرات بسیار بود.

یکی از زنهای متمولین شهر لندن که بسیار مشهور ومعروف در دولت ومکنت بود وبدور سر خودمانند تاج ازالماسهای درشت ترتیب داده بود وبقدر شصت سال متجاوز عمر داشت و صورت باریک بد گلی داشت، بزن ناظم الدوله اظهار نمود که مرا نیزبافلانی معرفی کن وآشنا نما. زن ناظم الدوله او را نزد حقیر آورد که این زن میخواهد شما با اوتکلم کنید. حقیر با خود گفتم باو چه بگویم که او را خوش بیاید از حسن او بگویم یا از جواهرات او تعریف کنم. باو گفتم من در صورت شما خیلی آثار نجابت وبزرگی می بینم معلوم است شما خیلی از اشخاص بزرگ ونجیب این مملکتید. از اینحرف بسیار خوشش آمد وخیلی اظهار تشکر نمود و دست داده خدا حافظ نموده و رفت.

در آنشب از وضع صحبت صدراعظم چنان معلوم میشد که دولت انگلیس خیلی صدمه از منازعه با سودانیها و متمهدی خورده‌اند و از آنها خیلی اندیشه‌دارند و ازآنهاضرروخسارتهای زیاد برده‌اند. مسترفین که مدتها در ایران بود و دو سال در رشت از جانب دولت انگلیس قونسول بوده بسیار آدم معقولیست و زبان فارسی‌را بسیار خوب‌میداند. اکثر اوقات‌منزل جناب‌مؤیدالملک می‌آمدو دربعضی‌جاها وتماشا گاهها راه نمائی نموده تماشا میداد.

پستخانهٔ شهر لندن

یکروز برای تماشای پستخانهٔ لندن و تذکره دادن و گرفتن در خدمت جناب مؤیدالملک ومعاون‌الملک رفتیم بتماشای پستخانه. عمارت پستخانه درمیان شهرلندن واقع است. عمارت بسیاربزرگیست چهارقسمت است هزارو پانصد نفر در آن عمارت مشغول عمل پستخانه‌اند و آن عمارت‌را پستخانهٔ مرکزی میگویند. یعنی‌در جمیع شهر لندن، درگذرها ومحله ها، پستخانه های کوچک دارد که مردم کاغذو امانت‌خودرا در آنها برده بعد از آن از پستخانه های کوچک کاغذ و امانت را آورده‌در پستخانهٔ بزرگ تحویل میدهند. ودیگرآنکه در جمیع کوچه های‌لندن در کنار کوچه‌صندوق گردی‌مانندمیل‌مجوف نصب کرده‌اند که هرکس هرجا کاغذ وپاکتی‌داردرآن‌صندوق می‌اندازدبعد از دوساعت‌مستحفظ آن صندوق آمده در آن صندوقرا گشاده پاکتها بار نموده در پستخانه بزرگ مرکزی برده تحویل میدهد. باری آنچه کاغذ وپاکت وامانت باطراف دنیا باید برود از هندوچین وماچین وینگی دنیا و ایران وتمام فرنگستان باید پستخانه مرکزی برود وآنچه کاغذ از اطراف دنیا وارد لندن میشود باید به پستخانهٔ مرکزی وارد شود و بارها و کیسه ها و بغچه ها وخرمنهای کاغذوپاکت وامانت درصحن واطاقهای‌ومرتبه های عمارت پستخانه‌ریخته‌است ومیزهای بسیاربزرگ‌بزمین نصب کرده‌اند وآدمها بقطاردر سرمیزها ایستاده‌و روی میزها خرمنهای پاکت‌ریخته‌اند و پاکتها را یکی یکی جدا نموده مال هرولایتی را علیحده گذارده بقدر دویست نفر مشغولند که بادستگاه چرخ پاکتها را مهر پستخانه‌میزنند و دویست نفر درکیسه ها ریخته وظرفهای پر از لاك حاضر است که‌سر

کیسه ها را مهر میکنند و بقدر دویست‌نفر سبدهای پاکت آورده بروی میزها میریزند که اشخاصی از هم جدا کنند وبقدر صد نفر امانات ضبط میکنند که بولایات بفرستند وبقدر صد نفر اماناتیکه وارد پستخانه‌شده بدست مستحفظ داده که بصاحبانش برسانند و بقدر صد نفر مشغولند روزنامه هائیکه از لندن بولایات میرود می‌بندند ومهر میکنند وصد نفر کاغذهای سفارشی را جدا میکنند.

وهمیشه‌اوقات بقدر پنجاه عرابه‌اسبی‌در عمارت پستخانه ایستاده که جوالهای پاکتها را باز نموده بمحلها برده بخانه‌ها بصاحبانش میرسانند ابتدای درگاه پستخانه ایوان‌بسیار بزرگی دارد که‌ستونهای سنگی قوی وطویل جلوایوان نصب‌نموده‌اند وجائی ساخته‌اند که‌مردم کاغذ وپاکت خود را در آنجا بریزند.

نظم وترتیب کارهای پستی

اول که برای‌تماشا واردایوان بیرون پست خانه شدیم ملاحظه نمودیم مثل‌فوج سرباز دسته بدسته مردم پاکت و کاغذ و امانت‌آورده در سوراخی میریختند. بعضی کیسه های بزرگ مثل جوال پر ازپاکت ازجانب تجار آورده در آنجا میریختند. بعضی‌سبدهای پر از پاکت. بعضی دستمالهای پر از پاکت. بعضی دامنها پر از پاکت. متصل و دایم‌الاوقات‌مثل سیل روان از شهر و اطراف شهر کاغذ وپاکت‌وامانت وارد پستخانه میشد و کاغذ هرکس وهر ولایتی درهم وبرهم ریخته میشد و کاغذها را درجائیکه میریختند در اندرون پستخانه عملجات حاضر ایستاده پاکتها را برداشته در توی پستخانه برروی میزهامتفرق نموده اشخاص حاضر فوراً جدا جدا نموده از هرولایتی را علیحده بار

بسته میفرستادند وچنان منظم ومنضبط است که ابدا کاغذواما‌نت کسی بدل و گم نمیشود.

واطاق علیحده ایست که مخصوصاً چند نفرنشسته اندو کاغذهائیکه صاحبانش معلوم نیست وخانهٔ او را نمیدانند در کجاست بزحمت زیاد معلوم میکنند و کاغذاو را میرسانند وعمله‌جات پستخانه بقدری در کار وشغل خود عجله دانند که ابدا فرصت تکلم با کسی ندارند. دایم الاقات دویست نفر ایستاده‌اند و روی پاکتها را میخوانند و علیحده میگذارند وضع جدا گذاردن کاغذها چنانست. مثلا صد نفر قطار ایستاده‌اند درجلو میز بسیار دراز و روی میز خرمن کاغذ ریخته است و مقابل هرآدمی یک صندوق سرباز بمیزنصب نموده‌اندوبر کنار صندوق نوشته‌انداسامی ولایتها ومملکتها را، مثلاً یکیرانوشته‌اند اسلامبول، یکی پاریس، یکی امریکا، یکی رشت. آن اشخاص که پای میز ایستاده‌اند روی پاکتها را میخوانند اسم هر ولایتی که بروی او نوشته شده فورا در آن صندوق می‌اندازند پس فورا کاغذهای هرولایتی را علیحده درصندوقها ریخته باز فورا آدمهاوعملجات حاضرند و کاغذها را از قوتیها وصندوقها برداشته درجای دیگر بمهر میرسانند وبعد از مهر درکیسه‌های بزرگ میریزند وبعد از آن کیسه‌ها را جمعی حاضرند ولاك میکنند وبعدازلاك کردن بعرابه‌هابارکرده تسلیم راه‌آهن نموده بولایات میبرند. پستخانهٔ پاریس وبرلن و وینه نیز همین طور است.

باری تفصیل پستخانهٔ لندن در هیچیک از ممالک دیگر نیست وخیلی مشکلست که یک پاکتی من در پستخانهٔ لندن بطهران نوشتم

و درمیان بیست کرور کاغذانداختم بعداز آن اورا پیدا نموده ومخصوصاً بطهران بفرستند وجواب بیاورند چنان مهارت و مواظبت دارند که ابداً کاغذی از نظرآنها محو نمیشود. باری پستخانه پاریس نیز چنین است خیلی منظم وبقاعده است. و در لندن کاغذهای مردم را که می‌آورند بصاحبانش برسانند درب خانهٔ هرکسی بپشت در یکجعبه نصب است وسوراخی بنازکی پاکت از بیرون در دارد فراش پستخانه پاکت را آورده درآن سوراخ می‌اندازدومیرودوقاپی‌چی بصاحبش میرساند.

ذکر روزنامهائیکه در کارخانهای لندن بطبع میرسد

مستر فین در لندن روزی حقیررا بتماشای کارخانه ودستگاه‌چاپخانه‌روزنامه برد. در لندن بسیار روزنامه‌ها چاپ میشود وهر روزنامه روزی یک کرور یاآنکه هفتصد هزار یا بیشتر هرروزی چاپ میشود و روزنامه کارخانه علیحده‌دارد. باری کارخانهٔ که‌حقیررا بتماشابردند هفتصدهزار روزنامه چاپ‌میشودوهرروزنامه‌طول کاغذاویک‌ذرع ونیم‌است‌وعرضش یک‌ذرع.

باری اولا درآن کارخانهٔ چاپ، لوله‌های کاغذدیدم‌بسیاربزرگ که پهنای آن لوله کاغذ یک ذرع و طول ورق کاغذ یکفرسخ و ربع یکپارچه و از این نوع لوله‌های کاغذ در انبارها و اطاقها بسیار بود که این لوله‌هارا ازکارخانه کاغذ سازی‌باعرابه‌ها باین کارخانه‌چاپ آورده بودند. اولا خط روزنامه را بطور حروف برجائی نصب کرده‌اند بعد از آن کاغذ بسیار کلفتی بروی حروفها گسترده چیزی بر او سخت میزنند که حروفها درکاغذ جا میگیرد بعداز آن، آن کاغذ را در لوله

گذارده سرب آب شده در آن لوله میریزند و آن سرب بسته میشود و اثرخط در اوسیماند بعد ازآن لوله سرب که باندازهٔ بزرگی ورق روزنامه است برداشته بروی چرخ بخار میگذارند وباز در آن چرخ میلهائیکه آلوده بمرکب چاپست محاذی لولهٔ سرب بچرخ بسته‌اند وآن لولهٔ کاغذ که یکفرسخ و ربع قد اوست مثل توپ چلواری بدور نوردی پیچیده و بقوه‌بخار از دور این نورد باز شده بدور نورد دیگرپیچیده میشود ومقابل این نورد میلی نصب‌نموده‌اند که سر او فواره بسیار نازکی سر اوشبکهٔ بسیار ریزه دارد ولولهٔ کاغذ هرقدر باز میشود از آن فواره آب بآن‌لوله کاغذپاشیده میشود وبطوری‌آب پاشیده میشود که کاغذرطوبت بردارد ومرکب چاپ برآن کاغذ خوب بگیرد و در حین چاپ شدن روزنامه بطوری بتعجیل چاپ میشود وچرخ حرکت میکند که بقدر تندی زدن نبض انسان یک روزنامه چاپ میشود و در آن کارخانه شش دستگاه چرخ بخار برای چاپ‌زدن‌روزنامه درکار بود واطاقها و عمله‌جات‌بسیار در آن کارخانه‌بود و درب کارخانه عرابه های‌اسبی حاضر بود که بمجرد چاپ شدن روزنامه جمعی روزنامه‌ها را ته کرده وبعضی بشماره آورده حمالها ازکارخانه بیرون برده بعرابه‌ها گذارده باطراف شهر وگذرهاو دکانهامنتشر کرده‌وجاهای‌مخصوص‌میفروشند وبعضی کارخانه‌ها شب و روز مشغول کارند و بعضی اخبارات دیروز را امروز چاپ میزنند و بعضی اخبارات روز راشب چاپ میزنند اینقدر شهر و مملکت بزرگست که هر روز وشب خبر فراوان است ومردم طالب خریدن روزنامه‌اند وبطور میل و رغبت پول میدهند و زن ومرد همه روزه روزنامه خریده

هروقت بیکار میشوند روزنامه میخوانند .

دیداری از یک تیمارستان

در لندن بسیار مریضخانه ها وبیمارخانه ها دارد . یکروز با جناب مؤیدالملک ومعاون الملک رفتیم بعمارت بیمارخانه که درآنجا بیمارخانهٔ دیوانه ها است . عمارت بسیار بزرگیست که هر کس در شهر از اعیان و اشراف ونویسنده‌ها ومحترمین که دماغ آنها ضعیف میشود ومجنون و دیوانه میشوند در آنجا می‌آورند انواع واقسام اطاقها هر نوع دیوانهٔ را در یک اطاق نگاه داشته بودند . بعضی دیوانه ها کتاب میخواندند، بعضی بازی شطرنج و نرد میباختند، بعضی متفکر نشسته بودند، بعضی متفکر خوابیده بودند، بعضی بطور حالت مغشوش ایستاده‌بودند وبعضی در اطاق علیحده محبوس بودند و این نوع اشخاصی که ذکرشد جای خواب آنها ونشستن روز آنها بیشتر در یکجاست که با همدیگر صدمه و اذیت نمیرسانیدند وبعضی دیگر که خیلی حالت آنهاسخت‌تر بوداطاق مخصوص داشتند و از برای دیوانه‌های سخت لباس بسیار کلفت ضخیم یکپارچه دوخته بودند که آنها نمیتوانند پاره کنند مثلا قبائی دوخته بودند که جوراب و زیرجامه و قبا و کلاه یکپارچه بود و جلو سینه را قلابها قرار داده بودند که ببندند و نیز آستین او باز نبود و دستهای او در توی آستین محفوظ بود وغذا و نهار آنها را جدا جدا برای هریک می‌آوردندو اطاق زنهای دیوانه علیحده بود وخدمتکارزنها نیز زن‌بودند و درآن بیمارخانه بسیار زن دیوانه بود بعد از تماشاوسیاحت مریضخانه رئیس آنجا جناب مؤیدالملک را باطاق خوددعوت نمود وکتابی حاضر نمود که اسم خود را بیادگار در این کتاب بنویسید، همگی نوشتیم در

آن کتاب خط مرحوم فرخ خان امین‌الدوله بود که در زمان آمدن بلندن وآن مریضخانه اسم خودرا نوشته بود. ویکروز دیگر باجناب مؤیدالملک ومستر برونی و حسین قلیخان به بیمارخانهٔ بزرگ لندن که رودخانهٔ طیمس ساخته‌اند مقابل عمارت عدالتخانه. بیمارخانهٔ بسیار بزرگیست طول دالان عمارت مریضخانه سیصد ذرع است وعمارت چهارمرتبه‌است وهمه را از سنگ تراشیده و آجر ساخته‌اند وحیاطها و باغچه های منظم دارد ودر آن عمارت نیز جای مردهاوزنها واطفال هر کدام علیحده‌است.

شرح پرستاری اطفال رضیعی و غیر رضیعی

مخصوصاً باطاق اطفال رفتیم که شصت تخت رختخواب برای اطفال در اطاق بود وهرتختی یک طفل کوچکی بر روی او خوابیده بودوتماماً ناخوش بودند و خدمتکاران اطفال زنهای محترمات بودند که محض ثواب خدمت میکردند و از برای اطفال ناخوش پستانهای مصنوعی درست کرده ازشیر گاو بآنها میخورانیدند بعضی که شیر نمیخوردند بآنها شوربا وآش میدادند و از برای بعضی اطفال که قدری بزرگتر بودند اسباب بازی حاضر کرده بودند که باینها مشغول شوند و این اطفال کسانی هستند که بعضی قدرت و اسباب ندارند که در خانهٔ خود دوا وغذا درست کنند وطبیب بیاورند. در آن مریضخانه از هرجهة اسباب خواب وخوراک وطبیب وخدمتکارحاضراست، وجه معینی بآنها داده طفل خود را میدهند و در مریضخانه مداوا مینمایند و هر کس از اعیان و اشراف شهر ناخوش شود در آن مریضخانه می‌آید و هرروزه یک وجه

معینی میدهد وچند روز در آن مریض خانه میماند و علاج شده بخانهٔ خود میرود .

ملاقات میرزا مهدیخان دربیمارستان

میرزا مهدیخان که اصلاً ایرانی بوده وسالهای سال اجداد او در هندوستان توقف‌وتوطن داشتند ورعیت انگلیس هستند برای کاری بلندن آمده بودند وچون‌ناخوشی‌فتق داشتندلابدآ‌به‌آن مریضخانه رفتند ویوسیه‌قرار داده‌انداز بابت شام‌وناهار وطبیب ورخت خواب وخدمتکار تا ایامیکه علاج بشوند درآن مریضخانه هستند ، درآن روز تماشای مریضخانه بدیدن میرزا مهدیخان رفتیم و ایشانرادر رختخواب‌ملاقات نمودیم ، چون فتق ایشان بیرون آمده و بجای خود نمیرفته ایشانرا در تختی خوابانیده که سرشانرا درگودی و پایشانرا در بلندی قرار داده بودندوفتق ایشان‌بجای خود رفته بود واز قراریکه خودمیرزا مهدیخان میگفتند اطباحالا میتوانند موقع‌فتق را از زیر جلد بدن بخیه نمایندولی خطر دارد و شخص هلاك میشود .

باری دراطاق میرزامهدیخان نیزبقدر شصت رخت خواب مریض بودکه همه از اعیان و اشراف بودند وخدمتکارهای خوب و غذاهای مرغوب در مریضخانه برای آنها طبخ مینمایند و پول غذا و دوا را از مریض میگیرند واطاق زنهای زاینده و زنهای مریض کلاً علیحده‌است ومریضخانه مجانی در شهر نیز متعدد است .

توصیف‌یک کلوپ خصوصی

قاعده‌ایست مخصوص در لندن که جمعی مردمان معقول باغی را از برای خود انجمن میسازند و این جمعیت که دو هزار نفر یابیشتر باشند هرکدام وجه معینی میدهند وماهی چهار دفعه در شب آن باغ

را چراغان نموده گلهای رنگارنگ و کوزه‌های گل بسیار در اطراف باغ چیده وترتیب داده و خیابانها از چراغ ومشعل ساخته وهر گوشه باغ اسباب ساز ونواز وموزیکانها فراهم‌آورده وعمارتهای مسقف از بلوردر آن باغ هست که حوضها وفواره‌ها و گل ها درآن عمارت ترتیب داده‌اند و زمین باغ را یکسره چمن و سبزه کرده‌اند ودرختهای سایه‌دار جنگلی در آن باغ بسیار است وبقدر بیست هزار صندلی در میان و کنار باغ گذارده‌اند واین اهل‌انجمن که اشخاص مخصوصند زن ومرد لباسهای فاخر پوشیده ازاول شب در آن باغ حاضر میشوند و هرکس آشنا و دوستی داشته باشد که محترم باشند تذکرهٔ از رئیس انجمن گرفته دوستان خود را در آن باغ میبرد.

مسترفین دو سه تذکره گرفته جناب مؤیدالملک و حقیر و مستر برونی شب را رفته وارد باغ شدیم، اولا بقدر دوهزار کالسکه ازابتدای کوچه وخیابان باغ ایستاده بود که نمیشده سواره تا نزدیک در باغ رفت ازآنجا پیاده شدیم وتذکره‌ها را نشان‌داده داخل باغ شدیم. از ابتدای باغ هرقدر بنظر می‌آمد بقدری چراغ ومشعل وشمع وقندیلها و لنترها درخیابانها و درختها وزمین باغ ترتیب داده بودند که از تصور وحساب خارج بود وبقدر ده هزار نفر مرد و زن از اعیان و اشراف شهر لندن در آن باغ حاضر بودند بعضی راه میرفتند بعضی نشسته بودند بعضی گردش میکردند. هر گوشه‌ای یک جوقه و هر کناری یک دسته نشسته بودند و باهم صحبت میداشتند و لباس مردها لباس مخصوص شب بود که قبای‌دم دار(۱) میگویند که‌دامن جلو ندارد وسینهٔ پیراهن

۱- Tails

خیلی نمایان میباید باشد ولباسهای زنهانیز بیشتر سفید بود و از گردن تا روی پستانها باز بود و دنبالهٔ زیر جامه زنها بقدر یک ذرع یا بیشتر روی زمین کشیده میشدو از ابتدای شب تانزدیک صبح مردم درحرکت بودند. ولیعهد انگلیس نیز که یکی از اهل انجمن بود درآن باغ حاضر بود و از برای مردم قهوه وشربت ومیوه مختصری که توت فرنگی باشد میدادند واگر کسی مشروبات ومکیفات میخواست جای مخصوصی داشت که باید پول بدهند وبخرند.

شرح حال مسترفین و کیفیت ضیافت کردن او

مسترفین درلندن خانهٔ از خود دارد که باغچه وحیاط گل کاری دارد. یکروز جمعی از اعیان و اشراف شهر لندن را بخانهٔ خود دعوت نموده بود، جناب ناظم‌الدوله‌ونواب حسام‌السلطنه وحاجی‌میرزاعلیخان وحسینقلیخان نواب‌شیرازی‌ومستربرونی (۱) وحقیر را دعوت نموده‌بخانهٔ او رفتیم. مسترفین مادری داردبسیار مقدسه که مدت بیست وپنجسال درصفحات قدس شریف وشهر بیت‌المقدس توقف داشته وعربی راخوب میداند وخواهر مسترفین نیزعربی میدانست.

باری مادر مستر فین لباس مشکی دامن بلند پوشیده از برای پذیرائی مردم حاضر بود. دراول عمارت‌باغ اطاقی ترتیب داده بودند وچائی وشربت وقهوه وشیرینی حاضر کرده بودند که هرکس از زن و مرد داخل خانه میشد درآن اطاق وارد شده خدمت مادر مستر فین رسیده شربت وشیرینی صرف نموده داخل باغ میشدند و در میان باغ

۱- به‌شرح حال وی مندرج در صفحهٔ ۳۱۷ همین‌سفرنامه‌مراجعه‌شود.

صندلیها گذارده بقدر دویست نفر مرد و زن بزرگان در آن باغ حاضر شدند و مستر فین نامزدی دارد که الحق بسیار بد گل است و هنوز باوجودیکه نامزدش بیست سال متجاوز دارد و همه وقت در نزدیک همدیگر میباشند ، عروسی نکرده‌اند .

باری مادر مستر فین وخواهرش ونامزدش و دو سه نفرخدمتکار این همه جمعیت را پذیرائی ومهمانداری مینمودند . بعضی زنان درآن مجلس بودند که بهندوستان رفته بودند با حقیر فارسی تکلم مینمودند وبعضی بعربستان رفته بودند با حقیر عربی تکلم میکردند . یک زن در آن مجلس بود میگفت دو پسر دارم یکی از آنها در ینگی دنیاست و یکی درماچین است، چنان آسان بیان مینمود که گویا هر کدام دریک دهی نزدیک شهرند . اهل انگلستان زن و مرد بجهة معاشرت وآمد و رفت بهندوستان و افغانستان ومصر و ینگی دنیا بیشتر از مردم فرانسه بااهل خارجه‌آمیزش مینمایند ومحبت‌میکنند وخیلی گرم‌میگیرندوخیلی دوستی‌ومهربانی‌مینمایندوچشم‌وگوششان بازشده وخیلی‌مردم دیده‌اند . اهل فرانسه از این جهة یعنی از جهة معاشرت بامردم خارج خیلی‌دور وعفیسند[1] وبمردم ولایات خارج خیلی بطور استعجاب نظر میکنند .

باری‌از ظهر تا بعصردرخانهٔ‌مستر فین‌بودم وبسیار خوش گذشت هرساعت خود و مادرش نزد حقیر می‌آمدند و اظهار مهربانی و تلطف مینمودند وحقیر را بمردم معرفی میدادند و احترامات بعمل میآوردند و آن روز زنهای‌بزرگان لباسهای‌فاخر وجواهرات گوناگون برخودترتیب

۱- سخت گیرو نا ملایم

داده در آن مجلس مهمانی بودند وبهمدیگرجلوه میدادند .

توصیف هاید پارک

درمیان شهرلندن باغ بسیار بزرگیست که او را پارك میگویند وبقدریکفرسخ دورآن‌باغ می‌شود . اشجارآن باغ تماماً درخت جنگلی‌است و خیابانها وراهها در وسط آن باغ ترتیب‌داده‌اند وحوضها ودریاچه ها درهرگوشهٔ باغ ساخته‌اند و در هر موقع آن باغ باغچه های گل کاری ساخته‌اند و گلهای رنگارنگ بسیار خوش گل کاشته‌اند وتمام خیابان باغ را هرروز دو سه مرتبه آب میپاشند ونیمکتها و صندلیها درمیان و اطراف باغ گذارده‌اند وهمه اوقات‌مردم شهر درآن باغ گردش‌وحرکت مینمایندودر ایام سابق‌زمین این‌باغ رایک شخصی وقف‌بر ملت‌نموده که مردم لندن برای‌تفرج درآن باغ گردش نمایند وحالا زمین‌آن باغ خیلی قیمت دارد . وباز باغی دیگر درپهلوی‌آن‌باغ است که مخصوص پادشاه وملکهٔ انگلیس بوده مردم شهر استدعا نموده‌اند که آن باغ را نیز جزو این باغ نمایند که مردم شهر برای تفرج و گردش جای وسیع داشته باشند و در آن باغ کوچه هاوخیابانهای مخصوص داردکه مردم سواره وبا کالسکه‌حرکت میکنند و دوخیابان مخصوص دارد که هرروزه‌وقت عصر مردم یعنی مردهاوخانمهای‌اعیان و اشراف شهرلباس‌فاخرپوشیده سوار بر کالسکه های دو اسبه ویک اسبه بسیار خوب شده در میان آن خیابانها یواش یواش کالسکه را حرکت داده گردش مینمایند و بقدر چهارپنجهزار صندلی‌درکنار خیابانها بقطارگذارده‌اند که مردم زن‌ومرد در روی‌صندلیها نشسته تماشای‌آن کالسکه سوارها رامینمایندوکسان

ساختمان یادبودپرنس آلبرت

سلطنت وسلسله وطایفهٔ ملکه نیز همانطور مثل مردم سوار بر کالسکه شده درآن خیابانهای باغ تفرج مینمایند ومردم تماشامیکنند که بطوری زیادی کالسکه و جمعیت است که راه عبور ممکن نیست درکنار باغ مقابل یک خیابان بزرگی تخت بسیار مرتفعی ساخته‌اند که از گوشه بگوشهٔ تخت هشتاد ذرع میشود و این هشتاد ذرع را تماماً پله‌های یکسره ساخته‌اند از چهار طرف تخت که بالای تخت میرود و درمیان تخت یک چهار طاقی ساخته‌اند که ستونهای آن از سنگهای سماق و سنگهای صیقلی است وسقف آن چهار طاقی بسیار مرتفع است و درمیان چهار طاقی صندلی ازفلز ساخته‌اند ومجسمهٔ شوهرملکهٔ انگلیس راساخته برروی‌آن صندلی گذارده‌اند وآن مجسمه راخیلی بزرگ درست کرده‌اند و روی مجسمه وتوی چار طاقی‌و روی گنبد را مطلا نموده‌اند و ازمتن باغ تا روی تخت که صندلی‌مجسمه را گذارده‌اند بقدر ده ذرع ارتفاع دارد وزمین تخت و اطراف‌وپله های تخت را تماماً از سرسر سفید والوان درست کرده‌اند و چهارگوشهٔ تخت را محاذی چهار طاقی مجسمهٔ چهار مملکترا ساخته‌اند، یک رکن تخت رامجسمهٔ اروپرا ساخته‌اندصورت سلاطین واسباب حرب‌ولباس‌آنهاوصورت سواره وسرباز واسب، یک‌رکن تخت را مجسمهٔ افریقا را ساخته‌اند که صورت اهل مصر وعمامه‌ها و اهل‌سودان وفیل، ویک رکن‌تخت‌را مجسمه‌آسیا راساخته‌اند که‌صورت عرب و هندی وچینی وشتر و شکل ایرانی‌را شکل‌یک شخص شاعری ساخته‌اند که کلاه پوست بر سر اوست و قلمدانی درکمر دارد وکتابی در بغل گرفته وقلمی‌در دست اوست .میگویندصورت‌فردوسی است، ویک

رکن را مجسمهٔ امریک که ینگی دنیا باشد درست کرده‌اند صورت گاو واسب وآدمهای وحشیهای آنجا و کسانیکه حالا تربیت یافته‌اند ومقصود از این مجسمه ها که در چهار رکن تخت ساخته‌اند اینست که دولت انگلیس تصرف در این چهار قطعه و مرکز دنیا دارد . در امریک که تصرف کامل دارد اروپ که پای تخت ومملکت خود اوست مثل لندن و اسکاتلند و افریقا که مصر وسودان باشد و تصرف کامل دارد و در آسیا که هندوستان وافغانستان باشد تصرف دارد .

ذکر رودخانه طمس و راههای آهن که درشهر لندن میگذرد

رودخانه طمس که ازوسط شهر لندن عبور میکند بقدر صدوپنجاه ذرع عرض دارد و از جنوب بشمال حرکت میکند وپلهای بسیار برروی آن رودخانه زده پلهای آجری وپلهای سنگی وپلهای آهنی وپل آویخته وپلی که از زیررودخانه ساخته‌اند که در اول راه پیاده بود وحالا راه آهن از زیر رودخانه حرکت میکند، و درشهر لندن سه نوع راه آهن دارد . یکی آنکه در میان کوچه ها محاذی زمین است که بخانه ها ومحلها که زمین آن مسطح است عبور میکند ویکراه دیگر از روی بامها وبلندیها پلها بسته‌اند که راه آهن عبور میکند برای محلهای بلند که دربلندیها وتپه ها ساخته شده است ویک راه دیگر از زیر زمین است که بمحلهای گود وپست حرکت میکند و راه زیرزمین درهمه جای شهر لندن عبور می کند و در زیر خانه ها و کوچه ها وباغها عبور میکند ولی دربسیاری

از جاها تاریکست و همهٔ اوقات چراغ کالسکه بخار میسوزد و روشن است و در آن کالسکه ها بسیار دود وبخار داردولباس وصورت شخص را کب سیاه و کثیف میشود ولی چون در لندن از بس جمعیت است و آمد وشد میشود مردم لابدند که در این راه حرکت کنند والا کالسکه ودرشکه کفاف‌مردم را نمیدهدودیگر آنکه قیمت راه‌آهن خیلی ارزان‌تر ازکرایه کالسکه و درشکه است بواسطه وسعت طول وعرض شهر .

عمارتهای لندن بیشتر ازآجر است‌وحالا عمارتهائی که میسازند همه‌را جدا جدا میسازند که‌بهم متصل نیست‌حتی اگربقدرنیم ذرع هم باشد بهم اتصال نمیدهند و فاصله میدهند وعلیحده علیحده میسازند عمارتهای قدیم لندن همه از سنگ تراشیده است وهفت‌مرتبه و هشت مرتبه است ولی‌عمارتها را ازآجر میسازند وچهار مرتبه است .

ذکرعمارتها و کلیساها و کتابخانهای شهرلندن

عمارات لندن‌شبیه بعمارتهای‌پاریس است . جلوعمارتها را رنگ سرخ وسبز وآبی وبادنجانی‌میکنند . وجمیع درب خانه ها را دوستون یا چهارستون‌سنگی‌مثل سایه‌بان درست میکنند که درب‌خانه که‌می ایستند ازباران محفوظ باشند . وکلیسا های بزرگ قدیمی در شهر لندن بسیار است که سنگتراشیهای خوب ومنبتهای مرغوب در آنجا بکار برده‌اند .

کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا کتابخانهٔ لندن بسیار بزرگ وعالی است وعمارت وسر درو جلو خان کتابخانه را بسیار مرتفع وباسنگهای بزرگ وستونهای‌عالی‌هشت ذرعی‌ساخته‌اند، وضع عمارت کتابخانه‌اینست که‌در وسطعمارت‌جائیست

و گنبدیست بسیار بزرگ که چهل ذرع درچهل ذرع طول وعرض اوست و سقف او تماماً از بلور است و آن گنبد مدور است و دور تا بدور آن قفسه ها ومرتبه ها ساخته‌اند که در آنها کتاب چیده‌اند که هشتاد هزار جلد کتاب درآن قفسه هاچیده‌شده و درمیان گنبدتختی ازچوب‌ساخته‌اند و رئیس کتابخانه در آنجا می‌نشیند و اطراف تخت بطور دایره مانند صندلیها گذارده‌اند و بقدر هزارنفر جمعیت درآنجا نشسته از روی کتابها چیزمینویسند و در اطراف گنبد کتابخانه اطاقهای‌بسیار بزرگ است که چهار مرتبه است و از زمین تا بسقف اطاقها کتابها را بترتیب چیده‌اند و کتابخانه هر ولایتی علیحده علیحده است. کتابخانهٔ روس، کتابخانهٔ زبان‌آلمان، کتابخانهٔ فرانسه، کتابخانهٔ‌چین، کتابخانهٔ هند، کتابخانهٔ عربی، کتابخانهٔ فارسی، کتابخانهٔ ترکی، و در هرمملکتی هر کتابی که بوده‌بزحمت‌زیاد تحصیل‌نموده آورده‌اند و درآن کتابخانه گذارده‌اند. کتابهای عربی وفارسی که در آن کتابخانه هست همهٔ آن کتابهاخطی است کتابهائیست که حالا ابداً درعربستان وایران پیدا نمیشود، بطول زمان کتابها را از هزار سال قبل کم کم از کتابهای ایران و عربستان خریده و تحصیل نموده‌اند و درآن کتابخانه ضبط نموده‌اند و چنان کتابهائیست که حالا بهیچوجه در ایران و عربستان یافت نمیشود و نسخهٔ آن بدست‌نمیآید.

فهرست کتابهای عربی‌وفارسی را که اسم‌باسم‌چاپ‌زده‌اند(۱) و در کتابخانه ملاحظه شد از صد جلد کتاب متجاوز بود بسیار کتابها ازخط کوفی و کاغذ پوست‌آهو وجلدهای قیمتی‌و از هرنوع کتاب نسخه های

۱ـ مقصود فهرستی است که شارل‌ریو (Rieu) تنظیم‌وچاپ نموده‌است.

متعدد تحصیل نموده‌اندو حالا نیز هر کتابیکه در ایران وعربستان تصنیف شود یاچاپ شود همان‌سال بایددر کتابخانه حاضر باشد. و کتاب کیمیای سعادت را جناب‌مؤیدالملک در کتابخانه لندن‌تحصیل نمودندوقرآنهای خطی که در مصر وشام و ایران نوشته شده در آن کتابخانه بسیار است ونیز تفسیرهای بسیار.

باری هر کس بخواهد در آن کتابخانه تحصیل علم نمایدیا از روی کتابی بنویسد با کمال میل، بی‌ممانعت اذن میدهند که تمام روز در آنجا برود و از روی هر کتابیکه میخواهد بنویسد و در آن کتابخانه مردمان صاحب علم بسیارند که هرزبانی را میخوانند حتی زبان گبری قدیم را میخوانند کـه در سنگهای تخت جمشید در پنجهزارسال قبل نوشته‌اند و در عمارت کتابخانه آثار قدیمه از سنگ قبر کهنه که در او تاریخهای قدیمی نوشته‌اند و سکه های کهنه از هرولایتی بسیار است.

ذکر عمارت مادام توسه ومجسمه‌های مومی که در آن عمارتست

باری‌حکایت وتفصیل کتابخانهٔ لندن خیلی‌مفصل است که بوصف نمی‌آید. وضع عمارت‌مادام توسه [1] از اینقرار است: عمارتیست که‌در آنجا مجسمه هاساخته‌انداز موم که‌صورت سلاطین قدیم راازموم‌ساخته‌اند وچنان‌رنگ زده‌اند ونقاشی‌نموده‌اند و از شیشه‌چشم برای آن‌مجسمه ها قرار داده‌اند که بهیچوجه با انسان زنده تفاوت ندارد و لباس برآنها پوشانیده‌اند و همچنین صورت زنها را طوری ساخته‌اند و لباس برآنها

1 – Marie Tussaud

پوشانیده‌اند که خیلی بشخص مشتبه میشود که آیا این صورت حقیقی است یا که از موم است، صورت ملکه حالای انگلستان‌را با ولیعهد و صدراعظم و رجال دولت را از موم ساخته‌اند ولباس مخصوص حالیه آنها را برآن مجسمه‌ها پوشانیده‌اند که بعینه صورتها مثل صورت خود ملکه و ولیعهد بنظر می‌آید .

مجسمهٔ ناصرالدین شاه قاجار

صورت سلاطین مملکت‌های دیگر را ساخته‌اند حتی صورت اعلیحضرت ناصرالدین‌شاه را از موم‌ساخته‌اند ولی بسیار بدوبی‌شباهت وسیاه رنگ وکوتاه قد ساخته‌اند و مادام توسه که زنی بوده و مخترع این کاربوده صورت دختری از موم ساخته ولباس بر او پوشانیده وآن صورت را برروی تختی خوابانیده و دست آن صورت‌را بر روی پیشانی خود صورت گذارده مثل آنکه کسی در خواب باشد و دست دیگر را برروی سینهٔ اوگذارده و تدبیری در شکم مجسمه نموده کـه شخص که‌نگاه میکندآن مجسمهٔ دختر مثل آدم‌خواب نفس میکشد و پیراهن روی سینه او حرکت میکند و مادام توسه‌صورت خود را ازموم ساخته و لباس برخود پوشانیده و بر بالای سر آن دختر ایستاده و بطور تعجب نگاه میکند که این صنعت را من باین خوبی تکمیل کرده‌ام . صورت امرای افغانستان و امیر شیرعلی خان و نواب و راجه‌های هندیرا نیز درآنجااز موم ساخته‌اند ولباس‌وکلاه خودشانرا بآنها پوشانیده‌اند . و حالا این‌مجسمه سازی‌را درفرنگستان خیلی‌ترقی‌داده‌اند بطوری‌مجسه را خوب میسازند وحرکات وسکنات شخص را براو ترتیب میدهند که از دور مثل آدم زنده بنظر می‌آید .

برج مخروطی لندن

باری سنگ مخروطی (۱) که از سودان آورده بودند و مدتها در اسکندریه در لب دریا افتاده بود دولت انگلیس آن سنگ را از خدیو مصر خواهش نموده بزحمت زیاد بلندن آورده ودر لب رودخانه طمس تختی از سنگ بسته‌اند وآن سنگ‌را برروی تخت نصب نموده‌اند.

آن سنگ‌را بیست و پنجسال قبل از تولد حضرت عیسی تراشیده‌اند و بر روی آن سنگ از خط مرغی (۲) نوشته‌اند و سی ذرع ارتفاع دارد که یکپارچه است و مانند آن سنگ یکی در اسلامبول در میدان سلطان احمد نصب است و یکی از آنها در پاریس در میدان جلو باغ تویلری نصب است واین هرسه سنگ بهم شبیه است ویک شکل است ومرتفع ومخروطی است و کلفتی پای سنگ دو ذرع در دو ذرع است وبالای سنگ بقدر سه چهار یک در سه چهار یک میشود و این سنگها از آثار سر قبرهای بزرگان سودان وآن صفحات بوده است.

دکاکین شهر لندن

در شهر لندن دکان بسیار بزرگیست که بقدرچهارصداطاق بسیار بزرگ داردوآن چهار مرتبه استواطاقها بهمدیگرراه داردو بعضی اطاقها صد ذرع طول دارد و از هرنوع اجناس واشیاء که دردنیا یافت میشود درآنجا موجود استومیفروشند، مثلاً یک اطاق بزرگ الماس وجواهرات میفروشند، یک اطاق حصیرمیفروشند، یک اطاق قماش وپارچه های ابریشمی میفروشند، یک اطاق اسب وگاومیفروشند، یک اطاق فرش میفروشند، یک اطاق آینه میفروشند، یک اطاق گوشت میفروشند، یک اطاق نان ویک اطاق گل میفروشند.

۱- Obelisk
۲- هیرو گلیف

باری هرچه در دنیا تصور نمایند در آنجاحاضر وموجود است که هر کس هرچه بخواهد وسراغ بگیرد باید در آنجا باشد حتی اگر کسی زن بخواهد یا نوکر بخواهد در آنجا موجود است ، حکایت آن دکان عجیب است . باری وضع صنایع و کارخانجات لندن و تمام انگلستان از جمیع مملکتهای فرنگستان بهتر وبالاتر استوهنوز فرنگیها بتکمیل اهل انگلیس نشدهاند وصنایع آنها خیلی ترقی کردهاستوبسیارممتازشدهاست.

شرح حال ادواردبروان

مستر برونی [۱] جوانیست بسن بیست و پنجسال از اهل شهر نیوکاستل که درشمال لندن واقع است و در آنجا معدن ذغال سنگ بسیار است وجوان بسیار باهوشوبا فهم و با ادبیست. زبان فارسی را خوب تحصیل نموده و زبان عربی را خوب وفصیح میگوید وزبان ترکی را نیز بسیار خوب میداند مدتی در اسلامبول بوده وزبان ترکی را در آنجایاد گرفته وخیلیمیل دارد بالسنه شرقیهوبسیار مایل استبمذهب اسلام و در خدمت آقا میرزا محمد باقر بنوناتی شیرازی تحصیل زبان فارسی و کمالات نموده در شهر لندن هنگام توقف حقیر در لندن هرروز و هرشب برحسب خواهش حقیر بمنزل فقیر میآمد و بسیار بسیار از معاشرت ومجالست او خوش داشتم و بسیار طالب علم وطالب فهم و کمالاتست و ذوق عرفان وخلوت اوبسیار است وطالب معانی و اسرار صوفیه است وخیلی میل دارد بصفحات ایران بیاید برای تکمیل زبان فارسی وفهمیدن بعضی مطالب عرفان وبسیار مأنوس و خوش اخلاق

۱- مقصود پروفسور ادوارد براون مستشرق معروفست.

است، خواهری در شهرنیوکاستل دارد که خواهر دوسی اوست، او هم خیلی میل دارد بسیاحت و گردش دنیا وآمدن بایران

وپدر مستربرونی مرد بسیارمعتبریست و در شهرنیوکاستل حکومت وریاست داردوحقیر باو کاغذی نوشتم درتمجید وتوصیف مستر برونی. او هم جوابی بسیار خوب بحقیر نوشته است ومستر برونی درعلم طب مهارت تمام دارد واسم پدر مستر برونی بنجامین چپمن براون است وحقیر برای خوش آمدن از او ومیل او باسلام و هوش و کمالات مستر برونی را مظهر علی نام دادم کـه انشاءالله تعالی از برکت این اسم مبارك او هدایت و ارشاد براه راست وصراط مستقیم ملت اسلام و دین محمدی صلوات‌الله وسلام علیه بیاید و این چند بیت در تمجید شهر لندن و تعریف میرزا ملکم خان ناظم‌الدوله سفیر ایران ومقیم لندن گفته شد.

حاجی پیرزاده ادواردبراون راملقب به مظهر علی مینماید

بیا بدیدهٔ تحقیق یکدمی بنگر
بشهر لندن و اینگونه صاحبان هنر
سواد اعظم دنیاست شهر لندن از آن
که فضل وعلم و کمال است اندر و مضمر
بروزگار وجهان هرگز اینچنین شهری
نبوده شهرچو لندن بخوان کتاب وسیر
تمام خلقش دارای صنعتند و کمال
تمام اهلش باعلم و فضل ودانش وفر
ز مشک مویان مانند کشور تاتار
زماه رویان مانند خلخ و کشمر

ز لالهٔ دستش گوئی بود همه شنگرف
ز سبزهٔ کوهش گوئی بود همه اخضر
بهر طرف گذری راه آهنست و بخار
بهر طرف نگری سیم تلگراف و خبر
همه ترنم و عیش است اندرین ملکت
همه نشاط وسرور است اندرین کشور
همه لطافت وحسن است ودلبری وجمال
همه ملاحت روی است و خوبی منظر
چمن چمن زریاحین بهر کناره راه
دمن دمن گل و لاله بکوچه و معبر
بباغ و راغش چشمان نرگس ونخجیر
چو بر سپهر درخشنده مشتری وقمر
ببوستانش بینی هزار گون میوه
بباغهایش بینی هزار گونه ثمر
بکوچه هایش بینی هزار گونه چراغ
ز شمع ومشعل و گاز وچراغ برق وشرر
همه مسیح نژاد و همه مسیحائی
بود بر این همه مردم مسیح پیغمبر
بروز یکشنبه اندر کلیسای بزرگ
همی بدیدم قومی بصدق دین پرور
ببسته برکمر خویش آن یکی ز نار
کشیده آن دگری طیلسان دین برسر

کشیده شکل مسیحا بروی چوب صلیب
که گاه بوسه زنندش گهی نهند بسر
میان شهر یکی پارك همچو باغ بهشت
که نیست در همهٔ دهر باغ ازو بهتر
برای گردش ، روزی شدم بباغ درون
یکی مجسمه دیدم میان باغ اندر
همی بگفتم کین کیست وین مجسمه چیست
که اینهمه بزرش ساختند و با زیور
مرا بگفت یکی کین بده رفیق ملک
انیس و مونس بوده است و هم و را شوهر
همی بپرسیدم کورا نژاد و نام چه بود
مرا بگفت که بوده است نام او البر[1]
همی انیس ملک بوده است وشوهر او
که بوده است ولیعهد را بزرگ پدر

درمدح میرزا ملکم خان ناظم الدوله

سفیر اعظم این ملک ناظم الدوله
که کس بیاد ندارد چنین سفیر دگر
بعقل و دانش باشد ارسطوی دوران
بفهم و بینش ازو نیست درجهان برتر
رموز دولت و اسرار ملت و پلتیک
همی بداند از هر سفیر افزون تر
بلند رتبه فروز بخت و خوش سیرت
بلند طالع و با همت و بلند اختر

۱ -Prince Albert

کمال وفضل ورا من چگونه شرح دهم
وجود اوست سراپا کمال وفضل وهنر
چنانکه اعظم هر ملك انگلستانست
بود سفیرش از هر سفیر اعظمتر
یکی سرای مراو راست همچوقصر بهشت
که زر و آینه هستش همه در وپیکر
در آنسرای یکی گوهری عفیف ونجیب
که پور و دخت ورا او بود همی مادر
ورا یکی پسری نام او فریدون خان
که قوت دل وجانست ونور چشم و بصر
بعقل ودانش و ادراك فهم و دانائی
تبارك الله ازین پور و مرحبا بپدر

پایان جلد اول



مربوط به صفحهٔ سیزدهم



مربوط به صفحهٔ ۱۲

ظل السلطان



مربوط به صفحهٔ ۳۷

صاحب دیوان



مربوط به صفحه ۹۲

مؤیدالملک



مربوط به صفحهٔ ۱۸٤

نظرآقا وزیر مختار ایران در پاریس



مربوط به صفحهٔ ۲۸۲

حسام‌السلطنه

سفیر کبیر فوق‌العاده در جشن پنجاهمین سال سلطنت ملکهٔ ویکتوریا



مربوطبه صفحهٔ ۲۹۳

میرزا ملکمخان ناظمالدوله
سفیر ایران درلندن



مربوط به صفحهٔ ۳۱۷

پرفسور ادوارد براون
در
لباس ایرانی

and, second, for the Persian introduction he wrote for this volume. Thanks are due also to the University of Tehran's Publication Committee for approving the production of this work.

Hafez Farman-Farmaian

September 1963

Faculty of Letters

University of Tehran

they lived. In the few instances where he explains his subject with more insight and detail the work becomes exteremely interesting. One example concerns his visits with the Biktashi darvishes of Egypt, recorded on page 160 of the printed text. Another is the long conversation he had with Mr. Gladstone at a banquet in the Persian Embassy in London. At the same time he records only three lines concerning his talks with the aged and famous Rawlinson. One would have liked to learn more about Rawlinson from Pirzadeh.

Of all the big cities he saw in Europe he liked London best. He was impressed by Paris and described that city at length but regarded it as a place of evil. He warned young Persians against going to Paris and expressed hope that a way could be found to actually prevent them from going there. One wonders how poor Hajji Pirzadeh would regard such matters if he were living today! Doubtless one of the reasons he liked London was the friendship he developed there with Edward G. Browne. There also was the famous Persian Ambassador Mirza Malkom Khan Nazimu'd-Dowla who, by the way, shortly after Pirzadeh's return to Persia fell into disgrace and was stripped of all his honors.

Altogether, Pirzadeh's *Safar Nama* is a very readable and useful work. The second volume is well under way and it is hoped shall be published by the end of the year. Since the first volume has a detailed table of contents, it was felt unnecessary to attach a separate index for the first volume. A comprehensive index of names, place and subjects shall be added to the end of the second volume.

I take this opportunity to express my great appreciation to my friend Iraj Afshar for, first, acquainting me with this work

Altogether Pirzadeh was not a man of refined literary style. Some of his usage is highly colloquial to say the least. His straight reporting is rather monotonous. The absence of verbs in compound sentences followed a style of writing often used by government officials during the late 19th century. These deletions I left as they were in order to preserve the originial flavor of the manuscript. Had I indicated every one in the footnotes the work would have become monstrous.

The original work itself had many subdivisions and subtitles. All these I have preserved, putting them in larger type, centered on their pages as titles. However, in an effort to make the work more readable and useful, I entered my own subtitles and explanations of events, which appear in black type on the margin of each page.

The content of this travel account should have great signifcance for students of modern Persia. Here we see Persia and the Persians through the eyes of a Persian darvish. He was never greatly impressed by the sheer rank and position of those whom he described, so considerable critical commentary may be noted through the pages of the work. A great part of the account in the first volume concerns Pirzadeh's observations abroad-in India, Egypt and Europe. Detailed information is given on the manner and living of non-Persian peoples. At the same time, wherever he went he recorded the activities of Persians whom he met, most of whom were merchants of high character who had taken with them Persian culture and literature. Unfortunately, Pirzadeh paid less attention to the characters of the many personalities with whom he came in contact. His interest lay mostly with their environment and the manner in which

about him and the letters which are published in this book one gathers that he was a man of good humor and sincerity. No doubt his gatherings at *Safaiyya* were full of joy and fascination. Pirzadeh's handwriting was very graceful. Specimens of his calligraphy are shown on pages 17,61 and 63 of the text.

V-Remarks Concerning the Manuscript and its Contents

The present work is the account of Pirzadeh's second journey. There are no records left of his previous trips abroad. The second journey was taken in 1886 (1303 A.H.). As mentioned before, Pirzadeh had no other purpose for taking this trip but to accompany Mu'ayidu'l-Mulk who was going to Europe for medical treatment. The account of the journey begins from the first day, Thursday 15th of Shaaban, 1303, and it ends at Isfahan on Monday, 26th of Jamady al-ula, 1306 (1889 A.D.). The manuscript from which I prepared this work for print is the only available manuscript at the Majlis Library, numbered 695, and was written in 1904 by Mirza Mehdi, the calligrapher, for Husain Gholi Khan Mukhbiru'd-Dowla. The original account written by the author himself was apparently, until sometime ago, in the possession of the Pirzadeh family. Unfortunately at this moment it is unavailable. The present manuscript is notorious for its calligrapher's liberal sprinkling of grammatical and orthographical errors. I hope I have corrected all of them while editing the text. Some of these have been indicated in the footnotes, particularly in the first one hundred pages. The rest were so many and so similar that it did not seem necessary to disturb the reader by putting them in the footnotes.

> This is enough... I should not bother you by telling you about my difficulties. However once more I shall ask for your prayer, for I am terribly confused and worried.

The above words indicate how vital the East and its peoples were for young E.G. Browne. They also show that his interests were far deeper and more searching than those of so many of his countrymen who served in the East. Browne's interest was genuine and his interest in such saintly men as Pirzadeh was most sincere; and his cries were those of a young and reverent heart in search of truth. His brilliant mind was fairly bursting with zeal and devotion for oriental studies. It is no wonder that as a beginning he produced at the age of 26 one of the world's "most facinating and instructive books of travel", *A Year Amongst the Persians.*

IV-The Character and Personality of the Author

Hajji Pirzadeh's appearance was impressive, having been rather tall with pleasant but penetrating expression. He always wore a neat clean garment of the darvish order. His white turban and full black beard gave him a most distinctive look and made him often the center of attention wherever he went. Few of the darvishes of this era were as popular as he was with the ruling class and the ulema of Persia. This was not only due to the unassailable purity of his spirit but also to his good looks and the manner in which he associated and talked with them. During the latter portion of his life he was in constant connection with the Shah and most of the nobles and dignitaries of the state and with all other classes of people. From what has been said

for a few months with that erratic teacher Mirza Muhammad Baqir of Bivanat. On September 1, 1887, he wrote to Pirzadeh from London concerning a proposed journey to Beirut:

> .... I came here to make the journey's arrangement and go to the East. I had in mind to go sooner but it was not destined to be so. I do not know how to explain my feeling for you because I feel very strangely... I had always in mind to go first to Beirut to see some of the Godloving people like your brother and Mirza Muhammad Baqir. When I reached cambrige the people there prevented me from going by saying that it was better to go straight to Persia... So when I reached here I did not prepare myself for the journey. Every day I sat here feeling sad and unhappy and wondering why I listened to such advice which was the opposite of my own wishes. Those who gave me this advice did not know my feeling and did not know that I am not seeking pleasure and sight-seeing. I am seeking men of God and looking for the mysteries of life and death... Altogether I feel very badly. I can neither go nor stay... I do not know what should be done. I am constantly praying God, asking him to solve this difficulty and guide me, for I am weak and in terrible need of His guidance. I need your prayers too, so I shall not be lost and be able to distinguish the right from wrong. You cannot imagine how stupid and how irresolute I have become. One day I say: Tomorrow I shall go to Beirut. When tomorrow comes I change my mind and say: No, I must go straight to Persia. Then I think of the saintly darvishes of Beirut and cry: "Save me God, save me God, please give me guidance.."

that he gave him the spiritual title of *Mazhar-i Ali* "Personification of Ali". Concerning Edward Browne he wrote:

... He is an intelligent and cultured young man of 25 from New Castle. He knows the Turkish language very well; has studied Persian thoroughly and speaks Arabic eloquently... During my stay in London upon my request he used to come to see me every night and I enjoyed his company very much. He was constantly in search of knowledge and had a great deal of talent for philosophy and gnosticism and wanted to learn about the meaning and mysteries of Sufism. He wants to come to Persia for the purpose of completing his knowledg of the Persian language and *'Irfan*... Mr. Browne's father is an important and wealthy man in New Castle. I wrote him a letter concerning his son and he sent me back a very pleasent answer[4]... Due to his intelligence, education and his deep interest in Islam gave Mr. Browne the title of Mazhar-i Ali. So *insha'llah-i ta'ala*, from the blessing of this blessed name be he led along the straight path of the Islamic peoples and the religion of Shi'ayi-Ja'ffari (p. 317).

The above words about Edward Browne were almost prophetical in the light of the events which took place in his intellectual and literary career.

Browne's dedication and belief in Hajji Pirzadeh were both sincere and profound. Proof of this is in the letters which he wrote to him expressing his uncertainties about the future and seeking his advice and aid in solving his problems. These letters are remarkable documents in so far as they show how thoroughly Browne had mastered Persian at this time, having studied only

4. This letter is reproduced with Edward Browne's own translation on page 265 of the Persian introduction.

همیشهٔ اوقات دربقعهٔ متبرکهٔ صفائیه باجمیع عارفان موحد ودرویشان
مجرد ودعاگویان بی‌ریب و ریا از صمیم قلب بسلامتی ودوام عمر ودولت
وعظمت سرکاراعلیحضرت اقدس همایون ارواحنا فداه دعا میکنیم.

Safaiyya remained the home of Hajji Pirzadeh until his death in 1904. Today the tomb of Pirzadeh can be seen next to that of Hajji Mirza Safa and the place yet remains a refuge where Sufis and devout men find a retreat from the material world which surrounds them.

III-Hajji Pirzadeh and Professor Edward G. Browne

As mentioned previously, Hajji Pirzadeh spent over ten years of his life abroad. From the content of the present work (p. 298) we learn that he made at least two journeys to Europe: one in 1860, and the other in 1886. The content of the present volume belongs to his second journey, taken at the request of Mu'yidu'l-Mulk and Sahib Divan. His travels lasted two years and took our author to Europe via India, and on his return home through the Ottoman Empire. He saw many places and many people, among whom were Edward Browne and his teacher Muhammad Baghir of Bivanat. The information given in the book concerning Browne, which was made available to Mr. Afshar by the descendants of Hajji Pirzadeh, is intensely interesting. Pirzadeh's visit to England took place in 1885. At that time young Edward Browne had recently undertaken the study of Persian and other oriental languages. Pirzadeh and Browne soon became close firends, a relationship which lasted in correspondence for many years. While still in London, Hajji Pirzadeh was so impressed by Browne's grasp of Persian and Arabic and his interest in Islam

interested in gnosticism and chose as teacher and *Murshid*, Hajji Mirza Ṣafa, a venerable darvish who had many followers in Persia as well as in the Ottoman domain. Pirzadeh's stay in Teḥran was terminated between the years 1859 and 1862, when he took up residence in Istanbul to be near his teacher, Hajji Mirza Safa, who at that time was living there. Pirzadeh stayed abroad over ten years, travelling widely in Europe and in the Near East. The Persian Ambassador at the Porte during these years was the *Sepah Salar Aazam Mirza* Husain Khan-i Mushiru'd-Dowla. He too was a desciple of Hajji Mirza Safa and a close associate of Pirzadeh. No doubt an important reason for the two darvishes' long sojourn at Istanbul was Mushir'ud-Dowla's insistance on their presence and the patronage he gave them. Around the year 1865, we find the three of them in Tehran again. Hajji Mirza Safa died in 1866, and by the order of Mushiru'd-Dawla he was buried in a place near Tehran which has since become known as safaiyya. After the death of Hajji Mirza Safa, Pirzadeh became the constant companion of Mushiru'd-Dawla. He lived with him at *Baharistan*, his estate in the east portion of Tehran, where today the Majlis stands, and encouraged him to build the mosque and the school there which are today known in his name. Later at the request of Mushiru'd-Dowla, the land around the tomb of Hajji Mirza Safa was given to Pirzadeh who at once devoted his time to its development. The name *Ṣafaiyya* was given to the place and little by little this garden became the meeting place of darvishes, Sufis and holy men. In a letter written to Mozzafaru'd-Din Shah in 1904, and published on page 17 of the Persian introduction, Pirzadeh Says:

or "Travels of Hajji Pirzadeh", in two volumes, of which the present book is the first. Mr. Afshar has written a most valuable introduction based on a study he made several years ago, and on new information gathered by personal interviews and also private documents still in possession of the Pirzadeh family. Mr. Afshar's introduction is prefixed to the text contained in this volume, but for the particular benefit of those who read Persian with some difficulty I include an English introduction which shall be based mainly on my freind's Persian introduction, and having in addition some information taken directly from the text itself.

II-About the Author, Hajji Muhammad Ali Pirzadeh

Our knowledge of the Pirzadeh family goes back to the 18th century when a certain darvish named Hajji 'Abdu'l Vahab ibn 'Abdu'l Qiyum took up his residence at Nain. Hajji Abdu'l-Vahab soon attracted many followers and continued living at Nain until his death in 1798 (1212 A.H). His home at Mussalla in Nain there after became a place of pilgrimage[3] and continued to be the home of his descendants. Hajji Muhammad Ali Pirzadeh, the author of this book and the subject of this study, was born there and spent his youth until the age of twenty at his birthplace and then went to Tehran. Unfortunately we know next to nothing about the childhood or early life of our author. There is no evidence of any formal education in his youth nor of any particular predilection which he might have held. However it seems certain that early in his manhood he became

3. Today the Muṣṣala is a beautiful well-kept shrine in which a number of the members of the Pirzadeh and Pirniya familties are buried.

Introduction

1. Preliminary Remarks

For the last few years it has been one of my tasks to investigate and prepare for publication a number of manuscripts made available to me in Tehran which contain valuable information pertaining to the life and manners and institutions of the Persians during the 19th century. Two of these were published within the past two years[1]. Another is the present work entitled *Safar-Nama-yi Hajji Pirzadeh;* the fourth, entitled *Safar-Nama-yi Mirza Husain Farahani* will come off the press before the end of the year. There are others remainig which are highly significant and which finally I hope to make widely available to students of 19th century Persia.

The present work is the account of a journey, made by a Persian darvish of the late 19th century, famed throughout his own land and as far as India and Europe. Its publication was suggested to me by my learned friend, Iraj Afshar, who had previously examined the work and introduced it in two articles published in *Yaghma*[2]. A thorough study of this manuscript-the only existing one at the Majlis Library–convinced me of its usefulness and thus were undertaken its editing and preparation for publication. I plan to publish *Safar-Nama-yi Hajji Pirzadeh,*

---

1. These are(1) *Khatirat-i Siyasi-yi Mirza Ali Khan Aminu'd-Dawla,* Tehran, 1962;(2) *Safar Nama-yi Kiman va Baluchistan of Firuz Mirza,* Tehran 1963.

2. See *Yaghma,* 1333, vol. 7, pp. 420-423; and *Yaghma,* 1339, vol. 13, pp. 36-42.

University of Tehran Publications
No 849

SAFAR NAMA-YI

HAJJI MUHAMMAD ALI PIRZADEH

1303-1306 A.H.

(Travels of Hajji Muhammad Ali Pirzadeh)
1886-1889

Vol. I

From Tehran to London

Edited by

Hafez Farman-Farmaian

1963

انتشارات دانشگاه تهران
۹۶۱

سفرنامه حاجی پیرزاده

جلد دوم

از لندن تا اصفهان

بکوشش

حافظ فرمانفرمائیان

چاپ وصحافی یکهزارودویست نسخه از این کتاب در بهمن ماه سال ۱۳۴۳
درچاپخانه دانشگاه تهران باتمام رسید
بها ۱۴۰ ریال

دیباچه

خوشوقتم که یک سال پس از انتشار جلد اول «سفرنامهٔ حاجی پیرزاده» اینک جلد دوم آنرا تقدیم علاقه‌مندان به تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران میکنم. استقبال گرمی که ازجلد نخست این سفرنامه بعمل آمد مرا در ادامهٔ این راه بسیاردلگرم کرد. اماآنچه برایم بسیارسودمند افتاد انتقادها و اظهار نظرهای خوانندگان نکته سنج و دقیق دربارهٔ جلد اول «سفرنامهٔ حاجی پیرزاده» بود.

جلد دوم این کتاب نیز بهمان شیوهٔ جلد اول تصحیح گردیده است و ازاینرو نیازی نیست که نکاتی را که در دیباچهٔ جلد نخست یادآور شدم در اینجا بازگویم. همانطورکه در دیباچهٔ جلد اول گفته شده بود فهرست اعلام و نامهای کسان، برای هردوجلد، در انتهای جلد دوم آمده است.

بار دیگر وظیفهٔ خود میدانم که از دوست عزیز دانشمندم آقای ایرج‌افشار که درحال‌حاضر ریاست ادارهٔ کل انتشارات دانشگاه‌رابعهده دارند بخاطر همکاری در این کارتشکرکنم. ایشان هنگامی که کتاب آمادهٔ صحافی بود، یادداشتهای سودمندی برحواشی این کتاب نگاشتند که بهتر دیدم آنها را یکجا در آخرکتاب بیاورم.

امیدوارم که جلد دوم این سفرنامه نیز مانند جلد اول آن مورد اقبال قرارگیرد ومسرورم که ازگوشه وکنارمیشنوم‌پاره‌ای ازهمکارانم

به چنین کتابهائی دسترسی یافته و در صدد نشر آنها برآمده‌اند. هرچه بیشتر کتبی نظیر کتاب حاضر انتشار یابد تاریخ معاصر ایران روشن‌تر خواهد گردید.

در پایان از آقای کمال اجتماعی جندقی که در تصحیح و امور مربوط به چاپخانهٔ این کتاب با علاقه وپشتکار فراوان با من همکاری کرده‌اند صمیمانه سپاسگزارم. فهرست اعلام جلد اول و دوم را آقای رضا فروغی آل داود تهیه کرده‌اند که زحمات ایشان مشکور است.

حافظ فرمانفرمائیان

بهمن‌ماه ۱۳۴۳

فهرست مندرجات

موضوع	صفحه

موضوع	صفحه

موضوع	صفحه

موضوع	صفحه

موضوع	صفحه

موضوع	صفحه

موضوع	صفحه

موضوع	صفحه

موضوع	صفحه

موضوع	صفحه

موضوع	صفحه

مراجعت ازلندن به پاریس

روز پنجشنبه بیست و دوم شوال سنهٔ ۱۳۰٤ قبل ازظهر ازلندن حرکت کرده ، مستربرونی بمشایعت آمده ، با منشی باشی وحسینقلیخان درخدمت جناب مؤیدالملک درکالسکهٔ راه آهن نشسته ، بمسافت چهار ساعت بلب دریا رسیده و در کشتی نشسته ، بحمدالله دریا باز بکمال آرامی ، دو ساعت در دریا حرکت کرده ، وارد خاك فرانسه شدیم واز لب دریا نیز کالسکهٔ بخار حاضر بود . فوراً سوار بر کالسکه شده وحرکت نموده بعد از دوساعت وارد شهر پاریس شدیم . در استاسیون پیاده شده کالسکهٔ اسبی گرفته سوار شده درخیابان اونوسارسه که خانهٔ کرایه داشتیم وارد شدیم . خدمتکار که الن نام دارد و زن بسیار مقدسه ایست میگوید من هنوربا کره ام وشوهرنکرده ام و ازمعقولیت وآرامی اوسیشودقبول نمود .

باری چراغ منزل را روشن نموده فوراً غذا حاضر ساختند . بعداز صرف غذا بتماشای چراغان شهر رفتیم . تفصیل چراغان شهر اینست که هنگامی که مملکت فرانسه ازتصرف سلاطین بیرون آمده و انعقاد جمهوری برپا شده آن روز وشب را جشن وعید میگیرند وشهر را آئین می بندند و تمام شهر را چراغان میکنند و میان کوچه ها و گذرها را تختهها زده و اطراف تختها بیدقهای(۱) الوان بلند نصب نموده و دورتا بدورتخت را چراغهای بسیار از گاز روشن نموده اند وبرروی تخت یک دسته موزیکانچی

۱- بیدق محرف بیرق است.

نشسته موزیکان میزنند و در دورتخت، زن و مرد ودختر و پسر بکمال آزادی واختیار دست همدیگر را گرفته رقص وسماع میکنند و بانواع و اقسام خوانندگیها مینمایند وجمعیت وازدحام بسیار در اطراف این تخت ایستاده وبهمدیگرتماشا نموده وعشرت مینمایند وجلوهرخانه چراغهای بسیار روشن نموده و بیدقهای زیاده الوان بدرخانه ها و عمارتها وبالاخانه ها نصب نموده‌اند وشب را جمیع مردم شهردر حرکت وگردش وتماشا میباشند ومخصوصاً خیابان شانزه لیزه را طوری چراغان میکنند که از تعریف وتوصیف خارج است. مثلاً فانوسهای چراغ گاز که هر ده ذرع بده ذرع درخیابان نصب است وهمیشهٔ اوقات میسوزد وشبها روشن است درآن‌شب مخصوص ازسرهرفانوسی بفانوسی دیگرلولهٔ مفتول مانند ازسرب می‌کشند که‌آن مفتول سرب مجوف‌است‌وبرروی‌لولهٔ سرب حباب لامپائی بقطار نصب نموده‌اند تنگ بتنگ هم وتمام این حبابها را از قوهٔ گاز که در لولهٔ سرب راه داده روشنی می‌آید و تمام‌خیابانها روشن است وسر فانوسهای خیابان را یک جار ده لاله زده‌اند که از قوهٔ گاز روشن است و از هرفانوسی بفانوس دیگر برروی لولهٔ سرب پنجاه حباب زده‌اند و سروها و درختها از چراغ ولاله ترتیب داده‌اند و دور تا بدور طاق ارک‌دوطرنیوب (۱) را ازچراغ گازروشن کرده‌اند ونیز دور تا بدور عمارت اپرا را بسیار چراغان نموده و اطراف وگنبد کلیساها را از در ودیوار مملوچراغ گاز ولاله نموده‌اند و میدان پلاس‌ده کنکر (۲) که در آن میدان میل سنگی مصر است ، بیرون از حساب چراغها و لاله ها ومفتولهای چراغ از گاز روشن نموده‌اند وبرروی پلهای رودخانهٔ

۱- Arc de Triomphe ۲- Place des Conquêtes

سن میلها نصب نموده‌اند و از میلی بمیل دیگر باز لولهٔ سرب مجوف
کشیده لاله های لامپا نصب نموده همه را روشن نموده‌اند ولاله‌ولامپا ها
را بعضی سرخ وزرد وسبز نموده‌اند وعمارت تراکه‌رو که عمارت بسیار
بزرگیست از روی گنبد و اطراف گنبد وایوانها و سردرها وگلدسته ها و
مناره‌ها وغرفه ها تماماً چراغهای الوان همه با لاله ازگاز روشن نموده
بودند و دور تا بدور حوضها را نزدیک بنزدیک هم از لولهٔ گاز روشن
کرده وتمام فواره‌های حوضها وکنار حوضها درجستن بود ومیدان جلو
تراکه‌رو که میدان مشق است و حالا بنای ایکسپوزسیون گذاشته‌اند
آتش بازی مفصلی‌نموده‌وبجمیع درختهای خیابانهای‌اطراف‌وباغچه های
جلو تراکه‌رو فانوسهای کاغذی آویخته بودند که از حد و حساب و
شمار و اندازه بیرون بود وجمیع مردم شهر پیاده درکوچه ها و خیابانها
زن‌ومرد حرکت میکردندوپلیس ایستاده ونمیگذارد که کسی با کالسکه
عبور کند چراکه با وجودآن خیابانهای‌وسیع وکوچه های گشاد ازشدت
جمعیت و ازدحام کوچه و خیابان تنگ شده بود و تمام این مردم روز
در جنگل بادبلن[1] مشغول‌عیش و عشرت بودند و نیز جمیع شهرهای
فرانسه و دهات و آبادیها[ی] کوچک نیز بقدر وسع‌خودآتش بازی و
چراغان‌برای عید جمهوری برپا کرده‌اند و این عید را درفرانسه بسیار
بزرگ میگیرند و ملت جمهوری که اعتقاد بسلطنت و پادشاه ندارند در
فرانسه خیلی قوت گرفته‌اند وکار از پیش برده‌اند وهرروز قوت وترویج
بانعقاد مجلس جمهوری میدهند.

نحوهٔ کار حکومت جمهوری

تفصیل مجلس جمهوری اینست که‌عمارتیست بسیاربزرگ، گنبد

۱-Bois de Boulogne.

مانند که بقدر هفتصد عدد صندلی درآنجا بترتیب گذارده‌اند وجمیع عقلای مملکت فرانسه وشهر پاریس درآن مجلس حاضرشده برروی آن صندلیها می‌نشینند ورئیس جمهوری که اسم اوموسیو گروی است در یک صندلی نشسته مقابل این جمعیت، وامنای دولت در نزدیک او برروی صندلیها نشسته‌اند. مثلاً حاکمی را میخواهند در شهری نصب کنند یامعزول نمایند باید جمیع این هفتصد نفرراضی باشند، یا میخواهند قشون بجائی بفرستند یا میخواهند درجائی عمارتی بسازند باید تمام آن جمعیت راضی باشند؛ ووضع رضامندی آنها اینست که در یک امری جمعی راضی هستند وجمعی دیگر راضی نیستند با هم نزاع وجدال نمیکنند، قرار داده‌اند که هر کس در آن امر راضی است صندوق دربسته‌ای در آنجا گذارده‌اند هر که راضی بآن امر است یک گلولهٔ سفیدی در آن صندوق می‌اندازدو هر که در آن امرناراضی است یک گلولهٔ سیاه در آن صندوق می‌اندازد بعد از آن در صندوق راگشوده گلوله‌ها را میشمارند اگر گلولهٔ سیاه بیشتر ازگلولهٔ سفید است آن امررا موقوف میکنند واگر گلولهٔ سفید بیشتر از گلوله سیاه است آن امر وحکم را جاری میکنند، حتی اگر یک گلوله از یک طرف زیادتر باشد حق بآن جانب میدهند و در این صورت ابداً نزاع وجدال دریک امری باهمدیگر ندارند وبا کمال اتحاد امر مملکت را می‌گذرانند.

سرنوشت موسیو بولانژه

امسال درپاریس موسیو بولانژه که سپه سالار ورئیس قشون کل مملکت فرانسه بود و درضمن خود او خیال ریاست بلکه سلطنت داشت وبسیاری از مردم میل بریاست او داشتند، ملت جمهور از این اندیشهٔ

او اطلاع بهمرسانیده درآن مجلس بزرگ مشورت نموده اورا از ریاست قشون معزول نمودند وچند روزی درشهر پاریس بود و بعد از آن اورا بجائی دیگرفرستادند و کسانی که خواهان ودوست او بودند ازاین معنی بسیار دلتنگ شدند وشبها و روزها بطور مستی وسرخوشی درکوچه و بازار صداها بلند میکردند که بولانژه سلامت باشد و ما او را طالبیم و پلیس این نوع مردم را منع میکردند و باز درکوچهٔ دیگرصداها بلند میکردند که بولانژه سلامت باشد، وصورت بولانژه رابطرزهای خوب کشیده یا عکس انداخته بعزت و احترام میفروختند. ولی چون بولانژه آدم بیدین دهری مذهبی است ملت متدین فرانسه اورا طالب نبودند ومیل بریاست او نداشتند حتی شنیدم که او مدعی کلیساها و کشیشها و استخفاف کشیشها را طالب بوده.

فرانسویان هنوز طالب سلطنت هستند

باری هنوز که ششماه است او را عزل نموده‌اند مردم اسم او را بطور خواهانی میبرند و بازدرپاریس وتمام فرانسه بسیار مردم هستند که طالب سلطنت و پادشاه میباشند ومایلند که همان سلسله و طایفهٔ ناپلیون را سلطان کنندولی هنوزاینقدر قوت نگرفته‌اندولی مردم میگویند عنقریب بازدولت‌فرانسه‌لابدند که پادشاه‌وسلطانی برای‌خودامتیازبدهند و الا مملکتشان ازدست میرود ونمیتوانند بی‌پادشاه غلبه‌بردشمن بیابند.

در توصیف هوا و مذمت آب پاریس

باری امسال هوای تابستان پاریس را طوری مشاهده نمودم و دیدم که در هیچ مملکتی وبهیچ ییلاقی چنان هوای‌خوبی‌ندیده‌بودم.

بسیار هوای معتدل خوشی که بوصف نمی‌آید. ییلاقات شیراز وطهران واصفهان ومشهد مقدس را تماماً دیده‌ام، یاروز گرم است وشب زیاد سرد. ولی پاریس هوا بسیار اعتدال دارد. در تابستان جمیع مردم شب در اطاق میخوابند ولحاف بروی خود می‌اندازند و روزها ماهوت میپوشند و ابداً نه شب و نه روز پشه بهم نمیرسد و ابداً مگس در خانه‌ها و کوچه‌ها وبازارهابهم نمیرسد. هوابسیار ملایم مثل هوای بهارترو تازه و باطراوت وبا خضارت وخرمی وسبزی. ولی هرقدر هوای پاریس تعریف وتوصیف دارد همان قدر آبش مذمت دارد، بقدری آبهای پاریس سنگین ونا گوار است که حد ندارد. آب خوراك پاریس گویا سرب آب کرده‌است ازشدت سنگینی ونا گواری. باوجودی که آب را بااسباب و کارخانه هاچند مرتبه تصفیه میکنند وبطوری آب را صاف میکنند که ابداً درد ندارد و آلود گی وناصافی باذره‌بین درآب پیدانمیشود، باوجوداین ابداً گوارانیست.

وجهة مگس و زنبور نبودن در شهر پاریس وبیرون شهراینست که در شهرو اطراف شهرابداً درخت میوه ننشانیده‌اند ونیز ابداً درشهر واطراف شهر کثافت ریخته‌نشده است، آنچه درخت درشهر پاریس‌است در باغها و کوچه‌ها و خانه‌ها و خیابانها تماماً درختهای جنگلی است که محض‌ازبرای سایه نشانیده‌اند. در تمام‌شهرپاریس گویا هزاردرخت میوه‌نباشدونیزدر بیرون شهرواطراف‌شهروجنگلها وباغچه‌ها و تفرجگاهها تماماً درخت جنگلی نشانیده‌اند وزمینهارا تماماً چمن کاشته‌اند که گرد وخاك نداشته باشد ونهر وجوب و کردو بطرز ایران در شهرپاریس‌در خیابانها وباغها وباغچه‌ها وخانه‌ها ابداً نیست.

کیفیت آب دادن اشجار و باغات پاریس

دربیرون شهرپاریس منبع بسیار بلندی ساخته‌اند که از رودخانهٔ سن با چرخ بخار آب کشیده درآن منبع میبرند که در آن منبع آب را به خیگهاصاف مینمایندوآن منبع مشرف است برجمیع شهرپاریس وعمارتهای هفتمرتبه وهشتمرتبه وبلندیها وتپه‌ها و ازآن منبع لوله‌ها کشیده‌اند تا بشهر پاریس و درزیرکوچه‌ها تماماً لوله‌ای از آن‌آب هست که سرلوله را از زمین بیرون‌آورده در او را پیچی وشیری قرار داده‌اند که‌آب بیرون بیاید و هروقت آب میخواهند پیچ وشیر لوله را باز کرده لولهٔ آبپاش مانندی برآن لولهٔ زمین گذارده آب بدرختها میپاشند و بسبزه و گلها و چمنها بطورآب پاش آب میدهند که معلوم باشد که‌آنچه باغ وباغچه وخیابان وجنگل بادبلن‌وگل کاریها هرچه هست تماماً را با آب پاش آب میدهند که آب جاری ابداً درجائی دیده نمیشود ولی آب آن منبع بزرگ بقدری زور دارد که لولهٔ‌آب پاش را که برآن لولهٔ زمین میگذارند بقدر سی ذرع آب ارتفاع میکند و زمین و درخت را آب میدهد و آب میپاشد. کوچه‌ها وخیابانهای پاریس که‌هر کدام یکٔفرسخ یادو فرسخ طول دارد وتمام آنرا درخت نشانیده‌اندآب را از همان لوله‌های زمینی با آب پاش آب میدهند وآبپاشی کوچه وخیابانها را از همان آب پاش زمینی‌آب میپاشند وآنچه چمن کاشته‌اند وجنگل مصنوعی‌مثل بادبولن وسایر جنگلها تماماً از آب دستی و آب پاش آب میدهند و درختها را همه وقت از آب شسته وپاك وپاکیزه وبی‌گردوخاك است و از اینجهة هوای پاریس همه وقت با طراوتست ولی‌درختهای بلوط که برای‌سایه

درخیابانهای شهر نشانیده‌اند ماه اول تابستان خزان میشود وبعد دوباره در ماه اول پائیز برگ وگل میکنند.

ذکر بقولات وحبوبات ومیوه جات صیفی وشتوی شهر پاریس

باری تفصیل تمیزی وپاك و پاکیزگی و خوب نگاه داشتن شهر پاریس بگفتن وتقریر ونوشتن نمی‌آید ونیز زراعت سبزی کاری و کاهو وپیاز وخربزه وخیار و سایر را تماماً با آبپاش آب میدهند وگندم و جو و سایر زراعات آنها از دیمست و درخت انگور را خیلی تنگ بتنگ مینشانند و درخت انگورشان خیلی باریك و نازکست بکلفتی شصت دست که هر درختی سه خوشه یا چهارخوشه دارد وهردرختی یك چوب بپای او کوفته درخت را باوبسته‌اند و اکثر سبزیها وخیار وخربزه و کلم را درصحراها هنگامی که میکارند هربته خربوزه وهربته کلم را یك شیشه حباب مانند برروی آن بته میگذارند که برودت وسرما بآن اذیت نکند تا آن بته قوت بگیرد اینست که گرمك وطالبی وخیار پاریس خیلی زود بدست می‌آید که خیلی زودمیکارند و او را در زیر شیشه بعمل می‌آورند تا آنکه هوا که خوب شد از زیر شیشه بیرون می‌آورند وبا آفتاب تربیت میدهند درصحراها وجاهای زراعت سبزی کاریها زمین هست که صد هزار حباب شیشه درآنجا برروی سبزیها وبته‌ها گذارده‌اند و حبابهای شیشه بسیاربزرگ وسنگین و کلفت است اینست که خربزه رادانه‌ای چهاردهقران وخیار را دانه‌ای یك قران میفروشند. میوه‌های شیرین پاریس یکی آلوزرد

است یکی آلو سیاه است که خیلی شیرین ولذید است، طالبی پاریس بهتر از طهرانست ، هلوی بسیار شیرین دارد ، گیلاس وآلوبالوی خوب دارد ولی انگورش بسیار بد است همهٔ انگورهای پاریس دانه های گرد و خوشه های بهم چسبیده و بهم پیوسته دارد ودانه های کوچک دارد و انگور سیاه وسفید خوشه هاشان مثل هم است و انگور عسکری وسهره و انگورهائی که دانه های آن کشیده و دراز است یافت نمیشود . خربزهٔ بسیار خوب به پاریس می آورند از مملکتهای خارج از الجری[1] وجزایر وطونس واسپانیول و ارزانتر از طالبی خود پاریس میفروشند و خربزهٔ اسپانیول پوستش سبزاست مثل خربزهٔ سوسکی اصفهان ولی بسیا رشیرینست . و درپاریس انواع واقسام کاهوهای خوب دارد وهمه نازکست وممتاز است ، نعناء وترّه نیست ولی اسفناج وترخان وجعفری وسایرسبزی آلات وفور دارد و در زراعتگاهها و صحراها مارچوبه بسیار بعمل می آورند و بخوردن مارچوبه خیلی عادت دارند ودرحقیقت چیز لذیذیست و زردك وشلغم درهمهٔ اوقات ودرهمهٔ فصول هست و زردك وشلغم را درجمیع غذاها میپزند ومیخورند و دو نوع زردك درپاریس هست یک نوع مثل زردکهای ایران و نوع دیگر بسیار کوچک است بقدرتخم مرغ ، و در گرمخانه های پاریس اناناس بعمل می آورندولی گرانست . بتهٔ اناناس مثل بتهٔ گل زنبق است ودرمیان اوانانا‌س بیرون می آید . اناناس میوهٔ بسیار خوش طعم مقوی خوبیست و از میوه جات گرمسیراتست .

در وصف شاهزاده حسام السلطنه

نواب والاحسام السلطنه ابوالنصر میرزا که از ایران از جانب

۱ ـ مقصود الجزیره است .

اعلیحضرت پادشاه برای تهنیت عید پنجاهم سلطنت ملکه به انگلیس تشریف بردند چون خود حقیر درلندن بودم در هنگام عید وجشن ملکه نواب حسام السلطنه بسیار خوب حرکت مینمودند و با اجزای سلطنت ملکه و کسان اوخوب از عهدهٔ پذیرائی وهمصحبتی ومعاشرت وموافقت برمی آمدند و مورد تحسین و تعریف بزرگان لندن شده بودند و در مهمانخانه ها خیلی بطوربزرگی وآداب سلطنتی ونجابت حرکت مینمودند. حتی شنیدم گفته بودند که حسام السلطنه گویا از خود اقوام و اجزای سلطنت ملکه است ومردم خیلی اورادوست میداشتند و احترام مینمودند وبسیاراز برای حسام السلطنه مهمانیهاوپذیرائیهای خوب نمودند وملکهٔ انگلیس نسبت به حسام السلطنه بسیار التفات واحترام نمودند و اجزای حسام السلطنه یکی حاجی میرزاعلیخان دیگر میرزامحمدخان پسرمیرزامحسن نطنزی ودیگری حاجی عطاخان ودیگری اوانوس خان ارمنی مترجم بود.

باری مراجعت ازلندن نواب حسام السلطنه به پاریس تشریف آورده مدت ده روزتوقف نمودند. درهمان عمارتی که جناب مؤیدالملک منزل داشتند دریکی از مرتبه های آنجا منزل نمودند در مرتبهٔ چهارم عمارت و هرروزه سرکار ایشان را ملاقات مینمودم. سه نفراز آدمهای خود را با اسباب خود از راه مارسیل روانه نموده که در باتون (۱) منتظرسرکار حسام السلطنه بشوند وخودسرکارحسام السلطنه روز پانزدهم ماه ذیقعده از پاریس حرکت کرده حاجی میرزا علیخان درخدمت ایشان بود. حقیر وجناب مؤیدالملک وحاجی محمد میرزا بمشایعت ایشان تا براه آهن رفته

۱ ـ مقصود باطوم ترکیه است.

ایشان از راه برلن درکالسکهٔ بخارنشسته حرکت نمودند و گویا مدت ده روز در برلن توقف نموده از آنجا بطرف نمسه و دیانه تشریف برده چند روزی در آنجا توقف نموده به باتون تشریف برده که انشاءالله به‌ایران تشریف ببرند.

حقیربعضی اسباب‌وخورده ریز از پاریس بدفعات وکم کم خریده بودم برای زنهاواطفال ودرصندوقی گذارده بودم‌از نواب حسام‌السلطنه خواهش‌نمودم که این صندوق را باصندوقهای خودتان بفرمائید حمل نموده آدمها به‌ایران ببرند، باکمال‌میل قبول فرمودند. باری صندوق را اندرونش‌را باحلبی‌وبیرون آنرا بامشمع بسته ومحکم‌نموده بدست حاجی عطا بیک سپرده که از راه مارسیل واسلامبول به‌باتون برده وانشاءالله به طهران برده در خانهٔ حقیر بدست نورالدین محمد برساند.

آمدن امین‌الضرب به‌فرنگستان

حاجی‌محمدحسن اصفهانی‌امین دارالضرب که مردمشهوروم‌عروف وتاجرمتمولی‌است امسال ازطهران حرکت نموده با سید جمال‌الدین افغانی از راه‌مازندران بسمت اشرف وآمل آمده درفاصلهٔ بندر خیروتنکابون درلب‌دریا قریه‌ای که نام اومحمودآباد است بملکی خود میخرند وبخیال آنکه ازمحمود آباد تابه‌آمل که سه فرسخ است راه آهن‌وشمندفر بسازند به‌باد کوبه می‌آیند و از باد کوبه به‌تفلیس و ازتفلیس باجناب سید جمال‌الدین به مسکو تشریف میبرند که کمپانی و استاد راه آهن را تعیین نموده معاهده نمایند که راه‌آهن ازمازندران به‌طهران ساخته شود درمسکو چنان کمپانی پیدا نمیشود و اگر هم میشود با تعهدات شاقهٔ مشکله که‌از برای‌دولت‌ایران ضرر داشته‌حاجی‌محمدحسن قبول ننموده‌اند

ازمسکو به بلجیک تشریف می‌آورند جناب سید جمال‌الدین را درمسکو گذارده خودشان با میرزا جعفر برادر حاجی سیاح و حاجی محمد رحیم برادر حاجی محمد حسن که از کانژ باستقبال ایشان رفته بود دربلجیک چند روزی توقف‌نموده با کمپانی مخصوصی قرار ومدار داده‌اند وآهنی خریده‌اند که از محمود آباد ملکی حاجی محمد حسن تابه آمل راه‌آهن کشیده شود ولی‌مخارج راه وآهن تماماً از خودحاجی محمد حسن باشد.

گفتگوی امین‌الضرب باکمپانیهای اروپائی دربارهٔ راه آهن

باری اینقرار را در بلجیک داده به پاریس‌آمدند و دربلجیک نیز با کمپانی علیحده قرار داده بودند که باحاجی محمد حسن‌شراکت‌نموده از لب دریای مازندران تا به طهران راه‌آهن بکشند. بعد ازقرارومدار کمپانی‌جواب داده بود که دولت شمامعتبرنیست وبپادشاه شما نمیتوان اعتبار نمود وقول او راست نیست. باز حاجی محمد حسن کمپانی‌دیگر دیده معاهده وقرار ومدار داده اوقبول نموده قرار داده بودند که‌حاجی محمد حسن که از پاریس‌مراجعت به بلجیک نماید کار را تمام کنند و کمپانی‌آدم بفرستنددرایران‌و راه بسازند. حاجی‌محمد حسن که‌به‌پاریس آمد از بلجیک ازجانب کمپانی تلگرافی رسید که قول پادشاه و کسان شما معتبر نیست و ما نمیتوانیم با شماشرکت و رفاقت کار بکنیم.

خریدآهن از بلژیک

باری کار منحصر شدباینکه حاجی محمد حسن بقدر سه فرسخ راه ازمحمودآباد تابه‌آمل که‌آهن‌آنرا دربلجیک خریده بودبتلگراف باطهران مخابره‌نمود که چون‌آهنی‌ازبلجیک خریده‌شده باید از راه‌روسیه به‌ایران بیاید وباید دولت ایران‌ازدولت روسیه‌اذن‌بگیرند که‌دولت‌روسیه گمرك این‌آهن را نگیرد. باری حاجی محمد حسن این‌تلگراف را به‌ایران زده

از پاریس با حاجی محمد رحیم ومیرزا جعفر برادر حاجی سیاح به کانژ که نزدیک مارسیل است که خانه وعیال و دولت و زندگی وتجارت حاجی محمد رحیم در آنجاست رفته ومدت بیست روز در کانژ توقف نموده و در شهر لیون قدری چینی و اسباب تجارت خریده به پاریس مراجعت نموده وباز درهمان هوتل برزه که اول منزل نموده بودند منزل نمودند وجواب تلگراف از جانب اعلیحضرت پادشاه ایران آمد که آهن را از بلجیک حاجی محمد حسن حرکت بدهد و دولت روسیه مطالبهٔ گمرک نخواهد نمود . باری حاجی محمد حسن روز هفتم ماه ذیحجه از پاریس حرکت کرده به بلجیک رفته که انشاءالله آهن را حرکت داده که از محمود آباد به آمل راه آهن کشیده شود .

تغییر لباس امین‌الضرب

حاجی محمد حسن لباس خودرا در پاریس تغییر داده بود وشلوار و جرتقه و کلاه و سرداری و دستمال گردن با خود داشتند ولی نماز و طهارت را ترک نکرده بودند گوشت و ذبیحهٔ فرنگستان را لابد می‌خورد .

شرح حال شیخ محمد بیرم

جناب شیخ محمد بیرم که ازمشایخ وبزرگان طونس الحضراست بواسطه‌ای در پاریس ایشان‌را ملاقات نمودم بسیار مرد فاضل باسواد و بطریقهٔ قادریست وجهةآمدن ایشان به پاریس آن بوده که مدت یازده‌سال است که ناخوشی کبد وسینه وضعف بنیه داشتند وعلاجها و دواها نموده بهبودی حاصل نشده است، مکرربه پاریس آمده ونزد حکماواطبا معالجه نموده این سفرچهارم است که به پاریس آمده‌اند و در نزدشارکو، حکیم معروف استعلاج نموده عاقبت تجویزمرفین نموده‌اند که استعمال نماید . مرفین جوهر تریاك است با آب دزدك سوزنی بیك موضوع از بدن خود

فرو برده وبدن خود را سوراك [1] نموده با آب دزدك مرفین را داخل جلد بدن خود مینماید و اندکی از درد و وجع آسوده میشود. میگفت اوایل روزی یکدفعه مرفین راباآب دزدك داخل بدن مینمودم و کم کم زیاد نمودم بروزی پنجاه مرتبه رسید حالابعد از چهار ماه معالجه روزی ده دفعه مرفین ببدن میزنم وشیشهٔ مرفین ولولهٔ آب دزدك همه اوقات در جیب او بود وحالا جناب شیخ محمد بیرم بجهة منازعه با یکی از حکام طونس جلای وطن نموده در قاهرهٔ مصر متوطن میباشند و عیال و اولاد ایشان در مصرند وحالا مدت شش سالست که طونس ازتصرف دولت عثمانی خارج شده. دولت جمهوری فرانسه طونس را مالکند و تصرفات دولتی در طونس مینمایند و درطونس حالا دو کمپانی راه‌آهن ساخته‌اند یکی کمپانی فرانسه‌ودیگری انگلیس‌واهالی طونس غالباً مسلمان میباشند وزبان آنها عربی است وحالا خیلی آبادی شده است و عنقریب آبادترمیشود. جناب‌شیخ محمد بیرم روزعیداضحی بدیدن جناب مؤیدالملك وحقیر آمدند.

ذکر انواع سگهای شهر پاریس

اولاً انواع واقسام مختلف در پاریس سگ دیده میشود. سگ ببزرگی شیرقوی کلفت‌وچاق وفربه ومهیب هست وبکوچکی بچه گربه نیز هست. سگهای بزرگ قوی‌را چنان تربیت نموده‌اند که ابداًمتعرض کسی نمیشوند وقیمت آنها خیلی گرانست، ویک‌نوع سگ هست شبیه بگرگ و رنگ آنها خاکستریست و او نیز خیلی کشیده و دراز است،

[1] - سوراخ.

ویک‌نوع سگ دیگر هست که مثل بره وقوچ پشم زیاد دارند و پشم آنها مثل پشم گوسفند بلند میشود وتا پشت چشم آنها و روی ناخن آنهارا پشم گرفته است وپشم آنها رامثل گوسفند هرسال می‌چینند وبعضی اوقات نصف بدن آنها را از دم بکمر و دو پا پشم آنها رامی‌چینند و از سرتا بکمر آنها را میگذارند ، ویک‌نوع سگ دیگر هست که شبیه بتازیسه ، ولی بزرگتروخود تازی نیزدرپاریس بسیاراست. ویک‌نوع طولهٔ شکاریست ویک‌نوع دیگر سگی است که خیلی بشغال شبیه است وموهای درشت دارد و از شغال کوچکتراست، ویک‌نوع دیگر سگی‌است که سروصورت خیلی کوچک دارد وموی بدن آنها مثل موی بزغاله است و بسیار تند وتیز راه میروند ، ویک‌نوع دیگر سگ‌پشم دار است ببزرگی و اندازهٔ گربه است، ویک‌نوع دیگر سگی است که سر اوگرداست یعنی پوزهٔ او دراز نیست سروچشم وپوزهٔ او نزدیک بهم است وچشم آنها بسیار درشت است و رنگ او زرد است. وبعضی سگها نوعی دیگر هست که موی‌آنها شلاله‌دار است مثل موی مرغز. وسگ بیصاحب ابداً درشهر پیدا نمیشود جمیع‌سگها صاحب دارند وهرکسی سگ خود را درخانه و در اطاق‌روی فرش‌وقالی‌نگاه میداردوسگها راهمه اوقات در رودخانه مخصوصاًحمام‌دارند که باصابون‌میشویند وپاك میکنند واعیان واشراف وبزرگان تماماً سگ دارندوبهمراه خوددرکوچه‌وخیابان‌میبرندو گردن - بندهای‌طلاونقره بانواع واقسام خوشکل‌ساخته‌اند وبگردن‌سگها بسته‌اند ودرهنگام حرکت وسواری کالسکه‌سگ‌را در توی کالسکه پهلوی‌خود می‌نشانند وجمیع خانمهای شهر سگ با خود بهمراه میبرند و هرخانمی

که در کوچه باآن متانت راه میرود باید یک سگ قشنگ بهمراه خود داشته باشد وخانمها که بهم میرسند بسگ همدیگر نازکشی میکنند و سگ همدیگررا میبوسند،ونیززن‌وسردو کسبه ومتوسطین و کالسکه چیها وعرابه چیها وقاپوچیها وخدمتکارها تماماً سگ دارند وبعضی را دیدم که در هنگام حرکت درخیابانها دو سه سگ بزرگ وکوچک بهمراه خود حرکت میدهند وآدمهای مخصوص هستند که سگ ماده دارند و نتایج بسیار ازآنها میگیرند برای فروش وبچه سگها را درسبدهای بسیار خوشکل گذارده‌وبهمراه خود درخیابانها میگردانند وهنگام عبوروسرور بمردم میفروشند.

تربیت سگ و سگ فروشی

و درباغ وحش دیدم یک‌موضع باغ را شبکهٔ‌آهن کشیده‌اند و در اندرون شبکه‌اطاقهای کوچک کوچک ازچوب ساخته‌اند وهرجنس سگی‌را در اطاقی جا داده‌اند وآنها را برای فروش‌نگاه داشته‌اند وهمه اوقات درآنجا سگ تربیت مینمایند وسگهای ماده درآنجا میزایند و بچه‌های آنها را بزرگ کرده میفروشند وسگهای درندهٔصحرائی ازبرای حراست خانه وگوسفند درآنجا هست.

و نیز در اوایل بهار بازاری درشهر پاریس برپا میشود و آن بازار را اطاق اطاق میسازند وتمام آن بازار را برای فروختن و آوردن سگ درست میکنند که چیزی ومتاعی درآن بازارنیست وانواع واقسام والوان مختلف بزرگ وکوچک گران و ارزان درآن بازار موجوداست وسگ دویست تومانی‌بسیار است تا یک‌تومان.وبعضی‌سگها را تربیت داده‌اند که اسباب مثل سبد وزنبیل با دهان خود برمیدارد و بهمراه

صاحبش حرکت‌میکنند وبسیار ازاوقات که خانمهادرخیابانها راه میروند وسگ بهمراه آنها هست وسگ آنها از راه رفتن خسته شده سگ‌را دوش میکنند یا ببغل میگیرند وخیلی بسگها ماچ وبوسه میکنند و سگ‌را در اطاق پهلوی خود غذا میدهند و در روی صندلی و نیمکتهای مخمل و اطلس پهلوی خود می‌نشانند.

شماره و عدد سگ در پاریس بقدر جمعیت خلق پاریس میشود وسگها بیموقع در اطاق وحیاط فضله نمی‌اندازند وهمیشه پاك و تمیزند و در شهر با وجود اینهمه سگ صدای سگ وعاوعاو در شهر شنیده نمیشودوسگ را انیس‌وجلیس بطور مصاحب باخوددارند، و الااینهمه دوستی ومهربانی با سگ دراین مدت توقف در پاریس چیزی‌نفهمیدم اینست که‌میگویند که‌سگها بسیار هوش‌دارندو کارهای غریب وعجیب از آنها بروز میکنند خاصه در تیاترها و بازی خانه ها. و شنیدم بعضی زنها در پاریس هستند که سگها را تربیت داده‌اند که فرج آنها را با زبان می‌لیسد وآن زنها ازآن لیسیدن لذت میبرند و از این جهةآن‌سگها را دوست میدارند وبعضی‌زنهای دیگرهستند که سگها را عادت‌داده‌اند که باآنها جماع میکنند! العهدة علی‌الراوی ، این‌فقرات رادر پاریس بسیار شنیده‌ام.

گربه‌های شهر پاریس

در پاریس درخانه ها گربه های بسیار خوب براق دیده‌ام، گربهٔ خودسر وبی‌صاحب وبدگل ابداً در شهر دیده نمیشود هرچه گربه هست

صاحب دارد، و گربه قیمتی‌است و گربه ها کمتراز خانه‌ها بیرون‌می‌آیند، وگربه‌های پاریس‌خیلی بزرگ وخوش‌ترکیب میشوند، هرجا هرگربهٔ خوبی در هرولایت بوده تحصیل نموده‌اند وآورده‌اند ولی گربه بزیادی سگ نیست درپاریس، وشاش وفضلهٔ سگ را نجس نمیدانند.

ذکر ییلاقات شهر پاریس

فصل تابستان که در پاریس که نیمهٔ اسد شد هوا تغییر کرد و بارندگی بسیار شد وهوا بشدت سرد شد که حقیر مثل زمستان پیراهن پشمی پوشیدم وشب برای خوابیدن درب اطاق را بستم و هوا بسیار با طراوت وخوب ومفرح شد و با وجود خوبی هوای پاریس مردم شهر فصل تابستان اکثر بزرگان واعیان‌به ییلاقات وکوهها و دهات ولب دریا میروند برای تغییر هوا وتغییر وضع، بعضی ییلاقات خیلی نزدیک شهر پاریس است که نیمساعت با راه آهن میروند مثل: سنجرمن و بوژی‌واز و مزن‌لافیت، و درآن ییلاقات عمارتها و کوشکها و باغها وباغچه هاوچمنها و گل کاریها ساخته‌اند که بیک جهتی خیلی باصفاتر ازشهر پاریس‌است وبرای سه ماه تابستان مردم‌عمارتها را کرایه‌میکنند ونیز تمامی بزرگان از خود ییلاقات بسیار عالی دارند.

صفت مزن‌لافیت ییلاق شهر پاریس

جناب وزیر مختاردر ییلاق مزن لافیت[1] که در نیمساعتی شهر پاریس واقع‌است خانه وکوشکی‌اجاره نموده خود وعیال وپسرهاتماماً

۱- Maisons-Laffitte درمتن اغلب «لاقیت» تحریر شده است.

درآنجا تشریف داشتند وچند دفعه جناب مؤیدالملک وحقیررا بآن ییلاق دعوت نمودند و با راه آهن رفتیم از صبح تا بشام در آنجا بوده شب را مراجعت بشهر پاریس نمودیم.

یکروز جناب وزیر کالسکهٔ اسبی خود را حاضر نموده خودوجناب مؤیدالملک و حقیر و میرزا عبدالله مترجم در کالسکه نشسته در منزل مزن لافیت رفتیم به تماشای خیابان سلطنتی و جنگل سنجرمن کـه در حقیقت خیلی سیاحت وتماشا داشت. خیابانی سلاطین قدیم در سنجرمن ساخته‌اند در روی بلندی کوه که عرض آن خیابان پنجاه ذرع است و طول آن نیم فرسخ است ویک سمت خیابان بجنگل متصل است ویک سمت خیابان را دراین نیم فرسخ باسنگ تراشیده سنگ بند نموده‌اند وخیابان را مسطح نموده‌اند و زمین خیابان تماماً چمن است وچشم انداز خیابان جمیع صحرا وچمن وآبادی اطراف شهر پاریس است که نمایانست ودر شهر سنجرمن عمارت سلطنتی دارد که از ایام قدیم مانده درحالا تعمیر مینمایند و عمارت عالی است و دور او خندقی داشته از سنگ تراشیده و در سنجرمن عمارتهای بسیار عالی دارد وجنگل سنجرمن چهار فرسخ دورهٔ اوست ودرختهای بسیار کهنه وبزرگ داردوخیابانهای بسیارطولانی وسیع در آن جنگل ساخته‌اند و در هرموقعی دروسط خیابان دایره‌ای ساخته‌اند که شش خیابان ازآن دایره جدا میشود وزمین جنگل راچنان صاف وپاك نموده‌اند که بجز چمن و سبزه و علفهای کوتاه دیگر چیزی سبز نیست وسنگلاخ وخار وپست وبلند درآن جنگل ابداً نگذارده‌اند. تمام آن جنگل را بقاعدهٔ یک باغ مزینی ساخته‌اند و یک سمت جنگل

را دیواری از مفتول بقدر دو ذرع ارتفاع یافته‌اند که یک فرسخ دور تا دورآن دیوار مفتولی میشود و درآن جنگل قرقاول و دراج وبلدرچین ومرغهای دیگر هست وکسی مأذون نیست در آن جنگل که دور آن دیوار مفتولی دارد برود که آن قطعه زمین جنگل مخصوصاً در اجارهٔ کسی است و در وقت مخصوص هروقت بخواهد قرقاول و دراج آنجا را شکار میکندو زیادتی‌آنرا دربازار میفروشد. وخیابانهای جنگل تماماً سایه و خوش‌هوا وبی‌گرد و خاك وبی‌گل و باطلاق همهٔ خیابانها را مخصوصاً ساخته‌اند و ریگ ریخته‌اند و درآن جنگل ابداً حیوان‌درنده وسبع یافت‌نمیشود مثل گرگ‌وپلنگ وشغال وماروعقرب وحشرات‌الارض ولی خرگوش درآن جنگل بسیار است که همان روز درحین حرکت‌در جنگل خرگوش بزرگ وکوچک بسیار مشاهده شد.

مهمانی استاد مارتین خیاط

سنجرمن وسزن‌لافیب وبوژی‌وار درسمت شمال‌شهر پاریس است وخانه وییلاق استاد مارتین‌خیاط مسیحی که درطهران مشهور بود در بوژی‌واراست. مخصوصاًیک روز نواب حسام‌السلطنه وحقیروحاجی‌میرزا علیخان وحاجی محمدمیرزارا بخانهٔ خوددعوت نموده کوشکی وعمارتی وباغچه‌ای دارد محقروباصفا، زن او فارسی میدانست، اسباب و اوضاع زندگی او خوبست.

صفت فنتن‌بلن ییلاق شهر پاریس

یکی‌از ییلاقات‌خوب پاریس شهر فنتن بلن (۱)است که طرف‌جنوب شهر واقع است و در بین راه مارسیل است ویک ساعت با کالسکهٔ بخار بشهر فاصله دارد وباغ وباغات وبساتین خوب درآنجا هست وبسیاری

۱-Fontainebleau

از اعاظم و اکابر شهر پاریس برای ییلاق بآنجا میروند وخانه وعمارات و کوشکهای بسیار عالی خوب در آنجا ساخته اند که بمردم کرایه میدهند وجنگل بسیار بزرگی در فنتن بلن هست که بقدر پنج فرسخ دورهٔ اوست و درختهای بسیار بزرگ وقوی در آن جنگل هست وخیابانهای بسیار خوب طولانی در آن جنگل ساخته اند. یک روز مخصوصاً با جناب مؤیدالملک وحاجی محمد میرزا وآقاسید حسین طبوب کاشانی ومیرزا عبدالله ازپاریس با راه آهن رفتیم بتماشای شهر فنتن بلن وجنگل آنجا و کالسکهٔ بزرگی گرفته نشستیم وتمام آن جنگل را گردش وتماشا نمودیم کوهها ودره‌ها وپستی وبلندیهای بسیار باصفا درآن جنگل داردوبسیار سردم شهرپاریس وشهرهای دیگر برای تفرج وتماشا وگردش بجنگل فنتن بلن می‌آیندو در آن جنگل ابداً حیوانات موذی وسباع ودرنده یافت نمیشوند ودرمیان جنگل پهلوی تپه سنگهای بسیار بزرگ برروی هم ریخته ویک سنگ بسیار بزرگی که ده ذرع در ده ذرع طول وعرض وقطر اوست برروی سنگی دیگر گذارده بطوری که یک نفر که برروی آن سنگ میرود و آن سنگ را با پا حرکت میدهد آن سنگ به آن بزرگی میجنبد وحرحت میکند.

اعلیحضرت ناصرالدین شاه که به پاریس تشریف برده بودند مخصوصاً برای تفرج وتماشا وتغییر هوا سه روز در شهر فنتن بلن توقف فرموده بودند و هرروزه را در آن خیابانهای جنگل حرکت میکرده‌اند. خیابانهای آن جنگل را تماماً شوسه نموده و با سنگ تراشیده کنارهای خیابان را ساخته اند وهمیشهٔ اوقات مستحفظ وپلیس سواره وپیاده درآن جنگل حرکت میکند و خیابانها را همه وقت تمیز وپاك نگاه میدارند. خیابانهای جنگل بتمیزی خیابانها و کوچه های شهر پاریس است.

ذکر اجتماع سفرای ایران مقیم شهرهای فرنگستان

جناب معین الملک سفیر کبیر مقیم اسلامبول برای معالجه ومداوای مزاج از اسلامبول حرکت بیکی از شهرهای نمسه که کالس باد نام دارد و در آنجا آب معدنی بسیار خوب هست چند روزی توقف نمودند.

جناب ناظم الدوله نیز از لندن حرکت کرده در همان شهر کالس باد برای علاج مزاج خود بجهة آب معدن تشریف بردند و همچنین جناب نریمان خان وزیر مختار نمسه در همان کالس باد برای آب رفته بودند. بعد ازچندی جناب معین الملک وملکم خان ناظم الدوله ونریمانخان، هرسه به پاریس تشریف آوردند و درگران هوتل منزل نمودند. حقیر ملاقات آنها را فوزعظیم دانسته بدیدن آنها رفتم و از ملاقات آنها بسیار خوش گذشت چرا که مدتی بود اهل زبان وآشنائی ندیده بودم که با او صحبت بدارم.

خبر عزل مشیرالدوله

باری چند روزی در پاریس جمعیت احباب بود، جناب معاون الملک نیز چون برای معالجه به کالس باد تشریف برده بودند با میرزا محمد موسیو مراجعت به پاریس نمودند واکثراوقات ایشان را ملاقات مینمودم. ملکم خان ناظم الدوله سه روز در پاریس توقف نموده به لندن رفتند. خبر عزل جناب مشیرالدوله بواسطهٔ تلگراف رسید وبعضی از این جهة بسیار خوشحال ومسرورشدند چرا که سابقاً بسیار اظهار نا رضائی از وضع وزارت جناب مشیرالدوله مینمودند و از رسانیدن مواجب به آنها خیلی شکایت داشتند. این خبر عزل اسباب فرج و وجه آنها شد وخبرعزل ایشان برای دوستان ناگوار آمد (۱). باری مأمورین سفرای خارجهٔ ایران را دریکجا

۱- از جمله برای خود حاجی پیرزاده که باهم دوستی قدیم وقائم داشتند.

ملاقات کردم، جناب سفیر کبیر معین‌الملک جناب ناظم‌الدولـد و جناب نظرآقا وجناب نریمان‌خان همگی بدیدن جناب مؤیدالملک آمدند.

ناخوشی و مرگ محمد خان جنرال قونسول‌مصر

حاجی‌محمدخان جنرال قونسول‌مصر که‌شرح حال او را درورقهٔ توقف مصر نوشته بودم از منسوبان جناب معین‌الملک بود وآدم بسیار زرنگ‌دانای باهوش‌وفرانسه‌دان و پلتیک دان‌وتربیت شده مدتی‌درمصر قونسول‌بوده درهمان‌اوقاتی که‌درمصر بودم درماه‌ربیع‌الثانی‌سنهٔ ۱۳۰٤ ناخوش‌شد وبعد کم کم ناخوشی اوشدت‌نموده از مصر به‌اسلامبل رفته ازآنجابه‌آب معدن‌نمسه میرود درآنجاورم کبد بهم میرساند، اطبای آنجا پهلوی او را شکافته جراحت اندرون اورا بیرون می‌آورند باز دو مرتبه اندرون‌او ماده میکند وجراحت می‌بندد عاقبت برحمت‌خدا میرود. عیال اوازاهل پاریس‌است، پسر او حسن‌خان نام دارد بسن بیست‌سال‌میشود زبان نمسه وفرانسه وانگلیسی و آلمانی را خوب میداند ولی فارسی را درست حرف نمیزند. حسنخان پسر اوبا والده‌اش به‌مصر مراجعت‌میکنند ونعش حاجی محمدخان رابه‌اسلامبل میبرند که درقبرستان اهل‌اسلام شیعه دفن نمایند. اهالی تبعهٔ ایران که درمصربودند ازحاجی‌محمدخان مرحوم اظهار نارضامندی مینمودند، خدا او را ببخشد و رحمت کند.

باری جناب معین‌الملک چند روزی درپاریس توقف فرموده روز هفتم ماه محرم‌سنهٔ ۱۳۰٥ ازپاریس حرکت نموده از راه‌وینه به‌اسلامبل تشریف بردند، وجناب معاون‌الملک روز جمعه نوزده هم‌محرم از اسلامبل حرکت کرده ایشان نیز از راه وینه به‌اسلامبل تشریف بردند.

درمدح اسدپاشا گفته شد

این تمجیدنامه(1) محض دوستی وهم‌ملتی برای جناب اسدپاشا سفیر کبیر دولت‌عثمانی‌مقیم‌پاریس گفته شده است‌درماه‌محرم‌سنهٔ ۱۳۰۵

امروز مرا سیری در رهگذر آمد
بس عاقل و دانا و بسی مفتخر آمد
گفتم که بود میرکه آثار جلالت
از جبهه و رخسارش اندر نظر آمد
گفتند اسد پاشاست این میر معظم
کاندر همهٔ دهر همی مشتهر آمد
خنکار ورا داده سفیری کبیری
چون او ز وزیران دگر معتبر آمد
خنکار فرستاده ورا سوی اروپا
کز پارلمنت و پلتیک با خبر آمد
درپارلمنت‌آنچه که گویند ونویسند
از معنی و اسرار همه با خبر آمد
هم حامی‌دین باشد وهم‌حافظ‌دولت
در حب وطن خواهی‌بس مقتدرآمد
درجود وسخاوت زعلی یافته میراث
در عدل و مروت ز نژاد عمر آمد
دربخشش واحسان‌وزدرویش نوازی
دستش زپی بذل ترازوی زر آمد
چشمش زپی‌مهرچوخورشیدد رخشان
نطقش زپی لطف چوکان شکر آمد

۱ـ در اصل «تمجید نامه را» تحریر شده است.

صد مدح وثنا گفتن باید پدر او را
کزآن پدر بافضل همچون پسر آمد

این چندبیت نیز در ماه شعبان ۱۳۰٤ برای حسینقلیخان نواب شیرازی گفته شده وازپاریس به‌لندن فرستاده شد دراینجانگاشته میشود:

بیاد حسینقلیخان نواب شیرازی سروده

یاری که‌مرابود به ازجان وبه ازتن
دور از بر ما رفت ز پاریس به‌لندن
دیدی که‌چسان‌رفت‌ومرایادنکرداو
پیغام و سلامی نفرستاد سوی من
ننوشت کلامی و پیامی نفرستاد
باآنکه بسی‌نامه نوشته است بهرتن
ماراست دلی نرم‌تر از موم برآتش
اوراست‌دلی‌سخت‌تر از سنگ‌وزآهن
از دوری و از فرقت آن یارنکوروی
اکنون‌شده پاریس‌مرایکسره گلخن
پاریس گلستان ارم بود چو او بود
او رفت وسرا شهرشده چون چه بیژن
بازآی ومرا از غم‌واندوه رها کن
تا شادی وشورآرم درکوچه وبرزن
یاآنکه مرازود طلب کن ببرخویش
تا رقص‌کنان آیم ازینجای به‌لندن
باشادی‌وعیش وشعف وخرم‌وخندان
درخدمت توسازم یکچندی مسکن

نواب حسینخان که همی یاروامین است

باید دل وجان را بکف او بسپردن

پیرزادهٔ آزاده که درویش تو گشته است

سلطان جهان گشته چون قیصر و بهمن

ایضاً دو سه بیت دیگر بنظم آمد ولی تمام نشد در این موقع نوشته می‌شود :

ما را ز غم یار دلی هست مشوش

زآن زلف پریشیده وزآن روی چو آتش

ای مطرب دل ساز کن آن نغمهٔ جانسوز

ای ساقی مهرو بده آن بادهٔ بیغش

یک رطل گرانم ده از آن بادهٔ گلرنگ

کازاد شوم وارهم از قید و کشاکش

باقرخان در پاریس

باری باقرخان همشیره‌زادهٔ جناب مخبرالدوله که از طهران آمده بود یعنی اورا جناب امین السلطان فرستاده بودند به پاریس وخاك چینی که در اطراف طهران یافته بودند به باقرخان داده‌بودند که بیاورد به پاریس و در کارخانهٔ سور که کارخانهٔ چینی سازی اول پاریس است آن خاك را امتحان کنند و از آن خاك ظرف چینی بسازند، چون باقرخان زبان فرانسه میدانست و در علم شیمی در مدرسهٔ دارالفنون طهران سالهای سال تحصیل نموده بود باین واسطه اورا انتخاب نموده به پاریس فرستاده بودند . اولاً چون در عمر خود ابداً سفر نکرده بود وخاصه سفر فرنگستان نیامده بود هنگام آمدن به پاریس دربین راه از قراری که خود او نقل

میکرد در کالسکهٔ راه آهن برای ادرار روزی بیرون می‌آید برای حاجتی کالسکه همان دقیقه حرکت کرده اسباب و اوضاع و نوشتجات او در کالسکهٔ راه‌آهن میماند بعد بکالسکهٔ دیگر سوار شده به پاریس می‌آید. حکیمباشی طولوزون از ورود باقرخان به پاریس خبرداد. حقیر هم محض هم‌ولایتی و هم زبانی بملاقات ودیدن اورفتم. چون باطاق او وارد شدم از ورود حقیر بسیار مشعوف شد، قدری که نشستیم و صحبت از کار و حرکت و ورود خود نقل میکرد ملاحظه کردم دیدم که هردقیقه یک‌مرتبه شیشه‌ای در نزد او گذارده که از عرقهای تند سه‌آتشهٔ فرنگی در اوست جرعه‌جرعه میخورد ویک سینی ناهار ازنان و کباب وبعضی چیزها نزد اوست قدری عرق خورده لقمه‌ای نان میخورد. من گفتم شما مشغول غذاخوردن و ناهار خود باشید جواب داد که این نان وناهارمن همیشه موجود وحاضر است وسبک خوردن من همین طور است. باری بسیار حالتهای سرخوشانه ومستی وبیهوشی و گیجی از او بروز میکرد وبسیار اظهار نفرت از آمدن به پاریس وپشیمانی مینمود.

باری اسم منزل خود را باو دادم، دوروز بعد بمنزل جناب مؤیدالملک آمد، باز در سرناهار شراب و عرق زیاد صرف مینمود و صحبتهای سست مینمود، کالسکه‌چی اوبیرون در منتظر او بود که باقرخان یااوراجواب بدهد یا برود، ابداً باقرخان جواب نمیداد. باو گفتند معطلی کالسکه‌چی خیلی ضرر دارد او را ول کنید برود. باقرخان گفت من او را ول کرده‌ام او مرا ول نمیکند! وبسیار آرزوی خوراکها وغذاهای ایران مینمود ویکی یکی را اسم میبرد و افسوس میخورد. بعد از آن از آنجا حرکت کرده

بمنزل خود رفت، در بین راه و دالان وپله‌های عمارت باز جرعه جرعه از شیشهٔ جیب خود عرق میخورد. عاقبت کالسکه‌چی مبلغ دوتومان از او گرفت.

ناخوشی باقرخان

یک روز جناب وزیر مختارفرمودند که باقرخان ناخوش‌شده‌است. حقیروعلی‌قلیخان فوراً بمنزل اورفتیم، باز در اطاق خودنشسته ومشغول عرق‌خوردنست و در روی میز کاغذی مینویسد، گفت این کاغذوصیت نامهٔ من است که خدمت جناب مخبرالدوله مینویسم، من حالت خودرا چنان می‌بینم که از ناخوشی اسهالی که عارض‌شده خواهم مرد. قدری باو دلداری داده از منزل او رفتیم.

مرگ باقرخان

باری در اواسط محرم باتفاق میرزا احمد عکاس بدیدن اورفتیم، زن سرایدار هوتل تکلیف کرد که در اطاق من بنشینید. در اطاق او نشستیم تفصیل حالت باقرخان وعرق زیاد خوردن او وبیهوش شدن‌و افتادن در اطاق وسروصورت اوزخم شدن میگفت روزی پنج شیشه‌عرق میخورد خواستم او را منع کنم خود او میرفت و از بازار عرق میخرید ومیخوردوشبی که بسیارحالت او پریشان شد دراطاق خود رابسته‌صبح خبری از او نرسیده بعد از آنکه بپرسش او رفتیم مرحوم شده بود.

باری نعش اوسه روز در آنجا مانده جناب وزیر مختاربعزت تمام کالسکهٔ مخصوص حاضر نموده وحاجی میرزا محمد خراسانی که الحق خیلی مرد متدین خوبیست وشاهزاده حاجی محمد میرزا وآقا سیدحسین طبیب کاشانی‌تشییع جنازه نموده اورا بقبرستان بزرگ پاریس برده ودر زمینی که مخصوص اهل اسلام‌است‌آدم مخصوص ازاهل اسلام‌آورده‌اورا

غسل داده و کفن نموده دفن کردند. خدا رحم کند و خدا نکند که مسلمانی در اینجاها بمیرد که نجس و ناپاك میمیرد.

کیفیت قصابخانه و مذابیح شهر پاریس

روز پنجشنبه بیست و پنجم ماه محرم سنهٔ ۱۳۰۵ در پاریس حقیر و میرزا عبدالله و علیقلیخان رفتیم بتماشای قصابخانهٔ پاریس. قصابخانه درداخل شهر پاریس است و در طرف شمال شهر واقع است، باتفاق موسی ماسه که خود او قصاب و صاحب دکان و مرد متمول و آدم بسیار معقولی است با کالسکهٔ راه آهن داخل شهر سوار شده رفتیم داخل قصابخانه شده، اولاً بزرگی حیاط و عمارت قصابخانه اینست که خیابانهای پردرخت و کوچه های وسیع و مستقیم و همه با قرینه در آن قصابخانه هست و عمارت قصابخانه تماماً از سنگ تراشیده و آهن است و بیشتر سقف عمارت از بلور است و دویست و نود اطاق در آن قصابخانه هست و دورتادور عمارت و خیابانها و کوچه ها و اطاقها هزار و هفتصد ذرع است و آنچه گوسفند و گاو و گوساله و خوك وارد قصابخانه میشود درهرهفته از این قرار است: گوسفند که تمام برهٔ دوساله است پنجاه هزار، گاو نه الی ده هزار، گوساله سه هزار و پانصد، خوك شش هزار؛ و این حیوانات را که وارد قصابخانه مینمایند همه بترتیب و بقاعده وارد شده تمام آنها جای مخصوص و موقع علیحده دارند، گاو و گوسفند و گوساله را جدا جدا نموده در موقع و موضع خود نگاه میدارند و در میدانی که دورهٔ آن هزار و هفتصد ذرع است و جمیع آن میدان مسقف است که پایه های بسیار بلند و ستونهای

قوی از آهن بلند نموده وسقف آن میدان تماماً از بلور است ونیز درآن میدان‌مسقف کوچه هاوخیابانها قرارداده‌اند که فاصلهٔ‌جای گاو و گوسفند وگوساله کوچه های وسیع است وزمین آن میدان‌را تماماً ازسنگ تراشیده فرش نموده‌اند و گوسفندها که واردآن میدان‌مسقف‌مینمایند درهم‌وبرهم وبیقاعده وارد نمیکنند قفسه ها وآغلها (۱) ساخته‌اند که هرکدام قفسه بیست گوسفند در او جا میگیرد و گوسفندها را بقطار در آن قفسه نموده سرهای گوسفندها همه بقطاروعقبشان بقطاراست ودرآن میدان‌مسقف‌آن گوسفندها تماماً در قفسه میباشند و تمام آنها بیست عدد بیست عدد درجای مخصوص خودند که هرقصابی که میخواهدبخرد درآن قفسه‌ها گوسفندها را نشان زده از رنگ آبی‌وسرخ و زرد وسیاه که معلوم‌باشد، وگاوها نیزدرقفسه های بزرگتر جا دارند وبقطار بسته شده‌اندوهمچنین گوساله وخوك، وبرای کشتن نیز جای مخصوص دارد که اطاقی است طولانی وسقف آن ازبلور است وزمین آن‌را از ریگ وقیر جوشانیده مثل زمین حمام ساخته‌اند و دایم‌درآنجاآب صاف جاریست که کثیف‌نشود.

وضع کشتن گوسفند چنانست که چهار پایهٔ طولانی از چوب ساخته‌اند که ارتفاع آن سه چهار یك است و روی چهارپایه را ازچوب شبکه ساخته‌اند و گوسفند را بر روی آن چهار پایه خوابانیده سر او را می‌برند ولی دست و پای او را نمی‌بندند و در زیر گردن آنها ظرفی طولانی بقدرچهار پایه گذارده‌اند که خون آنها تماماً در آن ظرف ریخته و ابداً هدر نمیرود وبا کاردهای‌تیز وتندبیك برش سر گوسفند را میبرند

۱- در اصل «عاقلها» تحریر شده است.

و در اطاقها آدمها ایستاده‌اند که بقدر دو دقیقه با مهارت تمام یک گوسفند را پوست میکنند وآدم مخصوص در اطاقها ایستاده‌اند و اطاقها را با لولهٔ آبپاش زمینی دایم میشویند که ابداً در آن قصابخانه تعفن و کثافت جمع نمیشودوعمله‌جات اندرون قصابخانه هزار وچهارصدنفرند.

گاورا هنگام کشتن در اول حربه‌ای دارند مثل پیکان بسیارقوی وسخت ومحکم در اول بقوت تمام آن حربه را بپیشانی گاو میزنند که بمجرد زدن، گاو بزمین می‌افتد وبیحس میشود بعد از آنکه گاو بزمین افتاد سر او را میبرند وپوست او را کنده متفرق می‌سازند، وگوساله را نیز مثل گوسفند میکشند.

وضع کشتن خوک چنانست که در اول خوك را خوابانیده پهلوی گردن او رگیست سوراخ میکنند خون بسیاری ازگردن او آمده بزمین می‌افتد بعد از آن مویهای آنها را با کارد میکنند برای ماهوت پاك کن وضبط مینمایند وخوکهارا درهمانجا سفال گندم حاضر نموده بزیروروی خوکها ریخته آتش میزنند که آنچه مو وپشم دربدن آنها هست بسوزد وپاك شود وبعد از آن این ششهزار خوك را در اطاقی که پنجاه ذرع طول وعرض دارد بقطار بقناره‌ها آویزان نموده بدن آنها را با صابون، زنها میشویند چرا که پوست خوك را مثل گوسفند نمیشود بیرون آورد بسیارنازك است مانندپوست مرغ. وخوکهائی که درآن قصابخانه دیده شد تماماً سفید و گوش آنها بسیار بزرگ بود وبطوری فربه بودند که نمیتوانستند راه بروند. خون گاو و گوسفندوخوکها را گرفته درظرفها ریخته درکارخانه‌ها برای چند کاربکار میبرند؛ یکی برای صاف کردن شراب و

آبجو، یکی برای صاف کردن ابریشم؛ وجوهریات دیگر از اومیگیرنـد. گاوهائی کـه در آنجا دیده شد بسیار بزرگ وفربه بودند هریکی بقدر هفتصد وپنجاه کیلو بوزن پاریس که سیصدوپنجاه من بوزن تبریز باشد وکمتر وبیشتر؛ واستخوانهای گاوهارا جمع نموده برای دستهٔ کاردوچاقو و آنچه میشود ازاستخوان ساخت و بکار برد، وباز مابقی استخوانها را روغن گرفته برای مصرفها وخاصیتها بکار میبرند.

دکان قصابی

شمارهٔ دکان قصابی در شهر پاریس هفتصد دکان است که زمین ودیوار دکان تماماً از سنگ مرمر است وبسیار پاك وپاکیزه وتمیزنگاه میدارند، وگوشت گاو و گوساله از گوشت گوسفندارزانتر است،وهرموقعی از گوشت قیمتی علیحده دارد، کیلوکه نیم من تبریز باشد بقیمت شش فرانك تا دو فرانك بتفاوت در او قیمت گذارده‌اند.

مالیات گوشت

ومالیات گوشت هر کیلوئی دوشاهی ونیم است، وگاو وگوسفند را بعد ازکشتن همانجا قپان نموده از روی وزن آن مالیات میگیرند. و گمرك گوسفند وگاو آنچه از خارج یعنی‌از ولایتهای خارج داخل خاك فرانسه میشود: ازگاو سی فرانك میگیرند و ازگوسفند پنج فرانك.

گوسفند وگاوی که از خارج وارد شهر پاریس میشود از اینقرار است: از ایطالیا گاو، از الجری گوسفند، از ساردن گاو، از هولاند گاو، ازآلمان گاووگوسفند، ازروسیه گوسفند، ازرومانی گوسفند. درخود فرانسه گوسفندوگاوبسیار است.

باری گاو وگوسفندهارا که درقصابخانه کشته بعدازآن‌ازهردکان شهر کالسکه‌های بسیار خوب بزرگ و تمیز با آدم مخصوص فرستاده

گوسفند کشته را درکالسکه گذارده بیست عدد یابیشتریا کمتر وبرروی آنها پارچهٔ سفید بسیار پاکی انداخته که ابداً گوشت نمایان نیست ، بعد از آنکه وارددکان قصابی نموده بقناره‌ها آویزان میکنند. و قصاب یهود در پاریس علیحده است ولی در همان قصابخانه هستند . روزی پنجاه گوسفند و گاو خوراك یهودیهای پاریس است ، چون ملت یهود ذبیحهٔ غیرخود را ابداً نمیخورندلابد باید ازملت‌یهود و از اولاد هرون قصاب داشته باشند. باری وضع نظم و ترتیب قصابی و قصابخانهٔ شهر بوصف نمی‌آید ، عمارت قصابخانه بعظمت و بزرگی عمارتهای خوب سلطنتی است وباطراف اطاقها و خیابانها بقدر صد چاتمه سرباز باکمال ادب ایستاده است وپلیسها ومستحفظها در آنجابرای نظم ایستاده‌اند.

راقم این سفرنامه که بدان خاك عنبر نکهت رسید این قصیده را
در تمجید شهر پاریس بنظم آورده انشاد نمود

چشم بگشا بیا ببین انوار — سوی پاریس از در و دیوار
دیدهٔ راز بین خود بگشای — تا ببینی زهرطرف اسرار
سرّ آزادگان و آزادی — حق نموده برایشان اظهار
همگی خواجه‌های آزادند — نیست مملوك، جمله‌شان احرار
همهٔ شهر پادشاه وشند — هم زن ومرد وهم صغار وکبار
همه‌دارای شغل‌وکارخودند — نیست در شهر یک نفر بیکار
همه دارای مکنت و ثروت — همه با مال و دولت بسیار
همگی‌صاحبان‌منصب وشغل — همه سرکرده و همه سالار
شهری آراسته چو خلد برین — باغی آراسته چو باغ بهار

شهری از دلبران کرور کرور ... قصری از گلرخان هزار هزار
شب زبس مشعل است وشمع وچراغ ... نیست فرقی میان لیل ونهار
یک طرف سیم تلگراف وخبر ... یک طرف راه آهن است و بخار
ماهرویان و گلعذاران را ... بنگر از هرطرف قطار قطار
کوچه هائی همه چوباغ ارم ... هرطرف برنشسته سرو وچنار
در خیابان و کوچه ها بینی ... کرسی و صندلی دویست هزار
همه کالسکه‌ها پر از دلبر ... همه واتورها پر از دلدار
وه چه کالسکه‌ها چه حجلهٔ حور ... وه چه واتورهای خوشرفتار
از ترموا وآبنوس بسی ... هست چندانکه نایدی بشمار
ز اول شهر تا بآخر شهر ... در خیابان و کوچه وبل‌وار
گوئیا حجله‌ای ز قصربهشت ... میبرندش همی یمین و یسار
حجله‌ای پر ز حوریان جنان ... دور آن حجله برنشسته قطار
هرطرف بگذری گل و نسرین ... هرطرف بنگری گل و گلزار
یک‌طرف باغهای چون‌جنگل ... یک طرف بوستان پر اثمار
بوستانی پر از نکو رویان ... جنگلی پر ز آهوی تاتار
چمن اندر چمن ز لاله وگل ... سبزه در سبزه هر بن دیوار
ازگل و عطر و بوی ریحانها ... گشته پاریس طبلهٔ عطار
آن یکی در سماع از بربط ... آندگر در نشاط از مزمار
شغلشان‌عیش‌وعشرت‌وشادی ... کارشان‌وجدورقص‌وبوس‌وکنار
همگی سرو قد و سیمین بر ... همگی لاله‌روی و ماه عذار
هریکی از یکی دگر بهتر ... از یکی برشمر تو تا به هزار

همه‌سیمین عذار ومشکین موی / همه شیرین کلام وخوش گفتار
دلبرانی چو ماه در صورت / مهوشانی چو سرو در رفتار
ماه را کی بود چنین صورت / سرورا کی بود چنین رفتار
همه چون بلبلان خوش آواز / همه چون طوطیان شکر خوار
همه درهم بهم چوشکرو گل / همه با هم بهم چو دلبر ویار
آن یکی دست آن گرفته بدست / آن یکی یار خود گرفته کنار
هرچه گوئی بجان و دل شنوند / بر زبانشان نیامده انکار
همه خندان لب وشکفته دهن / همه غبغب ترنج و پستان نار
آن یکی زلف برشکسته بهم / آن دگر موی طره کرده چومار
آن یکی برنهاده موی بسر / آن دگر برفشانده مشک تتار
کس نداند که چیست انده وغم / کس نداند که غم چه وغمخوار
تا نیائی و خود نبینی تو / نکنی بر کلام من اقرار
همه باهم موافق و یکدل / همه باهم شفیق و باهم یار
همه باهم انیس ومونس ودوست / همه با هم رفیق و همدم و یار
همه خوشحال وخرم وخندان / همه خوشخوی وخوشدل وهشیار
از ادبشان چگونه شرح دهم / همه با تربیت همه به‌وقار
همه با هم بمهرولطف وخوشی / نیست کس را برای کس آزار
همگی راستگوی و راست کلام / همگی نیک‌خوی وخوش کردار
راستگویندو راست کردارند / راستیشان شده همیشه شعار
هرچه گیرند وهرچه بفروشند / راست گویند در همه بازار
کس نگوید کلام نا مربوط / نشنود کس کلام ناهنجار

مهربانی ولطف وخوشخوئی — همه بریکدگر کنند ایثار
همه روحانی و مسیحائی — همه درکیش ودین خود هشیار
همهٔ خلق عیسوی مذهب — همهٔ شهر عیسوی آثار
درکلیسا برای خدمت دین — هر کشیشی نموده استظهار
آن یکی طیلسان کشیده بسر — آن یکی بسته برکمر زنّار
در کلیسای نتردم دیدم — معتکف سردمی نماز گزار
صورتی نقش کرده برلوحی — شکل عیسی کشیده بر سر دار
سجده گاه همه همان صورت — قبله گاه همه همان دیوار
از سرصدق و از سر اخلاص — همه در دین خویش برخوردار
همه پاك ومنزه و خوشخو — همه عیسی صفت همه اخیار
همه در کار خویشتن محکم — همه در شغل خویشتن مختار
کارشان منتظم ز کمپانی — شغلشان در رواج از تجار
همه در مشورت بهم همرای — همه در گفتگو بهم همکار
همه باعقل وهوش وباتدبیر — همه با علم و دانش و افکار
همه شان پادشاه و سلطانند — زین سبب نیست سلطنت درکار
شهرشان منضبط نه باسلطان — فوجشان منتظم نه با سردار
قومی ازعاقلان و دانایان — متفق میروند در دربار
مجلسی منعقد برای همه — می نشینند متحد گفتار
عدد جملگی ز هفتصد تن — همگان عاقلان کار گذار
متفق قول و متفق کارند — متفق رأی و متفق گفتار
گفتگو میکنند در هر امر — مشورت میزنند در هر کار

نام این جمع و نام این مجلس — گشته جمهور در همه اقطار
همهٔ مملکت فرانسه را — قوم جمهور میدهند مدار
بعد لوئیی فلیپ و ناپلیون — کس نکرده بسلطنت اقرار
همه سلطان دولت خویشند — همگی پادشاه و ملک مدار
هرچه این گویدآن دگرشنود — نبودشان بقول هم انکار
همه‌مختار ملک‌ومال خودند — نیست کس را بملک کس آزار
از ره علم و از ره دانش — نیست کاری برایشان دشوار
هیچشان نیست کبر و بخل وحسد — نزدشان نیست ظلم وجور وفشار
همشان سادگی وآرامی است — می‌ندانند هیچ نا هموار
شهر پاریس چون بهشت گل است — آن گلی که ندیده با خود خار
از ره علم و از ره بینش — پیرزاده بگفته این اشعار
شعرمن چونکه مدح پاریس‌است — تو بخوان و بجان و دل بسپار
گفتم این شعرها مه شعبان — سال هجری هزار وسیصد و چار
پس فرستادم از برای شما — همچو یک قطره آب سوی بحار
قصد من‌شعر نیست مطلب اوست — مطلبش را ز شعر من بردار
مطلبش را چو برگرفتی تو — بی معانی شمار این اشعار

در اواخر ماه شوال ۱۳۰٤ که جناب حاجی محمد حسن امین دارالضرب برای ساختن راه آهن در ایران به پاریس آمده بودند چند روزی درهوتل برزه‌منزل‌نمودند، حاجی‌محمد رحیم برادر ایشان وسرکار آقا میرزا جعفر برادرحاجی‌سیاح باتفاق ایشان بودند. حاجی محمدحسن از حقیر خواهش نمودند که قصیدهٔ تمجیدنامهٔ پاریس را برای‌من بنویس

که از برای مذاکره و یاد داشت نسخه‌ای در نزد من باشد. حقیر هم قصیده را برای ایشان نوشتم و بهمان وزن و قافیه چند بیتی در توصیف وتمجید وتشویق جناب حاج‌معزی الیه نوشته وبایشان تقدیم نمودم‌و آن ابیات اینست:

در مدح حاجی محمد حسن امین‌الضرب

گوش بگشای تا زمطلع نو — گویمت شعر چون در شهسوار
ساقیا باده‌ای بیاو و بیار — مطربا نغمه‌ای بزن بر تار
شاد باشید وشادی آغازید — تا که شادی کنیم در هرکار
شاد باشید تاکه مژده دهم — برشما از ورود فخر کبار
فخر دوران امین دارالضرب — که بود قدوهٔ اولوا الابصار
حبذا مردمی و مردی او — حبذا صاحبان غیرت و عار
هست‌دراین زمان‌نخستین‌مرد — هست در این زمانه از اخیار
از ره دین و از ره آئین — الحق امروز اوست از ابرار
هست او یک حکیم دانائی — گرچه خود را نموده از تجار
صاحب‌فهم‌وفضل‌ودانائیست — تاجری‌را بخود نموده شعار
درهمه کارها امین شه است — اوست در کارهای شه مختار
دولتش باشد از حساب برون — مکنت او برون ز حد و شمار
زر و نقره بخانه‌اش خرمن — لعل و یاقوت پیش او خروار
در همه کار عقل او استاد — در همه شغل هوش او معیار
آمده در اروپ از ایران — سوی پاریس با دو صد افکار
تا به ایران همی روانه کند — آهن و اوستاد و چرخ بخار
که ز مازندران بسازد راه — تابه‌طهران ز دشت وکوه‌وگدار

گرچه راهیست صعب وبس مشکل — گرچه کوهیست سخت وناهموار
لیک عزمش ز کوه سخت تراست — کوه را بردراند از سوفار
بر کند کوه را هم از همت — بشکند کوه را هم از مسمار
کوه چبود به پیش عزم قویش — تا بدانی خداست او را یار
گر به ایران شمندفر سازد — همه ایران شوند برخوردار
مردم مرده را کند زنده — مردم خواب را کند بیدار
سلطنت را همی قوی سازد — مملکت را همی دهد مقدار
هرکسی را بکار وا دارد — می‌نماند بملک یک بیکار
هرفقیری غنی شود از مال — هرغنی گنج بخشد از دینار
پیرزاده نکرده مدح کسی — شاعری را بخود نکرده شعار
لیک باشد دعای تو واجب — که دعایت کنیم در اسحار
بارالها مدد بکارش کن — تا نگردد خفیف در انظار
گر بخوانی تو ذکر القیوم — بس اثرها بیابی از اذکار
صد و پنجاه وشش عدد دارد — عددش را بیاد خویش سپار
تاکه این هرسه وقت برخوانی — وقت صبح وشب و بوقت ناهار

بعد از آنکه توقت در پاریس بطول انجامید درکمال پریشانی خاطر و افسردگی دل در نهایت اندوه این چند بیت را انشاد نمود.

پاریس چه زندان بلا وسقر آمد
زین غصه‌و زین غم که مرازین سفرآمد
پاریس مرا دارحزن گشته واندوه
این دارحزن کاش که زیر وزبرآمد

از بسکه شب وروزغم وغصه کشیدم
جان وتنم از غصه وغم درخطرآمد
گفتم که سفرگیرم وسودی بنمایم
از درد وغم او همه سودم ضررآمد
از دوری و ازفرقت آن یار نکوروی
این زحمت و رنج سفرم بی‌ثمر آمد
از درد وغبار غم و اندوه وملالت
آیینهٔ صاف دل من در کدر آمد
هرساعت وهرروز غم ودرد وبلائی
هر روز ز دیروزم صد ره بترآمد
گردرهمهٔ عمر کنم مدح توای دوست
بس مدح وثنای توهمی مختصرآمد
بس ناله واندوه مکن از غم گردون
کین رنج وغم تو ز قضاوقدر آمد
هر کس که زسودای غم توخبری یافت
از هستی وسودای جهان بیخبرآمد
ایکاش که دلدار جمالی بنمودی
تا شکربگوئیم که این غصه سرآمد
عمریست که اندر غم هجرتوملولیم
افسوس که عمرازغم تو دربدرآمد
هر کس که زخاك سر کویت اثری یافت
ازکون ومکان ودوجهان بی‌اثرآمد

ای‌لیلی جان هر که تورا دید در اول

مجنون شدو ازشهر ومکان دربدرآمد

بعد از نه ماه توقف در پاریس که دلهاافسرده وخاطرها پژمرده وحالتها پریشان‌شده بود وشهرپاریس با آن نظافت ولطافت وصفا مثل زندانی پر از مار وعقرب بنظر می‌آمد، باری توجه به‌ائمهٔ اطهار علیهم السلم‌جسته و توسل به‌اولیاء خدا نموده‌جناب مؤیدالملک راضی‌ومایل بحرکت از پاریس شدند.

حرکت از پاریس بطرف برلن و آلمان وبلجیك

روز پنجشنبه دوم ماه صفرالمظفر سنهٔ ۱۳۰۵ از پاریس حرکت کرده شش ساعت از شب گذشته وارداستاسیون راه آهن شده که از راه برلن و آلمان حرکت میکند بلیت گرفته، جناب نظر آقای وزیر مختار و حاجی محمد میرزا نایب اول سفارت و حاجی میرزا محمد خراسانی فیروزه فروش ومیرزا احمد عکاس تا سرراه آهن مشایعت نموده با همگی خدا حافظ و وداع نموده‌جناب مؤیدالملک وحقیر وآقا سیدحسین‌طبیب کاشانی ومیرزا عبدالله مترجم وعلیقلیخان بحمدالله با کمال سلامتی‌در کالسکهٔ راه آهن نشسته فوراً حرکت نموده شکر خدا را بجای آوردم که از پاریس‌بیرون آمدم،باری‌وقتی که راه‌آهن ازخاك فرانسه گذشته وارد خاك بلجیك شده مملکت بلجیك بسیار آباد و معمور است مثل مملکت ایطالیا زراعت وآبادی و خانه و باغ وبستان متصل بهمدیگر است درصد فرسخ راه آبادی وخانه وباغ گویا مثل یك عمارت دولتی

است خانه ها همه عالی و باغها تماماً منظم و زراعتها با ترتیب و در آن صحراها ابداً جای ساده وبی زراعت وخرابه وسنگلاخ و دره نداشت. شهر پای تخت بلجیک بروکسل است که شهر بسیار بزرگیست و شهر لیج (۱) نیز شهر بسیار بزرگیست، و درمملکت بلجیک معدن آهن بسیار دارد وبقدری کارخانهٔ آهن آب کنی دیدم که شرح و تفصیل آن بسیار طولانیست که چه قسم سنگ آهن را درکوره‌ها آب میکنند وچه قسم آهن را صاف میکنندوفولاد میسازند وآهن مملکت بلجیک با کثرشهرهای فرنگستان میرود وآهنهائی که درکشتیهاوخطوط راه آهن صرف میشود خیلی ازبلجیک میرودو کمپانیهای متعدد دربلجیک داردا گرچه مملکت بلجیک از سایر ولایتهای فرنگستان کوچک‌تر است ولی کارخانه های ماهوت بافی وحریر و پارچه های ابریشم بسیار دارد و درشهر هلوشتی کلیسای بسیار معتبر دارد که حجاری خوب وبنائی ومعماریهای خوب در آن کلیسا بکار برده‌اند و از کلیساهای معروف دنیاست.

ورود دربرلن و ملاقات میرزا رضاخان وزیر مختار ایران

باری ازخاك بلجیک عبورنموده واردخاك پروس شدیم وشهرها و دهاتهای خوب وآبادیهای معتبر دربین راه ملاحظه شده، روز جمعه را در راه بوده‌وشب شنبه پنج ساعت‌از شب گذشته‌وارد شهربرلن شدیم که مسافت راه از پاریس به برلن بیست و سه ساعت شد. ازکالسکهٔ راه‌آهن بیرون آمده در هوتل‌سانتران که نزدیک استاسیون راه‌آهن است

۱- لیژ.

در آنجا منزل نمودیم . هوتل سانتران بسیار بزرگست، پانصد وپنجاه اطاق دارد و هفتصد رختخواب نظیف دارد . شب را در هوتل توقف نمودیم صبح روز شنبه حقیر و آقا سید حسین بکالسکهٔ اسبی سوار شده رفتیم بسفارتخانهٔ ایران منزل میرزا رضاخان وزیر مختار، ایشان را ملاقات نمودیم . میرزا حسنخان پسر جناب صدیق الملک که نایب اول سفارتست وجوان بسیار معقولی است تشریف داشت با جناب میرزا رضاخان، چون سابقهٔ آشنائی داشتم خیلی از ورود وملاقات مسرور شدند وحقیر ازملاقات ایشان خوشم آمد . الحق سفارتخانه را بسیارخوب ومزین ترتیب داده‌اند؛ اولاً عمارت سفارتخانه درجای بسیارخوب شهر واقع است و در کنار پارك معروف برلن که خانه های اعیان و اشراف وسردمان معتبر شهر در آنجا منزل دارند؛ ومبل واسباب سفارتخانه تماماً ازپارچه ها واسبابهای ایرانیست از قبیل شالهای ترمهٔ کرمانی خوب وقلمکار و کلچه دوزیهای خوب رشت وهمه را بطور سلیقه درست کرده بودند .

باری جناب میرزا رضاخان و میرزا حسنخان وحقیر و میرزا سید حسین باتفاق برخاستیم وبه هوتل آمده میرزا رضاخان جناب مؤیدالملک را ملاقات نمودند و باز ناهار را مراجعت بهسفارتخانه نموده با جناب مؤیدالملك ناهار صرف شده شب را بامیرزا حسنخان درخیابانهای شهر قدری گردش کردیم و درعمارت طبیعی [1] که حیوانات بحری در آنجا بودند مارها وماهیها وتمساح ونباتات دریائی که هم ریشه بزمین دارد وهم مثل کرم ماهی حرکت دارد تماشا کردیم . آن عمارت رامثل غارهای

۱- مقصود باغ وحش است .

کوهها ساخته بودند و روشنی آنجا از چراغ برق بود و یک استخوان تمام بدن ماهی در آنجا بود که در دهان آن ماهی که روی زمین افتاده بود بیست صندلی بر دور هم گذارده بودند ومیزی در وسط آن بود که مخصوصاً حقیر در آن صندلی نشستیم که گشادی دهان آن ماهی بیست ذرع متجاوز بوده است.

باری بعد از تماشای آنجا قدری در خیابان بزرگ شهر گردش کردیم، تمیزی وپاکی شهر برلن کمتر از پاریس نیست.

ذکر عمارت اسلحه‌خانهٔ برلن و نقشهٔ جنگ پروس با فرانسه

روز دیگر درخدمت جناب مؤیدالملک ومیرزا رضاخان بتماشای اسلحه خانه‌ای رفتیم که در آن اسلحه خانه اسبابهای خوب وتفنگ وتوپهائی بود که پروسها درهنگام جنگ ونزاع بااهل فرانسه از فرانسه‌ایها بغلبه گرفته‌اند. عمارت اسلحه خانه بسیار بزرگست، دومرتبه است تحتانی و فوقانی مرتبهٔ تحتانی توپ و تفنگ واسبابهای سنگین و وزین است که بترتیب تمام در آنجا گذارده‌اند و بقدرسی عرابه توپ در آنجا دیده شد که دهان آن توپها همه معیوب وشکسته بود که در وقت نزاع از توپخانهٔ پروسها گلوله انداخته‌اند بدهان توپهای فرانسه، معلوم میشود که اسباب حرب وعلم جنگ پروسها در آن منازعه بیش از فرانسه‌ایها بوده‌است. و درعمارت فوقانی اسلحه خانه بقدرهزار متجاوز لباس سرتاپای آهن وفولاد که در ایام قبل جنگ جوانها وپهلوانها برخود میپوشانیدند که از سروگردن وصورت وسینه وپشت وپهلو و ران وپاهاودستها تماماً از آهن وفولاد ورقه ورقه بوده است که خود را دروقت جنگ غرق آهن وفولاد مینموده‌اند وبمیدان معرکه میرفته‌اند آنچه از آن لباسها در آن

ایام داشته‌اند محفوظ نموده وحالا همه را درخزینه وانبارواسلحه‌خانه ضبط نموده‌اند و آنها را پاك وصیقلی نگاهداشته‌اند ونیزه‌ها وقداره‌ها و شمشیرهای آن وقت را باسایر حربه هائی که در ایام قدیم متداول بوده است حالا درآن‌اسلحه‌خانه‌حاضر وآماده برای تماشای‌مردم گذارده بودند که مردم بدانند در آن ایام با چه نوع حربه واسباب نزاع میکرده‌اند وحالا وضع‌علم‌وصنعت چه قسم ترقی نموده است. دریک سمت‌عمارت اسلحه‌خانه وضع شهرهای فرانسه راکه پروس بغلبه از فرانسه گرفته ساخته‌اند، وضع ساختن‌طرزوشبیه‌شهرا ینست که‌مثل نقشهٔ شهر که‌بر روی کاغذ میکشند یك تختی ساخته‌اند ازچوب که شش ذرع درشش‌ذرع طول وعرض اوست‌وشبیه عمارات و کوچه ها راباباغات وخندق‌تماماً‌را ازچوب کوچك‌ساخته‌اند،شکل‌خانه ها را خیلی کوچك کوچك‌ازچوب تراشیده‌و رنگ زده‌اند وبقطار درآن‌روی تخت گذارده ونصب نموده‌اند وپستی وبلندی شهر را در روی‌آن تخت‌نموده‌اند ونیزوضع خندق‌شهررا نموده‌اند و وضع قشون ومنزلگاه قشون وزمین صحرای اطراف قشون را با درختها وجنگلها در روی تختی دیگر ساخته‌اند حتی چادرها و وضع اردو را، وحالا که مردم داخل‌آن اسلحه‌خانه میشوند معلوم میشود و می‌بینند که پروسها وفرانسه‌ایها درچه زمین‌بوده‌اند ووضع جنگ‌آنهاچه قسم بوده است‌وچه نوع‌غلبه نموده‌اند بر فرانسه‌ایها و در حقیقت حالا نیز در شهر برلن وضع سواره وسرباز پروسها خیلی بهتر و اعلاتر ازسرباز وقشون فرانسه‌ایهاست، جمیع قشون وسواره‌وسرباز پروس‌زبده وشجاع و تربیت شده‌است حتی‌پلیسهائی که درشهر راه میروند سواره وپیاده بسیار شجاع وجوانهای خوب قوی هیکل وخوش لباسند.

ذکر پارك واقعه در وسط شهر برلن

باری در میان شهر برلن پارك بسیار بزرگی است که درختهای جنگلی بسیار کهنه در آنجا هست وخیابانهای وسیع برای سواره وپیاده در آن باغ باطراف ساخته‌اند و حوض و دریاچه نیز دارد و نیمکتها و صندلیها در آن پارك بسیار گذارده‌اند و اطراف پارك دورتا بدور کوچه وخیابان که محل عبور ومرور مردم‌است وخانه های‌اعیان و اشراف‌شهر نیز دور تا بدور پارك است و عمارتهای اطراف پارك را بسیار خوب و مزین ساخته‌اند وسفارتخانهٔ ایران که خودمیرزا رضاخان ترتیب داده در کنار همان پارك است و جای بسیار باصفائی است وهر روز جمعه و عید های‌اسلامی‌وعید نوروز وعیدمولوداعلیحضرت‌شاه‌بیدق‌شیر وخورشید ایران را میکشند و درسایر شهرهای‌اروپ مثل پاریس ولندن و وینه و اسلامبل بیدق شیروخورشید دولت ایران‌را معمول نیست که بکشند، این بیدق کشی‌درشهر برلن معمول شده است. قونسول‌سفارت ایران که حرمان کیلکا نام دارد و صاحب دو کرور دولت است وخانم عیال او صاحب دوکرور دولت است و هردو نجیب ومعقولند و میرزا رضاخان باطلاع وصواب دید وزرای پروس‌اورا قونسول وسفیرایران قرارداده‌اند و از نجبای شهر برلن است.

شرح ضیافت نمودن سفیر ایران در برلن جناب مؤیدالملك وحقیر و دیگران را

یک شب قونسول‌جناب مؤیدالملک وحقیر را بخانهٔ خود دعوت

نمودند، میرزا رضاخان وزیر مختار ومیرزا حسنخان نایب اول پسر صدیق‌الملک وآقا سیدحسین طبیب کاشانی بودند، بخانهٔ قونسول رفتیم، خانه ملکی خود قونسول بود، خانهٔ بسیار عالی، ضیافت ملوکانهٔ خوب نمود. حالا مدت سه چهارسالست که قونسول عیال گرفته است و اورا اولادی بظهور نرسیده است نذرها و نیازها کرده است و بیمارخانهٔ مخصوصی ساخته که از خود مخارج میدهد برای آنکه خدا باو اولادی بدهد. از حقیر خواهش نموده که یک دعائی برای آنها بنویسم که بهمراه‌داشته باشند که انشاءالله از برکت اسامی بزرگان ودعای اهل اسلام وایمان او را اولادی پیدا شود، به وینه که آمدم نوشته برای آنها فرستادم انشاءالله امیدارم که خدا باو اولادی بدهد. قونسول درشب مهمانی مخصوصاً کلاه ایرانی برسر گذارده بود وبکلاه ایرانی افتخار مینمود. یک شب در برلن میرزا رضاخان وزیر مختار جناب مؤیدالملک وحقیر ومیرزا سید حسین را بمجلس سرك (۱) که درآنجا اسب بازی میکنند که پسرها ودخترها در روی اسبها بازی میکنند ـ تفصیل سرك را درشرح احوالات پاریس نوشته‌ام ـ دعوت نمودند که الحق بسیار خوب سرك بود که بتحریر و تقریر نمی‌آید. و در عمارت پهلوی سفارتخانه صراف متمولی منزل دارد که از طایفهٔ یهودیهای آنجاست و آن صراف زنی دارد که نقاش بسیار معروفه ایست. حقیر راآن زن در کوچه دیده رقعه‌ای به میرزا رضاخان نوشته واستدعا نموده که میخواهم صورت فلانی را پرده بسازم ونقاشی کنم و برای خود یادگار نگاه بدارم چرا که من صورت اهل مشرق را ندارم ونساخته‌ام.

۱ـ سیرك.

شرح حال صراف یهودی که زن او نقاش است

باری بدعوت آن زن باجناب مؤیدالملک ومیرزا رضاخان بدیدن صراف و زن او رفتیم از بس نجیب ومعقول بودندو احباب اصرار نمودند حقیر را راضی نمودند که دو روز روزی دو ساعت در منزل او رفته از روی صورت حقیر پرده بسازد. باری دو روز متواتر بامیرزا رضاخان رفتم بخانهٔ آن زن صراف، شربت وشیرینی حاضرنموده کمال پذیرائی واحترامات بعمل آورده دستگاه و اسباب نقاشی خود را حاضر نموده از روی صورت حقیرنقاشی مینمودوهرنیمساعت میگفت که هرگاه خسته‌شده‌اید برخیزید و در اطاق راه بروید و شیرینی و میوه و شربت میل کنید باز دو مرتبه مشغول نقاشی صورت میشد تا دو روز کار پرده صورت بانجام رسید، روز دوم صورت خود را بحقیر یادگار داده وداع نمودیم.(۱)

هوای برلن مثل هوای پاریس است. آب برلن خیلی تعریف ندارد. کوچه و خیابانهای وسیع خیلی ندارد بجز یک خیابان وسیع دارد که خانهٔ امپراطور در آن خیابان است. دریک طرف پارك بزرگ یک میل سنگی بسیار بلندی ساخته‌اند واطراف آن میل نه ستونهای سنگی سماق صیقلی نصب کرده‌اند وسه مرتبه دور تا بدور میل سنگی را از توپهائی که درهنگام جنگی که پروسها بافرانسه کرده‌اندآن توپهارا بقطار دور تابدور میل سنگی نصب نموده‌اند و روی توپها را باطلا رنگ کرده‌اند و زنجیری بدور آن توپها بسته‌اند که از دور شکل آن میل سنگی مثل یک ستون خیاره‌دار مینماید و در پائین میل سنگی تختی بسیار بزرگ

۱- ر. ك. مقدمهٔ جلد اول، صفحهٔ بیست وشش وبیست و هفت.

ساخته‌اند که تمام روی آن تخت از سنگ مرمرالوانست و دور تا بدور آن تخت را باغچه ها و گل کاریها نموده‌اند وآن میل سنگی وآن تخت وباغچه ها را یادگار جنگ پروس با فرانسه نام نهاده‌اند وملت پروس مفاخرت مینماید که همچنان دولتی برچنان دولت بزرگی غلبه نموده .

باری جناب مؤیدالملک از وزیرمختار خواهش نمودند که طبیب مشهور معروف کـه درعلم عصب شناسی ماهر است او را آورده‌اند ، جناب مؤیدالملک را دید و اطمینان داد وگفت که اگر شما در برلن بمانید من شما را دوماهه علاج میکنم بشرط آنکه ابداً بخیال خود حرکت نکنید، خواب وخوراك وحرکات شما باختیار من باشد . جناب مؤیدالملک بگفتگوی طبیب و اصرار میرزا رضاخان خیلی میل بماندن و توقف در برلن بهم رسانیدند وخیال داشتند بجناب صاحب دیوان تلگراف بزنند واخبار بدهند که تنخواه وتدارك بفرستند وخود جناب مؤیدالملک بقدر دو ماه تنها در برلن توقف ومداوا نمایند .

باری هرقسم بود جناب ایشان را از این خیال منصرف نموده روز چهارشنبه هشتم مـاه صفر سنهٔ ۱۳۰۵ هفت ساعت از شب گذشته در راه آهن حاضرشدیم . جناب میرزا رضاخان ومیرزا حسن تاسرراه مشایعت نمودند . دوشب اول در برلن درهوتل تان‌ترال بودیم وسه شب دیگر در هوتل بریتیش که درخیابان امپراطور ونزدیک سرای سلطنتی بود، و اسم رودخانهٔ وسط شهر برلن شپر است .

حرکت از برلن بطرف وین و شرح حال نریمانخان سفیر ایران

باری راه‌آهن حرکت نموده بعد از پانزده ساعت در روز پنجشنبه

وارد شهروین شدیم. چون از برلن خدمت جناب نریمان‌خان وزیرمختار دولت ایران تلگراف حرکت خود را زده بودیم جناب نریمان‌خان در سر راه‌آهن حاضربودند، بمجردورود کالسکهٔ بخاربه‌وین جناب نریمانخان حضور بهم‌رسانیدند وبا کمال بشاشت وخوشحالی‌ومسرت پذیرائی‌نموده کالسکهٔ مخصوص‌حاضر نموده باجناب مؤیدالملک در کالسکه‌نشستیم وبمنزل وسفارتخانهٔ ایشان‌رفتیم، ومنزل را درگران هوتل که‌درنزدیکی سفارتخانه است قرار داده‌اند، شبها و روزها را در سفارتخانه درمنزل نریمانخان‌شام‌وناهارصرف میشود و دروقت خواب به گران‌هوتل میرویم ولی بیشتر اوقات را باسر کار نریمان‌خان سیر و گردش مینمائیم والحق منتهای مهمان نوازی ومهربانی ومحبت را مینمایند. سفارتخانهٔ خود را جناب نریمان‌خان وزیر مختار بسیار مزین و خوب و باچراغهای بسیار ومبلهای فرنگی‌وایرانی‌ومخصوصاً از فرش‌ایرانی‌وظروف ایرانی وقطعات وتصویرات وپارچه‌های خوب‌ایران ازهرقبیل اسباب زینت سفارتخانه قرار داده ونیز بعضی اسبابها وصندلیها ونیمکتها ومیزهای بسیارخوب درسفارتخانه بود که نریمانخان ازاسبابهای ملکهٔ‌اسپانیول خریده‌اند، و یک عیال و دو دختر بزرگ از خود دارند و همشیره و چند نفر عمال وخدمتکار متعدد مرد و زن درسفارتخانه دارند. صورت مرحوم حاجی میرزا آقا را با بعضی از قطعات خوشنویسهای ایران را دراطاق خود داشت. نظرآویج نام که آدم بسیار معقول خوبیست ازکسان و کار گذاران سفارتخانه است و هرروزه برای خدمات و زحمات حقیر وجناب مؤیدالملک حاضرمیشد، ونوکرهای نریمانخان یکی چرانی نام بود که

از ارامنهٔ کردستان است وفارسی وترکی وزبان نمسه وفرانسه وکلدانی میداند. دیگر الدوف است که او نیز از ارامنه است و ترکی میداند. نظرآویچ هشت زبان را خوب میداند : ترکی ، نمسه‌ای ، فرانسه‌ای ، ارمنی ، روسی ، انگلیسی ، کلدانی ، ایطالیائی.

ذکر حالات نریمانخان وزیر مختار ایران در وین

نریمانخان بسیار با همت وبا سخاوت‌طبع است، از قراری که خود او میگوید مبلغ بیست و پنج هزار تومان حالا قرض دارد، آدم بسیار خوش صحبت و با ادراك وبا فهمی است وبا سلیقه و در علم طبیعی با اطلاع است و قواعد و قوانین اهل فرنگستان را می‌پسندد.

وصف شهر وین

باری شهر وینه بسیار شهر بزرگ باصفائیست وسه کرور جمعیت دارد و کوچه و خیابانها را بسیار خوب ساخته‌اند. بیست سال قبل که حقیر به وین آمده بودم تا بحال خیلی تفاوت بهمرسانیده وخیلی شهر آباد ومعمور شده است وعمارتهای بسیار عالی ومعتبر درشهر ساخته‌اند یعنی عمارتها را بقدری معتبر و عالی و بزرگ ساخته‌اند که میشود ترجیح بعمارتهای شهر پاریس داد مثل عمارت هوتل دویلی که درشهر وین ساخته‌اند از هرجهة عالی‌تر و بزرگتر از عمارت هوتل دویل پاریس است. عمارت هوتل دویل یعنی عمارت حکومت شهر که کلانتر و وزیر شهر و حاکم شهر در آنجا می‌نشینند و محاکمه مینمایند. اطاق بسیار بزرگی در هوتل دویل وین ساخته‌اند که دوهزار نفر در آنجا میتوانند بنشینند و ستونهای سنگی و حجاریهای بسیار معتبر در آن عمارت

نموده‌اند که بوصف نمی‌آید ومنارهٔ ساعتی در سردرعمارت هوتل دویل ساخته‌اند که صد ذرع تمام ارتفاع دارد ونیز درآن عمارت اسلحه‌خانه و اسبابهای کهنهٔ قدیمی در آنجا گذارده‌اند و اسباب زره و کلاه خود واسباب‌آهن و فولاد که در ایام قدیم از برای تمام بدن آدم ساخته‌اند درآن عمارت بسیار بود وتفنگها وشمشیرها که درجنگها از طرف دشمن گرفته‌اند حاضرنموده همه‌را بقاعده دراطاقهای‌آن‌عمارت گذارده‌اند، ونیز بیدقهائی که درجنگ با دولت عثمانی وشکست دادن بآنها گرفته همه را حاضر داشته در آن عمارت گذارده وآویزان نموده بودند ، چند تا از آن بیدقها کـه اسم مبارك حضرت رسول ﷺ و اساسی خلفاء و اسم مبارك حضرت شاه اولیاء و اسم سعدالدین ولی در آن بیدق ثبت بود . گویا درآن جنگ با عثمانیها رئیس قشون عثمانی قره عثمان پاشا بوده است کـه حالا سر عثمان پاشا را یعنی استخوان سر او را آورده و در زیر آئینه‌ای گذارده برای یادگار وتذکار جنگ.

ذکر عمارات شهر وین واسبابهای قدیمه که در بعضی از عمارات موجود است

باری‌عمارت هوتل دویل خیلی‌مفصل بقدردوهزار اطاق‌ودالانهای وسیع وپله های‌بسیار وسیع دارد وآن عمارت هشت طبقه است وتمام‌آن عمارت‌ازسنگ تراشیده‌است . باری‌عمارت خوب که‌درروینه‌تازه‌ساخته‌اند عمارت موزهٔ‌اسبابست‌وعمارت‌شوری خانه‌است ومریضخانه های‌بزرگست وتیاتربسیار بزرگ ساخته‌اند . شهرقدیم وینه در ایام‌قدیم‌مثل‌شهرهای ایران خندق و دیواروخاك ریز داشته است حالامثل شهر طهران‌قدیم

خندق را از خاك پر کرده‌اند و یك خیابان بسیارخوب که بقدر هشتاد ذرع وبعضی جاهای‌آن بقدر صد ذرع عرض قرار داده‌اند و راه کالسکه و راه پیاده رو وخیابانهای چهار ردیف درخت ونیمکتهادرپای درختها قرار داده‌اند وزمین خاکریز شهررا بقیمت گران فروخته‌اند ومردم خانه وعمارتهائی که در جای خاکریز ساخته‌اند بسیار خوب وعالی‌و بقاعده مثل عمارتهای خوب پاریس ساخته‌اند که در حقیقت بهترین جاها و آبادترین جاهای شهر وین همین دور تا بدور شهر قدیم است.

ذکر عمارات و کلیساها وحمامهای شهر وینه

ونیز خیابانهای دیگر که بسیار وسیع وبزرگ وکوچه‌های عالی در وین بسیار است وکلیساهای معتبر متعدد دارد و نیز یك کلیسای خیلی بزرگ‌دارد که‌حالا هشتصد سالست ساخته‌اند، بسیارخوب‌حجاری نموده‌اند، گلدستهٔ جای ناقوس اویکصد وبیست ذرع ارتفاع دارد که خیلی حجاریهای سزین در آنجانموده‌اند. ونیز حمامهای بسیار بزرگ‌در شهر وینه دیدم که ابداً در جای دیگر ندیده بودم مخصوصاً دو حمام بزرگ در آنجا هست که از حد تعریف وتوصیف خارج است که یکی‌از آنها خیلی‌بزرگست نه شبیه به‌حمامهای ایرانست ونه شبیه‌به‌حمامهای اسلامبولست مثلاً آن عمارتست بسیار بزرگ چهار مرتبه بقدر سیصد اطاق دارد وسردر آن عمارت حمام بسیار عالی ومرتفع وستونهای‌سنگ سماق وسنگهای الوان درآنجا بکار برده‌اند، درکریاس‌اول حمام‌اطاقی است که تمام دیوار آن از آینه است و زنی در آنجا نشسته که‌هرکس

میخواهد داخل حمام بشود تذکره وبلیت به‌آن شخص بدهد وپول را اول میگیردوبعد ازآن شخص داخل کریاس دوم میشود، درآنجا کریاسی است که دور تا بدور آن نیمکتها وصندلیها گذارده‌اند وآینه های بسیار بزرگ بدیوار نصب کرده‌اند وسقف آن کریاس تمام از بلور است ودر آن کریاس زنی نشسته که تذکره وبلیت را از شخص میگیرد وشخص داخل دالانی وسیع میشود که در آن دالان بقدر سی‌اطاق دارد که در هر اطاقی نیمکتها وصندلیها گذارده درآنجا لباس خود را میکنند ولنگی بسته آدمی بهمراه او می‌آید وشخص را داخل حمام مینماید یعنی‌وارد جائی میشود که در آنجا یک حوض‌مدور بسیاربزرگ ساخته‌اند تمام از سنگ مرمر الوان واطراف آن حوض را ازستونهای سنگ سماق‌الوان نصب نموده‌اند وسقف آنجا تماماً از بلور است و دور تا بدور آن حوض پله ها ساخته‌اند شخص داخل آن‌حوض‌آب میشودآب گرم بسیارملایمی که هرروزه آن آب را عوض مینمایند و از آن حوض بیرون آمده وارد یک اطاقی‌میشود که هوای‌آن‌قدری گرم‌است یعنی‌به بخارگرم‌نموده‌اند، قدری نشسته در روی صندلیها و از آنجا به اطاقی دیگر میرود که‌ازآن گرمتر است بازقدری ایستاده یا برروی صندلی می‌نشینند باز به اطاق دیگرمیرود که خیلی گرم‌وپر ازبخار است ولی‌بخار حمام را چنان‌خوب اندازه گرفته‌اند که ابداً آزارسروصداع حاصل نمیشود وازآن اطاق‌خیلی گرم بازاطاقی است بسیاربسیارگرم وپر ازبخار بطوری که نمیشود بقدر دودقیقه درآنجا مکث وتأمل‌نمود، فوراً حقیربیرون‌آمدم، ولی بدن‌شخص ازآن بخارها وحرارتهای حمام چنان نرم وملایم میشود وچرك وعرق

بدن طوری پاك میشود که ابداً چرك در بدن نمیماند کـه به هیچوجه لازم بکیسه کشیدن نیست همینقدر که قدری صابون زدند بدن شخص بکلی پاك وتمیز میشود. باری از اطاقهای گرمخانه که شخص بیرون آمد وارد حیاط مسقفی میشود که چهار حوض بسیار بزرگ درآنجا یعنی در میان آن حیاط است یکی آب ملول دارد یکی از آن قدری ازآن سردتر یکی دیگر قدری سردتر وآب آن حوضها بقدری صاف وپاك و روشن است که کمتر در چشمه چنان آبی دیده میشود چرا که این آبهای حمامها را تماماً بقوهٔ بخار صاف مینمایند که جرم و کثافت ولا ندارد و درجمیع اطاقها و کنار حوضهای گرم وسرد چیزی درسقف اطاق قرار دادهاندمثل لولـهٔ آبپاش ولی خیلی بزرگتر کـه از آن آبپاشها هر کدام آب گرم وملول وسرد وبسیار سرد هرگاه شخص بخواهد شیر آن را باز میکنند واز آن آبپاش آب بسر شخص میریزد و بطوری آب بقوت از آن لوله ها فرو میریزد که گویا هردانه و چکیدهٔ آبی خیلی به سختی میریزد، حوضهای مفصل بسیار بزرگ در آن حمام هست ازآب گرم وسرد وملول وبسیار گرم وبسیارجوش وبسیار بسیار سرد وهر کدام از برای خاصیتی ومرضی وعلاجی ساخته شده است ونیز اطاقهای دیگر دارد که علیحده علیحده هر کدام حوضی از مرمر درآنجا ساختهاند که شخص اگر بخواهد تنها در حمام برود درآن اطاق را باز میکنند و آن حوض خالیست و زمین و دورهٔ حوض را ازآجر چینی سفید ساختهاند و آب ملایم بهراندازه کـه شخص لازم داشته باشد از لولهٔ شیر درآن حوض یعنی از آن خزینه پر میکنند، ونیمکت وصندلی در اطاق رخت کن آنجا حاضر گذاردهاند و

قطیفه ها و دستمالها وشانهٔ خیلی نفیس وصابون وسایر ملزومات حمام در آنجا حاضر است و از این نوع اطاق مخصوص درآن حمام بسیاراست هم برای یک نفر وهم برای دو نفرکه زن ومرد با هم داخل آن اطاق میشوند وقیمت این نوع اطاقها ازسایر جاهای حمام گرانتر است و نیز بقدری که از برای حمام مردانه ذکروشرح داده شد همین طوریک سمت حمام به همین بزرگی ومفصلی حوضها و اطاقها وجاهای مفصل برای زنها ساخته اند وچارحوضها وخزینه های متعدد درحمام زنانه نیز دارد و از برای اطاقهای زنانه ومردانه فرشهای عالی بسیار خوب دررختکن حمام انداخته وپرده های قیمتی اعلا آویخته اند و در آن حمام اطاقهای علیحده هست که قبل از دخول در حمام استادها حاضرند که ریش و صورت میتراشند و اطاقهای دیگر هست که در آنجا ناخن دست وپارا میگیرند، ومزد ناخن گرفتن وسروصورت تراشیدن علیحده است یعنی غیر از پول آب حمام است ودخول حمام با همهٔ مخارج از مرتبهٔ اعلا که در درجهٔ فوق باوخدمت کنند و اذن گردش درتمام عمارت حمام داشته باشد چهار قران بیشتر نیست، وآبهای حمام راچرخ بخار گرم میکند با زغال سنگ و باقوهٔ چرخ آب در لوله ها میرودوقسمت حوضهاوخزینه ها میشود وآب خزینه ها و حوضها همهٔ اوقات جاریست، در هر روزه وقت عصر تمام آن حمام را هرچه حوض وخزینه دارد بکلی آب را عوض میکنندو از نو آب درحوضها وخزینه میریزند. باری تفصیل آن حمامهای شهر وینه طوریست که هرچه شرح وبسط بدهم کم است. در شهرهای فرنگستان چنان حمامها دیده نشده و تا به حال درجائی نساخته اند.

عمارت اپرا

در شهر وینه تیاتر و بازی گرخانه و سرك اسب متعدد دارد و عمارت اپرای وینه راقبل از اپرای پاریس ساخته اند، بسیار عالی وبزرگ وبیرون واندرون عمارت را بسیارقشنگ بنا کرده‌اند و در اندرون عمارت برای اهل تماشا هشت مرتبه جای نشیمن دارد که غرفه‌ها ولجها و منزلها را همه برروی یکدیگر ساخته‌اند وجمیع صندلیها ونیمکتها تماماً همه از مخمل گلی قرمز است. یک شب جناب نریمان خان وزیرمختار، جناب مؤیدالملك وحقیر وآقا سید حسین ومیرزا عبدالله را به تیاتر اپرا دعوت نموده غرفهٔ مخصوصی گرفته همه دریک جانشستیم، جمعیت بسیار در میان تیاتر و غرفه‌ها و اطراف ازاعیان و اشراف شهر نشسته بودند. باری آن شب درتیاترجنگ ونزاع مابین علم وجهل بود؛ یک دختربسیار خوشگل وجیه را لباسهای فاخر پوشانیده تمام لباس آن از حریرچهره‌ای رنگ وبه‌سر وسینه و بازوی آن دختر جواهرات الوان زده وگردن بندها همه از جواهر تا به‌روی سینهٔ او آویخته و نیز سینه وگردن او تاروی پستانها باز وصورتی بسیار شفاف وبراق وبه کمال وزیبائی وآرایش خود را آراسته وآن دختر را علم نام نهاده‌اند ویک سرد کریه منظر بسیار بد گل سیاه رنگی که لباس سیاه چرك کثیف دربر کرده وریش او کوسه وسوهای او بسیار بد ترکیب وچانه باریک وگونه های برآمده و چشمهای گود رفته وصدای مهیب و نام آن شخص را جهل گذارده‌اند. در اول بازی شخصی واردبا زیگرخانه میشود ومیخواهداختراع کالسکهٔ بخار و کشتی بخار نماید وبیان علم خودرا مینماید به هر کسی علم خودرا بیان میکند، ودختری که صورت علم است تقویت از او میکند ودلداری باو میدهد

که علم و دانش خود را در دنیا رواج بده که علم تو اسباب آبادی مملکت وآسایش مردم خواهد بود ووضع دنیا از این دانش وعلم تو تغییرات کلی خواهد نمود و از برای بنی‌نوع انسان ترقیات کلی حاصل خواهد شد.

تشکیل مجادلهٔ علم باجهل در تیاتر وینه

باری‌علم، شخص‌مخترع بخار را دلداری وتقویت نموده میرود. بعد از آن جهل‌می‌آید و به مردم عوام‌میگوید که این شخص که‌مدعی علم بخار و کالسکهٔ اسبی و کشتی بخار است مردیست دروغگو ویاوه سرا، شما گوش بقول وفعل او ندهید و اسباب کار و شغل او را برهم بزنید وخراب کنیدونگذارید خیال وفکرخود را بروز بدهد، باری‌شخص جهل جمعی از مردم را دور خود جمع نموده، واین مردم را دربازیگر خانه‌ها لباسهای مختلف رنگ بسیار بد پوشانیده‌اند چراکه تقویت به جهل مینمایند، این اشخاص متفق شده براهنمائی جهل اسباب وآلات شخص مخترع بخار را خراب و پریشان نموده برهم میکنند و جهل از این معنی خوشحالی نموده با اتباع خودموعظه‌ها ونصیحتها نموده که مبادا گوش بحرف علم بدهید. باری شخص‌مخترع بخار باکمال اندوه وپریشانی خیال درگوشه‌ای نشسته متفکر که چرا نتوانستم‌علم‌خود را بروز ونشر بدهم ومردم عوام نگذاردند علم خودرا دردنیا رواج‌بدهم. در آن وقت دختروجیهه‌ای که صورت‌علم‌بود باز ازیک سمت‌بازیگرخانه با صورتی نورانی عبور مینماید ونظرش به شخص مخترع بخارمی‌افتد،

اورا غمگین وحزون می بیند، اورا دلداری داده باجهل منازعهٔ بسیاری مینماید وجمعی از مردمان معقول دانارا محرك شده ترویج علم بخار را داده راه‌آهن میسازند و کشتی بخار میسازند و از شهری به شهری و از مملکتی به مملکتی حرکت میکنند و مردم از این معنی خوشحالیها مینمایند، وبرای این شادمانی ترویج ونشرعلم یک دفعه دخترعلم اخبار نموده بقدر شصت نفر دختر بسیار خوشگل وجیه که تمام آنهالباسهای حریر الوان پوشیده و بقدر شصت نفر پسرهای بسیار خوشگل،آنها نیز لباسهای الوان مختلف برخود پوشیده وبقدر صد نفر دیگر مردهاوزنها که هرکدام لباسهای هرمملکتی را برخود پوشیده وارد صحن ایوان تیاتر میشوند وبدستورالعمل دختر علم این جمعیت دخترها و پسرها و زنها ومردها با هم رقصهای مختلف مینمایند وسازها میزنند و هردختر وپسری دست همدیگررا گرفته شادیها وعیشها مینمایند، گاهی دوتا دوتا میرقصند وگاهی ده تا ده تا گاهی با جمعیت گاهی درهم وگاهی برهم وجمیع دخترها تماماً جواهر بسیار برخود زده‌اند وخودرا پیراسته نموده زلفهای بعضی مجعدوبعضی پریشان، بعضی بافته وبعضی باز، گیسهای بلند همه بدنبال آویخته هرکدام به نوعی رقص مینمایند. بعد از آنکه رقص تمام شد پردهٔ تیاتر افتاده مردم قدری حرکت کرده شربت وشیرینی خورده باز زنگ اخبار را زده باز مردم جمع شده درسرجای خود هرکس می نشینند، باز نغمهٔ دیگر میزنند، شخص دیگربالباس مخصوص می‌آید وبامردم صحبت میدارد واظهار علم تلگراف مینماید که من چنان علمی وصنعتی اختراع نموده‌ام که ازشهری بشهری ومملکتی به مملکتی بطرفة العین

خبر میرسانم وخبر میگیرم . باز دخترعلم با آن وجاهت ولطافت آمده وبا مردم صحبتها داشته و گفتگوها نموده که این شخص مخترع تلگراف مرد یست راستگو و درست قول وحرف اورا بپسندید و از اوتقویت نمائید که بهره و منفعتها از کار او خواهید برد ، بعد از آن شخص مخترع تلگراف مشغول ساختن سیم و قوهٔ تلگراف شده، جهل در این بین خبر شده جمعی را با خود همراه‌نموده که شما گوش بحرف دختر علم ندهید که این دختریست جادوگر وساحر، این محال است که بااسباب وآلات از شهری به شهری خبر وپیغام کرده شود بیائید و این شخص را بزنید و از این شهر بیرون کنید . باری جمعی مردم نادان جمع شده شخص مخترع علم تلگراف را صدمه وآزار بسیار رسانیده او را از شهر بیرون می کنند، به شهردیگر میرود دختر علم در آن شهر او راملاقات‌نموده ازاودلجوئی نموده که من تقویت در کار تو میکنم . دختر علم در آن شهر جمعی را محرك شده، بمخبرات وتوضیعات از وضع تلگراف نموده واین جمع راباخود برداشته لشکر جهل را شکست داده جهل را از شهر بیرون کرده علم تلگراف را رواج داده وبعد از آنکه مردم دیدند قوهٔ تلگراف از مشرق به مغرب خبرمیدهد وخبر میبرد و ازبرای مردم اسباب آسایش وسهولت کار شد، و دراین دوره زمان اختراع این علم از چیزهای عجیب روزگار بود برای تشکر این نعمت وبروز این علم باید شادی وعیش و خوشی نمود، دختر علم باز جمعی از دخترها وپسرها را جمع نموده بالباسهای مختلف الوان طوری دیگرورنگی دیگر باجمعی زن ومرد خاص وعام اهل نظام و اهل علم، کلاً را بعیش وشادی ورقص مشغول مینماید،مدتی

در تیاتر دخترهاوپسرها و زنها ومردها باهم سیرقصند وشادی مینمایند. باز پردهٔ تیاتر افتاده شخص مخترع الکتریک که قوهٔ برق است اوبه تیاتر می‌آید واظهار علم مینماید او نیز همین قسم بیان مطلب وعلم خودرا نموده مردم گوش به حرف او نداده او را کذاب ویاوه گوشمرده تاآنکه عاقبت دختر علم از این معنی خبر شده تقویت از کار او نموده کاراو را رواج میدهدوباز برای این شادمانی اختراع این علم دختر علم به همان طرز وطوری که بیان شد سازها ونوازها ورقصهادخترهاوپسرها مینمایند. باری هفت قسم بازی در آن شب در تیاترنمودند، همه را بازی علم و جهل نام نهاده بودند. مقصودآنها از این بازیها همه بازی ولهوولعب نیست، مقصود فهمانیدن و بیان نمودن بمردم است که علم برجهل تفوق دارد وباید مردم درتحصیل علم بکوشندوترویج علم نمایند که هرجا که علم کمتراست مملکت خرابتر ومردمش فقیر وبیچاره‌ترند، حالا که مملکت اروپ آباد شده است ومردمش تماماً با مکنت و ثروت شده‌اند جهة رواج علم وتکمیل علم‌است، دراین صورت باید کوشید وتحصیل علم نمود و گوش بحرف جهل نداد، بمردی باید کوشید تا جامهٔ زنان نپوشد. باری اگر چه وضع ظاهر بازیگرخانه های‌فرنگستان لهو ولعب ولغویاتست‌ولی برای‌خودآنها نصایح وتنبیهات را مجسم‌نموده‌اند وبطور حس قصص وحکایات را به‌مردم میفهمانند ومردم را از کارآگاه‌مینمایند.

باری شهر وینه بسیار شهر پاك و پاکیزه و خانه های خوب و عمارتهای مرغوب ساخته‌اند، ازبیست سال قبل که حقیر به وینه‌آمده‌ام بسیار آبادتر ومعمور شده است.

ذکر عکاسخانه وسربازخانه وباغ دولتی وینه

میرزا احمد عکاس در پاریس آدرس شخص عکاسی را که در وینه است به حقیر داد که درآنجا عکس بیندازم. روزی با لازاراویچ به آن‌عکاسخانه رفته‌سه نوع عکس انداختم، وصاحب آن‌عکاسخانه دختریست بسیار وجیه وبا ملاحت وصباحت، درهمهٔ شهر وینه چشم سیاه و ابروی سیاه مانند آن دختر کمتر دیده شده است، بیشتر آن مردم برای تماشای آن دختر بدان عکاسخانه رفته عکس‌می‌اندازند وآن دختر عکس خود را انداخته بطرزهای خوب بزرگ و کوچک وبیرون عکاسخانه درحیاط و کوچه آویزان نموده که‌مردم‌بعد ازمشاهدهٔ‌آن‌صورت به طلب آن‌آمده هر که‌بخواهد بازعکس‌می‌اندازد ودکان عکاسخانه رواج کامل دارد.

و در شهر وینه دو سربازخانهٔ بسیار بزرگ دارد که هرکدام بیست هزار سرباز درآنجاسکن دارند. وضع سربازخانه‌را مثل‌قلعه‌های ایران ساخته‌اند یعنی سردر وچهار برج، ولی عمارت سربازخانه را پنج مرتبه وچهار مرتبه ساخته‌اند وتماماً از آجراست، باغ سلطنتی دربیرون شهر وینه است که اورا شمرون میگویند، از باغهای قدیم‌شهروینه‌است وعمارت سلطنتی‌درآنجا ساخته که یک روز بامیرزا عبدالله وعلی‌قلیخان ولازاراویچ رفته آن باغ را وعمارات سلطنتی‌آنجارا مفصل تماشانمودیم حوضها وفواره‌ها را ویک سمت باغ کوه وتپهٔ بلندیست که روی‌آن تپه طالار بسیار بزرگ و دو ایوان در جنبین آن ساخته‌اند که در آن طالار که میروند جمیع‌شهر وینه‌وصحراها وباغات اطراف نمایانست ووحوش

وطیور وحیوانات بری وبحری از هرقبیل درآن باغ بسیار است ودریک سمت باغ گرمخانه های متعدد دارد که تمام عمارت گرمخانه از آهن و بلور است وبسیار خوب و عالی ساخته‌اند و در آن گرمخانه درختهای گرمسیری ازقبیل خرماونارجیل وجوزهندی بسیار بزرگ بود وگلهائی که از ینگی‌دنیا آورده بودند، وخیابانهای آن باغ شمیران را تماماً دوطرف درخت نارون‌نر نشانیده و از پای درخت شاخه داده و از پای درخت سمت خیابان را با مقراض چیده‌اند بطوری کـه گویا آن درختها بقطار تا آخر خیابان یک دیوار سبز بلندی است حتی سر درختها را یک‌نوع صاف ومسطح مقراض نموده‌اند که ابداًبقدر ذره‌ای پستی وبلندی‌واعوجاج ندارد و ازهرطرف خیابانهای خوب طولانی‌در آن باغ هست.

ذکر اطبا و حـکمای شهر وینه

درشهر وینه اطبا وحکمای معروف زیاد دارد ازآن جمله‌حکیم لولاک (۱) است کـه درمدت سی سال قبل درطهران حکیم مخصوص اعلیحضرت ناصرالدین شاه بود و بعد ازآمدن حکیمباشی طولوزان به طهران حکیم لولاک به ولایت که‌نمسه وشهر وینه باشد مراجعت‌نمود. بسیار آدم‌خوبی‌است وزبان فارسی‌را خوب میداند وبسیار درست‌ومربوط تکلم مینماید، عیال او نیز قدری فارسی میداند ولی‌عربی را بهتر تکلم مینماید ولی حکیم لولاک اولاد ندارد و تا به حال اولاد برای او نشده است وبسیار از اهل ایران‌و ایرانی خوشش‌می‌آید،تاحقیر در وینه‌بودم هرروزه مخصوصاً به دیدن حقیر می‌آمد. دربیست سال قبل که به وینه

۱- در اصل «لولاك» ولی صحیح آن «پولاك» است (ایرج افشار).

آمده بودم او را ملاقات کرده‌ام، قدری پیر وشکسته شده است، دو دفعه بخانهٔ او دیدن رفتم خیلی مسرور وخوشحال شد. اعلیحضرت همایونی در تاریخ ۱۲۷۲ در شمیران طهران صورت حکیم لولاك را باقلم‌سداد کشیده‌اند بقدری شبیه اوست که گویا مثل عکس است، و درآن وقت حکیم لولاك را لباس ایرانی‌وسرداری پوشانیده و کلاه بلند که دراول در ایران متداول بوده برسر او بوده است ودستخط مبارك شاه درپهلوی صورت بود که زیارت نمودم. حکیم لولاك در وینه دو دفعه حقیر را میل زد و درحقیقت بسیار به سهولت وخوبی میل را فرو برد، یک روز هم باصرار وسعی او میل را بدست خود حقیر داده و به حقیر آموخت که چطور میل را فرو ببر که درجائی که لازم‌شد وحکیمی پیدانشدخود علم میل زدن را داشته باشی. باری اطبای وینه جناب مؤیدالملك را دیدند وتعهد نمودند که ماشما را دو ماهه علاج میکنیم بشرطآنکه در وینه بمانید وبدستورالعمل ما آنچه‌بگوئیم عمل بکنید. لابداً جناب مؤیدالملك بقول آنها عمل نموده قرار دادند که مدت دو ماه در وینه توقف نمایند جناب نریمانخان هم میل جناب مؤیدالملك را بتوقف دیدند تصدیق در ماندن وتوقف ایشان نمودند میرزاسید حسین جناب هم که خود مایل بماندن فرنگستان بودند تصدیق در ماندن ایشان نموده ولی‌حکیم لولاك از توقف‌جناب مؤیدالملك ابداً تصدیق‌نداشت بلکه منع‌مینمود ومذمت میکردومیگفت که ماندن ایشان درفرنگستان بیهوده است و این اطبا بیجهة‌ونداسته ایشان را معطل میکنند. در هرصورت‌قرار براین‌شد که جناب‌مؤیدالملك‌وآقاسیدحسین وعلی‌قلیخان

در وینه در مریضخانهٔ مخصوص توقف نموده تا دو ماه برای علاج وحقیر و میرزا عبدالله از وینه حرکت نموده به اسلامبول برویم حقیر هم ابداً توقف جناب مؤیدالملک را در وینه تصدیق ننمودم وصحه نگذاردم، از بس خود ایشان میل به مشاهده وملاقات و مذاکره باالطبا[1] دارند راضی به توقف شدند.

حرکت از وینه

روز دوشنبه بیستم ماه صفر با کمال شعف وشوق از وینه باسیرزا عبدالله حرکت کرده جناب مؤیدالملک تذکرهٔ راه را التفات فرموده و برای خرجی حقیر ومیرزا عبدالله از وینه تا اسلامبول وجهی لطف نموده با جناب ایشان وداع نموده به راه‌آهن آمدیم و جناب نریمانخان وزیر مختار تا استاسیون راه آهن مشایعت نموده احترامات بعمل آورده سه ساعت از ظهر گذشتهٔ دوشنبه بیستم صفر راه آهن حرکت کرده باجناب نریمانخان و لازاراویچ وآقا سید حسین وعلی‌قلیخان واع نموده کالسکه حرکت کرده سه ساعت به نصف شب مانده وارد شهر بست شدیم و در هوتل نزدیکی راه منزل گرفته قدری راه رفته شام خوردیم وشب را استراحت نموده صبح را با میرزا عبدالله از منزل حرکت کرده یک جوان یهودی که نام‌او سلیمان بود واهل اسلامبول وترکی زبان‌وزبان فرانسه هم میدانست دلیل راه شده جمیع شهر بست را گردش نموده مخصوصاً پل بزرگی که در روی طونه[2] بسته‌اند که او را پل‌آویخته میگویند که سه چشمه است و دو ستون در میان آب زده‌اند که چشمهٔ وسط دویست ذرع تمام یک دهنه‌است وچشمه های کنارهر کدام هشتاد

۱ـ در متن «احبا» است. ۲ـ دانوب.

ذرع وآن پل را تماماً از آهن بسته‌اندوآن پل آویخته است باسبابهای بسیار بزرگ از آهن نه مثل زنجیر طوری دیگر که به بیان نمی‌آید و چنان پلی در تمام فرنگستان دیده نشده. در لندن و وینه و پاریس پل آویخته بسیار است ولی به این دهنه دویست ذرع دیده نشده است. سمت شمال‌شهربست کوهی‌است که برروی‌آن کوه عمارت دولتی وخانه وعمارت مردم بسیار است و کوه مرتفع وبلندی است و با پله‌ها خیلی صعب ومشکل است بالا رفتن و پائین آمدن، حالا راه‌آهنی و کالسکه ساخته‌اند که بقوهٔ بخار کالسکه از آن کوه بلند بالا میرود وپائین. حقیر تا به حالا چنان راه ندیده بودم که به چه قسم کالسکه ازکوه به این بلندی بسرعت تمام بالا میرود و همانطور از سرازیری بسرعت پائین می‌آید، و دو راه قرار داده که یکی کالسکه بالا برودیکی پائین‌میرود وطنابها از مفتول محکم به قرقره‌ها بسته‌اند کـه کالسکه را بالا میبرد وپائین می‌آورد خیلی بطـور راحت. حقیر بسیار تعجب کردم و در آن کالسکه نشستیم با میرزا عبدالله وتا بالای کوه رفتیم وتماشای عمارت دولتی واطراف شهر را نموده پائین آمدیم و در میان شهر واطراف شهر گردش و حرکت کرده الحق شهر بست از بیست سال قبل تا به حال بسیارآبادشده‌است کوچه‌ها وخانه‌های‌بسیارعالی‌مثل کوچه‌وخیابانهای پاریس درشهر بست بسیار ساخته‌اند که خیلی تعریف دارد.

ورود به بخارست

باری یک شب درشهر بست توقف نموده روز سه شنبه بیست‌و یکم ماه صفر در وقت صبح از شهربست حرکت کرده در راه‌آهن نشسته مدت نوزده ساعت در راه بوده روز چهار شنبه سه ساعت به ظهر مانده

وارد شهر بوکارست شدیم. جمیع راه از وین تا پست و از پست تا بوکارست تماماً صحرا و کوهها و دره‌ها زراعت وآبادی متصل بیکدیگر بود که ابداً ده ذرع زمین سادهٔ بی‌زراعت در این راهها دیده نشد وجمیع زراعتها همه از دیم و بی‌آبست، همان از رطوبت هوا وبارندگی میروید وبعمل می‌آید و در این صفحات غیر از گندم وجوو ذرت که در طهران بلال میگویند بسیار زراعت میکنند و درخت وخوشهٔ ذرت بسیاربلند وبزرگ میشود و در شهر وین واطراف مملکت وینه زراعت چغندر بسیار میشود محض از برای شکروقند که قند وشکر نمسه تماماً از جوهر چغندراست.

باری شهر بوکارست پایتخت رومانی است که رومانی را درقبل افلاق وبغدان میگفتند و در جزو مملکت عثمانی بوده وکم کم رومانیها خودرا مجزی نموده ازتبعه بودن دولت عثمانی خارج شده‌اند وحالا شاه آنها یکی از اقوام امپراطور نمسه است. واهل نظام وسرباز رومانیها بسیار خوش ترکیب وخوش لباس وشجاع اند وجمیع سربازها وصاحب‌منصبان آنها زبده و جوانهای بسیار خوب میباشند، سه چهار نفر صاحب‌منصب سرباز هنگام آمدن از پست بـه بوکارست درکالسکهٔ راه آهن با هم نشسته بودیم از قرار تقریر آنها مدرسه های نظامـی خوب در مملکت رومانی ساخته‌اند و زبان فرانسه را در مملکت خود [رواج] داده‌اند و فرانسه رابفصاحت با همدیگرتکلم مینمایند و دربین راه و درشهرهرچه اهل نظام دیدیم تماماً جوانهای بلند قد وخوش‌لباس وتمیز، خیلی از سربازهای فرانسه بهتر بودند، کمتر ازنظام پروس نبودند. رومانی تماماً عیسوی‌مذهبند وزمین وملک آنها بسیارآباد ومعموراست وشهربوکارست را

تازه تعمیر میکنند و کوچه وخیابانها وخانه های عالی در آنجا ساخته و میسازند حتی تیاتر وتماشاخانه متعدد درآنجا ساخته اند ونیز اهل اروپ یعنی اهل پاریس ولندن درآنجامنزل گرفته اند واسباب آبادی آنجاشده اند.

ذکر صفات وحالات مردمان بوخارست

باری شب را درشهربوکارست در هوتل اوتیون منزل نموده روز را با میرزا عبدالله در شهر گردش نموده شخصی که اهل بوکارست بود و در باغچهٔ ملتی[1] قدری نشسته با اوصحبت میداشتیم نقل مینمود که اهالی رومانی فطرةً ملت فرانسه رابسیار دوست میدارند ازآن سبب است که بزرگ و کوچک آنها زبان فرانسه را تحصیل میکنند و رومانیهای اصل باطناً دولت عثمانی را دوست میدارند وتأسف میخورند که چرا درجنگ آخری روس با عثمانی عثمانیها موافقت با رومانیها نکرده که رومانی ملتزم شد که طرف دولت روس را بگیرد. ورومانی دراین مدت ازهرجهة ترقی کامل نموده اند وجهة ترقی آنها آوردن راه آهن بمملکت خوداست که بتمامی دهات وقصبه های رومانی راه آهن کشیده شده است. وکلاه مردمان رومانی بعینه مثل کلاه اهل ایران شبیه است. ولی کلاه را از پوست میسازند نه از ماهوت، بعضی کلاهها قدری بلند است وسر کلاه را مثل قدیم تو میشکنند وبعضی کلاههایی کم وزیاد مثل کلاه معمولی حالای مردمان ایرانست. و زنهای آنهامثل چرکسی میمانند خیلی بد گل وکثیف. وهوای رومانی بسیار سرداست که درخت انگور را مثل بعضی صفحات ایران در زمستان زیر خاك محفوظ مینمایند.

۱- منظور «باغ ملی» است.

حرکت از بخارست

باری یک شب در شهر بوکارست توقف نموده چهار ساعت به ظهر مانده سوار برکالسکهٔ بخار شده سه ساعت در راه بوده یک ساعت قبل ازظهربه شهر ژرژوا که از ملک رومانی و از افلاق وبغدانست و در کنار رودخانهٔ طونه واقع است وارد شدیم. شهر بسیار کثیف متعفن ومردمان کثیف و کوچه های پر ازگل، گاو وگوسفند و الاغ در گلهای کوچه ها درهم وبرهم ریخته. فوراً کالسکهٔ اسبی گرفته سوار شدیم وبلب رودخانهٔ طونه آمده به کشتی بخار نشسته شخص ارمنی که از اهل ارومیهٔ تبریز بود ونایب کشتیبان کشتی بودونام او کیرکر بود ومدتها بود در آن صفحات بوده وزبان فارسی میدانست گفت که ما از اهل ایران هستیم محبت واحترام بعمل آورده جای ما را درکشتی معین نموده فوراً چائی بسبک ایرانی برای حقیر ومیرزا عبدالله حاضر نموده کشتی حرکت نموده. مقابل اسکلهٔ شهر ژرژوا شهر ارس چیق[1]است مدت نیمساعت کشتی در رودخانهٔ طونه حرکت نموده با اسکلهٔ ارس چیق رسیدیم. همان شخص ارمنی ارومیه‌ای اسبابهای ما رابرداشته راهنمائی نموده وارد شهرارس چیق شدیم درگران هوتل که اورا اصلاح خانه میگویند منزل نمودیم که این هوتل را در ایام قبل مدحت پاشا ساخته. باری اسباب خود راد راطاق هوتل گذارده با میرزا عبدالله به تماشای شهرارس چیق رفتیم، درکوچه وبازار شهر گردش نموده، ازمدت بیست سال قبل که حقیر به ارس چیق آمده بودم ابداً تغییر نکرده وآباد نشده است، به همان وضع وخرابی وکثافت باقی است. باری چندنفر از اهل ایران را درارس چوق

۱- شهر «روس‌چیق» درساحل دست راست رودانوب و درجهت نهرقرەلون، دربلغارستان مقابل گیورگیف واقع است (قاموس الاعلام شمس الدین سامی).

دیده با آنها اظهار آشنائی نموده بعضی بقال بعضی نجار بودند. دربینی که درکوچه راه میرفتم شخصی ایرانی درکالسکه نشسته عبور مینمود، حقیر ومیرزا عبدالله رادیده کالسکهٔ خود را نگاه داشته و ازکالسکه پیاده شده تکلیف نمود که بیائید و درکالسکهٔ من بنشینید وبه منزل من بیائید. چون اصرار نمود و اصرار او از روی محبت بود رفتم ودر کالسکهٔ او نشسته بمنزل او که قهوه خانهٔ چائی پزی بود رفتیم. شخصی سید جلیل نام داشت به سن سی وپنج سال، بسیار جوان خوش ترکیب بلند قد چشم و ابروی سیاه عالی منش، ازقراری که خوداومیگفت مدت بیست سال متجاوز بوده که در صفحات ملک روم مشغول کسب بوده ومراجعت بولایت ووطن خود ننموده وبسیار وطن پرست وملت دوست بوده، حقیر ومیرزا عبدالله را که از دور دیده دانسته که ما ازاهل ایران باید باشیم، برخود واجب دانسته که باید برای ما پذیرائی ومحبت ومهربانی بنماید. باری قدری درقهوه خانه نشسته باز مارا برداشته درجائی که طبخ مینمایند وغذاهای خوب میپزند فرمایش داده از برای ما ناهار ومطبوخ حاضر نموده باخود او ناهاربسیارلذیذ خوب خوردیم، حقیر تابه آن روز مدت ده ماه متجاوز بود که در فرنگستان ابداً گوشت گوسفند نخورده بودم، آن روز درسفرهٔ او خوردم.

باری سید جلیل تا شب را مهمانی ومحبت وهمراهی نموده بعضی ایرانیهای دیگر که در ارس چیق بودند که بعضی اصفهانی وبعضی اهل سنندج و بعضی تبریزی و سلماسی و همدانی همه حاضر شدند و اظهار مهربانی ومحبت نمودند. شب را درهوتل استراحت نمودیم.

وضع شهر ارس چیق و مردم و بناهای آنجا

شهر ارس چیق بیست وهفت مسجد داردوحالا میخواهند بیست وسه مسجد آن راخراب کنند و کوچه و راه بسازند. ارس چیق در جزو ولایت طونه بوده بعد از محاربهٔ دولت عثمانی با ارس شهر ارس چیق وشهر وینه ولمسه را با صوفیان از دولت عثمانی مجزا نموده و از آنها انتزاع نموده دول اروپا بزرگ وحاکمی وبیکلربیکی برای این مملکت قرارداده که درحقیقت حالادولت کوچکی شده که اوراپلغارستان میگویند وشصت هزارقشون بالباس وحربه دارد که حاضر مشق ونظام میباشند. و اهالی اسلامی که درارس چیق مسکن دارند خیلی ضعیف و بی احترامند ولی وضع مذهب وآئین خود را ازدست نداده‌اند. مسجد ونماز خود را ترك ننموده‌اند عفت وعصمت خود رابجای خود دارند. همین قدر است که حاکم وصاحب ملك آنها عیسوی مذهب است. مدت بیست سال قبل که حقیر به فرنگستان میرفتم و به ارس چیق آمدم مدحت پاشای معروف درارس چیق برای ساختن شهرونظافت کوچه هاآمده بود و او را ملاقات نمودم، بعضی آبادیها وبناها هنوز از اوباقی است ومعروف است ارس چیق بقدر بیست هزار خانوار جمعیت دارد. از ارس چیق تابه‌وینه از راه‌آب یعنی از طونه با کشتی میروند که درسفر قبل هنگام رفتن وآمدن به پاریس با کشتی از راه آب در طونه عبور نمودم ولی حالا از ارس چیق ازطونه عبور نموده بقدر نیمساعت وشهر ژرژوا کـه طرف شمال رودخانهٔ طونه است عبور نموده نمسه فرد راه‌آهن ساخته‌اند تا به فرنگستان میرودولی

باز احمال واثقال بسیار با کشتی از رودخانهٔ طونه به بست وویند وسایر جاهای فرنگستان میرود . رودخانهٔ طونه رافرنگیها دانوب میگویند، رودخانهٔ بسیار عریضی است، هزار ذرع عرض او میشود،آب اوشیرین و گواراست ولی ابداً از برای زراعت لازم نمیشود چراکه زمینهای اطراف رودخانهٔ طونه تماماً از دیم زراعت میشود، منفعت و مداخل رودخانهٔ طونه از عبور ومرور کشتیها وبارکشی است .

حرکت از روس‌چیق

باری شب را در ارس‌چیق توقف نموده‌صبح کالسکهٔ اسبی گرفته اول رفتیم‌منزل‌آقاسید جلیل وداع نموده، فاصلهٔ ارس‌چیق تا به اسکلهٔ راه‌آهن بقدر ربع‌ساعت میشود‌وارد شده سوار برکالسکهٔ بخار شده مدت نه ساعت در راه بوده بقدر بیست‌جا کالسکهٔ راه‌آهن ایستاده بار گرفته وآدم برداشته یواش یواش‌حرکت میکرد . شخص کن‌ویکتر که اصلاً ازاهل ایطالیا بوده ونایب ضابط کالسکهٔ بخاربود وجوان بسیار معقول وزبان فرانسه‌دان، باماآشناشده داخل کالسکه شده صحبت میداشت . از ارس‌چیق تابه وارنه‌جمیع راه زراعت‌وآبادی متصل بهم که ابداً صحرای صاف بی‌زراعت دیده‌نشد وندیدیم وتمام‌زراعت آنجا از دیم است‌وباغ انگور نیز بسیار داشت ودرخت زردآلو وگیلاس وسیب بسیاردیده شد ودرخت امرود جنگلی بسیاردیدیم‌ولی‌ازسالی که راه آهن از ارس‌چیق تا به وارنه ساخته‌اند تابحال ابداً آباد ومعمور نشده است بلکه‌خرابتر و پریشان‌تر است . عجب است که آب وآبادی درجائی که خیلی مستعد هرنوع آبادی هست‌چراآبادومعمورنشده است، جویا شدم وجهةراپرسیدم گفتند که جهة آبادنشدن محاربهٔ روس با عثمانی بوده که آبادی این

جاها بتعویق افتاده است، ولی کسی دیگر میگفت که به رعیت و زارعین این جا حکومت و صاحب ملک جبر وظلم مینمایند به این جهة آباد و معمور نشده است. از ارس چیق تا به وارنه چه زمینهای سبز وخرم وچه جنگلهای خوش وضع چه آبها وچشمه های خوب وچه سبزه های پی درپی که خیلی ممتاز وخوب بود وآنچه ده و قصبه دربین راه دیده شد بیشتر از اهل اسلام بودند ومساجد ومناره های بلند در دهات وقصبه ها ساخته اند و درآن جنگلها وسبزه ها خرگوش و کبک و دراج بسیار بودند.

ورود به شهر وارنه و وضع ابنیه وشرح حال مردم آنجا

باری بعد ازسه ساعت حرکت کالسکهٔ بخار، نیمساعت از شب گذشته وارد شهر وارنه (۱) شدیم شخص کن ویکتر که ونسان باداتی نام داشت راهنمائی نموده کالسکهٔ اسبی گرفتیم وبا هم در کالسکه نشسته ازاستاسیون رفتیم به اندرون شهروارنه درخان احمد افندی منزل نمودیم. کن ویکتر که ضابط راه آهن بود و دربین راه از ارس چیق تا به وارنه گاهی در کالسکهٔ ماسی نشست وصحبت میداشت، یکدفعه فوراً دل دردی به او عارض شد بطوری که رنگ او تغییر کرد که نزدیک بود زبان او بند شود. دو روز قبل میرزا عبدالله حب نبات مصری به حقیر داده بود در جیب خود داشتم فوراً حاضر نموده به او دادم قدری مکید وآب دهان خودرا فرو داده بحمدالله بتوجه اولیاء بهتر شد.

باری خان احمد افندی جای بسیارخوبیست مثل هوتل ومنزلگاههای

۱ـ «وارنا» شهری است در شرق بلغارستان وساحل غربی بحر اسود. درمتن «وارنه»، «وارته»، «واینه»، «دارنه» و «واته» تحریر شده است.

فرنگستان ساخته است، اطاقها و رختخوابهای متعدد همه پاك وپاکیزه وتمیزکه هرروزه آستر لحاف و متکارا عوض میکنند. مدت دو شب در آن هوتل منزل نمودم و روزها را باميرزا عبدالله درشهر وارنه واطراف شهر گردش میکردیم. شهر وارنه نسبت به قبل بسیار آباد و معمور شده است، خانه های بسیارخوب وعمارتهای مرغوب‌ساخته‌اند، مکتب خانهٔ دولتی ساخته شده که‌دویست نفر شاگرددر آنجا زبان فرانسه میخوانند و مریضخانهٔ معتبر دارد و سربازخانهٔ بزرگ ساخته‌اند و ازقدیم نیز سربازخانه داشته است، ودر میان شهر چشمهٔ آبی دیدم که‌سنگ بسیار بلندی بالای چشمه نصب نموده بودند و بخط نستعلیق بسیار خوب برروی سنگ بیتهانوشته بودند و آن سنگ را به اسم‌سلطان محمود در سنهٔ ۱۲۰۰ درآن چشمه نصب نموده‌اند.

حرکت از وارنه وچگونگی حال دریاو کشتی و ورود به اسلامبول

باری بعد ازدو روز و دوشب توقف در وارنه روزیک شنبه بیست وششم ماه‌صفروقت عصراز هوتل حرکت کرده دو سه نفراز اهل ایران که در وارنه‌آشنا شده بودیم و ازاهل‌سلماس وکردستان وسنندج بودند مشایعت نموده تا به لب دریاآمدند باميرزا عبدالله با آنها وداع نموده در وافور وارد شدیم ومنزل گرفته‌قدری نشستیم. وافوار بسیارمتعفن بود وهنوز حرکت نکرده چون دریا تموج داشت حالت بعضی منقلب شده در وافور قی‌میکردند. دو ساعت ازشب گذشته‌وافور حرکت کرده، دریا کمال انقلاب را داشت. حقیر همان جائی که‌برای خود قرار داده بودم

در قمره خوابیده بودم وهمه را به حالت قی وانقلاب احوال بودم وابداً نتوانستم سرخود را بردارم، و وافور طوری کج ومعوج میشد که باحالت خوابیدن شخص نمیتوانست بند شود، باز میغلطید. کسانی که در اطراف قمره واطاق کشتی بودند زن ومرد تماماً باصداهای عجیب وغریب قی میکردند وناله هامینمودندوبعضی گریه میکردند، وموجهای بزرگ داخل سطحهٔ کشتی میشد وصداهای بلند به گوش میرسید وآب وموج کشتی را بسیار تکان میداد، گذشته از آن که کشتی کج و معوج میشد تکان او بیشتر صدمه میزد وتا بهصبح واهمه وخوف ازبرای جمیع اهل کشتی بود وبوی بد کشتی وتعفن قیهائی که مردم کرده بودند بیشتر حالتها را منقلب میساخت، و نیز در اطاق کشتی منفذ نداشت مثل حبسخانه بوی بد وتعفن دمبدم زیاد میشد و حالت شخص متنفر میشد، تا آنکه نزدیک صبح دریا قدری آرام گرفت و کشتی به کنار نزدیک شد وروشنی صبح از روزنهٔ اطاق کشتی نمایان شد. حقیرفوراً بیرون رفتم ودربام کشتی قدری راه رفتم و استنشاق هوای جدید نمودم و از تعفن هوای اندرون کشتی خلاص شدم و دریا نیز کم کم آرام گرفت و اول طلوع آفتاب کشتی وارد بغاز اسلامبول شده بحمدالله دریا بکلی ازانقلاب افتادو کشتی با کمال آرامی وآهستگی حرکت کرده. زن ومرد بسیاری درسطحه وبام و اندرون واطاقهای کشتی بودند، همهٔ آن بیچارهها شب را بهحالت خراب تا بصبح سر برده بودند. باری کشتی که وارد بغار شد خیلی به آرامی حرکت میکرد وباوجودی که باران شدید می آمد حقیر چتر برداشته در همان زیر باران نشستم و از شدت تعفن نتوانستم باندرون کشتی بروم.

قاعده‌آنست که هر کشتی که از خارج وارد بغاز میشود باید بایستد ومکث کند وتذکره بدهد، و در کنار بغاز توپخانه ها وسربازخانه ها برای این کار ساخته‌اند که کشتی نمیتواند بی‌اذن و اجازه داخل بغاز بشود باید آدمی از خارج بیاید و اندرون کشتی را ملاحظه کند وببیند وخاطر جمع شود که کشتی حربی وجنگی نباشد واسباب حرب واشخاص جنگی در آن کشتی نباشند، آن وقت اذن بدهد وتذکره بدهد که کشتی داخل بغازشده به‌اسلامبول برود. باری بعد از اذن وتذکره‌دادن کشتی حرکت کرده خیلی یواش یواش بعد از دوساعت تمام وارد اسکلهٔ گمرکخانهٔ اسلامبول شده در آنجا لنگر انداخت. قایقچیها از طرف بالای کشتی آمده کسانی که در کشتی بودند همه راپیرون بردند، حقیر ومیرزا عبدالله نیز یک قایق مخصوص گرفته اسباب خود را درآن گذارده درقایق نشستیم و از اسکلهٔ گمرکخانه بیرون رفتیم. در گمرکخانهٔ اسلامبول در باب اسباب ومخلفات خیلی دقت ورسیدگی می کنند وشخص رامعطل مینمایند واسباب شخص را از هم میپاشند ومتفرق مینمایند وبهم میریزند.

ورود به اسلامبول در دوشنبه بیست وهفتم ماه صفر

باری پس از دیدن گمرك، حمالی گرفته اسبابها را حمل نموده شخصی حاضر شده که من هوتل ومنزل خوب دارم منزل من بیائید، به همراه او رفته‌در نزدیک گمرکخانه هوتل ومنزل اسلامی اطاقی تعیین نموده اسبابها را درآنجا گذاردیم وبا میرزا عبدالله به سفارتخانهٔ دولت علیهٔ ایران رفتیم که خدمت جناب سفیر کبیر معین‌الملک برسیم. وارد

سفارتخانه شدیم در اطاق سرکار میرزا فرج‌الله‌خان که مترجم فرانسه و از منسوبان جناب معین‌الملک و جوان بسیار معقولیست وارد شدم. حاجی محمد خان که نوکرقدیم مرحوم مبرور سپهسالار بوددرآنجا بود، حقیر را دید کمال احترامات بعمل‌آورده قدری نشسته صحبت داشتیم، معلوم شد که جناب معین‌الملک دریالی تشریف دارند. بعد از ساعتی تشریف آوردند جناب ایشان را ملاقات نموده بسیار اظهار مسرت و التفات فرمودند و نیز سرکار حاجی‌میرزا نجفقلیخان بالحا(؟)ترجمان وسرکار میرزا جوادخان سرتیپ که ازمنسوبان خود جناب معین‌الملک میباشند و الحق آدم بسیار با خلق و ادب و انسانیت هستند با ایشان دوستی وآشنائی شد، جناب معین‌الملک فرمودند که ما هنوز از یالی که ییلاق اسلامبولست بـه شهر نیامده‌ایم بهتر آنست کـه شما به یالی بیائید وچند روز دیگر که درآنجا هستیم با هم باشیم. حقیر گفتم دو روزه در شهر برای رفتن حمام وبعضی کارهای دیگر باید بمانم بعد شرفیاب میشوم، قبول فرمودند. سرکارحاجی میرزا نجفقلیخان فرمودند که دراین دو شب باید در منزل من توقف نمائید، قبول نمودم و به اتفاق ایشان به منزل ایشان رفتیم. چون صندوق اسباب و رخوت خود را از وین یکسره به راه آهن داده بودم که دراسلامبول دریافت نمائیم، دوصندوق از حقیر بود و یکی ازمیرزا عبدالله، بعد از آنکه دومرتبه به کشتی رفتم که صندوقها را بگیرم کشتیبان وتحویلدار کشتی میگوید که ازشما دو صندوق در نزد ما هست. هرچه به او میگوییم سه صندوق است قبول نمیکند. عاقبت میرزا عبدالله میگوید درثبتی که در نزد شما هست وزن

صندوقها چه قدر است؟ هرقدر در ثبت وزن آنها نوشته شده بماتحویل بدهید چرا که این دو صندوق آن قدر وزن ندارد. عاقبت قبول کردند ولی صندوق حاضر نبود، در کشتی و در انبارهای کشتی تجسس نمودند صندوق پیدا نشد همان دو صندوق که موجود بود دادند ویک قبضی دادند که صندوق دیگر را فردا پیدا کرده بیائید و بگیرید. فردای آن روز بازمیرزا عبدالله به‌تنهائی رفته در کشتی معلوم میشود که شخصی در کشتی این صندوق‌را بااسباب خود بیرون میبرد، به گمرکخانه که داخل میکند گمرکچیها به او میگویند که در او را بازکن کـه اسباب آن را ملاحظه نمائیم میگوید کلید آن نزد من نیست گمرکچیها از او میپرسند که اسباب صندوق چه چیز است ازگفتن عاجز میشود ومعلوم میشود که‌صندوق از اونیست و درگمرکخانه ضبط میکنند تاآن که‌آدم ازکشتی می‌آیدواطلاع میدهد که یک صندوقی باشتباه بیرون برده‌اند نگذارید کسی ببرد که صاحبش پیدا شده است.

باری میرزاعبداللهدرگمرکخانه رفته صندوق حقیررا به‌اومیدهند وحقیرهرچه‌لباس‌واسباب داشتم‌درمیان‌آن صندوق‌بود. حالا گمرکچیها به میرزا عبدالله میگویند که اگر صندوق از تو است بگو ببینم در او چه چیز است؟ میرزا عبدالله قدری دست پاچه شده مکث میکند، چون بعضی اسبابهای حقیر را دیده بودمیدانست، میگوید قبای بلندالجه و اسباب ولباس‌ماهوت، میگویند قبای تو ولباس‌تو که‌لباس کوتاه‌واهل نظام است نباید قبای الهجه از توباشد. میگوید درپاریس‌من‌لباس‌خود را تغییر دادم و الا لباس‌من همیشه بلند بوده است. باری هرقسم‌بوده

صندوق را ازدست سارق و گمرکچیها گرفته بمنزل آورده وبحمدالله چیزی از او مفقود نشده بود. لباس و اسباب خود را برداشته با میرزا عبدالله به حمام رفتیم وبحمدالله تعالی از چرك ونجاست فرنگستان خود را در حمام اسلام تمیز و پاك کرده غسلی بجاآورده شکرها نموده حمدها خوانده بسلامتی وپاکی از حمام بیرون آمدیم وبعد از دوشب توقف در منزل حاجی نجفقلیخان روز سیم به اتفاق ایشان و میرزا عبدالله رفتیم به یالی خدمت جناب معین الملک. بسیار اظهار التفات ومسرت نمودند، دو شب در یالی مانده باز به شهر معاودت نموده و در خانهٔ حاجی نجفقلیخان آمده بعد از دو روز دیگر میرزا عبدالله را تذکره گرفته روانهٔ ایران نموده باز معاودت به یالی نمودم. یالی جناب معین الملك در موقع امیرکان است نزدیك یالی اسمعیل پاشا خدیو مصر. الحق جناب معین الملك منزل یالی را بسیار خوب و مزین وعالی وبزرگ ساخته اند، اندرونی وباغچهٔ اندرونی وگل کاریهای خوب وسنگ فرشهای الوان وکوشك مرتفع ومنزلگاه برای اتباع سفارت ومبل وپرده ها واسبابهای بسیار مزین قیمتی برای عمارت یالی ترتیب داده اند. از قراری که خود جناب معین الملك میفرمودند و از سایرین هم شنیدم قیمت زمین وعمارت وبنائی یالی تا بحال هجده هزار لیرهٔ عثمانی شده است بغیر از مخارج مبل و اسباب و پرده ومخلفات منزل و الحق بیش از اینها ارزش وقیمت دارد و از جاهای معتبر وعمارتهای عالی و تعریفی شده است بلکه سایر سفرای خارجه چنان عمارت با صفائی در اسلامبول خاصه در کنار بغاز ندارند و چنان اتفاق افتاد که هوای این موضع یالی جناب معین الملك از اکثر یالی وموضعهای دیگر بغاز خوش هواتر وبهتر است.

ذکر عمارت سفارتخانهٔ علیهٔ ایران در اسلامبول و عمارات ییلاقات یالی معین‌الملك و اسماعیل پاشا

یالی وسرای اسمعیل پاشای مصری که در پهلوی یالی جناب معین‌الملک است خیلی بزرگ ومفصل وعمارتهای متعدد و کوشکها وباغچه های بزرگ ونارنجستانهای متعدد درآنجاست و درحقیقت عمارت یالی اسمعیل پاشا یکی ازعمارتهای سلطنتی است، از بس مفصل وبزرگ است سلطانی با اتباع و خدم و حشم خود در آن عمارت یالی مسکن بگیرد وباغ بسیار بزرگی که از همه نوع اشجار در آنجا بعمل آورده‌اند وسرتبه ها وفراز ونشیبها در آن باغ ساخته‌اند که اگر در فرنگستان به زحمتهای زیاد بطورمصنوعی باغ وتپه ها درست میکنندوآبشارهامیسازند وحوضها ولاکها ترتیب میدهند از یالی اسمعیل پاشا چون درکناربغاز و در دامنهٔ کوه وتپه واقع است پست و بلند و فراز ونشیبش از روی حقیقت وراستی وبطور طبیعی ساخته وآمادهٔ خدائیست ومرتبه به مرتبه کوشکها و عمارتها درهرمرتبه‌ای ساخته‌اند ونهرها وفواره‌ها وحوضها ترتیب داده‌اندوانواع واقسام گلکاریهاوباغچه بندیها نموده‌اند. اگرچه حالا بعد از عزل اسمعیل پاشا ازمصریالی وعمارت آن دراسلامبول خیلی مندرس وپریشان شده ولی از عظمت وبزرگی نیفتاده است، یک قسمت از آن عمارت را شریف عبدالله که برادر شریف عون شریف حالیهٔ مکهٔ معظمه است نشسته وقسمتی از آن راحسن پاشا پسر خود اسمعیل پاشا که برادر توفیق پاشا خدیو حالیهٔ مصر است در آنجا نشسته است

ومابقی عمارت یالی با اسباب و پرده و صندلیها خالی و در بسته مانده است و دراطراف عمارت یالی کوچه وخیابانهای بسیار وسیع خوب ساخته اند و اطراف خیابانها را تماماً درخت کاشته و کوهها و دره‌های پست وبلند را بزحمت زیاد صاف ومسطح نموده راه بسیار خوب کالسکه‌رو ازیالی خود تا بغلاطیه وبک‌اقلی ساخته وچنان محکم وخوب‌شوسه نموده که تا به حال باوجودی که ابداً راه را تعمیرننموده‌اند خراب نشده است، و در پهلوی یالی خود باغچهٔ بسیار خوبی ساخته برای تفرج مردم که هر کسی به اختیار و آزاد درآن باغچه برای گردش حرکت وتفرج بنماید و درآن باغچه قهوه‌خانه‌های بسیارخوب وحوضهای خوب ترتیب داده است ونیز در آن باغچه تیاتر وتماشاخانه ساخته که برای مشغولیات، مردم هرروز در آنجا جمع میشوند وآن باغچه نیز در بالای بلندی کوه ومشرف بربغاز است. اگر اسمعیل پاشا تا به‌حال در اسلامبول میبود و بجای آنکه در مملکت خارج اورا توقیف وتبعید نموده‌اند در اسلامبول تمکن داشت بمیل وسلیقه وپول خود اطراف اسلامبول را خیلی‌آباد و مزین میساخت، حیف ازچنان وجودی که از مملکت‌اسلام‌خارج شده و عمر وپول خود را بیجا وبهدر خرج میکند وقدر او را نمیدانند.

باری بعد ازیک هفته‌توقف دریالی‌درخدمت جناب معین‌الملک به شهر اسلامبول‌آمده درسفارتخانه منزل‌از برای حقیرقرار دادند، شب و روز را درخدمت جناب ایشان بسر میرفت.

اتباع سفارت علیهٔ ایران

خود جناب آقای معین‌الملک از جانب دولت علیهٔ ایران در

اسلامبول سفیر کبیرند و حالا مدت پانزده سال است که در اسلامبول سفیرومقیم‌میباشند و ازهمهٔ سفرای خارج دراسلامبول‌محترم‌ترند چراکه هرسفیری که کهنه‌تر وقدیمی‌تر شد دریک شهری اومحترم‌تر است ودر مجالس ومحافل مهمانی وضیافتها ومجالس دولتی مصدّر برجمیع سفرا می‌نشینند؛ وحالا دراسلامبول‌سفیری که پانزده سال دائماً توقف‌داشته‌باشد منحصربه جناب‌معین‌الملک است والحق‌سلوک ورفتار ایشان‌دراین‌مدت در اسلامبول بسیارخوب وبقاعده ومعقولانه بوده‌و هست‌وبا مردم‌خارجه و داخله‌بسیار خوب سلوک نموده‌اندوتبعهٔ‌ایران کسانی که دراسلامبول توقف دارند ودرخارج‌اسلامبول یعنی‌درمملکت‌عثمانی‌متمکن‌ومتوقف‌اند از سلوک‌و ریاست وبزرگی جناب معین‌الملک خیلی‌راضی وشاکرند ونیز سفرا و وزرای خارج که در اسلامبول میباشند کمال وثوق و اعتماد واحترام‌به جناب معین‌الملک دارند و درعلم پلیتیک دولتی‌خیلی‌باخبر وبا اطلاع هستند وزبان فرانسه راکاملاً میدانند وزبان ترکی عثمانی را خوب میخوانند ومینویسند ومیدانند وسواد عربی و فارسی را مهارت تمام دارند وخط نستعلیق خوب مینویسندوطبع شعر خوب دارند واهل ذوق و صاحب اخلاق حمیده میباشند، ونیز حضرت سلطان حمیدخان یعنی خنکار روم کمال وثوق و اعتماد و التفات مخصوص به جناب معین‌الملک دارند بلکه از سایر وزرا وسفرای خارج جناب معین‌الملک را بیشتر التفات واعتماد میفرمایند که اسباب حسد سایر سفرا شده‌است؛ وجناب ایشان بسیار متدین و درویش‌منش وبی‌تکبر وباهرکس بطور مهربانی و محبت سلوک و رفتارمینمایند؛ و صاحب یک نفر اولاد اناث

میباشند وحال سن آن دختر بقدر چهارده سالست و دختر بسیار تربیت شده ومعقول و دانا وآگاه و دارای کمالات و دانای زبان فرانسه وزبان ترکی‌عثمانی وزبان فارسی است؛ و عیال جناب ایشان از طایفهٔ نجبای چرکس وبسیار عفیفه ومعقوله وبا رقت‌قلب ومقدسه‌میباشند؛ وغذا یعنی شام‌وناهار را در سرمیز می‌آورند بعضی‌بدست وبعضی به کارد وچنگال میخورند وخورش و پلو وغذاهای ایرانی وعثمانی و فرنگی هرسه نوع را خوب میپزند و اتباع سفارت وهرکس باشد بی‌تکلف درسرمیز حاضر میشود وبرای هرکسی غذا موجود است.

ذکر اجزای سفارتخانهٔ ایران در اسلامبول

مستشار اول سفارت سنیهٔ ایران سرکار فخامت شعار آقا میرزا جوادخان سرتیپ میباشند که دارای کمالات عدیده وصفات پسندیده و اخلاق حمیده میباشند و زبان فرانسه را کاملاً میدانند ونیز روسی را خوب میدانند وزبان ترکی عثمانی را خوب تکلم مینمایند ومینویسند ومیخوانندوالحق بسیارخوش احوال‌وخوش‌مشرب‌وشیرین کلام‌میباشند وکارها و امورات سپرده‌به ایشان کمال انتظام را داردوبا مردم‌خارجه یعنی فرنگیهاخیلی خوب وبقاعدهٔ خودشان آمیزش وملاقات وپذیرائی مینمایند وهرکسی از ملاقات ومعاشرت ایشان بهره وفیض میبرد و نیز با حقیر کمال مهربانی و درویش‌نوازی‌ومحبت‌بجا می‌آورندوبسیارخوش عقیده و متدین و رقیق‌القلب میباشند؛ وصاحب یک اولاد ذکورند که اسم ایشان میرزا صادق‌خانست (۱) و والدهٔ میرزا صادقخان همشیرهٔ

۱- مقصود صادق صادق مستشارالدوله است (ایرج افشار).

جناب معین الملک بوده که حالا مدتیست که مرحوم شده‌اند، و میرزا صادق‌خان الحق بقدری خوب تربیت شده‌اند که مافوق آن متصورنیست، مدتی در اسلامبول در مدرسهٔ سلطانی تحصیل علم زبان فرانسه‌وترکی را نموده‌اند وحالا در سفارت ایران درخدمت جناب معین الملک مصدر خیلی کارها و شغلها و مأموریتها می‌باشند و چقدر معقول و محجوب و دانا وشیرین کلام وخوش ذوق میباشند و جناب معین [الملک] کمال اطمینان وخاطر جمعی‌را به‌ایشان دارند. ولی‌خود سرکارمیرزاجواد خان مستشار، یک‌عیالی‌از کسان‌عثمانی‌دارند ولی‌از او اولادی‌به‌ظهورنرسیده است وبجز میرزا صادق خان اولادی ندارند. حقیر در این مدت که‌در اسلامبول بودم بیشتراوقات را بمعاشرت ورفاقت ودوستی‌ومحبت‌سرکار میرزا جوادخان مستشار بسر میبردم و از معاشرت ومحبت ایشان بسیار به حقیر خوش میگذشت.

میرزافرج‌الله‌خان پسرزادهٔ مرحوم‌حاجی‌سید حسین معروف‌تبریزی است یعنی خالوزادهٔ جناب معین‌الملک است. جوانیست به سن بیست سال، بسیارمعقول ومؤدب وباعقل وصاحب زبان وخط فرانسه وترکی عثمانی. شغل ومنصب اودرسفارتخانه،ومنزل ایشان هم‌درسفارتخانه‌است.

میرزا اسدالله‌خان‌پسر آقامیرزا رضی‌وزیر وظایف آذربایجان، الحق جوان آراسته و پیراسته ومعقول و مدت یازده سالست که در اسلامبول تحصیل زبان وخط فرانسه نموده وزبان‌ترکی‌اسلامبول را خوب‌میدانند و درسفارتخانه شغل ومنصب دارند.

قونسولخانهٔ ایران که در نزدیکی سفارتخانه است وحالا جناب

معین الملک آنجا را خوب ساخته‌اند محل حکومت و قونسول گری و مرافعه ومجادله و داوری تبعهٔ دولت ایرانست ، وحالا قونسول جنرال آنجا که بعرض و دادمردم میرسد اوانوس خان که از ارامنهٔ ازمیر است و والدهٔ او ازتبعهٔ ایران بوده وخود او نیز بسیار آدم خوبیست، تربیت شده‌وآگاه ومعقول وبااخلاق، خیلی بخوبی وپا کیزه بمعاملات وگفتگوهای تبعه رسیدگی نموده بعرض جناب معین الملک میرساند . و قونسولخانهٔ ایران وکسانی که درآنجا مشغول کار میباشند خیلی منظم وبقاعده است وبطور عدالت وخوبی حرکت مینمایند .

ارتاکی خان یعنی سوروزخان پسر زن نریمانخان وزیرمختارنمسه است، حالا درسفارتخانهٔ ایران دراسلامبول آمده منصب باش ترجمانی به اوداده‌اند، بسیارجوان معقول وتربیت شده است، زبان فرانسه راخوب میداند وترکی را تکلم میکند ولی هنوز نمیتواند بنویسد، درسفارتخانه مشغول کارهای سفارتی است .

حاجی آقا خان که مدتهاست یعنی چهل سالست در اسلامبول میباشند وپیرمرد شده و زنهای متعدد گرفته و همهٔ اوقات در سفارتخانه مصدر شغل و امر بوده وحالا نیز خیلی کار از او برمی‌آید و در کارخود کوتاهی ومسامحه نمینماید واهل تبریز است .

ولی در بیست سال قبل که حقیر در اسلامبول بودم در زمان مشیرالدولهٔ مرحوم وضع سفارتخانه و قونسولخانه تا بحال خیلی تفاوت کرده است .درآن زمان از چند جهة پول زیادودخل معتبر واعتبارزیاد برای قونسولخانه بود وتجار معتبر باپول ایرانی دراسلامبول بودندووضع

اسلامبول مثل حالا خراب وپریشان نبود، مردم عثمانی وتبعهٔ ایرانی خیلی با پول وباسایه بودندومعاملات و دادوستد بسیار میشد و قونسولخانه خیلی گشایش میشد، حالا تبعهٔ ایران هرچه دیدم وتفحص و ملاحظه نمودم یک نفر آدم معتبر با پول ندیدم خیلی مردمان بی‌پا وبیمایه در اسلامبول جمع شده‌اند. سابق براین تجار خیلی معتبر از اهل ایران در اسلامبول توقف داشتند وتجارت مینمودند، از آنها ابداً کسی نمانده‌است بجز یک نفر حاجی محمد محسن آقای اصفهانی که ایشان هم گویا از مایه کسر آورده‌اند و انزوا وگوشه نشینی را اختیار نموده‌اند و اسباب ودستگاه تجارت‌را بهم پیچیده‌به‌یک نفرپسربزرگ خودواگذارنموده‌اند وخودشان خانهٔ شهری که در اسلامبول داشته‌اند واگذاشته در طرف اسکودار که سمت‌آسیای اسلامبول‌است، محلی‌است که‌آنجا را حیدر پاشا میگویند، خانه‌خریده‌اند وباعیال تازهٔخود درآنجا منزل گرفته‌اند. یک روز مخصوص در روز عید باباشجاع الدین حاجی‌محمد محسن آقاازجناب معین‌الملک و اتباع سفارت وحقیر را نیز دعوت نموده به منزل ایشان رفتیم و ناهار را درآنجا صرف نموده وقت عصررا مراجعت به‌اسلامبول نموده از ملاحظهٔ خانه و وضع حاجی محسن آقا معلوم میشود که آن مایه ومکنتی که در سابق داشته‌اند حالا از برای ایشان نمانده است.

بیان حال بعض تجار ساکنین اسلامبول

از کسان‌معقول‌خوب که ازتجار سابق درخان والده هنوزبرقرارند حاجی میرجعفر آقای تاجر تبریزی میباشند که ایشان چهارپسر دارند؛

یکی حاجی میرقاسم ویکی حاجی میر محمدآقاویکی حاجی میرآقا ویکی دیگر حاجی میرنعمةالله است که او از والدهٔ دیگر است. همیشهٔ اوقات یکی ازآنها دراسلامبول درحجرهٔ مخصوص همیشهٔ خودشان درخان‌والده مشغول تجارت و کسب میباشند. این سفر که حقیر به اسلامبول آمدم حاجی میرمحمد آقا دراسلامبول بودند، بعد از چند روز حاجی میرآقا از تبریز آمدند که حاجی میرمحمدآقا به تبریز بروند، حاجی میر جعفر آقااز منتجبین و دوستان ومحبان و مخلصان و معتقدان مرحوم مبرور حاجی میرزا صفا رحمةالله علیه بودند وجناب حاجی میرزا صفای مرحوم بسیار بسیار حاجی‌میرزا جعفررا دوست میداشتند وهروقت‌به اسلامبول تشریف می‌آوردند بیشتر به منزل‌حاجی میرزا جعفر تشریف میبردند وبرکت در تجارت و کسب ایشان را حاجی‌میرزاصفا دعامینمودند و امسال گذشته حاجی میرجعفر آقا از تبریز بعزم زیارت مکهٔ معظمه و مدینهٔ منوره به اسلامبول‌آمده بودندوبه مکه‌ومدینه‌مشرف‌شده بازمراجعت به‌اسلامبول نموده به تبریز عود مینمایند. مردی‌است بسیار مقدس ومتدین وباتقوی وباطهارت‌وراست‌وامین، دراین روزگارچنان‌آدمی تحفه است‌وتازگی دارد.

باری حقیر نیز به‌سبک مرحوم حاجی میرزا صفا بیشتر اوقات را در خان والده رفته به‌منزل و حجرهٔ حاجی میرمحمد آقا و حاجی میر آقا پسرهای حاجی میرجعفرآقا میرفتم. یک روز جناب معین‌الملک‌وجناب مؤیدالملک ومیرزا جوادخان مستشارسفارت وجناب مرآت وجمعی‌دیگر را وعده گرفته در حجره ناهار بسیار خوبی ضیافت نمودند. از قراری که حاجی میرمحمد آقا میگفتند سالهای قبل‌وضع معامله و دادوستد تجارت

خودشان از اسلامبول به‌تبریز سالی بقدر هفتاد هزار لیرهٔ عثمانی‌میشده وحالا سالی بقدر چهل هزار لیره معامله مینمایند یعنی ماهوت ومتقال‌و حریر وچیت وچلواری به تبریزمیفرستند و دربیست ماه‌تنخواه این اجناس برنمیگردد وبه اسلامبول نمی‌آید و از این جهة تجارت وکسب وتجار اسلامبول کم شده است. تجاری که در اسلامبول میباشند همه بیمایه وبی‌دولتند مثل تجار ایرانی که دربمبئی تعریف شد و درمصرمیباشند، یک نفر آنها حالا در اسلامبول نیستند. حالا کسانی که در اسلامبول تجارت‌مینمایند کلاً نایب و دست فروش‌ووکیل تجاری‌میباشند که در تبریز و در طهران میباشند و الا کسانی یعنی تجاری کـه در اسلامبول هستند از خود مایهٔ کامل ندارند.

ورود جناب مؤیدالملك از وینه به اسلامبول

باری مؤیدالملک چون برای تکمیل معالجه درشهر وینه‌پایتخت نمسه مانده بودند بعد ازچهل روز توقف در وینه از حکما واطبای آنجا نیز مأیوس‌شده ازوینه‌حرکت نمودند، و روزحرکت از وینهٔ ایشان را جناب نریمانخان بـه اسلامبول خدمت جناب معین‌الملک تلگراف زده که روز پنجشنبه بیست و ششم ماه ربیع‌الاول وارد اسلامبول خواهند شد. جناب معین‌الملک قایق سه جفته مخصوص خودرا فرستاده از یالی آوردند و در اسکله حاضر نمودند و دو کالسکهٔ دو اسبی خود را حاضر نمودند. صبح بسیارزود روز پنجشنبه‌حقیر و اوانوس‌خان جنرال‌قونسول دولت علیهٔ ایران باهمدیگرسوار بر کالسکه شده بموقع‌سر که اسکله‌چی

رفته پیاده شدیم و از آنجا سوار برقایق مخصوص جناب معین‌الملک شده ، درآن حین کشتی نمسه وارد شده ما هم به کشتی رسیدیم .قایق را نگاه داشته حقیر و اوانوس‌خان ببالای کشتی رفته جناب مؤیدالملک را در قمره روی سطحه ملاقات نموده مصافحه و معانقه بجا آورده ، آقا سید حسین حکیمباشی و علیقلیخان را دیدم و نیز از ملاقات ایشان مسرت و خوشحالی دست داده باتفاق جناب مؤیدالملک و حکیمباشی وعلی قلی‌خان و اوانوس‌خان ازکشتی فرود آمده در قایق نشستیم وبه اسکله رسیده کالسکه حاضر بوده در کالسکه نشستیم و بمسافت کم بسفارتخانهٔ ایران رسیدیم و دراطاق مخصوص جناب معین‌الملک‌وارد شدند. جناب معین‌الملک از اندرون خودبیرون‌آمده جناب مؤیدالملک را پذیرائی و محبت و مهربانی فرموده ، جناب شیخ مرآت نیز تشریف داشتند . درویش میرزا حسین قزوینی که جوانیست باذوق وباطبع‌وشعر را خوب میسازد حاضرشده یک قصیدهٔ بالابلندی برای مبارکباد ورود جناب مؤیدالملک خوانده و یک قصیدهٔ دیگر برای تمجیدات و مدایح جناب معین‌الملک گفته هردو را به آواز بلند خواند .

باری منزل مخصوص درهمان سفارتخانه در مرتبهٔ دوم سفارت که جای‌بهتروپاکیزه‌تراز همهٔ اطاقها بودهواطاق‌مخصوص وتختخواب تمیز و از هرجهتی مزین وپاکیزه وچشم انداز اطاق بغاز و اسکودار و یک‌اقلی بود، منزل جناب مؤیدالملک را درآن‌اطاق قرار دادند . شام ونا هار را درسرمیز باخود جناب معین‌الملک‌وجمیع اجزاء واتباع سفارت یک‌جا صرف مینمودیم‌وجناب معین‌الملک کمال مهربانی ومهمان‌داری

وضیافت را بعمل می‌آوردند و ورود جناب مؤیدالملک را از برای حضرت سلطان خبر داده قرار براین دادند که روز جمعه بعد از نماز وفراغت از نماز جناب مؤیدالملک را بحضور خنکار یعنی سلطان روم ببرند.

رفتن جناب مؤیدالملک بحضور مبارک سلطان روم

باری ازسفارتخانه جناب معین‌الملک وجناب مؤیدالملک هر دو در کالسکهٔ مخصوص خودسوارشده و کالسکه‌چی و پیشخدمت مخصوص را لباسهای رسمی دولتی پوشانیده از سفارتخانه بطرف عمارت سلطان که آنجا را عمارت یولدوز میگویند حرکت نمودند. درآن عمارت وارد شدند و در اطاق مخصوص لمحه‌ای توقف نموده حضرت سلطان جناب معین‌الملک ومؤیدالملک را بحضور خود احضار فرمود، منتهای التفات ومرحمت ومهربانی‌را نسبت بایشان نموده‌حتی‌در ورود اطاق، خنکار تا نصف اطاق بایشان استقبال نموده خود سلطان‌در نیمکت نشسته‌جنابان معین‌الملک و مؤیدالملک را در روی صندلی نشانیده و بسیار سؤال و جوابهای خوب فرموده حتی در ناخوشی و دردسر جناب مؤیدالملک را پرسیدند؛ وحضرت سلطان‌فرمودند که من هم‌مدتی‌دردسرشدیدداشتم و کم کم خود علاج شد وآب سرد هرروزه بسر خود میریزم خیلی‌افاقه مینماید؛ وبعد فرموده‌بودندبعضی‌علاجها هست که فرنگیها معتقدنیستند ولی ماها معتقد هستیم وآن نفس‌پاك مردمان مقدس‌است که اگربشما توجه‌ونفس‌نمایند البته‌دردسرشما خوب خواهد شد. جناب مؤیدالملک خدمت خونکارعرض کردند که توجهات قدسیهٔ اعلیحضرت سلطانی نیز

اسباب شفا خواهد بود. سلطان از این عبارت خوششان آمده دعا فرمودند.

نشان مجیدی به‌مؤیدالملک داده شد

باری جنابان معین‌الملک ومؤیدالملک از حضور حضرت‌سلطان مرخص شده باز حضرت سلطان تا نزدیک در اطاق مشایعت نموده منتهای ادب وبزرگی را بجاآورده بودند. باز در اطاقی دیگر جنابان را نشانیده بودند وبعدازآن ازجانب حضرت سلطان یک نشان بسیارخوب از درجهٔ اول مجیدی باحمایل‌آن‌از برای‌جناب مؤیدالملک فوراً‌التفات فرمودند وباز اظهارمرحمت و التفات شاهانهٔ فوق‌العاده نمودند. جناب مؤیدالملک نشان را با خود برداشته باجناب معین‌الملک بسفارتخانه مراجعت نمودند.

باری همان‌روز جمعه بیستم‌ربیع‌الثانی‌حقیر از منزل‌برای گردش وحرکت رفتم منزل جناب میرزا آقای صاحب قلم که از اهل اروسیهٔ ایرانست وبسیارآدم نجیب معقول وخوشنویس در خط نستعلیق‌است، مردیست خوش‌اخلاق و خوش‌احوال ، سن او بقدر چهل سال بیشتر نیست ولی ریش او تمام‌سفید شده است، خط نستعلیق را بسیارشیرین وبامزه مینویسد.

شرح حال مؤلف کتاب و حدوث درد کمر ایشان

باری قدری در منزل صاحب قلم‌نشستم ، آثار درد کمری ازحقیر پیدا شد. برخاستم‌ومنزل آمدم‌و درسفارتخانه‌در اطاقی که منزل‌داشتم وضو گرفته نماز ظهر وعصر را خواندم‌ولی‌کم کم‌درد کمرم بطوری‌شدت کرد که بزحمت زیاد بر کوع و سجود رفتم، آخر نماز بطوری شد که

نتوانستم برخیزم وبایستم یاحرکت کنم. عاقبت یکی از کسان سفارتخانه که حاضر بودند گفتم که رختخواب حاضر نموده دو نفر آمدند وحقیر را بزحمت زیاد حرکت داده برداشتند و دررختخواب گذارده خوابانیدند. آنروز را تا بشب و تا فردا صبح درد کمرشدت داشت وطوری شده بود که نمیتوانستم حرکت کنم و بغلطم و از دستی بدست دیگر بخوابم یا آنکه بتوانم بنشینم، ممکن نشد.

معالجات گوناگون

باری وقت صبح جناب معین الملک باطاق حقیر آمده خیلی اظهار التفات و مهربانی فرموده فرستادند یک حکیمی که نام او ابوزیان است آوردند وآن حکیم فرستاده حجامی حاضر نموده وآن حجام را حکیم امر نموده شش عدد شیشهٔ حجامت درکمر حقیر گذارده بادکش نمودند و بعد از آن که حجامت نموده از کمر حقیر خون گرفته و روی حجامت را روغنی مخصوص آورده مالیدند که بسیار میسوزانید، وکمر حقیر را بسته آن روز وآن شب را نیز باز بهمان درد وشدت مبتلا بودم و بهیچوجه بهبودی از حجامت حاصل نشد. بازفردای آن روز حکیم ابوزیان آمده گفت من حالا شما را چاره مینمایم وحرکت میدهم. باری شیشهٔ بسیار کوچک وتلمبه‌ای باخود آورده کمر حقیر را باز نموده از آن شیشه و تلمبه از جوهر تریاک که آن را مرفین میگویند بقدر صد یک چکیده با سوزن مجوفی بکمر حقیر فرو برده مرفین را داخل پوست بدن حقیر نموده فوراً از برای حقیر صداع وگیجی بسیار شدیدی حاصل شده بطوری که نزدیک بود بیهوش بشوم وحالت تهوع برای حقیر پیداشده بقسمی که لباسهای حقیر ازعرق ترشد. بعد ازآن حکیم ابوزیان دست حقیررا گرفته از

رختخواب بلند نمود و بقدر ده قدم در اطاق حرکت داده ولی حالت خودرا حقیر نمیدانستم ازشدت کیف و گیجی سرفین . باری باز دررختخواب خوابیدم وآن حالت از جوهر سرفین ازصبح تا دو ساعت ازشب گذشته در وجود حقیر باقی بود ونتوانستم غذا بخورم وميل بچیزی نداشتم . نیز گنه گنه را هرروزه روزی چهارحب تجویز نموده میخوردم، مدت یک هفتهٔ تمام در رختخواب با شدت درد کمر خوابیده بودم ولی کم کم طویل شد که نمیتوانستم بی‌حمایت و کمک دو نفر از زمین برخیزم وراه بروم ونمیتوانستم ابدآ خم بشوم، باید راست بنشینم یا راست راه بروم . بعد از یک هفتهٔ تمام بحمدالله تعالی از رختخواب برخاستم و بحمام رفتم و در حمام نیز باروغن کافور وبعضی اجزای دیگر حقیر رامالش دادند وبعد از حمام نیز بمنزل آمده بازدررختخواب خوابیدم وخدمتکار حقیر نیداکی نام،شخص عیسوی که درسفارتخانه باعیال خودمشغول خدمات سفارتخانه بودند هرشب و هر روز خدمت و مواظبت حقیر را مینمودندوابدآدرخدمتگزاری کوتاهی وغفلت‌نمی‌نمودندوبطورخشنودی و مسرت از حقیر دلجوئی نموده خدمت مینمودند. جناب معین‌الملک هرروزه روزی‌دو دفعه وسه‌دفعه بمنزل حقیرو دربستر حقیر حاضرمیشدند ودلجوئی واحوالپرسی مینمودند وعیال ایشان نیز هرروزه بواسطهٔ بشیر خواجه از حقیر احوالپرسی مینمودند .

عود وبهبود درد

باری سه روز بعد از حمام باز درد کمر عود نمود وبطوری شدت نمود که از اول‌صد مقابل بدتر وسخت‌ترشد که قدرت‌برحرکت‌نداشتم وترسیدم که بکلی افلیج بشوم وپا و کمر حقیر ازحرکت بیفتد. حکیم

ابوزیان روز بعد از حمام پارچهٔ مشمعی حاضر نموده بکمر حقیر چسبانیدند که مدت ده روز بایداین مشمع در کمر چسبیده باشد. باوجود چسبیدن مشمع وخوردن گنه گنه درد کمرساعت بساعت شدیدتر و بدترمیشدتا یک شب بطوری شد که نمیتوانستم بنشینم یاحرکت کنم، بازحقیر را بزحمت زیادبرداشته دررختخواب خوابانیدند، شب را تابصبح بادرد بسربردم، وقت صبح علیقلیخان که در این سفر از شیراز تا بفرنگستان همراه بودیم وارد اطاق شده باو اظهار نمودم که شما قدری کمر مرا مالش بدهید. بقوت و زور زیاد چند دست کمر حقیر را مالیده بعد از آن که ازمالیدن فارغ شدحقیردیدم کمرم بهتر شده ومیتوانم حرکت کنم وبحمدالله تعالی درد ساکت شده حتی بطوری که از رختخواب برخاستم ونشستم وقدری راه رفتم وحرکت کردم وشکروحمد خدای را بجای آوردم. همان روز آقا عباسعلی صاحب تاجر کازرونی جناب مؤیدالملک و حقیر را مهمان کرده بود، سوار بر کالسکه شده درخان والده درمرتبهٔ فوقانی بمنزل ایشان رفته ناهارخوب ترتیب داده صرف شد، جناب حاجی مرآت نیز تشریف داشتند وآقا حسین علی نیز حضور داشت، سرکار حاجی میرزا حسن خان نیز تشریف داشتند. وقت عصرمراجعت بسفارتخانه باسرکار حاجی میرزاحسن خان بحمدالله پیاده بمنزل آمدیم. آقامیرزا حبیب اصفهانی که شرح حالات او ذکر خواهد شد کمر بند قرمزی که چهار انگشت پهنا و دوذرع طول اوبود برای حقیرآورده که برروی پیراهن بکمربستم که در حقیقت کمربند استخوانهای کمر وچهاربند را خوب نگاه میدارد وبرای راه رفتن ونشستن وسرما آن کمربند خیلی اسباب حفظ کمر است.

باز جناب معین الملک پارچهٔ سفیدی از پشم التفات فرموده که در زیر کمربند دور کمر پیچیده کمربند را برروی پارچهٔ پشمی بستم وبحمدالله روز بروز کمرم بهتر شد و از برکت سیدالشهداء درد کمرشفا یافت؛ ونیز آقا میرزا حبیب عصای کلفت بسیار خوبی که سر او چوگانیست و سر دیگراو که بزمین گذارده میشود پیکانی است برای حقیر نیاز آورده که در برخاستن از زمین و راه رفتن آن عصا در دست حقیر باشد و تکیه گاه وقوت دست باشد. این روزها بحمدالله تعالی کمر حقیر بعد ازحمام دوم و کندن مشمع از کمر ومالش زیاد در حمام خیلی بهتر شده است وهرروزه امیدواری به بهبودی آن دارم.

شرح احوال آقا میرزا حبیب

میرزا حبیب از اهل اصفهانست، در مدت بیست سال قبل در زمان ریاست میرزا محمدخان سپهسالار چند نفر را ببدنامی دهری بودن از طهران نفی نمودند، از آنجمله میرزا حبیب نیزازآن بدنامی از طهران فرار نموده کم کم خود را به اسلامبول رسانیده در زمان سفارت مرحوم مشیرالدوله حاجی میرزا حسینخان مرحوم به اسلامبول وارد شده جناب مشیرالدوله نسبت به میرزا حبیب اظهار مهربانی والتفات نمیفرمودند. میرزا حبیب چون درسواد عربی وفارسی مهارت تمام داشت وزبان ترکی ایرانی را نیزمیدانست خود را به معلمی واستادی زبان فارسی دراسلامبول راه میبرد وبیک واسطه ای تبعهٔ دولت عثمانی شده صاحب مواجب ومرسوم شده وزبان فرانسه را نیز تحصیل نموده از روی علم دانای زبان فرانسه

شده وعیال وخانه وزندگی برای خوددر اسلامبول فراهم آورده صاحب یک نفر پسر شد که اسم او کمال افندی است وحالا هفده سال دارد و در مدرسهٔ سلطانی مشغول تحصیل علم نظامی وسایر علوم میباشد، ولی والدهٔ کمال را طلاق داده حالا عیال دیگر گرفته که از طایفهٔ چرکس است و دو نفر پسر ازاین عیال چرکس دارد که یکی جمال ویکی جلال نام دارد. آقا میرزا حبیب الحق حالا در اسلامبول منحصر است درعلم وفضل و ادبیت ومعارف وشعر و دانستن لغات عربی و فارسی و نوشتن ترکی اسلامبولی وفرانسه وحالا در دایرهٔ وزارت معارف منصب ورتبه دارد و ماهی بقدر چهل تومان باو مواجب میدهند و از هرجهة آسوده و راحتست و در بعضی جاهای دیگر تدریس نموده وجه نقد باو میدهند ونیز در معلم خانهٔ ایرانیها تدریس مینماید و از آنجا نیز بقدر شش لیره درهرماهی میگیرد. آقا میرزا حبیب چون حالا مدتی است که دراسلامبول میباشند معروف ومشهورند واکثر پاشاها و معتبرین ومحترمین و اهل فضل عثمانی آقا میرزا حبیب را میشناسند ومحترم میدارند واکثراوقات بسفارتخانه خدمت جناب معین الملک میرسند وایشان نیز به آقا میرزا حبیب وثوق و التفات دارند. میرزا حبیب یک شب حقیر وحاجی میرزا حسنخان را در خانهٔ خود دعوت نمودند منتهای ضیافت ومهمانداری را نموده و اسباب وکتابهای خوب و مرقعهای مرغوب که کم کم در اسلامبول بدست آورده همه را نشان داده تماشا نمودیم ونیز کتابهائی ازاشعار عربی وفارسی که خیلی تازگی داشت و در کتابخانه های اسلامبول تحصیل نموده و در نزد خود داشت.

کوششهای ادبی میرزا حبیب

ترجمهٔ کتاب حاجی بابا را از فرانسه بفارسی نموده بسیار خوب از عهده‌بر آمده وآن کتاب‌بقدرچهل هزاربیت متجاوز میشود؛ وانشاءآت که از خود گفته و کتابها نوشته که الفاظهای خوب ومرغوب را بطور مضحکه جمع وطبع نموده است، مثل ایرنامه وچارگاه کس که اصطلاحات مخصوص که در ایران متداول است و الفاظولغاتی که درافواه عوام‌و خواص است و کسی‌آنها را ننوشته است وبه‌انشاء در نیاورده است‌آنها را ضبط وجمع نموده که در حقیقت‌آن کتابها مجموعهٔ لغات گم‌شده و از دست رفته‌است؛و کتاب‌ابواسحق اطعمه‌و کتاب‌البسه‌و کتاب‌عبید زاکانی را جمع‌نموده وچاپ زده‌است؛ و کتاب‌البسه ابداً درایران یافت نمیشود در کتابخانه های اسلامبول تحصیل نموده است. ولی‌چون میرزا حبیب در جوانی با مردمان لامذهب وبیدین وبی‌پروا از آئین راه رفته طبع‌او هنوز میل به‌آن عوالمهای‌لهو ولعب‌وشوخی ومزاح دارد وباوجوداین همه کمالات ومعارف که با اوست خیلی میل به الفاظ هرزه و لغویات دارد، واقعاً اگر میرزا حبیب قدری‌حالات معنویت و روحانیت وحقایق الهی با او بود وحید عصرخود بود، حیف که حالت وخیال او درعلم و کمال کج‌ومعوج رفته است و از طبیعت ومجاز ابداً تجاوز ننموده‌است وبخدمت شخص کامل روحانی نرسیده است، باز امید هست که‌به‌باطن اولیای‌خدا و ائمهٔ‌اطهاربروحانیت وسعادت فایض‌شود. ولی‌میرزاحبیب با وجودی که سالهای مدید است که دراسلامبول‌توطن دارد ومعاشرت تامهٔ او با اهل اسلامبول است و معاش و گذران او نیز از دولت و از اهل اسلامبول باو میرسد بازتعصب وغیرت او در وطن‌دوستی‌وحمایت

وایرانی بودن خود باقی است و از وضع ایرانی و زبان فارسی و قواعد وقوانین ایران وایرانیان بسیار خوش دارد.

وضع شهر اسلامبول

وضع حالیهٔ شهراسلامبول مدت بیست‌سال قبل که دراسلامبول بودم تا حال که این سفر مراجعت نمودم خیلی وضع اسلامبول تغییر بهم‌رسانیده است. بعد از جنگ ومنازعهٔ دولت روس با دولت عثمانی وخرابی وپریشانی مردم وضع و اسلوب شهر خیلی خراب و پریشان و کثیف شده ومردمش پریشان وفقیر بنظر می‌آیند و کوچه و خیابانهای شهر بهمان وضع سابق برقرار است بلکه خرابتر وبی‌ترتیب‌تر شده است بخصوص محله های سمت اسلامبول هرقدر سوخته است نتوانسته‌اند دو مرتبه بسازند، و در وسط محله‌ها خیلی خرابه وجاهای کثیف بهم‌رسیده وسنگ فرش ومتن کوچه‌هاوخیابانها بسیار خراب وپریشان شده است، مخصوصاً در هنگام برف وباران و گل ازشدت کثافت نمیتوان در کوچه‌ها عبورومرور نمود،وسنگ فرش کوچه‌ها نیز ازسنگهای بزرگ‌وکوچک بی‌ترتیب پهلوی هم فرش نموده‌اند و در هنگام راه رفتن در کوچه‌ها پای شخص بسیار صدمه میخورد، مگر دو سه کوچه را که خط راه‌آهن برای ترموا کشیده‌اند و آن دو کوچه را شوسه نموده کنار آن را سنگ صاف تراشیده فرش نموده‌اند ولی بسیار پریشان و مغشوش است. ولی سمت دیگر که محلهٔ فرنگیهاست وبیک اقلی میگویند، کوچه های‌آن را سنگ تراشیده فرش نموده‌اند و در هنگام گل وباران مستحفظین کوچه

گل وشل آن را پاك وتمیزنموده نمیگذارند کثیف بماند ونیز خانه های طرف فرنگیها بیشتر از سنگ و آجر است وخیلی قشنگ وخوب ساخته اند و وضع شهر اسلامبول یا غلاطه وبیک اقلی که محلهٔ فرنگیهاست بسیار بسیار تفاوت دارد که بهیچوجه نسبت بهمدیگر ندارد یعنی از خرابی و کثیفی اسلامبول وپاکی وپاکیزگی محلهٔ فرنگیها چون در اسلامبول بیشتر مسلمانان منزل دارند وبیشترمسلمانان فقیر وبیچاره هستنددراین صورت نمیتوانند خود از عهدهٔ نظافت وپاکی وتمیزی شهر برآیند و از جانب دولت نیز دراین باب اعانت ورعایتی درست نمیشود درایتصورت کثیف ومخروبه مانده و چون در محلهٔ فرنگیها بیشتر مردمان دولتمند و سفرا و وزرای خارجه منزل دارند لابد کوچه و خیابانهای آن طرف محلهٔ فرنگیها پاك و تمیز است.

شرح حال مهاجرین رومانی

چون درهنگام منازعهٔ دولت روس بادولت عثمانی مملکت افلاق وبغدان که حالا رومانی میگویند و مملکت بلغارستان از تصرف دولت عثمانی انتزاع شد وآنها بنفسه هر کدام برای خودمملکتی مستقل شدند وپادشاه علیحده دارند و اهالی مملکت رومانی وبلغارستان چون بیشتر عیسوی مذهب بودند مسلمانانی که درآنجاها توقف داشتند وصاحب ملك وخانه وضیاع وعقار بودند بعد از شکست دولت عثمانی و خارج شدن آن مملکتها و شهرها از دست دولت عثمانی بیشتر آن مسلمانان نتوانستند درآنجاها بمانند ومسکن نمایند لابد ولاعلاج از خانه وملك

خود گذشته هجرت نمودند وبه اسلامبول آمدند و املاك وخانهٔ خودرا بعضی از اصل گذشته بعضی نصفه‌بها بعضی ربع بها فروخته مهاجرت نموده به اسلامبول آمدند، وفقراء ومتوسطین مردم باز درآنجا هنوزسکنی دارند و از زمان نزاع دو دولت تا بحال همه وقت از مملکت رومانی وبلغارستان مردم مهاجرت نموده وارد اسلامبول میشوند.

از جانب دولت عثمانی دراسلامبول مجلسی تعیین نموده‌اندواز برای مهاجرین که از خارج وارد اسلامبول میشوند جا ومکان تعیین مینمایند وهردسته‌ای وهرطایفه‌ای را بجائی وبشهری میفرستند ومکان و منزل برای آنها قرار میدهند. بسیاری از مهاجرین را بصفحات ازمیر وآیدین ومانوسا فرستاده‌اند و از قراری که میگویند این جمعیت‌مهاجرین خیلی‌اسباب آبادی‌آن صفحات شده‌اند وجمعی ازمهاجرین را بطرف‌قونیه و انکوریه وآق‌سرای وبطرف بورسا و آدنه‌وقیصریه وبطرف آسیای‌دولت عثمانی متفرق ساخته‌اند وآنها را جا ومکان داده‌اند وهنوز نیز هرروزه از هرطرف یعنی‌ازطرف بلغارستان بازمهاجرین وفقرا از خانه‌وزندگی‌خود گذشته وارد اسلامبول میشوند. و در آن مجلس مخصوص نیز هرروزه جمعی‌از وکلاء ورجال دولت جمع شده که رئیس‌آنها رضا پاشای‌شیعه است که دربیست سال قبل ازجانب دولت عثمانی‌بسفارت ایران مأمور شده بود.

منزل‌ومسکن مهاجرین

در بعضی کوچه‌ها و خیابانهای شهر اسلامبول مهاجرین فقرا با چوب وتخته وسنگ اطاقهای‌بسیار کوچك برای خودساخته‌اند وسکنی نموده‌اند وخیلی‌بزحمت وعسرت وسختی‌زندگی وگذران مینمایند وهنوز

از جانب دولت برای آنها جا ومکان ومنزل درجائی معین نشده است، هنوز پریشان وسرگردان در خرابه ها وویرانه ها مانده‌اند. اگر چه این جمعیت مهاجرین ازیک طرف خیلی اسباب ضرر وخسارت برای خودشان و دولت شده‌اند ولی تمام آنها بهرطرف وبهرزمین که وارد شده‌اند آنجا را آباد ومعمور نموده‌اند که حالا زمین ساده وبی زراعت در مملکت آسیای دولت عثمانی نمانده تماماً را همین مهاجرین آباد نموده‌اند.

توجه دولت عثمانی به رعیت

حقیقةً رأفت ومهربانی که دولت عثمانی برعیت و اهالی مملکت خود دارد خیلی اسباب امیدواری مردم شده است. حالا مدت ده سال متجاوز است که دولت مبلغهای گزاف برای متفرقین ومهاجرین و فقرا و مجروحین مخارج نموده وهمه وقت وهرروز مهربانی و دلجوئی ازمردم مینمایند وخسارتی که درجنگ بمردم رسیده میدهد و از برای فرد فرد رعیت وعسکر خود رعایت ودستگیری مینماید ودلجوئی وملاحظهٔ پدرانه بعامهٔ مردم میکند وپول ومعاش ومنزل بهریک میدهد و ازپرسش حال هریک غفلت نمینماید و درداد رسی کوتاهی نمیکند ورعیت پروری را بطور کامل مجری میدارد و وضع اسلامیت وترحم را بعموم ناس خاصه فقرا ومهاجرین مرعی ومنظور میدارد.

اعلیحضرت سلطان عبدالحمید

علت خوف و واهمهٔ سلطان

حیف وافسوس که وزرای عصرسلطان عبدالعزیز مرحوم، بی ادبی وجسارت وقساوتی که در کشتن سلطان عبدالعزیز نمودند اسباب اندیشه وخوف و واهمهٔ اعلیحضرت سلطان عبدالحمید شده وحالا این بیچاره از

وزرای خودونزدیکان خود اندیشهٔ کامل داردوهمه وقت حالت سلطان با خوف و واهمه است وبطوری‌شدت‌احتیاط و واهمه بر او مستولی‌شده که هرسالی دو دفعه از سرای سلطنتی خود بهوس وتفرج بیرون نمی‌آید و گردش‌وسواری نمیکند مگر اینکه روزهای جمعه برای نماز بمسجدی که در پهلوی‌سرای خود ساخته واسم آن مسجد را جامع‌نورلامع نهاده می‌آید ونمازگزارده بعد از نماز فوراً بسرای خود مراجعت نموده تا هفتهٔ دیگر بجائی حرکت نمیکند. چند فوج سرباز مسلح ومکمل در اطراف سرای خود جا و مکان و سربازخانه ساخته و منزل داده که مستحفظ مخصوص خود اعلیحضرت سلطان میباشند و آن افواج سرباز را خود سلطان سرپرستی‌مینمایند وشام‌وناهار آن افواج را در سربازخانه‌ها پخته میدهند واسباب زندگی و معاش سربازها در منتهای آسودگی و راحت است وسلطان‌آن افواج‌را مخصوص خود نموده وهرروزه ازآنهااحوالپرسی مینماید حتی بعضی اوقات بدیدن سربازها رفته روی سربازها را میبوسد وملاطفت ومهربانی مینماید وانعام وپول زیاد بآنها میدهد. وشبها در منزل و سرای خود دو سه مرتبه جای خود را از ترس و واهمه تغییر میدهد که مبادا کسی قصد کشتن او را نماید، ومردمان امین متدین با خود دارد و کسانی که مواظب خدمات وپیشخدمت خاصهٔ او میباشند آنها را تجربه نموده وامتحان کرده وقبول نموده است.

وصف سلطان عبدالحمید اعلیحضرت سلطان عبدالحمید بسیار با اخلاق حمیده و صفات پسندیده‌وبی‌تکبرو درویش منش وباسخاوت ومهربان‌و رؤوف است‌وجمیع اهالی مملکت از سلطان راضی وشاکرند و ابداً به احدی جبر و ظلم و

تعدی روا ندارد وچنان برمردم و رجال دولت و وزرای خود مسلط است که ابداً یکی از آنها جرأت ندارند بخانهٔ همدیگر دید وباز دید یا در مجلس نجوا وسرگوشی با همدیگر بنمایند چرا که در جمیع مجالس جاسوس وآدم مخفی از جانب اعلیحضرت سلطان حاضر است و ازبرای سلطان خبر میبرد که امروز کی چه گفت و کی چه کرد و کی چه خیال دارد. بمجردی که سلطان از کسی اندیشه‌ناك شدو گمان بد درحق کسی برد بی درنگ او را از منصب معزول نموده بخارج اسلامبول برده در یکی از شهرهای دور نفی‌مینماید ودیگر ابداً نزد سلطان کسی نمیتواند از او وساطت‌وتوسطی نماید که‌آن واسطه رانیزسلطان غضب میفرماید، در این صورت جمیع مردم شهر اسلامبول از اعلی و ادنی به احتیاط و معقولیت حرکت کرده کسی با کسی‌آمیزش زیاد نمیکند مخصوصاً وزرا و رجال دولت بی اذن سلطان ساعتی با همدیگر نمی‌نشینند مگردرباب عالی که‌آنجادیوانخانه ودفترخانه ومنزل صدراعظم و وزیر امورخارجه وسایر وزرای دولت است و درهراطاقی هرروزی‌یک جاسوس‌مخصوصی از جانب حضرت سلطان حاضر است ولی کسی‌آن جاسوس را نمیشناسد که وزراء ازنوکرهای خودشان اندیشه واحتیاط میکنند که مبادا همین جاسوس سلطان باشد و از برای سلطان خبر ببرد.

عمارت مسکونی سلطان

خانه وسرای سلطنتی که سلطان محمود وسلطان محمد و سلطان عبدالعزیز می‌نشستند آنجا را میمون ندانسته بکلی آنها را ترك نموده بقدرهزارقدم ازلب دریاو بغازدورتر دربالای‌یک‌بلندی که‌مشرف‌بردریای مرمره وبغاز است[ساکن شده]وآن عمارت را یلدوز میگویند، حالا دراین

مدت اندرون وبیرونی وعمارتهای متعدد درپهلوی عمارت خود ساخته است ونیز کسانی که از معتمدین و محرمهای خود میداند در نزدیکی سرای خود زمین و جا داده و خانه برای آنهـا ساخته است، حتی برای رضا پاشای شیعه در نزدیکی سرای خود خانهٔ بسیار خوبی از نو ساخته و التفات فرموده.

توجه مخصوص سلطان به رضاپاشا

رضا پاشا در هنگام سفارت به ایران رضا بیک بود، سلطان عبدالحمید او را لقب پاشائی داد وحالا در نزد سلطان بسیار مقرب و معتبر است وحضرت سلطان بسیار باو التفات ومرحمت میفرمایند و اسرار و رموزات سلطنتی را بااو مشورت میفرمایدحتی مکرر دراندرون رضا پاشا رااحضار نموده وبا اومشورتهای بزرگ نموده است، شب و روز خود را رضا پاشا بحضور سلطان میگذراند و تا بمنزل خود می‌آید فوراً از جانب سلطان آدم‌آمده اورا احضار نموده بحضور میرودوالتفاتها وانعامهاومرحمتهای بسیار برضا پاشا میفرمایند . دو سه مرتبه حضرت سلطان خواست که رضا پاشا را صدراعظم نماید رضا پاشا قبول ننمود چرا که در امورصدارت بسا کارهاست که بیرضای سلطان میشودوموافق طبع وسلیقهٔ سلطان نیست وسلطان کتمان میکند ، عاقبت کم کم سلطان در دل میگیرد و اورا از نظر مرحمت می‌اندازد و او را معزول‌میکند، در آن وقت آن مرحمت و مهربانی ومحرمیت اول بدست‌نمی‌آید، دراینصورت رضا پاشا باوجودمیل و اصرارحضرت سلطان شغل ومنصب‌صدارت را قبول ننمود ودرحقیقت حالا بطور رفاقت و دوستی در خدمت حضرت سلطان میرود.

درایام‌سلطنت حضرت سلطان عبدالحمید باوجودآن همه‌خسارتها

وآن نزاعها وضررها وتلف شدن قشون زیاد وکشته شدن سرباز وسوار حالا باز بقدر هشتصد هزار سرباز و سوار مسلح و مکمل حاضر وآمادهٔ تربیت شده دارد که الحق چنان سرباز وچنین جوانها کمتر در پاریس دیده شده وتمام این عساکر را دولت با جیره ومواجب و لباس خوب نگاه میدارد ومتوجه میشود وحالا عسکردولت عثمانی از هرجهةمقابلی با عساکر سایر دولتهای اروپ دارد و ازعساکر هیچکدام کمتر نیست، همه جوانهای قابل و خوشترکیب وشجاع و تربیت یافته و در مشق نظام کامل وبا اسلحهٔ ممتاز خوب حاضر وآمادهٔ جنگ.

ذکر کیفیت نماز جمعه وسلام عام سلطان عثمانی

چون در اسلامبول اعلیحضرت سلطان در هرجمعه بمسجد برای نماز جمعه تشریف میبرند وبعد از نماز درهمان جنب مسجد تمامقشون که دراسلامبول مقیمند بسلاماعلیحضرت سلطان می‌آیند وجمیع امنای دولت تماماً بالباس رسمی وبا نشان درآن سلام حاضر میشوند؛ یکروز جمعه حقیر درخدمت جناب مؤیدالملک وحاجی میرزا حسنخان و میرزا صادقخان نیز همراه بودند از آنجا رفتیم بخانهٔ رضاپاشا وباتفاق ایشان بتماشای سلام لق سلطان رفتیم که الحق تماشا داشت. رضاپاشا خود بحضور سلطان رفت ومخصوصاً سلیمان افندی که از منسوبان و داماد خودشان است وجوانیست زیباوبطریقت سلسلهٔ علیهٔ بکتاشی مشرف شده ومنصب آجودانی سوارهٔ مخصوص سلطانرا داردبرای پذیرائی وراهنمائی بهمراه نموده باجناب مؤیدالملک سواربرکالسکه شده رفتیم در نزدیک

مسجدی که سلطان آن مسجد را در جنب سرای سلطنتی خود ساخته‌اند وآن مسجد را جامع نورلامع نام نهاده است، سوار نظام و سرباز بسیاری در اطراف آن جامع مشاهده شده.

عمارت مخصوص خارجیان

نزدیک جامع که رسیدیم از کالسکه پیاده شده بزحمت زیاد از داخل جمعیت و ازدحام عسکر و مردم تماشاچی خارج شده در عمارت مخصوص که روبروی جامع ساخته‌اند برای کسان محترمی از خارجه و ایلچیها وسفیرهائی کـه میخواهند سلام جمعه وقشون و سان قشون را ببینند ما را وارد کردند درآنجا، عمارتیست فوقانی مشرف برخیابانهای اطراف جامع وحیاط جامع.

عمارت سلطان و حیاط جامع

باری دراطاقی داخل شدیم که ایلچی فرانسه باخانم زن خودش در آن اطاق برای تماشای سلام آمده بودند با چهار نفر از صاحب‌منصبان سفارت فرانسه. باری در روی صندلی کـه مشرف به بیرون عمارت بود نشستیم، عمارت سلطان برروی تپه وبلندی ساخته شده رو بمغرب که مشرف به بغاز و دریای مرمره [1] است و خیابانهـای اطراف عمارتهای سلطان چون دربلندی وپستی تپه واقع است خیلی سراشیب وسربالاست. و دور تا بدور حیاط جامع چمن و درختهای سرو وچنار کوتاه کاشته‌اند و دیوار اطراف جامع از محجر آهن است مشبک و در جمیع خیابانهای اطراف عمارت سلطان و خیابانهای اطراف جامع صف بصف سواره نظام وسرباز بالباسها ووضعهای مختلف ایستاده‌اند وخیابانهارا آب وجاروب نموده‌اند و ریگهای بسیار نرم ریخته‌اند کـه بسیار مزین و خوب صفا

۱ـ در اصل «مارماره» تحریر شده است.

داده‌اند و در یک طرف کناره بیرون حیاط جامع جمعیت بسیاری از زن وسردو کالسکه ها وزنهای اعیان واشراف برای تماشای قشون وسلام جمعهٔ سلطان آمده‌اند.

حضور سلطان و همسر و مادر وی

باری رئیس کل قشون باآجودان باشی از نو آمده ترتیب ایستادن سرباز و سوار را داده همه را بجای خود منظم نموده بعد از آن مؤذن بالای مناره رفته اذان ظهر را گفته بعد از آن سه کالسکهٔ بزرگ ازسرای سلطان بیرون آمده که حرم سلطان ووالدهٔ سلطان درآن کالسکه ها نشسته بودند واطراف کالسکه ها خواجه و حرمسرا ها بطور احترام احاطه کرده کالسکه ها را آورده درپهلوی مسجد نگاه داشته اسبهای کالسکه ها را باز نموده کالسکه ها را بی‌اسب نگاه داشتند و حرم سلطان همانطور در کالسکه ها نشسته بودند وبرای تماشای سلام منتظر بودند. بعد از آن شیپور کشیدند حضرت سلطان از سرای بیرون تشریف آوردند اولاً بقدر چهل نفر پیشخدمتها که لباسهای زر دوزی پوشیده بودند و شلوار و جلیتقهٔ آنها بطرز مخصوص وفینهٔ آنها را با گلابتون دوخته بودند جلو سلطان راه میرفتند، بعد از آن کالسکهٔ سلطان که‌دو اسب به آن بسته بودند نمایان شدحضرت سلطان در کالسکه نشسته دونفر از رجال دولت خودشان که یکی ناسق پاشا بود ودیگری در روبروی سلطان در کالسکه نشسته بودند. شخص سلطان صورتی باریک داردوقامتی باندازه وریشی سیاه وقرمز خیلی بی‌ترتیب وساده که شاید هیچ آرایشی نداشت وبقدر یک قبضه ریش ویک پالتو پوستی در برداشت. باری درپهلوی کالسکهٔ سلطان و دنبال کالسکه بقدر دویست نفر از رجال دولت و اعیان و اشراف و

صاحب‌منصبان نظامی وغیر نظامی ونظام بحری بالباسهای رسمی ونشانها راه میرفتند وهنگام عبور سلطان از جلو نظامیها همه سلام نظامی داده به آواز بلند میگفتند «پادشاهیم جوق پاشا» یعنی پادشاه ما خیلی عمر بکند و زنده باشد.

مراسم نماز، خطبه‌وذکر دراویش

باری سلطان با کالسکه تا درمسجد رفته ازآنجا پیاده شده‌بمسجد داخل شده دراندرون مسجد برای سلطان غرفهٔ مخصوصی ساخته‌اند که سلطان درآنجا تشریف برده اقتدا باماممسجد نموده نماز میگزاردوعموم مردم مثل سایر مساجد صف بسته درپشت سرامام نماز میگزارند و بعد منبر رفته خطبه خوانده وبعد ازتحیات وسلام خطبه را باسم سلطان ختم مینماید، ونیزبعد ازخطبه‌جمعی ازعرفا وفقرا و درویشان درهمان مسجد درحضور سلطان بطور جمع حلقهٔ ذکرگرفته ذکرجلی میخوانند ومدتی مشغول ذکر میشوند و بعد از ذکر سلطان را دعا میکنند، چون خود سلطان ازسلسله‌وطریقهٔ شاذلی‌است وشیخ ومرشد مخصوص داردوسلطان در نزدیکی عمارت سلطنتی خود برای پیر ومرشد خود تکیه و بارگاه بسیار خوب ساخته که جمعی ازدراویش در آن تکیه منزل دارند ونیز از برای شیخ در پهلوی تکیه عمارت اندرونی بسیار خوب ساخته که عیال شیخ در آنجا منزل دارند ومستمری ومعاش بسیار از برای تکیه و دراویش تکیه وشیخ قرار داده است.

سان نظامیها

باری بعد از فراغت از نماز حضرت سلطان در یکی از اطاقهای مسجد که مشرف برحیاط مسجد است وبقدر دو ذرع از زمین بلندتراست تشریف آورده نشستند ومقابل روی سلطان درحیاط مسجد بقدر صد نفر

موزیکانچی ایستاده موزیکان میزدند وجمیع نظام‌سرباز فوج فوج تماماً بطور نظام دسته بدسته ازجلو سلطان گذشته سلام میدادند. بعد ازآنکه سربازها سان خود را دادند افواج سواره دسته بدسته ازجلو سلطان‌عبور نموده سلام‌دادند. ولباس‌واسباب و کفش وفینهٔ سربازهاوتفنگ ویراق آنها بقدری پاك وپاکیزه وتمیز بود که از توصیف خارج است وتفنگها تماماً سوزنی، و بعضی‌از افواج یعنی‌فوج خاصهٔ سلطان عمامهٔ سبز برسر داشتند وعمامهٔ سبز را مانند عقال و رشته‌ای که اعراب برسر می‌بندند برسربسته بودند ، و در جلو هرفوجی چهار نفر تبردار اول راه میرفتند. سواره‌ها تماماً بالباس‌واسلحهٔ خوب واسبهای خوب فربه وهرفوج سواره همه را اسبهای یکرنگ داده مثلاً یک فوج‌را تمام کهر، فوجی را تماماً اسب کبود، فوجی دیگر اسب قیر ، وهمچنین هرفوجی رنگ اسب آن علیحده بود ولباسها وزینتهای خوب وتفنگ ویراقهای مرغوب.

چون سلطان در هرجمعه حکماً بمسجد تشریف می‌آورند و افواج سرباز وسواره نیز باید بسلام وسان حاضر شوند در این صورت ازهرجهة نظام‌دولت عثمانی‌منظم وبا ترتیب وخوش‌لباس وتمیزند حتی سربازها قبل از آنکه از خیابان بیرون مسجد میخواستند بحضور سلطان بروند و دفیله کنند چند نفر حاضر شده لباس سربازها را با ماهوت پاك کن‌تمیز میکردند و گرد کفش آن سربازها را نیز پاك میکردند.

اظهار لطف سلطان

باری هنگام تشریف فرمائی سلطان بمسجد آدمی مخصوص در اطاقی که جناب مؤیدالملک تشریف داشتند آمد وتحقیق نمود که در اطاق کیست واسامی همه راپرسید و از برای سلطان خبر برد بعد از آن

از جانب سلطان آدمی مخصوص آمد که قایق بیک نام که پیشخدمت مخصوص سلطانست آمد و ازجانب سلطان از ایلچی فرانسه وخانم عیال اوومؤیدالملک وحقیر احوالپرسی نمود واظهار التفات ومرحمت سلطان را رسانیده وما ها نیز اظهارتشکرودعا گوئی نسبت بحضرت سلطان نمودیم.

باری بعد از آنکه سان قشون تمام شد ازبرای سلطان یک درشکهٔ دو اسبه حاضرنمودند وسلطان از مسجد بیرون تشریف آورده در درشکه نشسته وعنان اسبهای درشکـه را بدست خود گرفته و بسرای خودشان تشریف بردند ونیز کالسکه های خانمهای حرم را اسب بسته باخواجه ها بسرای خود معاودت کردند.

علت نماز گزاردن سلطان در مسجد

حالا جهة آمدن سلطان بمسجد ونمازگزاردن وسان نظام وقشون را درهرجمعه درمسجد دیدن، جهات عدیده دارد؛ یکی آنکه مقصود از این نظام وسرباز برای حفظ مملکت وملت اسلام است ویکی آنکه این حشمت ونظام را بمسجد آوردن برای احترام مذهب وآئین اسلام است نه آنکه سلطان ازبرای خوداین نظام قشون را ترتیب داده واین تجمل را از برای خواهش نفس خودقرار داده است پس معلوم باشد که این قشون واین نظام واین ترتیبات ومخارج ازبرای احترامات وشعائراسلام و مذهب محمدی (ص) است وحفظ ثغور اسلام است ، دراین صورت مردم برایگانی بپادشاه خدمت میکنند چرا که پادشاه خود را خادم ملت ومذهب اسلام میداند.

شرح نظام بری وبحری و کشتیهای جنگی دولت عثمانی

نظام و قشون دولت عثمانی بسیار محترم ومعزز و خوش لباس

وشام وناهار آنها رادر سربازخانه ها پخته میدهند ولباس سرباز رادولت میشوید و در سربازخانه هـا حمـام ومسجد نیز دارد و امـام مخصوص دارند وهمه نماز میگزارند و هفته بهفته سرو صورت آنها را تراشیده و اصلاح مینمایند ودست وصورت آنها همیشه پاك وباصابون شسته وتمیز است. وسربازها در کوچه و بازار خیلی معزز و محترمند و ابداً سربازها شغلی و کسبی در بازار و کوچه نمیکنند ومشغول کاری نمیشوند.

نظام بحری

نیز دولت عثمانـی نظـام بحری بسیار دارد از توپچی و سرباز و کشتیهای جنگی زره‌پوش که‌آن کشتیها را تماماً ازآهن ساخته‌اند. بقدر بیست وپنج کشتی جنگی دارد کـه تمام آن کشتیها با توپ و اسلحه و توپچی وسربازها که تمام‌آن‌سربازها درآن کشتیها مشق‌سربازی‌مینمایند وهمهٔ‌آن سربازها وتوپچیها‌در علم‌سیاحت‌وشناو در دریا رفتن و کشتیبانی ماهرندورئیس‌قشون بحری دولت عثمانی‌خیلی معتبراست وآن کشتیهای زره پوش آهنی همیشهٔ اوقات در بغاز اسلامبول حاضرند و سالـی چند کرورتومان‌مخارج‌آن کشتیهاوسربازهاوتوپچیهاوعملجات‌آن کشتیهاست. کشتیهای جنگی ترکیب و شکلش غیر از کشتیهای رسمی بارکشی است، محکمتر وبزرگتر و با اسباب و توپهای بسیار بزرگ که سرتوپها را بقطار از اطراف کشتی در بیرون نمایانست.

مدرسه‌های نظام و محصلین ایرانی

ونیز در اسلامبول مدرسه های نظامی بسیار است کـه هرمدرسه هزار نفر شاگرد و بیشتر و کمتر در آنها درس و علم نظامی تحصیل مینمایند وهمهٔ آنها را از دولت لباس مخصوص ممتاز و خوراك پخته میدهند. وشش نفرشاگردی که سلطان‌از ایران خواستند که دراسلامبول

تحصیل علم نظامی نمایند و اعلیحضرت همایونی از طهران آنها را فرستادند، در یکی از مدرسه های نظامی که در کنار بغاز است در طرف اناطولی و مدرسهٔ بسیار معتبریست و هشتصد نفر شاگرد درآنجا هست، شاگردهای ایرانی درآنجا میباشند و مخصوصاً بآنها اطاق مخصوص برای خواب داده‌اند و بسیار بآنها احترام و اعزاز مینمایند ونیز از جانب اعلیحضرت سلطان مخارج مخصوص بآنها داده میشود.

اسامی آن شاگردها اینست: محمد حمیدخان پسر حاجی میرزا علی اکبرخان غفاری، محب علی خان پسر میرزاحسنخان نوادهٔ مرحوم آقارجب رختدار، عباسقلیخان، جعفر قلیخان، پسرهای طهماسب قلیخان کلاتی، شیخ بهائی پسر ابوالحسن میرزا مشهور به شیخ رئیس و محمدخان پسر مرحوم محمدآقای سرتیپ برادر جناب معین الملک. این شش نفر در مدرسهٔ نظامی در اسلامبول تحصیل علم زبان فرانسه وجغرافیا ونقشه وهندسه وعلم نظامی و زبان وخط ترکی مینمایند و الحق بسیار تربیت یافته‌اند، و از قراری که از خود این اشخاص مذکور فوق شنیدم بسیار بآنها خوش میگذرد ونیز خوب مشغول تحصیل میباشند و گاهی از ایام در شبهای جمعه رخصت گرفته مخصوصاً بسفارتخانه آمده خدمت جناب معین الملک میباشند و جناب معین الملک نیز کمال التفات و مواظبت نسبت به آنها دارند.

درمدرسه درپنج وقت درصف جماعت نمازمیگزارند وابداً نمی توانند از نمازگزاردن غفلت نمایند، محمد خان پسرمرحوم محمد آقا رادیدم شلوار او زانویش پاره بود. گفتم چرا؟ گفت از بس نماز میخوانم.

در جمیع مدرسه های نظامی وغیر نظامی دقیقه‌ای از نماز غفلت ندارند و اگر شاگردی تنبلی کند و مسامحه نماید و بنماز حاضر نشود دو روز او را در مبرز حبس مینمایند.

در اسلامبول آدم بی‌نماز کمتر دیده‌میشود، امنای دولت وبزرگان تماماً هنگام ظهر بمسجدها داخل میشوند ونماز میگزارند برخلاف ایران که شأن بزرگان نیست که درمساجدنماز گزارندومساجدرا محترم بدارند.

توجه به مذهب شیعه

وضع حالت حالیهٔ مردم اسلامبول حالا در باب مذهب و آئین بیشتر مردم برای معاشرت ومجاورت باایرانیها وشیعه ها شیعی مذهب شده‌اند، بعضی محب خانوادهٔ نبوت خودرا میدانند بعضی بطریقهٔ علیهٔ بکتاشی که آنها نیز شیعه وجعفری مذهبند وبعضی‌از پاشاها ومردمان معقول باسواد ومتشخص چنان درتشیع سخت ومحکم ومتعصب شده‌اند که در ایران چنان اشخاص با صدق و ادب کمتر دیده میشود.

ذکر تعزیه داری حضرت سیدالشهداء در اسلامبول

کاظم پاشا که یکی از رجال دولت ومرد بافضل وبا کمال است هرساله مخصوص یک مرثیه درتعزیه‌داری حضرت سیدالشهداء بنظم میکند و بطبع رسانیده بمردم میدهد که خود را ومردم را داخل ثواب کرده باشد. اولاً که مایهٔ تشیع وشیوع مذهب اثنی‌عشری را دراسلامبول وسایر ولایات روم مرحوم مبرور حاجی‌میرزا صفا اعلی‌الله مقامه درمدت چهل سال تمام کم کم بپختگی و از راه علم و فضل واخلاق حمیده و دانش رواج دادندوثانیاً مرحوم مبرور سپهسالار حاجی میرزا حسینخان

بسیار در این باب اصرار و ابرام داشتند وبراهنمائی مرحوم حاجی میرزا صفا تألیف قلوب نموده با علما ومشایخ و بزرگان دین آمیزش نموده وتعزیه‌داری حضرت سیدالشهداء را هرساله در ماه محرم در اسلامبول رواج داده،وحالا نیز در این مدت مدید بجهة زیادی جمعیت شیعه در اسلامبول که از اهل ایران و اهل روس میباشند هرساله درمحرم خاصه در عاشورا در کاروانسراها روضه‌خوانی و تعزیه‌داری مفصل مینمایند ومخصوصاً درشب عاشورا بقدر هزار نفر متجاوز ازاهل آذربایجان‌وسایر بلاد ایران واهل تفلیس وقراباغ وگنجه و شیروان که بتصرف روس است تماماً سرخود را با قمه زخم زده و لباس سفید پوشیده و خونها از سرآنها جاری ویا حسین یا حسین گویان درکوچه وبازار وکاروانسراها گردش مینمایند ومردم اسلامبول از زن ومرد با کمال خضوع وخشوع در کاروانسراها برای تعزیه‌داری حاضرمیشوندوگریه‌ها و زاریهامیکنند، و نیز این شیوه تعزیه‌داری و صدق و اخلاص مردم ایران را بخانوادهٔ رسالت می‌پسندند در این‌صورت بعد از مشاهدهٔ این حالت هرکه باشد باهرحالت تغییر حالی برای او حاصل میشود.

درویش بکتاشی بیکی ازاهل تسنن گفته بود که چراشماازبرای اولاد خلفای ثلاث تعزیه‌داری نمیکنید و این نوع احترامات نمیداریدومردم چرا از برای آنها مدیحه ومرثیه نگفته‌اند وآثاری از اخلاف آنهانیست؟ درویش دیگر گفته بود ازآن‌اسلاف‌نباید‌خلفی‌بماند وبهترآنکه نمانده‌است.

وضع لباس واطوار زنان اسلامبول

زنهای عثمانی حالا بیشتر لباسشان مثل زنهای فرنگی شده‌است

وفستان و زیرجامـهٔ بلند میپوشند و بعضی مثل ایام قدیم بسر و روی خود چارقد ودستمالی از تنزیب[1]نازك میكشند كه باوجودآن گردن و صورتآنها تماماًاز زیرتنزیب[1] نمایانست وقرجه لباسیاست كه مانند جبهٔ آستین گشاد میماند زنهـا او را در كوچه و بازار برروی لباس خود در عوض چادر برسر یعنی دربرمیكنند .

در این اوقات بیشتر زنهای اسلامبول چادر سیاه مثل چادرهای زنهای ایرانی برسرمیكنندو كمر چادر را از طرف تویچادر می بندندمانند اینكـه كمر بند بسته باشند و برروی صورت خود یك دستمال كلاغی میاندازند كه بعضی دستمالها سیاه وبعضیسفید وبعضی گلدار، وچادر آنها بعضی از جنسچادرهای ایرانی است وبعضی اطلس قرمز وبعضی قناویز سیاه وبعضیاطلس سیاهوبعضیالیجهٔ الوان وبعضی اطلسمحرمات چادر میكنند، هر كس بسلیقهٔ خود هرچه بخواهد چادر درست میكندو متوسطین بعضی چادر شب آبی سفید مخصوص چادر میكنند . چندی نمیگذرد كهزنهایاسلامبول بكلیرو نخواهند گرفت ومثل زنهای فرنگی رویباز دركوچه وبازار راه خواهند رفت چراكه حالا نیز بسیار اززنها روی باز دركوچه حركت میكنند و زنهایاعیان واشراف اسلامبول در بعضی مجالس ومحافل كسانی كه دیدن آنها میآیند ابداً رو نمیگیرند حتی درمحلهٔ فرنگیها كـه میروند بكلی روی خود را باز میكنند و برای خریدوفروش كه در بازار میروند و دردكانهامینشینند ابداً رونمیگیرند وحالا ازاینجهة دراسلامبول در زنهایاهل اسلام خیلیهرزه وبیناموس پیدا شده است وخیلی زنها مثل فرنگستان جنده شدهاند وكارخانههای

۱- در متن «تنزیف» تحریر شده است .

جنده در اسلامبول پیدا شده است و پلیس و دولت نیز خیلی ابرام در ممانعت ندارند . در ایام قبل اگر مردی بخانهٔ زنی میرفت یاآنکه زنی بخانهٔ مردی برای هرزگی میرفت هرگاه قراول وپلیس شهر خبرمیشدند امام[1] محله وکدخدای محله وپلیس و گزمه با جمعی جمع شده بدرب آن خانه رفته در رابازمیکردند وآن زن‌ومرد هرزه رابا هرلباس وهرقسمی که بودند ازخانه بیرون می‌آوردند وعلی‌رؤوس‌الاشهاد ازکوچه وبازار بخانهٔ کلانتر شهر میبردند و زن ومرد هردو را حبس‌وجریمه میکردند و این عمل را باسقون میگفتند حالانیز باز این عمل باسقون هست‌وترك نشده است ولی‌نه بشدت قدیم‌اما درمحلهٔ بیك‌اقلی که محلهٔ‌فرنگیهاست مثل فرنگستان بسیار هرزه و جنده و بی‌ناموس وکارخانه وجنده خانه هست و ابداً نه از جانب دولت و نه جانب ملت ممانعتی نیست حتی گاهی‌زنها به لباس زنهای‌فرنگیهاشده از محلهٔ اسلامبول بمحلهٔ‌فرنگیها رفته داخل جنده خانه شده مشغول هرزگی میشوند.

ذکر بعضی عادات و اخلاق اهل اسلامبول

نیز بسیاری از اهل اسلامبول زن ومرد بی‌دین ولامذهب‌بجهة کثرت معاشرت با فرنگیها بی‌تقوی و آئین شده‌اند و اینهـا را آلافرنگ میگویند. شام وناهار خودرا درسرمیزمیخورند وشراب وعرق راآشکار مینوشند ونمازنمیگزارند و روزه نمیگیرندولی‌سایر مردم‌مثل‌علیاوسردمان معقول اهـل اسلامبول بطرز قدیم خود غذای شام و ناهار را در روی مجموعه گذارده میخورند،مثلاً[2] چارپایهٔ کوتاهی در وسط اطاق گذارده

مجموعهٔ بزرگی برروی چارپایه میگذارند واشخاص بدور مجموعه نشسته ومقابل هرکس در روی مجموعه پارچه‌ای از نان گذارده بایک قاشق، وظرف غذا را یکی‌یکی در وسط مجموعه گذارده همهٔ آن جمعیتی که در سرمجموعه نشسته‌اند با قاشق از آن یک ظرف غذا میخورند وبعدازآن که آن ظرف‌را صرف‌نمودند صاحبخانه‌اشاره‌نموده ظرف خالی رابرداشته ظرفی دیگر از غذا دروسط مجموعه میگذارند همچنین تاآخر غذا ظرف غذا را یکی یکی در مجموعه میگذارند. وهرکس از فقیر وغنی دست خود رابعد ازصرف غذا باید باصابون بشوید. درهرخانه در دالان جلو مبال یک سنگ آب مخصوص و آب پاك دست نخورده درآنجا هست که شیری بر او نصب نموده که برای وضو و دست شستن از آن شیر آب وضو میگیرند و دست میشویند.

باری نظافت و پاکیزگی در ملت عثمانی خاصه در اسلامبول خیلی تعریف دارد بطوری که فرنگیها باین‌پایه هنوز پاکیزگی‌ندارند وباین راحت نیستند چرا که‌فرنگیها هنوز طهارت گرفتن را یاد نگرفته‌اند وتغوط و ادرار را نجس نمیدانند.

تفصیل حمام اسلامبول

ونیز حمامهای اسلامبول بقدری پاك وپاکیزه‌وتمیز است که حد ندارد؛ اولاً در سربینهٔ‌حمام‌جای بسیار بزرگیست که‌زمین‌وسط‌آن‌ازسنگ مرمر سفید فرش است و اطراف آن تشک و پشتیهای سزین گذارده‌اند وخدمتکارهای خوب حاضرخدمت‌اند؛ شخص که‌لباس خود را کند،لنگ

بسیار تمیزی باو داده وقطیفه باو پوشانیده کفشی از چوب بپا نموده با کمال احترام او را سیبرند درمابین اندرون حمام وسرحمام، درآنجا هوای بسیار معتدلی دارد وتشکها ومندرها درآنجا ترتیب داده‌اند، شخص را در آنجا می‌نشانند یاآن که درازمیشود، کم کم قدری که نشست هوای آن مابین برای شخص عرق می‌آورد، بعد از آن جوانهای تمیز ومعقول حاضرند یکی می‌آید وشخص را مالش میدهد بقدر نیمساعت بعد ازآن دست شخص را گرفته باز کفش چوبی را بپا نموده در اندرون حمام برده حمام بسیار بزرگ روشن وسقف بلند، در وسط حمام ازسنگ مرمر سفید تخت بسیار خوبی‌ساخته‌اند، لنگی و زیراندازی حاضر نموده شخص را دو مرتبه در آنجا خوابانیده از نو مالش‌میدهند بعد از مالش دراطراف صحن حمام اطاقهای کوچک دارد که هر کدام یک سنگاب و دو شیر آب سرد وگرم دارد، در آنجا باز لنگـی انداخته شخص را درآنجا برده کیسه میکشند بعد از آن صابون زده دلاك از نزد شخص میرود بعد از آن خود شخص شیرهای آب سرد وگرم را باز نموده وزمین آن اطاق‌را پاك وتمیز نموده موافق سلیقهٔ خود وغسل نموده بعد از آنکه کارتمام شد اشاره وصدائی نموده فوراً قطیفه آورده شخص را پوشانیده و کفش چوبی بپا نموده باز در مابین رفته قدری درآنجا نشسته آن لنگ‌وقطیفه را از نو تغییرداده قطیفهٔ سفیدتر وبهتر آورده وبشخص پوشانیده شخص را میبرندد رجائی که لباس خود را کنده بود یعنی درسرحمام و رختکن در روی آن تشکها خوابیده و درازشده باز جوانی خوشگل وتمیزآمده بقدر نیمساعت شخص را مالش‌داده بعد از آن وقتی که رطوبت وعرق

شخص بکلی خشک شد آن جوان لباس را برتن شخص میپوشاند، بعد از آن انعام ومزدحمام بقدرشش قران بیشتر نمیشود . این شرح وتفصیل حمامهای اسلامبولست که در هیچ ولایتی چنان اسباب راحت وتمیزی میسر نمیشود، ازهرجهة شخص دراین حمامها راحت شده وپاك وپاکیزه وخاطر جمع بیرون می آید .

ذکر مساجد ومدارس وطلاب ومدرسین شهر اسلامبول

در اسلامبول مدرسه بسیار دارد وعلما وطلاب تحصیل علم فقه واصول مینمایند، ومعاش ومخارج طلاب مدارس را خیلی بقاعده میرسانند؛ وطلاب درمدرسه های اسلامبول بسیار خوش لباس وتمیزند؛ و قاعدهٔ خواندن درس طلاب اینست که هربیست نفر یا سی نفر طلبه یک مدرس دارند، آن مدرس می آید در یکی از مسجدهای بزرگ مثل مسجد ایا صوفی یا مسجد سلطان احمد وتشک بسیار کلفتی از اطلس دوخته اند، مدرس برروی آن می نشیند و رحلی درجلو او گذارده اند، مدرس کتاب را در روی رحل گذارده جمیع طلاب وشاگردها درجلو روی مدرس حلقه زده مدرس بصدای بلند درس میگوید .

درجامع سلطان سلیمانخان که بزرگترین جامعهای اسلامبول است بقدر هشتاد تشک و رحل مدرس در آنجا هست که طلاب مدرسه ها در آنجا درس میخوانند که برروی هم بقدرسه هزار نفر طلبه در آنجا حاضر میشوند ولی این همه طلاب بیشتر از اهل دهات و از بیرون شهر اسلامبول میباشند و این طلاب درحقیقت بعضی از ولایت ووطن خود

از ترس آنکه آنها را دولت سرباز بگیرد فرار کرده و گریخته‌اند وخود را به لباس طلبه در آورده‌اند و در اسلامبول آسوده شده‌اند ولی کم کم تربیت شده با سواد میشوند.

بیشتر اهل اسلامبول حنفی مذهب‌اند و نیز خود سلطان وعموم علما و رجال دولت در قاعده ومذهب حنفی رفتار مینمایند.

ذکر تکایای اسلامبول

وشرح حال مشایخ و دراویش صوفیه

در شهر اسلامبول تکایای فقرا و دراویش بسیار است، ازهرسلسله وطبقه وطایفه وطریقه تکیهٔ مخصوص دارند وتکیه‌های آنها بسیار خوب وبا مخارج و ایرادومستمری است، ودولت یاآنکه ازموقوفه بتکیه مخارج میرساند یاآنکه ازجیب خود مخارج تکیه را میدهد، وهرنوع درویش در اسلامبول بسیار محترم ومعززند وهریک طریقه، در ایام هفته یک روز مخصوص ذکر دارند که درویشها جمع شده در اطاق ذکر حلقه زده ذکر میگیرند.

اسامی تکیه‌ها و درویشها و طریقه‌ها از این قرار است : طریقهٔ بکتاشی که‌شیعهٔ اثنی‌عشری وجعفریند، طریقهٔ مولوی یعنی مولوی رومی صاحب مثنوی ، طریقهٔ قادری ، طریقهٔ نقشبندی ، طریقهٔ رفاعی، طریقهٔ خلوتی ، طریقهٔ جلوی ، طریقهٔ سعدالدین ، طریقهٔ چشتی، طریقهٔ شاذلی که سلطان روم از آن طریقه است ، طریقهٔ شعبانی ، طریقهٔ بدوی ، طریقهٔ اثنی‌عشری‌طریقه‌ایست که بخلفا[؟] ندارند، طریقهٔ گلشنی ، ونیز

بسیاری دیگر طریقه ها هست که آنها را فراموش کرده ونداستیم .

جمیع این طریقه ها هر کدام جداگانه تکیه های متعدد دارند و هرتکیه شیخ علیحده دارد وهرتکیه دراویش بسیار دارد، و درویشها شبها درتکیه ها میخوابند، و درویشها ابداً دراسلامبول تکدی نمیکنند وبیجهة بجائی نمیروند . زن ومرد اسلامبول هر کدام بیک طریقه ویک تکیه معتقد میباشند وبطور اعتقاد دعا از شیخ تکیه میگیرند .

در اسلامبول شش تکیهٔ مولوی هست که همهٔ آنها شیخ علیحده دارند . یکی ازآن تکیه ها دربیک‌اقلی درمحلهٔ فرنگیها وتکیهٔ بسیارعالی است که همهٔ اعیان و اشراف در روز سماع وذکر در آن تکیه میروند .

شیخ قدرت‌الله وپسرش عطاءالله

سابقاً تکیهٔ مولوی دربیک اقلی شیخی داشت که اسم او قدرت‌الله افندی بود وبسیارآدم معقول وشیخ باتقوی ونفس بود . درآن ایام سنهٔ ۱۲۹۰ درخدمت مرحوم حاجی میرزاصفا رحمةالله علیه برای افتتاح ذکروسماع به آن تکیه و دیدن شیخ قدرت‌الله میرفتیم . آن شیخ قدرت‌الله افندی تولدش بعد ازفوت والده‌اش شده است، هنگام گذاردن درقبر، و ازاین جهة او را قدرت‌الله نام نهاده‌اند؛ وشیخ قدرت‌الله بقدر هشتاد سال عمر کرده چندی قبل مرحوم شده . پسراوعطاءالله افندی است، جوانی بود بسیار با سواد وبافضل دانای زبان فارسی وترکی و زبان فرانسه و در علم نی زدن ماهر و در نواختن قانون و ارغنون با کمال مهارت و در فنون موسیقی با سررشته . باری بعد از رحلت قدرت‌الله افندی پدر خود،واسطه هاانگیخته ازجانب شیخ المشایخ کل، که درقونیه درتکیه ومقبرهٔ مبارکهٔ مولانا می‌نشینند، اذن و اجازه خواسته در اسلامبول در

همان‌تکیه بجای پدرخود شیخ میشود. بعد از آن کم کم بجهة‌مجاورت با فرنگیها ومعاشرت باآنها وضع درویشی خود را از دست داده داخل فراموشخانه‌شده‌وسهمانیها وضیافتها از آن طبقه و آن طایفه نموده‌اسباب و اوضاعی که در تکیه داشته از قبیل کتابخانه واسبابهای دیگر همه‌را فروخته‌ومخارج فرنگیها نموده‌وخود عطاءالله نیز نکبت او را گرفته مثل افلیج وتشنج ناخوشیها گرفته حالا باوجودی که سنی‌ندارد مثل‌آدمهای پیر هفتاد ساله بنظر می‌آید ونمیتواند راه برود. وچون تکیه موقوفات ومستقلات بسیار دارد باز بقدر صد نفر درویش در آن تکیه مقیمند که شام وناهار وقهوه و چای ولباس از آن تکیه بآنها میرسد و باز هفته‌ای دو روز را که جمعه وسه شنبه باشد سماع مینمایند ومردم از اهل‌اسلام وفرنگی در آن تکیه برای استماع ذکر ومشاهدهٔ وضع رقص و سماع جمع میشوند و بعد از سماع عطاءالله افندی از سماع که فارغ شد در کریاس منزل خود نشسته جمع کثیری از زن واطفال اعیان واشراف و فقرا حاضر شده هر کدام را عطاءالله افندی دعا میخواند و دعا میدهد وناخوشها ومریضها نیز همه دعا میگیرند وهرکس بقدر همت وقدرت خود پول وشیرینی برای شیخ نیاز میدهند و این هیأت درهرجمعه‌بعد از سماع بوقوع میرسد.

نیز سایرتکایائی که دراسلامبول هست مردم‌برای استشفاوطلب دعای خیر از فقرا وشیخ تکیه دعاها میگیرند و نیازها میدهند و بسیار بفقرا ارادت و اعتقاد دارند.

بکتاشیها جمیع این طریقه وتکایا که نام برده شد تماماً در شهر اسلامبول

است مگر تکیهٔ بکتاشیها که در خارج شهر و دربیرون دروازه استچرا که عثمانیها بکتاشیها راشیعه و رافضی میدانند و کمتر بخودراه میدهند ولی بقدر صد هزار نفر متجاوز از مردم خاص وعام و پاشایان اعتقاد و ارادت بسلسلهٔ علیهٔ بکتاشی دارند، وطایفهٔ ارناود که مردمان شجاع و دلیرند تماماً معتقد بسلسلهٔ بکتاشیند. سلسلهٔ بکتاشیها مردم شتّی وغیر طریقهٔ خودرا به اطاق ذکرخودراه نمیدهندچرا که درسایر تکایالوحه‌ها ونوشته‌باسم خلفا بسیاراست ودرتکیهٔ بکتاشیهابجز اسم‌مبارك ائمهٔ‌اطهار دیگر اسمی نیست.

مساجد

مساجد بزرگ شهر اسلامبول چند عدد است یکی مسجد ایاصوفی است که در اول کلیسا بوده و در زمان افتتاح سلطان محمدفاتح اسلامبول آن کلیسا را مسجد ساخته وحالا مدت چهارصد سال است‌بل متجاوز که مسجد است‌و درآنجانماز میگزارند، وچنان عمارت وبنائی در جمیع دنیا ساخته نشده که شرح توان داد، بنّائی وبزرگی‌آن مسجد و ستونهای سنگ سماق وحجاری آن مسجد در جائی دیگر نیست.

مسجد دیگر جامع‌سلطان سلیمان است که بعضی آن‌جامع‌را بهتر وقشنگتراز جامع ایاصوفی میدانند، خیلی بزرگ وعالی‌است، چهارستون بسیاربزرگ درمیان مسجدبکاربرده‌اند که درجائی‌دیگردیده نشده،توی حیاط‌مسجد که‌مسقف‌ومفروش است‌نودقدم‌است که‌شصت‌ذرع باشدوطاق آن بسیاربلند است وچندهزارقندیل‌وچراغ دارد که هرشب‌روشن میشود.

حرکت از اسلامبول

روزپنجشنبه بیست وچهارم‌ماه‌جمادی‌الثانیه‌سنهٔ ۱۳۰۵ دوساعت

بغروب مانده از سفارت سنیهٔ دولت علیهٔ ایران با جناب مؤیدالملک و حاجی میرزا حسنخان از جناب معین الملک واتباع سفارت وداع نموده وجمعی از تجار ایرانی که درآن روز اتفاقاً برای امرمخصوصی بسفارت آمده بودند از آن جمله حاجی محمد حسن طاهباز وحاجی میرآقا پسر حاجی میرجعفر آقای تبریزی و آقا میرزا علی‌اکبر برادرزادهٔ حاجی‌سید محموداصفهانی‌باجمعی دیگراز آنهاخدا حافظ نموده وجناب‌معین الملک وجناب مؤیدالملک درکالسکه نشسته تا به اسکلهٔ مشهور به سرکه اسکله‌چی مشایعت آمده جناب معین الملک دم اسکله ازکالسکه پیاده شده باکمال التفات و ادب ومهربانی وداع و روبوسیها نموده با میرزا جعفرخان مستشار سفارت مراجعت نمودند ولی سایر اتباع سفارت که میرزاصادق خان‌پسر میرزاجوادخان‌ومیرزا اسدالله‌خان ومیرزافرج‌الله‌خان و اوانوس‌خان وحاجی محمد محسن‌آقای تاجر و حاجی مجیدخان و آقا حسینعلی و آقا محمد طاهر مدیر روزنامهٔ اختر و جناب صاحب قلم وآقا عبدالحسین تاجر و آقا عباسعلی صاحب کازرونی وآقا شیخ محمد یزدی و درویش‌حسین‌قزوینی‌تماماً‌بقایقها نشسته بکشتی‌آمدند وبقدرنیمساعت درکشتی توقف نمودند و جناب معین الملک قایق سرخفتهٔ مخصوص خود را حاضر نموده جناب مؤیدالملک و حاجی میرزا حسنخان و حقیر وعلیقلیخان درآن قایق نشسته بکشتی وارد شدیم و بافرداً فرد ازاحباب و دوستان مذکور وداع نموده و باکمال میل ومحبت و مهربانی روی همدیگر را بوسیده مخصوصاً با میرزا صادق‌خان پسر میرزا جوادخان وصیتها ومکالمه ها نموده همه مراجعت به اسلامبول نمودند.

این وافور از کپتانی مخصوص نمسه است وافور بسیار منقح تمیز خوبی است، جمعیت زن و مرد مسافر در وافور بسیاراست؛ بعضی مسلم بعضی ارامنه و روم وفرنگی ویهود ویک زن خوانندهٔ فرنگی که ازاهل فرانسه است و طفل کوچک دوساله‌ای باخود دارد با زن خدمتکار در قمرهٔ اول وافور منزل دارد وجناب مؤیدالملک درقمرهٔ اول منزل نموده وسرکار حاجی میرزا حسنخان وحقیر وعلیقلیخان ومیرزا آقاخان کرمانی در قمرهٔ دوم. یک ساعت بغروب مانده وافور از بغاز اسلامبول حرکت نموده باوجودی که هوا بسیار گرم بودوباد شدید می‌آمد بحمدالله تعالی کشتی با کمال آرامی وبی‌طلاطم حرکت میکند ولی چون چهارماه بود در وافور ننشسته بودم این‌شب اول را قدری حالت منقلب شده وحالت تهوع بهمرسیده نتوانستم بنشینم وشام وغذا نیز صرف نشد، همهٔ شب را تا بصبح درقمره خوابیده بودم وهم منزلهای قمرهٔ ما چند نفر زن و مرد یهود بودند و دو سه نفر عیسوی و دوسه نفر زن ومرد مسلمان.

قلعهٔ سلطانی

باری بحمدالله تعالی وافور بسلامت از دریای مرمره گذشته اول صبح باسکلهٔ کلی‌پلی که سمت رومیلی وخاك اروپ است رسیده بقدر نیمساعت وافور مکث نموده لنگرانداخته کاغذ پست را رسانیده بعضی اشخاص از وافور بیرون رفته بعضی داخل وافور شده وافور حرکت کرده وبعد از ساعتی باسکلهٔ چناق قلعه‌سی رسیده که از خاك آسیا و آناطولی حساب میشود وآنجا را نیز قلعهٔ سلطانی میگویند، باستیانها ومحکمه ها وسنگرها وتوپها در دوطرف بغازچناق قلعه سی ترتیب داده چون فاصلهٔ بحر مرمره وبحر ابیض بغازنسبت بقدرده فرسخ طول ونیم‌فرسخ وبعضی

جاها یک فرسخ عرض و هر وافوری که از بحر ابیض میخواهد داخل این بغاز شده که بدریای مرمره واسلامبول وبحر اسود برود درمقابل قلعهٔ سلطانی لابد باید بایستد وتذکرهٔ اذن دخول باو داده داخل بغاز بشود و الا بی اذن بهیچوجه کشتی نمیتواند داخل بغاز بشود. درقلعهٔ سلطانی سربازخانهٔ معتبر وتوپخانه وخسته خانه ازجانب دولت عثمانی ساخته اند.

جزیرهٔ بقچه

باری یک ساعت ازروز گذشته وافوراز قلعهٔ سلطانی حرکت نموده وقت ظهر بجزیرهٔ بقچه رسیده که بزبان ترکی بقچه ادەسی میگویند ـ اده بزبان ترکی جزیره رامیگویند ـ جزیرهٔ بقچه جای بسیارخوبیست، آبادی بسیار دارد واسبابهای بادی نیز در اطراف تپه های اسکله ساخته بودند که همه در حرکت بود. قدری وافور در آنجا توقف نموده قدری بار داده وبار گرفته وبعضی مردم ومسافر از وافور خارج و داخل شد.

ذکر جزیرهٔ مدللی وشرح حال فخری بیك

وافورحرکت کرده وقت غروب بجزیرهٔ مدللی رسید. چون وافور بقدر شش ساعت در آنجا توقف مینمود برای گردش وتماشای شهر و اسکلهٔ جزیرهٔ مدللی قایق گرفته جناب مؤیدالملک ومیرزا حسنخان وآقا میرزا آقاخان وعلیقلیخان ومحمد شفیع، آدم میرزا حسنخان سوارقایق شده باسکلهٔ شهر مدللی وارد شدیم. چون جناب فخری بیک که سابقاً درایران از جانب دولت عثمانی سفیر کبیر بود اکنون در جزیرهٔ مدللی حاکم ومتصرف است و ازجهة سابقهٔ آشنائی حقیر باایشان میل نمودم که ایشان را ملاقات نمایم در دم اسکله احوال منزل ایشان را جویا شده شخص

ارمنی که رئیس پلیس شهر بود اطلاع یافته به‌فخری بیک خبرداده، جناب مؤیدالملک وحاجی میرزا حسنخان ومیرزاآقا خان وحقیر باتفاق رفتیم منزل فخری بیک. منزل او بقدر پانصد قدم ازلب دریا دوربود، خانهٔ حکومتی ولی بسیارمحقر ومخفف مرتبهٔ فوقانی نشسته بود. او را ملاقات نموده از ملاقات همگی اظهار بشاشت وخرسندی نموده پسراو که علیخان نام دارد وتولد او درشمیران طهرانست وحالا سن اوهشت سال میشود اورا خبر کرده وآمدودست همه رابوسیده طفل شیرینی است، فخری بیک با او بزبان فرانسه تکلم مینمود و والدهٔ او که زبان‌فارسی را درایران تحصیل نموده است بزبان فارسی با او تکلم مینماید، زبان روسی و ارمنی نیز میداند، زبان ترکی‌هم که زبان خود اوست که‌حالا این طفل هشت ساله دارا ودانای هشت زبان است.

فخری بیک مدت هفت سال در ایران بسفارت کبری مأموربوده و ازایران که معزول‌شده وبه‌اسلامبول آمده او را مستشاروزارت خارجهٔ اسلامبول نمودند و چندی که دارای آن شغل بود خیلی بطور رشادت وجسارت حرکت‌میکرد وحالا چند مدتی‌است که او را حاکم ومتصرف کل جزیرهٔ مدللی نموده‌اند والحق از قراری که میگویند بسیار اسباب آبادی و تعمیر این‌جزیره شده است. درجمیع قصبه ودهات این‌جزیره راههای شوسهٔ بسیار خوب ساخته ونیز اسکلهٔ بزرگ که حاکم نشین است، کناردریا را تماماً باسنگهای تراشیده‌وخیابانها و کوچه‌های‌خوب ساخته وراههاو کوچه‌ها را پاك وپاکیزه‌وتمیزنموده است و گمرکخانه و انبارها وجاهای بسیار خوب درکنار اسکلهٔ شهر ساخته‌است.

باری بزرگی جزیرهٔ مدللی یعنی اطراف و دور تا دور جزیره بقدر بیست و چهار ساعت حرکت وافور است وجمعیت و اهالی این جزیره صدوبیست هزارنفوس است که صدهزار آن عیسوی‌مذهبند وبیست‌هزار آن اهل اسلام وقلیلی یهود،واشجار زیتون در کوهها وصحراهای مدللی بسیار است که تمام آن زیتون را روغن گرفته به فرنگستان میبرند که مبلغ بیست‌هزار لیرهٔ‌عثمانی گمرك روغن زیتون‌آنجاست، صدوپنجاه‌هزار لیره مالیات‌تمام‌جزیرهٔ‌مدللی میشود. جزیرهٔ مدللی ازجزیرهٔ خبریرآبادتر ومعمورتر است، حالا بعد از جزیره کریت دولت عثمانی‌جزیره‌ای آبادتر وبزرگتر از جزیرهٔ مدللی ندارد . در این جزیره اسبهای بسیار کوچك دیده میشود که بقدر کره الاغ کوچك وبسیارخوشگل و خوشتر کیب، ونیز در جزیرهٔ مدللی اشجار و زراعت از هرقبیل خوب میشود و هوای آنجا نسبت به اسلامبول بهتر است .

باری بقدر ربع‌ساعت در منزل‌فخری بیك‌توقف نموده فخری‌بیك صندل مخصوص خودرا حاضر نموده با همراهان درصندل نشسته بوافور آمدیم وقدری لور وپیاز و ذغال از بازار خریده محمد شفیع آدم حاجی میرزا حسنخان بکشتی‌آورده چنان لوری بامزه وخوب که ببعضی‌مشتبه شده بود که سرشیر یا کره است .

حرکت از جزیرهٔ مدللی

باری نصف شب لنگر وافور را کشیده حرکت نموده از جزیرهٔ مدللی تا به ازمیرشش ساعت با وافور راه‌است . وافور خیلی به‌آهستگی حرکت نموده، اول طلوع آفتاب وافور وارد لیجان ونزدیك شهر ازمیر رسیده و چون کمپانی فرانسه مخصوص قدری از دریای کنار اسکله را

دیوار سنگی کشیده که از دریا راهی برای آنجا قرار داده که کشتیهای بزرگ از دریا آمده داخل آن محوطه میشوند که در وقت تموج دریااز طلاطم کشتیها محفوظ باشند و کمپانی برای ساختن این حوض متصل بدریابقدرپانصد هزار لیرهٔ عثمانی خرج نموده وحالا هر کشتی که داخل آن حوض میشود حق دخول خود را داده وارد میشود و دو سال دیگر شخص کمپانی مبلغ پانصد هزار لیره که خرج نموده با منفعت و حق زحمت خود را برداشته این محل با مداخل آن حق دولت عثمانی خواهد شد.

لیجان وخلیج ازمیر بقدر چهار فرسخ طول وعرض او میشود که از دریا خارج شده وشکل هلالی بهمرسانیده و درحقیقت این خلیج تماماً آباد است وخانه ها وباغها وبستانها ساخته‌اند.

باری چون اوانوس خان که حالا جنرال قونسول ومأمورقونسولخانهٔ اسلامبولست و اصلاً از اهل ازمیر است و پسر یفوربیک ارمنی است که سابقاً یفوربیک در ازمیر قونسول بوده وحالا نیز قونسولخانهٔ ازمیر در اختیار اوانوس‌خانست که ازجانب خود حاجی میرزا مهدی ناسی را در ازمیر بجای خود نایب گذارده و حاجی میرزا مهدی چند روزی است بناخوشی استرخا وتشنج مبتلا شده است.

ورد به ازمیر

باری اوانوس‌خان از اسلامبول حرکت جناب مؤیدالملک را به ازمیر بمترجم خود تلگراف نموده اول صبح که وافور وارد ازمیرشد دو نفر مترجم که یکی دیکران و دیگری ارتین که بایک نفر فراش در قایق مخصوص نشسته و بیدق شیر وخورشید نشان ایران را زده وارد

وافور شدند. جناب مؤیدالملک و حاجی میرزا حسنخان و حقیر و میرزا آقاخان و علیقلیخان تماماً از وافور بیرون آمده در آن قایق نشسته به اسکله وارد شدیم و در کالسکه نشسته بقونسولخانه رفته قدری توقف نموده صرف چای وقهوه کرده همشیرهٔ اوانوس‌خان آمده پذیرائی نموده از آنجا بخانهٔ دیکران رفته قدری در خانهٔ او نشسته شیرینی و قهوه صرف شده کمال مهربانی نموده از آنجا بخانهٔ ارتین مترجم رفته قدری درخانهٔ اونشسته والدهٔ پیری داشت بادو همشیره، در مجلس آمده بازقهوه وشیرینی صرف شد.

وضع خانه‌ها و شهر ازمیر

از آنجا برخاسته به کالسکه نشسته بشهر و اطراف شهر گردش کرده الحق وضع شهر ازمیر خیلی خوب وباترتیب و کوچه‌های تمیز وسنگ فرشهای مرغوب وخانه‌های عالی و در ازمیر مخصوصاً درهرخانه ابتدا یک دالانی برای خانه‌هایشان قرار داده‌اند که خیلی با صفا و سلیقه است؛ اولاً درخانه را از شبکهٔ آهن ساخته‌اند و همه را از شیشهٔ الوان ترتیب داده‌اند وزمین دالان بقدر چهار پله اززمین کوچه بلندتر است و دالان به تفاوت بعضی سه ذرع وبعضی دو ذرع وبعضی بیشتر و کمتر عرض دارد وطول دالان نیز به تفاوت است. هر کسی بقدر وسع خود دالان خانهٔ خود را وسیع وطولانی وبزرگ قرار داده است وفرش دالان از مرمر سفید صیقلی است وسیزها وصندلیها در دالان گذارده‌اند وعقب دالان مقابل درب خانه حیاط خانه نمایانست. درخت نارنج و پرتقال ولیمو در مقابل در نشانیده‌اند که سبزهٔ درختها از دالان و در

خانه نمایانست و دو سمت دالان اطاق نشیمن است وخانه‌ها دو مرتبه وسه مرتبه است و همهٔ خانه‌ها را از سنگ وآجر میسازند. باری وضع دالان خانه‌های ازمیر در هیچ شهری و ولایتی نیست، مخصوص خود آنجاست.

اما کوچه های شهر ازمیر همه پاك و پاکیزه و بسیار تمیز است مخصوصاً حالا کوچه‌وخیابان جلودریارا طوری خوب وپاکیزه ساخته‌اند که بهترین جاهای باصفای ازمیر است وعمارتها وقهوه‌خانه و هوتل وتیاترها ودکاکین بسیار خوب درکنار دریا ساخته‌اند وزمین خیابان جلو عمارتهای کنار دریا بقدر بیست ذرع وسی‌ذرع عرض متجاوز است که خط راه‌آهن برای شمندفر وتراموا هردو هست وتراموا که نیمساعت درحرکت است . در ازمیر دو خط راه‌آهن برای شمندفراست یکی‌بشهر ایدین‌میرودودیگری بشهرنالوسا که هرکدام‌سه ساعت راه‌شمندفراست.

در ازمیر اجناس و ارزاق از هرجا ارزان‌تر و وافرتر است وهرنوع مردم وکسبه در ازمیر کسب وتجارت دارند چراکه کشتیهای بزرگ از جمیع ولایات فرنگستان به ازمیربرای دادوستد وتجارت می‌آید و راه آهن وشمندفر نیز دارد وشتر وقاطر و الاغ نیز درکار است و شخص با هرنوع میتواند درازمیر گذران نماید. هوای ازمیر نسبت به اسلامبول خیلی ملایمتر وبهتر است. مرکبات بسیار یافت میشود و درخت انجیر بقدری در ازمیر واطراف ازمیر فراوانست که انجیر خشك ازمیر بجمیع مملکت فرنگستان میرود هرنوع جعبه‌ها وقوطیها ساخته و انجیرها را باکمال سلیقه در قوطیها چیده بـه ولایات میبرند و انجیر ازمیر خیلی

درشت وشیرین وبزرگ میشود که انجیر خشک ازمیر از انجیرهای تازهٔ هرجا بزرگتر است.

جمعیت ازمیردویست هزارنفراست که صدوپنجاه هزارآن عیسوی مذهب‌اند وپنجاه هزارآن اهل اسلام، وعیسوی‌آن رومی و ارمنی‌و گرك وقدری فرنگی‌اند؛ و نیزنان و گوشت وماست وپنیر وسایر اطعمه‌در ازمیر بسیار وفور دارد؛ ومردمانش‌صاحب حسن وخوش صورتند؛ ومساجد و مدارس متعدد بسیار خوب نیز دارد.

در ازمیر خبر فوت امپراطورآلمان راآورده بودند، جمیع بیدقهای قونسولخانه‌ها را بطور تعزیه کشیده بودند.

حرکت از ازمیر

باری وقت غروب آفتاب روزپنجشنبه از ازمیر وافورحرکت کرده شب را بجزیرهٔ سغز رسیدیم قدری در آنجا وافـور مکث نموده از آنجا حرکت کرده دریا منقلب شده وحالتهارا منقلب‌نموده وجمیع اهل‌وافور بحالت‌قی‌صداهاوناله‌هامیکردند که کسی کسی‌را نمیشناخت وهرکسی خود راگم کرده وبحالت خود مشغول بود. حقیرخیلی حالم پریشان‌شد و قی بسیار نمودم.

جزیرهٔ لارس

روز یک شنبه وقت عصر وافور بجزیرهٔ لارس رسیده در آنجابقدر دو ساعت مکث‌نموده قدری بار داده وبارگرفته. جزیرهٔ لارس نیزآبادی بسیار دارد و اهالی آنجا تماماً عیسویند، خانه های آنجا را طبقه بطبقه برروی هم ساخته‌اند و جلو خانه‌های خود را سفید کرده‌اند و خانه ها بیشترسه طبقه وچهارطبقه است ودرخت زیتون‌نیز درآن جزیره بسیار.

باری وافور وقت غروب ازآنجا حرکت کرد شب را ساعت چهار

به‌جزیرهٔ راوس رسیده درآنجا بقدر دوساعت توقف نموده‌بعضی اشخاص که در وافور بودند در راوس پیاده شده وافور حرکت نمود.

روز دوشنبه وشب سه شنبه‌را دریامنتهای انقلاب را بهمرسانیده که حالتهای همه منقلب و پریشان شده بازقیها وناله‌ها کرده آن روز وشب را کسی قوهٔ برخاستن ونشستن و راه رفتن نداشت همه را درقمرهٔ وافور خوابیده بودم. شب سه شنبه را بطوری حالت حقیر منقلب شده که نتوانستم بخوابم‌ونتوانستم راه بروم ونه‌غذا خوردیم، تمام رابیحال افتاده بودم، تا صبح سه شنبه که هوا بحمدالله تعالی‌آرام گرفت و دریا ازانقلاب افتاد و شهر اسکندریه ازدور نمایان شد و دلها اطمینان بهمرسانیدوخاطرها جمع‌شد وجسدهای‌مرده که درواقور ازشدت‌انقلاب وطلاطم از حس وحرکت افتاده بود زنده شدند وبرخاستند و بحمدالله تعالی هوا صاف شدوآسمان نمایان شد واسکندریه از دور پدیدار گشت ومردمی که درواقوربودند همه بجنبش‌آمده همه بحالت شعف‌وسرورآمدند.

ورود به اسکندریه

باری کم کم وافور تا بنزدیک ظهر وارد لیمان اسکندریه شد. هر وافوری که وارد اسکندریه میشود لابد باید یک قلاوز مخصوص ازاسکندریه بیاید و راهنمائی وافور نماید که وافور داخل لیمان شود. چون‌این‌منصب قلاوزی مخصوص یک‌طایفه‌ایست در اسکندریه، کسی دیگر نمیتواند راهنمائی کند چراکه محمدعلی پاشای‌خدیو سابق مصر بقدر ربع فرسخ کنار دریا را بطور مارپیچ سنگها ریخته که در زیر آب

نمایان نیست و اگر کسی نداند و راه را بقاعده نیاید کشتی درحرکت بسنگ خورده لابد می‌شکند در اینصورت بی‌اذن وبی راهنمائی قلاوز اسکندریه هیچ وافوری نمیتواند داخل اسکندریه بشود.

باری چون در ازمیر تلگراف بـه حاجی عبدالغفار تاجر تبریزی زده بودیم که روز سه شنبه وارد اسکندریه میشویم حاجی عبدالغفار و حسن بیک نایب قونسول اسکندریه با بعضی تجار ایرانی کـه ساکن اسکندریه میباشند بمجرد ورود وافور به اسکله وارد وافورشدند وهمه‌را دیدن نموده از وافور پیاده شده در قایق نشسته از آب بحمدالله تعالی بسلامت بیرون آمدیم و درکالسکه نشسته بشهر اسکندریه وارد شده بخانهٔ حاجی محمد اسکندرانی که منزل معین نموده بودند وارد شدیم وتجار ایرانی تاآن خانه بهمراه‌آمده دیدن جناب مؤیدالملک رانمودند وحاجی‌عبدالغفارآبگوشت ایرانی طبخ نموده باماست و نان خوب‌حاضر نموده صرف نمودیم.

حرکت از اسلامبول تا به اسکندریه پنج شب وچهار روز ونیم طول کشید که شب جمعه از اسلامبول حرکت کرده روز سه شنبه‌سلخ ماه جمادی‌الثانی سنهٔ ۱۳۰۵ وقت ظهر وارد اسکندریه شدیم.

دعوت به عروسی

چون همان روز ورود به اسکندریه عثمان پاشا حافظ شهر یعنی حاکم شهر اسکندریه دختر حسین پاشای اسکندرانی را برای پسرخود میگرفت وتدارکات وضیافت ملوکانه‌وجشن‌مفصل ترتیب داده ومحمد حسن بیک راکه ازجانب دولت علیهٔ ایران دراسکندریه قونسول‌است دعوت نموده بودند، محمد حسن بیک اظهارنموده بودند که چون‌جناب

مؤیدالملک با جمعی از اسلامبول تشریف آورده‌اند من لابد باید برای پذیرائی ایشان در نزد ایشان‌باشم. در این بین از جانب عثمان پاشا پدر داماد وحسین پاشا پدر عروس دو نفر آدم معقول وصاحب‌منصب با رقعه های دعوت نامه آمدند و با کمال ادب و احترام و تمنا جناب مؤیدالملک وحاجی میرزا حسنخان وحقیر و میرزا آقا خان را دعوت به مجلس ضیافت عروسی نموده جناب مؤیدالملک تشریف نبردند و چون حقیر خواستم وضع سوروعروسی وعیش وعشرت بزرگان اعراب و اهل اسکندریه را ببینم وتماشا کنم دعوت ایشان را قبول نمودم.

ذکر وضع سور وعروسی در شهر اسکندریه

باری یک ساعت بغروب مانده حقیرباتفاق حاجی میرزاحسنخان ومیرزاآقاخان وحاجی‌عبدالغفار ومحمد حسن‌بیک قونسول وحاجی‌محمد ایرانی رفتیم بخانهٔ عروسی. درابتدای کوچه جمع کثیری‌ایستاده بودند وسرباز وضبطیه وپلیس بسیاردرکنارکوچه ایستاده بودند وچند نفربرای پذیرائی واردین‌درسر راه ایستاده بودند. بمجرد ورود ماها دو نفر در جلو راه افتاده راهنمائی نموده از یک کوچهٔ وسیعی گذرانیده که تمام آن کوچه پر از صندلیها ونیمکتهـا و کرسیها ومردم برروی آنها نشسته بودند، از آنها عبور نمـوده درآخر آن جمعیت کرسی حاضربود ، تکلیف نمودندکه در آن کرسی بنشینید. بعد ازچند دقیقه نشستن‌وقهوه‌خوردن بخوردن شام احضار نمودند. از آنجا برخاسته بحیاط خانه وارد شدیم وبقدرسی دست آفتابه‌لگن در آنجا گذارده بودند و چند نفر ایستاده و

حوله های پاك وتازه درسردست خود گرفته هرکس دست خودراشسته حوله بدست گرفته وارد حیاط خانهٔدیگر شدیم درآن حیاط بقدر صد میز گذارده و روی هرمیزی مجموعهٔ بسیار بزرگی و دور هرمیزی هشت عددصندلی گذارده مهماندارها یکی‌از میزهارا تکلیف نموده باهمراهان در روی‌صندلیها در دور میز نشستیم درمیزنانهاوقاشقها باطراف‌مجموعه گذارده وظرفی از آبگوشت سرغ در وسط مجموعه گذارده که یك مرغ درآن کاسهٔ آبگوشت گذارده بودند هرکس با قاشق قدری از آبگوشت خورده آن کاسه را برداشتند بعد از آن یك قاب بسیار بزرگی درمیان مجموعه گذاردند که یک بره بریان کرده افروخته پخته مأکول در آن قاب بود هریك قدری ازگوشت بره خورده بازآن قاب را برداشته‌ظرفی دیگراز دلمه درمجموعه گذارده ازآن ظرف‌دلمه قدری‌خورده بازبرداشته ظرفی که ازکباب بود گذاردند بازظرفی‌دیگر ازحلویات گذارده‌بازقدری ازآن غذا صرف شده‌ظرفی‌دیگرازگوشت پخته که همه را بریان‌وافروخته کرده بودند درمجموعه گذارده بعد ازآن ظرفی بزرگ ازحلواوشیرینی آوردند بعد از خوردن شیرینی‌آخر از همه‌یک ظرفی از پلو عربی‌آوردند که آن پلو را درظرف سفالی که پخته بودند درمجلس آوردند یعنی ظرف کوچکی‌برای هرمجموعه علیحده علیحده گذارده بودند، شمارهٔظرف غذاها درهرمجموعه بیست ظرف متجاوز بود وغذای ظروف هرمجموعه خوراك پنجاه‌نفرمتجاوز بودوهمهٔ غذاهامأکول‌وتمیزوپاکیزه‌وباسلیقه.

دو نفر از یهودیهای معتبر اهل اسکندریه در آن شب دعوت داشتند واتفاقاً آن بیچاره‌ها آن شب درسرمیز با ما نشسته بودندوچون

طایفهٔ یهود گوشت ذبیحهٔ غیرملت خود را نمیخورند درسر میز ومجموعه ابداً دست بغذا نزدند.

باری بعد ازغذا خوردن باز دستها راشسته درمرتبهٔ فوقانی عمارت در بالاخانه نشسته عثمان پاشا پدر داماد برای پذیرائی آمده قدری باما ها صحبت داشته آدم با هوش وبا جربزه‌ای بنظر آمد. از قراری که خوداو میگفت در خدمت مرحوم سنگلاخ قدری زبان فارسی خوانده وفارسی را میفهمید ومیدانست ولی کمتر تکلم میکرد.

باری از یک ساعت بغروب ماند تا چهار ساعت از شب گذشته مسافرین را میهمانداری مینمودند ومردم را غذامیدادند. معلوم شد که در سه شب مردم شهر را ازهرحلقه دعوت نموده بودند که عدد تمام آنهاششهزار وهفتصد نفرمهمان که درشبی دو هزار ودویست نفرمتجاوز مردم بغیر از سرباز وپلیس وخدمتکار وسقا وقهوه‌چی وپیشخدمت شام و ناهار صرف مینمودند.

باری بعدازصرف شام ازآنجا حرکت کرده قدری در میدان منشیه اسکندریه که بهترین جاها و باصفاترین مکانهای شهر اسکندریه است وچراغها ورشتیها درمیان و اطراف میدان همه شب روشن است ودکانها ومغازه‌ها وهوتلها وخانه های بسیار عالی در اطراف آن میدان ساخته‌اند در آن میدان حرکت کرده و ازآنجا بمغازهٔ حاجی محمد یزدی که از تجار ایرانی ومرد معتبر درست کاریست و در سفر سابق با او آشنا شده بودم درمغازه وحجرهٔ او رفته قدری نشستیم. مغازه بسیار باصفا و الحق خیلی باصفا وخوش وضع مغازه را نگاه می‌دارند مثل مغازه های فرنگستان

اسباب و اجناس دکان را چیده‌وترتیب داده‌اند. باری بعد ازگردش و حرکت درمیدان‌باز باسرکار حاجی‌میرزاحسنخان ومیرزا آقاخان ومحمد حسن بیک قونسول وحاجی محمد ایرانی بخانهٔ عروس وارد شدیم.

جشن در خانهٔ عروس

وضع جشن‌عروسی در آن شب اینست که برای ازدحام وجمعیت مردم حسین پاشای‌پدر عروس کوچهٔ درخانهٔ خود را مزین نموده روی کوچه را بقدرصد ذرع طول‌چادر زده بودند وپارچهٔ چادر را خانه‌خانه یعنی توری دوخته بودند که هرخانه وتوری از رنگ قرمز وسفیدوآبی بود و بیدقهای سرخ وسبزو رنگارنگ بدر ودیوار آویخته بودند وچل‌چراغها وفانوسهای بلوربسیار درسقف کوچه و درزیر چادر آویزان کرده بودند ویک سمت راه کوچه را مسدود نموده که کسی عبور ننماید که هرکس از یک سمت داخل شود وزمین کوچه را نیمکتها وکرسیها و صندلیها گذارده وجمعیت کثیری برروی آنها نشسته بودند ونیز درحیاط خانه همچنین صندلیها و نیمکتها گذارده بودند و در یک سمت کوچه تختی بسته بودند خیلی مرتفع وجمعی از نوازندگان تار وعود وسنطور ونای و دف مینواختند و دو سه نفر خواننده که بلحن عرب استاد عصر خود بودند خوانده و با ساز هم ساز بودند وهرکدام ازآن خواننده‌ها بیمثل ونظیربودند مخصوصاً یک نفر خواننده که نام اورا عبده میگفتند و درخوانندگی وحید عصر خود بود، درآن چند شب عروسی او را از مصر دعوت نموده و از برای او پدر داماد انگشتر الماس که قیمت‌آن یکصد لیرای مصری که چهارصد تومان ایران باشد حاضر کرده بود.

عبده جوانیست سیاه چرده بسن سی‌سال ولی بسیار خوش‌صوت و

در علم موسیقی استاد وحالا در مصر واسکندریه در نزد خواص وعوام محترم ومعروف است . وضع خواندن اوچنان بود که هرگاه میخواست ابتدا بخواندن کند وشعری بیان نماید وصدائی بلند کند از جمیع مردم صدای آه آه بلند می‌شد که نمیگذاردندشعر رابه انتها برساند وتمام کند، معلوم شد که وضع خواندن اعراب چنانست که خواننده تا بخواهد بنای خواندن بگذارد خاطر خواهان و دوستان او ازبرای تشویق و تمجید او به این عبارت اظهاربشاشت وخوشحالی خودرا بگفتن آه آه اظهارمینمایند ونمیگذارند که خواننده مطلب وشعر را به‌آخربرساند . ولی معلوم بود که عبده صوت حجازی را خیلی خوب میخواند . ونیز یک جوان دیگری در زمرهٔ آن خواننده‌ها بود و نام اویوسف بود که صوت بسیار خوبی داشت که حقیر صوت او را ترجیح بصوت عبده دادم .

باری آن شب را برای تماشا وسیاحت ودیدن وضع عروسی وعیش و عشرت بزرگان اسکندریه تا ساعت هفت از شب گذشته در منزل عشرتگاه وعروسی خانه ماندیم .حقیر از وضع مهمانداری ومهمان‌نوازی وضیافت آنها بسیار خوشم آمدو وضع آزادی ومعقولیت آن مجلس به کمال خوبی بود وپدر داماد وپدر عروس باوجودی که رتبهٔ پاشائی داشتند و از بزرگان وحاکم شهر بودند با مردم مثل مردم حرکت مینمودندو ابداً کبر ونخوت وخود پسندی نداشتند و هرکسی را از خاص و عام پذیرائی ومحبت‌واحترام میکردندوپدر دامادوعروس دریکجای مخصوص نمی‌نشستند، همه را میان جمعیت درگردش و حرکت بودند ومشغول پذیرائی وتعارف وخصوصیت با مردم بودند .

بردن داماد بخانهٔ عروس

باری شب سیم عروسی چهار ساعت از شب گذشته داماد را خواستند ازخانهٔ خود بخانهٔ عروس بیاورند چرا که پدرعروس خانهٔ بسیار بزرگ عالی مخصوصاً برای دختر خود ساخته بود و در آنجا اسباب عیش و عروسی گسترده بود. بقدر صد نفر لاله ها بدست گرفته همه را شمع زده و روشن نموده ونیز مشعلها روشن کرده وچهار جار بزرگ که هر کدام هشت شاخه چراغ داشت بدست گرفته یک دسته سرباز موزیکانچی و سازنده و خواننده ها دسته بدسته بدرخانهٔ داماد حاضر شده داماد را با این تفصیل از خانهٔ خود بیرون آورده وجمعی از بزرگان واعیان بهمراه داماد حاضر بودند و این چراغها و مشعلها و جارها را در جلو داماد بقطار ونظام ترتیب داده وگاهی موزیکان نواخته وگاهی سازنده ها ساز زده داماد را به اطراف محلهٔ خود کوچه بکوچه میگردانیدند.

داماد جوان بسیار خوشگلی بسن هجده سال صورتی سفید و تنی سمین داشت وخیلی باطنازی و رعنائی در میان مردم راه میرفت و گاهی بجنبین خود نظر میکرد والتفاتها می نمودومردم ازاطراف کوچه ها ایستاده بودند وخیلی میل داشتند که داماد را ببینند وتماشا کنند، و نیز داماد قابل ملاقات و تماشا بود و آثار نجابت و بزرگی در رخسار او مشاهده میشد وصباحت منظر داشت و بینندگان را از ملاقات او سرور و شعف حاصل میشد وشاباشی وآفرینها بزبان عربی مردم برای داماد میگفتند.

باری تا دو ساعت تمام داماد را در محله وکوچه ها با مشعل و لاله وچراغ و موزیکان و سازهای دهنی گردانیدند تا عاقبت داماد را بخانهٔ عروس وارد کردند ونیز از قراری که تحقیق نمودم وضع دست بدست دادن داماد وعروس همان سبک ایران و مشرق زمین است.

ذکر باغات اسکندریه

یک روز در اسکندریه باسرکار میرزا حسنخان سوار برکالسکه شده بگردش وتماشا رفته درکنار شهر محمودی عبور نموده که در آن کنار شهر بزرگان واعیان شهر اسکندر وخدیو وفرنگیها باغات بسیار خوب ساخته‌اند. از آنجمله شخص‌عیسوی از اهل یونان که تبعهٔ روس بود باغ بسیار خوبی درپهلوی شهر محمودی ساخته. داخل باغ شدیم، خیابانهای بسیار باصفا و تمیز از هرسمت باغ ترتیب داده و در کنار خیابانها مجسمه ها بطرز فرنگستان درموقعها گذارده وحوضها و آبگیرها در جای بجای باغ ساخته و ازهرقبیل اشجار میوه‌دار وبی‌میوه ودرخت سایه‌دار و درختهای گل و عشقه های خوشرنگ زرد و سرخ بدیوارها کشیده و اشجار مرکبات ازهرقبیل قطعه بقطعه درآن‌باغ نشانیده ونیز میوه‌های ایرانی از قبیل زردآلو وگوجه وتوت وسیب وهلو در آن باغ بعمل‌آورده و انگورستان بسیار بزرگ ترتیب داده وعمارتها وکوشکها بانواع و اقسام درآن باغ‌ساخته و درختهای هندوستانی نیز ازهرقبیل درآن باغ آورده و از هرقبیل وحوش و طیور در آن باغ نگاه داشته و درباغ را بازگذاشته وهرنوع مردم داخل باغ شده، مسلم وفرنگی زن ومرد داخل باغ شده و درهرگوشه وخیابان باغ گردش نموده وکسی راممانعت نمینمودند.

خود صاحب باغ پیر مرد و ریش‌سفید داشت وبا مردم باکمال معقولیت حرکت میکرد و دوستان ومردم را درباغ میگردانید وگردش

میداد و مهربانی مینمود . ونیز دختری داشت بسن دوازده سال بسیار خوشگل و خوش آب و رنگ وخوش قد واندام باخود او درهرجای باغ حرکت میکرد و دختر نیزبا مردم مهربانی وپذیرائی مینمود وزمین باغ وخیابانها بقدری پاك وتمیز بود که مافوق آن متصور نیست چنان آب پاشی وجاروب کرده بودند که ابداً کثافت وناتمیزی دیده نمیشد، و ریگ بسیار نرمی در خیابانها ریخته بودند که ابداً بپای رونده هاصدمه‌ای واردنمی‌آمد . باوجود آن همه مردم وتماشاچیها وحرکت در باغ گویا ابداً کسی در این باغ راه نرفته و از درستی و معقولیت مردم ابداً در باغ صدائی و های وهوئی بلند نمیشد وهر کسی بادوست ورفیق خود حرکت میکرد ومستحفظین باغ درخیابانها ایستاده مردم را راهنمائی در اطراف باغ مینمودند وبهیچوجه تمنا وخواهشی از مردم نداشتند وصاحب باغ را در نزدیکی عمارت وسط باغ ملاقات نمودم . هنگام بیرون آمدن ازباغ نیز نزدیك درباغ ایستاده وبا مردم مهربانی مینمود بحقیر وحاجی میرزا حسنخان بسیار خوش آمد گفت . ماها نیز از باغ ووضع او بسیار تعریف وتوصیف نمودیم ومخصوصاً باو گفتم که من شرح حالات و معقولیت و سلیقهٔ شما را و تعریف باغ شما را درسیاحتنامهٔ خود مینویسم ، خیلی اظهار ممنونیت نموده خواهش نمود که فردا قبل از ظهر بیائید بخانهٔ من که در آنجا باغچه هاو گلهای خوب و اسبابهای تمیز وچیزهای مرغوب دارم تماشا کنید و کاغذ اسم خود را داد وتأکید در رفتن بخانهٔ خود نمود . چون فردای آن روز روز حرکت از اسکندریهٔ مصر بود فرصت و مجال رفتن بخانهٔ آن شخص نشد .

حرکت از اسکندریه و ورود به‌مصر

باری بعد ازسه روز وسه شب توقف دراسکندریه روز جمعه قبل از ظهر حرکت کرده بعضی از احباب مشایعت نمودند ، یعنی حاجی عبدالغفار وحاجی محمد صاحبخانه وحاجی محمد یزدی تا به استاسیون راه آهن آمده تذکرهٔ راه گرفته، بحمدالله تعالی بسلامتی در راه‌آهن یعنی در کالسکه‌نشسته ازاسکندریه حرکت نموده، کالسکه درچند استاسیون ایستاده ـ در مصراستاسیون را محطه میگویند ـ وبار وآدم خارج وداخل شده بعد از چهار ساعت وارد مصر شدیم .

درمصر از ما استقبال شد

چون حرکت جناب‌مؤیدالملک را ازاسکندریه محمد حسن بیک قونسول اسکندریه وحاجی عبدالغفار بسرکار حاجی میرزا نجفقلیخان و حاجی محمد حسن کازرونی خبر داده بودند ورود مصر کالسکهٔ راه‌آهن که ایستاد سرکارحاجی‌میرزا نجفقلی‌خان قونسول جنرال وحاجی‌محمد حسن کازرونی‌وحاجی‌میرزا فضل تاجرشیرازی‌وحاجی آقا بزرگ وحاجی میرزا رفیع‌وحاجی‌میرزا مهدی طبیب تبریزی باجمعی‌دیگر ازتجارایرانی درسر راه‌آهن حاضر ومنتظر ورودما ها بودند . ازکالسکه‌پیاده شده‌با همه روبوسیها نموده بکالسکهٔ اسبی سوار شده با آن جمعیت بقونسولخانه بمنزل حاجی‌میرزانجفقلیخان رفتیم‌وناهار را درآنجاصرف نمودیم .حاجی میرزا نجفقلیخان‌باعزم‌جزم خیال ونیتشان این‌بود که جناب‌مؤیدالملک وهمراهان را در قونسولخانه منزل‌بدهند ومدت توقف درمصر رامهمان نمایند و ازهرنوع تدارکات حاضرنموده بودند: از اطاق ومنزل وتخت و لحاف وپشه‌بندها . حقیر که نیت حاجی میرزا نجفقلی را ملتفت شدم

بایشان گفتم که ازبرای شما اسباب مهمانداری موجود نیست و ازبرای شما زحمت دارد و از کار و شغل دولتی خود باز میمانید ، بهتر آنست که راضی شوید که جناب مؤیدالملك وهمراهان باز بخانهٔ حاجی محمد حسن منزل نمایند . این معنی خیلی برحاجی میرزا نجفقلیخان شاق و ناگوار بود وبهمت او نمی گنجید کـه بگذارد جناب مؤیدالملك بجای دیگر منزل نمایند، بهرقسم بود حقیر او را راضی نمودم وبعد از ناهار بخانهٔ حاجی محمد حسن رفته منزل را در آنجا قرار دادند .

ورود بمنزل و مضیف حاجی محمد حسن

باری روز جمعه وقت عصر وارد خانهٔ حاجی محمد حسن شده حمد وشکر خدای رابجای آوردیم که بعد ازمدت شانزده‌ماه تمام دریاها وصحراهاوسملکتها را پیموده وعبور نموده باز بهمان جای اول مراجعت نمودیم . همانطور کسانی که درسال قبل درآن خانه بودند بحمدالله سلامت بودند: خود جناب حاجی محمد حسن که وصف وتعریف وتمجید ایشان ببیان وتعریف نمیگنجد ، پسر ایشان آقا غلامحسین که ماشاءالله یک پارچه محبت و صدق و صفا و مهربانی و خوشروئی ، آقا عبدالکریم عموزادهٔ حاجی محمد حسن که‌سرشتهٔ ادب ومهربانی ومحبت است والحق بسیارخوب تربیت شده وسالهادرهندوستان تجارت داشته وحالامدتیست که در مصر وکالت ومحل تجارت مخصوص دارند وتجارت و معامله مینمایند، حاجی آقا که درحقیقت سرشتهٔ شرم وحیا وانسانیت وخاله‌زادهٔ حاجی محمدحسن میباشند ،آقاعبدالجواد پسر کوچک حاجی محمد حسن

که والدهٔ او چرکس استبحمدالله سلامت او را دیدیم؛ وآقا بشیر که جوانیست بسن هیجده سال وحبشی وخواجه ومعقول و خدمت کن و با ادب؛ ویعقوب دربان که فلاح و از اهل مصر است بحمدالله تعالی همه را در آن خانه سلامت دیدیم وشکر خدای را بجا آوردیم.

پذیرائی

باری منزل را بسیار مزین نموده وسریرها وپشه بندها برای خوابیدن هریک قرار داده ونیز از برای حاجی میرزا حسنخان وآقا میرزا آقا خان اطاقی علیحده ومخصوص ترتیب داده باسریروپشه بند، وهرروز وهرشب ناهار وشامهای خوب درخانه طبخ نموده وهرشب را بقدرده نفر ازتجار وعده گرفته درسر سفره ومیز شام میخوردند.

حمام شکریه

باری روز دوشنبه را با حاجی میرزا حسنخان وآقا میرزا آقاخان به حمام رفته که آن حمام را حمام شکریه میگویند؛ آب آن بسیارپاك و پاکیزه و تمیز بود و روان بود ولی خدمتکارهای آن بسیار بد و قطیفه های آن بسیار چرك و کثیف بود وحمام را نشسته بودند وخوب نگاه نداشته بودند.

زیارت سیدناالحسین

باری روز سه شنبه هفتم ماه رجب اول صبح که تحویل شمس ببرج حمل میشد حقیر صبح زود از منزل برخاسته رفتم بمقام و روضهٔ حضرت سیدناالحسین و در آن روضهٔ مطهره ماندم تاتحویل سال شد. بعد از زیارت نماز خواندم و شکر وحمد خدا را بجای آوردم وهمت از بزرگان و اولیای خدا و ائمهٔ هدی خواستم واز روضهٔ مطهره بیرون آمدم. در بیرون در اول خان خلیل حاجی مصطفی شیرازی که سالهاست در مصر توقف دارد وشغل وکار او نویسندگی لوحه وقطعه است وبسیار

آدم خوبی است وطبع شعر نیزدارد قدری در نزد او نشسته فنجان‌چای خورده شیرینی عید را در نزد او صرف کرده بمنزل آمدم.

چون جناب حاجی محمد حسن برای برادرزادهٔ خود که دربغداد مرحوم شده بودعزادار بودند وخودحاجی محمد حسن وکسان او هنوز لباس سیاه برای عزا پوشیده بودند جناب مؤیدالملک باصرار حاجی را باکسان ایشان از لباس عزا بیرون آوردند.

ذکر ملاقات جناب مؤیدالملك با خدیو مصر

باری چون ورود جناب مؤیدالملک را به اسکندریه و مصر در روزنامه‌های عربی وترکی وفرانسه نوشته بودند و توفیق پاشای خدیو نیز ورود ایشان را میدانستند حاجی میرزا نجفقلی‌خان با جناب خدیو قرار ملاقات جناب مؤیدالملک را داده برأینکه روز سه شنبه دو ساعت قبل ازظهرجناب مؤیدالملک باحاجی‌میرزا نجفقلیخان در سرای عابدین که از عمارتهای بسیار عالی دولتی مصر است سرکار خدیو را ملاقات نمایند.

باری سرکار خدیو کالسکهٔ مخصوص خود راکه دو اسب کهر بسیار بزرگ بر او بسته بودند و دوکالسکچی مقطع بالباسهای مزین و دوشاطربالباسهای زردوزی که درجلوکالسکه برسم‌مصر میدویدندحاضر شده و از قونسولخانه جناب مؤیدالملک وحاجی میرزا نجفقلیخان سوار برکالسکه شده وشاطرها درجلوکالسکه بسبک عربی‌دو طرف کالسکه میدویدند تاآنکه درمیدان جلوعمارت خدیوی رسیدند. جمعی ازسرباز

مخصوصاً بطور نظام ایستاده اول همه پیشفنگ سلام زدند وبعد از آن یک دسته موزیکانچی درجلو میدان عمارت وا داشته بودند که هنگام پیاده شدن جناب مؤیدالملک از کالسکه موزیکانچی بنغمهٔ ایرانی سلام با موزیکان زدند. جناب مؤیدالملک هنگام بالا رفتن درعمارت خدیوی سرکار خدیو تابیرون اطاق استقبال نموده کمال مهربانی وپذیرائی نموده دست ایشان را گرفته از اطاق مخصوص خود برده هر دو در روی یک نیمکت نشسته وحاجی میرزا نجفقلیخان درصندلی علیحده. سرکارخدیو بسیار اظهارخوش آمد گفتند، چند بیتی ازاشعار سعدی که ازبوستان است خوانده با بعضی ازشعرهائی که درگلستان شیخ است وفرموده بود که من فارسی خوانده‌ام ومیفهمم ولی نمیتوانم تکلم کنم.

باری قهوه خورده از منزل خدیو بیرون آمده باز خدیو تا بیرون اطاق مشایعت نموده منتهای ادب واحترام بعمل آورده، جناب مؤیدالملک وحاجی میرزا نجفقلیخان باز سوار برهمان کالسکه شده بهمان ترتیب بقونسولخانه مراجعت نموده، بمجرد ورود خبر دادند که سرکارخدیو همین حالا ببازدید جناب مؤیدالملک بقونسولخانه تشریف می‌آورند.

بازدید خدیو مصر

باری همان کالسکه را برده سرکار خدیو درآن نشسته باذوالفقار پاشای تشریفاتچی وارد قونسولخانه شدند. جناب مؤیدالملک وحاجی میرزا نجفقلیخان تابیرون درعمارت استقبال سرکارخدیو را نموده ایشان را از پله ها بالا آورده وارد اطاق نموده وسرکار خدیو بقدر نیم ساعت درقونسولخانه توقف نموده صحبت داشته ومحبت نموده باز روزدوشنبهٔ هفتهٔ بعد را از جناب مؤیدالملک وعده گرفته که ناهار صرف نمایند.

باری بعد از نیمساعت توقف واظهار مهربانی‌وخوش آمد بجناب مؤیدالملک سرکارخدیو برخاسته تشریف بردند . بازجناب مؤیدالملک وحاجی میرزا نجفقلیخان تا بیرون درعمارت مشایعت نمودند و بعد از آن با بعضی از آقایان تجار و احباب درقونسولخانه ناهار صرف شده جناب مؤیدالملک بمنزل حاجی محمد حسن تشریف بردند .

مراسم عید نوروز

باری بعد از ظهر برای دیدن عید جمعی از تجار و آقایان تبعهٔ ایران‌درقونسولخانه جمع شده، حاجی‌میرزانجفقلی‌خان لباس رسمی‌خود را پوشیده شمشیر بسته ونشانهای خود را زده ونیز حنابیک که مترجم اول قونسولخانه است و عیسویست و جرجی‌بیک که مترجم دوم قونسولگریست این دو نفر نیز لباس رسمی پوشیده و نشان زده وشمشیر بسته‌واردطاق شدند .سرکارحاجی‌میرزا نجفقلیخان‌درصدر اطاق ایستاده فرمایش میکنند و اظهار شکروحمد بجامی‌آورندومبارکبادی بعموم‌مردم وآقایان میگویند و درصندلی می‌نشینند وحنابیک در یمین وجرجی در یسار ایشان نیز در روی صندلی نشسته اظهار خرسندی و بشاشت‌ازاین عید نوروز می‌نمایند . چون درسالهای قبل و درایام سابق اتفاق‌نیفتاده بود که وقتی سرکار خدیو مصر بخانه و منزل خارجه و قونسولگریها تشریف ببرند واین‌تشریف‌آوردن خدیوبقونسولخانه محض بجهةجناب مؤیدالملک بوده و از اینجهة اسباب سرفرازی واحترام و شهرت و عزت حاجی میرزا نجفقلیخان میشودوحاجی میرزا نجفقلیخان بسیار از آن روز عید اظهار خرسندی مینمودند و خوشحال بودند و در حقیقت آن روز بسیار خوش گذشت وشربت وشیرینی‌صرف شده مردم‌آمد وشد مینمودند

و تا وقت عصر دیدن مینمودند.

ملاقات نوبر پاشا

نوبر پاشا که درمصر منصب صدارت و وزارت خارجه و دیوان عدالت با اوست و مردی زرنگ وکار آمد و پلتیک دانست روز بعد از عید را بقونسولخانه برای دیدن جناب مؤیدالملک آمده ایشان راملاقات ننمودند. فردای آن روزجناب مؤیدالملک وحاجی میرزا نجفقلیخان وحقیر و حنابیک مترجم متفقاً رفتیم بدیدن نوبر پاشا. چون برای تهنیت عید ملکهٔ انگلیس نوبر پاشا به لندن آمده بود ویک شبی درمنزل مهمانی ملکم خان سفیرایران حقیرنوبر پاشا را ملاقات کرده بودم و بااو صحبتها داشته بودم فی‌الجمله از اینجهة سابقهٔ آشنائی بود، ملاقات حقیر را از حاجی میرزا نجفقلیخان خواهش نموده بود، ازاینجهة حقیربدیدن اورفتم.

باری درسرای بسیار عالی که آن عمارت مخصوص وزارتخانه است وارد شدیم. اطاقهای بزرگ ومبلهای خوب وپرده‌های قیمتی درآن عمارت دیده شد. نوبرپاشارا خبر دادند و ازاطاق مخصوص خودبیرون آمد وبا جناب مؤیدالملک وحاجی میرزا نجفقلیخان وحقیر دست داده و دست گرفته واظهار مسرت نموده وارداطاق خود نمود. چون ثقل سامعه دارد وگوش چپ او خیلی سنگین است وگوش راستش قدری میشنود مهمانان ومسافرین را بطرف راست خود مینشاند و دروقت استماع کلام دست خود رابدور گوش خودلوله نموده که صدای حرف را اخذ نماید. باری قدری صحبت داشت ومهربانی نمود ومیگفت که من اصلم ازاهل ایرانست وپدران ما از اهل قراباغ بوده‌اند وحالا بقدر صد سالست که به صفحات عثمانی آمده و درازمیر مسکن گرفته‌ایم. نوبر پاشا ازاهل

ازمیر است و از ارامنهٔ آنجاست و مردی با هوش و شعور و در امورات دولتی خیلی با اطلاع است.

باری از منزل او برخاسته تا بیرون در مشایعت نموده خدا حافظ کرده سوار بر کالسکه شده بمنزل آمدیم.

ذکر مسجد عمروعاص واقعه در مصر عتیق

یک روزی‌را با جناب مؤیدالملک وحاجی محمد حسن کازرونی وحاجی میرزا رفیع اصفهانی از منزل بکالسکه سوار شده مخصوصاً بعزم تماشا ودیدن مسجد عمروعاص رفتیم. مسجد عمروعاص در مصرعتیق واقع است ومصر عتیق با قاهره بقدر سه ربع فرسخ راه است ومصر عتیق حالا بکلی خراب وویرانست. ازقاهره یعنی ازمصر حالا تا بمسجد عمرو عاص کوچه‌ها را سنگ فرش و شوسه نموده و آب میپاشند و تمیز نگاه میدارندولی نزدیک مسجدواطراف مسجدبسیارتلهای‌خراب وویرانه‌های بسیار وخاکهاوخاکروبه‌ها ریخته وبسیارکثیف وپر ازگرد وخاک‌است و جای آباد و معمور ندارد و مسجد عمرو عاص در میان آن خرابه‌ها و ویرانه‌ها، مگرآنکه بعضی‌خانه‌های رعیتی‌فلاحها برای خودساخته‌اند. بیرون مسجد دکان کوزه گری بسیار است که کوزهٔ آبخوری مصر را در آنجا درست میکنند. باری در مسجد دائماً بسته است مگر در ایام ماه رمضان یعنی‌جمعهٔ‌آخر ماه رمضان؛ ورسم‌اهل مصر چنانست که جمعیت بسیاری از قاهره و اطراف آمده در آن مسجد نماز میگزارند.

وضع عمارت مسجد واردمسجد شده طرزعمارت ووضع مسجد بمسجدالحرام‌شبیه‌است.

مسجد بسیار بزرگی است، دوسمت آن بکلی خراب شده، طرف قبلهٔ آن هنوز آباد وستون وسقف آن برپاست. شمارهٔستونهای مرمر سفید که درآن مسجد بکار برده‌اند از طرف طول بیست و یک استوانه است و از طرف عرض هفت ستون قرار داده‌اند و روی ستونها را از طرف عرض طاق سنگی زده‌اند وسقف مسجد را تماماً از چوب پوشانیده‌اند وسرستونها را تماماً بطرز خوب منبت وسنگتراشی خوب نموده‌اند وستونهای سنگی از شدت کهنگی بعضی شکسته وبعضی چرک شده وبعضی خرد شده وورقه های سنگ از ستونها ریخته و پارچه پارچه شده . در زاویهٔ سمت چپ قبلهٔ مسجد قبری بود که بدورآن ستونها وسحجر چوبی داشت، گفتند قبرپسر عمرو عاص است. طول مسجد مسقف یکصد وبیست ذرع است وعرض آن سی ذرع وحیاط مسجد صد ذرع درصد ذرع است ونیز دو طرف دیگر مسجد چهار ردیف ستون سنگ عرض و بیست ستون سنگ طول مسقف بوده وحالا بکلی خراب شده وستونهای اورابخارج برده‌اند ولی ته‌ستونهای آنها هنوز تماماً بجاست و از طرف درب مسجد که داخل میشوند یک ردیف ستون داشته که حالابرپاست . درمیان مسجد یک شادروان یعنی یک حوض مسقفی دارد برای وضوویک درخت خرمای بلند ویک درخت اقاقیا در میان مسجد حالا برپاست. زمین مسجد در جای مسقف همه را از سنگ تراشیده فرش نموده‌اند و زمین حیاط همه خاکی است و حصیرهای بسیار در کنار مسجد دیدم، گفتند برای همان یک روز جمعهٔ ماه رمضانست که مردم برای نماز می‌آیند .در زیر طاق مسجد چاه‌آبی بود که زنها باظرف کوزه‌ای آب میکشیدندوبرای شفا بمردم میخورانیدند،

حقیر هم خوردم ، آب آن شور بود .

دو نفر زن فرنگی با یک مرد در مسجد آمدند و یکی ازآن زنها نقاش بود و درجائی نشسته صورت مسجد وآثار آن را برای خود نقش برمیداشت و معلوم بود که بسیار خوب نقاشی است .

سابقهٔ تاریخی مسجد

مسجد عمرو عاص اول بنائیست که در مصر از اسلام ساخته شده و ازقراری که ناصر خسرو علوی در سفرنامهٔ خود نوشته بعد از عمرو عاص اولاد او خواستند که مسجد را بمردم بفروشند که مسجد ملک‌ما و ارث ماست، بعدازآن پادشاه آن زمان نمیگذارد اولاد عمرو مسجدرا خراب کنند، ازآنها ببهای گزاف میخردوتابحال برپاست‌وحالا آبادی مصر عتیق منحصر است بمسجد عمرو عاص وبس .

ملاقات میرزا حسین طبیب گیلانی

باری بعد ازتماشای مسجد مراجعت بشهر نموده بزیارت‌حضرت زینب‌رفته زیارت نموده بعد از زیارت بدیدن‌حاجی میرزا حسین‌طبیب گیلانی رفتیم .شرح حالات حاجی میرزا حسین را درسفرسابق یعنی‌سال گذشته نوشته بودم که آدم بادین متدین مقدس با تقوائی‌است . قدری درمحکمهٔ اونشسته‌از ورود جناب مؤیدالملک‌وحقیربسیار اظهاربشاشت نموده قهوه آورده صرف شد و ازهرطرف‌صحبتها داشته، از حالات‌حاجی میرزا حسین چنان مشاهده میشد که قدری خیالات او پریشان شده‌بود وناخوشی دماغی بهمرسانیده بود وخیال اوچنان بود که چندی‌ازمصر حرکت کند وبطرف بیروت برود، می‌گفت چنین خیالی‌دارم اگر اجل مهلت بدهد .

باری از منزل‌حاجی‌میرزا حسین‌حرکت نموده‌رفتیم بزیارت روضهٔ

سیدناالحسین در آن روضهٔ مطهره زیارت خوانده و همت خواسته بمنزل آمدیم. شب راحاجی میرزا فضل‌الله تاجر پسر مرحوم حاجی میرزاجواد، جناب مؤیدالملک وحاجی میرزا نجفقلیخان و حقیر وحاجی محمد حسن وجمعی از تجار ومعتبرین را بخانهٔ خود دعوت نموده الحق مهمانی و پذیرائی بسیار خوبی نموده شام را در میز چیده بودند و غذا را بطرز ایران پخته بودند. باری بعد از صرف شام ساعت پنج از شب بمنزل مراجعت نمودیم.

فوت میرزا حسین

صبح روز یکشنبه سیزدهم ماه رجب سنهٔ ۱۳۰۵ اول صبح در منزل نشسته کاغذ به اسلامبول مینوشتم، آقا غلام حسین پسر حاجی محمد حسن به اطاق واردشده مذکور نمود که حاجی‌میرزا حسین‌طبیب گیلانی دیشب مرحوم شده. این خبر خیلی‌بحالت حقیر اثرکرد چراکه دیروز در منزل‌او بدیدن‌رفته بودیم‌ویا کمال صحت نشسته بود وصحبت میداشت چه شد که یک دفعه‌وبغتةً فوت شده است! بعد معلوم شد که شب از شدت گرمی‌هوا از اطاق بیرون‌آمده، در خروجی اطاق درمرتبهٔ فوقانی میخوابد، در نصف شب‌برخاسته غفلةً ازخروجی‌عمارت که‌بقدر ده ذرع ارتفاع دارد به پائین افتاده است. عیال اوبرخاسته می‌بیند که حاجی میرزا حسین در جای خود نیست بعد می‌بیند که از بالا به‌پائین افتاده است، کسان خودرا خبر کرده حاجی میرزاحسین‌را که هنوز زنده بوده ومیگوید خوف مکنید مرابا کی‌نیست اورا ازکوچه بخانه‌می‌آورند قدری آب میخورد بمجرد خوردن‌آب جان را بجان آفرین‌تسلیم میکند.

باری او را به اعزاز و احترام تمام ایرانیها و تجارها جمع شده

تشییع جنازه نموده او را در بیرون شهر درقبرستان معروف دفن مینمایند. خدا او را رحمت کند که بسیار ملت پرست وخیر خواه خوبی بود. یک پسر ده ساله و چهار دختر کوچک که هرکدام نه سال وهشت سال و کمتر دارند و عیال او بسیارزن معقولیست و از محترمات خانهٔ اسمعیل پاشاست که مادر عیال او حالا زنده است وماهی بیست جینهٔ مصری از طرف خدیوی باومیدهند. باری فوت اوبسیاربحقیر اثر کرد وبه بی‌ثباتی دنیا خیلی تعجب کردم ومتوسل به اولیای خدا و ائمهٔ اطهار شدم که خدا شخص را از آفات وبلیات نگه دارد.

مهمانی حاجی میرزا رفیع

باری شب سه شنبه را حاجی میرزا رفیع جناب مؤیدالملک را با جمعی از آقایان وتجار بخانهٔ خود دعوت نموده حقیرهم در آن مجلس بودم. جمعیت کثیری شب حاضر شدند وچراغها و چل‌چراغهای زیاد روشن کرده بودند و در دواطاق میز شام ترتیب داده بودند وخوراکها وغذاهای خوب مأکول پخته بودند وشربت و شیرینی و ترشی و دوغ خوب حاضر نموده بودندوغذاهای خوب طبخ نموده بودند و در آن‌شب بسیار خوش گذشت.

شرح سفر عزیزالدین خان

عزیزالدین خان که اصلاً از اهل کابل و از طایفهٔ جوانشیر و شیعه مذهب است وحالا در لاهور که یکی از شهرهای هندوستانست منزل‌دارد برای گردش وسیاحت ازهندوستان به‌مصر آمده که بعدازچند روز به اسلامبول رفته در آنجا بقدرده روزتوقف نموده از آنجااز راه وین وبرلن به پاریس رفته و از آنجا به لندن چند روزی توقف نموده از راه ایطالیا باز به اسکندریه ومصر آمده بعزم زیارت به مکهٔ معظمه مشرف

شده از آنجا بزیارت مدینهٔ منوره مشرف شده از راه جبل بزیارت عتبات برود . عزیزالدین جوان بسیار خوب وشیعهٔ متعصب است و از اقوام و خویشان حسین علیخان سپهسالار افغانستان است که سابقاً آن سپهسالار امیر شیرعلی خان بوده و حالا در طهران مسکن [دارد] .

مهمانی حاجی آقا بزرگ و حاجی میرزا حسن

باری حاجی آقا بزرگ تاجر شیرازی پسرحاجی محمد علی نواب، یک شب جناب مؤیدالملک را با جمعی از تجار دعوت نموده و الحق ضیافت خوبی نموده وشبی دیگر نیز حاجی میرزا حسن خراسانی تاجر ساکن مصر بابرادر خودحاجی میرزا علی اکبر که این دو برادر از اهل شیراز میباشند ولی آنها را خراسانی مینامند در وکاله و در خانهٔ خود مهمانی مفصل نموده چراغها ولاله ها و جارهای بسیار روشن نموده از هرطبقه از تجار را در آن شب دعوت نموده وغذاها وخوراکهای بسیار خوب طبخ نموده الحق بهمه کس در آن شب خوش گذشت و ضیافت دل نشین و پسندیدهٔ خوبی بود، بقدر صد نفر متجاوز از تجار و آقایان ایرانی وبعضی مصری درآن شب حاضر بودند .

تجار ایرانی ساکن مصر

تجار ایرانی کسانی که در مصر ساکنند مردمان معقول متمول و با مایه ومکنت وثروتند و اکثرآنها سراهای خوب وعمارتهای مرغوب دارند وبا کالسکه ونوکر وخدمتکار میباشند و دربعضی مهمانیها وبالها سرکار خدیو مصر تجار ایران را درآن مجلس خود دعوت مینماید وبه آنها احترام والتفات مینماید .

تعزیه داری تجار ایرانی

قانون تعزیه داری که تجار ایران در مصر مینمایند اینست که خانهٔ بزرگی را گرفته در ودیوار آن را سیاه پوش نموده دههٔ اول محرم

عاشورا را در آن خانه تعزیه‌داری مینمایند وشام‌وناهار وغلیان وچای بمردم میدهند و از اهل مصر وخارج هر کسی داخل آن حسینیه شده استماع ذکر مصیبت مینماید. این اوقات حاجی‌محمد حسن کازرونی در اندرون شهرمصرخانه خریده‌وآن خانه راسخصوصاً برای تکیه وتعزیه‌داری حضرت سیدالشهداء علیه‌السلم ترتیب داده ووقف نموده است که هرساله در آن خانه تعزیه‌داری مینماید.

شرح احوال معتقدین به‌سید احمد بدوی و کردار و رفتار آنها

اخلاص مصریان به ائمهٔ اطهار

اعتقاد واخلاص اهل مصر بخانوادهٔ رسالت و ائمهٔ اطهار بیش از سایر ممالک عثمانی است وبیشتر تولا وتوسل بظهور میرسانند؛ یکی برای آنکه مقام‌وبارگاه حضرت سیدناالحسین که درشهر مصر واقع‌است بسیار محترم میدارند و دیگر مقام حضرت زینب علیهاسلام که آن‌مقام نیز در شهر مصر واقع است و این دومقام را خیلی‌محترم ومعززوباشکوه و اعتقادنگاه میدارند ویکی دیگر مقام‌سید احمد بدوی است که درشهر طنطه واقع‌است. حضرت‌سیداحمد بدوی‌از اولاد امام‌محمدتقی‌علیه‌السلم است وبیشتر از اهالی‌مصر مرید ومعتقد بطریقه وسلسلهٔ حضرت‌سیداحمد بدوی میباشند. وشهر طنطه پانزده فرسخ بشهرقاهرهٔ مصر فاصله دارد.

مراسم عید مولود سید احمد بدوی

هرسالی‌سه مولود از برای سیداحمد بدوی در طنطه میگیرند که یکی از آن مولودها بقدری ازدحام وجمعیت در طنطه می‌شود که ازحد وشماره‌افزون‌میشود وبقدر یکماه تمام‌از اطراف بر مصرمردمی که‌معتقد

بطریقهٔ سیداحمد بدوی میباشند زن‌ومردوسلسله وقبیله بزیارت ومولود می‌آیند ومکرر دیده شده که بقدر شش مقابل جمعیت حاج که در مکهٔ معظمه جمع میشوند درطنطـه برای مولود جمع میشوند و در آن ایـام مولود از هرولایت ازخارج مصر از بلاد عثمانی وفرنگستان و جاهای دیگر وشامات‌برای تماشاوتجارت درطنطه جمع‌میشوند وهرکسی‌هرنوع متاع وقماش وجنسی که دارد در آن‌ایام مولود بفروش میرساندومردم مصرکه ازسلسله و طریقهٔ بدوی میباشند از چهل منزل از راه خشکی با شتر وکجاوه منزل بمنزل با عیال و اولاد خود زیارت می‌آیند و آن روز مخصوص عید که روز طواف است وطایفهٔ بدویها محض ثواب‌باید طواف نمایند زن ومردبه انواع واقسام واشکال مختلف طواف مینمایند وخودرا هرطایفه‌ای بشکل مسخره‌ساخته‌لباس مختلف‌پوشیده‌طواف‌میکنند، مثلاً جمعی خود را به لباس زنانه زیور داده ولباس زن پوشیده دسته دسته با سازوسرنا و دهل حرکت میکنند وجمعی‌زن خود را به لباس مردانه درآورده باسازوسرناهاودهلها طواف میکنند وجمعی زن‌درحالت رقص در کوچه با اطفال خود طواف میکنند و بعضی سوار برشتر شده روی شتر بحالت رقص طواف میکنند و جمعی دیگر برالاغها سوار شده بحالت رقص طواف مینمایند وجمعی دیگر پشکل شتر را تسبیح نموده وبخود هیکل انداخته‌وتسبیح کنان‌طواف مینمایندوجمعی دیگردیگهای بسیار بزرگ برشتر بسته و زنهـا در جوف دیگ رفته و ایستاده رقص مینمایند وطواف‌میکنند وجمعی‌دیگرواورونه برالاغ‌سوار شده‌رقص‌میکنند وجمعی دیگر برالاغ سوار شده ویک پارچه از تاپلهٔ گاو پهن نموده و

آن را خشک کرده روبروی خود نگاه داشته بمانندآینه ویک استخوان دست الاغ سرده بدست خود گرفته بجای میل‌سرمه‌دان وبچشم میکشد وبیشتر مردم کلاه کاغذی قرمز برسرمیگذارند یعنی جمیع اطفال طایفه وسلسلهٔ بدوی درآن‌ایام مولود کلاه کاغذی‌از کاغذ قرمز برسرمیگذارند و درآن روزمولود که هرطبقه‌وهرطایفه خودرا بشکلی مخصوص‌ساخته با سازها وسرناها و طبلها بـدور عمارت و گنبد حضرت سید احمد بدوی طواف مینمایند ونیز جمعی‌دیگر از مردم‌دراویش‌این سلسله باصداهای بلند بذکر لااله الاالله وذکرهای دیگر متذکرند ونیز باز سازهاباخود دارند وطواف مینمایند وبعد ازگذشتن این همه مردم در آن روز شیخ بزرگ سلسله را سوار بریک اسب سفیدی نموده ویک عمامه بر سراو گذارده‌اند بسیار بزرگ که پارچهٔآن عمامه از پوست و انبان است‌ونیز تحت‌الحنک از پوست زیرگردن خودبسته و روی عمامهٔ خود را تماماً از میخ‌نعل الاغ ویابوکوبیده که متن‌عمامه را بقدر هزار میخ متجاوز کوبیده‌اند حتی‌بتحت‌الحنک میخها کوبیده‌اند و درآن‌روز مشاهده‌نمودم که‌آن عمامه برسرآن‌شیخ بقدری سنگین و وزین‌شده بود که‌نمیتوانست آن عمامـه را برسرخود نگاه بدارد. باری شیخ را جمعی در روی آن اسب بطور احترام نگاه داشته‌اند وآن شیخ‌خودرا بحالت اغماوخلصه نشان میدهد ومردم از اطراف دست وپای شیخ را میبوسند.

باری درآن روز مخصوص که روز آخر عید است در آن کوچه‌و ممر عبور آن مردم مسخره و شیخ بقدری جمعیت میشود کـه در هیچ تماشاخانه چنان ازدحام و جمعیت نمیشود . قسم راست طایفهٔ بدوی

اینست که بحیات سید احمد بدوی که محال است با این قسم وذکراسم سید احمد بدوی کسی دروغ بگوید و در این مدت یکماه تا روز عید مولود سید احمد در اطراف شهرطنطه چادرها زده‌اند وبازارها ساخته‌اند واسباب عیش وعشرت از هرنوع فراهم آورده‌اند ومردم مشغول عیش وعشرتند وزنهای مسلمین از طایفهٔ بدوی روی باز و آشکارا درچادرها رقص میکنند وساز میزنند وشراب وعرق وچرس وبنگ وتریاك و فسق وفجور از هرنوع درآن ایام مولود سید احمد بدوی مباح است و تمام مردم در آن ایام بلهو ولعب مشغولند.

ذکر اشیاءِ مختلفه از حضرت رسول (ص) در خزانهٔ مصر

باری در مصرچند پارچه اسباب که آن اسبابها را کسوه میگویند از حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم مانده از قبیل خرقهٔ مبارك حضرت ومسواك وشانهٔ مبارك وچند عدد موی لحیة مبارك وقرآن خط حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب صلوات الله وسلامه علیه وقرآن خط عثمان.
این اشیاء از زمان سلاطین قدیم مصر در خزینه بوده و همیشهٔ اوقات دست بدست داده‌اند وبطور یقین معلوم است که این اشیاء از حضرت رسولست چراکه تاریخ این اسباب اززمانی که سلاطین فاطمیون درمصر سلطنت داشته‌اند این اسباب در خزانهٔ مصر بوده تا بحال واین اسبابها همه وقت درصندوقها و اطاقها محترم بوده وخادم ومتولی داشته واطاق ومنزل این اسبابها همه وقت زیارتگاه بوده. امسال چون آن عمارتی که آن را عمارت حکومت اوقاف میگویند ازجانب دولت انگلیس نیزآدمی

ورئیسی برای مداخلهٔ کارهای موقوفه باید بنشیند خدیو و حکومت مصر بملاحظهٔ اینکه ورود شخص انگلیس وخارج مذهب در این عمارتی که اسباب شریف حضرت رسول (ص) درآنجاست خلاف احترام است، قرار براین دادند که این اسبابها را ازآن عمارت حکومت حرکت داده بمقام مبارك حضرت سیدنا الحسین ببرند و در آنجا دراطاقی بگذارند که هم از محل حکومت دور باشد وهم جمیع مردم بتوانند از بیرون اطاق اسبابها را زیارت نمایند.

تغییر مکان اشیاء

باری یک روز مخصوص سرکار خدیو جمیع قشون را خبر کرده با صاحبمنصبان نظامی وتماماً را بالباس رسمی از ابتدای عمارت حکومتی مصر تا مقام حضرت سیدنا الحسین که بقدر چهار صد قدم است و دو طرف کوچه وبازار را سرباز وسوار ترتیب داده و از هرطبقه وسلسله از علما وسادات ومشایخ و درویشها وطلاب دسته بدسته باعلمها وبیدقهای لااله الاالله محمد رسول الله بدست گرفته وهمهٔ آن جمعیت باصدای بلند ذکر خوانان وصلوات گویان در عمارت حکومتی حرکت کرده بطرف زیارت سیدنا الحسین روانه شدند و اسبابها را هرکدام درجعبهٔ طلائی گذارده وجعبه را در بقچهٔ زری بسته هرپارچه را بدست یک نفر ازرجال دولت داده باکمال احترام آن شخص آن جعبه را برسردست خود گرفته از عمارت حکومتی بیرون آوردند. اول جمعیت ومشایخ وعلما وبیدقها و سادات بعمارت وبارگاه سیدنا الحسین رسیده که اسبابها را از عمارت حرکت دادند و با این احترامات ملی و دولتی جعبهٔ اسبابها را دست بدست داده بمقام وبارگاه سیدنا الحسین رسانیدندو در پهلوی گنبدو حرم

مبارك در مقامی گذارده‌اند و دربان ومتولی مخصوص برای آن اسبابها قرارداده‌اند و درروزهای سه شنبه درآن مقام‌را باز نموده از پشت‌شیشه وشبکه‌آن اسبابهائی که درجوف جعبه است زیارت مینمایند ولی اسبابها را ابداً از جعبه وصندوق بیرون نمی‌آورند که دست کسی به‌آنها برسد، همه وقت جعبه‌ها سربسته است. در آن روز در مصر بقدری جمعیت و ازدحام درکوچه‌ها وبازارها وبامها ومرتبه‌های فوقانی وتحتانی عمارتها نشسته بودند که مافوق ندارد، ازفرنگی ومصری وترك ویهود وفلاح.

باری بحمدالله تعالی که شئونات اسلامی را در این بلاد خیلی محترم میدارند ونزد اهل این مملکت خیلی اهمیت دارد وبحمدالله تعالی که مذهب اسلام و مسلمانی در بلاد مصر هنوز ابداً خللی و شکستی بهم نرسانیده است ومدرسه‌ها ازعلماوفضلا درتحصیل علوم دینیه مشغولند وباوجود مداخله وآمیزش با فرنگیها ابداً خدشه در مذهب و عقاید و حالت آنها بهم نرسیده است و رفتن بمسجد و نماز پنج وقت خودرا ترك نکرده‌اند و در روزهای جمعه در مساجد خاصه در جامع جنب حرم سیدناالحسین برای نماز جمعه جمعیت بسیار میشود وسرکارخدیودرهر جمعه یا در جامع سیدناالحسین یادرجامع زینبیه برای نماز جمعه‌حاضر میشوند.

حاجی آقا حسین اخوی

باری چون حاجی آقا حسین اخوی مدت هفت سال متجاوز بود که ازطهران حرکت کرده‌وبرای سیاحت گردش‌مینمودمدتی درصفحات

آذربایجان، ارومیه وخوی توقف نموده. هنگامی که با مرحوم سپهسالار حاجی میرزا حسینخان برای منازعه واغتشاش شیخ عبیدالله کرد، به آذربایجان رفته بودیم، حاجی آقا حسین را در ارومیه ملاقات نمودم که در خانهٔ محمد صادقخان سرهنگ پسر حاجی پاشاخان منزل داشته، مدت پانزده روز توقف در ارومیه هرروزه حاجی آقا حسین را ملاقات مینمودم وتوصیه باو مینمودم که سفرروم نماید وبزیارت مکهٔ معظمه مشرف شود ومدینهٔ منوره را زیارت کند وخدمت بزرگان ومشایخ کبار برسد.

باری بعد از چندی از راه خوی وتفلیس به اسلامبول آمده مدتی درخانهٔ سرکارحاجی میرزا نجفقلیخان جنرال قونسول منزل نموده ایشان منتهای مهمان نوازی و درویش دوستی نسبت بحاجی آقا حسین معمول میدارند. بعد ازمدت توقف ازاسلامبول به مصرآمده باتفاق جناب حاجی میرزا مهدی قاضی پسر مرحوم میرزا هاشم آقای تبریزی به مکهٔ معظمه ومدینهٔ منوره مشرف شده و اززیارت مراجعت به مصر نموده وچندی در مصر توقف داشته، درخانهٔ جناب حاجی میرزا رفیع تاجر اصفهانی مشهور به مشکی، و ازمصر از راه اسکندریه حرکت کرده بزیارت بیت المقدس مشرف شده وچندی در بیت المقدس وقدس خلیل مشرف بوده و ازقدس خلیل به بیروت وشام رفته و در شام قدری توقف نموده قدری بسیاحت و تماشای بنا های بعلبک سیر نموده، مدت سه سال باز دربیروت توقف نموده ومنزل مخصوصی در بیروت برای خود ترتیب داده باکمال خوبی ومعقولیت و درویش منشی بامردم سلوک نموده ووجه معاش وگذران خود را از نوشتن لوحه وترکیب وقطعه خط نستعلیق گذرانیده.

سال گذشته که حقیر از ایران بطرف مصر آمدم شرح حالات خود را کاغذی بحاجی آقا حسین نوشتم و گفتم که تامراجعت ما از فرنگستان شما در بیروت توقف داشته باشید. باری از فرنگستان نیز هرچندی یک دفعه بحاجی آقاحسین کاغذ مینوشتم و ازحالت خود بایشان خبرمیدادم و از ایشان خبر میگرفتم.

ورود حاجی آقا حسین به مصر

باری بعد از مراجعت از فرنگستان به اسلامبول و مصر بواسطهٔ تلگراف، حاجی آقاحسین را اخبار کرده به مصر آمدند. هنگام ورود ایشان به مصر اتفاقاً درهمان روز ازبرای حقیر یک کدورت ودلتنگی فوق العاده رخ داده بود که مافوق آن متصور نمیشد وبسیار افسرده ودلتنگ شده بودم وصبح را از خانهٔ حاجی محمدحسن که درآنجا منزل داشتم حرکت کرده بقونسولخانه منزل حاجی میرزا نجفقلیخان میرفتم، در بین راه در اوزبکیه، حاجی محمد، غواص قونسولخانه را دیدم، مژده داد که حاجی آقا حسین امروز وقت عصر وارد مصرخواهند شد. از این خبر بسیار شعف وسرور برای حقیر رخ داد وشعف نمودم، واقعاً باآن حالت کسالت و کدورتی که درآن روز برای حقیر روی داده بود اگر این خبر ورود حاجی آقا حسین بحقیر نمیرسید البته ناخوش میشدم.

باری جرجی بیک ترجمان قونسولخانه کالسکهٔ مخصوص گرفته در محطهٔ راه آهن منتظر شده بعد از ورود حاجی آقا حسین را برداشته به قونسولخانه آورد. روز سیزدهم نوروز حاجی آقا حسین وارد مصر و قونسولخانه شده الحق از ورود حاجی آقا حسین بسیار خوشوقت ومسرور شدم وشکر خداوند را بجای آوردم.

قصرالنیل

قصرالنیل عمارت بسیاربزرگیست درکنار رود نیل که آن عمارت را [؟] ساخته وحالا عسکر و قشون انگلیس درآن عمارت منزل دارند و در اول نیزآن عمارت را محض از برای سربازخانه ساخته بودند، آن عمارت سه مرتبه است و گنجایش ده هزار نفر جمعیت در او میشود.

ذکر پل وجسر رود نیل وجزیره وباغات واشجار آنجا

از پهلوی عمارت قصرالنیل، اسمعیل پاشا خدیو سابق مصرپل بسیار بزرگی برروی رودنیل بسته که طول آن چهارصدوسی ذرع است که ششصد وپنجاه قدم تمام است. هشت پایه ازبرای پل قرار داده‌اند وپایه های آن پل را که از قعر رود نیل آورده‌اند تماماً از سنگ تراشیده است و کلفتی پایه ازدوذرع متجاوز است وسقف پل را مسطح پوشانیده‌اند از تخته های آهن وعرض پل دوازده ذرع است ودیواره وشبکه درکنار پل قرار داده و حایل نموده‌اند بقدر دو ذرع تماماً از تنکه های آهن بسیار محکم و ابداً چوب وتخته در پل کار نکرده‌اند و زمین روی پل را از سنگ ریزه شوسه نموده‌اند و کنارهٔ پل یعنی پیاده رو را سنگهای مرمر سفید فرش نموده‌اند و دو پایهٔ بزرگ ازبرای ابتدای روی پل قرار داده‌اند مثل دروازه و دوپایهٔ دیگر از برای طرف دیگر پل ساخته‌اند. روی پایه ها را مسطح نموده‌اند وهرکدام یک شیر بسیار بزرگ ازفلز ساخته به ترکیب وهیأتی که شیر دودست بزمین گذارده و روی پای خود نشسته و روی شیرها بطرف بیرون پل است. از قصرالنیل که وارد پل میشوند و از روی پل میگذرند چشمهٔ روی پل را قسمی ساخته‌اند

که تمام سقف یک دهنه‌وچشمهٔ پل که پنجاه‌ذرع متجاوز است روزی یک دفعه باز می‌کنند برای‌آمد وشد کشتیهای‌آتشی وبادی که دررود نیل کار میکنند و این سقف دهنهٔ پل را چنان ساخته‌اند که یک نفرباز میکند ومی‌بندد و در باز نمودن وبستن خیلی زود باز وبسته میشود و هر روز در وقت ظهر پل را میگشایند و می‌بندند. اطراف پل را چراغ گاز قرار داده‌اند که هرشب روشن است والحق پل بسیار خوبی است وخیلی ممتاز و محکم ساخته شده است و بقدر چهار کرور خرج ساختن پل شده است.

جزیره باری‌ازطرف شهر که‌به پل‌میرسند و ازپل عبورمینمایندجائیست که آنجا را جزیره مینامند یعنی صحرائی است که اسمعیل‌پاشای خدیو سابق مصر دورآن صحرا را خیابان ساخته‌و درختهای اقاقیا ودرختهای جنگلی‌سایه‌دار نشانیده ومیان‌آن صفحه صحرا را بعضی جاها درختهای مرکبات ودرخت میوه‌جات و درختهای دیگرنشانیده‌ونیز قطعه‌ای ازآن زمین را انگورستان ساخته. یک قطعه ازآن صحرا را برای میدان اسب دوانی قرار داده وعمارتی از چوب ساخته وفرنگیها وعربها اسب‌دوانی شرط را در آن میدان اسب دوانی مینمایند. روزهای جمعه ویک شنبه که روزهای تعطیل است مرد و زن مسلم‌وعیسوی وفرنگی ویهودسوار بر کالسکه‌ها شده در آن خیابانهای اطراف جزیره گردش مینمایند و هوا خوری می‌کنند. خیابانهای اطراف جزیره را هرروزآب میپاشند و تمیز نگاه میدارند.

عمارت اسماعیل‌پاشا نیز اسمعیل پاشا خدیو سابق مصر درپهلوی جزیره عمارت‌بسیار

بزرگ عالی ساخته که تا بحالا در مصر چنان عمارتی‌ساخته نشده‌است از سنگتراشی ها وحجاریها واسبابهای اطاق وسبل وچلچراغها وآینه ها و از هرنوع اشجار و وحوش وطیور وسباع درآن باغ موجود است.

ساختمانهای مصر

الحق وضع عمارات جدید مصروآبادیهای حالیهٔ مصر و کوچه ها وخیابانها ومیدانها وباغهاوباغچه ها واشجار و اثماروبازارمصرازهر جهة بهتر ازاسلامبول‌شده‌است. شهراسلامبو ل‌را نمیشود نسبت به مصر داد بلکه عمارتهای اسلامبول نسبت بعمارات مصر مثل عمارتهای دهات خرابه‌است چراکه‌عمارتهای اسلامبول‌رابیشتر ازچوب وتخته‌ساخته‌اند وعمارتهای مصر تماماً از سنگ تراشیده ساخته شده است.

نظافت

تمیزی وپاکی وپاکیزگی کوچه های مصر بهیچوجه نسبت به اسلامبول ندارد باوجودی که‌شهر مصر سراسر گردوخاك وکثافت است با وجود آن دایم‌الاوقات عراده‌ها و اسبها مشغول آب پاشی شهرند و نمیگذارند شهر کثیف‌بماند حتی کوچه هاوخیابانهائی که تا یک فرسخ و دو فرسخ از شهر خارج میشود همه وقت وهمه روز آب میپاشند و تمیز نگاه میدارند واین‌عمل نظام‌شهروحکومت شهر خیلی منظم‌است.

نوعی‌درخت

بعضی درخت واشجار در مصر هست که در دوازه ماه سال‌سبزو خرم است مگر یک ماه بهار خزان میشود وبرگ‌آنها میریزد وماه دوم بهار برگ نو می‌آورد برخلاف سایر ولایات که درختها در فصل پائیز وزمستان خزان میشود وفصل خزان مصر در بهار است.

ملاقات نمودن طفل خراسانی و تأسف بحال اطفال ایران

در پنجم ماه شعبان سنهٔ ۱۳۰۵ یک روز درمصر، اول صبح در

کوچه راه میرفتم . طفلی بسن نه سال نزد حقیرآمد وسلام کرد وپرسید که شما اهل ایران باید باشید . گفتم بلی . گفت من ازاهل خراسانم یعنی از اهل سبزوار وپدر من میرزا محمد علی نام دارد وخودم میرزامحمداسمعیل نام دارم و من شیرخوار بوده‌ام که والدهٔ من فوت شده است و پدر من بعزم زیارت مکهٔ معظمه از ایران به اسلامبول آمدوچند روزی دراسلامبول توقف نموده حالا مدت نه ماه است که در مصر توقف داریم و من در مکتبخانه میروم و درس میخوانم، چون مکتب اعراب مصری بسیار کثیف ونجس است و اطفال مصری بسیار بی‌ادبند من نتوانستم در مکتبخانه بمانم لابد از مکتبخانه طفره زدم وبیرون آمدم .

معلوم شددو روزاست از مکتبخانه گریخته‌وپدر او از اوخبرندارد ولی ماشاءالله این طفل بقدری باطلاقت لسان وباهوش وشیرین بیان بود که بسیارتعجب کردم . اکثراز قرآن مجیدرا ازبرداشت وباکمال فصاحت وقرائت میخواندوصرف میروصمدیه را درنزد پدرخود ونزدمعلم میخواند و در این مدت نه ماه توقف در مصر زبان عربی مصری را بسیار خوب تکلم میکرد که ابداً غلط حرف نمیزد ومسائل دینی ومذهبی خودرا بسیار خوب میدانست وامربمعروف ونهی از منکرمیکرد، مثلاً به بعضی میگفت که تراشیدن ریش حرام است ومعاشرت ومجالست باغیر اسلام مکروه وتعصب در اسلام واسلامیت وتشیع داشت وبسیارتبری از وضع مذهب یهود و نصاری داشت و درمصر درسب وطعن بعضی تقیه میکرد .

باری قدری با او صحبت داشتم و او را بمنزل خود که خانهٔ حاجی محمد حسن کازرونی بودآوردم وقدری چای ونان خورده اورا در

اندرون‌شهر مصر بردم که پدر اورا دیده او را بپدرش بسپارم. در بین راه مقبره‌ای بود که مردم مصر هنگام عبور ایستاده به آن مقبره فاتحه میخواندند. حقیرهم ایستادم که فاتحه‌بخوانم، می‌گفت‌شما چرا فاتحه میخوانیدو وقت خودرا ضایع میکنید؟ چراکه معلوم نیست که صاحب این قبر اهل اصلاح بوده، بیابگذریم وفاتحه مخوان.

باری‌اورا بردم در منزل‌حاجی‌ستارکرمانی،حاجی‌آقا حسین‌اخوی نیز همانجا آمدند و از وضع تکلم آن طفل بسیار خوششان آمد و خیلی تکلم با آن طفل نمودند.ساعتی گذشته میرزامحمد علی پدرآن طفل‌آمد و اورا بدست پدرسپردیم. پدراو نیزآدم‌مقدس‌معقول‌متدینی‌بودوقدری سواد مقدمات داشت. سفارش آن طفل‌را بپدرش نمودم که حیف است طفل با این هوش وشعور خراب و باطل شود و بسیار افسوس خوردم که این طفل با این‌استعداد وجربزه کاش‌اسبابی‌فراهم می‌آمد که معلم ومکتبی میداشت که او را تربیت کنند که بهرکاری اورا بدارند درآن کار وشغل وعلم شخص اول خواهد شد اگر تحصیل علم طب نماید افلاطون‌زمان خود خواهد شد و اگر در علم نظام تحصیل کند سردار وسپهسالارعسکر خواهدشد، درهرصورت بهرصنعتی‌اورا بگذارندمنتهای درجهٔ علم را تحصیل خواهد نمود. هزارحیف وهزار افسوس‌این هوش وشعور را بیجاوبیمعنی بهدرخواهد داد،خیلی که ترقی‌بکنند نوحه‌خوان وروضه‌خوان‌بدی‌خواهدشد که گذران خودرااز کلاشی‌وتکدی‌بگذراند.

اطفال‌ایران‌تماماً باآن‌همه‌ذکاوت وفطانتی که دارند ازبی‌تربیتی وبی‌بزرگتری وبی‌معلمی دست شکسته‌وبیعلم بزرگ میشوند که نه‌بکار

دین میخورند ونه بکار دولت و از این نوع اطفال با هوش در ایران بسیارند که از همهٔ ممالک اروپ مثل اطفال ایران با هوش و شعور و استعداد دیده نمیشود ولی از شدت مواظبت ومعلم ومعلمخانه ها وسعی وکوشش دولت و ملت در تربیت اطفال و نظم و ترتیب مکتبخانه ها اطفال ممالك اروپ طوری ترقی میکنند که مافوق آن متصور نیست.

حالا در فرنگستان از ده هزار نفر یکنفر بی‌سواد یافت نمیشود، همهٔ مردم از فقیر وغنی و اعلی و ادنی[1] صاحب خط وسواد ودانستن علم هندسه وجغرافیا ونقشه و ریاضی‌وحساب میباشند. زن ومردصاحب سواد وصاحب علوم‌مختلفه‌اند. افسوس و صد هزار افسوس که هنوز بخت اهالی مملکت ایران خوابیده ومردمش بیهنر وبی‌علم و بی کمال تربیت میشوند و درتدارك تحصیل علم وکمال نیستند، خدا انشاءالله لطف خود را شامل حال آنها نماید.

عکس انداختن وشرح حال عبدالله عکاس

عبدالله قرر که مرد معروفی است در علم عکاسی وسالهای سال در اسلامبول از برای سلطان عکاسی مینمود، در سنهٔ ۱۲۸۵ حقیر در اسلامبول نزد او عکس برداشته بودم، امسال او را در مصر دیدم که دستگاه عکاسی داشت. جناب مؤیدالملك و حاجی میرزا حسنخان در منزل او عکس برداشتند، حقیر هم عکس کوچکی برداشتم. عبدالله عکاس حقیر را شناخته اظهار آشنائی‌ومهربانی نمود و گفت که من برای

۱. در اصل: «اعلا و ادنا» تحریر شده است.

خودم ازتو باید یک عکس بزرگ بگیرم ویکدانهٔ آن‌را بتو هدیه بدهم. باری از آن عکس بزرگ برداشته یکدانه بحقیر تعارف کرد که دانه عکسی هفده قران قیمت دارد، یک دانهٔ آن را هم سرکار حاجی میرزا نجفقلیخان جنرال قونسول مصر برداشته.

عبدالله سعی داشت که عکاس باشی خدیو مصر بشود. عبدالله بسیار مردمعروفی است درعکاسی وسن اوبقدرشصت سال میشودوهنوز زن وعیال ندارد. پرسیدم چرا زن نگرفته؟ میگفت برادرم عیال گرفته و اولادبسیار داردوچشم‌برادرم کور شده است من باید تحصیل معاش نمایم و مخارج برادرم و عیال او نمایم، دراین صورت خودم نمیتوانم عیال بگیرم. ولی از قراری که میگفتند آدم عشق‌باز و بازیگری بنظر می‌آمد ومذهبش ازارامنهٔ اسلامبول‌است و اورا عبدالله اقران‌میگویند.

شرح ورود آقا عبدالحسین ملک‌التجار به مصر

آقا عبدالحسین امین التجارشیرازی که ساکن بمبئی‌ودرهندوستان مرد معروف است از بلن حرکت کرده بعزم زیارت مدینهٔ منوره از راه جده به‌مدینهٔ منوره مشرف شده وبعد ازده روز توقف در مدینهٔ منوره‌باز مراجعت به‌جده نموده و از آنجا به سویس‌آمده جمعی‌از تجار ومعتبرین ایرانی که‌مقیم‌مصرواسکندریه‌میباشندتا به سویس باستقبال‌آقاعبدالحسین رفته و چهار روز در بندر سویس منتظر ورود آقا عبدالحسین شده وارد سویس‌شده، باکمال عزت و احترام‌آقا عبدالحسین را ازسویس‌حرکت داده کالسکه‌های‌مخصوص ازشمندفر گرفته جمعیت مستقبلین باتفاق‌آقا

عبدالحسین وارد مصر شده ونیز در محطهٔ مصر جمعی از ایرانی وعرب وترك حاضر ورود آقا عبدالحسین‌شده ایشان را باکمال اعزاز واحترام وارد و پذیرائی نموده شب اول را در خانهٔ حاجی میرزا فضل‌الله پسر مرحوم حاجی‌میرزا جواد ضیافت نموده بقدرپانصد نفر جمعیت را ازعرب و ایرانی‌وترك ویهود وعیسوی‌مهمانی‌نموده یعنی از اول شب تاساعت پنج از شب گذشته مردم را شام میدادند وفردا شب را درخانهٔ حاجی آقا بزرگ که عموزادهٔ آقا عبدالحسین است درآنجا ضیافت کامل نموده و در شب سیم در اندرون شهر مصر خانهٔ حاجی یوسف نمازی ضیافت نمودند. حقیر درخانهٔ حاجی‌یوسف نمازی شب را موعود بودم، الحق مهمانی بسیار خوبی نموده بودند.

آقا عبدالحسین خیال و نیت دارد که از مصر حرکت کرده به اسکندریه برود و ازآنجا به‌بارسیل رفته و ازآنجا به پاریس‌رفته وازآنجا به لندن و ازلندن‌به برلن ووین ومسکو رفته بازمراجعت به مصر نموده خود را درماه ذیحجه بزیارت بیت‌الله ومکهٔ‌معظمه‌ومناسک حج‌برساند.

امروز هشتم ماه شعبان است با این همه خیال ومسافرت ورفتن و دیدن وسیاحت شهرها وممملکتها انشاءالله بمقصد و مرام و حج خواهد رسید. آقا عبدالحسین‌را در دو ماه‌قبل ازجانب دولت ایران لقب‌ملك‌التجاری‌به ایشان داده‌اند.

شرح حال تکیهٔ مولویها وشیخ حسین عزمی در مصر

در قاهرهٔ مصرتکیهٔ مولوی معتبریست که حالا شیخ وبزرگ آنجا

حسین عزمی دده است. مردیست بسن هشتاد سال، بسیار با فهم ودانش وعاقل وفقیروعارف وباسواد ودانای مثنوی شریف وکتب عرفا واقطاب، با طبع سلیم واخلاق حمیده وصفات پسندیده. روزهای جمعه[1] درتکیه مجلس سماع منعقد میشودوجمعی ازفقرای تربیت شدهٔ مولوی درحوزهٔ[2] سماع خانه سماع مینمایند وبسیاری از مردم معتبرین وعلمای شهرمصر در تکیه حاضر میشوند.

شیخ حسین عزمی شیخ تکیه سه پسر بزرگ دارد که هرسه‌در کمال واخلاق‌حسنه وصفات پسندیده وعرفان و وضع، پسران پدرند. هرکدام بجای خود دارای کمالات و معرفتند. نام پسر بزرگ علی شمس‌الدین است، نام پسر وسط محمد بهاءالدین است، نام پسر سیم احمد جلال‌الدین است.

علی‌شمس‌الدین پسربزرگ، حالا شیخ تکیهٔ کلی‌بلی است،چون اصلاً خود شیخ حسین از اهل کلی‌بلی و ترك است. در بیست سال قبل که شیخ ابراهیم،شیخ تکیهٔ مولوی مصر، مرحوم شد شیخ حسین را در تکیهٔ مصر شیخ نمودند. دختر مرحوم شیخ ابراهیم را پسر دوم شیخ حسین که بهاءالدین نام دارد بزنی گرفته و حالا سه چهار اولاد ذکور از او دارد. شیخ مرحوم یعنی شیخ ابراهیم مولوی را دربیست سال قبل درمصر دیده بودم،میگفت من از اولاد سیدعلی سیاه پوشم که او از اهل همدان بوده.

باری حقیر ازملاقات شیخ حسین عزمی وپسرهای او بسیارخوشم

۱- در اصل «روز جمعه ما را» است. ۲ - دراصل «حوضه» است.

آمد بلکه در این مدت در میان فقرا وعرفای مولوی مثل شیخ حسین و پسرهای ایشان ندیده بودم وخیلی بهره وفیض از صحبت وحضورایشان بردم . یک روز جمعه مخصوصاً با سرکار حاجی میرزا حسن وحاجی نیاز علی کرمانی وحاجی آقا حسین رفتیم بسماع مولوی خانه . بعد ازسماع رفتم بخدمت جناب شیخ .جناب قاضی کل شهر مصر که پیرمردی است و درویش دوستست حضور داشت . درخدمت شیخ قدری نشسته و کسب فیض نموده ازمنزل واطاق شیخ برخاسته بمنزل پسر دوم محمد بهاءالدین رفتم و در اطاق ایشان در همان تکیه بقدر یک ساعت نشسته مثنوی خواندیم و وجدها و سرورها نموده و عرفانها گفته از اطاق او برخاسته رفتم باطاق پسر سوم جلال الدین، در اطاق او ساعتی نشسته جمعی از فقرا وعرفا حضور داشتند . ماشاءالله همه فقیر و درویش و با علم ودانا ودانای زبان عربی وترکی وفارسی وداشتن نخبه کلمات عرفاو درویش منش . بعد از آن خدا حافظ نموده سرکارحاجی میرزا حسنخان بمیل خاطرخود سه لوحهٔ بسیاربزرگ بخط نستعلیق اسم سه پسرهای جناب شیخ مولوی را باکمال خوبی نوشته وتزیین داده از برای ایشان هدیه بردند و با کمال ممنونیت قبول نمودند .

باز روزجمعهٔ دیگر بمنزل جناب شیخ رفته درمجلس سماع وذکر حاضر شدیم . بعدازسماع باحاجی آقا حسین اخوی رفتیم دراطاق مخصوص جناب شیخ . در آن روز آقا عبدالحسین امین التجار وبعضی تجارایرانی آمده در سماع حاضرشده بودند وبعد ازسماع هم در اطاق شیخ خدمت جناب شیخ رسیده استفاضه نمودند

باری آن روز را بقدر سه ساعت تمام حقیر و حاجی آقا حسین و حاجی درویش نیاز کرمانی خدمت جناب شیخ ماندیم وجناب شیخ صحبت میداشتند. فرمایشات و کلمات شیخ گویا مثنوی نثراست که بیان میفرمودند، بسیار متین وشیرین وبقاعده فقیر و درویش و از روی حقیقت وبینائی و دانش صحبت میداشتند. واقعاً یکساعت استماع صحبت و فرمایشات جناب شیخ وبودن درخدمت ایشان بسا انکشاف مطالب غامضه وحل نکته های مشکله شد که کمتر از کسی دیگر شنیده بودم وملاقات جناب شیخ، حقیر را روحی تازه وفرحی بی اندازه بخشید وشکرها کردم که بحمدالله در این دوره که مردم مفتون و مجبور نقش و نگار ظاهر شده‌اند چنان اشخاص بزرگ و دانا یافت میشوند که یکساعت ملاقات باآنها تلافی معاشرتهاومجالستهای ظاهرپرستان را مینماید. آن روز را بعد ازرخصت از خدمت جناب شیخ بخدمت پسرهای ایشان رسیده هرسه پسر دریك اطاق حاضر بودند. باز بقدر سه ساعت در خدمت آنها نشسته الحق یکی ازدیگری بهتر، همه جوهرعرفان وچکیدهٔ معرفت وحقیقت درویشی وسراپا محبت وهمه دانا وبافضل و درعربی وفارسی فصیح وبلیغ و در مطالب عرفا مسلط وبا خبر واطلاع وباحالت واخلاق حسنه. آن روز مثنویها خوانده شد. وقت عصر که حقیر برخاستم نماز بخوانم، درمسجدتکیه نماز خواندم. پسر بزرگ جناب شیخ که علی‌شمس الدین نام دارد حقیر را برداشته اطاقها و منزلهای درویشهای متعلقین تکیه را بحقیر نشان داده واطاق ذکررا که عموم فقرا درآنجاذکر میخوانند و هرروزه درآنجا جمع میشوند که جای هردرویش و هرفقیر مراتب خود در آن اطاق معین است، بعد ازآن کارخانه ومطبخ تکیه رانشان داده بعد ازآن باطاق

دیگر برده که آن اطاق را ذکرصباح میگویند، حقیر را درآن اطاق داخل نموده می گفت این اطاق اطاقیست که هرروزصبح درویشهای مخصوص بعد از نماز صبح در این اطاق داخل شده جناب شیخ صدر مجلس مینشینند وسایر فقرا و دراویش مخصوص دورتا دوراطاق نشسته باحضور تمام مشغول ذکر خفی میشوند وبعد ذکر دوازده امام راجلی میخوانند ومراتب تشیع را بعد ازذکر بانجام میرسانندوتولی وتبری راختم میکنند، ومیگفت سایر مردم وکسان نا محرم در این اطاق ابداً راه ندارند.

تقیهٔ دراویش مولوی

میگفت ظاهراً طریقهٔ مولوی در صفحات روم ومصر طریقهٔ اهل تسنن است برای آمیزش ومعاشرت واحتیاج با مردم ولی در باطن وسر طریقهٔ ماسولویهاعلویست وتبرا وتولای مابمنتهای کمال است.مقصود او این بود که ازاین چند دفعه معاشرت وآمیزش باآنها مبادا حقیر گمان بکنم که آنها در پردهٔ ظاهرماندهاند وهنوز در تعصب مذهب مقیدند، پرده را از روی کار برداشت ومطلب را آشکار بیان نمود که درویش و اهل الله وفقیر وعارف ومجاهد باید در تولی وتبری محکم وثابت باشد چرا که رشتهٔ فقر و درویشی وشجرهٔ مبارکهٔ عرفان وحقیقت وخداپرستی همه منتهی میشود به شاه اولیاء ، و راه منحصر است باین صراط وباین طریق وغیر از این راه جمیع راهها راه ضلالت وگمراهی است.

باری فقیر از معاشرت چند دفعه با مولویها درمصر خیلی بهره وفیض بردم وکسب معانی وحقیقت نمودم.

ذکر رفتن با جمعی از تجار به گنبد هرمان

روز سه شنبه بیست وچهارم شهر شعبان سنهٔ ۱۳۰۵ حاجی میرزا

فضل‌الله پسر مرحوم حاجی میرزا جواد شیرازی تاجر و آقا عبدالحسین امین‌التجار باجمعی‌از تجارایرانی، بقدرسی نفر متجاوز [را] دعوت‌نموده بتماشا وسیاحت گنبد هرمان. حقیروآقا حسین‌وحاجی‌درویش‌نیازکرمانی را نیزدعوت نموده، بقدردوازده کالسکه‌های خوب حاضرنموده، ازقاهرهٔ مصر دو ساعت از روزگذشته حرکت کرده و دو ساعت مسافت ازمصر تا به‌گنبد هرمان است، درآنجا درعمارت خدیوی که نیمکتهاوصندلیها حاضر است نشسته حاجی میرزا فضل‌الله ناهار بسیار مفصل خوبی ترتیب داده که الحق چنان ناهاروغذائی‌درشهرکمتر دیده شده بود، باکمال وفوروباسلیقه وتمیز،ظروف واسباب‌بسیار ازشهربارکرده‌وبهمراه آورده بودند بعد از آنکه اهل مجلس که سی نفر متجاوز بودند در سر میز غذا خوردند ، نوکرها و کالسکه‌چیها ، بعد از آن اعرابی که از اهل ده‌گنبد هرمان بودند تماماً ازغذا سیرشدند. همهٔ مردم متنعم وشربتهاوشیرینیها حاضر نموده بودند وبقدر چهارصد عدد پرتقال‌بهمراه آورده بودند که وقت عصر همهٔ آن جمعیت پرتقال صرف نمودند وظرف سیب بسیار خوب آورده باوجودی که پنجاه روز از عید نوروز میگذرد سیب سال گذشته را خوب نگاه‌داشته صرف نمودند و یک سبد پستهٔ بوداده بهمراه آورده بودند که‌سبد پسته را نزد همراهان برده هرکسی قدری برای خود برداشته که تنقل نماید.

باری وقت عصر بعضی بتماشای‌اندرون وبیرون گنبد هرمان‌رفتند ولی آقا عبدالحسین‌امین‌التجار نه باندرون گنبد رفتند و نه بالای گنبد. حقیر باز درآن روز مساحت نمودم و دورگنبدرا قدم زدم و ذرع کردم،

هرضلعی بضلع دیگر سیصد وسی قدم است که تمام بی کم وزیاددویست وبیست ذرع هرطرفی میشود و ارتفاع گنبد نیز دویست وبیست ذرع است و اززمین ببالا بطورمثلث مخروطی بالا رفته که در بیرون گنبدچهار مثلث نمایانست.

باری در آن روز بسیار بهمگی خوش گذشت وهوا نیزمساعدبود. یکساعت بغروب ماندهازآنجاحرکت کرده یکساعت ازشب گذشته وارد شهرمصر شده‌درخیابان شب را درخانهٔ‌حاجی‌آقابزرگ درآن‌شب با همان جمعیت مهمان شدیم و بحمدالله تعالی بخوبی و خوشی گذشت. جناب مؤیدالملک نیز درآن شب باحاجی‌محمدحسن کازرونی‌تشریف داشتند.

وصف باغ جیزه

باری در پهلوی رود نیل، اسمعیل پاشای خدیو سابق مصرباغ بسیار بزرگی ساخته که‌آن باغ را باغ جیزه میگویند. دورآن باغ تماماً نیمساعت راه است با کالسکه؛ وعمارت بسیار بزرگی با تکلیف در آن باغ ساخته که‌یکی‌ازعمارتهای‌خوب نمرهٔ اول مصر [1] محسوب‌میشود واسبابها و پرده‌ها و مبلهای آن عمارت را تماماً از فرنگستان‌آورده‌اند. پرده‌های بسیار گرانبها که پرده‌ای‌دوهزار وسه هزار تومان و جارها و چل‌چراغهای بسیار قیمتی. هنگامی که آن اسبابهای اطاق و عمارت را از فرنگستان آورده‌اند بعضی در اطاقها گذارده بعضی هنوز درصندوقها وجعبه‌ها و کاغذها پیچیده که اسمعیل پاشا را از خدیوی مصر معزول

۱ـ دراصل «فرنگستان» تحریر شده به جای «مصر».

مینمایند، هنوزآن اسبابها درآن عمارت ریخته وپاشیده است وبرسرجای خود نگذارده‌اند وحکومت مصر وخدیو حالیه قوهٔ آن را نداشته که‌آن عمارت را باآن‌اسباب مزین نموده‌نگاه‌بدارد. حالاآن عمارت باآن‌اسبابها تماشا گاه خاص‌وعام شده وکسانی که‌ازخارجه‌می‌آیند مخصوصاً‌میروند وآن عمارت وآن باغ [را] تماشا مینمایند و از دنیا و از وضع بی‌اعتباری دنیا عبرت میگیرند.

یک روز ازحکومت‌اذن گرفتند که‌جناب مؤیدالملک‌وحاجی میرزا نجفقلیخان قونسول مصر وحقیر وحاجی‌آقا حسین برویم بتماشا وسیاحت آن باغ وعمارت. باری حاجی درویش نیاز کرمانی را از منزل با خود برداشته بقونسولخانه رفتم باجناب مؤیدالملک که باتفاق حاجی میرزا نجفقلی‌خان‌به کالسکه‌نشسته به‌آن‌عمارت وباغ برویم. در وقت‌نشستن کالسکه‌حاجی‌خان قونسول فرمودند که درویش‌نیاز نباید بیاید ونباید بهمراه ما باشد واظهار انزجار خاطر [از] حاجی درویش نمود. جناب مؤیدالملک‌وحقیروحاجی میرزا حسن‌ازوضع تکلم قونسول‌خوش نداشتیم که چرا مانع درویش شدند.

باری درخانه کالسکه ها حاضر نموده ازبرای رفتن درباغ، حاجی میرزا نجفقلیخان وجناب مؤیدالملک‌در کالسکه نشستند. حقیر گفتم‌شما بروید ما ازعقب میرسیم وحقیرچون از وضع تکلم‌حاجی میرزا نجفقلیخان نسبت به درویش بسیار بدم آمد با درویش وحاجی آقا حسین و حاجی میرزا حسنخان بهمراه آنها نرفته و رنجیده خاطر شده همان روز را باز بتکیهٔ مولویها رفته کسب فیض از آن محفل و از آن مجلس نمودیم. این نرفتن با حاجی قونسول نسبت باو تربیت بود که بعد از آن کسی

که با کسی همراهاست اورا نمیرسد که بگوید او بیاید و او نیاید واین عمل از پستی همت وخودپسندی او شد . باری هوای مصر حالا که پنجاه روز ازعید نوروز میگذردچنان معتدل وخوبست که درهمهٔولایات ایران چنان هوای خوب ندیده بودم . اکثراز روزها بارندگی میشود و شبها هوا بسیار سرد میشود وبجز خیار میوهٔ دیگر بدست نیامده است و چنان هوای‌خوبی در مصر کم کسی بخاطر دارد، مخصوصاً امروزصبح حقیر در آفتاب نشسته مشغول تحریر سفرنامه میباشم .

ذکر شم‌النسیم [1] وعید گرفتن آن دو روز رادرمصر

درقاهرهٔ مصر دوشم‌النسیم دارند: یکی شم‌النسیم‌علماست که روز اول ربیع که اول نوروزعجم است که‌آن روز علما وبزرگان ملت اسلام وعیسوی برای استشمام هوا بباغها وصحراها میروند و آن روز را عید میگیرند. و روز پنجاهم‌عید نوروز را شم‌النسیم عام میگویند که درآن روز اهل‌اسلام وعیسوی وموسوی‌در مصراز اعلی و ادنی، صغیروکبیر، فقیروغنی‌لباس نو پوشیده هرکسی‌باعیال و اولاد وکسان خودبه باغها رفته وعیش‌وعشرتها مینمایند . در آن روز در باغهای‌مصر از بابت‌پول ورود بدرباغ چهارهزار تومان‌وپنجهزارتومان‌صاحب باغ دخل‌مینماید .

بخاطرم رسید که درطهران درباغ جنت وگلشن‌روزسیزده نوروز سلطانی برای ورود مردم بباغ جناب علاءالملك یك چاتمه سرباز در کریاس باغ گذارده و ازصبح تا بشام بزحمت زیاد که از مردم یک

۱- عید مردم مصر مصادف با ۲۲ نیسان (المنجد) . این کلمه در متن همه جا «شم‌انسیم» تحریر شده است .

پول یک پول گرفته وقت عصر بقدر سیزده قران پول سیاه جمع شده بود. چهار نفر باغبان وآن چاتمه سرباز آن مبلغ سیزده قران را خدمت جناب علاءالملک برده که ایشان بمصرف خود برسانند.

باری وضع شم‌النسیم مصر خیلی تماشا دارد. درجمیع باغها مردم با ساز وسرنا ونی ورباب وچنگ مشغول عیش وعشرتند و درکنار رود نیل درهر موقعی که درخت وسایه دارد دسته دسته و جوقه جوقه زن و مرد با اولادها و عیالهای خود نشسته وعشرت مینمایند. در آن روز عیسویها تخم‌مرغ سرخ کرده بسیار میخرند ومیخورند وبهمدیگر تعارف مینمایند ودسته های گل بهمدیگر میفرستند. ودرمصر درخانه هاو گذرها و کوچه ها مردم با ساز وسرنا عیش میکنند وشم النسیم میگیرند و درآن روز قیمت و کرایهٔ کالسکه ودرشکه و الاغ دوچندان وسه چندان میشود. امسال در روز شم‌النسیم هوای مصر بسیار با طراوت و ابر وسایه و با نسیم خوش بود وبمردم بسیار خوش گذشت. حقیر وحاجی آقا حسین نیز به کالسکه سوار شده در اکثر جاهای خوب گردش و تماشا نمودیم.

شب را بمنزل حاجی محمد حسن کازرونی که منزل خودمان بود، حاجی عبدالحسین امین التجار مهمان بودند وحاجی محمد حسن جمیع عمارت وحیاط را چراغها روشن نموده بقدر شصت نفر از تجار ومعتبرین ایران را دعوت نموده شام بسیار مفصلی ترتیب داده در دو اطاق میز شام چیده بودند وبمهمانها بسیار خوش گذشت وپذیرائی ومهمانی خیلی خوب شد.

ذکر الاغهای مصری و تربیت کردن و ترتیب سواری آنها

در شهر مصر عادت وقانون است که از اعلی و ادنی مردم سوار

برالاغ میشوند ودرمصر الاغهای بسیار خوب است که درجاهای دیگر چنان‌الاغها دیده نشده. قیمت الاغ درمصر تا بهزار وپانصدتومان دیده شده، الاغهای رسمی صدتومان‌قیمت دارد، الاغهای بازاری که همه کس سوار میشودسی‌تومان‌وبیست‌تومان کمتر نیست. الاغ را درمصر اصلاح میکنندیعنی‌دلاك مخصوص‌دارد که بامقراض مخصوص‌موی بدن الاغ رامی‌چینند مگر زیر پالان‌را میگذارندمابقی‌بدن را ازپشت سم‌الاغ تابه زانوو ران وپهلووگردن‌وگوش‌وکفل‌وسروگردن تمام را صاف وپاکیزه ویکدست موی آن را می‌چینند وبعضی جاهای الاغ را مثل زانو و دور چشم را خطها ونقشها از مو میگذارند، برای خوشگلی و اول بطوری موی‌الاغ را ازته میچینند که گوشت الاغ ورنگ بدن‌آن نمایان میشود. الاغهای سواری را دربچگی سرگوشهای آنها را بهم میدوزند که مدتی دوخته است که گوش‌آن راست بایستد مثل گوش خرگوش، بعد از آن که مدتی گوش کره الاغ بهمان حالت سخت شد گوش‌آن را ازدوختگی باز مینمایند بعد ازآن همه وقت گوش الاغ سرپا ایستاده است‌وخوشگل مینماید. الاغی که گوشش افتاده است اورا سوار نمی‌شوند و اورا الاغ باری‌میگویند؛ وبعضی‌قاطرهای سواری را نیزموی بدن آن را بامقراض می‌چینند وبدن‌آن را از مو ساده مینمایند.

این عادت مخصوص مصر است وفرنگیها که در مصر می‌آینداز زن ومردمیل میکنند که سوارالاغ‌شوند وسواری الاغ را دوست‌میدارند و باوجودی که کالسکه‌ها و درشکه‌ها دارند سوار برالاغ کرایهٔ بازار میشوند وهرالاغی صاحبش به همراه او می‌آید وهرطور که الاغ‌میدود

صاحبش باپای برهنه دنبال الاغ میدود وفرنگیها در الاغ سواری لذت میبرند وخیلی پول و کرایه میدهند و در جمیع شهر مصر در سرگذرها الاغهای بسیارخوب ایستاده‌وهرالاغی‌صاحبش پهلویش ایستاده، شخص که یک الاغ میخواهد فوراً بپست الاغ حاضر میکنند، او میگوید از سرا بگیر دیگری میگوید از سرا بگیر.سواری الاغ درمصر عیب نیست عادت شهراست .چون زمین شهر مصرتمام‌خاکی‌است ونرم است سواری برالاغ راحت است و الاغها را بسیار در کوچه ها تند میرانند بطوری که شخص درسواری‌واهمهٔ‌افتادن‌مینمایدولی کمتر کسی‌ازالاغ می‌افتد .

وضع سواری کالسکه و کنیزهای حبشی در مصر

در مصر چنان عادت است که اعیان و اشراف خارجه وداخله‌در کالسکهٔ خود باید یک نفر یا دو نفر شاطر بیندارند که با پای برهنه بهمان تندی که اسبهای کالسکه راه میروند آن شاطرها باید بدوند و لباس آن شاطرها یک پیراهن سفید بلندیست که یک جریتقه که پشت‌وپیش‌آن‌را ازگلابتون‌بسیارخوب سرمه دوزی کرده‌اند و گلابتون وپولکهای بسیار درضمن آن دوخته‌اند پوشیده وفینهٔ قرمزی با منگولهٔ بلندی برسرگذارده، چوبی بردست گرفته باپای برهنه در جلو کالسکه میدوند . چون زمین مصر خاك نرم‌است مطمئن وخاطر جمعند که سنگ وریگ‌بپای‌آنها نمیرود بلکه‌اکثرزن‌ومرد ،فقیر وغنی‌پای‌برهنه‌راه میروند .

در مصر کنیزهای حبشی‌بسیارخوب دیده شده که در کالسکه ها سوار میشوند وباجلال حرکت میکنند و لباسهای فاخر میپوشند یا اگر

در کوچه راه میروند خیلی با طمأنینه و وقارحرکت مینمایند وچادرهای قیمتی برسر میکنند و روبند مصری می بندند. پرسیدم که اینها کیستند؟ معلوم شد که اینها خانمهای بزرگانند نه اینکه کنیز وخدمتکارند. بعضی بزرگان و اعیان عیال مخصوصشان همین کنیزهای حبشی اند؛ ودرمصر کنیز حبشی وغلام وکنیز سواحلی وسودانی وسواکنی بسیارند وکنیز وغلامهای بسیارسیاه دیده شده که صورت آنها ازسیاهی برق میزند.

ملاقات با شیخ محمد بیرم

شیخ محمد بیرم را که در پاریس ملاقات کرده بودم ودراسکندریه بدیدن حقیر تشریف‌آورده به مصر که وارد شدم دودفعه خدمت ایشان رسیدم: یک دفعه باسرکارحاجی‌میرزاحسنخان‌و دفعهٔ دیگر باحاجی‌میرزا نجفقلیخان بخانهٔ ایشان رفتیم. مردبسیارفاضل، کامل، عاقل‌وسیاسی‌دان میباشند. اکثر جاهای فرنگستان را بطورتحقیق‌ومکرر سیاحت فرموده‌اند وسیاحت‌نامهٔ عربی‌خودایشان نوشته‌اندویکی‌از آن کتاب‌سیاحت‌نامه‌را که چاپ زده‌اند بحقیر نیازفرمودند وکتابهای دیگرنیز خود تصنیف‌نموده‌اند و درخانهٔ خود دستگاه چاپخانه دارند که کتابهای تصنیف خودراچاپ میزنند وپسرهای بزرگ باکمال دارند وعربی را خوب تکلم مینمایند و در شهر مصر بسیار معروف ومشهورند.

ذکر بعضی از عادات اهل مصر

روزپنجشنبه بیست‌ونهم‌ماه‌شعبان وقت عصر باجناب مؤیدالملک و حاجی آقا حسین و حاجی درویش نیاز بدیدن شیخ مولوی در تکیهٔ مولویها رفتیم در بین راه درسکهٔ محمد علی پاشا که بطرف قلعهٔ مصر

میرود دیدیم جمعیت و ازدحام بسیاری ازسرباز وسواره نظام وموزیکان وطبل ونقاره وسرنا باجمعی ازاعیان وبزرگان شهر ومشایخ وکدخدایان و ریش سفیدان پیاده حرکت میکنند وجمعیت بسیاری ازمرد و زن بهمراه این جمعیت افتاده خیلی آهسته آهسته وقدم بقدم درکوچه حرکت میکنند وبقدر صد کالسکه متجاوز از بزرگان وخانمهای شهر و زن وسرد فرنگی در کالسکه ها نشسته بهمراه این جمعیت حرکت مینمایند. پرسیدیم که این حکایت و ازدحام چیست، عسکر وسوار وساز ونقاره چیست؟ گفتند که در مصر عادت است که شب اول ماه رمضان برای رؤیت هلال رمضان و محض تعظیم شعائر اسلام مشایخ کبار ملت و بزرگان دولت با کمال احترام میروند درقلعهٔ شهر که دربلندی و روی تپه وکوه واقع است که درآنجا ماه را رؤیت کنند وبیایند نزد قاضی شهر وشهادت بدهند که ماه دیده شده و قاضی حکم بدهد که فردا اول ماه رمضانست وبعد از آنکه برقاضی ثابت شد فرمایش میدهد وتوپ می اندازند وجارچی درشهر جار میکشد که صیام صیام صیام وفردای آن روز مردم مصربهمدیگر تبریک نامه مینویسند وبهمدیگرمبارکبادماه رمضان را میگویند، چراکه این ماه را رمضان المبارك میگویند.

همچنان در شب آخر ماه این جمعیت و ازدحام بزرگان واعیان شهر با همان کبکبه و جلال تمام مشایخ هرطبقه ازشهر مصر حرکت کرده بقلعهٔ مصر میروند برای استهلال.

باری تعظیمات شعائر اسلام راطوری که درمصر میگیرند درجائی دیگر ندیده‌ام.

قراءت قرآن

در شهر مصر عادت عموم مردم اعلی و ادنی چنانست که اول صبح باید یکنفر قاری قرآن که با قراءت وفصیح قرآن را تلاوت میکند بیاید و در حیاط خانهٔ آنها در موقع مخصوصی که از برای آن قاری جا ومکان معین نموده‌اند بنشیند ویک حزب قرآن بصوت خوش بخواند. از برای آن قاری ماهانه قرار داده‌اند که هرماهه باو چیزی میدهند و در وقت آمدن قادری درخانه وخواندن قرآن هرکه درخانه است باید سرجای خود بنشیند وهیچ کس باهمدیگر تکلم نکنند وابداً حرف نزنند، برای احترام کلام مجید. هرچند کلمه که قاری تلاوت نمود و آن آیه را ختم کرد مستمعین که نشسته‌اند بیک زبان میگویند الله یعنی تصدیق داریم وچنین است. درمصرحافظ قرآن بسیار است وقاری قرآن را حافظ میگویند و درهرمهمانی وضیافت باید افتتاح بخواندن قرآن باشد حتی در عروسیها نیز باید اول حافظ قرآن قراءت قرآن نماید، و اکثراز اهل مصر بیشتر از قرآن را از حفظ دارند وشاهد قول خود را در تکلم از کلمات قرآن بیان مینمایند. میگویند برکت و وسعتی که درمملکت مصر است ومردمش درخوشی و با وفور نعمت وثروت زیست و زندگی مینمایند همه از اینست که تعظیم و تکریم قرآن مجید را بطور خوب نگاه میدارند. نیز ایرانیها وتجاری که در مصر توقف دارند هرکدام برسم اهل مصر یک نفر حافظ قرآن هرروز صبح درمنزل آنها حاضر شده قراءت قرآن مینمایند.

درمصر بعضی زنهای خوش صوت هستند که آنها نیز حافظ قرآن میباشند وبطوری قرآن را بصوت خوش میخوانند که مافوق آن متصور

نیست وخیلی زن ومرد اعمی حافظ قرآن میشوند که در مجالس آنها را دعوت بقراءت مینمایند وآنها بسیار محترمند وقراءت قرآن بانواع واقسام بطور علم وقاعده در مصر میدانند ومیخوانند و در مجلسها ومحفلها و در مدرسه ها ومسجدها خیلی جمعیت مقابلهٔ قرآن مینمایند و ازهمدیگر تعلیم قراءت میگیرند.

حفظ شعائر اسلام

الحق درشهر مصرابداً وضع تعظیم وتکریم شعائر اسلام ازدست نرفته وباوجودی که ملت اجنبی در شهر مصر واسکندریه بسیارآمده‌اند وخانه وزندگی وآمیزش با اهل اسلام دارند ولی‌ابداً حالت اهل‌مصر تفاوت وتغییری بهم‌نرسانیده وتزلزلی دردین وآئین واسلامیت آنها پیدا نشده وباوجودی که اهل مصرا کثر کارکن ونوکرفرنگیها شده‌اند ابداً دروضع مذهب وآئین اسلامیت‌آنها خللی بهم نرسیده وفرنگیی را ترجیح بخود نداده‌اند ومذهب وآئین و رسم آنها را خیلی شنیع وبد میشمارند بلکه هنوز در این مدت مدید مصریها لباس خود را تغییر نداده‌اند و بوضع اسلامیت خود باقی‌اند وتقلید باجنبی‌را جایزنمیدانند واسم‌مبارك حضرت رسول‌را همه‌وقت وردزبان خود ساخته درمکالمه جاری مینمایند و در مکالمه ها وجواب وسؤال لفظ «صل علی‌النبی» بسیار میگویند.

اظهار نفرت میزبان از میهمان ومیهمان از میزبان

باری‌چون مدت دو ماه متجاوزدرمصر توقف نمودیم ومنزل[ما] در[خانهٔ] حاجی‌محمدحسن کازرونی‌بود، خودحاجی‌محمدحسن وکسان‌او از زیادماندن‌مهمان درخانهٔ اوبسیارانزجارخاطربهمرسانیده‌چرا که جناب

مؤیدالملك وحقیر وعلیقلیخان وحاجی‌میرزا حسنخان ومیرزاآقاخان‌وسه نفر نوکر دیگر همه روزه شام وناهار وچای را درآنجا صرف مینمودند، از آن گذشته شب و روز مردم آشنا ودوست بدیدن جناب مؤیدالملك می‌آمدند و درسرشام وناهار حاضرمیشدند وهرشب را حاجی‌محمدحسن چهارقاب پلوطبخ نموده برای سفرهٔ جناب مؤیدالملك حاضر مینمود .ولی چون حاجی محمد حسن مرد تاجر وکاسبی است ازقراری که میگفتند وخود ملاحظه نمودیم‌صبح زود ازخانه بیرون رفته به وکالهٔ که‌محل کسب وتجارت اوست نشسته و ناهار را نان وپنیر یا آبگوشتی خورده سه ساعت از شب گذشته بخانهٔ‌خودآمده و کمتر روز خانهٔ خودرادیده، باوجودی که وکاله ومحل کسب وتجارت او در اندرون‌شهرمصراست وبسیار جای کثیف ومتعفن وتنگ وتاریك است ونمیشود یکساعت در آنجا مکث نمود،حاجی محمد حسن عمر خود را درمدت چهل سال در آن جای تنگ بسر برده و خانه وکوشك او که در بیرون شهر است و عمارت سه مرتبهٔ بسیار باصفائی دارد وباغ وباغچهٔ آن‌خانه بسیارممتاز است وحوض آب و گاوچاه و آب روان نیز در آن خانه هست و زمین اطاقهای‌آن خانه تماماً از سنگ مرمر سفید است حاجی محمد حسن بجز شبها را دیگر در آن خانه سیر وآمیزش ندارد . از توقف داشتن جناب مؤیدالملك در آن خانه لابد بودکه برای پذیرائی روزها را قدری‌در خانه بماند ازاین‌جهة‌بعضی‌آدمهای‌اونیزبرای خدمت جناب‌مؤیدالملك ازکار خود بازمانده کسب آنهـا از دست آنها رفته بود. باری از این جهة حاجی محمد حسن،بودن جناب مؤیدالملك را درخانهٔ خودخیلی

بر خود سخت میدانست و اکثر روزها عبوس، و متغیر بود و کم کم بزبان آمد که چرا اینقدر درخانهٔ من ماندهاند؟ من مردی هستم تاجر و کاسب.

باری خیلی بنظر او این مخارج و مهمانداری عظیم و گران می‌آمد وجناب مؤیدالملک چون بقدر پانصد تومان تنخواه ازپاریس حواله کرده حاجی محمد حسن داده بود، باز در مصر بقدر پانصد تومان دیگر برات برای مخارج راه میخواستند که حاجی محمد حسن بدهد، حاجی محمد حسن هم امروز وفردا کرده پول نمیداد وهرروز یک جواب سخت تلخ میداد که پولی که در پاریس دادهام هنوز رد نکردهاند که من بازباید پانصد تومان دیگر بدهم و از این جهة اوقات او بسیار تلخ بود.

باری تا روز آخر که قرار بود پول بدهد و جناب مؤیدالملک از خانه حرکت کنند یک زبان و یک حرف گفت که من یک دینار پول نمیدهم وميل هم ندارم که درخانهٔ من باشید وخیلی بی روئی وخنکی کرد. جناب مؤیدالملک شب را از خانهٔ او قهر کردند و بخانهٔ حاجی میرزا مهدی طبیب شیرازی تشریف بردند وحقیر شب را در تکیهٔ مغربی نزد حاجی نصیر افندی خوابیدم.

باری حاجی محمد حسن از قهر جناب مؤیدالملک خبر شده خود بخانهٔ حاجی میرزا مهدی رفته جناب مؤیدالملک را بخانهٔ خود برده و تعهد کرده که تنخواه برای مخارج راه بجناب مؤیدالملک بدهد.

الحق درخانهٔ حاجی محمد حسن از هرجهة غذاها را بد طبخ میکردند که بهیچوجه نمیشد غذاها را دست گذارده که در عمر خود چنان غذاها نخورده بودم.

حرکت از مصر بطرف اسکندریه

باری روز شنبه غرهٔ ماه شعبان سنهٔ ۱۳۰۵ قرار براین شد که حقیر و حاجی آقا حسین اول از مصر به اسکندریه برویم تا آنکه فردا جناب مؤیدالملک حرکت کنند. روز شنبه بعد از ظهر باحاجی آقا حسین برسر محطه آمده سرکارحاجی‌میرزا نجفقلیخان جنرال قونسول بمشایعت‌آمده حاجی نیاز درویش کرمانی وآقا غلامحسین پسر حاجی محمد حسن و بشیر خواجه با آنها روبوسی و خدا حافظ نموده شمندفر حرکت نموده بحمدالله با کمال سلامتی و خوشی هوا یکساعت از شب گذشته وارد اسکندریه شدیم.

چون حاجی‌میرزانجف‌قلی‌خان‌حرکت حقیررا ازمصر بقونسولخانهٔ اسکندریه خبر داده بودند عباس‌غواص درمحطهٔ اسکندریه حاضر شده بود. به کالسکه نشسته اسبابها رادرکالسکه گذارده بقهوه‌خانه‌وهوتل حاجی حسین‌ایرانی‌شبستری وارد شدیم. درمرتبهٔ فوقانی‌اطاقی مفروش بادوسریرجای خواب بسیار تمیز وخوب، در آنجا نشسته بعد ازچنددقیقه جناب حاجی‌سید محسن‌تبریزی سرندی که از مصر به‌اسلامبول‌تشریف میبرند ودرآن هوتل‌منزل داشتند واردشدند باحاجی‌میرزا مهدی‌دکتر شیرازی که سالهاست دراسکندریه است بادوسه نفر از ایرانیهای‌دیگر، قدری نشستند و ازهمان منزل قهوه‌خانه شام طلبیدیم، سه رنگ غذای بسیار خوب با نان مأکول سرغوب حاضر نموده شام صرف شده نماز را خوانده در همان سریرها خوابیدیم. امروز صبح را قبل ازطلوع بیدار

شده نماز را خوانده ودعای صباح را نیزخوانده مشغول نوشتن سفرنامه شده‌ام، تا امروز چه پیش بیاید وخدا چه خواسته باشد.

سرکار میرزا حسنخان درهمان شب یکشنبه ازمصرحرکت نموده بتنهائی دو ساعت از شب گذشته وارد اسکندریه شده در خانهٔ حاجی محمد پسر مرحوم عباس آقا منزل نمودند.

جناب مؤیدالملک شب دوشنبه یکساعت از شب گذشته وارد اسکندریه شدند باعلیقلیخان وحاجی درویش نیازکرمانی، و در هوتل خدیوی که هوتل مشهور بزرگیست منزل نمودند.

باری چون در اسکندریه در سفر قبل که به مصر میرفتیم شرح حالات‌آنجا را نوشته بودم دیگر دراین سفرتازه‌ای ندیدم که قابل شرح وبسط باشد.

بازار غرب

یک‌روزباحاجی‌آقاحسین وحاجی‌میرزاحسنخان [رفتیم] به‌بازارغرب که‌آن را سوق‌مغربی‌میگویند و درآنجا ازاهل تونس بسیارند. بازاریست بقدر دویست ذرع طول ومسقف وزمین آن از سنگ مرمر فرش است و عرض آن بازارسه ذرع بیشترنیست ولی بسیار تمیز وپاك وپاکیزه‌چرا که در آن بازار حیوان یعنی اسب و الاغ وارد نمیشود. متاع آن‌بازار پتو و احرام‌پشمی‌مغربی است که انواع واقسام‌پتوهای بزرگ‌وکوچک دارند، پتوهائی که طول آن شش‌ذرع وعرض‌آن دو ذرع ونیم، بعضی سفید یک دست وبعضی‌قرمز وسفید وآبی، شال کمر پشمی سفید وعبای سفید مغربی نیز در آن بازار هست ولی بجز اسباب مغربی پشمی دیگر چیزی در آن بازار یافت نمیشود. حقیر وحاجی‌آقا حسین هر کدام‌دوزوج

پتوهای قرمز و سفید خریدیم بقیمت بیست وسه فرانک که هریک زوج پتو بیست وسه فرانک قیمت که از برای سفر بهترین لباسهاست، بزرگ وگرم ومحکم ونجیب وکارکن است.

گردش درباغ

باری یک روز با جناب مؤیدالملک سوار برکالسکه شده وقت عصر بطرف شهر محمودی رفته درهمان باغ شخص فرنگی که درسفر سابق شرح خوبی وتمیزی آن باغ رانوشته‌ام گردش نمودیم. فصل گل ورياحين آن باغ بود، درختهای موسبزشده بودو درخت زردآلوو گوجه همه پربار وخیابانهای طولانی که ردیف بردیف از گلهای الوان ترتیب داده بودند، الحق باغ بقدری باصفاوپرگل وباطراوت بود که بتعریف وتوصیف نمی‌آید . درآن روز درآن باغ درخت انگوری دیدم که برگ آن شبیه به برگ درخت انجیر بود یعنی بهمان رنگ وبهمان کلفتی و ضخیمی، اگر درآن درخت خوشهٔ انگور نمیدیدم ابدآقبول نمیکردم که این درخت انگور است ولی خوشه های آن بسیار بزرگ نبود ودانه های آن گـرد است. آن روز را نیز در آن باغ گردش و تماشا کـرده جناب مؤیدالملک از وضع آن باغ وتمیزی وطراوت وگل و رياحين آن باغ بسیار خوششان آمد .

باغی دیگر درعقب آن باغ دیدیم که بقدر پانصد جریب بیشتر بود که تمام‌آن زراعت سیب زمینی ونیشکر وبادنجان وسایر زراعتهای دیگر، و زراعت سیب زمینی را دقت نمودم وملاحظه کردم که تمام‌آن را جوب ومرز ساخته بودند وجوبها نیم‌ذرع عرض داشت ومرزهایک ذرع عرض وسیب زمینی‌را در وسط مرز دور از آب کاشته بودند وسیب زمینی آن بسیار بزرگ و درشت شده بود .

نواب مستطاب والامعتمدالدوله فرهادمیرزا هنگام تشریف داشتن به اسکندریه هرروزه برای گردش بهمین باغ تشریف آورده و تفرج مینمودند. باری آن روز صاحب باغ حاضر نبود ولی دختر او را دیدیم و اظهار مهربانی نسبت باو نموده به پدر او سلام رسانیدیم.

حرکت از اسکندریه بطرف پرت سعید

باری بعد ازپنج روزتوقف دراسکندریه روزجمعه هفتم ماه رمضان سنهٔ ۱۳۰۵ قبل ازظهر ازاسکندریه حرکت کرده بوافور نمسه آمده، چون تذکرهٔ وافور را حاجی محمد پسرعباس آقا گرفته برای منفعت خودجاهای هریک را در وافور نمرهٔ پست گرفته و قیمت آن را خود برداشته، در وافور جای هریک تنگ وسخت گذشت.

حاجی میرزا مهدی طبیب شیرازی که سالهاست در اسکندریه است ومرد خودپسند جسور حرافی است که هرکس از هرجا و هرچیز صحبت بدارد او چنان اظهار اطلاع و دانائی درآن مطلب مینماید که گویا از خلقت آن مطلب و کار، او باخبر بوده و اطلاع داشته.

نصیرالدوله ترکی بنظر آمد تا بوافور مشایعت آمده وجمعی دیگر وحاجی نیاز کرمانی که الحق دراین سفر مصر دراین مدت دو ماه توقف در مصر دست ازکاروبار خود برداشته همه را مشغول خدمات هریک بوده منتهای محبت ومهربانی را بعمل آورده از مصر به اسکندریه آمده در اسکندریه خدمتها کرده بعضی مخارجها نموده، تا بوافور مشایعت آمده. کسب و شغل حاجی نیاز کرمانی اینست که یک جعبه که روی آن

را شیشه انداخته که آن راجعبهٔ جام میگویند قدری انگشتر فیروزه ولعل وبعضی یاقوتهای الوان و زمرد وسنگهای دیگر در آن جعبه گذارده آن جعبه را در سر دست گرفته در کوچه وبازار وخانه ها گردانیده آن سنگها ودانه های فیروزه و زمرد را فروخته معاش خود را بخوبی میگذراند و بعضی اوقات که مشتری خوبی بهم رسانید، آنها [را] بقیمت اعلا میفروشد. مایهٔ او بقدر دویست تومان متجاوز است. این کسب وسیله و اسباب بی‌نیازی حاجی درویش نیاز است از مردم.

باری با حاجی درویش نیاز روبوسی وخدا حافظ کرده کسانی که بمشایعت آمده بودند همه مراجعت کرده وافور حرکت نمود، دریا بحمدالله بکمال آرامی و خوبی و بی‌طلاطم حرکت کرده. حقیر و حاجی آقا حسین در یک قمرهٔ مخصوص منزل داشتم، اگرچه جای ما تنگ بود ولی چون منزل مخصوص بود ازهرجهة آسوده بودیم.

ورود به پرت سعید

باری شب را راحت در کشتی حرکت کرده فردا روز شنبه وقت صبح وارد پرت سعید شد. پرت سعید جائیست که درزمان سعید پاشای پسر ابراهیم پاشای مصری، موسیولسپس(۱) فرانسوی برای گشودن وراه باز نمودن بحرابیض ببحراحمر این موقع پرت سعید را بنای شهر نمود. پرت در زبان فرانسه بمعنی در است یعنی دریست که سعید پاشا باز نموده ازاین بحر بآن بحر. پرت سعید ابتدای غنال(۲) است و درلب بحر ابیض واقع شده است وشهربسیارقشنگ باسلیقه‌ای شده است، کوچه های مستقیم و باصفا وعمارتهای بسیار عالی وباسلیقه ساخته شده وزمین شهر

۱- Ferdinand de Lesseps فردینان دولسپس. — دراصل «لسیز» و«لسبز» تحریرشده است
۲- = کانال.

پرت سعید جائیست که تمام آن زمین ریگ روان است و ابداً جای زراعت وآبادی نیست و ابداً در آن زمین آب نبوده وآب چاه آنجا نیز بسیار تلخ وشور است، و از راه خشکی به مصر و اسکندریه بقدر پنجاه فرسخ طول ومسافت داردو از رود نیل نیزبسیار دوراست یعنی بقدر سی فرسخ مسافت است وحالا بالولهٔ آهن از رود نیل باقوهٔ بخار آب از نیل کشیده درلولهٔ آهن ریخته از این مسافت سی فرسخ راه، آب وارد شهر پرت سعید شده اول شهر آب را در یک موقع مخصوصی صاف نموده وارد لوله های دیگر شده قسمت محله ها وخانه هاو کوچه ها میشود. بیشتر جمعیت اهل شهر عیسوی وفرنگی اند ومحلهٔ اهل اسلام نیز درسمتی دیگر شهرواقع است.

ذکر غنالی که از بحر ابیض به بحر اسود متصل نموده اند

از شهر پرت سعید که ابتدای غنال است تابشهر سویس (۱) که انتهای غنال است و در لب بحر احمر است چهل فرسخ مسافت است که تمام آن صحرای ریگزار بی آبادی است ونهری که عرض آن پنجاه ذرع است که آن را غنال میگویند از پرت سعید کنده اند تا به سویس که حالا بحر ابیض واحمرمتصل شده است. درسی سال قبل موسیولسپس اهل فرانسه که اول مهندس دنیاست در این خیال افتاده که میشود وممکن است که بحر ابیض و احمر را راه بازنمود ومتصل کرد، بتقویت کمپانیهای متعدد کرورها ومیلیونها پولهای گزاف خرج شده تاآنکه این غنال ساخته شد و این دو بحر متصل شد.

۱- = بندر سوئز.

مشکل این کار آن بود که چون این صحرا تماماً ریگ روان است ونمیشود درآنجا زیست نمود و با بیل و کلنگ نمیشود در آن صحرا کار کرد چرا که اگر یک بیل ریگ از زمین بردارند چون ریگ روانست به اندك تموج هوا فوراً جای آن را ازریگ پرمیکند، و درآن صحرابادهای قوی می‌آید و گودالهای عمیق را ازریگ پرمیکند یاآن که تلها وتپه ها را از ریگ پرمیسازد

باری از ابتدای لب دریا بنا نموده خاك را باآب باهم برداشته با چرخ بخار، وغنال راساخته وبقدری عمیق نموده که وافورهای بسیار بزرگ حالا ازآن غنال عبور مینماید. قبل ازآن که غنال را باز نمایند از لندن وسایر جاهای فرنگستان که میخواستند از راه دریا بطرف چین وهندوستان و ایران بروند لابد باید از دورمملکت افریق گذشته بعد از ششماه مسافت در دریا بیکی ازشهرهای هندوستان برسند وبسیارزحمت ومخارج داشت وبطول زمان سفری اتفاق می‌افتاد. حالا بجهة گشودن غنال و اتصال بحر ابیض و احمر راه هرجا وهرمملکت نزدیك وآسان شده وبکمال سهولت و نزدیکی میشود حرکت نمود. همیشهٔ اوقات از جلو پرت سعیدوافورهای بزرگ[و] عظیم که ازتمامی فرنگستان بطرف چین وهندوستان میرود و ازایران وبغداد وبصره بطرف اسلامبول وفرنگستان می‌آید[می گذرند]. در جلوپرت سعید جمیع کشتیهای بزرگ بقدریست که درشهرهای بزرگ فرنگستان واسلامبول دیده شد وحالا پرت سعید ازجاهای بسیارمعتبر دنیا شده و ازراه اسلامبول به مکهٔ معظمه ومدینهٔ منوره نیز خیلی نزدیک شده است.

شهراسماعیلیه بیست فرسخ فاصله از پرت سعید، در کنار غنال شهراسمعیلیه است که شهر بسیار خوبیست و از مصر به اسمعیلیه راه آهن است و ازآنجا به پرت سعید حالا کمپانی خیال دارد که راه‌آهن بسازد و از جهةعبور و مرور کشتی از طرف پرت سعید و آبادی آنجا خیلی از آبادی مصر و اسکندریه کاهیده و کم شده.

توقف در پرت سعید آن روز را وافور درپرت سعید از صبح الی عصر توقف نموده حقیر وحاجی آقا حسین وحاجی میرزا حسنخان و میرزا آقاخان و حاجی میرزا علیخان قزوینی از وافور بیرون رفته بسیار در اطراف شهر و در اندرون شهر گردش وتماشا نموده وقت ناهار را خواستیم ناهار بخوریم، درپی جای امنی میگشتیم که بطورراحت و آزادی وطرز ایرانی ناهاری خورده باشیم. به شخص قایق‌چی گفتیم جائی ومنزل خلوتی برای ما حاضرنما که درآنجاناهار صرف بشود. شخص‌قایقچی گفت بهترآنست که اسباب ناهار خود را برداشته بیائید درقایق من بنشینید و بادبانی برای شما یعنی سایه‌بانی درست میکنم و شما را در وسط آب گردش میدهم‌وشما هم‌تفرج نمائید وهم‌مشغول غذاخوردن باشید. همه قبول نموده‌به‌قایق او رفتیم وغذای بسیار خوبی صرف شده تماشای غنال را نمودیم.

ذکر ساختن و منجمد نمودن یخ مصنوعی

کارخانه وچرخ بخاری از دور دیدیم که درکنار غنال ساخته بودند. پرسیدیم که این از برای چیست؟ گفت کارخانهٔ یخ‌سازیست. قایق ما را به‌کنار برده همه ازقایـق بیرون آمده در آن کارخانه وارد شده تماشای ساختن یخ نمودیم.

تفصیل ساختن یخ اینست که شوره ونشادر را درصندوقی مدور طولانی ریخته ونفس و بادی به قوت چرخ بخار در آن صندوق نموده وآن نشادروشوره را باآب داخل نموده وارد حوضی ساخته و درآن حوض بقدر صد عددجعبه که هر کدام سه چاریک درسه چاریک طول وعرض اوست و کلفتی آن یک وجب از فلز روی (۱) وسرب است آب شیرین در آن جعبه ریخته وآن جعبه ها درآن حوضی که آب نشادر وشوره دراوست آویزان میباشد وآن جعبه ها بقوهٔ بخاردائم درحرکت، ومدت دو ساعت و نیم فاصله، آن آب درجعبه ها می بندد ویخ میکند ویخ آن بطوری بلوری و صاف میشود که منتهای صفا وخوبی را دارد. بعدازآن که یخ بست یخ را از جعبه ها بیرون آورده دریک انبار یخ بترتیب وقاعده گذارده ازجانب شهرآمده هر کس میخواهد میخرد ونیز یخ آن کارخانه را اهل وافورهائی که ازپرت سعید عبورمیکنند میخرند. یک جوان عرب که ازکارگزاران کارخانه بود جمیع کارخانه و وضع یخ ساختن را نشان داد وتماشای خوبی کردیم.

وضع مراجعت جهاز جنگی ایطالیا از سواحل افریقا

باری درحین گردش درغنال وافور بسیاربزرگی دیدیم که قشون بسیاری درآن وافور بود. پرسیدیم که این وافور ازکدام دولت است و ازکجا می‌آید؟ معلوم شد که این وافور قشون دولت ایطالیاست که بجنگ حبشه رفته بود، یعنی در پهلوی حبشه درلب دریا جائیست که آنجا را «سوّاح» (۲) میگویند. دولت ایطالیا مدتهاست باآنها محاربه و

۱ـ در اصل «روح» است. ۲ـ گویا منظور «سومالی» باشد.

نزاع دارد وقشونها به کشتن داده وپولهای گزاف خرج کرده که بلکه آن زمین وملک وآن مردم را به تصرف خود درآورده هنوز به مقصود خود نرسیده وشکستها خورده وصدمه ها از اهل سواح باو وارد آمده.

اهل سواح تماماً سیاه رنگند وبیشتر آنهااهل اسلامند. سواح در کنار دریای محیط وقطعه‌ای از افریقاست. دولت ایطالیا میخواهد که تصرفی در آن قطعه زمین داشته باشد، هنوز موفق نشده است.

باری قشون وعسکری که در آن وافور دیدیم همه زرد وضعیف وناخوش وبدلباس وپریشان از سواح مراجعت نموده به ایطالیامیرفتند. شخص قایقچی میگفت روزی که این وافور با این قشون از ایطالیا به پرت سعید واردشد وعازم رفتن بهسواح بود همه جوانهای رعناوتردماغ، از فرنگستان آمده و جنگ ندیده، بخیال آن که به سواح میروند وسواح جائیست که با مردمان وحشی بی‌تربیت وبی‌سلاح و بی‌اسباب حرب و جنگ میکنند ولابداً آنهارا شکست خواهند داد. ازآن سربازها پرسیدیم شما کجا میروید؟ باکمال شدت وشجاعت ورشادت جواب میدادند به سواح میرویم که شمشیربکشیم وآدم بکشیم، حالا که مراجعت کرده‌اند وشکست خورده‌اند ومجروح وزخمی‌شده‌اند وناخوش برگشته‌اند ازآنها می‌پرسیم ازکجا می‌آیید؟ خیلی بطور آهسته میگویند ازسواح‌می‌آئیم.

باری درلنگرگاه پرت سعید از جمیع دنیا وافوارهای بسیاربزرگ معتبر می‌ایستد وعبور مینماید که چنین‌وافورها هرگز به‌اسلامبول وارد نمیشود، ومتاع هرمملکت در بازار پرت سعید یافت میشودومنزلگاههای خوب وهوتلهای مرغوب وقهوه‌خانه های خوب درپرت سعید ساخته‌اند

وتماشاخانه ها وتیاترهائی نیزبرپا نموده‌اند. ومنارهٔ بسیاربلندی درپرت سعید در لب دریا ساخته‌اند که شبها در سرآن مناره چراغ روشن نموده برای راهنمائی کشتیها در دریا.

در آن هنگامی که غنال را میساخته و راه را از دریا میگشودند برای کنارغنال سنگهای مصنوعی ساخته‌اند که هر کدام چهارذرع طول و دو ذرع عرض و قطر دارد وآن سنگهارا باآهک و ریگ ساخته‌اند و تمام آهک آن سنگها را از فرنگستان آورده‌اند و درهمان پهلوی غنال با همان ریگهای روان ممزوج ومخلوط نموده وجوش داده قالبهای بزرگ ساخته آن ریگ وآهک ممزوج را درآن قالبها ریخته بعد از آنکه بست وتخت شد چون زیر آن قالبها قرقره وعرابه دارد و از روی خط راه آهن گذارده آنها را حرکت داده برلب غنال آورده بعد از آن بقوهٔ چرخ جرثقیل آن سنگها را برداشته درقایق بسیار بزرگی گذارده درلب غنال و درکنار دریا هرجا میخواهند میگذارند وآن سنگها هرقدر درآب بیشتر میماند سخت‌تر ومحکمتر میشود.

ایرانیان مقیم پرت سعید

باری از اهل ایران نیز چند نفری درپرت سعید هستند وکسب وتجارت مینمایند: میرزا آقای سید شیرازی که مدتها در بمبئی تجارت داشت وحقیر در بودن بلن ایشان را ملاقات کرده بودم، امسال برای ملاقات حاجی سید حسن شیرازی تاجر که ساکن بیروت میباشند به بیروت آمده بودند. حاجی سید حسن خالوی میرزا آقاست وعموزادهٔ میرزا علی محمد باب میباشد. میرزا آقا بعد از توقف در بیروت ودیدن حاجی سید حسن به عکا رفته ملاقات بابیهای آنجارا نموده از عکا به پرت سعید

آمده. حاجی محمد یزدی که او نیز از طایفهٔ جدیدهٔ بابیه است و در اسکندریه تجارت اجناس و قماش فرنگی دارد و مغازهٔ باصفائی ترتیب داده ، برای ملاقات آقا میرزا آقا با همان وافوری که ما ها از اسکندریه به پرت سعید می‌آمدیم، حاجی محمد نیزدرآن وافور بودند وبه پرت‌سعید آمده محض ملاقات آقا میرزا آقا؛ ونیز حاجی سید حسن شیرازی که در مصر تجارت نیل دارد از مصر از راه اسمعیلیه به پرت سعید آمده برای ملاقات میرزا آقا ومقصود آنها این بود که در پرت سعید از برای میرزا آقا دکان کسب ومحل تجارتی باز نمایند.

حرکت از پرت سعید و ورود به اسکلهٔ یافه

باری میرزاآقا در وافورآمده دیدن نموده وچون درمحلهٔ مسلمانها منزل داشت با جناب مؤیدالملک وحاجی آقا حسین وحاجی میرزاحسن خان وآقا میرزا آقاخان وعلیقلیخان سوار برالاغهای خوب شده به بازدید آقا میرزاآقا رفتیم وقدری نشسته مراجعت بوافور نموده دو ساعت بغروب مانده وافورحرکت کرده شب راوافوربا کمال آرامی حرکت کرد، بحمدالله تعالی اول صبح وارداسکلهٔ یافه شدیم. چون چند نفر از طرف هندوستان برای زیارت مکهٔ معظمه آمده بودند وهنوز وقت حج نشده بود از پرت سعید در آن وافور آمده در یافه پیاده شدند برای زیارت بیت‌المقدس.

باری جناب مؤیدالملک بسیارمیل بزیارت بیت المقدس داشتند، چون بعضی همراهان بی‌همتی نمودند واسباب ممانعت فراهم آورده و دررفتن وبیرون آمدن از وافور سستی نمودند خیال جناب مؤیدالملک در رفتن

زیارت بیت‌المقدس سست شد و عجالةً تشریف نبردند و این دفعه را موقوف نمودند و قرار دادند که انشاءالله اگر قسمت شد دفعهٔ دیگر مخصوصاً ازاین راه آمده بزیارت بیت‌المقدس میرویم. خیلی مایهٔ افسوس است که کسی به یافه بیاید وبزیارت بیت‌المقدس نرود. حقیردرسفرقبل یعنی در بیست سال قبل بیت‌المقدس وخلیل‌الرحمن را زیارت نموده‌ام وانشاءالله تفصیل حالات ووضع آنجا را بطرز خوب خواهم نوشت.

باری قونسول یافه که سابقهٔ آشنائی باحاجی میرزا حسن‌خان داشت خبر شده بوافور آمده حاجی میرزا حسن وحاجی آقا حسین ومیرزاآقاخان از وافور بیرون رفته درشهریافه قدری گردش نموده وقدری نان وخورش وباقلوا باخود گرفته بوافور آورد.

اسکلهٔ حیفا — وافور بعد از ظهر حرکت کرده یک ساعت بغروب مانده باسکلهٔ حیفا رسیده بقدر چهار ساعت در آنجا توقف نموده جمع کثیری از زن و مرد عیسوی ومسلمان ویهود درکشتی بوده درحیفا وارد شدند و وافور بار داده وبار گرفته سه ساعت از شب گذشته حرکت کرد.

قصبهٔ عکا — حیفا تاعکا از راه خشکی سه فرسخ مسافت دارد. عکا جائیست یعنی قصبه‌ایست و قلعهٔ بسیار محکمی دارد و در لب دریا واقع است ولی محل اسکلهٔ وافور و کشتی آتشی نیست و عکا جائیست که بابیها درآنجا محبوسند ومیرزا حسین‌علی وپسرهاش یعنی عباس افندی ومیرزا محمدعلی ومیرزا بدیع ومیرزا ضیاء وسایر اتباع بابیها در آنجا میباشند.

باری وافور همه را در نزدیک کناره حرکت کرده بطوری که آبادیهای کوه‌وصحراها در وافور نمایان بوده و ازحیفا تا به بیروت‌تمام کوه وصحراها آباد ومعمور و با زراعت دیده شد.

ورود به بیروت وذکر جبل لبنان

باری وقت صبح وافور وارد اسکلهٔ بیروت گشته بمجرد تأمل و مکث وافور، حاجی آقاحسین از وافور بیرون رفته آقا میرزا امان‌الله که در قونسولخانه‌منشی‌است ملاقات‌نموده وحسنخان پسرحاجی محمدخان را خبرداده، حسنخان بقاعدهٔ فرنگیهاچون‌باید صبح بخوابد دیر ازخواب بیدارشده خود را نتوانست به وافور برساند ، حاجی‌آقا حسین با میرزا امان‌الله بوافور آمدند.

باری از وافوربیرون آمده در اول اسکله در دم گمرکخانه‌قدری معطل‌شده بکالسکه سوارشده جناب مؤیدالملک‌بهوتل تشریف بردند. حقیر بقونسولخانه رفتم دیدم هنوز تازه حسنخان از خواب بیدارمیشود، از ورود جناب مؤیدالملک و پذیرائی نکردن و بوافور واسکله نیامدن خیلی افسرده شد ولی چون تجربه دراین کارها نداشت او را ملامت نکردم. باری منزل را درمنشیهٔ بیروت درهوتل پاریس که هوتل بسیار بزرگ خوبی است قرار دادیم.

روز ورود به بیروت - دوشنبه دهم‌ماه‌رمضان - حاجی‌محمدحمله‌دار شیرازی دربیروت بودباپسرش‌حاجی‌علی ومنزل او درخان سرسق. خان سرسق جائیست که حاجی‌آقا حسین مدت نوزده‌ماه درآنجا منزل‌داشته، جای تمیز باصفائی است. شب را حقیر وحاجی‌آقا حسین درخان سرسق درمنزل حاجی محمد آقا شام صرف نمودیم. فردای آن روز را باحاجی آقا حسین درحمام رفته خودرا ازکثافت وافور ونجاست راه شسته‌لباس

خود را تغییر داده قدری در شهر بیروت گردش وتماشا کردیم. جناب مؤیدالملک با حسنخان قونسول بکالسکه نشسته بجبل لبنان تشریف بردند. شب را درخانهٔ حسنخان بضیافت دعوت داشتیم وجمیع همراهان نیزآنجابودند والحق تدارك بسیار مفصلی گرفته ضیافت بسیار خوبی نمود.

کوه لبنان

وقت عصر آقا میرزا محسن پسر حاجی سید حسن یزدی کالسکه حاضر نموده باتفاق سوار شده رفتیم بتماشای اطراف شهر بیروت ودامنهٔ کوه لبنان. الحق کوه لبنان که متصل و نزدیک بیروت است عجب کوه با صفا وآبادیست، جمیع کوه زراعت و درخت وخانه و عمارتهای بسیارخوب و راهها وجاده‌های ساخته ونهرهای جاری، کمتر جائی مثل کوه لبنان دیده شده مگر کوهستان ایطالیا که در سفرنامه تعریف آن را نوشته‌ام، جائی دیگرمثل جبل لبنان این زراعت وآبادی را ندیده‌ام، جمیع دره‌هاوبلندیهاو دامنهٔ جبل ازهرطرف وهرگذر زراعتها وباغهاوآبادی است وخانه های آنها اکثر از سنگ تراشیده است وخانه‌های جبل همه بطرز کوشک مانند دو مرتبه است وبعضی جاها خانه ها را نزدیک هم ساخته‌اند وبعضی فرد فرد و جدا جدا بنا کرده‌اند. زراعت جو وگندم آن جبل از دیم است ولی درخت توت کرم ابریشم و انار و زردآلو را آب میدهند. درجبل هرنوع زراعت مینمایند و دردامنهٔ کوه نخل خرما بسیار است و درخت گردو وپسته و زیتون وانار وتوت و زردآلو وسیب وسایر اشجار و انگور هست. در بیروت درخت کاج را صنوبر میگویند وبار ومیوه دارد مانند بادام وآن را میخورند، مثل بادام لذت داردوآن مغز را در غذاها وخورشها بسیار مخلوط مینمایند. درخت انجیرصبّاره

که انجیرخار باشد در بیروت بسیاراست ومرکبات پرتقال‌ونارنج ولیمو نیز بسیار است. عمارتهای بیروت تماماً از سنگ تراشیده است و ابداً عمارت آجری وخشتی دیده نشد.

وصف‌شهر بیروت

حالا شهربیروت از شهرهای بسیار معتبرشده. در مملکت عثمانی حالا شهری بآبادی ومعموری بیروت کم است، اگرچه شهر ازمیرخیلی آباد است ولی ازمیر بطول‌زمان‌آباد شده است وبیروت مدت بیست‌سال است که آباد شده چرا که بیست سال قبل خود حقیر مدتی در بیروت بودم و ابداً این آبادیهای حالا را ندیده بودم وحالا عمارتها ومکتب خانه هاومریضخانه هاومدرسه های‌نظامی‌بطورفرنگستان‌ومهمانخانه های بسیار عالی ساخته‌اند و کوچه های وسیع وچراغ گاز و آب صاف کرده بطور فرنگستان که بالوله های سرب بجمیع خانه ها جاری نموده‌اند و باغچه های مزین و گردشگاههای خوب و از فرنگستان همه اوقات مردم برای تفرج وتغییر هوا به‌بیروت می‌آیند ومدت سه ماه وچهار ماه توقف مینمایند.

ضیافت سید محسن یزدی

باری شب‌پنج شنبه را حاجی‌سید محسن یزدی جناب‌مؤیدالملك وحقیر وحاجی آقا حسین وحاجی میرزا حسنخان وسایرین را بخانهٔ خود دعوت نموده حسنخان قونسول نیز در آن دعوت بود. حاجی سید حسن از اهل شیراز است ولی مدتی در یزد ساکن بود وچهار پسر دارد که یکی آقاسید علی نام‌دارد و داماد میرزا حسینعلی بابی است وپسردیگر میرزا محسن‌نام‌دارد وباوجودی که مدتهاست ازیزد خارج شده‌اند هنوز خیلی بلهجهٔ یزد تکلم‌میکنند. حاجی سید حسن بسن هفتاد وچهارسال

دارد، مرد پیریست باریش سفید وقد کوتاه وبسیار آهسته تکلم مینماید وفضل وسواد نیز داردوخانهٔ بسیار خوبی در بیروت کرایه نموده، کمتر ازخانه بیرون می‌آیدوآمیزش اوبیشترباطایفهٔ باپهاست. جناب مؤیدالملک اکراه از این دعوت داشتند.

شرح حال احمد هبل

احمد هبل پسر حاجی محمود هبل که مترجم قونسولگری ایران است دربیروت وآدم با مکنت وثروتیست وشغل پدر وخوداوشال گریست یعنی ریسمان فروشی. ریسمانی که آنهادردکان دارندوسیفروشند ریسمان کتان‌است برای‌طناب، ازهرنوع ریسمان باریک و کلفت دارند وهمیشهٔ اوقات پنجاه نفرفعله درکارخانهٔ خودبرای تابیدن ریسمان دارند. اصل کتان را درشام میکارند وعلف کتان مانند علف شاهدانهٔ تر است که هرساله میکارندوشاخه وبتهٔ آن خیلی بلند میشود و در ساقهٔ شاخهٔ آن هرچه هست ریسمان بعمل می‌آورند.

درخانهٔ احمد حبل

باری یک شب حاجی‌احمد هبل‌جناب مؤیدالملک وحقیروحاجی آقا حسین وحاجی میرزا حسنخان ومیرزا آقا وجمعی‌دیگر را باحسنخان قونسول بخانهٔ خود دعوت نموده مهمانی و پذیرائی بسیار خوب نمود وشام وغذا را درسرمیز چیده بودند. قاعدهٔ بیروت وشام اینست که دو سفره و دومیز ازبرای شام‌خوردن قرار میدهند یکی‌ازبرای غذای‌پختنی از هرقبیل، میز دیگری از برای‌شیرینی ومیوه وفرنی وشیر برنج. بعد از آن که از سر میز که غذای‌پختنی‌دراو بود سیر شدند وبرخاستندصاحب

خانه تکلیف میکند که بسم‌الله برخیزید وبروید درسرمیز وشیرینی ومیوه تناول نمائید.

باری خانهٔ احمد هبل بسیار خانهٔ باصفا وپردرخت وباحوض‌آب و اطاقهای بزرگ وفرش اطاقها تماماً ازسنگ مرمر سفید. حاجی‌محمود پدر حاجی‌احمد هبل بسن هفتاد سال است، یک پسر او حاجی احمد است و چهل سال دارد، پسری دیگر که دو سال سن داشت و در اطاق راه میرفت وآن طفل کوچک خیلی شیرین و با مزه بود.

ایرانیان‌مقیم بیروت

تبعهٔ ایرانی‌بقدر بیست نفر دربیروت بیشترنیستند که معروف‌آنها حاجی سید حسن وپسرهای او هستند دیگر حاجی بابای شیرازی است دیگری حاجی‌محمود تبریزیست‌دیگری‌آقا محمد حسین اصفهانی است.

حاجی محمودشغل او حکاکی است وبعضی اسبابهای عقیق‌در دکان خودحاضرنموده‌فرنگیهامیخرندوبعضی‌دانه‌های قیمتی واسبابهای کهنه وسکه‌های کهنه تحصیل نموده و از برّشام‌وسور وصیدا وبعلبک تحصیل نموده بقیمتهای گزاف فرنگیها از او میخرند و از این شغل و کسب خود صاحب مایه ومکنت شده است و دو خانه خریده است و عیالی از اهل بیروت داردوصاحب پنج دختر ویک پسراست. یک‌شب حقیر و حاجی آقا حسین و حاجی میرزا حسن وسایرین را در خانهٔ خود دعوت نموده‌غذاهای ایرانی‌بسیارخوب طبخ نموده وفراهم آورده الحق بهمه‌خوش گذشت. آدم بسیاربا خلق ومقدس‌ومتدین وپاك وپاکیزه‌است.

شرح حال میرزا باقر

میرزا باقر بواناتی - بوانات یکی از بلوك فارس است - آدمیست

دانا وعالم بزبان انگلیسی وعبرانی وعربی وفرانسه وفارسی که زبان خود اوست. انگلیسی و عبرانی را طوری خوب تحصیل نموده و دانا وعالم است که علما و دانایان انگلیسی محتاج او هستند و او را در علم زبان دانی استاد کامل میدانند و درمشکلات زبان باو رجوع مینمایند و کتابها ورساله ها ومطلبها درزبان انگلیسی ترجمه کرده است ونیز در زبان عبرانی طوری مهارت وقدرت دارد که علما وبزرگان یهود ونصاری تصدیق به اعلمیت اودارند وتتبع او در کتب یهود طوریست که حالا منحصر بفرد است و در حین مکالمه با یهودیها بزبان عبرانی نمیتوانند تمیز بدهند وبشناسند که میرزا باقر از اهل کجاست و از چه طایفه است وشعرها و قصیده ها وغزلها بزبان عبرانی گفته که همهٔ یهودیها درفصاحت وبلاغت او تصدیق مینمایند ونیز درزبان عربی بسیار فصیح است ونیز درفارسی چنان اصطلاحات ولغتها را خوب میداند که اول داناولغت دان فارسی است.

تفصیل حالات میرزا باقر اینست که دراول سن خود بجهة معاشرت باطایفه وسلسلهٔ نصاری از دین اسلام تجری جسته مذهب عیسوی را قبول میکند و درخواندن کتاب انجیل و کلمات وقاعده وقانون عیسویان مهارت کامل بهم میرساند وآن مذهب را حق دانسته مردم را دعوت بدین مسیح مینماید. بعد ازمدتهای مدید که در مذهب نصاری غورها وغوصها کرده ومطلبها فهمیده و دانشها تحصیل نموده از روی تحقیق ویقین دانسته وفهمیده که مذهب وطریقهٔ طایفهٔ نصاری بسیار بی پا و بیمعنی است و کتاب آسمانی آنها که انجیل است کتابیست که بعد از حضرت عیسی بعضی مردم بسلیقه وخیال خود ساخته اند و این مطالب

انجیل حالیه طایفهٔ نصاری کتاب آسمانی نیست کلماتیست که از روی هوی وهوس هرکسی دردورخود ساخته ونشرداده‌است؛ وهمهٔ‌مذهب وآئین نصاری بدوکلمه است یکی مسئلهٔ تثلیث است که اب و ابن و روح القدس باشد ودیگر مسئلهٔ صلیب است که حضرت‌عیسی‌را بصلیب زده‌اند وصلیب را حالا عیسویها نزد خود خیلی معتبر میدانند ومحترم میدارند و انجیل مخصوصی کـه کلمات خدائـی یا فرمایشات حضرت عیسی‌باشد نیست وفرمایشی‌ازحضرت عیسی‌ابدآچیزی در دست‌ندارند.

باری‌آقا میرزا باقر بعد ازتحقیق مطلب ازمذهب نصاری منحرف شده مذهب یهود را قبول‌نموده موسوی مذهب میشود ومدتهای‌مدید در مذهب موسوی کتابها خوانده ومطلبهانشر داده وسلیقه ها بکاربرده و درعبرانی‌مطلبهای خوب فهمیده وهمهٔ اوقات خودرا با علما وبزرگان یهود بسر برده و اس واساس مذاهب و ادیان‌وآئین مذهب یهود را دانسته ومدتی مدید در بغداد و هندوستان در مذهب یهود از علمای مخصوص آنها بوده و مردم را ترغیب و تحریض بدین یهود نموده و اطلاعات‌وتتبعات‌درتوریه بهمرسانیده‌وتورات‌وکتب‌انبیای بنی‌اسرائیل‌را حفظ نمـوده و ورد زبان خود ساخته و جای خود را همیشهٔ اوقات در کنیسه‌های‌یهود قرارداده ومهارت تام‌درعلم کتب سماوی‌بهم‌رسانیده. بعد ازمدتی‌که خوب فهمیده ودانسته کـه مذهب یهود مذهبی است سخت وکهنه وطریقه‌ایست منسوخ شده وقواعدیست خراب شده از آن مذهب نیز خود را خارج نموده.

آقا میرزا باقرلامذهب‌صرف میشود و اورا میرزا باقرکافرمینامند

ومدتی لامذهب شده داخل هیچ مذهبی و آئینی نمیشود تاآنکه حضرت رسول صلی‌الله‌علیه وآله وسلم را درخواب زیارت میکند، اظهار تلطف و مهربانی نسبت باومیفرمایند و اورا ازبند ضلالت وجهالت رهانیده مظهر توجه ولطف میفرمایند. میرزا باقر رجوع بخواندن قرآن مجید و تلاوت آن نموده چون در علم عربی مهارت و تتبع داشته وقت خود را صرف بخواندن تفسیرقرآن نموده‌و کلمات وآیات قرآن‌مجیدرا مطابق با کلمات وآیات و روایات تورية وانجیل نموده ونیز مطالبی که درتورات خوانده در باب بروز وظهورحضرت مسیح وحضرت رسول‌صلی‌الله‌علیه وآله‌وسلم بطور تحقیق ویقین‌استدراك نموده و کلمات وآیاتی که در توریةدرآمدن رسولی که محمد نام دارد و درچه زمان‌می‌آید آنها را کشف نموده ودر صدق وعقیدهٔ اسلامیت افزوده و وقت وعمر خودرا بیشتر صرف خواندن تورية و انجیل‌وقرآن مجید نموده تاآنکه دین‌مبین‌اسلام از روی‌تحقیق ویقین بر او کشف ومحقق شده.

مدتی که در بغداد بوده با هر که از عیسویان وموسویان نشسته آنها را بدلایل و براهین از روی قواعد تورية و انجیل دعوت به اسلام نموده‌وخیلی‌مردم را مسلمان‌نموده وقرآن مجیدرا بعلمای یهودونصاری درس داده وفهمانیده وبعد از آن برای شغل مترجمی زبان انگلیسی به لندن رفته و مدت پنجسال در شهر لندن توقف نموده و بزبان انگلیسی مردم را دعوت بدین‌اسلام نموده وبسیاری ازانگلیسها رادر دین‌اسلام آورده و آنها را از روی تحقیق ویقین فهمانیده که دین یهود و نصاری بعد از بروزوظهورمحمدرسول‌الله صلی‌الله‌علیه وآله وسلم منسوخ وقاعده وقانون آنها بی‌پا وبیمعنی شده.

باری بسیاری از کشیشها ومردمان دیگر را بدلایل عقلی ونقلی وبراهین محکم عقاید آنها را شکست داده میل آنها را بقبول مذهب اسلام آورده و روزنامه ها در باب ترویج مذهب اسلام بزبان انگلیسی در لندن چاپ زده و درکوچه وبازار و گذرها بمردم داده و ورقه های دیگر چاپ زده باین مضمون که «انکسرالصلیب ومات الخنزیر» وخیالات مردم لندن را دراین صحبتها پریشان کرده وبقدر دویست هزار متجاوز ورقه ها چاپ زده وبمردم منتشر کرده و بعضی کشیشها از این معنی و مطلب مستحضر شده میرزا باقر را درکوچه وبازار گرفته کتک بسیاری باو میزنند وباز او دست از کار خود برنداشته ورقه های خود را بمردم میداده وبسیاری از زن ومرد انگلیسی را بمیل ورغبت بدین مبین اسلام آورده .

مستربراون

هنگامی که حقیر در لندن بودم ومستر برونی را ملاقات نمودم که او از شاگردها وتربیت یافته های میرزا باقر بود چنان معتقد ومقید بدین اسلام شده بود که مافوق آن بتصورنمی‌آید و از بابت اسلام خود خیلی‌مشعوف ومسرور بودوصحبت وذکر وفکر خودرا منحصر بصحبت اسلامیت ومذهب وآئین میداشت و الحق مستر برونی بسیار باشوق و شعور وشعف بود وقرآن مجید را درنزد میرزا باقر در لندن بسیارخوانده وتفسیر آن را بقدر دانائی خود تحصیل نموده بود و کلمات عرفاوحکما ومردمان‌خدا را از برکرده وخیلی‌عزیزمیداشت وخیلی‌میل وآرزو داشت که از لندن سفر کند وبه‌ایران برودبرای تکمیل‌زبان فارسی واستحکام آئین ومذهب اسلام ومکتوبهائی که بحقیر نوشته معلوم میشودکه چقدر شوق ومیل بقواعد وقانون دین مبین اسلام دارد خاصه‌بطریقهٔ عرفا وصوفیه ومردمان خداپرست.

فوت دختر میرزا باقر

باری میرزا باقر بعد ازمدت پنجسال توقف در لندن چون دختری داشته بسن هجده سال و درمدرسهٔ لندن تحصیل زبان انگلیسی وبعضی کمالات نموده‌بطوری که درمدرسه معلم ومدرس‌شده،آن دختربناخوشی سل و دق مبتلا شده برای تغییر آب و هوا دختر خود را برداشته به بیروت آورده بعد از مدت قلیلی دختر او در بیروت مرحوم شده.

پسران میرزا باقر

بعد ازآن میرزا باقر در بیروت از طایفهٔ عرب بیروت زنی گرفته که حالا یک پسر از او دارد که او را اسحق نام نهاده و پسری که از زن‌سابق اوست نام‌او میرزااسمعیل است بسن‌چهارده سال ومیرزااسمعیل دانای زبان انگلیسی و عربی و عبرانی و فارسی و فرانسه است و بسیار جوان‌با هوش‌وبااطلاع ازوضع‌ادیان مختلفه وتواریخ امتهای‌سلف‌است.

باری حالا میرزا باقر در بیروت شغلش منحصر است باین که دایم‌الاوقات صحبت از ادیان مختلفه میدارد و رد برآنها میگوید و موسویان وعیسویان را دعوت بدین اسلام مینماید وچنان مشاهده شد که میرزا باقر نفسش‌بهرکس‌برسد او را ازدین‌خود تغییر داده‌مسلمان میسازد. الحق در دین اسلام میرزا باقرخیلی با غیرت و باحمیت است وهمش هم واحد شده و در مجالس و محافل حرفی و صحبتی نمیدارد بجزاینکه میخواهد مردم یهود ونصاری را بدین اسلام دعوت نماید و چون زبان عبرانی را خوب میداند واطلاعات و تتبعات کامل در تورية وکتب انبیای سلف دارد یهودیها خیلی زود بدام او افتاده دعوت‌اورا قبول میکنند ومسلمان میگردند.

ذکر اختیار کردن شخص یهود طریقهٔ اسلام را

در بیروت جوانی که نام اوشمعون بود وپسر شخص یهودی که

در یافـه قونسول از جانب دولت ایرانست، میرزاباقر را ملاقات نموده میرزا باقر بدفعهٔ اول چند کلمه با زبان عبرانی با او تکلم نمود و او را ربود. آن جوان یهود فردای آن روز بطلب میرزا باقر آمده قدری با میرزا باقرصحبت داشت وآن جوان بافضل‌ودانش و دانا بزبان عربی‌وعبرانی وفرانسه [بود].

باری مجلس‌دوم که‌آن جوان‌میرزا باقر را ملاقات نموده‌وبدلایل وبراهین از روی تورية مطلب را باوحالی نمود بی‌آنکه میرزا باقرتلقین اسلام باو نماید آن جوان آمـد حضور جناب مؤیدالملک ومیرزا باقر و بعضی دیگر برخاسته و بزبان آشکار و بلند گفت که «اشهد ان‌لااله‌الا الله و اشهدان موسی کلیم‌الله واشهد ان عیسی روح‌الله واشهدان محمداً رسول‌الله صلی‌الله علیه وآله وسلم» وچون‌موسویها حضرت عیسی‌را نیز درنبوت قبول‌ندارند اوشهادت بنبوت موسی‌وعیسی وحضرت‌رسول(ص) داده خود را مسلمان دانست و دست همه را در مجلس بوسید وبشرف اسلام مشرف شد و اظهار تشکر نموده نشست.

واسطهٔ سعادت او بشرف دین اسلام جناب مؤیدالملک بود کـه ورودایشان به بیروت هرروزه این جوان بنزد ایشان می‌آمد ومیرزاباقر نیز آنجا حاضر بود وچون طایفهٔ یهود گوشت و روغن وپنیر غیرخود را ابداً نمی‌خورند ودست نمیزنند آن جوان همان شب را باجمعیت ماها غذا خورد وشب‌دیگر که در بیروت درخانهٔ‌حاجی‌محمود حکاك مهمان بودیم او را نیز بهمراه برده در سر سفره حاضر شده همه باو تهنیت گفته او نیز خود را مسلمان پاك دانسته باهمه بطور صفا و یگانگی حرکت کرده صحبت میداشت.

آن جوان حالا درمدرسهٔ بیروت درعلم طب وسایر علوم تکمیل شده وباو نوشتهٔ ترقی داده‌اند وپدر اوبسیارصاحب دولت ومکنت‌است ومیگفت که درسرمن خیالات بسیاربلنداست امیدوارم بروم بقدس‌شریف ومردم یهودی که دربیت‌المقدس میباشندآنهارادعوت‌بدین اسلام نمایم.

باری‌درآن‌چند روزی که دربیروت بودیم‌آن جوان جدیدالاسلام دقیقه‌ای از نزد ماها بجائی دیگر نمیرفت و یک روز جوان دیگر را از طایفهٔ یهودباخودآورد که بکلمات وبیانات‌میرزا باقر گوش کندومذهب اسلام را قبول نماید.

باری الحق میرزا باقر در این دوره وجودش خیلی مغتنم است چرا که بسامردمان ازطایفهٔ یهودونصاری بکلمات وبیانات،مردم سست عنصر را از راه برده و از اسلامیت خارج نموده بی‌دین مینمایند و از اهل اسلام از جهة بی‌علمی وبی‌اطلاعی وبی‌تتبعی زود از مذهب خود خارج شده بسیاری ازدین‌اسلام خارج میشوند وبسیاری از مردم ایران وترك که چشمشان بنقش ونگار ظاهر است و ازمعنی وحقیقت دورنددر این‌صفحات خارجه زود ازآئین ومذهب خودخارج شده بی‌دین‌میشوند خاصه اگر با مردم‌لاابالی ولامذهب بنشینند خود را میبازند وپریشان خیال میشوند ومذهب وآئین خود را تخفیف میدهند. میرزا باقرالحق وجودش خیلی‌لازم است که نمیگذارد کسی دراین صفحات به‌حرفهای پوسیدهٔ مردم بی‌دین لاابالی، رشتهٔ اعتقاد و آئین و مذهب خود را از دست بدهد.

ولی حالا میرزا باقرخود نیز مردیست ناکامل‌چراکه همین قدر

دانا بقواعد وقوانین دانستن زبان عبرانی وکلمات تورية و کتب انبیای سلف است ونیز تفسیر قرآن مجید را بسلیقهٔ خود ساخته ومعنی مینماید وتتبع در احادیث ومعنی آیات بطوری که از ائمهٔ طاهرین وبزرگان دین رسیده ندارد همینقدر از پیش خود چیزی درك کرده و خوانده است و تولی وتبرای او هنوز محکم نشده و درا ین باب اهمیتی ندارد وتولی وتبری را معتبر نمیداندوتقدس وتقوی نیز با خود ندارد ومردی متشرع نیست ، روزه میشود و نماز نمیکند و معنی ولایت و امانت را نمیداند، همان توسل او بکلمات مخصوص قرآن مجید است.

در این صفحات خارجه خوب است میرزا باقرچون زبان مختلفهٔ عربی وعبرانی وانگلیسی میداند مردم یهود ونصاری را دعوت به اسلام نمایدوبعد ازآن شخص عالم فاضل مقدس باتقوائی آن مردم جدیدالاسلام را آداب شریعت بیاموزد وبتولی وتبری اصلاح نماید والا میرزا باقر یک نفر یهود یا نصاری راکه مسلمان کرد آنها مسلمانی میشوند مثل خود میرزا باقر. میرزا باقر مسلمان متشرع نیست خودش نیز یهود و ارمنی است که مسلمان شده، پاکی وتمیزی وقانون وقواعد شریعت ونماز ووضو وسایر قواعدی که درمذهب اسلام هست باخود ندارد ولی جد وجهدی که میرزا باقر در نشر وترویج مذهب اسلام دارد درعمرخود تابحال ندیده‌ام، انشاءالله این حالت واین نیت اسباب نجات ورستگاری اوخواهد شد و امید هست که کم کم با معاشرت مردمان مقدس وباتقوی میرزا باقر حالت قدس وتقوی بهمرساند.

شیخ محمد عبده که از اهل مصر و از علما وفقها ومتکلمین است

ومدتها در لندن بوده ومحرر روزنامۀ عروة الوثقی بوده، باسیدجمال الدین افغانی دوست ورفیق بوده وحالا دربیروت مقیم است ومدرس علم حکمت وتفسیرقرآنست ومرد یست باتقوی وتقدس وصاحب علم وقانون شریعت و بااخلاق حمیده، چون از زیارت بیت المقدس مراجعت نموده بود روز حرکت ازبیروت باجناب مؤیدالملک ومیرزا باقر وحاجی آقا حسین بدیدن او رفتیم و از صحبت او مستفیض شدیم.

حرکت از بیروت بطرف شام

باری روز دوشنبه هفدهم شهر رمضان سنۀ ۱۳۰۵ از بیروت دو ساعت به غروب مانده حرکت کرده حسنخان قونسول با میرزا امان الله وآقا محمد حسین اصفهانی تا ربع فرسخ بمشایعت آمده مراجعت به بیروت نمودند. از بیروت کالسکۀ مخصوصی، برای رفتن به شام، جناب مؤیدالملک کرایه نمودند بمبلغ دوازده نیتو - ۲٤۰ فرانک میشود - که آن کالسکه جای چهار نفردارد. جناب مؤیدالملک وحقیروحاجی آقاحسین وعلیقلیخان در کالسکه نشسته روانه شدیم.

از بیروت تابه شام راه را یک نفر از کمپانیهای فرانسه شوسه نموده و درهر دو فرسخ یک منزلگاه خوب ساخته که اسبهای کالسکه راتغییر بدهند. از بیروت که لب دریاست جمیع راه رو ببالا میرود وتمام راه کوه و دره است و الحق راه را بسیار خوب صاف ومسطح نموده اندولی راه را قدری تنگ ساخته اند. این کوه که راه به شام از او عبور مینماید اورا جبل لبنان میگویند وتمام راه آنچه بنظرمی آید کوه و دره وبلندیها

وپستیها همه را مرتبه‌ها بسته درخت توت بجهة کرم ابریشم و انجیر وزیتون‌وسایراشجارنشانیده‌اندوچنان کوه‌ودره‌ها را آبادومعمورنموده‌اند که ابداً قطعه‌ای زمین [بایر] وخراب درآن کوه ودره‌ها یافت نمیشود.

چون جناب مؤیدالملک خیال تماشا وسیاحت بعلبک را داشتند در وسط راه شام که آنجا را شترك میگویند وشترك جای پرآب و باصفا وخوش هوائیست شب را درمنزل شترك که اطاق‌وهوتل پاك وپاکیزه داشت منزل نمودیم وصبح روز سه شنبه راکالسکهٔ مخصوص گرفته‌از شترك روانهٔ بعلبك شدیم. کرایهٔ کالسکه هشتاد فرانك[است].

از شترك تا بعلبك

باری از منزل شترك تا بعلبك مسافت پنج‌ساعت راه است واین مسافت راه یك طرف جبل‌لبنان است ویك طرف جبل شام وفاصلهٔ این دو جبل سه فرسخ است وتمام این صحرا آبادی و زراعت و ده و خانه است و زراعت آنها بیشتر جو وگندم است، عدس ونخود نیز میکارند. اشجار آنجا بیشتر درخت توت کرم است وباغات انگور بسیار در دامنهٔ کوه وتپه و دره‌ها غرس نموده‌اند و جمیع این اشجار توت کرمست و درخت انگور رادیم بعمل‌آورده‌اند که ابداً آب به آنها نمیدهند و این اشجار را بسیار بقاعده وباسلیقه بعمل می‌آورند و درخت انگور را بقدر دو ذرع ساقه میدهند و ساقهٔ آن را روی زمین میخوابانند و شاخه‌های درخت انگور را روی‌زمین پهن‌میکنندو دو شاخه‌های کوتاه که هرکدام نیم ذرع است در زیرشاخه‌های درخت‌انگور میگذارند. این وضع درخت انگور را ابداً درجائی دیگر ندیده بودم همه شاخه‌های خوابیده بقطار همدیگر خوابانیده‌اند وبترتیب بزمین انداخته‌اند. اطراف باغات آنها

ابداً حد وحدود ودیوار وحصاری ندارد، درختهای انگور را مثل آنکه بتهٔ خربزه وکدو را در زمین بکارند وشاخه وبرگ آن روی زمین پهن شده باشد، از دور آن شکل و آن قسم بنظر می‌آمد ودرختهای انگور را همه بقطار وبخط مستقیم نشانیده‌اند واشجار دیگر از قبیل زردآلو وسیب و آلو وگردو نیز در آنجاها بسیار است وهوای صفحهٔ شترك تا بعلبک خیلی ییلاقیت دارد.

کوه دو طرف آن در تابستان همیشه برف دارد و در آن صحرا بیش از دو رودخانه، دیگر آبی ندیدیم وبا وجود این کوههای مرتفع پربرف چشمه و رودخانه کمتر دیده شد، ولی‌بقدری این صحرای وسیع با صفا و با نزهت وسبز وخرم وآباد است که بوصف وتحریر نمی‌آید.

دیدارحاکم بعلبک

باری یک ساعت از ظهر گذشته وارد بعلبک شده درهوتل اروپا منزل نمودیم. قدری استراحت نموده‌وقت عصر حسن تحسین قائم‌مقام یعنی حاکم بعلبک بدیدن جناب مؤیدالملک آمده تلگرافی نشان داد که از والیگری شام‌باو خبرداده بودند که‌قائم‌مقام بدیدن مؤیدالملک بیاید و اظهار تعارف و خدمت نماید وتشریفات غیر رسمی بعمل آورد. حسن تحسین قائم مقام، بسیار آدم خوش اخلاق، خوش صحبت، خوش محاوره‌ایست. بعد از قدری پرسش اظهار مهربانی نموده دو نفر راهنما بهمراه نموده بتماشای قلعهٔ بعلبک رفتیم.

ذکر قلعهٔ بعلبك وبنای آن

تفصیل وشرح دادن قلعهٔ بعلبک را هرچه بخواهم بیان بنمایم

وبتحریر و تقریر درآورم زبان وبیان حقیر از وصف وشرح آن عاجز است بلکه باید شخص مهندس باشد ومعمار باشد ونقاش باشد وحجار باشد وعلم جراثقال بداند تاآنکه بتواند صدهزار یک ازوضع عمارت وحجاری بنای بعلبک را ببیان و تحریر درآورد. اولاً قلعه‌ایست بقدر سه هزار ذرع دورهٔ او میشود و دیوار آن را از سنگهای بسیار عظیم ساخته‌اند که بزرگترین سنگهائی که به دیوار قلعه بکاربرده‌اند بیست ذرع طول دارد وچهار ذرع عرض وپنج ذرع قطر وبعد از آن سنگهای دیگر که همه ده ذرع در چهارذرع یا هشت ذرع یا چهار ذرع یا کمتریابیشتر؛ و ارتفاع دیوار قلعه حالا بقدر سی ذرع متجاوز نیست ، بعضی جاها چهل. ابتدای درقلعه که واردمیشوند دالان بسیاربلند طویلی ساخته‌اند که عرض آن دالان شش ذرع است وطول آن دالان صد وپنجاه ذرع است ودیوار وسقف آن دالان را ازآن سنگهای بسیاربزرگ بکاربرده‌اند. مرتبهٔ تحتانی قلعه تماماً مسقف است واطاقهای بسیاربزرگ و دالانهای وسیع وطویل دارد که بعضی‌را باچراغ باید گردش نمود. این دالانی که ذکر شد که صد وپنجاه ذرع طول اوست روشنائی آن از در اول و در آخراست دیگر از سقف وجای دیگر روزنه و روشنائی‌ندارد. بعد ازآنکه از دالان طویل وارد قلعه شدند عمارت بسیار بزرگی ساخته‌اند که آن را معبد و بتخانه میگویند که محل اصنام بوده‌است ،اطاقی‌است‌بقدرچهل ذرع طول و سی ذرع عرض دارد و اطاق را از سنگهای بسیار بزرگ ساخته‌اند وباطراف اطاق ستونها قرار داده‌اند ونماها ترتیب داده‌اند و حجاریهای بسیارظریف وخرده کاریها وصنعتهادرآن حجاریهابکاربرده‌اند

که از تصور وعقل خارج است واشکال مختلف وصورتها وگل وبته‌ها وشاخه های انگور وگلها وبرگها در آن سنگها حجاری نموده‌اندوجمیع آن حجاریها را برجسته ونمایان ساخته‌اند وحاشیه هاوزنجیره‌ها در دور طاقنماها از سنگ تراشیده‌اند وطرهٔ بالای عمارت معبد را تماماً ازصورت آدم ساخته‌اند . درسقف درگاه معبد که داخل میشوند دو صورت ملک ساخته‌اند که دو پر دارد و دستهٔ گل شاخ صنوبر بدست آن ملک است، سرستونها و خروجیهای سرستونها را تماماً حجاری و منبت نموده‌اند و بعضی طاقنما های داخل معبد راهلالی وارساخته‌اند وبعضی راسنبوسه دار و مثلث پوشانیده‌اند ، ارتفاع سقف اطاق بقدر بیست ذرع بوده و سقف آن معبد نیز تماماً از سنگهای بسیار بزرگ بوده که حالا بکلی اززلزله خراب شده وریخته است وبیرون اطاق معبد، دور تا بدور، ایوانست که ستونهای بسیار بلند جلو ایوان قرار داده‌اند که هرکدام بیست ذرع ارتفاع دارد وآن ستونها سه پارچه یا دو پارچه است و قطر آن ستونها دو ذرع در دو ذرع است ، سقف ایوان دور معبد که برروی ستونهای بلند پوشانیده‌اند تماماً از سنگهای بسیار بزرگ است که یکسر سنگ برروی دیوار معبد است وسردیگر برروی ستون ایوان آمده و از سرستون بقدر دو ذرع گذشته مانند طرهٔ عمارت و شرفهٔ لب عمارت شده و آن سنگهای سقف را طوری حجاری وریزه کاری نموده‌اند که حالا هیچ استاد کامل حجاری اینطور نمیتواند حجاری نماید و در آن سنگهای سقف بشکل هشت گوشه وهفت گوشه اشکال اسلیمی سنگ را منبت نموده‌اند وگودی منبت را بقدر دو وجب از سنگ گود نموده‌اند و در هر گودی

یک صورت زنی ساخته‌اند وجمیع پیشانی طره‌های عمارت را یعنی برآمدگی طرهٔ عمارت را از صورت زن تراشیده‌اند وچنان آن صورتها را بقاعدهٔ نقاشی و استادی حجاری نموده‌اند که حالا سرمشق کل استادان فرنگستان است -میگویند زلزله آن ستونها وسرستونها را بکلی خراب کرده و درهم وبرهم ریخته و بجز معدودی از آن ستونها برپا نیست - نیز درسمتی دیگر از حیاط قلعه باستونهای عالیتر وبزرگتراز آن ستونها ، ستون وسرستونهای مکلف ومنبت بکاربرده‌اند که ارتفاع آن ستونها از سی ذرع متجاوزاست وقطر آن ستونها دو ذرع در دو ذرع است وآن ستونها نیز سه پارچه‌و دو پارچه‌است وسرستونها را بسیارمزین وحجاریها وخرده کاریهای بسیار خوب بکار برده‌اند و گلها وشاخه های برجسته وشکل خوشه های گندم وجو وانگور بکاربرده‌اند وآن‌ستونهای قوی وبزرگ را هرکدام سه ذرع فاصله‌قرار داده‌اندوسنگهائی که برروی ستونهای بزرگ نصب نموده‌اند چنان ساخته‌اند که پیشانی عمارت و کتیبهٔ جلوعمارت وطره‌های عمارت و روی طرهٔ عمارت تا لب بام عمارت همه از یک پارچه سنگست وباز جمیع صورت برآمدگی طرهٔ عمارت همه را بشکل آدم درست کرده‌اند یعنی بشکل صورت و بدن زنست و اطراف حیاط آن قلعه را ایوانهای بسیار بزرگ واطاقهای عجیب وغریب ازهمان سنگها وهمان‌حجاریها بنا نموده وساخته‌اند وتمام اطاقها و ایوانها قرینه ومقابل همدیگراست و از وضع قرینه سازی نگذشته‌اند و در آن ایوانها محراب مانند نماها ساخته‌اند وسقف آن محرابها را هرکدام بشکل یک مرغی مثل باز که سرخودرا از تیزهٔ بالای محراب نموده وبال خود رابسقف محراب گشوده

است ومجسمهٔ شکم آن باز را باپرهای آن چنان بخوبی حجاری نموده‌اند ورگها وپرهای بزرگ و کوچک را نموده‌اند که بوصف وتحریرنمی آید وصورت زنی در یک سنگی تراشیده‌اند که طفل خود را شیر میدهدوچنان در حجاری نموده‌اند که یک پستان خودرا از پیراهن بیرون آورده طفل را شیر میدهد ولباسهائی که حالا زن فرنگیهای با سلیقه درجمیع اروپ می پوشند معلوم میشود که تمام آنها تقلید لباسهای صورتهای عمارت بعلبک است.

باری تا بحال معلوم نشده است و کشف نکرده‌اند که اولاً آن ستونها وآن سنگها را چه نوع وچه قسم وبا چه آلات واسباب باین نوع تراشیده‌اند وثانیاً ازمعدن سنگ تا بقلعه که بقدر دو هزار قدم است آن سنگهائی که بیست ذرع طول وپنج ذرع قطر و عرض دارد چه قسم آورده‌اند و دیگرآنکه آن سنگها را درصورتی که آورده‌اند با چه اسباب وچه قسم وچه وضع بالای ستونهای چهل ذرعی گذارده یا این ستونها را با چه اسباب وچه قوه برروی هم نصب نموده‌اندوسنگهائی که برروی سقف ایوان بطور مسطح گذارده‌اند آنهاراچه قسم بالای عمارت برده‌اند. سنگهائی که در آن عمارت بکار برده‌اند بی گچ و بی آهک و بی سرب برروی هم گذارده‌اند. ستونهای بلند را که برروی هم گذارده‌اند سنگ زیورو را صاف وصیقلی نموده‌اند مثل آینه که صافی وصیقلی بودن آنها برروی هم اسباب ایستادن آن سنگهاست و اگر زلزله آن عمارت راخراب نمیکرد ابدالدهر آن عمارت خراب نمیشد.

حالا معلوم شد که عمارت بعلبک از هرجهة اول عمارت وبنای

دنیاست در حجاری وعظمت ووضع اشکال وحجاری وسلیقه ومنبت‌سنگ و اختراعات وآنچه بنا وعمارت و حجاری و صورت و نقاشیهائی که در فرنگستان دیدم یعنی درلندن وپاریس وبرلین ویافه تماماً را از روی بنای بعلبک دیده‌اند واخذ نموده‌اند مثلاً لباس حالای زنهای فرنگی و وضع گیس وموی سر آنها ووضع لباس و پیراهن آنها جمیعاً را از روی صورتهای حجاری بعلبک اخذ نموده‌اند. مثلاً حالا که زنهای فرنگی گردن خود را وسینهٔ خود را تاروی پستان باز مینمایند و درشبهای بال و رقص خود را باآن‌لباس وسینهٔ بازحرکت وجلوه‌میدهند معلوم میشود که همین‌طرزتقلید ازصورتهای عمارت بعلبک است وآنچه سردرعمارتها و حجاری طره‌های عمارتهاو گل وبته (۱) ساختن‌وصورتها درطره‌هاساختن ومجسمه ها ساختن جمیعاً ازروی عمارت بعلبک است. آنچه‌درعمارتهای ایطالیاویونان وفرنگستان درحجاریهادیده شد دو هزار سالست‌وعمارت بعلبک رامدت‌پنج هزارسال‌متجاوزاست که ساخته‌اند، پس دراینصورت اشکال عمارتهای کهنهٔ اروپ ومجسمه و اشکال حجاری آنها همه‌فرع عمارت بعلبک است وعمارت بعلبک ازهمهٔ عمارتهای فرنگستان قدیمتر است وتا بحالاتاریخی‌بدست نیامده که‌این‌عمارت را درچه زمان‌ساخته وکی ساخته وچه قسم ساخته وبا چه‌اسباب ساخته‌اند. آبی که ازبرای اندرون‌قلعه‌آورده‌اند ازکوه یک فرسخی‌بالولهٔ سنگی بطرز شتر گلوآورده بودند که حالا آن راه خراب شده است.

باری آن روز را در قلعه گردش کامل نموده تا وقت غروب در

۱- در اصل «کل وتپه» است.

قلعه تماشا مینمودیم . بازبمنزل هوتل آمده چون حسن تحسین قائم مقام بعلبک تعریف از چای نمود ووضع چای پختن ایرانیها را خواهش نمود که من بعد ازافطار را نزد شما آمده خواهم خورد . باری بعد ازافطار آمده برای او چای خوب حاجی آقا حسین وعلیقلیخان طبخ نمودند . قائم مقام بقدر دوساعت نشسته چون قدری فارسی میدانست گاهی بزبان فارسی تکلم میکرد وبهترین اشعار و کتابها را کتاب واشعار قاآنی میدانست و اشعار قاآنی را برجمیع کتب شعرا ترجیح میداد وبیشتر از اشعار وقصاید قاآنی را از حفظ داشت و فصیح و درست میخواند . تاسه ساعت ازشب گذشته نشسته بود بعد از آن بمنزل خود رفته فوراً دسته گلی فرستاده و این شعر را در کاغذی نوشته فرستاده:

نه من از بهر زینت ساه من گل دسته آوردم

زخوبی لاف میزد گل به پیشت بسته آوردم

حقیر نیزبمناسب حال در جواب کاغذاو شعری از خواجه نوشتم و اظهار تشکر از مهربانی ومحبت اونمودم وشب را بحمدالله تعالی در آن هوتل استراحت نموده صبح را برخاسته بعد از نماز و خوردن شیر گفتند باید رفت بتماشای رأس العین . چون حاجی آقاحسین درمدت توقف در بیروت دوکرّت بسیاحت وتماشای بعلبک آمده بودند وبدقت تمام اطراف و جاهای بعلبک را اطلاع داشتند براهنمائی حاجی آقا حسین آنجاها را گردش وتماشا نمودیم .

چند جای دیدنی در بعلبک

چشمهٔ رأس العین — باری رأس العین یعنی سرچشمه جائیست که تمام آب بعلبک از

یک موقع جوشیده و از زمین بیرون می‌آید، بقدر بیست سنگ آب صاف گوارای بسیار خوب وهمانجائی که آب از زمین میجوشد وبیرون می‌آید مانند اشرفی وحوض بزرگی‌است و اطراف و دور آن حوض را چمنهای بسیار خوب سبزوخرم درست کرده‌اند که تماشا گاه وتفرجگاه کسانیست که به بعلبک می‌آیند ومسجدخرابه‌ایست درپهلوی چشمهٔ آب که‌قدری از آن‌آب درآن مسجد عبور مینماید وآن مسجد را در سنهٔ ششصدوهفت هجری ملک ظاهر که یکی از سلاطین مصر بوده آن جامع را ساخته و حالا خیلی مخروبه شده.

کوشک هیکل‌الزهره

بعد از تماشای‌آن چشمه وآن مسجد رفتیم بتماشای کوشکی که آنجارا هیکل‌الزهره‌میگویند، نزدیک همان‌قلعهٔ بزرگ است. آن کوشک از بابت حجاری و بنا وستونها و بکار بردن سلیقه و استادی مثل همان عمارت وبنای معبد قلعه است که تعریف شد و از قراری که میگفتند صورتهاومجسمه هادرآن کوشک بوده که بعضی‌آنها را به بیروت‌برده‌اند و دور تادور کوشک طرف بیرون‌آن‌را ستونهای یک پارچه که هرکدام ده ذرع ارتفاع دارد بکار برده‌اند و سرستونهای خیلی منبت و منقش برآن نصب نموده‌اند.

مسجد ابوعبیدهٔ جراح

باری بعد از تماشای کوشک هیکل‌الزهره رفتیم بتماشای‌مسجد دیگر که ازبناهای‌ابوعبیدهٔ جراح است که در اوایل اسلام ساخته‌اند. مسجد بسیار بزرگیست وشبستان بسیار بزرگ که ستونهای‌آن راتماماً از سنگهای مرمر وسماق ساخته‌اند وبکار برده‌اند وحیاط وسیع و حوض آب که دور آن حوض نیز از ستونهای سنگ مرمر بطرز شادروان بوده

وحالا سقف آن مسجد بکلی خراب شده همان ستونها باسرستونها برپاست و در آن مسجد کسی نماز نمیکند ومیگویند شیخ سعدی در آن مسجد چندی معتکف بوده. حالا دو مسجد دیگر در بعلبک هست که معمور است که یکی از آنها را طایفهٔ شیعه دارند و دیگر برطایفهٔ سنیها نماز میگزارند.

قعلهٔ بعلبک

باری بعد از دیدن مساجد باز دو مرتبه رفتیم بتماشای قلعه و معبد وباز بدقت تمام اطراف آن قلعه را گردش وتماشا نموده عجایب و غرایب الهی را سیر نموده که از بنی نوع بشر چه قدرتها وچه صنعتها بعمل می آید وبظهور میرسد و در ایام قدیم چه علمها وچه صنعتها بوده که ابداً هنوز حالا نمیدانند و نمیتوانند بظهور برسانند و هنوز فرنگیها بااینکه هوش وعلم وصنایعی که دردنیا بکارمیبرند بعضی کارها وصنعتها در قدیم بوده که حالا هنوز بکنه آن پی نبرده‌اند و از تحقیق آن عاجز مانده و از تماشای عمارت بعلبک جمیع استادان فرنگستان انگشت عبرت بدندان میگیرند وهنوزدرك نکرده‌اند که درآن زمان این سنگهای باآن عظمت را با چه قوه وچه علم و با چه جراثقال از زمین پنجاه ذرع بالا برده‌اند ومثل یک آجری بکاربرده‌اند وبرروی ستونها وسقفها گذارده‌اند، هنوز چیزی تابحالا بخیال مهندسین فرنگیها نرسیده که وضع آوردن این سنگها ازکوه وبردن آن سنگها را بالای ستونها بچه قسم بوده است.

معلوم میشود که وضع دنیا ومدنیت و علم وصنعت در پنج هزار سال قبل بیش از حالا کامل بوده است وترقی داشته و آلات واسباب و حرفه وپیشه بهتر از حالا بوده وطرز لباس وآراستن وپیراستن زنها خودرا

خیلی بهتر ازحالا بوده وساختن گیس وموی وزلف ولباسی که درسنگها حجاری نموده‌اند بصورت زن، بی کم وزیاد مثل زنهای باسلیقهٔ فرنگستان است که حالا در پاریس دیده میشود.

باری بعد از تماشای عمارت معبد وقلعه واطاقها وپله های آن باز منزل رفته درهوتل نشستیم.

ذکر حال سکنه وهوای بعلبك

اهالی بعلبك نصف شیعه مذهبند ونصف دیگر طایفهٔ عیسوی و سنی اند.

شیعه‌ها شیعه های آنجا بسیار متعصب ومتدین وخوش عقیده‌اند. چون تشریف آوردن جناب مؤیدالملك را شیعه های آنجا شنیده بودند چندنفر از علما واعیان وکدخدایان بعلبك بدیدن مؤیدالملك آمده خیلی اظهار شعف وسرور نموده وتأسف میخوردند که چرا تشریف آوردن جنابعالی را خبر نداشتیم و اگر خبر میداشتیم جمیع طایفه و سلسلهٔ شیعه محض افتخار استقبال مینمودیم وجناب مؤیدالملك نیز خیلی اظهار مهربانی بآنها نمودند. تکلیف نمودند که یک روز جناب مؤیدالملك را دربعلبك مهمان نمایند. از قراری که میگفتند بقدر پانزده هزار خانوار شیعه در بعلبك و در ده وقصبه وآبادیهای اطراف بعلبك هستند. حالا مدتیست که شیعه های آنجا تقیه نمیکنند، بطرز خودشان نماز میکنند و مسجد آنها علیحده است ونیز اجزای حکومت وقاضی ومفتی از طایفهٔ شیعه است و درهرشب جمعه تعزیه‌داری حضرت سیدالشهداء علیه‌السلم رامینمایند و

در محرم و دهـهٔ عاشورا باکمال خضوع و خشوع روضه خوانی و تعزیه داری مینمایند.

چند نفر ایرانی

حاجی محمد رضا ناسی کـه از اهل بروجرد است ومدت دوازده سال است که دربعلبک منزل دارد وشغل‌اوچاقو سازی وکاردسازیست و آدم بسیار محکم ومعقول ومتدین است، در آن دو روزکه در بعلبک بودیم حاجی محمد رضاسواظب خدمات ماها بود . دو نفر ایرانی دیگر در بعلبک بودند ویکنفر دیگر میرزا حسن نام‌که از اهل طهرانست در بعلبک‌معلمی‌مینماید ولی جمیع‌مردم‌آنجا از مسلم وعیسوی ازاو‌مذمت مینمودند که‌آدم بی‌دین ولامذهب وکثیف‌است،قائم‌مقام میگفت‌میرزا حسن آدم سفله‌ای (۱) است.

آب وهوا

باری‌ازآب وهوای بعلبک تعریف بکنم: بقدری‌آب وهوای‌خوبی دارد که‌بهترین‌جا های‌دنیا [است]،اطراف‌آن‌سبزوخرم‌و باصفا،باغات‌میوه واشجار انگور بسیار دارد. هوای بعلبک واطراف آن طوریست که‌حالا که سه ماه از عید نوروز میگذرد گندم وجو آنجا سبز است وتازه‌بخوشه آمده واشجارآنجا مثل‌اول‌بهاراست وبعضی‌اشجار خیلی باطراوت‌ونزهت است وابداً حیوانات موذی درآنجا دیده نمیشود.

حرکت از بعلبک

باری از بعلبک قبل ازظهر حرکت‌کرده بازقائم مقام بمشایعت آمده چهار نفر سوارهٔ چرکس محض احترام جناب مؤیدالملک بهمراه نموده ولی سوارها را در بیرون قصبه مرخص نمودند.

کوه نزدیک بعلبک

این مطلب را باید بنویسم که درپهلوی کوهی که دو هزارقدم

۱ـ در اصل «سفلی» است.

به بعلبک وقلعه ومعبد فاصله دارد وسنگهای آن قلعه وآن ستونها را از دامنهٔ آن کوه کنده وبریده وآورده‌اند رفتیم وتماشا نمودیم که چه نوع آن‌سنگهای عظیم رااز‌معدن بریده‌اند. حالا یک سنگی که طول آن بیست ذرع تمام است وعرض‌آن چهار ذرع وقطر آن پنج ذرع است، دورآن را تراشیده‌اند و از طول وعرض حجاری‌آن را تمام کرده‌اند ولی هنوززیر سنگ بزمین کوه چسبیده و از زمین جدا نکرده‌اند همانطور آن سنگ‌در مدت پنجهزارسال تا بحال بهمان حالت نیمه ساخته درسرجای خود گذارده‌وبسا کسان درسرآن سنگ‌آمده وعبرتهاوتماشاها میکنندوتعجب مینمایند که چه‌نوع این سنگها را ازجای خود حرکت میداده‌اند. گویا آن قلعه وآن‌عمارت هنوز ناتمام‌بوده که بسیاری ازآن سنگهانیمه تراش وناتمام در دامنهٔ آن کوه ریخته شده است که حالا هزارنفر با اسبابهاو زنجیروطنابها نمیتوانندآن‌سنگهارا‌ازجای‌خود بقدریکوجب‌حرکت‌بدهند.

باری از بعلبک تاشترك بمسافت چهار ساعت ونیم راه، ولی چه راه وچه زمین که از خوبی هوا وسبزه، زمین و زراعت متصل واشجار و باغات انگور وصافی هوا بوصف وتعریف نمی‌آید.

قصبهٔ زهله

در بین راه بعلبک وشترك جائیست یعنی قصبه‌ایست که آنجارا زهله میگویند که حکومت آن غیر از بعلبک است وقائم مقام دیگر در آنجا حکومت مینماید. ورود وحرکت جناب مؤیدالملك را بقائم مقام زهله خبر داده بودند. ورود به‌زهله قائم مقام‌آنجا که محمود بیک‌نام داشت باچند نفر استقبال‌آمده واصرار و ابرام نمود که بیائید و درمنزل حکومت امشب را منزل نمائید که اسباب راحت و استراحت برای‌شما

موجود است. جناب مؤیدالملک قبول ننمودندحتی ازکالسکه هم‌فرود نیامدند، محمود بیک قائم مقام را درکالسکهٔ خود دعوت نموده و نشاندند وقدری در کالسکه نشسته ازاو عذرخواهی و اظهار ممنونیت نمودند. محمود بیک از اهل شام بود ولی ترکی تکلم میکرد و حقیر با او صحبت میداشتم.

توقف در شترك

باری هرطور بود عذر خواهی ازقائم مقام نمودیم وقائم‌مقام رفته اسبهای کالسکه را تغییر داده. بازدهی هست که‌آنجا رامعلقه میگویند، ازآنجا عبور کرده بفاصلهٔ نیم فرسخ بمنزل شترك رسیدیم‌شب رادرشترک توقف نموده نیمروی تخم مرغ خورده جناب مؤیدالملک گوشت کبوتر و ناردان میل نمودند. جناب مؤیدالملک و حاجی آقا حسین در اطاق خوابیدند و ازبرای حقیر دربیرون اطاق سریری درست کرده درروی آن سریر خوابیدم ولی شب را از رطوبت هوا روی لباس وپتو تماماً‌تر شده بود وصبح بزحمت خودراپوشانیدم و گرم کردم‌ونماز خواندم ودوفنجان شیر گرم خوردم.

مزهٔ شیر

شیر گاو ومخصوصاً شیر گوسفندهای سمت بعلبک و شترك بسیار شیرینست مثل آنکه شکر درآن ریخته باشند. شخص‌فرنگی گمان کرده بود که درظرف شیر او شکرریخته‌اند، قبول نکرده بود و رد کرده بود، تا دو سه مرتبه گفته بود من شیر بی‌شکر میخورم، باو گفته بودند که این شکر ندارد،تاآنکه‌دیده‌بود که ازپستان گوسفند دوشیده‌اند، تعجب کرده که شیر تا بچه حد شیرین میشود.

حاجی آقا حسین در آن شب [دچار] کابوس شده بود، جناب

مؤیدالملک‌او را بیدار کرده و از آن حالت بد اورا رهائی دادند.

باری تا چهار ساعت از روز گذشته در شترك که نصفهٔ راه بیروت وشام است توقف نموده کالسکه حاضر نموده سوار شدیم. کالسکه‌چی که یوسف نام‌داشت و ازنصاری بودوالحق‌جوان بسیار زرنگ باهوشی بود و ابداً مسامحه و کاهلی‌در راندن کالسکه نمی‌نمود وخودرامعطل نمیساخت. کالسکه‌چی که از شترك به بعلبک همراه بود و ازبعلبک معاودت بشترك نمود ینه‌یوت نام داشت و او نیز از طایفهٔ نصاری‌بود وبسیارزرنگ وباشجاعت درکار بود. باری ازشترك تابه‌شام که بمسافت هفت ساعت راه است جمیع راه تماماً‌زراعت جو وگندم بیشتر جاها یعنی درکوه وتپه ها از دیمست ومابقی را از آب زراعت نموده بودند.

مستقبلین از شهر شام

باری دو ساعت‌مانده بشهرشام که‌آنجا را الهاسی میگویندموقعی است آباد و معمور که درآنجا باید اسب کالسکه را عوض کنند، بآنجا که رسیدیم دیدیم سرکار حاجی میرزا علی اکبرخان قونسول شام با حاجی احمدبیک نایب قونسول وحاجی علی‌میرزا بیک برادر زن‌حاجی میرزا علی‌اکبرخان با قیصر بیک نامی سرتیپ با کالسکهٔ مخصوص از جانب والی شام بادوسه کالسکهٔ دیگروجمعی‌دیگر سواره نظام باستقبال جناب مؤیدالملک‌آمده درآن موقع ازکالسکه بیرون‌آمده قدری نشستیم وشربت وچای صرف نموده معلوم شد که حاجی میرزا علی اکبرخان و سایرین از صبح تا بآن وقت با همراهان درآنجا منتظر ورود جناب مؤیدالملک بودند.

باری از موقع الهاسی‌سوار شده قدری گذشته بموقع دُمّر رسیده

در آنجاچون پلی برروی رودخانهٔ شام بسته‌اندواطراف‌آن پل راقهوه‌خانه‌ها وجاهای باصفا ساخته‌اند وسبزه و اشجار بته وسایه‌دار بسیاری درکنار رودخانه است در آنجا نیز پیاده شده قدری نشسته باز سوار بر کالسکه بطرف شهر شام رفتیم.

رود برده

رودخانه‌ای که‌به‌شام واردمیشودآن را رود بَرده میگویند که‌از ده فرسخ فاصله ابتدا وسرچشمهٔ آن از وادی برده است و نزدیک شهر که میرسد هفت قسمت میشود و هرقسمتی از آن اسمی مخصوص دارد و از ابتدای وادی برده که سرچشمهٔ این رودخانه است کنار رودخانه تماماً دهات معمور واشجار وآبادیهای خوب و زراعتهای مرغوب است مخصوصاً دو فرسخ مانده بشهر که رودخانه میان دو کوه وارد میشود اطراف رودخانه تماماً باغات با صفا و اشجار و میوه‌جات بسیار خوب و درخت گردوی‌بسیار و زردالو ونبید وانگوربطوریست که ابداً زمین‌ساده بی‌زراعت وبی درخت در اطراف رودخانه دیده نمیشود. باری بقدری اطراف رودخانه، از دو فرسخ مانده بشهر تااول شهر، باصفا وباطراوت وسبز وخرم است که در هیچ شهری چنان آبادی دیده نشده است.

لوله‌کشی شهرشام

وضع رودخانه که وارد شهر شام میشود چنانست که در ابتدای شهر آب رودخانه را از برای هرمحله قسمت نموده‌اند ولوله وراههای سرپوشیده از زیر کوچه وخیابانها ساخته‌اند وهرخانه را بقدر وسعت‌آن خانه لولهٔ آبی‌قسمت داده‌اند که آب جاری‌دست نخورده صاف بی‌عیب وارد هرخانه میشود و نیز در آن خانه آب را چند قسمت نموده لوله و قسمتی از برای حوض وسط حیاط عمارت ولوله از برای مطبخ ولوله‌از

برای مبال که دایم‌الاوقات آب درمبال‌جاریست ولوله از برای حوضخانه ولوله از برای طویله.

فاضل آب شهر

آب خانهٔ کسی بخانهٔ دیگری نمیرود و درخانه‌ها آب از حوض به حوض دیگر نمیرود، آب که ازپاشورهٔ حوضها بیرون میرود تماماً از زیراب مبال عبور نموده کثافت آنجا را شسته راه مخصوصی از برای فاضل آب خانه‌ها ساخته‌اند که آبهای فاضل‌آب شهر در آن راه بزرگ ریخته ازجمیع کوچه‌ومحله‌ها عبورنموده نیم‌فرسخ از بیرون شهر گذشته آب فاضل آب شهر نمایان شده در آن زمینها زراعت مینمایند.

باری وضع آبهای روان شهر شام وحوضها که در جمیع خانه‌ها وکوچه‌ها و مسجدها وحمامها و گذرها جاریست در جائی دیده نشده است وآن آب سرد وگواراست.

ذکر ورود به شام وشرح حال حاجی میرزاعلی اکبر

باری روزپنجشنبه بیستم شهررمضان‌سنهٔ ۱۳۰۵ سه ساعت‌بغروب مانده واردشهر شام شده درقونسولخانه‌فرودآمدیم. شب را سرکارحاجی میرزا علی‌اکبرخان تدارك افطار وشام‌مفصل بسیار خوب ممتازی‌برای همراهان دیده وموجود نموده همراهان ومستقبلین افطار نمودند وشام خوردیم.

حاجی میرزا علی‌اکبرخان از اهل قزوین و از منسوبان مرحوم سپهسالار حاجی میرزا حسنخان است مدتی درطربوزان قونسول بوده ومدتی در ارض روم قونسولگری نموده وحالا مدت شش سال است‌که در شام قونسولگری دارد.

فرزندان میرزاعلی‌اکبر

حاجی میرزا علی‌اکبرخان آدم بسیار نجیب خلیق صاحب‌صفات حمیده و اخلاق پسندیده ومردی باتوکل است وصاحب عیال و سیزده اولاد است که هشت پسر و پنج دختر باشد و اسم پسرهای ایشان از اینقرار است : اسدالله‌خان ، امیرخان ، عبدالله‌خان ، غلامحسین‌خان، رضاخان،علیخان ، مظفرخان و غضنفرخان .

اسامی دخترها از اینقرار است: دختر بزرگ عجیبه‌خانم ،غریبه خانم، پسند خانم ، خدیجه سلطان خانم ،رقیه خانم . یکی دیگردرراه است تا خدا چه نماید وچه بروزکند ، خداوند انشاءالله وسعت وفرج و گشایش کلی باو بدهدکه معاش او براحت برسد .

اهتمام در تربیت فرزندان

حاجی میرزا علی‌اکبرخان درتربیت وتعلیم پسرها و اولاد خود دقت تمام دارند . میرزااسدالله‌خان صاحب سواد عربی وفارسی وفرانسه و امیرخان پسر دوم جوانیست بسیار باهوش وباعقل ومتدین . درشهر شام درمدرسه‌ای که اهل‌فرانسه ساخته‌اندوهرفرقه درآنجا تعلیم‌وتعلم میگیرند از آنجمله امیرخان پسرحاجی میرزا علی‌اکبرخان درآنجا درس میخواند نماز وتقوای خودرا ترك نکرده حتی درماه‌رمضان درآن مدرسهٔ فرنگیهاامیرخان‌روزه میگیرد . فرنگیها ومعلمهای آن مدرسه گفته‌بودند که روزه‌شدن تو دراین مدرسه مناسب نیست بهترآنست که روزه‌نشوی وباسایر شاگردها هم‌غذا و هم‌خوراك باشی، امیرخان قبول ننموده باز روزه میشود ومعلمهای فرنگی از وضع دیانت وحفظ دین‌داری امیرخان بسیار خوششان آمده وضع حالت اورا می‌پسندند وقبول می‌کنند که او روزه بگیرد، بعد ازآن وقت افطار مخصوصاً برای او افطار مهیا نمودهٔ

ووقت سحر او را از خواب بیدار کرده و سحری برای او حاضر نموده از اینجهة از شاگردهای دیگر او را محترم و معزز داشتند. اینست وضع دینداری که شخص درهرحالت وهرمقام باشد وحفظ مراتب دین وآئین خودراداشته باشدنزدهرطایفه وهرسلسله محترم ومعزز وامین خواهدبود.

کیفیت جامع اموی در شام

وضع جامع اموی‌درشام: جامعی است بسیار بزرگ، یک سمت جامع که سمت قبله است مقصوره وشبستان جامع‌واقع است که طول آن صدوپنجاه ذرع است وعرض آن چهل و دو ذرع است و ستونهائی که در آن جامع بکار برده‌اند تماماً از سنگ مرمر است و در جلو محراب چهارپایهٔ بسیارقوی قرارداده‌اندو گنبد ومقصوره‌برروی همان پایه‌هاست وبغیر از چهار پایه زیرگنبدچهل ستون دارد وهزارهٔ جامع بقدرسه‌ذرع از زمین ببالا را از سنگهای مرمر الوان مرتب نموده ومنقش ساخته‌اند و زمین‌جامع‌تماماً از سنگ‌مرمرصیقلی‌است وسقف جامع بجز گنبدمقصوره تماماً ازچوب پوشیده شده ولی بسیار مرتفع و خوش‌آیند است و طاقنماهائی که از جامع مسقف بحیاط مسجد باز میشود همه را درهای بلند چوبی‌قرار داده‌اند وشبهاآن درها‌را می‌بندند. بجز فرش حصیرقالیها وگلیمهای خوب درجامع گسترده‌اند وجامع را بسیار تمیز نگاه میدارند وقندیلهای‌بسیار وچراغهای متعدد درجامع‌آویخته‌اند که در ماه‌رمضان تمام آنها را روشن مینمایند. حیاط جامع از طرف طول صدوشصت وپنج ذرع است و ازطرف عرض شصت ذرع و دور تادور حیاط یک ردیف

طاقنماست که پایه های آنها از سنگهای مرمر است و زمین حیاط مسجد تماماً از سنگهای مرمر صیقلی است وجامع را چنان پاك وتمیز نگاه داشته اند که ابداً کثافت وناتمیزی در گوشه ای از آن دیده نمیشود وهر کس که داخل مسجد میشود باید اول در جامع کفش خود را بکند یابردارد یا بکفش دار بسپارد وهر که بخواهد از این درجامع داخل شود و ازآن درخارج شود باید کفش خود را بیرون آورده دست بگیرد و از درخارج شود، ابداً قانون وقاعده نیست که کسی با کفش درمسجد راه برود یاآب دهان در زمین مسجد بیندازد. جامع را شش درگاه است و درهای آن بسیار بلند ومحکم و از تنکهٔ آهن بطرز خوب مزین ومنبت نموده اند و منارهٔ آن مربع وبسیار بلند است وسه مناره داردوبطرز کوشک مانند است.

ذکر مقامات شریفهٔ شهر شام

جامع یحیی در پهلوی مقصورهٔ جامع موقع و گنبدیست که میگویند سرحضرت یحیای پیغمبر در آنجا مدفون است وخاص وعام آنجا را زیارت میکنند و از اینجهة آن جامع را جامع یحیی میگویند و چون قبل از اسلام این جامع کلیسا بوده و در اول فتح شام بقوت شمشیر نصف آن کلیسا را گرفته جامع اسلام نموده اند ونصف آن را بصلح گرفته تمام را جامع نموده اند و از اینجهة جامع اموی نیز میگویند که خلفای بنی امیه در آن جامع نماز خوانده وحکومت نموده اند.

درپهلوی جامع جائی ومقامیست که سرمبارك حضرت سیدالشهداء(ع) را درآنجا گذارده اند وحالا زیارتگاه است. باز درپهلوی مقام رأس مبارك

مقامیست که حضرت سید سجاد امام زین العابدین درآنجا نماز خوانده‌اند وحالا آنجا زیارتگاه است. جامع اموی در میان شهر شام واقع است و دارالامارهٔ خلفای بنی‌امیه نیز در پهلوی آن جامع واقع است که حالا شیخ المشایخ شهر درآنجا می‌نشینند.

مقبرهٔ ملک‌ظاهر

مقبرهٔ ملک ظاهر که یکی از سلاطین مصر است در پهلوی جامع واقع است که حیاط و کتابخانهٔ خوب درآنجا هست ومدرسه درمقابل مقبرهٔ ملک ظاهر است که از قدیم ساخته‌اند که حالا مفتی شهر درآنجا می‌نشینند.

قبرستان باب‌الصغیر

در یک سمت شهرشام قبرستان بسیار بزرگ است که آنرا باب‌الصغیر میگویند یعنی طرف باب‌الصغیراست وقبور بسیار از محترمین درآنجا هست که زیارتگاه‌است وحقیر آنها رازیارت نمودم: قبر مبارک حضرت‌سکینه خاتون، قبر مبارک ام‌حبیبه زوجهٔ حضرت‌رسول (ص)،قبر مبارک ام‌سلمه زوجهٔ حضرت رسول (ص) قبر مبارک بلال، قبر مبارک جعفر شوهر حضرت زینب خاتون، باز مقامیست که میگویند سرسیدالشهداء را در آنجا گذارده‌اند، قبر عبدالله‌بن امام جعفر صادق (ع).

زینبیه

زینبیه در بیرون شهر شام دریک‌فرسخ فاصله درطرف شرقی شهر واقع‌است که گنبد وبارگاه برای اوساخته‌اند. مقام‌حضرت زینب‌خاتون در پهلوی یک دهی است که قبل از دفن حضرت زینب خاتون آن ده اسم دیگر داشته‌ولی‌حالا آن ده‌را ستّی مینامند باسم مبارک ست‌زینب. ولی مقام وگنبد وبارگاه حضرت زینب خاتون را خیلی مزین و مکلف نساخته‌اند، بعضی مردم‌بطول زمان وبتدریج مخارج‌جزئی نموده بررروی

قبر مبارك مسجد مانند جائیست ساخته‌اند و روی قبر مبارك را گنبد ساخته‌اند ، ضریح آن هنوز از شبکهٔ آهن است ، فرش آن حرم تا چند سال قبل خاکی و پریشان بوده حاجی میرزا حسنخان قونسول قدری تنخواه جمع نموده نصف آن حرم را از سنگ صیقلی فرش نموده بعد از آن حاجی میرزا جواد اصفهانی که در بمبئی و هندوستان تجارت دارد و مخصوصاً برای تغییر آب و هوا به بیروت و شام آمده بود سال گذشته در زیارت حضرت زینب خاتون نذر نموده که بعد از ورود به بمبئی تنخواهی روانه نماید برای تمام نمودن فرش حرم مبارك زینبیه وحالا مشغول ساختن وسنگ فرش آنجا میباشند.

در نزدیک قبر مبارك یعنی هزار قدم فاصله مقام و قبر مبارك حضرت مقداد است که اطاقی وحیاطی مخصوص دارد و آنجا را زیارت نمودم واستمداد همت خواستم. در اندرون شهر شام در محله‌ای خراب مقام وقبر مبارك حضرت رقیه است که حالا زیارتگاه است.

نماز عید در جامع یحیی

باری روز عیدفطر قبل از طلوع آفتاب باحاجی آقا حسین وحاجی احمدبیک بجامع یحیی رفته درموقعی نشسته وجزو جماعت شده، کم کم در اندرون جامع بقدر ده هزار نفر جمعیت حاضر شده قبل از نماز عید جمعی از مکبر و قاری در موقع بلندی در اندرون جامع نشسته تحیات وسلام گفته وبصدای بلند الله اکبر الله اکبر گفته باز قدری ساکت‌شده باز تحیات وسلام والله اکبر گفته تاآنکه وقت‌نماز شده‌نمازعید را گزارده بعد از آن توپ عید را انداخته مردم‌از جامع متفرق شدند وتمام مردم با همدیگر مصافحه ومعانقه نمودند.

واقعاً وضع قدس وتقوی ومواظبت پنج وقت نماز را صغیر و کبیر خاص وعام اهل‌شام خوب بجا می‌آورندو ابداً غفلت درآداب‌اسلامیت خودندارند. امسال روز عید را جمیع مردم‌از اعیان واشراف لباس‌خود را تغییر داده لباسهای فاخر پوشیده زن ومرد دید وباز دید مینمایند و بخانهٔ همدیگر میروند وتاسه روز متواترعیدمیگیرندودکان وبازاربسته ومردم‌مشغول سراوده‌اند و درهمهٔ خانه‌ها‌شربت وشیرینی‌حاضرنموده‌اند.

دیدار مفتی شهر

آن روز عید را حقیر و حاجی آقا حسین باتفاق حاجی میرزا علی اکبرخان‌جنرال قونسول بدیدن مفتی شهر رفتیم و او رادیدن نمودیم. مفتی آدمیست‌بسن شصت سال بسیار باحالت واخلاق حمیده و با ادب وبی‌تکبر ونخوت وبافضل وکمال.

لباس‌روزعید

در شام زن ومرد لباس حریر میپوشند. الیجه‌های خوب درخود شام میسازند وبانواع واقسام الیجه‌های رنگارنگ حریر و ریسمانی در شام میبافند که در جای‌دیگر دیده نشده است و در روز عید فطر بیشتر از مردم از لباسهای حریر و الیجه‌های ابریشمی بسیار خوب پوشیده و بسیارمردم شام‌تمیز وپاك وپاکیزه ودر لباس باسلیقه‌اند وچرك‌وکثیف ومتعفن نیستند.

وضع حمام

در شهر شام حمامهای بسیارخوب هست‌که بسیار روشن وپاك وزمین حمام تماماً از سنگ مرمر الوان است و سنگابهای گرم وسرد نیز دارد واطاقها وخلوتها درحمامها ساخته‌اند و لنگها وقطیفه‌های تمیز بسیار خوب متعدد داردکه در هنگام بیرون آمدن از حمام سه دفعه قطیفه‌ها را تغییر میدهند.

خانه‌ها و کوچه‌ها

در اکثرخانه های شام زمین حیاط واطاقها را ازسنگ مرمرالوان فرش نموده‌اند وهرروز زمین اطاقهاوحیاطها را شست وشو مینمایند. چون در جمیع خانه های شام حوضهای آب روان هست شست وشو و تمیزی خانه ها آسانست و وضع خانه ها وکوچه های شهر خیلی شبیه بخانه ها وکوچه های‌شهرهای ایران است وکوچه های شهر بیشترسنگست وگچ است و کوچه ها همه دربند دارد و کوچه‌ها همه دروازه و در دارد. گویا درزمانی که‌امنیت‌درشهرنبوده از برای‌هرکوچه‌ای دربندودروازه ساخته‌اند که شبها دروازهٔ دربندها را می‌بسته‌اند. درب خانه های‌شام تماماً‌یک لنگه‌وکوتاه‌وتنگ است، هیچ درخانه‌ای‌از یک ذرع گشادتر ندیدم مگر بعضی خانه های معدودی که تازه ساخته‌اند قدری گشاد ساخته‌اند و درخانه ها را بسیار محکم و دولا ومیخکوب میسازند حتی بعضی درخانه ها را برروی تختهٔ درتختهٔ آهن کوبیده‌اند؛ و از دالان خانه‌تا بحیاط خانه و اطاقها تماماً ازسنگ مرمر صیقلی فرش نموده‌اند. بعضی خانه‌های اعیان و اشراف شهر از طایفهٔ اسلام ویهود وعیسوی هست که بسیار مزین ومکلف ساخته‌اند. درهرخانه یک اطاق بزرگ که سقف آن را خیلی بلند ساخته‌اند آن را قاعد میگویند و حوض آب روان‌در وسط‌آن‌قاعد ساخته‌اند وسقف اطاقها‌همه از چوبست‌ومقرنسهای سقف را از چوب ساخته‌اند ومنقش نموده‌اند.

ذکر بعضی از ابنیه وعمارات شهر شام

خانهٔ شمعا

خانهٔ یکی از یهودیهای شام که شمعا نام دارد وخانهٔ مشهور ومعروف شهرشام‌است و هرکسی‌تماشای‌آن‌خانه میرود. یک روزباتفاق

مؤیدالملک وحاجی میرزا علی اکبرخان رفتیم بتماشای آن خانه ، خود صاحب خانه فوت شده نوهٔ‌اوحاضر بود، درخانه را گشوده داخل‌شدیم . آن خانه یک اطاق خوبی دارد که تمام آن اطاق را از سنگ مرمرسفید ساخته‌اند، اولاً زمین اطاق را از سنگهای مرمر الوان قیمتی گل وبته ساخته‌وحجاری‌نموده که گویا یک‌طاقه شال گل‌دوزی‌بزمین انداخته‌اند، طول آن طاقه نه ذرع وعرض آن پنج ذرع است وآینه‌های قدی که‌در آن اطاق نصب نموده‌اند ، قاب آینه‌ها و کنارهٔ آینه‌ها از سنگ مرمر سفید است که سنگ را بصافی وخوبی چوب تراشیده وصیقل داده‌اند و از زمین اطاق تا پای سقف اطاق طاقچه‌ها و دور درگاه‌ها را جمیعاً از سنگ مرمر گل‌وبتهٔ برجسته‌وبجسمه‌های گل تراشیده‌اند بطوری که در ایران گچ بری را باین سهولت نمینمایند ونیز سنگهای الوان قیمتی‌درآن نقشه‌ها بکاربرده‌اند وبجز عمل حجاری وسنگ الوان‌دیگر در آن اطاق نقاشی و زیور دیگر نداشت . حوضی که از برای آن اطاق قرار داده‌اند از یک پارچه سنگ مرمر سفید است که بطور شش دایره تراشیده‌اندو صورت شش شیر از سنگ مرمر سفید تراشیده‌اند که آن شیرها در سرپا نشسته‌اندوآن حوض شش گوشه را برروی سرآن شیرها نصب‌نموده‌اند و زیر حوض را نیز پایهٔ بسیار خوشگلی قرار داده‌اند . در وسط حوض صورت مجسمهٔ دوماری ساخته‌اند که برهم پیچیده‌اند و روی آن مارها را فواره ترتیب داده‌اند و زیر پای آن شیرها را هرکدام صورت یک حیوانی ساخته‌اند مثل بره‌یا گوزن که‌آن شیرها پای خودرا برروی‌سرآنها گذارده‌اند وآب از جمیع دهان‌آن شیرها وبره و گوزن وآن مارهاواطراف

حوض،فواره مانند میریزد. در بعضی دیوارهای آن اطاق را ازسنگهای الوان بطرز کاشی معرق ساخته‌اند یا از صدف معرق نموده‌اند که صدف را در سنگ نشانیده‌اند وبقدر چهارده هزار لیرهٔ عثمانی مخارج حجاری آن اطاق شده وآن اطاق را در مدت هفت سال ساخته‌اند وآن اطاق در شام و در مصر و درجاهای دیگر از اطاقهای مشهور و معروف است و هر کسی به شام می‌آید از فرنگی‌وغیره لابد باید بتماشای آن اطاق برود حتی ولیعهد انگلیس و ایطالیا که به شام رفته بودند بتماشای آن رفته و از وضع حجاری ومهندسی آن اطاق تعجب کرده بودند ولی عمر صاحب آن کفاف ننموده حیاط آن خانه را تمام نکرده است.

خانهٔ موسی وماير يهودي

ونیز یهودیست موسی نام، بخانهٔ او رفته خانه وحیاط وعمارت او را تماشا نموده و از آنجا بخانهٔ مایر نام یهودی رفتیم که مایر بزبان عبرانی بمعنی ضوع است. خانهٔ اونیز بسیار عالی، یعنی همهٔ تعریفات خانه های شام در حجاری و فرش سنگ خانه هاست که از مرمر الوان صیقلی کردن پایه ها ساخته‌اند ولی‌وضع خانه ها وعمارتها واطاقها تعریف ندارد برای آنکه اطاقهای عمارتها خیلی بزرگ نیست و در اطاقها از یک ذرع گشادتر نیست و اطاقها همه دو مرتبه است، نصف اطاق را بقدر یک ذرع یانیم ذرع از نصفهٔ دیگر مرتفعتر ساخته‌اند، نصفهٔ پائین را از سنگ مرمر منقش‌وحجاری نموده‌اند ونصفهٔ دیگر را زمین مفروش نموده مسند وپشتی وتشک گذارده‌اند.

مایریهودی میگفت که وقتی که ولیعهد انگلیس بتماشای اطاق من آمد خیلی تعجب کرد و گفت که مهندس وحجار این اطاق را بیاورند

تا او را ببینم، رفتند ویک آدم پیر مرد که چشم او مجروح ولباس او مندرس [بود] آورده گفتند مهندس وحجار این اطاق این شخص است، ولیعهد قبول نکرده بود که این نوع حجاری و نقشه وترکیب بندی را با چه اسباب و با چه علم این شخص ساخته است. آن شخص یک دانه زغال (۱) بدست گرفته درحضور ولیعهد انگلیس انواع و اقسام نقشه‌ها وترکیبها ساخته بود که بسیار اسباب تعجب فرنگیها شده وفرنگیها عکس آن اطاقها وحجاریها [را] برداشته باخود برده بودند.

درخانهٔ مایرافندی مسجد مخصوصی ساخته که توریة و کتابهای دیگر از کتب ملی(۲) آنها دراطراف آن اطاق مسجد گذارده بود ودولاب مخصوصی درطرف قبلهٔ آن مسجد واقع بود که درآن دولاب را گشوده توریة کبیررا که برروی پوست آهو نوشته بودند ولوله مانند درصندوقی گذارده که آن صندوق بطرز قبل غلیان در سر پا گذارده وتمام توریة را بطور لوله کاغذ نوشته و در آن قاب گذارده ولوله و پیچی قرار داده‌اند که آن لوله نوشته در جوف قاب خود باز شودوبسته وپیچیده شودوآن قاب وصندوق توریة را از تنکهٔ نقره وطلا تذهیب و مزین ساخته‌اند و همه اوقات باید در مساجد یهود شب و روز آدم باشد ومسجد ومحل عبادت را نباید تنها و خلوت بگذارند و هرگاه جمعیت مسجد بقدر ده نفر شد بایدنماز را بجماعت بگزارند والا فرادی نمازخود را میخوانند.

مسجدیهودیان

نیز درهمان نزدیکی خانه، مسجدی بزرگ درمحلهٔ یهودبود که حیاط وصحن وشبستان داشت، درآنجا رفته ویهودیها درآن مسجد

۱- دراصل «ذوغال» است. ۲- در اصل «ملتی» است.

حاضر بودند و در وسط آن شبستان قبه و کرسی گذارده که علمای آنها در روی قبه و کرسی نشسته تورية میخوانند وسایرین گوش میدهند.

خانهٔ حرمان افندی

بعد از دیدن آن مسجد نیز بخانهٔ حرمان افندی یهودی رفته که حالا حرمان منصب مترجمی در قونسولخانهٔ ایران در شام دارد. خانهٔ او نیز خانهٔ خیلی قشنگ دو مرتبه، چشم اندازعمارتش باغ بسیارخوبی بود و دو زن داشت یکـی از یهودیه های شام یکی از اهل اسکندریه وفرنگی منش.

خانه‌های مسلمین شام

ونیزخانه های مسلمین شام هرکدام از یکی دیگر خوب‌تریعنی همهٔ تعریفات خانه ها درحجاری سنگهای مرمر الوان صیقلی است. از آنجمله خانهٔ حاجی سلیم افندی که ازخانه های بسیار خوب شام است از بزرگی وحجاری وزینت وخانهٔ حسن افندی برادرسلیم افندی که او را لقب پاشائی داده کـه مرحوم حسام‌السلطنه در هنگام مراجعت از مکهٔ معظمه در آن خانه منزل گرفته بود. باری خانهٔ او نیز بسیارمزین و مکلف ازحجاریست و درآن خانه ها از چینیهای کهنهٔ هفتصد ساله وبیشتر وکمتر ازقاب و قدح و کاسه بشقاب وگلدان وظروف دیگر بسیار است واسباب زینت‌آن اطاقها ازهمان چینیهای کهنه است وچینی کهنه که در شام است درجای دیگر کمتر دیده شده است. میگویند آن چینی است که در زمان معاویه و یزید ملعون از چین آورده‌اند ولی مصطفی افندی سباعی‌زاده‌میگفت قبل ازآنکه سلطان‌محمودغزنوی به هندوستان برود وفتح هندوستان را بنماید هنوز راه تجارت هند وچین باز نشده‌بود وچینی از طرف‌چین وهند به شام‌نیامده بود، این‌چینی ها از زمان‌سلطان

محمود است ببعد ولی هرچه هست حالا از آن نوع چینیها را از چین نمی‌آورند وباوجودی که‌آن چینیها را بسیار گران میخرند و درنزدفرنگیها نیزآن‌چینیها خیلی‌مرغوب ومطلوب است و ازهرجا بدست‌بیاورند تحصیل نموده بفرنگستان برده زینت اطاق ومجالس خود مینمایند حالا ابداً از آن نوع چینیها از چین نمی‌آورند.

محلهٔ صالحیه ومقبرهٔ محی‌الدین

در طرف شمال شهرشام جبلی‌است که اورا جبل صالحیه میگویند یعنی محل و مقبرهٔ صلحاست وحضرت محیی‌الدین اعرابی نیز در دامنهٔ آن‌جبل مدفون است‌و گنبدوبارگاه‌ومسجدخوبی درسر قبرشیخ محیی‌الدین ساخته‌اند وحالا صالحیه محلهٔ معتبریست‌وشهر شام‌از خانه وباغ ودکان وبازار متصل بمحلهٔ صالحیه شده وهوای آنجا از شهر شام بهتر است و قبور بسیاری از بزرگان و اولیاء درآنجا هست.

درسفر قبل که‌به شام‌آمده بودم‌ازشهرتا بمحله ومقبرهٔمحیی‌الدین کوچهٔ او راه بسیار کثیف وخرابی‌بود ولی‌حالا کوچه ها را شوسه‌وسنگ فرش نموده و خانه های بسیار خوب در اطراف خیابان وکوچه ساخته وحالا روضه وقبر محیی‌الدین زیارتگاه خاص وعام است، در این دفعه نیز با جناب مؤیدالملک وحاجی میرزا علی‌اکبرخان وحاجی آقا حسین بزیارت‌قبرمحیی‌الدین رفته‌زیارت‌خواندیم وهمت‌ازتربت ایشان‌خواستیم.

قبر محیی‌الدین تا زمان سلطان سلیم که یکی ازسلاطین عثمانی بوده‌وخود به‌شام‌آمدآن قبر مخفی‌وپنهان بودوآن‌زمان ورودسلطان‌سلیم قبر نمایان شد وسنگ قبر از خاك بیرون آمد وگنبد وبارگاه برروی قبر ساختندومیگویندداین کلام‌ازخودمحیی‌الدین‌است که «اذا دخلت‌السین

بالشین ظهر قبرالمحیی‌الدین» که دخول سلطان سلیم به شام ظهور قبر محیی‌الدین شده است.

حضرت شیخ محیی‌الدین را شیخ اکبر مینامند و از اهل طونس بوده که یکی از بلاد مغربست. بعضی رساله‌ها و تصانیف و کتب از محیی‌الدین در شام هست که هنوز درجای دیگر دیده نشده و از شام بخارج نرفته. دریکی ازرساله های‌خود نوشته این حدیث شریف را که «انا مدینةالعلم وعلی‌بابها ومحیی‌الدین بوابها».

تفصیل وضع حرکت محمل شریف حضرت رسول (ص) از شام به مکهٔ معظمه

هرساله مقرر است که از اسلامبول شخص امین معتبری را سرّهٔ امین نام نهاده مبلغ هفتصد هزار تومان پول نقد درصندوقها ریخته به سرهٔ امین میسپارند و بقدر بیست یخدان‌وصندوق از لباسهای ابریشمی و عباهای خوب ووسط ترتیب داده باصندوقهای شمعهای‌مومی بزرگ و کوچک که‌شمع بزرگ‌آن بقدر دوذرع طول دارد. باری‌این‌مبلغ تنخواه‌را بالباسها وشمعها بهمراه شخص‌سرهٔ امین با وافور مخصوص از اسلامبول حرکت داده بکمال‌احترام وارد بیروت‌شده برای ورود سرهٔ امین‌توپها انداخته اعیان واشراف و والی شهر باستقبال سرهٔ امین‌آمده سرهٔ امین را ازوافور بشهر بیروت آورده بعد ازپذیرائی دوروز بعد باعسکرواحترامات سرهٔ امین را با تنخواه و اسباب به شام روانه نموده اهل شام و والی و ارکان باستقبال سرهٔ امین آمده تشریفات محترمانه برای او بعمل‌آورده

او را وارد شهر شام مینمایند. چند روزی در شام‌مانـده تدارکات سفر مکه را گرفته منتظر حاج شده که از اطراف حاجیها جمع شده عازم مکهٔ معظمه میشوند.

امسال که حقیر در شام بودم وبدقت تمام ملاحظه‌نمودم اینست که «روزسیم ماه‌شوال باهزار تشریفات وموزیکان وسواره نظام وعسکر صندوقهای‌شمعی که باید بحرمین‌شریفین برود ازشهر شام حرکت‌دادند و روز چهارم ماه شوال سنجق شریف یعنی علم و بیدق شریف را کـه باید بهمراه محمل برود بازبهمان تشریفات واحترامات وتوپ‌انداختن وسواره ونظام از شهر بیرون میبردند و روز پنجم شهر شوال روزحرکت محمل شریف حضرت رسولست. محل محمل در شام‌در سرای‌عسکریه در جائی محترم گذارده مثل کجاوهٔ شتریست. از اول صبح از ابتدای سرای عسکریه که در وسط شهر شام است تا دو فرسخ راه کـه از شام خارج میشود عسکرپیاده وسواره و اهل معلم‌خانه‌ها وهرنوع نظام در کنار کوچه‌ها بترتیب قرار میدهند و جمیع اهل شام از اهل اسلام و سوسوی وعیسوی از زن ومرد خواب را برخودحرام کرده برای تماشای حرکت محمل در کنار کوچه‌هاوبامهاوبالاخانه‌ها ودکانهاجاها کرایه کرده حاضر میشوند و در این دوفرسخ چنان جا بر مردم‌تنگ میشود که از شدت جمعیت تماشائیان محل عبور ومرور سخت وتنگ میشود، بعد از آن رجال‌دولت از وزرای شهر و والی‌شهروسرعسکر که‌او رامشیرپاشا میگویند باطبلها وموزیکانها بطور احترام از جلو محمل حرکت کرده و خزینه که باید بهمراه سرهٔ امین باشد وبا سعید پاشای محافظ حاج همه

فرداً فرداً درکالسکه‌ها نشسته کجاوه‌ها وتخت سرهٔ امین را که خیلی مزین وخوشگل ساخته‌اند وبرقاطر بسته‌اند عبورداده بعد ازآن مشایخ شهر وعلما وخطبا وشیخ الاسلام لباسهای فاخر پوشیده وعمامه‌های خز برسربسته وجبه‌های گلابتون [1] دوزی پوشیده سوار براسب شده حرکت میکنند ، بعد ازآن جمعی ازمعقولین ومعتبرین اهل نظام وصاحبمنصبان نظامی بقدر دویست نفر پیاده یک دسته شده لااله الا الله ومحمد رسول الله گویان با کمال آرامی حرکت کرده بعد از آن محمل شریف را برشتری بسته روی آن محمل را روپوشی ازپارچه‌ای که تمام آنرا ازگلابتون[1] اصل دوخته وبندها وطره‌ها از نقره وطلا برآن بسته‌اند وقبه‌ای ازطلا بربالای محمل نصب نموده‌اند وبه چهار رکن محمل مثل چهار رکن ضریح چهار قندیل طلا قرار داده‌اند و دامنهٔ روپوش محمل تا روی شتر را گرفته خیلی مزین وخوشگل ومجلل ومحترم محمل را برشتربسته مهار شتر را کشیده حرکت میدهند وهمین طور محمل شریف را درکوچه در میان آن همه جمعیت حرکت داده تمام مردم از ملاقات و زیارت محمل شریف سلام وصلوات فرستاده در حقیقت آن روز حرکت محمل شریف روز عید بزرگی است که از برای خاص وعام است و بعد ازآن سرهٔ امین وسعید پاشای محافظ محمل شریف را برده درسه منزلی شهر شام که محلی است که آنجارا مضیرب میگویند تأمل مینمایند که جمیع حاج درآنجا جمع شوند. مضیرب محلیست که جمیع حجاج که ازاطراف بروبحرو ایران وترکستان و عربستان می‌آیند در آنجا جمع میشوند و تدارکات راه حج را دیده ازآنجا عازم حرمین شریفین میشوند.

۱- در اصل «گلابتان» است.

الحق دولت‌عثمانی از احترامات‌فوق‌العاده ومخارجی که ازبرای حرمین شریفین وحرکت محمل شریف و فرستادن امین‌السره ومحافظ و سواره وتوپ ومخارج‌راه حج مینمایدخیلی جای‌آن داردکه ملت اسلام بدوام دولت عثمانی از صمیم قلب دعاکنند چراکه با وجود شکستها وضررهائی که‌دولت عثمانی‌ازدول خارجه خورده‌ابداً ازمخارج‌واحترامات این راه نه‌کاهیده ونه‌کاسته است و الحق درمقابل فرنگیهای‌بی‌دین ومردمان بی‌عقیدهٔ‌کافرکیش این احترامات واعزازات دولت برای‌آئین ومذهب خیلی اسباب شکرگزاری وممنونیت است.

واقعاً هرساله این مبلغ هفتصد هزار تومانی که از اسلامبول بسرهٔ امین سپرده میشود وبه شام می‌آورند و از دروازهٔ شام که بطرف مکهٔ معظمه و مدینه میروند درمدت چهل روز تمام در جمیع منازل باعراب بادیه نشین‌وظیفه‌ومستمری داده‌میشود تاورود به‌مدینه‌بخدام وسادات و امام ومؤذن ومتولی وکلیددار و جاروب‌کش حرم هرساله باید از این تنخواه‌داده شود و از مدینهٔ منوره نیز تابه‌مکهٔ معظمه‌که ده منزل راه است در راه باعراب از زن ومرد خلعت وپول و مستمری میدهند واقعاً دوام‌دولت عثمانی که‌حالامدت هفتصدسال است باوجود آن همه دشمنها و جنگها وشکستها وضررها هنوز برپاست بجهة خدمت با صدق و راستی است که نسبت بحرمین شریفین مینمایند.

ذکر مدخل ومکسب اهل شام

وهرساله بجهةآمدن حجاج از طرق مختلفه به شام‌از برای کسبه

ومردم شام اسباب گشایش میشود وخرید وفروش ومعامله بسیار مینمایند.
اهل شام آمدن حاج راخیلی غنیمت میشمارند، مثلاً آنچه حاجی وارد شام میشود ومال سواری دارد از اسب وقاطرو الاغ در بازار میفروشند که با حمل شتر بروند، لابد باید مال خود را ارزان بفروشند از اینجهة بمردم شام منفعتی میرسد؛ وآنچه حاج از شام بسمت مدینهٔ منوره و مکهٔ معظمه میروند آذوقهٔ چهل منزل را لابد باید ازشام بخرند از نان وبرنج و روغن و سایر ملزومات ونیز مردم حاجی که به شام می‌آیند البسه و پارچه های حریر و قماشهای دیگر در شام بسیار میخرند و دیگر آنکه این جمعیت حاجی که به‌شام وارد میشوند اهل شام آنها را درخانه های خود منزل میدهند و از هریکنفر آدم پنج قران کرایه منزل میگیرند و دیگر آنکه حمله‌دارهائی که‌حاجیها را از شام به‌مکه میبرند از هریک پول گزاف میگیرند وحاجیهارا یابا کجاوه و تخت ویا باشتر وقاطرحرکت میدهند ونیز هنگام ورود حاج به شام سراج وپالان‌دوز و فرش فروش وچادر دوز وغیره بازارشان رونق و رواج بهم میرساند.

هنگام ورود حاجی به شام کسانی که خانهٔ خود را میخواهندبه حاجی کرایه بدهند دومنزل وسه منزل باستقبال‌حاجیها میروندوشیرینی وتعارف برای حاجیها میبرند و حاجیها را دعوت بخانهٔ خود مینمایند و درهرخانه چهل نفر و پنجاه نفر حاجی منزل میدهند و هریکنفر حاجی که بخواهد در بازار خرید وفروش نماید چون درشهر نابلد است یک نفر از صاحب‌خانه بهمراه او رفته‌راهنمائی‌درخرید و فروش او مینماید و از طرفین معامله ده یک باو عاید میشود و دیگر آنکه صاحب‌خانه

هریکنفر حاجی که در خانهٔ او منزل دارند ازحمله‌دار پنج قران میگیرد حاجی را تشویق بآن حمله‌دار نماید.

قونسولگری ایران در شام

وضع قونسولگری وقونسولخانهٔ شام: اولاً قونسولگری شام ازجانب دولت ایران مواجب بسیار قلیلی داده‌وگذران ومعاش قونسول هرساله از ذهاب وایاب حاجیهاست از شام به‌مکه و ازمکه به شام. ثانیاً از بابت وجه ثبت تذکرهٔ حاجیها هریکنفر پنج‌قران قونسول میگیرد. ثالثاً از بابت فروش‌سالهای حاجیها در بازارهرسالی پنجهزار قونسول میگیرد و دیگر ازکسانی که حاجی درخانهٔ آنها منزل دارند از هریکنفرحاجی پنجقران از صاحب‌خانه میگیرد و دیگر آنکه از حمله‌داری که حاجی برمیدارد از بابت یکنفر حاجی یک لیرهٔ عثمانی از او میگیرد.

هنگام ورودحاجیها به شام‌از جانب قونسول‌چند نفر آدم معقول با چند نفر سواره از جانب حکومت شام باستقبال حاج رفته حاجیها را بطور احترام‌واردشهر مینمایند و دربین راه حلب وحما وحمص و ارض روم نیز مستحفظین راه و سواره کمال محافظت و خدمت نسبت بحاج مینمایند. چون تبعهٔ ایران در شام بسیار کم است قونسول شام شغلی و کاری درشام ندارد مگر آنکه هرسال دو دفعه در ایاب وذهاب‌حاج متوجه امورات حاج میشود که کسی بآنها تعدی وبیحسابی ننماید.

شرح حال حاج ایرانی با چاووش و مکاری وحمله‌دار

حاجیهای بیچاره که از اقصی بلاد ایران به شام می‌آیند و رسم و راه وعادت راه حج را نمیدانند بدام چاووشها وقاطرچیها وقهوه‌چیها و مردم بی‌پا وبیمعنی افتاده حاجیها را بزحمت می‌اندازند.

مثلاً شخص چاووش از اصفهان یا از قزوین و زنجان شخص حاجی را مکفی نموده که من تورا از قزوین به‌مکه میبرم وپول حاجی‌را از دست او گرفته شخص‌حاجی‌هم چون راه وطریقه را نمیداند و ازوضع مکه رفتن و رسم و آئین بی‌خبر است جان و مال خودرا باو سپرده خود را تسلیم چاووش‌مینماید. بعد ازآنکه دو ماه وسه ماه راه خود رابه‌شام میرساند آن شخص چاووش یاقاطرچی که پولهای حاجی را از دست او گرفته حاجی‌بیچاره در شام نمیداند چه‌بکند وچه‌قسم وباچه کس به‌مکه برود چراکه آن چاووش قوه ندارد شتر کرایه کند و حمل ببندد و از شام تا به‌مکه که چهل‌منزل است حاجی را برساند ونیز پولهائی که‌از حاجیها گرفته از ایران تا به شام خرجها کرده وخودنمائیها نموده حالا چیزی بدست ندارد. شخص حاجی نیز چون پول پیش بچاووش داده و مکفای او شده نمیتواند درحمل دیگری برود پس دراینصورت نه چاووش میتواند حاجی را ببرد و نه حاجی پول داردکه باکسی دیگر برود از اینجهة خیلی‌منازعه ومجادله مابین حاجی وچاووش وقاطرچی در شام واقع میشود.

در روز اول که حاجی بیچاره میخواهد ازیکی از شهرهای‌ایران به‌مکه برود شخص چاووش یا قاطرچی حاجی‌بیچاره را تطمیع نموده و مرغبات چیده که من‌شمارا به اسهل وجهی‌بطور ارزان وخوب بی‌زحمت بزیارت مکهٔ معظمه ومدینهٔ منوره میبرم که خون از دماغ شما نریزد و ابداً شما مداخله بمخارج‌راه وکاه وجو وخرجهای دیگر نداشته‌باشید من خودم در راه نوکری شما را میکنم و زحمت شما بامن است، شما

راحت باشید وخودرا آسوده کنید،من چنان شما را به،که ببرم و بیاورم که از خانهٔ خودتان راحت‌تر و آسوده‌تر باشید . این حرفها را شخص قاطرچی وچاووش درسر کرسی یا در سر سفره وپای بخاری یا درخانه و باغ برای حاجی وصف‌العیش نموده وحاجی‌بیچاره راگول زده از منزل ومکان خود بیرون آورده وبتحقیق و یقین فهمیده که حاجی بیچاره چه قدر پول ووجه نقد بهمراه خوددارد .دربین راه شخص‌چاووش‌وقاطرچی بهروسیله وبهانه‌ای که باشد که «قاطر من شل شده است و باید قاطر بخرم یا در این منزل آذوقه گران است» کم‌کم پول از حاجی بیچاره برسم قرض میگیرد . حاجی هم نمیتواند باو جواب بدهد لابدآپول به چاووش میدهد که چاووش از او راضی باشد .

باری حاجی بیچاره که وارد شام‌میشود می‌بیند که عجب خبطی کرده وعجب گولی‌خورده که خودرا اسیرو گرفتار چاووش‌نموده،بدست وپا افتاده در این سمت وآن سمت رفته‌درپی‌چاره جوئی وعلاج کارخود وعاقبت‌بدام چند نفرشتردار وقاطرچی ایرانی که درشام سالهای سالست توطن ومسکن دارند و ازدزدسرگردنه بدترند، حاجیها دوچارآنهاشده آنها با زبان نرم وصدای نازك کلماتی موافق دل حاجی بیان میکنند. حاجی بیچاره شرحی از بدرفتاری و دروغ گوئیهای چاووش و قاطرچی که او را از ایران آورده بیان مینماید و اظهار دلتنگی ازآنها میکند. آن شتردار ایرانی‌بحاجی میگوید که ابدآغصه مخورید ودلتنگ‌مباشید که من خودم نوکر خودت ومن کار وکسبم خدمت بمردمان معقول است مثل شماو ابدآتوقع‌وتمنا ازکسی‌ندارم‌شما بهیچوجه‌غصه‌نخورید،

نقلی ندارد راه مکه است از این ضررها بسیار است، من خودم‌شترهای بسیاری دارم که مخصوص همین کار است من شما را با کمال راحتی وآسودگی به مکه میبرم که سرشما درد نگیرد، حالاشما بنقد چه‌قدر پول دارید؟ بمن بگوئید من شمارا آسوده میکنم. حاجی بیچاره ازترس‌آنکه مبادا به‌مکه نرسد و از راه باز بماند و کسی‌رانمیشناسد وآن شخص را هم‌زبان و اهل مملکت و دوست خود می‌بیند صدق حال خود را باو میگوید که چه قدر پول بهمراه دارد. شخص‌شتردار میگوید بسیارخوب حالا آسوده باشید وبیائید برویم‌بخانه. باحاجی‌بیچاره بخانهٔ خودمیرود، شربت وشیرینی وچای باو داده غلیانهای پی‌درپی‌باو داده بلکه شب هم او را مهمان نموده پلو و آبگوشتی باو خورانیده حاجی را مخجول خود مینماید. درصورتی که شتردارابداً شترندارد،قدری ازآن حاجی‌پول گرفته میرود چند شتر در بازار از عربهای بدوی کرایه نموده چند نفر حاجی‌را همین طورگول زده پولی‌ازآنها گرفته حاجیهارا براه مکه حرکت میدهد. این شخص شتردار بی پای بیمایه در بین راه مکه از شام الی مدینه از برای هرچیز معطل و سرگردان میشود، از برای آب و آذوقه ونداشتن شتر. حاجی بیچاره باز در بین راه بزحمتی بیشتر و زیادتر از اول می‌افتد ونمیداند چه کند ومحاکمهٔ کار خود را بکی عارض شودو اظهار نماید.

باری حاجی‌بیچاره که ازایران حرکت میکند برای زیارت‌حرمین شریفین بدام هزار قاطرچی وچاووش و حمله دار وشتردار و مکفی کن افتاده تا به مکه وارد شود.

کاش ممکن میشد که در ایران از جانب دولت یک قرار کای بدهند که حرکت حاج یک میزان ونظمی داشته باشد که بدست مردمان بی‌سروپای بیمایهٔ قطاع الطریق نیفتد وحاجی بیچاره هریکنفر اسیر یک قاطرچی ویک چاووش نشوند ونیز از جانب دولت ایران بقونسولگری شام امر وحکم شود که حاجی‌را حمله‌دار مخصوص معتبر حرکت‌داده در حمل خود ببرد وقهوه‌چی و دزد وشتردار وچاووش وقاطرچی حاجی را گول نزنند و در راه صدمه وضرر بحاجی بیچاره وارد نیاورد.

باری باین مطلب باید خودرا راضی نمود که چون رفتن‌حج باید بزحمت ومشقت باشد و صدمه وضرر و خسارت و دوری راه‌وبیخوابی و ناراحتی اسباب حج قبول خواهد شد.

ذکر باغات ومیوه‌جات شهر شام

وضع باغات واشجار اطراف شهرشام یعنی از دروازهٔ شام هرطرفی دو فرسخ باغات و اشجار دارد که بمسافت هشت فرسخ دورهٔ باغات اطراف شهرشام‌میشود: اولاً باغات‌شام تماماً طبیعی وبی‌ترتیب وبیقاعده است، بجز کوچه‌های بزرگ که از دروازه‌ها خارج میشود یک دیوار یک ذرعی ازگل‌ساخته‌اند دیگرسایر باغهاابداً دیوار ندارد ودرباغها خیابان بندی وباغچه بندی و درختهای مستقیم ندارد و همه درهم و برهم وبی‌ترتیب ساخته شده و بیشتر درختهای باغها درخت زردآلو و گردو است. درخت زردآلو ببزرگی درخت گردو میشود، همهٔ درختها شاخه بلند وپرشاخه. زردآلوی‌خوب که آنرا قیسی میگویند سفید رنگ

میشود وشیرین ولطیف است وبعضی زردآلوی دیگر هست که درشت و لطیف است ولی شیرین نیست.

لواشک زردآلو

آنهمه درخت زردآلوئی که درشام است برای آنست که زردآلوها را شیره گرفته یعنی بطور خام ونپخته آنها را فشرده دریک غربال آهنی که برروی حوضی گذارده‌اند وشیرهٔ زردآلـو را از غربال خارج شده در حوض جمع شده بعد از آن برداشته در روی تخته های دراز ریخته ودر آفتاب خشکانیده بعد از دو روز که خشک شد در روی درختها وبندها باز خشکانیده بعد ازآن صندوقها حاضر نموده پارچه های خشک شده را که فزالدین میگویند و درایران لواشک مینامند که هرپارچهٔ لواشک دو ذرع قد دارد برروی آنها روغن زیت مالیده درمیان صندوق بترتیب چیده حمل به بیروت مینمایند واز آنجا بکشتیها بارشده به مصروفرنگستان میرود؛ وهستهٔ آنها را روغن گرفته میسوزانند.

انواع میوه‌ها

نیز اشجار گردو در باغات شام بسیار است و گردوهای ممتازسفید بسیارخوب دارد که تمام آن به فرنگستان میرود. دربعضی باغات درخت انجیر دیده شد ببلندی درخت گردو و انجیر خوب در شام هست. نیز درخت توت در شام بسیار است ولـی توت سفید یکدست در شام کمتر دیدم، جمیع توت شام بنفش رنگ وسیاه رنگست وخیلی لطیف ونازک است ولی شیرینی آن کم است وشاه توت نیز دارد. انار وسیب وگوجه وگلابی خوب در شام بسیار است ولی باوجودی که درشام اشجار مرکبات خیلی خوب میشود بجز در خانه ها دیگر در باغها ابداً درخت لیمو و نارنج وپرتقال ندیدم، میگویند سرما میزند.

مردم درباغها ابداً خانه وعمارت ومحل تفرج نساخته‌اندوکمتر بباغها منزل میکنند باوجودی که هوای باغهای شام از اکثر ییلاقات ایران بهتراست. درجمیع باغات نهرهای آب روان موجود است ودرختها همه شاداب وخرم وسبز است وکسی برای آب نزاع ودعوی ندارد ولی تا بحال در شام کسی رغبت و میل ننموده که عمارت و جائی وباغچهٔ گل کاری وجاهای باسلیقه در باغها بسازد باوجودی که این همه آب ونهرهای جاری که در شام دیده شد درجای دیگر مشاهده نشده است وجای آن دارد که هرکسی در بیرون شهر محلی و جائی باسیلقه برای تفرج خود بسازد وبنا کند، معلوم میشود که اولاً مردم شام بجهةآنکه هوای خود اندرون شهر بسیار خوبست ومنزلهای خوب دارند محتاج بخارج نمیشوند و دیگر آنکه اهل شام بیشتر کسبه وتجارند وفرصت آن نمیکنند که از شهر بیرون بیایند.

باغهای باب یونان

مگر آنکه در بیرون یکی از دروازه‌های شهر که باب یونان نام دارد ونزدیک محلهٔ ارامنه است بقدر ده باغ که همهٔ آن باغها رودخانه ونهرجاری دارد آنجاها را قهوه‌خانه قرار داده‌اند و درایام هفته‌دوروز که روز یکشنبه و دوشنبه باشد جمعیت عیسویان از مرد و زن ازظهر ببعد بآن باغها آمده تفرج مینمایند و نیز طایفهٔ موسوی زن ومرد درآن باغهاجمعیت میکنند و ازجوانهای اهل اسلام نیز در آن باغهامیروند. بطوری جمعیت در آن باغ ها میشود که هرباغی دوهزار وسه هزارنفر جمعیت زن ومرد جمع میشوند وصندلیها ونیمکتها گذارده قهوه وشربت میخورند ووضع نشستن آن مردم برآن صندلیها خیلی خوشگل است چون

لباس وچادر زنهای عیسویان تماماً پارچهٔ سفید است یعنی از چلواری سفید وچادرهای خود را بسیار تمیز وپاکیزه نگاه میدارند و در هنگام نشستن در قهوه‌خانه‌ها و باغچه‌ها جوقه جوقه و دسته دسته در روی صندلیها نشسته مثل آنکه دسته‌گل نرگسی در یکجا گذارده باشند. اکثر آنها وجیه وخوشگل وخوش چشم وخوش رنگ، صورت و دست آنها شسته وسرآنها بی‌چارقد ولی چادر سفید خود را روی سرانداخته، روی آنها باز است و گردنبند و زلف و اسباب زینت سرو سینهٔ آنها نمایانست. الحق صاحبان حسن درشهر شام بیشتر ازجاهای دیگردیده شده است. دربعضی باغهای قهوه‌خانه که مردم‌جمع میشوند یک‌دسته سازنده وخوانندهٔ عربی حاضر شده ساز ونواز حاضر نموده‌برای مشغولیت مردم حاضر و آماده‌اند.

شیعه‌های ساکن شام

در شهر شام محله‌ایست که آنرا محلهٔ خراب میگویند که تمام اهل آن محله شیعهٔ اثنی‌عشریند و بسیار مردمان متعصب ومقدس و مردمان معقول دارد، بقدر هزار نفرجمعیت دارند. میگویندبعد اززمان امیرتیمورگورکان که شام را قتل عام کرد طایفهٔ شیعه مذهب کم کم ازطرف بعلبک وحلب وجبل عاسل در شام جمع شدند. مردم شیعه در شام مسجد مخصوصی‌دارند که درآنجا تقیه نمیکنند. شیخ محمدحسین نامی که از علماء طایفهٔ شیعه است بسیار آدم معقول و بافضل و سواد وخیلی‌مقدس وبا تقوی است. مردمان متمول و تجار با دولت و مکنت نیز درطایفهٔ‌شیعهٔ شام هست‌ازآن‌جمله حاجی‌عباس وحاجی یوسف‌وحاجی جواد که صاحب‌خانه‌های خوب وباغ وبستان واسباب‌تجارت میباشند.

ذکر رفتن بدعوت وضیافت بعضی از دوستان در شام

یک شب حاجی عباس جناب مؤیدالملک را دعوت نموده حاجی میرزا علی اکبرخان وحاجی میرزا حسنخان و حقیر وحاجی آقا حسین و جمعی دیگر را بخانهٔ خود دعوت نموده ضیافت ملوکانهٔ بطور ایران سفره را در زمین گسترده غذاها وخوراکهای خوب پخته و حاضر کرده بودند وخانهٔ اواطاقهای بسیارخوب وفرشهای قیمتی وچراغهای فراوان داشت وفرش خانه‌ها وبعضی اطاقها و دالانهای آن خانه تماماً ازسنگ مرمر صیقلی الوان بود واشجار مرکبات و درختهای گل الوان درخانهٔ او دیده شد.

حاجی میرزا علی اکبرخان قونسول یکشب جناب مؤیدالملک و حقیروحاجی آقاحسین را بخانهٔ خوددعوت نموده الحق ضیافت ومهمانداری بسیار خوبی نموده در آنشب بمهمانها بسیار خوش گذشت. دو نفرمرد یهود ویکنفرزن یهودیه برسم شام که آنهارا الاتیه میگویند حاضرنموده سنتور و تار زده بلحن عربی و صوت خوش ترنم وطرب نمودند. میرزا عنقای شاعرخراسانی که سالهاست درشام توطن دارد وآدم بسیارمعقولیست وعیال او ازطایفهٔ شیعه های شامی است حالامدتیست که معلم پسرهای حاجی میرزا علی اکبرخان قونسولست وباسواد و در معلمی باسلیقه و جمیع اولاد وپسرهای حاجی میرزا علی اکبرخان را باخط وباسواد نموده وشعر را نیز خوب میگوید.

شرح حال سلیم افندی سلیم افندی قوتلی که ازبزرگان ومعتبرین شام است وخانهٔ بسیار

خوب و باغ وبساتین بسیار خوب دارد وباایرانیها همیشهٔ اوقات خلطه وآمیزش تمام دارد وخدمت مرحوم حاجی میرزا صفا رحمه‌الله اخلاص داشته و حاجی مرحوم هنگام ورود به شام در خانهٔ او خیلی تشریف میبرده‌اند . دو پسر دارد یکی عثمان نام دارد یکی‌ابراهیم، میگوید من در نزد اهل سنت ابوعثمانم ودر نزد اهل تشیع ابوابراهیم ولی [از] میل و رغبت او بشیعه‌ها و کثرت آمیزش او باشیعه ها معلوم میشود که شیعه بودن او غلبه دارد برسنی بودن او و همیشه احادیث وآیات را از ائمهٔ اطهار و شاه اولیاء بیان میکند وقسم راست اوبه شاه‌اولیاء امیرالمؤمنین علیه‌السلم است. ابراهیم‌افندی پسر اوالحق جوان بسیارخوب بااخلاق حمیده است ومعاشرت و دوستی او با اهل تشیع است و همیشهٔ اوقات سلیم‌افندی باایرانیان و کسانی که به شام می‌آیند خدمت‌میکندومحبت مینماید. احمدافندی‌نام که برادرزادهٔ‌اوست یعنی پسر مرحوم‌سعیدافندی برای مشایعت حاجی میرزا حسنخان بباغ آمده بود، صحبت از جناس وشعرا شد این شعر را بمناسبت خواند:

لیس التکحل فی‌عینین کالکحلی ولا امین علی‌الاشراف‌مثل‌علی

جهة گفتن این شعر آن شده که در طرابلس شخصی بوده‌علی‌نام که نقیب شرفا وسادات طرابلس بوده،اورا عزل نموده‌اند وشخص دیگر امین نام را نقیب سادات‌نموده‌اند. اهل طرابلس راضی بنقابت‌امین‌افندی نشده‌عرض‌حال داده‌بازازحکومت‌اسلامبول‌علی‌افندی رابنقابت‌خواسته‌از حکومت اسلامبول‌نیزقبول‌شده باز دومرتبه علی‌افندی رابنقابت سادات طرابلس میفرستند، بمناسبت این‌عزل ونصب این شعرفوق را گفته‌اند.

کشت خشخاش درشام

باری در شام هنوز تریاک کاری ابداً معمول نشده مگر خشخاش را برای خوردن و دوا زراعت مینمایند وباوجود آن همه آب و زراعت ابداً تریاک کاری معمول نشده است. در این سال که حقیر در شام بودم درویش حسین نام اصفهانی که از طایفهٔ لک و از سلسلهٔ زندیه است و مدتها سرباز بوده درفوج اصفهان و درهنگامی که اعلیحضرت همایونی در سفرثانی به فرنگستان تشریف میبردند وبعضی سربازها را بدنام کردند که سنگ بکالسکهٔ شاه زده بودند وبعضی از آن سربازها را مقصرانه گرفته وتنبیه نمودند، درویش حسین ازطهران گریخته وبه رشت رفته و از آنجا بطور درویشی بصفحات ملک روم آمده به شام وارد شده چون علم تریاک گرفتن رامیدانست یک قطعه زمینی که در باغات شام خشخاش کاشته بودند از صاحب باغ اذن گرفته تیغ میزند وتریاک بسیارخوبی گرفته نصف از برای خود ونصف به صاحب زراعت میدهد.

درویش حسین حالا درویش خوش حالت قلندرمنشی است، سربرهنه حرکت میکند، خرقه پاره‌ای بردوش دارد وهرچه بدست می‌آورد باسایر درویشها صرف میکند وخیلی خوش مشرب و شیرین سخن است و ابداً سواد ندارد و کلمات را بطورعوام اهل اصفهان بیان میکند، مثلاً بهتان را «بختوم» میگوید صرفه را «صفره» میگوید. باچند نفر درویش دیگر که یکی از اهل خراسان یکی از اهل کرمانشاهان یکی طهرانی ویکی از اهل شیراز است بهمراه بودند ولی درویش حسین سرباز از همهٔ آنها درویشتر وقلندرتر بود.

در خانهٔ حاجی محمد آقا

باری مدت بیست روز در شام توقف نموده ومنزل درخانهٔ حاجی

محمدآقای حمله‌دار شیرازی قرارداده، خانهٔ حاجی محمد آقا خانه‌ایست که سابقاً عباسقلی‌خان قزوینی ـ قونسول شام بوده ـ مالک بود بعد ازآن حاجی‌محمدآقا ازعباسقلیخان بقیمت نازل یعنی چهارصدلیرهٔ عثمانی‌ابتیاع نموده ، دوهزار لیره قیمت دارد. آن خانه اطاقهای خوب دارد و قاعد بزرگ سه صفه‌ای دارد که در اکثر خانه هـای شام چنین قاعد کمتر دیده‌شده وحجاریهای خوب‌ونقاشیهای مرغوب درآن خانه بکاربرده‌اند و در حیاط وقاعد و اطاق دیگر ومطبخ ومبال وحوض آب جاری‌دارد. حاجی محمد آقا الحق منتهای مهمانداری و مهربانی ومحبت را نسبت بجناب مؤیدالملک وهمراهان بجا آورده سریرهای خواب برای فردآفرد حاضر نموده شام وناهار هرروزه ترتیب داده خود وپسرش حاجی‌علی و خاله‌زاده‌اش‌حاجی باشی دقیقه‌ای از خدمت ومواظبت کوتاهی وغفلت نمی‌نمودند و حاجی محمد آقا آن خانه [را] خیلی مزین نموده فرشها و مسندهای اطلس وحریربرای اطاقها و ایوانهای‌آن خانه قرار داده‌بود.

حاجی محمدآقا دوپسر ویک دختردارد: یک پسر اوحاجی‌خلیل نام دارد که او صاحب دو زن است وپسر دیگر حاجی علی است کـه زبان عربی وترکی وفرانسه میداند. حاجی محمد آقا مردیست خیلی با تدبیر وباعقل‌وهوش‌وپرخیال وحالا مدت بیست وپنجسال‌است که‌شغل اوحمله‌داریست که هرساله‌جمعی‌ازحاج را ازشام برداشته به مکه‌میبرد وسراجعت میدهد وشغلش منحصربهمین کاراست. باری‌جناب‌مؤیدالملک هنگام‌حرکت ازخانهٔ حاجی محمدآقا دو عدد ساعت طلای بسیار خوب یکی به حاجی محمد آقا ویکی به پسر او حاجی علی التفات فرمودند.

حرکت از شام به طرف کاظمین و بغداد

باری روزپنجشنبه یازدهم ماه شوال از شام از خانهٔ حاجی محمد آقای حمله‌دارحرکت نموده دربیرون دروازهٔ باب یونان دریکی ازباغهای آنجا نقل مکان نموده که آن باغ را متاخ میگویند و چهار شب در آن باغ توقف نموده روز چهارشنبه هفدهم ماه شوال وقت عصر از آن باغ حرکت کرده جمعی از احباب وفقرا ودراویش بمشایعت آمده روانه شدیم.

تهیهٔ مرکوب حاجی عباس شیرازی برادر دایهٔ محمدرضاخان قوام حالیهٔ شیراز که از مکاریهای مشهور است وسالهاست که در شام شغل او منحصر بمکاری گریست و مرد بسیار زرنگ حراف لوطی منشی است، با حاجی داداش تبریزی که او نیز ساکن شام است وشغل او نیز مکاری بودن است؛ از شام الی بغداد ازآن دو نفر مال کرایه نموده قاطری پنج لیرهٔ عثمانی. جناب مؤیدالملک چهارده قاطر کرایه نموده وتختی ازبرای جناب مؤیدالملک حاضرنموده، از برای تخت پنج قاطر حاضر نموده سایرین همه سوار یابو وقاطرشدیم. سرکار حاجی میرزا حسنخان نیز از حاجی عباس وحاجی داداش نه رأس مال کرایه نموده حاجی میرزا علیخان قزوینی نیز باتفاق ایشان بود. چون طریق شام الی بغداد قدری ناامن ومخوف است واحتمال دزد و راهزن دارد از جانب حکومت و والی گری شام پنج نفر سوار از طایفهٔ چرکس مأمور شده که بهمراه جناب مؤیدالملک تا سه منزل همراه بیایند وبعد در هرمنزل باز تغییر سوارها داده شده از هرمنزلی سوار بهمراه باشد.

وصف عمربیک

رئیس سوارهائی که از شام بهمراه شدند جوانی بود از طایفهٔ چراکسه، عمربیک نام که در طفولیت در نزد یکی از حرمهای سلطان محمود، جد سلطان حمید خان بوده که سن آن ضعیفه بقدر صدوبیست سال شده بود، بعد از مرحوم شدن آن زن کسان وخدمتکاران اورا هر کدام بجائی قسمت کرده وفرستاده‌اند، از آن جمله این شخص عمربیک رابه شام فرستاده‌اند که مشغول خدمت باشد، حالا درشام درجزورؤسای سوار نظام است ومحض احترام با چهار نفر دیگر درخدمت جناب مؤیدالملک روانه نمودند. عمربیک بسیارجوان معقول آرام نجیب است، معلوم است که درخانوادهٔ سلطنت تربیت شده‌است، آثاربزرگ منشی ازحالت او هویداوآشکاراست.

بی نظمی در ابتدای حرکت

باری چه نویسم از وضع بی‌نظمی وبی‌ترتیبی مکاریها ووضع حاجی عباس در ابتدای کار. از ساعتی که ازباغ مناخ شام حرکت کردیم و براه افتادیم تا منزل اول که قصیر نام دارد، سه ساعت راه شش ساعت طول کشید چراکه دقیقه بدقیقه بار قاطرها ویابوها می‌افتاد، بارها نه تنگ داشت ونه بند، مالها نه افسارداشتند ونه دهنه وریسمان، حاجی عباس وحاجی داداش بعجله بارها را بارکرده خودآنها مراجعت به شام نموده که بعد خودرا بقافله برسانند. تخت روانی که جناب مؤیدالملک سوارشده بودند حاجی محمدآقای حمله‌دار بمبلغ هفت لیره فروخته بود شکسته وبهم‌پاشیده ومغشوش وبی‌طناب وبی‌تسمه وبی‌چراغ. باری شب تاریک درکوچه باغهای شام از یک طرف تخت کج میشد ومی‌افتاد وجناب مؤیدالملک باحالت ناخوشی دایم دراطراب بودند، علیقلیخان بیچاره صد دفعه از مال خود پیاده شده که تخت را راست کند بارقاطر

کج شده می‌افتاد، یک بار را راست میکردند بار دیگر بزمین می‌افتادو صندوقها شکسته طنابها پاره میشد، چهار نفر مشغول بارکردن صندوق میشدند قاطری دیگر از راه خارج شده درگودال می‌افتاد یکی میرفت که قاطر را بیاورد یابوی دیگر از راه بیرون میرفت وبار او می‌افتاد .

ذکر گزارشات و اسامی منازل بین راه

قریهٔ قصیر باری در این سه ساعت راه شش ساعت مشغول زحمت ومرارت بودیم، عاقبت پنج ساعت ازشب گذشته واردقریهٔ قصیر شدیم .بزحمت زیاد چادرهارا زده بعدازصرف‌شام‌استراحت‌نموده‌صبح جناب مؤیدالملک مکتوبی بحاجی میرزا علی‌اکبرخان قونسول نوشتندکه حاجی‌عباس و حاجی داداش را با ملزومات راه روانه نمایند. شخصی از اهل قصیر حاضرشده مکتوب رااز قصیر به شام رسانیده‌بعد از شش ساعت مراجعت نمود. روز بسیار هوا گرم شد وچون چادرها را درلب نهر آب روان زده بودند بعد از ظهر درآب رفته بحمدالله تعالی‌تغییر حالتی پیداشد.

از شام‌الی‌قصیر، دراین‌سه ساعت، تمام اطراف راه باغات‌واشجار از هرنوع ونهرهای‌جاری که جنبین راه ابداً از اشجارخالی نبودوبیشتر اشجارقصیر باغات‌انگور است‌بقدری که‌بحساب راست‌نمی‌آید. گاوهای شام بسیار بزرگ وقوی هیکل‌اند ودست‌وپای آنها شبیه بدست وپای اسب میباشد وگاوی ده من تبریز شیر میدهند وبزهای شام نیز بسیار بزرگ میشوند ودو من شیر میدهند. درشهر شام چنان عادت و رسم است که هرروز صبح تا بظهر در جمیع کوچه‌ها دسته بدسته صدعددو

پنجاه عدد بز شیر ده در کوچه ها میگردانند وجار میکشند حلیب حلیب
وهر که شیر میخواهد فوراً برای او میدوشند وشیر آن بزها بسیارخوش
طعم وخوش مزه است. درقصیرقلعه وقراولخانهٔ معتبری از سنگ ساخته اند
وهمیشهٔ اوقات یکنفر سلطان با پنجاه نفر سوار نظام وپیاده در آن قلعه
حاضر وآماده برای کشیک راه میباشند.

قطیفه وقلعهٔ اپاش

باری روز پنجشنبه هجدهم را در قصیر توقف نموده پنج ساعت
ازشب گذشته بارها را بارنموده از قصیرحرکت کرده بمسافت پنج ساعت
راه وقت طلوع آفتاب روز جمعه را بمنزل قطیفه رسیدیم و نیز در بین
راه قلعه‌ای بود که آن را خان اپاش میگفتند. درآن خان همه اوقات
بیست نفر سرباز سواره برای قراولی ومستحفظی راه حاضرند وکشیک
میکشند. قطیفه دهی است بقدرسیصد خانوار جمعیت دارد، مسجد و
مناره وحمام نیز درآن ده هست. قلعهٔ سنگی بسیار محکم برای نشیمن
سرباز وسوار در قطیفه ساخته اندو همیشهٔ اوقات بقدر صد نفر سواروسرباز
در قطیفه حاضر کشیک میباشند. در قطیفه باغات زردآلووسایرمیوه‌جات
هست ولی بیشتراشجار آنجا درخت انگوراست. بقدری اهل آنجا بی‌سلیقه
و کثیفند که حد ندارد، باغات کج ومعوج ودرختهای بی‌ترتیب، زنهای
اهل قطیفه همه قبای بلند میپوشندمثل مرد. معلوم میشود که ازهرجهة
مدنیت وترتیب وسلیقه باین صفحات اطراف شام نیامده که اشجاروزراعت
آنها بی‌نظم وترتیب ومردم واشخاص آنجا همه دوراز تربیت و کثیف [هستند].
در اطراف قطیفه کوهها وتپه های پست وبلند هست و در کوه و تپه ها
زراعت دیم مینمایندوقطعه قطعه زمینهای اطراف قطیفه را در دامنه های

کوهٔ و تپه ها را درخت انجیر نشانیده‌اند که با آب باران و رطوبت هوا و زمین سبز است و ابداً آب بآن درختها نمیدهند و درختهای انجیردیم آنجا بسیار بزرگ وقوی‌میشود ولی‌پای درختهای انجیررا هرساله شخم میکنند وخار وعلف آنرا میکنند و درختهای انجیر را ازگیاه وعلف‌ساده نگاه میدارند. آب قطیفه از چشمه است و بقدر چهار سنگ میشود ولی میگویند ناگوار است، خرچنگ وقورباغه درآن‌آب بسیار است‌ولی‌آبش بسیارسرداست. چند نفرسیدوشریف‌درقطیفه‌دیده شدولی‌بطریق‌اهل تسنن.

باری روز جمعه نوزدهم‌را تمام روز درقطیفه در یک باغی که ابداً در نداشت ومحل عبور از برای آن باغ نبود منزل نموده یعنی‌فوراً باسرکار حاجی میرزا حسنخان راه مخصوص وپلی برای ورود بآن باغ ساخته وارد آن باغ‌شدیم و درآن باغ چادر زده شب را در آن باغ بسر برده سه ساعت ازشب گذشته حاجی عباس‌وحاجی داداش از شام وارد قطیفه شدند. روز شنبهٔ بیستم را نیزدرقطیفه توقف ولنگ نمودیم. عمر بیک از قطیفه به جی‌رود رفته چهار نفراز سوارهای اعراب باخودآورده قراولی خود را تسلیم بآنها نموده خود با چهار نفر سوارهای چرکس که با اوبودند مراجعت به‌شام نمودند. جناب مؤیدالملک برای‌تعارف او دو طاقه شال خراسانی به عمربیک التفات نمودند.

همراهان‌سفر

کسانی که در این سفر از شام الی بغداد همراه هستند: آشپز جوانیست هاشم نام اصلاً از اهل‌شیراز است سابقاً در نزد یکی ازتجار شیرازی دربوشهر آشپزی کرده بیک جهتی از بوشهر به‌بغداد آمده و از بغداد به شام‌آمده ازشام‌جناب مؤیدالملک برای‌آشپزی او رانگاه‌داشتند،

آشپز خوبیست ولی خیلی از خودش راضی و بسیار فضول است. آبدار حاجی یوسف نام است از اهل کابل، جوانیست نجیب‌وبدبخت. حاجی درویش‌علی که اصلاً از اهل کرمانشاهان است وساکن کاظمین‌وحالا مدت شش سال است که بطور درویشی در ملک اناطولی‌وشام سیاحت و درویشی نموده در این سفر از شام در این قافله همراه است و عازم بغداد است، درویش‌بسیار زرنگ وخدمت کنی است. چند نفر مرد ودو نفر زن ازشیعه‌های اهل شام‌برای زیارت عتبات عالیات از شام‌حرکت نموده در این قافله همراه میباشند.

قریه عتبه ومعظمیه وجیرود

باری شب را در قطیفه خوابیده شش ساعت از شب گذشته از آنجا حرکت نموده‌بمسافت پنج ساعت راه، روز یکشنبه بیست ویکم را بقریهٔ عتبه رسیدیم و در یک باغی که درخت زردآلو وسیب و گردو و انجیر داشت در سایهٔ آن درختها منزل گرفته ولی چادرنزدیم. آب عتبه از قنات است، بقدر صدخانوار جمعیت دارد. ازقطیفه بفاصلهٔ یک‌فرسخ قریه‌ایست که آن را معظمیه میگویند بقدر صد خانوار جمعیت دارد و باغات و اشجار انگوردرآنجا بسیاراست و بعد ازدو فرسخ فاصله‌بقریه‌ای رسیدیم که آن را جیرود میگویند، بقدر هزارخانوار جمعیت دارد، جای بسیار معتبروحاکم‌نشین است یعنی‌قائم‌مقام درآنجا می‌نشیند. خانه‌های خوب رعیتی وباغات و اشجار انگور بسیار دارد که تمام انگور آنجا را شیره میسازند وباغات انگور را آب میدهند وتوت کرم ابریشم در آنجا بسیار است و درصحرای زراعت جیرود گل رنگ که کافشه‌باشد بسیار کاشته‌بودند وگل آن را جمع نموده به شام‌میبردند برای رنگ‌ریسمان

و ابریشم. اهل قصیر و قطیفه و جیرود و عتبه تماماً مسلمان میباشند. درعتبه علیقلیخان بزغاله‌ای خریده هاشم آشپز آبگوشت بسیار خوبی طبخ نموده صرف شد.

مسافت از شام تا قصیر سه ساعت، ازقصیر تا قطیفه پنج ساعت، از قطیفه تاعتبه چهار ساعت، از عتبه تا قریتین چهارده ساعت[است].

باری چند روز است که مزاج حقیر ناخوش شده و نفخ شدیدی درشکم بهمرسیده ومعده مغشوش شده است وسنگینی شکم و نفخ آن حقیر را صدمه میزند و هرچه میخورم فوراً نفخ حاصل میشود، خداوند انشاءالله شفای عاجل لطف فرماید.

قریتین

باری روز یکشنبه بیست ویکم را یک ساعت بغروب مانده از عتبه حرکت کرده روز دوشنبه بیست و دویم دو ساعت از روزگذشته وارد قریتین (۱) شدیم که مسافت راه از عتبه تا قریتین چهارده ساعت تمام بود ولی چه نویسم از صدمهٔ راه و سواری سال و بیدار بودن در روی‌سال ونخوابیدن شب وتکان‌حیوان و دراین مسافت چهارده ساعت ابداً درکوه وصحرا آبادی وزراعت وآب جاری‌وآب چاه نبود، ازاینجهة این مسافت بعید را یکسره حرکت کردند. صبح وقت طلوع آفتاب که هنوز دوساعت به‌قریتین‌مانده بود دیدیم از دوراشجار بسیار، همه بیک اندازه،درتپه ها و دره‌ها متفرق ونمایانست. همهٔ اهل قافله‌مسرورشدند که حالا منزل نزدیک شده است وبدرخت و آب جاری خواهیم‌رسید. بعد ازآنکه نزدیک رسیدیم معلوم شد که آن اشجار یک اندازه که از

۱- در متن ،چندجا «قریهٔ بتن» تحریر شده است.

دور نمایان بود همه شترهای پربار بودند که درتپه و دره‌ها چرامیکردند وبارآنها همه‌تنبا کوی اصفهان بود که از راه بغداد به شام میبردند واز دور بنظرما ها اشجار مینمود، از شدت میل رسیدن بمنزل وخسته شدن از سواری و راه زیاد.

باری بعد ازدوساعت با هزارخستگی‌وزحمت درصورتی که درشب هنگام‌سواری‌چهاردفعه‌از روی مال درشرف افتادن شدم ازشدت کسالت وبیخوابی. سرکارحاجی‌میرزاحسنخان یکدفعه خیلی‌بشدت ازمال‌افتادند وحاجی‌میرزا علیخان نیز ازمال افتاده پای ایشان صدمهٔ زیاد خورد. در آن شب کمتر کسی‌بود که از روی مال نیفتاد. همهٔ اهل قافله خسته‌و مانده وبیحال وبیجان وارد منزل قریتین شدند، مگر جناب مؤیدالملک که بحمدالله در آن شب در توی تخت روان بکمال راحت تمام شب را خوابیدند واستراحت کامل نمودند و ابداً ازحالت‌اهل قافله وافتادن وبرخاستن مردم از روی‌مالها خبر نداشتند، وقت صبح باکمال تردماغی وخوشحالی وارد قریتین شده ازتخت روان خود بیرون‌آمدند. تمام‌شب را بهمراه تخت جناب ایشان همه اوقات شش‌هفت نفر متوجه بودند: عبدالواحد، مراد قاطرچی، درویش‌علی، دو نفر حاجی شامی، فرهاد سیاه؛ علیقلیخان.

باری در قریتین‌درخانهٔ شیخ فیاض که ازبزرگان ومشایخ قریتین است منزل نمودیم. شیخ فیاض‌خود بسفر رفته بود ولی کسان واقوام او حاضر شده منتهای مهمان‌داری ونوازش نمودند ومعلوم شد که‌خانهٔ شیخ‌فیاض درقریتین مضیف خانه است وهر کس‌از عابرین و مترددین

که به‌قریتین وارد میشود وارد آن خانه شده متکفل ومتحمل مخارج و زحمت اومیشوند وبطوراعراب اورا مهمان‌داری ومهمان‌نوازی‌مینمایند.

قریتین هزار خانوار جمعیت‌دار و زراعت آنجا جو وگندم است و باغات واشجار انگو بسیاردارندوقریتین بهرطرف‌بیست فرسخ وسی‌فرسخ و پانزده فرسخ مسافت دارد وهوای آنجا معتدل است و اهل آنجا تماماً عرب میباشند ولی مردمان معقول و نجیب‌اند و از دولت هرساله بقدر ده نفر سرباز از روی قرعه از قریتین میگیرند و اهل آنجا برغبت ومیل سرباز میشوند وسربازی وجهاد را ثواب میدانند.

شیخ طیفورکه یکی از مشایخ قریتین و از منسوبان شیخ فیاض است وصاحب سه پسر است بدیدن جناب مؤیدالملک آمده بسیار آدم معقولی است.

درشام مذکور نمودند که درنزدیکی قریتین جائیست که آنجا را حمام ابوالریاح میگویندوکسانی که بعضی‌ناخوشیهای عصبانی دارند درآن حمام رفته رفع ناخوشی آنها میشود.

رفتن‌به حمام ابوالریاح

باری ورود به‌قریتین جناب مؤیدالملک تدارک رفتن‌بآن حمام را دیده شیخ طیفور را با پسر اوکه محمد نام‌داشت با عموزادهٔ خودکه سلیم نام داشت با چهار نفر سوارهائی که از عتبه بهمراه آمده بودند همراه برداشته وتدارک وملزومات سه‌روزه را فراهم‌آوردند، سرکارحاجی میرزا حسنخان وحاجی میرزا علیخان وحقیر وحاجی آقا حسین و حاجی عباس‌از قریتین‌حرکت کرده بمسافت سه ساعت بقریهٔ قنشر رسیدیم،روز سه شنبه بیست وسیم.قریهٔ قنشربقدربیست خانوار جمعیت دارد واهالی

آنجا همه عرب بدوی‌اند. سابق براین هرکس بآن حمام میرفته ازناامنی راه و راهزنی اعراب لابد باید بقدرصد نفر سواره وجمعیت بهمراه‌داشته باشد ولی حالا بجهة سعی و اهتمام و مواظبت دولت وسرباز وسواره و قراول که در راهها گذارده‌اند امنیت کامل بهمرسانیده است وهرکسی باسنیت و راحت در آن صفحات حرکت میکنند.

باری از قریهٔ قنشر تا بحمام یک فرسخ راه است. حمام در روی کوه سنگی است که ارتفاع کوه تا سطح زمین بقدرصد ذرع است.

کیفیت حمام ابوالریاح

وضع حمام: عمارتی بزرگ از سنگ‌تراشیده‌ساخته بودند که‌صحن وحیاط داشته و اطراف آن عمارت اطاقها ومنزلگاهها داشته که حالاآن عمارت و اطاقها بکلی خراب ومنهدم شده و بجز سنگ شکسته و دوسه آثار پایه وبناد یگر چیزی باقی‌نمانده، در وسط‌آن حیاط خرابه جائیست که بقدر چهار پله سراشیب رفته اول اطاقی‌بوده سه ذرع طول وسه‌ذرع عرض و ازآن اطاق درگاه کوتاهی است که داخل‌اطاق دیگر میشوند که آن اطاق پنج ذرع طول و سه ذرع‌عرض دارد. در وسط‌آن‌اطاق دوم سوراخ چاهیست که بقدر پنج وجب دورهٔ آن سوراخ است و دور آن سوراخ را ازسنگ ساخته‌اند و ازآن سوراخ دایم‌الاوقات بشدت تمام بخار بیرون می‌آید وبخارآن‌ابداً بوی بد ندارد، مثل سماوریست که‌آب آن جوش آمده باشد وصدای جوش آب از آن سوراخ چاه بگوش‌میرسد وشخصی که درآن اطاق بخار واردمیشود از بخارچاه بدن شخص‌بعرق

می‌آید وبطوری عرق میکند که از سر و رو و بدن شخص عرق جاری میشود . وضع حرکت بخاراز چاه مثل آنست که از سوراخی باد بشدت داخل اطاقی میشود، پارچه ولنگ ولباس که در روی‌چاه نگاه میدارند بخاری که ازچاه بیرون می‌آیدآن را بشدت‌حرکت‌میدهد وهمیشهٔاوقات از سقف اطاق بخاری که متصاعد میشود چکیده شده آب بزمین‌میچکد وهوای آن اطاق مثل هوای حمام‌است، بمحض‌دیدن فوراً عرق‌میکند وشخص نمیتواند بقدر ربع ساعت در آن اطاق بخار توقف کند .

روز اول که در آن اطاق داخل شدیم جناب مؤیدالملک یازده دقیقه توقف‌نمودند وحقیر وسایرین ده دقیقه‌و روز دویم‌جناب مؤیدالملک پانزده دقیقه وحقیر ده دقیقه وسایرین قدری بیشتر ولی روز سیم یعنی چهارشنبهٔ بیست وچهارم‌وقت عصر که خواستیم درآن اطاق بخار برویم بقدری هوای آن اطاق گرم شده بود وبخار بشدتی از چاه بیرون می‌آمد که ممکن نبود بیش‌از ده‌دقیقه وپنج‌دقیقه‌توقف نمود، جناب‌مؤیدالملک هشت دقیقه توقف نمودند و زمین آن بشدتی گرم و داغ شده بود که نمیشد پا را بزمین گذارد .

در آن خرابه‌های آن عمارت مارهای بسیار قوی دارد که همان روز دوم درآن‌موقع بخار، سه ماربزرگ دیده شد وهمان روز وقت عصر که همه لباسهای خود را کنده و بعضی داخل اطاق بخار شده بودیم و بعضی در اطاق اول نشسته بودیم ماری بسیار قوی ازسوراخ سنگ درگاه اطاق بخار بیرون آمده در اطاق اول وارده شده از پهلوی فرش ولباسها عبور کرده دور اطاق گردش کرده داخل شکافهای سنگ شده

از اطاق بیرون نرفت ولی بحمدالله متعرض کسی نشد. درآن سنگلاخها در زیر هرسنگی ماری خوابیده، همهٔ آن عمارت وخرابه معدن ومحل مار است ولی بحمدالله جانور دیگر دیده نشد.

باری روزپنجشنبه بیست وپنجم، دوساعت از روزگذشته، بازدر اطاق بخار داخل شده هوای اطاق بخار بسیار سلایم بود بطوری که ابداً نسبت بروز قبل نداشت حتی طوری بود که حقیر بیست وپنج دقیقه در آن اطاق پهلوی چاه بخار ایستادم و حرارت آن صدمه‌ای به حقیر نرسانید وجناب مؤیدالملک ربع ساعت در آن اطاق توقف نمودند.

اعراب آنجا میگفتند که درایام هفته طوری میشود که یک روز حرارت آن چاه بخار کمتر میشودوهوای آنجا سرد میشود وباید این کلمه را گفت که «یاابوالریاح حماسک بارد» بعد از آن بخار آن چاه گرم بیرون می‌آید . درآن روز که حقیر درآن اطاق بخار بودم و هوا وبخار آنجا سرد بود شیخ طیفور وسلیم عموزادهٔ اووحسین جیرودی درآن اطاق‌دور چاه نشسته بودند و دستهای خود را بهم میزدند وباچاه وبخار صحبت میداشتند و یاابوالریاح میگفتند ودست میزدند که حمام گرم شود.

باری چادرها را درصد قدم فاصله به حمام‌زده بودند ولی‌ازشدت باد چادرها وسیخ چادرها بزمین بند نمیشد.

هوای آنجاوقریهٔ قنشربهترین هوای ییلاقات هرجاست، چنان‌هوای معتدلی‌حقیر در جائی ندیده‌بودم، هوای آنجا مثل هوای اول بهاراست. میگویند دربهار بقدری گل ولاله های رنگارنگ درآن صحرا سبز میشود که درجائی دیگر نیست. تعجب دراینجاست که‌در صحرای اطراف و

کوههای قنشرو کوه حمام ابداً آب و زراعت وآبادی نیست ویکشاخه درخت دیده نمیشود و گیاه وعلف آن صحرا نیز بجز پوشهای بسیار کوچک دیگر چیزی نیست مگر در آن صحرا و زمینها شوره واشنان بسیار است که اهل قریهٔ قنشر آن شوره‌ها را جمع نموده غلیاب میسازند و به شام وطرابلس برده میفروشند. گذران ومعاش اهل قریهٔ قنشر ازغلیاب سازی است وقلیلی گاو و گوسفند نیز دارند. آب قریهٔ قنشر از چشمه‌ایست که از زیر سنگ بیرون می‌آید.

آبادیهای اطراف حمام

مسافت حما وحمص تابحمام که درشمال حمام واقع است چهارده فرسخ است وتا تودمور که طرف مشرق حمام است بیست وچهارساعت است و دو قریهٔ دیگر که قمقوم وجیاه نام دارد درطرف شرقی حمام است قریتین در طرف جنوب حمام واقعست وقریهٔ قنشردرغرب حمام واقع است.

در وسط قریهٔ قنشر عمارت وبنائی بوده که تمام آن از سنگ تراشیده است وحجاری آن بسیار از روی علم وقاعده بوده وسنگهای خیلی خوب درآنجا بکار برده‌اند وحجاری آن اطاق شبیه بعمارتهای کهنه خیلی قدیم است، میگویند بتکده بوده است. درپهلوی عمارت خرابهٔ حمام، آب انبار بسیار بزرگی بوده که بقدربیست پایه وستون داشته که همه را ازسنگ تراشیده ساخته وسقف زده بوده‌اند که حالا خراب شده است وآب آن انبار را از بیست فرسخ راه از بلاد بعلبک آورده‌اند وتمام آن مجرای آب را باآهک وساروج ساخته‌اند وبعد ازآن که آب انبار از آب پرمیشده زیادی آب بطرف منازل تودمور رفته درآنجاسکنهٔ آنجا صرف مینموده‌اند. چون این حمام بخار از هرطرف بجمیع آبادیهای اطراف دور است از اینجهة

مردم بهره وفیض از آن حمام نمیبرند مگر معدودی از شام وحلب وحما وحمص وقریه های اطراف درآن حمام میروند ولی از وضع عمارت وحجاری وآب انبار وبنای اطراف حمام بخار معلوم میشود که در ایام قدیم بسیار اهمیت داشته و مخصوصاً برای استشفاء امراض درآن حمام می‌آمدند ومنزل میکردند وحالا مدتهاست بجهة ناامنی و قطاع الطریق و اعراب بدوی اطراف، مردم عبور ومرور کمترمینمایند وچون اعراب جبل دزدی واعراب بدوی صحرانشین همیشهٔ اوقات باهم نزاع مینمایند ومحل نزاع آنها در اطراف حمام است از این جهـة حمام کم کم خرابه شده است. اعراب بدوی همیشهٔ اوقات از قریه های اطراف حمام اخوه میگرفته‌اند وباطراف قریه ها ودهات تاخت‌وتاراج مینمودند ولی حالا دولت عثمانی سعی و اهتمام نموده اعراب را تأدیب و تنبیه نمـوده اخوه را موقوف نموده‌اند وحالا مردم از شرارت اعراب مصون ومحفوظند.

امروز وقتی از منزلگاه رفتند که با مشک آب بیاورند درقریهٔ قنشر یکی از اعراب آنجا بشیخ طیفور پیغام داده بود که شخصی از اعراب بدوی بقریهٔ قنشرآمده که از دزدها و راهزنهاست. شیخ طیفور، محمد پسر خود را با عموزادهٔ خود سلیم بقریـهٔ قنشر فرستاده، در بین راه باز یک نفرآدم دیگر از اهل قریهٔ قنشر بعجله آمده که پنجاه نفر سوارعرب در پهلوی ده حاضرند ومعلوم نیست برای چه آمده‌اند ولی خیال آنها تاخت و تاراج است، یکـی از آن سوارها یک تفنگ دارد و سایرین با قداره وشمشیر ونیزه میباشند. شیخ طیفور و سواره های جیرودی کـه قراول و مستحفظ بودند جمع آوری خود را کرده حاضر جنگ شدند وشیخ طیفور

باآدمی که از قریهٔ قنشر آمده بود بـه اعراب راهزن پیغام داد که اگر شما آمده‌اید که بجای دیگر بروید که راهزنی و تاخت و تاراج نمائید ما را با شما حرفی وسخنی نیست، پی کار خود بروید و اگر خیال شما در اینست که طمعی ودستبردی بخواهید بمهمانهای ما بزنید ماتا جان در بدن داریم وتامیتوانیم با شما جنگ میکنیم ومیکشیم و کشته میشویم ونمی گذاریم شما دستبردی بمهمانهای ما بزیند، باری آن شخص را نزد اعراب روانه نموده که پیغام اورا برساند. باری از برای همهٔ همراهان خیال وحشت واضطراب از آمدن آن اعراب بهمرسید. باری بعدازساعت چهار از شب گذشته آن آدم از قریهٔ قنشر مراجعت نموده مذکـور نمود که آن اعراب حرکت خودرا نگفتند که مقصود ماچیست وبکجا میرویم ولی ازپهلوی ده حرکت کرده رفتند. شیخ طیفوروسایر سوارها تابصبح کشیک کشیده نخوابیدند.

امروزکه روز جمعه بیست‌وششم شهر شوال است بحمدالله‌تعالی بسلامتی‌اول صبح ازخواب برخاسته باز لباس خود را کنده وارد حمام شده هوای حمام امروز بسیار معتدل بود که حقیر بیست وسه دقیقه در اطاق بخار توقف نمودم وعرق بسیار نمودم و بعد جناب مؤیدالملک و حاجی میرزا حسنخان‌وحاجی‌آقاحسین بخانه رفتندوهمان روز را ازحمام حرکت کرده بازبه‌قریتین رفتیم،سه‌ساعت بغروب‌مانده‌واردقریتین‌شدیم، شب را درقریتین توقف نمودیم.

حرکت از قریتین

روزشنبه بیست وهفتم چهارساعت بغروب مانده ازقریتین حرکت کرده بمسافت هشت ساعت تمام یعنی‌چهار ساعت ازشب گذشته وارد قصرالحیر شدیم.

قصرالحیر

قصرالحیر درمیان بیابان بی‌آب وآبادانی واقعست، جای خرابه ایست، در ایام قدیم چاه آبی داشته که حالا بکلی خراب شده. از قریتین تا مقام قصرالحیر صحرای صاف بی‌آب که تا چشم کار میکند ابداً آبادی ندارد و چنان آن صحرا مسطح وصاف است که معلوم نیست پستی وبلندی زمین به کدام سمت است. باری سه ساعت در قصرالحیر توقف نموده مالها را حاجی عباس مکاری جو داد.

حرکت از قصرالحیر

چون آب درآن منزل یافت نمیشد، ساعت هفت از شب یکشنبه بیست وهشتم از قصرالحیر حرکت نموده بعد از هشت ساعت راه وقت طلوع آفتاب بقلهٔ بیضا رسیدیم.

قلعهٔ بیضا

قلهٔ بیضاقراولخانه ایست که پانزده نفرسرباز درآنجا بجهة مستحفظی راه دایم‌الاوقات توقف دارند وکشیک میکشند، چون از قریتین تا به قصرالحیر و ازقصرالحیر تا به بیضا وتودمور راهها همیشهٔ اوقات مخوف است، آنها با اعراب صفار که شغل آنها دزدی و راهزنی است غزا (۱) می کنند که دزدی راآنها شیوهٔ خود نموده‌اند، میگویند غزا (۱) می کنیم ثواب میدانند. باری چهار نفرسواره نظامی که ازعتبه تا قریتین بهمراه بودند از قریتین مرخص شده پنج نفر سرباز نظامی که از قراولهای مخصوص قریتین میباشند و رئیس آنها عبدالله است از قریتین بهمراه آمده و مال سواری آنها قاطر بود. شیخ صالح نام که ازمشایخ تودمور است ومدت یکماه بوده که در شام بوده در قریتین وارد شده او نیز بهمراه بود، مادیان کهری داشت سوار شده خیلی آدم با شجاعت وخوشحال وزرنگ

۱- در اصل «قضا» تحریر شده است.

تفنگ بردوش‌وقداره بر کمر همیشه بهمراه‌قافله حاضر و کشیک‌میکشید و بسیار آدم شیرین وخوشحالی بود.

گرمای‌هوای قلعهٔ بیضا

باری روز ورود بقلهٔ بیضا بجهة‌آفتاب و گرمی‌هوا همهٔ همراهان صدمهٔ گرما خوردند. حین‌ورود، جناب‌مؤیدالملک دربالاخانهٔقراولخانه تشریف آورده استراحت نموده و بعدازظهر باز گرما وحرارت آفتاب اثر کرده حقیر درسرچاهی که دربیرون قراولخانه آب میکشیدند وبگوسفند وسایر حیوانات‌آب میدادند در آنجا عریان شده دودلو بزرگ آب برسر حقیر ریختند وبسیارتازه وفرحناك شده از آن‌شدت‌گرما وصدمهٔ راه‌بحال آمده حالت دیگرگون پیدا کردم. بعد از آن جناب مؤیدالملک بلب چاه تشریف آوردند و دو دلو آب از چاه کشیده برسرایشان ریختند و از آن گرمای راه وحرارت باد سام فی‌الجمله بحال آمدند ولباسهای‌خودرا تغییرداده سرتا به‌پا لباسها را بحاجی یوسف‌آبدار التفات فرمودندولباس دیگر پوشیدند و درحقیقت آن روز وآن وقت‌محرم وعازم عتبات عالیات شدند. امروز در حقیقت بوضع اعراب از هرجهة حرکت نموده از بابت خوراك وپوشاك ونشستن وبا جمعیت بودن و واقعاً بعد از مراجعت از حمام ابوالریاح حالت جناب مؤیدالملک خیلی بهتر و خوبتر شده است مخصوصاً دیروز عصر را بقدرسه ساعت از تخت روان پیاده شده سوار براسب‌سرکارحاجی‌میرزاحسنخان‌شده‌بقدرسه‌ساعت‌بیشترسواری‌نمودند.

حرکت از قلعهٔ بیضا

باری سه ساعت از شب گذشته از قلهٔ بیضا حرکت نموده بعداز هشت‌ساعت‌مسافت راه صبح روز دوشنبه بیست‌ونهم‌وارد تودمورشدیم شرح تودمور را باید مفصل نوشت ولی‌اینقدر فرصت ووقت نداریم‌بجهة گرمی‌هاووخستگی راه ونخوابیدن شبها.

ذکر شهر تودمور و آثار قدیمهٔ آن

تودمور شهریست که ابتدا در پنجهزار سال قبل آباد ومعتبربوده و وضع بنا و طرز شهر طوری است که هنوز بنائی و معماری و حجاری فرنگستان باین پایه ها نرسیده وتکمیل نشده است. تازمان حضرت‌سلیمان این شهر تودمور درکمال آبادی بوده، بعد حضرت سلیمان بعضی بنا ها برآن شهر افزوده‌اند که بعضی آثارها وسنگها از بنا های حضرت‌سلیمان مانده است و بعد از آن شهر تودمور معمور بوده تا زمان حضرت شاه اولیاء علی‌بن‌ابیطالب علیه‌السلم که محمد حنیفه را مأمور بفتح شهر تودمور فرمودند. شهر رابی‌جنگ فتح نموده وبعدحضرت امیرعلیه‌السلم خود بشهر تودمور تشریف میبرند ومسجدی درشهر تودمور بنامینمایند وبعد از آن بطول زمان‌شهر تودمور را اعراب بدوی صحرا نشین تاخت وتاراج مینمایند وبکلی خراب و ویران‌ومنهدم میکنند وسکنهٔ‌آنجابکلی متفرق میشوند وشهر خراب میشود. حالا بقدر دویست خانوار جمعیت عرب فلاح بیشتر درآنجامسکن ندارند وبجزیک چشمهٔ‌آبی که‌آب کبریت میگویند و از زیر کوه بیرون می‌آید دیگر آبی و قناتی نداشته مگر حالا یک قنات کوچکی جاری نموده‌اند.

آثار باستانی تودمور

شهر تودمور آنچه حالا بنظر می‌آید بقدر سه ربع فرسخ دورهٔ آن میشود وآثاری که از آن باقی است تمام بنای آن از سنگهای بزرگ و ستونهای عالی که باکمال علم‌وصنعت‌نقاشی‌آن سنگهای‌ستونها راحجاری نموده‌اند وچنان معلوم میشود که این سه ربع فرسخ راه تماماً دستگاه و

عمارت وسرایهٔ سلطنت بوده است، ازسردرهای عمارات و کوشکها و کریاسها و دالانهای وسیع وخیابانهای بزرگ وجمیع ستونها وسرستونها رامزین ومکلف، ریزه کاریها وحجاریها نموده اند که حالا بعضی بطول زمان منهدم شده وبعضی نمایانست وخراب نشده، ازگل وبته ها وبرگها وشاخه ها ومیوه ها و اشکالی که برسنگها حجاری نموده اند معلوم میشود که منتها درجهٔ علم نقاشی وحجاری ومعماری را دارا بوده اند و جمیع ستونهای سنگی راآنچه بکاربرده اند تماماً صیقلی وشفاف وبراق است وبعضی ستونها یک پارچه و دو پارچه وسه پارچه و بعضی ستونهای بسیار بزرگ را شش پارچه وهفت پارچه وهشت پارچه برروی هم گذارده اند ولی ستونها وسرستونهائی که درایام قدیم یعنی پنجهزارسال قبل بوده معلوم وآشکار است، چراکه آن نوع حجاری غیر از ستونهای حالاست که برپاست، ستونهای قدیم بسیار بزرگ وقوی بوده ووضع حجاری آنها بسبک وشکل دیگر مشاهده شد معلوم میشود که در هر قرنی در شهر تودمور بربنا و آبادی شهر یکی از سلاطین آنجا می افزوده اند و حالا ستونهائی که در شهربرپاست هزارستون متجاوز است وبقدر پانصد هزارستون وسرستون وته ستون متجاوز درزمین شهر وصحرای اطراف شهر ریخته ومتفرق شده است پیدا وآشکاراست که چند هزار ستون وسرستونهای قوی وبزرگ و کوچک بعضی درزیر خاك است که قدری از آنها نمایان است وسیلابها که بشهر آمده و بادها وخاکهائی که وزیده همهٔ آن عمارات وسنگها را در زیرخاك پنهان کرده است ومردم وسکنهٔ آنجا بطول زمان هرسنگی را بجائی برده وشکسته ونیز زلزله هائی که آمده شهر را بکلی پریشان

ومتفرق ساخته . حالا که شهر پاریس مشهور و معروف کرهٔ ارض است از آبادی ومعموریت وسلیقه‌وبنائی وحجاری معلوم میشود که عشری‌از اعشار علم وسلیقه که در تودموربکار برده‌اند هنوز در پاریس بآن‌ترقی و کمال نرسیده‌اند ودیگرآنکه شهر پاریس باآن بزرگی هنوز بقدر ده‌یک ستونها وسنگهائی که در تودمور بکار برده‌اند درپاریس موجودنیست وچنان ستونها وسرستونهائی که یکی‌از آنها اگر در شهرهای‌فرنگستان باشد اسباب وآثارعتیقه‌آن‌را میشمارند وبقیمتهای گزاف‌آن را میخرند که وضع حجاری‌ستونهای‌تودمور کلاً سرمشق حجاریهای‌تمام‌فرنگستان‌است .

قلعه‌ای‌قدیمی

گذشته ازآن درشهر تودمور قلعه مانند جائی دارند که دروسط شهرواقع وعمارت سلطنتی درآن قلعه‌واقعست و ازبرای آن قلعه‌سردری ساخته‌اند بسیار عالی وسنگهای جنبین درگاه قلعه نه ذرع طول وشش ذرع عرض دارد و یکپارچه است و سنگ بالای درقلعه نیز یکپارچه است وتمام‌سنگ‌را حجاری ونقاشی‌و ریزه کاریهای‌بسیارخوب‌نموده‌اند . در میان قلعه یک اطاقی بود که پنجاه ذرع طول وسی ذرع عرض و درطرف‌طول، هرسمت یک شاه‌نشین داشته وکریاس و درگاه آن اطاق را بسیار مزین وعالی ساخته‌اند و آن اطاق معبد آن شهر بوده . فاصلهٔ آن سنگها را تماماً از ورقهٔ سرب محکم کرده‌اند و اطراف آن اطاق‌معبد را ایوانی قرار داده‌اند وستونهای بسیار عالی خیاره‌دار قاشقی‌مانند دور تا بدور ایوان نصب نموده‌اند وفاصلهٔ هرستونی بستون دیگر پنج‌ذرع فاصله است و سنگهائی که برروی ستونها انداخته‌اند ازستونی بستون دیگر یکپارچه است وجمیع این‌سنگها منبت ونقاشی کرده و ریزه کاری

نموده ونیز طول وعرض قلعه که معبد در وسط آنست دویست ذرع در دویست ذرع است و دیوار آن قلعه تماماً از سنگهای صیقلی است ودو ردیف ایوان مانند ستونهای‌بسیار بلند دوربیرون تمام‌قلعه بکاربرده‌اند. بقدری وضع‌معماری ومهندسی قلعه رابطرزخوش وشکل‌خوب ساخته‌اند که بعقل راست نمی‌آید و زمین قلعه را تماماً از سنگهای بسیار بزرگ فرش نموده‌اند وسردر اطاق معبد بقدرسی‌ذرع ارتفاع دارد وسنگهای اطراف سر در و سقف سردر را از جمیع سنگهای عمارت بلندتر و بزرگتر ساخته‌اند و درگاه اطاق معبد مثل درگاه اطاقهائی است که حالا در فرنگستان معمول‌است ومیسازند وسقف درگاهها‌مسطح‌ولی روی‌درگاه را بطور سنبوسه ومثلث حجاری نموده وازسنگ خروجی داده‌اند وطره‌ها وشبکه‌ها قرارداده اند.

معلوم میشود که آنچه حالا فرنگیها درمعماری وحجاری ونقاشی درعمارتهای خود بکار میبرند نقشهٔ عمارتهای تودمور وبعلبک است. اگرچه‌آثار وبنای بعلبک کمتر از آثار تودموراست ولی در بعلبک‌آنچه هست‌آثاریست که هنوزعقل در تصورساختن‌آن حیرت دارد ویک‌سنگ بزرگ آن در تودمور دیده نشده است و معلوم نیست که کدام کهنه‌تر وقدیمتر است.

باری معلوم میشود که علم مهندسی و معماری ونقاشی وحجاری و جراثقال در ایام قدیم بمنتها درجهٔ کمال بوده و هنوز علم حالا بآن درجه‌نرسیده است. تعجب دراینجاست که شهرتودموردرجائی واقعست که بهمه جای دنیا یعنی بجاهای آباد دنیا دور است؛ به بغداد بیست

منزل دوراست ، به شام ده منزل دوراست، به حلب ده منزل فاصله دارد، به مدینهٔ منوره و مکهٔ معظمه پنجاه منزل راه است ؛ و ابداً در اطراف و اکناف شهر تودمور ، ده وقریه و قنات و رودخانه ومزرعه‌ای نیست و جنگل و درخت دیده نمیشود . حالا معلوم نیست که شهر باین آبادی ومعموریت آب خوراك آنها ازکجا بوده و زراعت آنها از چه ممر بوده، بهیچوجه معلوم نیست که رودخانه در اطراف آنجا بوده یا جنگلی داشته که مردم و اهالی آنجا برای طبخ خود هیزم داشته باشند یااهل شهر را میوه لازم بوده چه میکرده‌اند . درصحرای اطراف شهر تودمور نیزآثار قنات وکاریز و رودخانه ابداً دیده نمیشودوصحرای اطراف تودموربقدری خشك وبی آبست کـه حتی بوشن وبتهٔ صحرائی ندارد ، چنان صحرای خشکی تا بحال حقیر ندیده‌ام .باید گفت دروقتی که شهر تودمور آبـاد ومعمور بوده رودخانه ها وجنگلها وقناتهای جاری وزراعتهای بیحساب داشته که آن همه مردم درآنجا زیست داشته‌اند؛ و دیگر در آن زمان آبادی منحصربهمین شهر نبوده، البته دهات وقریه های بسیاروآبادیهای بیشماردراطراف شهربوده که حالا ابداً اثری ازآثار آنها پدیدار ونمودار نیست . حالا در متن شهرتودمور یك سنگلاخی است ازسنگهای تراشیده ونتراشیده‌وسنگهائی که سیل آورده و خاکهائی که بطول زمان بادآورده ومغشوش وپریشان نموده است .

حالا فرنگیها از زن ومرد و مهندس و نقاش بسیاحت و تماشای تودمور می‌آیند ونقشه وعکس ازآن‌عمارتها وحجاریها برمیدارندوعلمها و دانشهاحاصل مینمایند . سال گذشته یکی‌از زنهای‌پاریس که ازاقوام

موسیو کروی رئیس جمهوری ساکن پاریس باشد با جمعی به تودمور آمده و از آن راه به بغداد رفته شیخ محمد نام [را] که از اهل تودمور است وبسیار مردمعقولی‌است بهمراه‌خود تابغداد برده و از آنجابه‌پاریس ومدت سه ماه در پاریس او را مهمانداری و پذیرائی نموده‌اند و شیخ محمد قدری مزاج‌اودرپاریس ناخوش‌شده‌اورا عودت به شام‌میدهند. در این سفر شیخ محمد را در تودمور ملاقات نمودیم، قدری فرانسه میدانست وسه زن داشت وصاحب ملک وخانه بود، آن روز توقف در تودمور خدمت جناب مؤیدالملک آمد.

آب‌معدنی

چون آب چشمهٔ تودمور آب کبریت است و میگویند خاصیتها برای بدن شخص دارد با جناب مؤیدالملک و حاجی میرزا حسنخان و سایرین رفتیم در آن آب بقدر نیمساعت در آن آب توقف نموده درحین توقف درآن‌آب بدن حالت‌زبری‌بهم میرساند وقدری‌بوی کبریت‌میکند.

بعد از رفتن‌درآب ،بدقت تمام‌تماشای بناها وآثار شهر را نموده، حقیر آن روز را درخانهٔ شیخ در اطاق اوخوابیدم بجهة گرمی هوا. آن شب را شیخ محمد درخدمت جناب مؤیدالملک شام صرف نمود.

حرکت از تودموروورود به قریهٔ اراك

سه ساعت از شب گذشته از تودمور حرکت کرده، ده‌نفر سرباز برای کشیک همراه شدند. چون از تودمور قدری تنخواه دولتی به دیر میبردند باینجهة ده‌نفر سرباز مستعد راه شد. شب‌را راه طی کرده‌با کمال بیخوابی‌وصدمهٔ زیادبعد ازهفت ساعت‌راه وقت‌طلوع آفتاب روزسه‌شنبه سلخ ،بقریهٔ اراك رسیدیم و دریك سربازخانه که دواطاق داشت وهنوز در وپیکر وآبادی نداشت بار را از مالهافرودآورده و در آنجامنزل کرده

فوراً خوابیدم .سرکار حاجی میرزا حسنخان نیز تشریف داشتند، جناب مؤیدالملک وحاجی آقا حسین در چادر تشریف داشتند. هوا امروز به شدت گرم بود وبادهای خیلی گرم میوزید، خدا رحم کند.

استهلال

باری وقت مغرب رؤیت هلال را درقریهٔ اراك هنگام آب‌ریختن بمشکها درسرچشمه نمودیم. آب اراك بسیارگوارا است.

حرکت از اراك

باری سه ساعت‌ازشب گذشته ازاراك حرکت کرده بمسافت‌هشت ساعت را صبح روز چهارشنبهٔ غرهٔ ذیقعده وارد قریهٔ سخنی شدیم .

درقریهٔ سخنی

چادر جناب مؤیدالملک را درنزدیک آبادی ده زدند و حقیر و حاجی میرزا حسنخان وحاجی میرزا علیخان آمدیم درقریه بخانهٔ یک پیرزنی که نام او نَبه بود و شوهر او درویش نام بود، خانهٔ او تمام گلی وسعوج وسقف‌خانه چوبهای بسیارکج وسیاه وسوخته .لباس‌زنهای آن قریه وآن خانه تمام کرباس آبی وآستین پیراهن زنها ومردها بقدر یک ذرع سنبوسهٔ مثلث‌آویزان داشت و در پای زنها ومردهای‌ده ابداً کفش وپاپوش دیده نشد، تماماً پا برهنه راه میرفتندوبدست وگردن و بازو وسینه‌وصورت خود خال سبز می کنند ودست‌بندهای بسیار کلفت بدست می‌نمایند وخوراك آنها تماماً نان جوین است ونان گندم در نزد آنها بسیار عزیز است. درقریهٔ سخنی شتر بسیار است وگوسفند وبزنیز بسیار است و دو سه چشمه‌آب دارد خیلی قلیل وآب‌آن چشمه ها بسیار گرم است مثل آب حمام وآن آبها آب گوگرد است وآن چشمه هابسیار بدبوست مثل‌منجلاب حمامهای ایران که نزدیک‌آن نمیشود رفت‌وآب خوراك آنها تماماً از آن آب گرم بود.

در خانهٔ آن پیر زن کره الاغی بود بسیار کوچک و مأنوس وبی مادر، گفتند مادر اورا عربهای بدوی سرقت نموده‌اند واین کره الاغ را با شیر بز بزرگ کرده‌ایم، از اینجهة کوچک مانده است. آن کرهِ الاغ عادت داشت که سرخود را در خمرهٔ آب کرده آب میخورد.

باری شب را در قریهٔ سخنی توقف نموده روز پنجشنبه‌دوم، لنگ نموده چون مسافت از سخنی تا منزل دیگر هجده ساعت راه است بجهة استراحت مالها و رفع خستگی همراهان توقف نمودیم. اهل قریهٔ سخنی بدنشان سفید است ولی از شدت گرما و حرارت هوا همه سیاه رنگ‌شده بودند، گیسهای خود را از پهلوی صورت خود بافته آویزان میکنند.

حرکت از سخنی

باری پنج ساعت بغروب مانده روز پنجشنبهٔ دوم ذیقعده ازسخنی حرکت نموده درصورتی که هوابشدتی گرم و داغ وباشدت حرارت بود که گویا شعلهٔ آتش از تنوری بصورت شخص میخورد، خدا رحم کند.

در بیابان سوزان وبی آب‌وعلف

باری بمسافت نه ساعت راه که چهار ساعت از شب گذشته باشد در وسط بیابان بی‌آب‌وعلف لابدآ برای رفع خستگی مالها و آدمها بارها را فرود آورده بقدرچهارساعت تأمل نموده مالها را جو داده مردم‌قدری راحت نموده باز حرکت کرده براه افتادیم.

از منزل سخنی تا غباغب که هیجده ساعت مسافت دارد ابدآ آب وآبادانی‌ندارد‌حتی‌راه‌وجاده‌نمایان‌نیست، روزها بنشانهٔ تپه و کوههای اطراف حرکت کرده شبها را بحکم ونشانهٔ ستاره حرکت میکنند.

درآن صحرا مکرر آدمها گمشده وتلف شده که کسی‌آنها را نیافته است. سال گذشته پنج نفر از سوارهاوقراولها که مکرر از آن صحراعبور

کرده بودند، در آن صحرا راه را گم کرده پریشان‌وسرگردان شده دونفر آنها را عربها یافتند زنده و دو نفر آنها مرده ویک نفر رئیس آن‌سوارها بکلی‌مفقودالاثرشده وبازازآن‌سوارها که‌مستحفظ‌آن راه‌میباشند گمشده‌اند و آن‌صحرا ازهرطرف بی‌آب وآبادانیست. ولی چه‌نویسم‌از شدت گرمی هوا که پنج‌ساعت بغروب مانده بود که ازسخنی‌حرکت کردیم درشدت گرمی هوا،آفتاب درپشت سرچنان حدت‌داشت وبدن شخص رامیسوزانید که شخص گیج میشد وباد سام چنان بشدت میوزید که نمیشد در روی مال سوار شد.

حالت شدت حرارت و گرمی هوا و التهاب، حالت حقیر را چنان مغشوش وپریشان کرد که خود راگم کردم و حالت تهوع برای حقیر حاصل‌شد وبطوری بدن ازآتش هوا میسوخت که گویا درآتش‌نشسته‌ام وحالت عطش وتشنگی طوری غلبه نمود که هرچه آب میخوردم چاره نمیشد وآبها چنان شور وتلخ است که‌رفع تشنگی‌نمینماید. بمجردفرود آمدن وپیاده شدن کوزهٔ آب ومطهره‌را برروی لباس وبخهٔ پیراهن خود [ریخته] و پیراهن و لباس خود را تر نموده وبرروی زمین غلطان و مدهوش افتاده از آب ریختن زیاد برخود قدری بحال آمده از آن‌صحرا حرکت کرده نه ساعت مسافت دیگر که پنج‌ساعت از روزگذشته باشد به قشلهٔ غباغب رسیدیم ولی هزار مرتبه از دیروز هوا بشدت گرمتر [بود]. بعد از یک ساعت از طلوع آفتاب بادسام بکمال‌شدت وزیدن گرفت وتمام بیابان را ازخاك و ریگ‌پرغبار نموده وآن‌بادهاوخاك و غبارهاچنان‌سوزنده وداغ بود که گویاازکورهٔ حدادی‌ذره‌های‌آتش‌راباد

ببدن شخص میزندوخاکها وغبارها ازشدت‌سوزندگی بادسام مثل خاکستر پرآتش بسروصورت‌شخص خورده‌چنان میسوزانید که به‌بیان وتقریرنمی‌آید .

قشلهٔ غباغب

باری بعد ازهجده ساعت مسافت راه که‌از دیروز تا به امروزهمه را سوار برمال بودیم وشب را باآن حالت درسر مال خسته ومانده به امید آنکه حالا بمنزل میرسیم و جائی ومکانی میبابیم وآسوده و راحت خواهیم شد وآب گوارا خواهیم خورد؛ روز جمعه سیم ماه، پنج ساعت از روزگذشته وارد قشلهٔ غباغب شدیم .

حالاقشلهٔ غباغب جائیست‌درمیان صحرا، بسیار کوچک، دواطاق ویک بالاخانه ویک طویله دارد . حقیر وحاجی میرزا حسنخان وحاجی آقا حسین وحاجی میرزا علیخان بمجرد رسیدن بقشله از مال فرود آمده رفتیم به بالاخانه . دیدیم بالاخانه ایست‌خرابه،درهای‌پریشان‌وشکسته، هر دری را سنگی پشت او گذارده‌اند که باز نشود بجهة شدت باد سام درهای آن را قراولهای آنجا بسته‌اند و در آن بالاخانه هفت هشت‌نفر از آن قراولها از شدت بیحالی خوابیده‌اند و همه بحال خراب افتاده‌اند و باد سام چنان بشدت میوزد که تمام سقف و دیوار و زمین بالاخانه را حرکت میدهد و ازشکسته های درهای بالاخانه گرمی هوا وبادسام داخل‌شده بصورت وبدن شخص که میرسید مثل آتش ببدن اثرمیکرد . حقیر باآن حالت التهاب وگرمی‌هوا و بادهای سخت وشدت تشنگی و عطش مانند آدم مصروع و دیوانه بمجرد رسیدن بـه بالاخانه افتادم وبیهوش شدم و از خود رفتم و درآن زمین بالاخانهٔ خراب، مثل ماهی درتابه ، غلط میزدم . بعد ازآن از مشک‌آب قراولهاآب برروی پیراهن

وبدن وشکم خود ریخته وآب بصورت خود زده مثل آدمی کـه بکمال شدت در حالت مطبقه ومحرقه باشد و تب شدید باو عارض شده باشد ناله میکنم ونفس میزنم، از بس‌آب برخود ریخته بودم قبا وپیراهن و لباس حقیر با گلهای زمین بالاخانه مخلوط شده گل‌آلو و کثیف و چرك شده‌مثل کسی که‌در گل‌اورا مالیده باشند . همچنان‌حاجی‌میرزاحسنخان وحاجی آقا حسین وحاجی میرزا علیخان هرکدام در یک گوشهٔ اطاق افتاده ومینالیدند . در این بین جناب مؤیدالملك بعد از یک ساعت از ورود ماها در منتها درجهٔ شدت هوا و وزیدن باد سام وارد شدند ودر آن‌بالاخانه تشریف‌آوردند . بالاخانهٔ تاریک، پراز جمعیت بیهوش، هرکدام بطرفی افتاده و روی زمین غلطان وکسی با کسی تکلم نمیکند، جناب ایشان هم درگوشهٔ آن اطاق روی زمین بیهوش افتادند، نمیدانند چه بکنند وچه بگویند و چه بخواهند ، مدتی همانطور بیهوش و پریشان افتاده قدری‌ازآن‌آب شور وتلخ چاه میل نموده برتشنگی‌وحرارت افزوده نوکرها وآدمها ومکاریهای‌بیچاره نه سایه نه مکان ونه جائی‌همانطور درمیان بیابان در آن آفتاب گرم وباد سام‌بزمین افتادند . بعد از مدتی مکاریها برخاسته حیوانها را از آب چاه آب دادند وهرقدر حیوانها آب میخوردند سیر نمیشدند .

باری چنان مردم پریشان وبیحال شدند که کسی بکسی نبود و نمیشد بکسی اظهار نمود که برای من آبی بیاور چراکه‌آن شخص هم از شدت خستگی وبیحالی حالت حرکت وتکلم نداشت . تاآنکه بعد از پنجساعت قدری بحال‌آمدیم . جناب مؤیدالملك فرمودند که از شربت

نارنج که باقی مانده بود آورده با همان آب شور وتلخ، آب را با گوشهٔ شال عمامهٔ حقیرصاف نموده باشربت داخل نموده قدری نان یک سمات در آن شربت ترش وتلخ وشور خیسانیده باقاشق خود خوردیم و شکر خدای رابجاآورده حقیرخود را بلب چاه‌آب رسانیده ازآن عربهاخواهش نموده وپول بآنهاداده دو مشک‌آب ازچاه کشیده بسروبدن حقیر ریختند و از شدت گرمی هوا بمجرد ریختن آب ببدن فوراً میخشکد.

حرکت از قشلهٔ غباغب

باری یک ساعت ازشب گذشته باز ازقشلهٔ غباغب حرکت کرده شب را تماماً در راه بوده در چه حالتی که شب قبل و روز قبل ابداً کسی نخوابیده در روی مال ناله کنان با کمردرد وبیحالی وضعف سوار شده بمسافت یازده ساعت ودرآن شب چهاردفعه تخت کش راه را گم کرد.

ورود به قصبهٔ دیر

روز شنبهٔ چهارم، سه ساعت از روزگذشته وارد قصبهٔ دیرشدیم و دریک کاروانسرائی منزل نموده، چون دربین راه و در منازل میگفتند که در دیر هندوانه وخیار وسایرمیوه‌جات بسیار است باین خوشی خود را دلداری داده و وصف‌العیش نموده این منزل را بعشق هندوانه اسب تاختیم تا به دیر رسیدیم. بعد ازرسیدن به دیرمعلوم شد که نه هندوانه است ونه خیار ونه سایر میوه‌جات مگر آنکه هندوانه دارد ولی هنوز نرسیده است. بعد از ورود ما جناب مؤیدالملک یک ساعت بعد وارد دیر شدند وجناب ایشان ببستان وصحرا فرستاده وحکماً هندوانه طلب نموده بقدر شش عدد هندوانهٔ بزرگ آوردند ولی چنان سفید ونارس بود که ابداً خوردن نمیتوانست نمود. اما چه بیان نمایم از لذت آب شط فرات که بقدری آن آب شیرین و گوارا است که هرقدر شخص از آن

بخوردسیر نمیشود. روزورود به دیر را بقدری آب خوردیم که حساب نداشت.

قصبهٔ دیر در لب شط فرات واقعست ولی دیر جائیست که حالا بقدر ده سال است که معمور و آباد شده است. قبل از این بجهة اعراب بادیه‌نشین وسارقین امنیت نداشته وجای خرابه‌ای بوده و زراعت‌وآبادی آنجامعتبرنبوده، حالا جای معتبریست وبجهة عبور ومرور قافله‌ومسافرین از راه حلب به بغداد و از شام به بغداد قصبهٔ دیر خیلی آباد ومعمور شده است وسربازخانه وبیمارخانه و باغ ملی درآنجا ساخته‌اند و همه وقت بقدر چهارصد نفر سرباز و چهارصد نفر سواره جاندار [1] وبیست نفر توپچی و دو عراده توپ در دیر حاضراست و ازهرطبقهٔ مردم عیسوی ویهود ومسلمان وکاسب در قصبهٔ دیر جمع شده‌اند وبقدر یکصد باب دکان معمور در آنجا هست.

باری منزل را شب در خانهٔ یک شخص ارمنی که جرجیس نام داشت قرار دادند، خانهٔ نوسازی که هنوزدر و پنجره نداشت. شب را در آن خانه منزل نموده‌روز یکشنبه پنجم نیز درقصبهٔ دیر توقف نموده قدری از خستگی راه راحت شده خود را درآب فرات شستشو داده ازآن آب گوارای مبارك خوردیم. واقعاً هریک نفر روزی بقدر دو من آب میخوردیم و ابداً صدمه وآزار نمیرسانید. امسال‌آب فرات بقدری‌طغیان کرده وفراوان‌شده بود که زراعت وخانه وباغ واشجارقصبهٔ دیرودهات اطراف‌آنجا را بکلی‌خراب و ویران نموده‌ازاینجهة بعضی زراعت‌وبستان آنها خراب شده وضرر بسیار بآنها رسیده است.

۱ــ ژاندارم. در اصل «جان دارند» تحریر شده است.

باری شب دوشنبه را باز در قصبهٔ دیر توقف نموده روز دوشنبه ششم تا وقت عصر در دیر تأمل نموده سوارهائی که از تودمور بهمراه بودند از دیر مرخص شده مراجعت نمودند. از دیر از جانب حکومت دونفر سوار بجهة محافظت همراه بودند . درقصبهٔ دیر از جانب حکومت دونفر بطلب دیدن تذکرهٔ راه‌آمده‌تذکره‌هارا ملاحظه نموده‌ثبت‌نمودند. عبدالواحد عکام تخت‌کش که از شام تاقصبهٔ دیر جلو تخت دردست او بود وبسیار جوان‌بی‌علم وتنبلی بود،حاجی‌عباس او را رخصت داده آدمی دیگربرای کشیدن تخت حاضر نمودند.لباسهائی که در راه کثیف و گل‌آلود وچرك شده بود درقصبهٔ دیر داده شستند و درآب فرات پاك نموده خود را پاك ومطهر ساختم.

حرکت از دیر و ورود به میادین

روز سه شنبه هفتم را نیز در قصبهٔ دیرتوقف نموده سه ساعت‌از شب گذشته از دیر حرکت کرده بمسافت نه ساعت راه روز چهار شنبهٔ هشتم بقریهٔ میادین وارد شدیم.

امسال از شدت طغیان آب شط فرات طوری خرابی در قصبهٔ دیر و آبادیهای اطراف و زراعت آنجابهمرسیده که مافوق‌آن متصورنیست. اهالی آنجا میگفتند که کسی بخاطر ندارد کـه شط فرات چنان طغیان کرده باشد .جمیع زراعت گندم‌وجو آنجا را آب خراب کرده وبکلی‌ضایع شده بجای جو وگندم ذرت و ارزن کاشته‌اند و دربعضی جا های‌اطراف وکنار شط فرات‌حرکت وطغیان آب بقدر ده فرسخ بیابان را آب گرفته‌و مردم بسیاری که متحیر از حرکت آب و طغیان رودخانه بودند هلاك شده‌اند وگوسفند وگاو وشتر بسیاری درآب غرق شده‌اند وضرر بسیاری

بمردم رسیده است. ازقصبهٔ دیرکه به میادین آمدیم معلوم بود که جمیع راه را آب فرات گرفته وبعد خشک‌شده بود. در آن صحرا بعضی جاها و خرابه ها ملاحظه‌شد که بنا وبنیادآن تماماً از آجر و گچ بوده وآبادیهای معتبربوده وحالا بکلی خراب شده. قریهٔ میادین عجب جای بزرگ معتبری بوده که از آثاروخرابه های آنجا معلوم میشود که شهربسیار عظیم بزرگی بوده است وجمیع بنا وآثار آنجا تماماً از آجر سفید و گچ بوده که حالا آن خرابه ها راکنده آجر آنها را بیرون‌آورده از نو بنا وعمارت میسازند.

میگویند که حضرت شاه اولیاء علی‌بن ابیطالب صلوات‌الله‌علیه بمحاربه درشهر میادین تشریف آورده‌اند وقلعهٔ آنجا را فتح فرموده‌اند وحالا مسجد وآثار حضرت امیر (ع) در پهلوی آن قلعه هست وموقعی است که آنجا را مشهد علی میگویند در پهلوی قلعه که شاه اولیاء در آنجا نماز خوانده‌اند، حالا مسجدمانند جائی‌ساخته‌اند ونیم فرسخ فاصله بآبادی میادین است وقبرانس وشبلی نیز در پهلوی آن قلعه است‌وآن قلعه هفت طبقه است.

معلوم میشود که درکنار شط فرات درایام قدیم جمیعاً آبادی و شهر وقلعه وقصبه و ده بوده و زراعت مینموده‌اند که حالا بکلی آنها خراب و ویران و پریشان شده است و خرابی آنجاها بیشتر از اعراب بادیه‌نشین آن صفحاتست که در تحت نظم وقانون وترتیب نمی‌آیند و همیشهٔ اوقات این‌صفحات از دست‌آن اعراب‌خراب وویران مانده‌است. حالا درمیادین همهٔ اوقات بقدر ده‌پانزده نفرسرباز وسوار مستحفظ حاضر است وحفظ وحراست عابرین ومردم وسکنهٔ آنجا را مینمایند که اعراب بادیه‌نشین تعدی وسرقت‌ننمایند. سکنهٔ قریهٔ میادین جمیعاً عرب‌میباشند

ولی عربهای چرك كثیف بی‌لباس وخانه های تنگ خراب، زنهای‌آنها تمام صورت ودست وپا و گردن خود را خال سبزو کبود میکنند و خود را خراب وضایع مینمایند. وبطوری لب پائین‌خود را خال میکنند که گویا لب آنها آلوده‌باجزای سیاهیست ونقش ونگارهای بسیار بد بخود می‌پسندند وحتی مردهای آنها ببدن ودست خود خال کبود میکنند.

باری ورود به میادین باحاجی‌میرزا حسنخان‌وحاجی میرزاعلیخان مدتی درپی منزل گشته جائی بدست‌نیامد، خواستیم در پای درختهای لب رودخانه منزل کنیم چون بآبادی دور بود ممکن نشد، درکنار ده در یك سربازخانهٔ خرابه که محل مأموریت وحکومت آنجاست و قائم مقام آنجادرآن سربازخانه مینشینند، لابدا درحیاط‌آن سربازخانه‌چادر زده آن روز را باشدت هوای گرم‌وگردوخاك درآنجا منزل نمودیم.

احمد آقا نامی که از اهل‌اروس‌چیق بود و از مهاجرین آنجابود و از جمله سواره‌های مستحفظ میادین بود، جناب مؤیدالملك را بقدر نیمساعت در همان سربازخانه دراطاق خود دعوت نموده بعد بچادر تشریف آوردند.

امروز را باز هندوانه طلب فرمودند، آوردند، بسیار نرسیده وبد بود ولی رفقا ازشدت حرارت هوا وتشنگی‌خوردند وشکر خدارا گفتند. حاجی میرزاحسنخان یك‌قوتی حلبی‌مربای زردآلوی‌بسیار خوب بهمراه داشتند، آوردند جناب مؤیدالملك قدری میل نموده، حقیر نیزآن روز را ماست وخیار خوردم وتا عصر را در آن سربازخانه توقف نمودیم.

حرکت از میادین یکساعت از شب گذشته ازمیادین حرکت کرده دو نفر ضبطیه

به‌همراه بود. بعد ازچهار فرسخ راه، نصفه شب راه‌را گم کرده درکنارهٔ شط فرات در یک زمینی، درطغیان آب و سیل گل بسیار ولای زیاد در آن زمین جمع‌شده وبعد از آنکه گل ولایها خشک شده در آن زمین شکافها بهمرسیده قسمی که پای اسب درآن شکاف گلهای خشک شده فرو میرفت. درآن شب بقدر دو ساعت هرطرف میرفتیم؛ یا در مرداب رودخانه گرفتار میشدیم یا در آن زمینهائی که گل ولای در آن خشک شده وشکاف شکاف شده. عاقبت در میان همان زمین توقف نموده تا آنکه شفق دمیده صبح شد وهوا روشن شد راه را پیدا کردند.

ورودبه قشلهٔ صالحیه

باری بعد از دوازده ساعت مسافت راه با زحمت زیاد روزپنجشنبه نهم وارد قشلهٔ صالحیه شدیم. قشلهٔ صالحیه درکنار رود فرات است و همه وقت چهار نفر سوار ضبطیه در آنجا میباشند. دیگر آبادی وزراعت در آنجانیست مگرچند نفر عشایر عرب دراطراف‌آنجا درچادرمی‌نشینند.

شهر صالحیه

شهر صالحیه در نیم‌فرسخ فاصله بقشله است. شهر بسیار بزرگی بوده که حالا خراب شده وخالی از سکنه است ولی دیوار قلعهٔ اطراف شهر باقی است. آثارهای عالی سلطنتی درآن شهر است، معلوم میشود که در ایام قدیم‌درکنار شط‌فرات تماماً شهروقصبه و ده بوده وزراعت وآبادی آنها متصل بوده وحالا بکلی بایر و خراب افتاده است از جهة آنکه شط فرات مثل رود نیل است و زمین اطراف شط مثل زمین مصر بلکه هوای این صفحات بهتراز هوای مصر است و از هرنوع زراعت و آبادی در اطراف رود فرات‌میتوان نمود بلکه اطراف شط فرات رابقدری که درکنار رود نیل زراعت وآبادیست میتوان زراعت وآبادی نمودو

میلیونها منفعت وسود برداشت. هزار حیف که دولت عثمانی از این معنی بکلی بیخبر است وابداً در این خیال نیست که بآبادی این صفحات بپردازد. حتی مهاجرین و کسانی که ازطرف رومیلی جلای وطن نموده وبه اسلامبول می‌آیند وآنها را در سمت اناطولی جا ومسکن میدهند و دراطراف بورسا و ازمیر وغیره آنها را متفرق میسازند بهترآنست که آنها را باطراف شط فرات مسکن و منزل داده زمینهای بایر لم یزرع و آب وافری که بی‌مصرف در دریا میریزد زراعت نمایند.

حرکت از صالحیه و ورودبه‌قلب کمال

باری سه ساعت از شب گذشته از صالحیه حرکت کرده بمسافت هفت ساعت راه، طلوع آفتاب روز جمعهٔ دهم‌ماه ذیقعده بسلامتی‌وارد قریهٔ قلب کمال شدیم. قلب کمال بقدر پنجاه خانوارجمعیت اعراب‌دارد ونیز قشله که چهار نفر سواره نظام در آنجا مستحفظ میباشند. اعراب آنجا لباسشان یک پیراهن است مگر بعضی یک عبائی در روی پیراهن پوشیده‌اند و زنهای آنها پیراهن نپوشیده‌اند. زراعت آنها در اطراف شط فرات‌است وهنگام‌عبور وسرور از شط فرات مشکی را پر از باد کرده زنها و مردها برروی آن مشک سوار شده باکمال سهولت برروی آب شناب کرده عبور وسرور مینمایند وجو و کاه وهندوانه و سایر ملزومات را همانطور برروی مشکی سوار شده از آب میگذرانند. قریهٔ قلب کمال در لب شط فرات است.

از منزل صالحیه، قاضی نام ضبطیه، بسیارخوب راهنمائی‌نموده راه را بطور خوب شب پیدا نموده قافله وهمراهان بیزحمت بحمدالله بمنزل رسیدند.

ملاقات محرم بیک

در قلب کمال قائم مقام می‌نشیند و محل حکومت و مأموریت است. شخص شیروانی که رئیس ضبطیهٔ قلب کمال است اسم او محرم بیک است و مدتها درصفحات ایران درسی سال قبل براین تجارت داشته یعنی پوست بره میخریده ، مخصوصاً از شیراز؛ واز توقف آنجا خیلی ممنون بود وتعریف میکرد ومدت ششماه در نفس شیراز توقف داشته. محرم بیک آدم جهان گشته و دنیا دیده بود، از وضع بی‌نظمی اعراب بدوی اطراف شط فرات نقل مینمود که چه قدر بی‌نظم وبی‌ترتیب میباشند و ابداً میل ندارند که اسباب تمدن و آبادی در این صفحات پیدا شود و مکرر این قشله هائی که دربین راه حلب وشام وبغداد دولت ساخته ومأمور وسواره گذارده اعراب بدوی ازدحام وجمعیت نموده خراب کرده‌اند.

حرکت از قلب کمال وورود به القائم

باری از قریهٔ قلب کمال دو ساعت از شب گذشته حرکت کرده بعد از مسافت هفت ساعت، وقت طلوع فجر بقشلهٔ القائم رسیدیم. اول صبح روز شنبه یازدهم در منزل القائم توقف نمودیم. قشله در لب شط فراتست و در نزدیکی قشله خرابهٔ بزرگی است که آنجا شهر بوده و آن را القائم میگویند. قشلهٔ القائم اول خاك بغداد است.

مأمور ومستحفظ که ازمنزل قلب کمال بهمراه بودند یکی از آنها حسن ویکی حسین نام داشت. آن مأمورها تا بمنزل القائم از جانب حکومت حلب و دیر بودند و از این منزل القائم بـه بعد از جانب حکومت بغداد خواهدبود. درمنزل القائم دو نفر سید که یکی سید داود نام داشت ویکی احمدآقا، سید داود مدیر این صفحات واحمدآقا کاتب پدر است ومیگویند موافق شجره‌ای که دردست داریم سید حسینی میباشیم.

امروز حقیر از شدت حرارت‌هوا و گرمی، چهار دفعه در شط فرات خود را در آب شستم و رفع حرارت نمودم.

حرکت از القائم

باری دو ساعت از شب گذشته از منزل القائم حرکت کرده‌تمام شب را در حرکت بوده‌نصفهٔ راه‌را دربیابان وکوه‌وده عبورنموده‌نصفهٔ آخر راه همه را درکنار شط فرات، ولی‌در بین راه ابداً زراعت وآبادی دیده نشد، زمینها همه خشک وبی‌علف‌وبی گیاه، گاه گاهی بشدت‌بادسام وزیده مانند حمام گرم یاکورهٔ حدادی هوادرصورت و بدن اثر میکرد. دو نفر سواره نظام از منزل القائم بهمراه بودند که‌اسم آنها یکی‌سعدی ویکی قاسم بود.

قشلهٔ هنیا

صبح روز یکشنبه دوازدهم بمسافت نه ساعت وارد قشلهٔ هنیا شدیم. قشله هنیاجائیست درکنار شط، همیشه چهار نفر سوار مستحفظ برای قراولی وکشیک حاضرند. ابداً آبادی وعشایر دراطراف‌آن‌نیست مگر درمقابل‌قشلهٔ [با] ساقیهٔ‌آبی که‌چرخ را خود آب‌شط‌میگرداند زراعت کرده بودند و آثار ساقیهٔ دیگر بود که خراب شده بود. روز را درلب شط فرات چادر زده دو دفعه در آب رفتم.

حرکت از هنیا و ورود به آنه

باری یکساعت از [شب] گذشته از منزل هنیا حرکت کرده به کمال راحتی بحمدالله خواب و چرت مستولی نشده صبح روز دوشنبه سیزدهم وقت طلوع آفتاب بمسافت هشت ساعت واردقریهٔ آنه شدیم. قریهٔ آنه در لب شط فراتست، طول قریه بقدر یکساعت مسافت دارد که خانه‌های رعیتی ودهاتی بوضع عربی در لب شط فرات ساخته‌اندو باغات انجیر و انار وخرما نیز در اطراف خانه‌ها با زراعت کمی دارد،

اشجار مرکبات بعضی درآنجا دیده شد ولی اهالی آنجا بسیار فقیر و بی‌بضاعت میباشند، ماست و دوغ وروغن بهیچوجه در آن قریه ـ بقدری که جمعیت دارد ـ یافت نمیشد. دوسال است که محصول اطراف شط فرات و زراعت آنها را بکلی ملخ خورده است. امسال که حاصل و زراعت آنها تا اول بهار خوب شده آب شط فرات طغیان کرده بکلی زراعت آنها را ازاصل معدوم نموده که اثری ازآثار زراعت آنها درزمین نمایان نیست. چون میخواستند که یک دو روز در قریهٔ آنه توقف نمایند بجهة نبودن آذوقه یک روز بیشتر توقف ننمودند.

وضع قریهٔ آنه

قریهٔ آنه بقدرهشت هزار نفر جمعیت دارد،طول قریهٔ آنه که در کنار شط فرات واقع است بعد از تعیین وتحقیق دوساعت ونیم است که در کنار شط خانه وباغ ساخته‌اند. وضع قریه چنانست که شط فرات در این موقع درمیان دوکوه پست‌جاریست و درطرف آنه فاصلهٔ کوه تالب شط بقدر دویست ذرع فاصله است واین فاصلهٔ شط را باکوه آنچه زمین بوده زراعت وباغ وخانه و آبادی ساخته‌اند. پس معلوم شد که این آبادی آنه طولاً دوساعت ونیم‌است وعرضاً دویست ذرع. بیشتراشجار آنجا نخیلات خرماست وجمیع نخیلات‌آنجا پربارکه درجای دیگرچنان نخل پربار ندیده بودم. قافله وعابرین که عبور میکنند در این مسافت طول آنه در وسط آبادی عبور مینمایند که جنبین راه خانه و باغ است ولی باغات آنجا بسیارکوچک ودیوارهای کج ومعوج و آب آن باغها را با ساقیه وچرخی که بقوت وجریان خود آب فرات حرکت میدهد و آب را بالا می‌آورد آب میدهند وساقیه‌ها شب و روز درگردش است و

کار میکند ولی درکنار این شط اعراب‌ساکنین قریهٔ‌آنه از بس نجاست وکثافت کرده بودند که‌ازگند وتعفن نمیشد تأمل وتوقف‌نمایند، درجمیع مسافت طول قریه از تعفن خالی نبود. معلوم شد که در خانه‌هاشان مبال وآبریز ندارند، همه درپشت دیوارها ولب آب می‌نشینند ونجاست وکثافت مینمایند. حرکت و ایاب وذهابشان از روی شط زن و مرد با مشکهای پرباد است که‌درروی‌آن‌می‌نشینندو درروی‌آب عبورمینمایند.

حرکت از آنه و ورود به فهمیه

باری دو ساعت از شب گذشته از قریهٔ‌آنه حرکت کردیم. جمیع راه ناهموار وسنگلاخ ولی‌بیشتر راه درکنار شط عبورنموده روزسه‌شنبه چهاردهم، بمسافت هفت ساعت،صبح واردقشلهٔ فهمیه شدیم ودرکنار شط چادر زده بحمدالله بسلامتی روز را بسر بردیم ، چند دفعه از شدت گرمی هوا خود را در آب شستشو دادیم. واقعاً نعمت‌عظیمی بود آب فرات در این سفر و الا از حرارت بادهای سام همگی هلاك میشدیم. سوار مستحفظ از عانه به فهمیه اسمعیل نامی بود .

حرکت از فهمیه‌و ورود به حدیثه

ازمنزل فهمیه دو ساعت از شب گذشته حرکت کرده بمسافت پنج‌ساعت راه ، چهارشنبه پانزدهم‌بمنزل حدیثه رسیدیم. جمیع راه صحرا تپه و دره وخشک وبی‌علف وگیاه وخاکها وتپه‌ها همه خاك و سنگ گچ [بود]، گویا دراین‌صحراهاابداًآب دیگربجزآب‌شطفرات نیست. در منزل حدیثه‌آبادی کمی‌دارد،چادرهارا در لب شط فراتزده‌ولی‌آبادی وخانه‌های قریه در زمینی جزیره مانند است در وسط شط فرات . زراعت آنها پنبه و ارزن وذرت‌ونخیلات خرما نیزبسیاردارد،ولی روغن‌وماست وپنیر ابداً درآن قریه یافت نمیشود واهالی‌آنجا تماماً نان‌ارزن بی‌نان-

خورش میخورند مگر بعضی نان وخرما میخورند. امروز را بجهة آذوقه وخوراك بصعوبت گذشت. اهالی حدیثه در روی شط در هنگام حرکت از آب کدوئی باخود برداشته در روی آب شنو [کذا] میکنند وبا همان کدو از آب میگذرند . هریک از اعراب هنگام حرکت کدوئی باخود دارند، گویا این کدو اسب سواری یا کشتی یاقایق آنهاست، تادرخشکی و روی زمین راه میروند کدو را در بغل گرفته حرکت میکنند وقتی که میخواهند ازآب عبور کرده بسمت دیگرشط بروند کدو را بدست گرفته بجای مشک از آب عبور مینمایند.

امروز از شدت گرما و وزیدن باد سام چهار مرتبه خود را درآب شط فرات انداخته شستشونمودیم . امروز ازهرروز شدت وحرارت بادسام زیادتر بود، همهٔ روز را قطیفه ولنگ و کتان وشمد را ازآب تر کرده برروی خود پوشانیده در چادر میخوابیدیم . اثر مخصوص باد سام این است که با آن شدت حرارت که مثل شعلهٔ آتش میوزد آب را فوراً سرد مینماید شمدی را که تر میکردیم و برروی خود می‌انداختیم بمجرد وزیدن باد سام آن شمد سرد شده کـه در زیر شمد مثل یک سرداب بسیار سردی میشد وهرگاه رخنه در شمد پیدا میشد حرارت بادسام چنان به بدن اثر میکرد که گویا شعلهٔ آتش به بدن میرسد ومیسوزاند .

باری نعمت این راه مجاورت شط فرات و آب گوارای آن بود که بحمدالله تعالی هر روز بهمراه بود وبرای رفع گرما هرروزه خود را به آب رفتن تسلی میدادیم . باری سوار مستحفظ که از فهمیه بهمراه بود اسمش مروت بود .

شیخ جدید [؟] بن حضرت امـام موسی‌الکاظم علیه‌السلم در پهلوی قریهٔ حدیثه مدفون است و در روی قبر مبارك گنبدی ساخته‌اند.

حرکت از حدیثه و ورود به جبه

باری از منزل حدیثه دو ساعت از شب گذشته حرکت کرده با حالت کسالت کـه از اول منزل تا بصبح حقیر را در روی مال خواب گرفته چند دفعه نزدیك بافتادن‌شدم. بعد از هشت ساعت مسافت‌وقت طلوع صبح روزپنجشنبه شانزدهم‌ماه ذیقعده وارد صحرای جبهٔ بغدادی، درکنار شط جای بی‌زراعت وآبادی،شدیم. زمین بایر، ساقیه های‌خراب و ابداً خانه وعمارت درآن صحرا نبود. تمام روز را درآن صحرا درزیر چادر توقف نموده باد سام همهٔ روز را بشدت وزیده بطوری که نمیشد سر را از چادر بیرون کرد. چهار مرتبه خود را درآب شط شست وشو داده با همان لباس‌تر خوابیده خود را راحت کردم.سواری که ازمنزل حدیثه بهمراه بود اسمش جمعه بود. جمیع راه صحرا تماماً کوه و دره وسنگلاخ وهمهٔ خاك وسنگ‌آن صحرا گچ وآهک بود.دراین‌چند روزه آذوقه وخوراکی از هرچیزی تمام شده امروز ظهر را نان سیاهی باپیاز وخرما صرف شد، شب را چلو با بامیه . ساعت دو از شب ازمنزل جبه حرکت و جمیع شب را در راه بوده ولی دور آن شط فرات جمیع صحرا خشك وبی‌آب وعلف و گیاه ازشدت بیخوابی وخستگی راه دوسه دفعه از مال پیاده شده در روی زمین افتاده مرا خواب در میربود. بعدازآن قافله ازعقب میرسید بازسوار شده چرت زنان وناله کنان میرفتم.

حاجی عباس مکاری سگی داشت که صفات خوب‌او بسیاربود. یکی آنکه در بین راه اگر یکی از اهل قافله اورا خواب میگرفت و در

کنار راه جاده میخوابید آن سگ در پهلوی او میخوابید و کشیک اورا کشیده تا قافله باو برسد بعد از آن میرفت . حقیر چند دفعه در بین راه خوابیدم وهمان سگ آمده در نزدیک حقیر خوابیده تاآنکه برخاستم و سوار شدم . یک دفعه مخصوصاً حقیر را خواب ربوده بود و درکنارراه دیر بیدار شدم سگ برخاسته و دهان خود را آهسته بدست حقیر زده‌و صدای نازکی دوسه دفعه نموده وحقیررا از خواب بیدار نموده حقیرکه برخاستم‌اوهم‌بهمراه‌آمد . باری‌صفات حسنه‌ای که‌ازبرای سگ‌میشمارند در آن سگ کاملاً موجود بود .

ورود به حیط خلاصه روز جمعه هفدهم وارد قریهٔ حیط شدیم و درعمارتی که آن‌را سرایهٔ حکومتی میگویند وجای خرابهٔ کثیفی‌بود لابداً درآنجامنزل نمودیم . قریهٔ‌حیط بقدر هزار خانوار جمعیت دارد و خانه های‌آنهارا در بالای تپه در روی هم ساخته‌اند ولی بسیار جای کثیف ومتعفن استو اطراف قریه نیز همه خرابه مانند است و گردوخاك بسیار در هرطرف موجود است . در اطراف ونزدیکی‌قریهٔ حیط چشمه های قیر بسیاراست که قیر وافری از آن چشمه هابیرون می‌آید وقیرهای آنجا را ضبط‌نموده وپخته وباقایقها به بغداد وبصره برده بفروش میرسانند و از این جهة در آن قریه تعفن وبوی قیر بسیار است وبام خانه های قریهٔ حیط تماماً از قیراست که صاف ومسطح نموده بامها را باقیر اندود نموده‌اند.اشجار ونخیلات درقریهٔ حیط بسیار است. درآن روز توقف در حیط میوه طلب کرده چند دانه خربوزه آوردند بسیار ترش بود ولی از شدت تشنگی و نخوردن میوه خربوزه های‌ترش‌رابا کمال‌شکر میخوردیم و خیارچنبرهای

آنجا قدری از چوب‌ترنازکتر وانجیر سبز نارس را مثل باقلوا میخوردیم وتعریف میکردیم . در قریهٔ حیط چیز تازه‌ای که دیدیم این بود که در شط فرات با تور چند عدد ماهی صید کرده بودند هرکدام بقدر دو ذرع طول و وزن آنها ده من متجاوزگوشت داشت، ماهی بسیار خوب نازك سفید . جناب مؤیدالملك یکی از آن ماهی‌ها را بقیمت هفت‌قران خریده فرمودند که بجمیع اهل قافله گوشت‌آن‌را قسمت نمائیددرحقیقت آن ماهی را قربانی نمودند و همه ازگوشت آن ماهی خورده و قصاب مخصوص آمد و آن‌ماهی را مثل گوسفند از گوشت پوست آن را سفره مانند بیرون آورده پوست بسیار کلفتی داشت وآن ماهی‌بسیار چرب که گویا مثل گوسفند پرواری بود . سوار مستحفظ از جبه تا حیط عبدالله نام داشت .

مسجدی که درقریهٔ حیط است درزمان خلافت حضرت شاه‌اولیاء علیه‌السلم ساخته شده ومنارهٔ آن را احمد سفاح ساخته است .

در قریهٔ حیط تکیهٔ دراویش قادری نیز دارد که شیخ آنها حالا شیخ محمد است، سواد عربی دارد وکتاب‌طب‌وحکمت مطالعه‌مینمود، آدم بشاش وخوشحالی بود . تکیهٔ قادری همیشهٔ‌اوقات ده عدد دایره به دیوار اطاق آویزانست که‌در ایام ذکر بادف و ساز ذکر میخوانند و ایام ذکر تکیهٔ قادری حیط روز جمعه است .

زمین کوچه های‌حیط‌راتماماً‌قیرریخته‌اند که گل نشود . کوزه های آبخوری آنها از برگ درخت خرماست؛ اولاً با برگ بشکل کوزهٔ آب کوچك یا بزرگ کوزه میسازند یعنی میبافند یا مثل سبد می‌چینندبعد

از آن با قیر رو وپشت آن را محکم کرده ومالیده‌آب در آن‌میریزند. در خانه های آنها دیدم که جمیع ظروف آنها از برگ خرماست، که با قیر مالیده‌اند پشت و روی‌آن را ، مثل طشت رختشوئی و کاسه ومجموعه تماماً از برگ درخت خرماست که با قیرآلوده نموده کار افزارآنهاست، در ابتدا که تازه است قدری‌آن ظروف بوی قیر کرده بعد از آن بوی قیر از آن‌رفته وخوب میشود. معلوم‌میشود که‌قریهٔ حیط شهر بزرگی بوده وحالا خراب‌شده،از خرابه های‌آنجا معلوم است.

حرکت از حیط وورود به دوار

باری سه ساعت ازشب گذشته ازقریهٔ حیط حرکت کرده بمسافت هفت ساعت روز شنبه هجدهم وارد کنار شریعهٔ فرات که‌آنجا را دوّار میگویند شدیم. باغ خرابه‌ای بود بقدر بیست درخت‌انجیر قوی‌داشت، در سایهٔ آن درختها منزل نموده ولی از شدت باد و طوفان وگردوخاك آن روز را نشد درچادر توقف نمود چرا که چادر را باد می‌انداخت. هرکس شمدی برروی خود انداخته درپای درختی خوابیده ، از ترس خاك نمیشد سر را از زیر شمد بیرون کشید، جمیع لباس واسبابها پر از گردوخاك شده، وقت عصر باز خود را در آب فرات شستشو داده نماز خوانده شکر خدا را بجا آورده، بحمدالله تعالی نشسته‌ایم‌وحقیرروزنامهٔ حال مینویسم در این صحرا . دو سه نفر اعراب عشایر با خار وخاشاك خانه ساخته گاو وگوسفند و زراعت کمی دارند.

در نزدیکی شریعه که‌آن مکان را دوار میگویند مقام وقبرمبارك حضرت سلطان اویس قرنی است که درکنار راه واقع است و دو نفر مستحفظ درآنجا هست. مردم آن صفحات بکمال صدق و اخلاص‌نذر

ونیازبرای آن مقام می‌آورندو آن‌مقام درفاصلهٔ قریهٔ حیط وقریهٔ رسّادی است .

حرکت از دوار و ورود به رمادی

باری دوساعت ازشب گذشته ازمنزل دوار حرکت کرده بمسافت پنجساعت، قبل ازطلوع فجربمنزل رمادی رسیدیم . روز یکشنبه نوزدهم در قریهٔ رمادی توقف نموده هوای آنجا بسیار معتدل و خوب وآن قریه پر زراعت وآبادوبقدر چهارصد خانوار جمعیت دارد واجناس آنجا ارزان ونخیلات واشجار ومیوه‌جات از هرنوع در آنجا یافت میشود .

حرکت از رمادی‌وورود بد فللوجه

باری دوساعت ازشب گذشته ازمنزل رمادی حرکت کرده بمسافت پانزده‌ساعت، روزدوشنبه بیستم‌وارد قریهٔ فللوجه شدیم . فللوجه‌موقعی است که در کنار شط‌واقع است که روی شط را جسر بسته‌اند . وضع جسر چنانست که بعرض‌شط فرات بیست قایق بفاصله، بقطار گذارده‌اند برروی آب وقایقها رابازنجیر بهم‌بسته‌اند و روی‌آنها را با تخته وچوب مسطح نموده‌اند ومثل پل ساخته مردم و دواب برروی آن حرکت مینمایند . زمین وصحرای فاصلهٔ شط فرات وشط بغداد راکه بمسافت پنج منزل بیشتر وکمتر است اعراب‌آن زمین راجزیره‌مینامند وزمین‌جنب شط‌فرات که متصل است بخاك شام‌آن را شامی مینامند . قریهٔ فللوجه درطرف جزیره واقع است، مسافت از قریهٔ رمادی تافللوجه تماماً زمین آن‌راآب فرات گرفته، بعضی‌را مرداب مانند ساخته وآن زمینها تماماً جای زراعت وآبادی است . عشایر بسیاری درآن صحرا منزل دارند وبیشترحیوانات آنها گاومیش‌است ومثل ایلات ایران‌چادرنشین میباشند وبعضی‌منزلهای خود را از خاروخاشاك میسازند .

حرکت از فللوجه

باری از منزل فللوجه دوساعت ازشب گذشته حرکت کرده‌چون

اطراب فللوجه را آب فرات در هنگام طغیان درصحراها و گودالها افتاده راه را خراب کرده بود مکاریها راه را گم کرده بقدرسه فرسخ راه راغلط درآن شب درآن صحراها ازهرطرفی بیراهه حرکت میکردیم وخیلی اسباب وحشت واضطراب اهل قافله بودچراکه اطراف راه همه گل ودریاچه های آب وباتلاق بود، تاآنکه بعد حاجی عباس مکاری راه را جسته براه افتادیم.

روز سه شنبه بیست ویکم دوساعت از روز گذشته وارد صحرائی شدیم که آبادی آنجا بجز یک نهر آبی بیشتر نبود که از آن نهر ذرت و ارزن کاشته بودند. درکنار آن نهر چادر زده، هوا بشدت گرم، آذوقه از هرجهة نایاب، باد سام بشدت میوزید.

جسرخیبر

هرقسم بودتا بعدازظهر توقف نموده آن روز را زود حرکت کرده بمسافت شش ساعت به جسرخیبررسیدیم که آنجاموقعی است که شط بغداد عبور میکند و آن جسر را در روی شعبه‌ای از شط بسته‌اندو ازآن موقع جسر تابه کاظمین دو ساعت مسافت است. روز چهارشنبه بیست‌ودوم را تاوقت غروب درآن موقع منزل وتوقف نمودیم. بعضی اعراب درآن موقع جسر، دکان از خار و خاشاك ساخته نان و دوغ وهندوانه میفروختند.

ورود به کاظمین علیهما السلم و تشرف بحرم محترم

آن روز را درآن شط بغداد غسل بجا آورده حرکت کرده ازجسر عبور نموده حق جسر را هرسواری دو شاهی بجسربان داده بعد از دو ساعت مسافت راه بشهر کاظمین علیه السلم رسیدیم.

جناب مؤیدالملک بخانهٔ حاجی ملا عباس شیرازی روضه خوان

منزل نموده حقیر وحاجی آقا حسین در کاروان سرای سر کاری که والدهٔ مرحوم آقاخان محلاتـی ساخته منزل ساختیم و شب را در آنجا توقف نموده صبح روز پنجشنبه بیست وسیم ذیقعده وضو گرفته با کمال خضوع وخشوع وارد صحن مقدس شده آستانهٔ مقدسه را بوسیده صورت خود را بخاك مبارك آن استان ملایك پاسبان مالیده با کمال تعظیم وتکریم شکر خدا ونعت رسول اکرم را بجا آورده از صحن مقدس وارد ایوان مبارك شده جناب‌آقا سید صالح نام که یکی ازخدام و زیارت نامه‌خوان آن مقام مبارك است حاضر شده‌اذن دخول را خوانده‌از در اول،آستانهٔ مبارکه را بوسیده داخل رواق‌مطهرشده باز درمقابل دردوم اذن‌دخول خوانده باز آستانهٔ مقدسه را بوسیدیم و داخل‌حرم مطهر شدیم .درجلو ضریح مبارك ایستاده آقا سید حسین زیارت خواندند وزیارت خواندیم وطواف کردیم وضریح مبارك را بوسیدیم وسجده کردیم و شکر خدا را بجا آوردیم . مخصوصاً حقیر شکرها کردم که بحمدالله تعالی ازآن سفر فرنگستان‌و آن‌نجاستها‌و کثافتها خلاص‌شده به‌ارض‌اقدس وبمقام‌مقدس و روضهٔ مطهر دو امام بزرگوار مشرف شدیم . تا مدتی قبول نمیکردم وخود را باین سعادت نمیدانستم که باین مکان شریف رسیدم و باین آرزو نائل شده‌ام وبحضور مبارك امام ایستاده و زیارت میکنم وچشمم زوار و اهل اسلام را می‌بیند ودستم بدر و دیوار حرم مطهر و روضهٔ مبارك وضریح منور مقدس امـام رسیده مشرف میشوم . گویا بدولت ابدی خود را رسانیده‌ام وببهشت عدن‌رسیده‌ام‌ومستغنی از جمیع خزائن دنیا شده‌ام .

باری بعد از زیارت وطواف ونماز زیارت درطرف بالای سرمبارك ایستاده دست بدعا برداشته خود و احباب و دوستان وکسان‌را دعای خیرکرده رخصت گرفته از روضهٔ مطهره بیرون آمدم. روزها را تاهنگام توقف، درآن آستانهٔ مبارکه مشرف بودم. هرروز،روزی دو مرتبه صبح وشب را بزیارت مشرف میشدم و از توقف درکاظمین بسیار مشعوف‌و مسرور بودم.

ملاقات حاجی‌سید قطب

جناب مستطاب عارف‌کامل آقای حاجی سید آقای المشهور به قطب، که‌سالهادرمکهٔ‌معظمه‌ومدینهٔ‌منوره‌مجاوربودندوحالادوسال‌متجاوز است‌که درعراق عرب و دراین اماکن مقدسه توقف‌دارنددرکاظمین تشریف داشتند. همان روز اول را بعد از زیارت، درمنزل ایشان‌که در جنب صحن مقدس و درطرف درب قبله است خدمتشان رسیدم و ازاین ملاقات بسیار شعف وسرور روحانی حاصل شد وصحبت حال درخدمت ایشان داشته شد و از عالم فقر و درویشی سخن گفتیم وصحبت‌داشتیم وحظ‌کردیم‌وشاد شدیم. حاجی‌میرزا احمدافندی شیرازی‌که درخدمت ایشان بودند وصدق واخلاق حسنهٔ‌ایشان درخدمت ایشان بحد‌کمال است حضورداشتند، ایشان را ملاقات نموده جناب آقا نیز بحاجی میرزا احمد، کمال التفات ونوازش‌دارند.

وصف کاظمین

کاظمین جای بافرح وبا روح‌است. درکنار شط یعنی دجلهٔ‌بغداد واقع است،باغات و اشجار ونخیلات بسیار دارد و اطراف آن زراعت و سبزه بسیار است وبسیار باصفا وخوش روح است. هوای‌کاظمین‌نسبت بسایر امکنهٔ اطراف آنجا خیلی بهتر است.

ذکر بنای صحن مقدس و گنبد منور وحرم مطهر کاظمین علیهما السلم

صحن مقدس را که سالهای سال بوده که خراب و ویران و بایر بوده، مرحوم نواب فرهاد میرزا معتمد الدوله پسر عباس میرزای نایب السلطنه مبلغ صد هزار تومان متجاوز نذر نموده وپیشکش کرده صحن مقدس را دورتادور حجره ها ساخته‌اند و روی حجره ها را نیزمهتابیها ودیوارهای بلند و ایوانها وسردرها وغرفه ها قرار داده‌اند وجمیع ایوانها و دیوارها وستونها را از کاشی الوان ساخته‌اند. طول وعرض صحن مقدس بیست و دوحجره‌است ویک ایوان بزرگ که سردر است که داخل صحن مقدس میشوند و دونیم ایوان که در زاویه واقع است ، زمین صحن مقدس را تماماً سنگ تراشیده فرش نموده است. این مخارج وسرکاری بنائی را بدست حاجی محمد هادی استرابادی که یکی ازتجار امین معتبر ایرانی که اصلاً از اهل استراباد است نموده است و الحق بسیار خوب بنائی نموده است.

اصل گنبد و رواق و ایوان مطهر در وسط صحن مقدس است وبه اطراف گنبد مطهر چهار منارهٔ بسیار خوش ترکیب ساخته‌اند که آن مناره‌ها را از شرفه تا سرمناره باخشت طلا ساخته‌اند و گنبد مطهر نیز طلاست وبنای گنبد مطهراز شاه اسمعیل صفویه است. دو گنبد درپهلوی همدیگر ساخته‌اند که داخل هردو گنبد یک محل است و از بیرون دو گنبد نمایان است و از برای هردوامام یک ضریح قرار داده‌اند وضریح

را درفاصلهٔ دوگنبد قرار داده‌اند. گنبد و رواق اطراف را بسیار خوب وخوش ترکیب ساخته‌اند. نیز شاه اسمعیل درپشت سرمبارك مسجدی ساخته که حالا هنوزآن مسجد درتصرف اهل تسنن است. درجلو گنبد مطهر، درطرف‌قبله، ایوان بسیار عالی که ستونهای مرتفع از چوب‌درجلو ایوان نصب نموده‌اند وتمام ایوان را آینه‌بری نموده‌اند یکی از تجار ایرانی‌ساخته وجلودری که داخل گنبدمطهرمیشود طلاست. نیزایوانی دیگر در پائین پای مبارك ساخته‌اند که جلو آن ایوان نیز ستونهای بلند از چوب نصب‌نموده‌اند. این ایوانها همه بایوان جلوگنبدحضرت عبدالعظیم شبیه است. باری وضع صحن مقدس ووضع گنبد و مناره‌های کاظمین علیهماالسلم‌از اکثر اماکن متبرکه بزرگتر وبهتر است.

مردم کاظمین خانه های خود را بکمال میل بزوارکرایه‌میدهند وخدام بزوارکمال مهربانی وصحبت مینمایند. مگر بعضی زوار از شدت خست و دنیا دوستی میخواهند نذری ونیازی‌بخدام ندهند وخدام‌چون ممر معاش مخصوصی ندارند و لابدآ راه معاش آنها از زوار است باید زوار بآنها خدمت کنند. خدمه از خدمت کوتاهی نمیکنند ولی زوار از بذل همت تقصیر مینمایند.

فاصلهٔ کاظمین به بغداد

مسافت از کاظمین تا به بغداد بقدر یکساعت است و آن راه را مدت ده سال است که خط آهن کشیده‌اند وهرروزه هرنیمساعت یك دفعه ازکاظمین به بغداد و از بغداد به کاظمین گاری حرکت میکندو بمدت سه ربع ساعت‌بمنزل میرسند. آن گاری را دواسب حرکت میدهد و درگاری دراندرون وبالای‌آن بقدر پنجاه نفریابیشتر جمعیت‌می‌نشینند

وبسهولت آن دو اسب میکشند و از هرآدمی دوقمری میگیرند که شش شاهی ایران باشد.

ملاقات چند نفر ایرانی مقیم بغداد

باری یک روز را با حاجی‌آقا حسین به بغداد رفته بدیدن جناب حاجی محمد علی خوئی که ظاهراً از تجار و معناً از اهل السر و اهل ذکر ومرتاض و اهل معنی میباشند. چون در بیروت باحاجی‌آقا حسین اخوی‌سابقهٔ آشنائی‌داشتندباتفاق دربغداد درخانه‌ومنزل حاجی درویش علی بغدادی خدمت ایشان رسیده بسیار از معاشرت و صحبت ایشان حظ کردیم.

آن روزرا نیز بدیدن سرکارمیرزا محمودخان مشیرالوزاره‌قونسول بغداد رفته‌ایشان را دیدن نمودم. الحق منزل ایشان بسیار باصفا ودر کنار شط، هوای بسیار خوب، چشم‌انداز عمارت رو بشط، چوب بیدق وعلم ایرانی را در وسط عمارت نصب نموده‌چوب بسیار بلند وبا شکوه باطنابها و ریسمانها باطراف خانه محکم کرده. میرزا محمودخان بسیار آدم ظریفی‌نجیبی ازاهل‌قم خدمت‌مرحوم استاد غلامرضا رسیده وبشرف فقر مشرف شده وواقعاً فقیرمنش ومتدین و درویش دوست وبامذهب و خوش عقیده باوجودی که سالهای سال در فرنگستان توقف داشته‌اند نیت واعتقادشان باکمال درستی‌و استحکامست.

باری بعد از ملاقات‌مشیرالوزاره باز بمنزل حاجی محمد علی‌آمده ناهار درخدمت ایشان وحاجی درویش‌علی صرف نموده عصر را باز به کاظمین مراجعت نمودیم. باز روز دیگر را سرکار مشیرالوزاره حقیر و حاجی‌آقا حسین را دربغداد بخانهٔ خود دعوت نموده‌یعنی شب‌راجناب

حاجی سید علی آقای‌قطب وسرکارحاجی میرزا حسن خان وحاجی‌میرزا علیخان وحاجی میرزا احمد عبا دوزشیرازی درمیان قونسولخانه منزل حاجی میرزا محمود خان دیگ جوش درویشانه طبخ نموده صرف شد وشب درهمانجا بیتوته بعمل‌آمد والحق بسیارخوش گذشت.

وضع عمومی شهر بغداد

وضع‌شهربغداد: اولاً آثارقدیم‌وعمارات کهنه‌ازخلفا وسلاطین که دربغداد توقف داشته‌اند ابداً نیست. جمیع آبادی شهربغداد تازه است وخانه‌ها وبناهائی که درشهربغداد ساخته‌اند ازآجرکهنه هائیست که‌از بناها وعمارتهای کهنهٔ خرابه برداشته‌اند وحالا عمارت میسازند. وضع شهربغداد بسیار بد و کثیف وبد سلیقه و عمارتهای ناموزون و بی‌قاعده و کوچه های کج ومعوج و کثیف وتنگ‌وبازارهای پست و کوتاه وتنگ وقهوه خانه‌های عربی بی‌قاعده، جسری که بر روی‌دجله بسته‌اند بسیار کج و شکسته و خراب و کثیف، درحقیقت شهریست از آجر پارهٔ کهنه وشکسته ساخته شده. مثلاً پاره آجر هائی که هرکدام از هشت یک آجرکوچکتر استآنها را دیوار خانه ساخته‌اند وبندآنها را با گل وگچ نکشیده و محکم نکرده‌اند، همانطور دیوار های خانه ها از آن پاره آجرهای کهنهٔ کثیف ساخته شده و خانه‌ها بی‌قرینه و قانون. دربعضی از جا های کنارشط، اهالی بغداد مثل اعراب بادیه نجاستها وکثافتها ریخته‌اند و بوی بد و تعفن بسیار همیشهٔ اوقات بدماغ میرسد و خیلی مردم اول صبح درکنارشط تخلیه‌نموده‌ولب‌آبرا نجس کرده پای‌برهنه داخل‌آب شده طهارت میگیرند.

تعریف شهر بغداد بهمان خانه هائیست که در کنار شط ساخته شده ومشرف برشط است ولی آن خانه ها را نیز بسیار بد وبی سلیقه ساخته اند مگر چند خانه که آنها قدری خوبست. از آنجمله یکی خانهٔ نواب عباس میرزای نایب السلطنه که حالا ملک ایرانست که درهنگام توقف در بغداد آن خانه را خود ساخته بسلیقهٔ خود بنائی نموده اند ویکی سرایهٔ حکومتی است که مدحت پاشا ساخته است ویکی قونسولخانهٔ ایرانست ودوسه باب خانهٔ دیگر، مابقی خانه ها قابل تعریف نیست.

دراطراف شهربغداد باغات واشجار ونخیلات بسیار هست واشجار مرکبات ازهرقبیل موجوداست ولی باغات با صفا ومنزه کم است. حقیر تابحال شهری بکثافت و بی سلیقگی شهربغداد ندیده بودم. مسجدو مدرسه نیز متعدد دارد بوضع مساجد و مدرسه های ایران ولی قابل تعریف و نوشتن نیست.

قبوربعضی ازعلما ومؤمنین درشهربغداد هست وقبربی بی زبیده زن هرون الرشید دربیرون شهربغداد است.

ملاقات با آقا کوچک

باری قدری سیاحت و تماشای شهر بغداد را نموده باز مراجعت به کاظمین نموده چند روز دیگر درحضرت کاظمین مشغول زیارت بوده جناب فضایل مآب آقا میرزا سیدمحمدمشهور به آقا کوچک پسر مرحوم آقا سید صادق راملاقات نموده چون مدتیست که درسر من رأی توقف دارندو تحصیل علم مینمایند برای بعضی مهمات به کاظمین با عیال خود تشریف آورده خدمت جناب ایشان رسیدیم وازملاقات جناب ایشان محظوظ شدم.

ونیزنایب الصدرپسرمرحوم حاجی ملاباشی اصفهانی که مدتسه

ملاقات با نایب الصدر ومؤتمن الملک

سالست بواسطهٔ بی التفاتی سرکار والا ظل‌السلطان با عیال و اتباع درعتبات عالیات توقف دارند، ملاقات نمودم و از ملاقات ایشان خوش داشتم. عیال خود را با پسرهای خود روانهٔ اصفهان نموده خود درعتبات توقف نمودند. جناب مؤتمن الملک میرزا مصطفی پسر مرحوم میرزا سعید خان وزیر دول خارجه با عیال و کسان خود محض زیارت به عتبات عالیات آمده در کاظمین ایشان را ملاقات نمودم وازملاقات ایشان مسرور شدم. یکروزدرصحن حضرت کاظمین نگین مهرثبت ایشان را حقیرجستم وبایشان دادم، معلوم شد دستهٔ مهرثبت ایشان بابعضی انگشترواسباب ازجیب ایشان افتاده وگم شده است.

باری زوار بسیار از هر طرف وارد کاظمین علیهما السلم میشدند مخصوصاً ازسمت زنگبارزواربسیارآمده بودند که بیشترآنها شیعهٔ اسمعیلی وازسلسله وطایفه ومعتقدین مرحوم آقا خان محلاتی بودند، با زن‌واطفال خود بزیارت می‌آیند. ولی بعضی ازآنها ابداً نمازنمیگزارندوسبک عبادت وتقوی ندارند همین قدردرهنگام مشرف شدن بحرم دست وپای خودرا شست‌وشوداده لباس خود را تغییرداده بحرم مشرف میشوند. دوسه‌نفر شامی دیدم که ازطرف حما و حمص می‌آیند ودرهمان کاروانسرائی که حقیرمنزل داشتم بودند ومبلغ بیست وپنجهزارلیرهٔ انگلیسی و دو اسب ازشیعیان ومخلصین مرحوم آقا خان، که درسمت حماوحمص منزل دارند، برای سلطان‌محمد شاه‌پسرعلی شاه به بمبئی نیازمیبردند، با کمال اخلاص واعتقاد.

در کاظمین برای منزلگاه زوار کاروانسرهای متعدد خوب ساخته اند

ومردم نیزخانه های خود را بزوار کرایه میدهند.

حرکت از کاظمین بطرف کربلا ووقایع درراه

باری بعد از دوازده روز توقف درکاظمین علیهما السلام در روز پنجم ذیحجهٔ سنهٔ ۱۳۰۵ وقت نمازمغرب ازکاظمین حرکت کرده بعزم زیارت کربلای معلی با جناب مؤید الملک وحاجی آقا حسین بفاصلهٔ دو فرسخ بجسر خیبر رسیدیم درآنجا قدری توقف کرده ازآنجا حرکت نموده به فاصلهٔ دو فرسخ بمکانی رسیدیم که امسال طغیان آب فرات آنجا را فرو گرفته دریاچه مانند ساخته، کسی نمیتوانست پیاده ویا سواره ازآن آب عبورنماید. جمعیت بسیاری اززواردرکنارآن آب توقف نموده بعضی بآب میزدند، مال وقاطرو کجاوه وبارآنها درآب می افتاد و مملو ازگل میشد. تاآنکه وقت صبح قفه ها حاضرنموده بارها را درقفه گذارده مالها رابآب زدند وازآب عبورکردیم. باز بعد ازنیم فرسخ دریاچهٔ دیگر ازآب و گل حاضربود که درآنجا نیزقفه وطراده حاضرشده دراونشستیم وازآب گذشتیم. ولی بعضی مردم بیچاره یا از بی پولی ویا از دناءت وخست، مال خود وکجاوهٔ خود را بگل وآب زده و درآب بسردرآمده کجاوه وزنها از مال افتاده وقاطر بیچاره پایش درگل فرورفته غرق گل میشدند ومدت سه چهار ساعت با زحمت بسیارآن زنها را ازگل بیرون آورده کجاوه ها را ازقاطر بازنموده قاطررا ازگل بیرون می آوردند. ولی حالتی ازآن زوار اززن ومرد مشاهده میکردم که با وجود آن همه زحمت ومشقت چون عازم زیارت حضرت ابا عبدالله (علیه السلام) بودند ابداً مشقت وزحمت بآنها نمینمود ومسرور ومشعوف بودند که گویا عاشقی درطلب معشوق خود میرود.

محمودیه و قریه مصیب

باری از آن گلها و آبها گذشته وقت ظهر را وارد منزل محمودیه شدیم که از کاظمین تا محمودیه نه ساعت راه است. محمودیه کاروانسرائی است که آنرا از آجر ساخته اند وخانه های اعراب نیز دراطراف کاروانسرا هست ودکان وقهوه خانه، آب جاری نیز از آب فرات هست. آن روز را درآنجا توقف نموده دوساعت ازشب گذشته حرکت کرده بمسافت شش ساعت راه بقریهٔ مصیب رسیدیم. نایب کارپردازی مصیب که آدمی فقیر وخوشرو وخدمت کن است باستقبال آمده راهنمائی نموده ماها را ازجسر مصیب گذرانیده درکنار جسر بارها را از مال فرود آورده چون از مصیب تا به کربلای معلا شش ساعت راه است ازراه خشکی ونهرحسینیه که ازنهرمصیب جدا شده ازشط فرات بکربلا میرود طراده ها حاضر است که زوار را به کربلا ببرد.

باری طراده اجاره نموده به بیست وچهار قران. جناب مؤیدالملک وحقیر وحاجی آقاحسین وعلیقلیخان ودرویش حربه [؟] ومهدی قزوینی در طراده نشسته رو به کربلا رفتیم. چهارنفر عرب بی زیرجامه با چوبها وپاروهای بلند طراده را حرکت داده بمدت هفت ساعت به کربلای معلا رسیدیم. ولی اطراف نهرحسینیه جمیعاً آباد ومعمور و با زراعت ونخیلات فراوان و قریه وخانه وگاومیشهای بزرگ قوی هیکل چاق درنهر هرموقعی پنجاه عدد وسی عدد خوابیده بودند که درجائی دیگر چنین گاومیشهائی ندیده بودم.

تشرف بحرم مطهر حضرت سید الشهداء علیه السلام

باری درنزدیک پل درجنب شهر کربلا ازطراده پیاده شده حقیر وحاجی آقا حسین درهمان نهرازآب فرات غسل بجا آورده و نیت زیارت نموده جناب مؤیدالملک بامشهدی محمد باقرآدم حاجی میرزا عبدالله خان

بخانهٔ حاجی خان تشریف بردند و حقیر با حاجی آقا حسین بکاروانسرائی فرود آمدیم. ورود بکاروانسراد رویش حیرند [؟] را بجهت بی نمازی و بی طهارتی جواب گفتم و خود را حاضر و آماده نموده بطرف صحن مقدس بعزم زیارت حرکت نمودم. وارد صحن مقدس خامس آل عبا شده آستانهٔ مبارکه [را] بوسیده تعظیم و تکریم بجاآورده از طرف رواق پائین پای مبارك در کفش کن، سید محمود زیارت نامه خوان اذن دخول خوانده وارد رواق مطهر شدیم و نیز درمقابل روی مبارك باز در درگاه دوم اذن دخول خوانده آستانهٔ مبارکه را بوسیده داخل روضهٔ مطهره شدیم. آقا سید محمود زیارت خوانده حالتی با خود مشاهده کردم که گویا بهشت عدن را دیدم و زیارت کردم واطمینان قلب برای حقیر حاصل شد که مافوق آن بتصور نمی آید و آن غلق و اضطرابی که درایام مسافرت فرنگستان و بر و بحر داشتم بکلی رفع شد و آن وحشت و ترس و خوفی که از برای حقیر بود بملاقات وزیارت ضریح مطهر بکلی از قلب حقیر برداشته شد. الحمدلله رب العالمین وصد هزارمرتبه شکر.

چند روز قبل ازورود به کاظمین (ع) و کربلا، این غزل خواجه علیه الرحمه بزبان حقیرجاری میشد:

روز هجران وشب فرقت یار آخرشد

زدم این فال و گذشت اختر و کار آخرشد

آن پریشانی شبهای دراز و غم دل

همه در سایهٔ گیسوی نگار آخر شد

باری این غزل تاآخر مناسب حال حقیر بود که میخواندم وحظ

میکردم . بحمدالله تعالی که آن ظلمتهای ظاهری وباطنی وآن کدورتهای معنوی وآن قبوضتها و گرفتگیهای توقف درفرنگستان بیک مشرف شدن بزیارت قبرمبارك وضریح مطهرائمۀاطهارسلام‌الله‌علیهم اجمعین رفع شد . واقعاً زیارت قبرمبارك حضرت سیدالشهداءعلیه‌السلام کیمیای سعادت است که هروجودی که درغرقاب وظلمتکدۀ نفس گرفتار باشد بتوجه والتفات آن‌حضرت رفع کدورتها وتاریکی های‌آن میشود بازالحمدلله رب‌العالمین وبازصد هزارمرتبه شکرخدای راکه نمردم و زنده مانده وبمقصود خود رسیدم وبزیارت امام همام و آن شفیع امت محمدی مشرف شدم . واقعاً آن‌مقام مبارك وتربت طیبۀ طاهرۀ شریفه سجده گاه خاص وعام ومطاف انام درهمۀ روزگاروایام خواهد بود . خواجه میفرماید:

برزمینی که نشان کف پای تو بود

سالها سجدۀصاحبنظران خواهد بود

باری بعد اززیارت حضرت‌سیدالشهداء علیه‌السلم زیارت حضرت علی‌اکبررا خوانده بعدازآن زیارت شهداءعلیهم‌السلم‌را خوانده‌بعدازآن درپشت‌سرمبارك زیارت‌خوانده‌بعدازآن‌دربالای سرمبارك زیارت خوانده ودست‌بدعا برداشته استغاثه‌ودعاکردم‌بدرگاه خدا وبعدازآن دورکعت نماززیارت‌خواندیم‌واحباب‌ودوستان‌ووالدین وکسان‌را دعاکرده‌ضریح مطهررا بوسیده وبعدازآن‌قبرمبارك حبیب بن‌مظاهر اسدی‌را زیارت‌نموده آستانۀ مقدسه‌را بوسیده‌از روضۀ مطهره‌بیرون‌آمده‌بطرف‌صحن‌مقدس حضرت ابوالفضل‌العباس‌روانه‌شده داخل‌صحن‌مقدس گردیده‌آستانۀ مبارك‌که را بوسیده و بهمان قسم‌بعد ازاذن دخول‌ازدراول ودوم‌واردحرم‌مطهرشده

زیارت خواندیم وضریح مبارك را بوسیده طلب همت ازآن قبرمبارك نمودیم ورخصت گرفته ازآن مقام منور بیرون آمده بمنزل آمدیم .

چون کاروانسرائی که منزل گرفته بودیم درشهر نو ومحلهٔ نو بود وازمرکزشهر که صحن مقدس باشد مسافت داشت ودوربود بعدازماندن یکشب درتجسس منزل برآمده عاقبت درکاروانسرای آقا سیدتقی دده بکتاشی که نزدیك بصحن مقدس است دربالاخانه منزل گرفته مستأجر کاروانسرا، مشهدی صفرشیرازی آدم خدمتگزار خوبی بود، منزل خوبی معین نموده بعضی خدمات را خود بجا آورده دالاندارآنجا مشهدی مهدی قزوینی است .

باری هوا بسیارگرم بود ومنزل کاروانسرا حبس وگرم وجمعیت بسیاری درآن کاروانسرا زوارهازندرانی بسیاربودند بطوری که راه عبور ومرور درآن کاروانسرا مشکل بود و روزها برای خوابیدن بقدری هوا گرم بود که شخص نزدیك بهلاکت میرسید . تاآنکه روزی را از وضع منزل و گرمی وتنگی وشلوقی آنجا بحاجی عبدالله خان صحبت داشتم . فوراً گفتند که خانه در نزدیك صحن مقدس در طرف باب سدر خانهٔ خوبیست وکسی درآنجا نیست وخالی ازسکنه است، بهترآنست که آن خانه را ببینید واگربپسندید درآنجا منزل نمائید . باری بعد ازدیدن الحق که بسیارخانه‌ای خوب وپریورت[بود] ودوسرداب بسیارخوب ودوحوض آب وچاه‌آب وبام مرتفع ومتصل بصحن مقدس [داشت] . آن خانه را قبول نموده شب عرفه را درآن خانه‌منزل نمودیم وبحمدالله تعالی ازهرجهت وسعت جا و خوبی مکان داشت . همان روز با اطلاع حاجی ملا حسین

خراسانی ، مهدی نام نهاوندی را که جوانی است بسن بیست ودوسال بسمت خدمت ونوکری باخود نگاه داشتم . آن خان در اول از حاجی ابراهیم خان مرحوم پدر مرحوم حاجی قوام شیرازی بوده بعد بورثه رسیده حالا از فخرالحاجیه همشیرهٔ جناب صاحب دیوانست . اجارهٔ آن خان درسالی سی‌وپنج تومانست ولی حقیر را مجاناً در آنجا منزل دادند .

جناب مؤیدالملک شبها را درخانهٔ حاجی عبدالله‌خان که درشهر نو است وخانهٔ بزرگ وسیعی‌است وبام مرتفع وهوای‌خوب دارد منزل داشتند و روزها را از صبح تا بشام درشهر قدیم درجنب صحن مقدس حضرت سیدالشهدا درخانه‌ای که در طاق زعفرانی خانهٔ ضیاءالسلطنه بوده وحالا ملکی‌حاجی‌عبدالله خانست‌تشریف داشتند . اطاقهای بسیار خوب وسرداب وایوانهای مزین دارد .

ذکر بیوتات وعمارات وبناهای قدیمه وجدیده وکاروانسراهای کربلا

وضع شهر کربلای معلا: اولاً شهردرایام قدیم یعنی‌تابیست‌سال قبل بسیارکوچک وتنگ و [دارای] خانه های‌سه مرتبه و چهار مرتبه و حیاطهای بی‌سلیقه وتاریک و دالانهای معوج و تنگ [بوده است] . درزمان والیگری مدحت پاشا در بغداد و عراق عرب حکم نمود شهر کربلا را وسعت داده وکوچه های وسیع مستقیم ترتیب داده ازهرطرف بطورسلیقه وهندسه خانه ها وکوچه ها را ساخته‌اند، الحق حالاشهرتازه وکوچه های جدید کربلا خیلی از بغداد بهتراست وامتیاز دارد . کنار

کوچه های تازه‌تماماً هره وآجر فرش است و کوچه ها هر کدام بقدر بیست ذرع عرض دارد وهمهٔ کوچه ها چراغ دارد وچارسو های خوب وخانه ها تماماً آجری ، اگرچه درکربلا ونجف ابداً خانهٔ از خشت خام ندیده‌ام هرچه بنائی وعمارت ساخته‌اند همه از آجر پخته است. سرایه وعمارت حکومتی را نیز درآخر خیابان وکوچهٔ شهر ساخته‌اند و نیز حالا در شهرنو کاروانسراها و منزلگاههای بسیار خوب برای زوار ساخته‌اند که هر کاروانسرائی پانصد نفر و هزار نفر جمعیت میگیرد که تمام کاروانسراها با اطاقهای خوب و درهای محکم و حوض آب وچاه آب و ظرفهای آب شیرین و از برای مال طویله‌های خوب در کاروانسراها ساخته‌اند و بامهای مسطح در همهٔ کاروانسراها برای خوابیدن زوار ترتیب داده‌اند و نیز خانه‌های بسیار خوب بزرگ وکوچک از برای زوار ساخته‌اند که کرایه میدهند وبحمدالله تعالی حالا از برای زوار از هرجهة درشهر کربلا اسباب راحت وآسایش موجود است وخانه ومنزل از برای هرنوع مردم وهرگروه فقیر وغنی حاضر وآماده است . ولی باز هم خانه‌هائی که درشهرنو ساخته‌اند بجهة صرفه همه‌را کوچک وتنگ ساخته‌اند مگرچند خانهٔ معروف ومشهور که یکی ازآن خانه‌های بزرگ خانه وباغ حاجی میرزا کریم صراف شیرازی است که مبلغ چهل هزار تومان درکربلا مخارج خانه و باغ وکاروانسرای اوشده است و تمام عمارتهای اورا از آجر وگچ ساخته‌اند، اندرونی و بیرونی خیلی بزرگ وخلوتهای متعدد واطاقهای بسیار و بالاخانه ها و ایوانهای وسیع برای خانهٔ خود قرارداده‌اند. میرزا علی‌محمد ، سید عزیزیست ازاهل شیراز

و آدم بسیار معقول و مؤدب وامین است و از جانب جناب حاجی‌میرزا کریم مباشر کارها وبنائیها وساختن عمارتهاست . زمین خانه وعمارت وباغ و کاروانسرای حاجی میرزا کریم بقدر پانصد هزار ذرع است.

باری درکوچه های کربلا سره بسره وگذر بگذر هرشب چراغ وفانوس ازجانب حکومت شهر روشن مینمایند وکوچه‌هارا هر روز قبل ازصبح جاروب میکنند وتمیز مینمایند .

میگفتند زمین همین محله وشهرنو درکربلا تاچند سال قبل دریا بود که از طغیان آب فرات‌طوری آب جمع‌میشد که مانند دریا میشد که طراده در آن دریاچه حرکت میکرد که طراده وکشتی کوچك به‌نجف و حله میرفت حالا آن سر آب را سد نموده آن زمینها را خانه و باغ و جای زراعت کرده‌اند وهرجا که نزدیک بشهر بوده خانه‌ساخته‌اند . آبادی حالای کربلا خیلی از بغداد بهتر است و نیز وضع شهرکربلا از بغداد خوشگل‌تر و با ترتیب‌تر است مگر آنکه امتیاز بغداد ، بودن دجله است که در وسط شهر میگذرد . با وجود آن هرگاه ازآب فرات آب‌جاری درشهرکربلا بیاورند که درکوچه‌ها وخانه‌هامثل‌مصر وبیروت هرگذر وخانه آب‌جاری‌باشد ازهرجهة شهرکربلا ترجیح برسایر شهرهای عراق عرب دارد .

بی توجهی دولت عثمانی

ولی صدهزار حیف که دولت‌علیهٔ عثمانی‌ابداً روی التفات‌وتوجه او بآبادی وتعمیرات ممالك عراق عرب نیست یا اینکه ملتفت نیست ونمیداند که همچنین آب وزمینی در ملك او هست که بهتر از رودنیل وزمین مصر است. چنان این زمینها واین دونهر فرات ودجلهٔ بغداد را

بایر وخراب وبیهوده از دست نداده‌اند که بتصور درآید ، ابداً ازجانب حکومت بغداد و کربلا بقدر ذره‌ای مقید ومعتقد آبادی ومعموریت زمین و آب کربلا و نجف و کاظمین نیستند باوجودی که حالا دراطراف شهر کربلا ازهرطرفی دو فرسخ باغات واشجار ونخیلات و سرکبات بعمل آورده‌اند؛ درحقیقت از خوبی زمین و آب کربلا واندك توجهی از رعیت اینهمه اشجار بعمل آمده وآباد شده، بدستورالعمل رعیتهای یزدی واصفهانی وعربهای بی‌تربیت این آبادی و زراعت شده وبهیچوجه تقویت ازجانب حکومت بیک نفر رعیت وزارع تابحال نشده که نهری جاری نمایدوآبی بزمینی بیاورد و کمکی بزارعین ورعیت نماید وپولی از خود خرج کند بلکه تا بتواند اسباب شکستگی کار وتعویق وتوهین امورات و شغل زارع ورعیت بیچاره بشود ودرکار آنها ضرر وخسارت وارد بیاورد .

دولت عثمانی میتوانست که از آب و زمین عراق عرب کرورها وملیونها دخل بردارد و منفعتها ببرد . همین‌قدر آدمها ومستحفظها درسر زراعت وزمین رعیت بیچاره نشانیده که هرکس بعد از زحمت زیاد از زراعت خود چیزی بعمل آورده از او ده یک و خمس بگیرد . مثلاً از هردرخت خرما هرسال ده شاهی مالیات میگیرد وبعد از آن که خرمای آنرا جمع نمودند آدم حاکم حاضراست و ده یک آنرا ازروی وزن میگیرد، بعد ازآنکه مال رعیت وارد شهر شد از خرما واجناس دیگر گمرك میگیرد، خلاصه چیزی ازبرای رعیت بیچاره باقی نمیماند و باوجود اینها روزبروز رو بآبادی وزیادی زراعت است . از قراری که میگفتند حالا دراطراف شهر کربلا بقدر یک کرورنخل خرما دارد که مالیات میدهند ودرختها

را هرساله می‌شمارند وهر نخلی که تازه ببار رسیده از اومالیات میگیرند. ازهرنوع میوه از انار ومرکبات و هندوانه حتی خیار سبز و خیار چنبر و کدو که وارد شهر میشود گمرك میگیرند وازچیزی نمیگذرند وبرعیت سخت میگیرند وتقویت بامورات رعیت نمی‌نمایند .

ذکر اشجار واثمار و فواکه ومیوه‌جات وحبوبات شهر کربلا

باغات کربلا بسیار بی‌ترتیب و بی‌سلیقه و بیقاعده ساخته شده ، درحقیقت بوضع عربی ساخته شده است، بسیار کثیف ودرهم وبرهم و از هرنوع درخت داخل هم نشانیده‌اند . خیابان وکردو ابداً در باغها نساخته‌اند ودرختها را مستقیم ننشانیده‌اند ، زمین باغها گودال وپست وبلند، ولی‌ازبس زمین کربلاخوب‌است وقوت‌دارد اشجاری که در کربلا دیده‌ام درجای دیگردیده نشده است. اولاً نخل خرما خیلی‌قوی‌وپربار میشود بعد از آن درخت انجیر خیلی بزرگ میشود و اشجار مرکبات از هرقبیل درکربلا موجود است از پرتقال ولیموی‌ترش‌وشیرین‌وبالنگ که خیلی درشت میشود و درخت آنها بقدر درخت توت بزرگ میشود وپربار میگردد و نیز اشجار انار درکربلا بسیار است وانار ممتاز بسیار خوب در کربلاهست وبقدری انارکربلا آبدار وخوش‌طعم میشود که انار آبدار درجای دیگر مثل آنجا دیده نشده و انارهای ملس درکربلا فراوان است ودرکربلا انار ازهرجا ارزانتر است . بادنجان و بامیه در کربلا بسیار میشود و درخت بامیه بقدر بته وشاخهٔ کوچک میشود . بادنجان کربلا بسیارنازك ولذیذاست وهندوانه های‌شیرین‌دارد ودرهمه فصل خیارچنبر تازهٔ سبز فراوان است و بطیخ چیزیست مثل خیار چنبر

رسیده خیلی بلند که بعضی بقدر یک‌من وزن دارد ولی طعم آن ترش‌مزه است و مزاج آن بسیار سرد است و برای تبرید اهل کربلا مخصوصاً اعراب بسیار از آن بطیخ میخورند ومطبوع طبع آنهاست؛ ودرهرجا خیار چنبر بعمل می‌آورند: درپای درختها ودرزمین دیم و درکنار رودخانه و نهرها . خیار سبز را خیار آبی میگویند، در اول بهار و در آخرپائیز بعمل می‌آورند . تره ونعناع وسایر سبزی آلات درکربلا موجوداست؛ وازهرچیز ارزانتر و وافرتر رطب وخرماست و رطبهای خوب ازهرقسم درکربلا موجود است .

حرکت از کربلای معلا بطرف نجف اشرف

روزجمعهٔ پانزدهم ماه ذیحجهٔ سنهٔ ۱۳۰۵ ازکربلای معلا عزم زیارت و رفتن به‌نجف اشرف نموده باز از حاجی‌عباس مکاری‌مال گرفته بامهدی نهاوندی از منزل حرکت کرده رفتیم بخانهٔ حاجی‌عبدالله‌خان و در آنجا تاساعت چهار از شب گذشته معطل شده بعد از آن با جناب مؤیدالملک و حاجی‌عبدالله‌خان براه افتادیم و از دروازهٔ شهر کربلا بیرون رفته زوار کثیری بهمراه بودند که به‌نجف اشرف مشرف‌میشدند . شب‌را تمام درراه بودیم . همهٔ مردم با کمال شوق ومحبت وعشق‌تمام سواره‌وپیاده مترنمانه ومتبسمانه‌وجان‌فشانانه‌حرکت‌میکردند .

کاروانسرای خان شور

بمسافت هفت‌ساعت‌راه، صبح روزشنبه‌شانزدهم‌ماه‌ذیحجه واردخان شورشویم . خان‌شورجائیست یعنی کاروانسرای بسیار بزرگیست که پنج حیاط داردوحجره‌وایوان‌وطویله های بسیاردراوساخته‌اند که هرقدرزوار در آنجاوارد بشودجاداردوعلاف وبقال‌متعددداردکه کاه وجو ونان‌وماست

وروغن و گوشت وافر درآنجا میفروشند وزنهای اعراب نیز نانهای خانگی پخته برای زوار می‌آورند وارزان میفروشند ومیوه ازقبیل خیار وخربوزهٔ عربی و هندوانه نیز یافت میشود . آب کاروانسرا از آب فرات است که ازپهلوی آنجا میگذرد، نهر بزرگی است از فرات.

ورود بزمین وادی السلام وزیارت قبور مؤمنین اهل اسلام

باری تا وقت غروب درآنجا مکث وتأمل نموده نماز مغرب وعشا راخوانده ازکاروانسرای‌شور حرکت کرده همهٔ زوارتمام‌شب‌را باکمال وجد، گویا بطرف معشوق ومعبود حقیقی‌حرکت‌میکنند، سرازپا نشناخته لبیک‌گویان بسوی خانهٔ خدا میرفتند و هرقدمی که میگذاردیم روحی تازه وحیاتی نو دربدنها پیدامیشد، قدم زنان و تسبیح گویان، شاکرانه ومتذکرانه آمدیم تا بطلوع فجر که گنبد منور مطهر از دور نمایان شد و سیاهی شب بنورانیت روز مبدل گشت و نور ولایت از افق حقیقت طلوع نمود ، دلها شاد و چشمها روشن شد. کم کم نزدیکتر رسیدیم وسور وحصار شهرنجف اشرف نمودارگشت تا آنکه باول وادی‌السلام رسیدیم وبدان وادی که درحقیقت‌نمونه‌ای ازبهشت ونشانه‌ای ازوادی ایمن است‌واردشدیم که‌قبورمؤمنین وموحدین‌واولیاء اتقیاء درآنجاست. الحق چنان قبرستان با روح و چنان شهرستان خاموشانی درجائی دیده نشده . درحقیقت هرکس ازشیعیان مرتضی علی‌جان وجسم ناقابل‌خود را درآن آستان مبارک بفدا آورده و خاکسار آن وادی حقیقت نموده وبخاک سپرده ، جسم عاریه آورده و حیات ابدی یافته ، گویا اموات آن

قبرستان زنده و گویا چشمشان بیناست وبنور ولایت‌مرتضوی اسرارعالم حقیقت بآنها هویداست .

باری‌زیارت آن قبور پرنور را نموده وایستاده باکمال ادب‌فاتحه و توحید را از سر اخلاص‌قراءت و تلاوت نموده و از باطن بزرگان آن سرزمین همت خواسته بعد ازآن دربلندی زمین بیرون دروازه نماز صبح را بجا آورده تا آنکه دروازهٔ شهرنجف‌را باز نمودند وداخل شهر شدیم وبراهنمائی حاجی بلال غلام حاجی‌محمدعلی بکاروانسرای حاجی ملا قنبر وارد شدیم، در مرتبهٔ فوقانی‌اطاقی گرفته بعدازآن خودراشست‌وشو داده در حوض آبی درآن کاروانسرا غسل زیارت نموده و براهنمائی ودلالت جناب‌آقا سیدحسین زیارت‌نامه‌خوان بسمت صحن مقدس‌وحرم مطهر رفتیم . چون‌در کربلای معلاآقاسیدحسن خادم که ازسلسلهٔ خرسان و آقا سیدحسین که ازسلسلهٔ رفاعی است هردو درمنزل حقیر آمدند که زیارت حضرت شاه ولایت ما برای شما بخوانیم ، ورود به‌نجف اشرف برای آنکه هیچکدام دلتنگ‌نشوند گفتم یکی ازشماها زیارت‌نامه خوان حقیر باشید ویکی برای حاجی‌آقاحسین، قرار براین شد که آقاسیدحسین برای حقیر زیارت بخواند وآقاسیدحسن برای حاجی‌آقا حسین .

تشرف بآستان مقدس و حرم مطهر شاه اولیاء

باری بـاتفاق آقـا سید حسین از در قبلهٔ صحن مقدس وارد شده آستانهٔ مبارك را بوسیده درجلو صحن ایستاده آقاسید حسین اذن دخول و سلام خوانده حرکت کردیم ، از در رواق بازایستاده و سلام داده واذن دخول طلبیده داخل‌رواق مطهرشدم وآستانهٔ مبارك‌رابوسیده روی

وچشم خود را بـآن زمین مبارك مالیده حرکت کرده مقابل در گنبد و حرم مطهر ایستاده باز آقا سید حسین سلام نموده و اذن دخول طلبیده و جبهۀ خود را بآن زمین وآستان مبارك سوده عاجزانه وعبیدانه مانند بندۀ گناهکاری کـه بحضور سلطان مقتدر مشرف شود وارد حرم مطهر شدم و اول درپائین پای مبارك زیارت خواندم وبعد از آن درپشت سر مبارك زیارت نمودم بعد از آن در بالای سرمبارك، بعد از آن در پیش روی‌مبارك ایستاده سلام داده‌زیارت نمودم،بعد ازآن نماز زیارت‌خوانده از حرم مطهر بیرون‌آمده کونین را دارا شدم‌وببهشت عدن رسیدم‌وچنان اطمینان قلبی برای حقیر حاصل شد که مافوق‌آن متصور نیست وشکرها وحمدها‌نمودم که بحمدالله تعالی نمردم و زنده ماندم‌وخود را درحضور ضریح منور مطهر شاه اولیاء دیدم ، سجده‌ها کردم و وجدها برای‌حقیر رخ نمود، باز گفتم که‌بحمدالله تعالی که بخورشید رسیدیم‌وغبارآخرشد . آن ظلمتها وتاریکیها و کسالتهای سفر فرنگستان کـه سال گذشته برای حقیر حاصل بود بحمدالله تعالی از ورود باین اراضی مقدسه واین‌اماکن متبرکه و این روضات مطهره خاصه درحضور ضریح منور مطهرحضرت شاه اولیاء رفع آن حالتها شد.

خلاصه بعد از بیرون آمدن از حرم مطهر و صحن مقدس بمنزل آمده و شب را در منـزل سرکار نجف قلیخان قاجار پسر مرحوم محمد باقرخان‌بیگلربیگی بودم و روز دوم را درصحن‌مقدس دربام کفش‌داری باجناب حاجی سید علی‌آقا نشسته بودیم . جناب مستطاب آقاسیدمحمد جواد، کلیددار حضرت،تشریف آوردندوبعد از معرفی وشناسائی، بسیار

اظهار مهربانی و التفات نسبت بحقیر فرموده صحبت و گفتگو از منزل حقیر شد . جناب آقای کلیددار فرمودند که منزل شما در کاروانسرا مناسب نیست که تنگ است وهوای آنجا گرم وبشما بد میگذرد، بهتر آنست که بخانه‌ای که درجنب خانهٔ منستوحالا کسی در آنجا نیست‌و جای وسیع خوبیست بیائید و در آنجا منزل نمائید . فوراً آدمی بهمراه نموده‌خانه را نشان دادند وحقیر پسندیدم‌ومنزل را درآن خانه‌نمودم . آن خانه اصلاً از آقا سید ابوالحسن نامی است.

وصف آقا سید جواد کلیددار

باری‌جناب‌آقا سیدجواد کلیددار باشی‌الحق خودشان وپسرهاشان بقدری اظهار التفات ومرحمت نسبت‌بحقیر وحاجی‌آقا حسین نمودند که حد ندارد وهرروزه بوسیله‌ای واسمی‌اظهارمهربانی وملاطفت‌مینمودند . پسر بزرگ ایشان آقا سید حسن است ، پسر دوم جناب ایشان آقا سید علی است ، پسر سیم آقا سید عبدالهادی است . پسر بزرگ صاحب زن و اولادند و دوپسر دیگرهردو معقوده ونامزد دارند . الحق پدروپسرها همه صاحب اخلاق حمیده و صفات پسندیده و دارای حالات خوب میباشند، معنی سیادت وآقائی و اولاد پیغمبری دراینهاست . باری جمیع ایام بی‌ملاقات جناب آقا سید جواد وآقازادگان نمیگذشت .

آداب‌زیارت

وضع آداب‌زیارت و آستانه بوسی و مشرف‌شدن بحرم محترم شاه اولیاء چنان بود که دو ساعت یا یکساعت بطلوع صبح مانده‌ازمنزل وضو گرفته وارد صحن‌مقدس و داخل حرم‌مطهر شده وبعد ازسلام‌دادن وتعظیم وتکریم‌وطواف ضریح مقدس درپشت سرمبارك نشسته مشغول زیارت و اذکار و اوراد خود شده تا طلوع صبح ، بعد از آن نمازصبح

را خوانده وبعد از نماز دعای صباح را قراءت نموده رخصت از حضور حضرت گرفته از حرم مطهر بیرون آمده بدید وبازدید دوستان واحباب میرفتم .

مدرسهٔ فتحیه

چون مرحوم حاجی قوام شیرازی مدرسه‌ای در نجف اشرف بنا نموده و ناتمام بوده، جناب صاحب دیوان مرتبهٔ تحتانی آن مدرسه را باتمام رسانیده کاشی کاری آنرا تمام نموده و آن مدرسه را مسکون و طلبه نشین نموده وآن مدرسه را مدرسهٔ فتحیه نام نهاده ومدت ده روز در آن مدرسه روضه خوانی مینمایند . جناب حاجی میرزا عبدالله خان مواظب امورات مدرسه و روضه‌خوانی آن مدرسه میباشند . هرروزه وقت صبح برای استماع ذکر مصیبت حضرت خامس آل‌عبا در آن مدرسه میرفتم . دونفر روضه خوان که یکی شیخ محمد پسر عبدو که بسیار روضه خوان فصیح درست خوان بی‌ریائیست وصرف روضه را عربی میخواند وبسیار مردم از استماع ذکر مصیبت و روضه خوانی او گریه مینمایند و زبان او مؤثر ومبکی است . میگفتند که پدر شیخ محمد روضه خوان از الواط و اوباش شهر نجف اشرف بوده که از دست شرارت او بسا کسان بآزار وصدمه بوده‌اند وعاقبت او را بتدبیرها گرفتند وبقتل رسانیدند ومردم از شر او آسوده شدند . ولی پسر او شیخ محمد است وسن او چهل سالست، بسیار آدم معقول و روضه‌خوان باسواد معروفی است ومردم بسیار مایل باستماع روضهٔ او میباشند . وقاعدهٔ مردم نجف اشرف است که روضه خوانی که روضه را تمام کرد بعضی مردم که دوستان و احباب آن روضه‌خوان میباشند هنگام بزیر آمدن از منبر جمع کثیری ازمجلس برخاسته بهمراه او بیرون میروند .

باری وضع مدرسهٔ فتحیه اینست که هرحجره دو نفر طلبه درآن منزل دارند و هردو نفر پانزده قران ماهانه قرار داده‌اند که بآنها برسد و از قراری که میگفتند در هرسالی بیست وشش قران بیشتر بآنها نمیرسد. مدرس آن مدرسه جناب حاجی میرزا حبیب‌الله رشتی‌اند ولی تدریس نمیفرمایند.

ملا محمد فاضل

شخصی ملا محمدنام ملقب بفاضل از اهل تبریز که مدت‌شش سال است ازتبریزآمده و درنجف اشرف مجاورشده وتحصیل علم مینماید و در باطن مشغول ریاضت ومجاهدهٔ نفس است و در آن مدرسهٔ جناب صاحب دیوان منزل دارد الحق آدم بسیار باصفا و باروحانیت است و درك عالم روحانیت را بسیار طالب است و باحضور قلب بعضی عوالم را از برکت امام عصر عجل‌الله فرجه درك نموده است.

ترتیب احوال طلاب وعلما در نجف اشرف

در حقیقت نجف اشرف دارالعلم است و دارالسلطنهٔ علوم الهی است وبسیاری ازمردمان معقول متدین در آستانهٔ‌مبارکه تحصیل علم دینیه مینمایند. حالا متداول شده که از جمیع شهرهای ایران طلاب و سادات بایدبه نجف اشرف بیایند ومدتها مجاورشده تحصیل علم نمایند. مردمان عالم و مجتهدین کامل در آستانهٔ مبارکهٔ شاه اولیاء متوقف‌و مجاورند که هریك درعصر خود ممتازند. از آن جمله جناب‌آقای‌حاجی میرزا حبیب‌الله رشتی وحاجی ایروانی و شیخ کاظمینی وجمعی دیگر و جناب آقا میرزا ابوالقاسم پسر جناب امام جمعهٔ حالیهٔ طهران در نجف

اشرف تحصیل علم مینمایند و الحق جوان بسیار معقول و آثار نجابت وسیادت از سیمای ایشان مشاهده میشود.

مدرسه های متعدد درنجف اشرف هست از آن جمله مدرسهٔ صدر مرحوم یعنی حاجی محمد حسنخان صدراصفهانی که قبر خوداو درهمان مدرسه است و طلاب نیز در آن مدرسه تحصیل مینمایند و موقوفهٔ آن مدرسه در دست جناب حاجی اسدخان که حالا ملقب به ناظم الشریعه میباشند هست والحق حاجی اسدخان بسیار آدم معقول متدین است.

باری همهٔ اوقات ازطلاب واهل علم در نجف اشرف بقدرهشت هزار نفر میباشند ونیز بقدر چهار هزار نفر ازطلاب عرب درنجف اشرف تحصیل علم مینمایند و دائم الاوقات درحرم مطهر وصحن مقدس ازعلما وطلاب مملوند با عمامه های بسیار بزرگ و همیشه در هنگام نماز در صبح وظهر وعصر در صحن مقدس و رواق مطهر از علمای متعدد جدا جدا امامت نموده وپشت سرهر کدام جمعی ایستاده نماز میگزارند.

گویا بقدر بیست نفر متجاوز عالم ومجتهد در وقت نماز پیشوائی مینمایند ووضع علم و تدریس آنها وتحصیل علم طلاب از یک رشته و یکبابست که آن فقه و اصول است ودیگرابداً تحصیل علمی ودانشی نمینمایند وبیشتر طلاب بیک جاده و بیک روش تحصیل علم نموده اند وعلمی و دانشی از علم حکمت وعلم حال دارا نیستند وبیشتر آنها برای ریاست دنیا و پیشوائی عوام الناس زحمت میکشند که خود را مقبول طباع بسازند و اگر کسی بخواهد باآنها از معارف روحانیت وعلم معنی ومجاهدهٔ نفس صحبت بدارد بی بهره اند حتی منکرند وشخص را ممنوع

میدارند از صحبت حقیقت . باری بسیار بیخبرند از علوم خارجه و اگر کسی بخواهد از وضع ادیان خارجه و مذاهب مختلفه با آنها صحبت بدارد بی‌علم وبی‌بهره‌اند ونمیتوانند از عهدهٔ مکالمه برآیند.

باری بقیهٔ مطلب باشد در صفحهٔ دیگر.

ذکر ملاقات ومحاورات باجناب حاجی میرزا حبیب‌الله رشتی

جناب حاجی میرزا حبیب‌الله رشتی که از فحول علما و بزرگان و رئیس اهل علم و در نجف اشرف در نزد علمای دیگر او مسلم کل است و درهمهٔ ایران‌مشهور ومعروف، روزی درصحن مقدس شاه اولیاء هنگام عبور که بنماز مغرب وعشا دربام مسجد تشریف میبردندملاقات شد. درکمال خلوص و ارادت غایبانه خدمت جناب ایشان، باایشان مصافحه‌نموده با حاجی‌آقا حسین اخوی‌دست ایشان را بوسیده وباتفاق ایشان ببام مسجد در محل نماز واردشده جناب ایشان درسرجای خود نشسته حقیر وحاجی آقا حسین نیز دریمین‌ویسار ایشان نشستیم‌وجناب ایشان مشغول خواندن ذکر بودند و تکلم نمیفرمودند. بعد ازآنکه ذکر را خواندند از حقیر احوال پرسیدند که توکیستی و ازکجامی‌آئی ونام تو چیست؟ حقیر عرض کردم که مرا **حاجی پیرزاده** میگویندو از سمت مصروشام می‌آیم .فرمودند که‌حاجی پیرزادهٔ معروف شما هستید؟ عرض کردم بلی .بعضی فرمایشات‌وصحبتها از سفرحقیر وسیاحت‌صفحات روم ومصر وشام را جویا شدند وحقیر بقدر بینائی و دانش خودخدمت ایشان معروض میداشتم. بعد از آن از حاجی آقا حسین جویا شدند که

او کیست؟ گفتم برادر هستیم. فرمودند که چرا حاجی آقا حسین مو بسر ندارد وسر او ساده است وسر شما طوری دیگر ومو وگیس دارد؟ گفتم که حقیر برای سیاحت وسفر ودرویشی موی سر را اسباب راحت وآسودگی از سؤال وجواب خلق دانستم، چون میپرسند که تو کیستی، ملائی یا حکیمی یا تاجری؟ درصورت مو داشتن بسر درهنگام سیاحت وسفردر منازل ومحافل شخص را که از دور می بینند میگویند این درویش است دیگر پرسش وسؤال نمینمایند وشخص آسوده حرکت میکند.

باری نماز مغرب وعشا را اقتدا بایشان گزارده بمنزل خود رفتیم. باز روزی دیگر وقت مغرب خدمت ایشان رسیده نماز را با جماعت در خدمت ایشان خواندیم و جمعی از علما وطلاب و مردم دیگر بایشان اقتدا نمودند.

باری روز دوم را یکی از محررین و مخلصین جناب ایشان که ملا علی اکبرنام دارد و از اهل سمنانست واظهار سابقهٔ آشنائی باحقیر مینمود بحقیر گفت که در ایام پنجشنبه جناب آقا در خانهٔ خود وقت صبح مجلس روضه‌خوانی دارند، بهتر آنست که برای ملاقات جناب آقا و استماع ذکر مصیبت بخانهٔ ایشان بیائید و درك فیوضات نمائید. خلاصه روزپنجشنبه را بنا بوعده، حقیر و حاجی آقا حسین و جناب حاجی میرزا احمد افندی شیرازی متفقاً بخانهٔ جناب حاجی میرزا حبیب‌الله رفتیم، خانهٔ محقری درمرتبهٔ فوقانی که یک حیاط وچهار اطاق داشت. جمعی از علما و مجتهدین حضور داشتند و جناب ایشان نیز تشریف داشتند. رفتیم و در خدمت ایشان نشستیم بسیار اظهار التفات ونوازش فرمودند

و در همان‌اطاق ایشان اعیان واشراف علما حاضر بودند. جناب‌حاجی میرزا حبیب‌الله فرمودند که چون ما اهل ظاهریم و توجه و تکلیف ما بصورت ظاهراست لهذا حاجی پیرزاده را اهل‌صلاح وتقوی میدانیم که آداب وقواعد وتکلیفات شرع را بعمل می‌آورد وظاهر شرع را از دست نمیدهد. فرمودند ولی‌نکته‌ای در دلم هست که‌میخواهم بگویم. بعداز آن روی مطلب را از حقیر گردانید بمحرر خود ملا علی‌اکبر فرمودند که آن سید معروف رشتی چرا آبخور وشارب خود را نمیزند و درمیان علما و سادات راه میرود؟ چرا که با داشتن شارب و عمامه برسر داشتن تقبیح علما و طلاب است و توهین حضرت رسول‌است. باو بگوئید که شارب خود را بزند و سنت رسول را مرعی بدارد. چون از برای حقیر و حاجی‌آقا حسین برسم فقرا وشیوهٔ درویشان شاربها مهر ونزده بودعلمای مجلس دانستند که روی‌حرف‌جناب‌آقابطرف ما‌ها بود، کلاً نگاه‌بشاربهای ما کردند و خیره خیره بطور تعجب توجهشان بطرف ما بود که شارب چیست و اینهاچراخلاف شرع نموده‌اند وشارب‌خود را گذارده ونزده‌اند! ماها نیز از توجه ونگاه مردم شرمگین شده درخود پیچیدیم و بسمت کسی نگاه نمیکردیم که مبادا یکی از علمای مجلس بگوید جناب آقا شارب حضرات بزرگست و از اندازه خارج است، حکم بفرمائید بزنند.

ذکر مجلس روضه خوانی آقای حاجی میرزا حبیب‌الله رشتی

باری بعد ازاین گفتگوها دو نفر روضه‌خوان عرب بمنبر بالا رفته با کمال فصاحت وبلاغت وبالحن عربی روضه خوانده همهٔ اهل‌مجلس

را تغییرحال دادند. بعدازآن ملا محمد نام، روضه‌خوانی ازاهل کاشان که ساکن نجف اشرف است ومردی قطور باصدای کلفت بمنبر بالا رفته از وضع مجلس بیخبر، بیان نمود: «السعید سعیدفی‌بطن امه والشقی‌شقی فی بطن امّه.» بعد از آن گفت که « حضرت شاه اولیاء علی مرتضی صلوات‌الله وسلامه علیه در یکی از غزوات ومسافرتها در جائی‌نشسته بودند ، جام آبی دادند بیکی از خدام خود که برو در زیر آن درخت شخصی نشسته و تشنه است این جام آب را باوبنوشان. شخص خادم جام آب را ازحضرت امیر گرفته وبپای‌آن‌درخت رفته‌دید شخصی‌نشسته که ریش او تراشیده وسبیلهای او ازبنا گوش‌او در رفته است، آب‌راباو نداد وبخدمت حضرت مراجعت نمود .حضرت فرمودند که چراآب راباو ندادی؟ عرض کرد که حالت وصورت‌آن شخص را طوری دیگر دیدم، ریش او را تراشیده و سبیلهای او را بلند دیدم و وضع او را نپسندیدم لهـذا آب را باو ندادم . حضرت امیر (ع) فرمودند کـه برو آب را تو بـاو بده تو از باطن او چه خبر داری « هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت.» روحانیت ومعنویت واسلامیت بریش‌وسبیل وصورت‌نیست ونباید شخص چشمش بعالم ظاهر صرف باشد».

باری شخص ملا محمد روضه خوان شرح مبسوطی از این نهج در منبر ذکر نمود ومردم در آن مجلس بهمدیگرنگاه میکردندوتعجب مینمودند که در حقیقت کرامت‌درویشانه شد که بعد ازفرمایشات‌جناب آقا در ایراد داشتن، شاهد غیبی این نوع جواب داد. این مطلب در همهٔ نجف اشرف درنزدعلما وسایر مردم گفتگوها شد ومذاکره‌مینمودند

که جناب حاجی میرزا حبیب‌الله در داشتن شارب ایراد نمود فوراً ملا محمد روضه خوان بی‌اطلاع از وضع مجلس آن قصهٔ حضرت امیر را بیان نمود. باری وضع آن مجلس و آن گفتگو در عتبات عالیات شهرت گرفت و همه کس میدانست.

باری دیانت واسلامیت ومعنویت و روحانیت بداشتن سوی‌سبیل ونداشتن ریش نیست. بعضی مردم بیچاره خیلی گرفتار عوالم ظاهر و چیزهای بی‌معنویند و از عالم معنی وحقیقت دورافتاده‌اند و اساس دین وبنیان مذهب را براین میدانند که کسی سبیل نداشته باشد و ریش داشته باشد.

ذکر وضع بنای صحن مقدس وحرم مطهر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلم

وضع صحن مقدس و رواق مطهروگنبد و حرم منور: اولاً صحن مقدس را سلاطین صفویه ساخته‌اند دور تا بدور ایوان‌وحجره و دومرتبه است که روی ایوانها وحجره‌ها نیزایوان فوقانی وبالاخانه است وجمیع دیوارها وایوانها وپیشانی ایوان وجرزها کاشی کاری خوب شده است ومکرر کاشی کاریها را تعمیر نموده در زمان نادرشاه تعمیر شده بعد از آن فخرالدوله تعمیرنموده است. بنای‌ایوان و گنبد ورواق‌نیز ازبناهای صفویه است که میگویند وضع هندسه ومعماری آنرا شیخ بهائی نموده است وگنبد مطهردرمیان‌صحن واقع است واطراف دیوار رواق‌روبصحن تماماً کاشی کاری است وایوان مبارك وگنبد مطهر را بادومنارهٔ‌جنبین

ایوان از پائین تا ببالا نادرشاه افشار طلا نموده وبسیار خوب و ممتاز ساخته است واسم نادرشاه را دربالای ایوان باطلا نوشته‌اند که «السلطان نادرشاه افشار» و دورتادور گنبد مطهر رواق بسیار وسیعی است واطراف رواق نیز اطاقهای کوچک دارد که بطرف صحن نگاه میکند ومقبره‌های بعضی اشخاص درآنجا هست.

از آن جمله قبرآقا محمدخان که اول سلسلهٔ سلاطین قاجار است وسقف رواق را حالا تماماً از آینه مقرنس ومصنع نموده‌اند. حرم مطهر نیز بسیار وسیع وبزرگ است واندرون حرم مطهر تا بسقف تماماً آینه. ازارهٔ حرم را از سنگهائی که دو ذرع ونیم طول دارد نصب نموده‌اند وهمه ازجنس مرمر است و زمین حرم مطهر نیزبعضی مرمر یزد وبعضی سنگهای کهر است که از شدت استعمال نرم وصیقلی شده است.

ضریح منور سه تاست: ضریحی که در روی قبر مبارك است از چوب است که کتیبه ها بردور او و روی او نوشته‌اند، ضریح دوم ازفولاد است وضریح سیم از نقره است وبسیار بزرگست که شش ذرع طول وپنج ذرع عرض دارد. این ضریح نقره را مرحوم مشیرالملك شیرازی ساخته است، الحق بسیار خوب ومحکم ساخته‌اند.

جناب حاجی سید جواد کلیددار محض محبت ومهربانی که نسبت بحقیر وحاجی آقا حسین اخوی داشت یک روز قبل از مرخصی ازآستانهٔ مبارکهٔ شاه اولیاء التفات فرموده در ضریح منور را گشوده حقیر را با حاجی آقا حسین در زیارت اندرون ضریح مشرف ساخته و ازگردوخاك خالص روی ضریح تبرکاً بحقیر محض شرافت التفات نمود که محض تیمن وتبرك باخود داشته باشم.

باری روی ناقابل خود را بضریح مبارك مالیده سلام دادم و زیارت خواندم وضریح وآستانهٔ مبارك ضریح را بوسیدم و تشرف جستم و از الطاف الهی متشکر وممنون شدم که زنده ماندم و در چنان مکان شریف شرفیاب شدم.

ذکر اثاثهٔ حرم محترم حضرت امیر علیه السلم

در حرم مطهر قندیلهـا از طلا آویزانست و یک قندیلی که در حبابی از بلور است و در روی ضریح مطهر آویزانست میگویند ازعلی مرادخان زنداست که آن قندیل مکلل ازجواهراتست وقیمت آن سیصد هزار تومان است ومابقی اسباب از جواهرات قیمتی در خزینهٔ حضرت است و در آن خزینه محکم ومهمور است.

در هنگام شرفیابی اعلیحضرت ناصرالدین شاه قاجار، در آن خزینه را بازنموده تماشا وزیارت آن اسباب وجواهرات را نموده‌اند. نیز بعضی جواهرات وگلهای جواهر باندرون ضریح نصب نموده‌اند ونیز چراغها وچل چراغها درحرم مطهر هرشب روشن مینمایند ولی چل چراغی که از همه بزرگتر ومفصل تر است که بقدر هشتاد کاسه لالهٔ بلور دارد و در پای حضرت آویزان است وآن چل چراغی است که جناب حاجی مهدی ملك التجار بوشهر پیش کش ونذر حرم مطهر شاه اولیاء نموده است.

چون سنگهای ازارهٔ حرم مطهر و رواق منورشکسته وخراب شده است جناب آقا سید جواد کلیددار نیت آنرا دارد که بفرستد درفرنگستان از سنگهای مرمرسفید که معدنش درایطالیاست وباچرخ بخارو کارخانهٔ

سنگ تراشی آن سنگها را بریده وصیقل داده وبهرنحو و هرجور و هرقسم سنگ بخواهند در آنجا حاضر است، فرمایش داده ازآن سنگها بیاورند و در حرم مطهر و رواق منور نصب نمایند. الحق بهترین خیالهاست چراکه از هرنوع سنگی بهتر و ارزانتر وارد نجف اشرف میشود. اگر بخواهند از کرکوت وموصل سنگ بیاورند اولاً نمیتوانند در این صفحات سنگ را صیقل بدهند وثانیاً سنگ کرکوت سیاه و بدرنگ است و بسیار گران تمام میشود واگر بخواهند ازسمت ایران ویزد سنگ مرمر بیاورند مسافت راه بسیار است وبا حیوان واسباب نمیشود سنگ دو ذرع ونیمی را حرکت داد، بهتر وسهلتر آنست که بواسطهٔ تجار مقیم مصرواسلامبول ازسنگهای مرمر ایطالیا بهرقد واندازه‌ای که بخواهند فرمایش داده‌با کشتی بخار حمل نموده تابصره بیاورند و از بصره با کشتیهای کوچک حمل نموده بآسانی ازروی شط فرات تا بمسجد کوفه آورده ازآنجا بسهولت تا آستانهٔ مبارکه میتوان آورد.

در شبها چراغهای حرم مطهر و رواق و ایوان را بقاعده روشن مینمایند ولی تا چندی‌قبل ایوانهای اطراف صحن مقدس بکلی بی‌چراغ بوده حالا چندیست که چراغهای ایوانهای یکسمت صحن مقدس‌را از جانب جناب شیخ محمدحسین، شیخ‌الاسلام حالیهٔ شیراز روشن مینمایند ویک سمت را ازجانب ملک‌التجار بوشهر ویک سمت را بواسطهٔ جناب آقا سید علی آقای قطب از جانب محمد علیخان امین‌السلطنه روشن مینمایند.

نیز ساعت بسیار بزرگ خوبی امین‌الملک برادر امین‌السلطان

وقف نموده در بالای ایوان سر در پائین‌پای مبارك نصب نموده‌اند که آن ساعت ربع ونیمساعت و سه ربع‌را زده که زنگ‌آنها جداست‌وصدای زنگ آن بسیار بلند است.

صحن مقدس را پنج درگاه است یکی‌درقبله است که قبرمرحوم شیخ مرتضی علیه‌الرحمة در حجرهٔ دالان آن درگاه است و قبر مرحوم حاجی سیداسدالله اصفهانی نیز در حجرهٔ مقابل قبر مرحوم شیخ مرتضی است، درگاه دیگر را در سلطانی میگویند که در طرف بالای سرمبارك است، درگاه دیگررا درطوسی میگویند که در پشت سر مبارك واقع‌است درگاه دیگر را در اخضر میگویند و درگاه دیگر را درقلق‌میگویند که در پائین پای مبارك واقع است که آن درگاه مقابل دروازهٔ شهر نجف اشرف است که بیشترزوار ازآن درگاه داخل صحن‌مبارك میشوند؛ وسه ساعت بزرگ در روی بام سردرهمان درگاه است.

قبر علیشاه مرحوم پسر مرحوم آقاخان محلاتی در حجرهٔ پهلوی درطوسی است وحجرهٔ سرقبر او را خیلی مکلف ساخته‌اند وشبکه‌وضریح در جلو ایوان او ساخته‌اند وسنگ قبر او را از مرمرهای صیقلی‌ایطالیا آورده وساخته‌اند.

تکیهٔ بکتاشی

تکیهٔ بکتاشی در سمت بالای سرمبارك است و تکیهٔ بکتاشی را بسیار خوب ساخته‌اند وموقوفهٔ بسیاری از برای آن تکیه قرار داده‌اند که بایدمخارج درویشهای بکتاشی که‌بزیارت می‌آیندبشود. حالا بعضی معاندین وحکومت‌محلیهٔ نجف‌اشرف‌املاك‌وموقوفهٔ‌تکیه‌را ضبط‌نموده‌اند وبجز زمینی که در اراضی حله است و مبلغ ششصد تومان دخل آنست

برای تکیه باقی نمانده است وآن‌نیز حالا بدست یک شخص معاندیست که رئیس وصاحب‌تکیه شده‌وامورات تکیه‌بدست اوست وبا درویشهای بکتاشی بسیار سخت میگیرد و خیلی بد حرکت میکند و بقدر کفایت بدرویشها شام و ناهار نمیدهد و همهٔ آن تنخواه تکیه را مخارج خود مینماید وچون مردیست از اهل تسنن وبسیار متعصب ومبغض ومنکر خاندان اهل بیت، از این جهة بادرویشها بد سلوك مینماید و نام او عطا افندی است ومیگویند پدری داشته بسیار مبغض و متعصب وسنی سخت که ابداً حب ولایت در دل اونبوده، همیشهٔ اوقات‌میگفته خدایا از تقصیر مرتضی علی بگذر و او را بریش سفید من ببخش چرا که در دنیا خیلی آدم کشته وقتل کرده است، حتی‌آنکه وصیت کرده بود که نعش او را در نجف اشرف دفن نکنند و در سر قبر ابوحنیفه ببرند. پسر او نیز برحسب وصیت پدر جسد نحس او را ازنجف اشرف حمل نموده به بغداد برده در قبرستان‌ابوحنیفه دفن‌نموده. این تفصیل را ازبسیاری از مردم نجف شنیدم ومحض‌آن نوشتم که خباثت وظلمت باطنی بعضی مردم تا بچه درجه است. یکی‌از درویشهای بکتاشی‌بعداز بردن نعش او از نجف گفته بود که زحمت ملک نقاله را کم نمودند چرا که اگر او را در نجف دفن مینمودند نمیگذاردند که نعش اودر اینجا باشد،او را ملک نقاله بجای دیگر نقل مینمود.

باری همیشهٔ اوقات درویشهای بکتاشی که از ولایات بعیده می‌آیند و لابد باید در آن تکیه منزل نمایند از وضع سلوك عطا افندی شکایت دارند.

یکروز درویشهای تکیهٔ بکتاشی‌را بمنزل خوددعوت نموده‌حاجی آقا حسین دیگ جوشی برای آنها ترتیب داده وجمعی از فقراء ومردم دیگر نیز حضور داشتند. الحق درآن‌مجلس بسیارخوش گذشت‌ودرویشها بسرور ومسرت روز را گذرانیدند.

در هنگامی که حقیر در نجف اشرف بودم درویشهای بکتاشی‌از بد سلوکی عطا افندی بحکومت شکایت نمودند وقاضی شهر در مجلس حکومت حاضربوده وچون قاضی‌نیز سنی‌است ازعطا افندی تقویت نموده مطلب درویشها را ردنموده ودرویشها بارنجش‌تمام از مجلس‌حکومت بیرون آمده بعد از آن مذکور شد که میخواهند سید علی‌نامی که شیعه است و از اهل اسلامبولست او را رئیس تکیه نمایند که بعد از این بدرویشها بد نگذرد.

در بالای سرتکیهٔ بکتاشی این شعر را درکاشی نوشته‌اند:

صحن جنان صفاش چواین صحن فاش نیست
بنگر بصحن تکیهٔ بکتاش تاش نیست

در بالا خانه‌های اطراف صحن مقدس بعضی از فقراء و مقدسین وطلاب منزل دارند و درجلو ایوان مبارك حوض کوچك وفواره‌ای‌بوده که سابقاً آب جاری در او بوده برای وضوی مردم ولی‌حالا آب ندارد، حاجی آقا محمد دهدشتی شیرازی راه آبی از بیرون دروازهٔ نجف ساخته که با لوله‌های آهن آب را از نهر فرات کشیده در صحن‌در آن حوض جاری نمایند.

خانه‌های نجف وضع خانه‌های‌شهر نجف اشرف: خانه‌ها کلاً محقر ودومرتبه و

حیاطهـای تنگ و اطاقهای سقف کـوتاه و کوچه های تنگ و در تمام خانه ها چاهی عمیق کنده‌اند و آب آن‌چاهها بسیارشور است. میگویند آن چاههای آب را سلاطین صفویه کنده‌اند و از خارج مثل قنات‌آب را داخل شهر نموده‌اند ولی عمق چاهها پنجاه ذرع متجاوز است وآب را از چاه کشیده درحوضهای‌خانه ها میریزند برای استعمال وضو و کارهای دیگر . در اکثر خانه ها سردابهای بسیار عمیق کنده‌اند چراکه هوای نجف اشرف بسیارگرم است وخانه ها لابد سرداب لازم دارد . سردابها بعضی بقدر چهل ذرع عمق دارد و روشنائی آنها از جائیست‌که روی سرداب کنده‌اند وآن سردابها را سرداب سن میگویند وبقدری هوای آن سردابها سرد است که لابد باید باللباس ولحاف خوابید. آب ومیوه‌رادر آن سردابها میگذارند وبسیارسرد میشود .

اهل نجف اشرف دوطایفه‌اند: شکود و زمردواین طایفه همیشهٔ اوقات باهمدیگر نزاع دارند وهمدیگر را میکشند.

حصارشهر

سابق براین چون شهر نجف دیوار وحصارنداشته اعراب‌بادیه‌نشین همیشهٔ اوقات شهر را تاخت وتاراج نموده ساکنین شهر متزلزل بوده‌اند . تاآنکه درزمان‌فتحعلی‌شاه‌قاجارحاجی‌محمد حسینخان‌صدراعظم مرحوم اصفهانی حصاری ازآجر وگچ دورشهر نجف اشرف کشیده‌بسیار محکم و سه دروازه برای آن قرار داده‌اند و ازطرف داخل شهر حصار را بوضع طاقنما ساخته‌که هر طاقنمائی بقدر یک ذرع ونیم کنج دارد و روی طاقنماها شرفهٔ بام حصار است‌که در روی حصار بسهولت میشود راه رفت و محافظت شهر را نمود .

استفاده از آب فرات

تا چند سال قبل براین اهالی نجف اشرف برای آب خوراك بسیار زحمت میکشیدند چراکه نهرفرات بمسافت یک فرسخ متجاوز ازشهر دور بوده و آب شیرین هرمشکی یکقران و دو قران بوده ، بعد از آن محمد اسمعیل خان وکیل الملك نوری حاکم کرمان، مبلغ شصت هزارتومان نذرکرده که نهری از شط فرات جدا نموده آب آن را به نجف اشرف بیاورند . بعد از فوت مرحوم وکیل الملك ، مرتضی قلی‌خان پسر او بوصیت پدرعمل نموده آن مبلغ راخدمت مرحوم حاجی سید اسدالله فرستاده مرحوم ایشان بعد از مدتی نهری از شط فرات بمسافت چهار فرسخ جدا نموده و آب شیرین را ازشط فرات به بیرون دروازهٔ شهر نجف آورده و جاری نموده است و دوآسیا در سر آن نهر ساخته‌اند و حالا نیز آن آب همیشهٔ اوقات جاریست .

دریاچهٔ نجف

در پهلوی شهر نجف اشرف دریاچه‌ایست که شش فرسخ دورهٔ آنست وآب آن دریا از طغیان شط فرات است که هنگام طغیان آب در آن دریاچه آمده وجمع‌شده است . دو سه سال قبل از جانب حکومت ، محل و ممری که‌آب ازشط فرات داخل دریا میشد مسدود نموده‌اند و بکلی بسته‌اند وحالا آب داخل آن دریاچه نمیشود و اطراف آن‌دریاچه کم کم‌خشک شده وزمین اطراف دریاچه را زراعت مینمایند وآن‌زمینها را املاك سنیه میگویند چراکه هرزمینی و هرملکی که از نفس نفیس خود سلطان است آن را املاك سنیه میگویند .

حالا نهری از زمین پهلوی دریا از شط فرات بریده‌اند که آن را نهر حیدری میگویند، بسیار آب گوارای خوبی دارد ومردم‌حالا بیشتر

از آن نهر آب برای خوردن می‌آورند وهرمشکی نیم قمری که دو شاهی باشد میفروشند. از قرار مذکور بقیهٔ آب دریاچه کم کم خشک میشود وزمین آن را زراعت وباغ خواهند ساخت. ولی بعضی میگویند تاآب دریاچه کم شده است هوای شهر نجف گرمتر شده است و در حین کم شدن آب دریاچهٔ نجف بسیار ماهیهای بزرگ و کوچک بکنارهٔ دریاآمده مردم آنها را بسهولت صید میکردند.

در نجف اشرف از هرقبیل خرما و رطب خوب موجود است و خربوزه وهندوانه وخیار چنبر بسیار است.

هدیهٔ سید جواد کلیددار

باری جناب آقا سید جواد کلیددار با وجود آنهمه مهربانیها که خود ایشان و پسرهای ایشان نسبت بحقیر و حاجی آقا حسین نمودند، یک روز قبل از مرخصی از آستان مبارك شاه ولایت دوطاقه عبای مشکی بسیار خوب یکی برای حقیر یکی برای حاجی آقا حسین نیاز فرستاده و کمال عذر خواهی نمود. حقیر این مطلب را واین خلعت را ازحضرت شاه اولیاء دانستم که بدست آقا سیدجواد کلیددارخودباین فقراسرحمت فرمودند. بوسیدیم وبسرگذاردیم و اسباب و سایهٔ افتخار خود نمودیم وباخود برداشته بهمراه آوردیم و شکر خدا را بجا آوردیم که بحمدالله تعالی در نجف اشرف از برکت و توجه شاه اولیاء بقدری بفقرا خوش گذشت خاصه این خلعت افتخار آخرکه مافوق همهٔ التفاتها گردید و مردم تعجب نمودند که هرگزآقا سید جواد کلیددار اسباب وعبائی به کسی تعارف نداده بلکه مردم باو پیشکش وتعارف میدهند، این نیست مگر لطف وسرحمت شاه اولیاء.

مراجعت از نجف اشرف به کربلا

باری روز سه شنبه چهارم محرم سنهٔ ۱۳۰۵ از آستانهٔ مقدسهٔ حضرت شاه‌اولیاء رخصت گرفته دراندرون‌حرم مطهر مشرف شده زیارت نموده وبدورضریح مطهر طواف نموده استمداد همت وتوجه از آن‌مکان شریف خواسته آستانهٔ مبارکه را بوسیده مرخص شدیم و باحاجی آقا حسین قبل از ظهر از آستانه و صحن مقدس بیرون آمده باز با مالهای حاجی عباس مکاری سوار شده بسمت مسجد کوفه روانه‌شدیم. مهدی نهاوندی بسمت نوکری وخدمت همراه بود. مسافت قلعهٔ نجف‌اشرف تا مسجد کوفه بقدر یک فرسخ متجاوزاست. چون تاچندی قبل، بجهة اغتشاش راه و راهزن ودزد واعراب‌بی‌تربیت، رفتن‌ازنجف بمسجد کوفه بسیار صعب ومشکل بوده، هردویست قدم‌فاصله یک برجی ساخته‌اند که قراول در آن برجها همه وقت کشیک میکشیدند که اعراب دزد، زوار را اذیت ننمایند. صحرای‌اطراف شهر نجف تامسجد کوفه خشک وبی‌آب وبی گیاه است. زمین آن صحرا همه گچ وپرگردوخاك است.

در مسجد کوفه

باری واردمسجد کوفه شده‌چون جناب مؤیدالملک وحاجی میرزا عبدالله‌خان و زینة‌الحاجیه عیال ایشان یکساعت‌قبل وارد مسجد شده بودند حقیر وحاجی آقا حسین نیز در نزد آنها منزل گرفته در طرف قبله پهلوی منبرومحراب. بعد ازساعتی که رفع کسالت وخستگی شد تجدید وضو نموده بزیارت قبر مسلم‌بن عقیل مشرف شده و بعد از آن اعمال مسجد کوفه که وارد است بجا آوردم.

الحق مسجد کوفه جای بزرگان و محل عبادت انبیاء و اولیاء بوده وبسیار مقام محترمی است وبسیار از مقدسین وفقرا ومرتاضین درآن مسجد کوفه سالهاومدتها مشغول ریاضت ومجاهدهٔ نفس بوده‌اند وشبها در آن مسجد مشغول ذکر و ورد وعبادت بوده‌اند و روحانیتها واثرها دیده‌اند .

مسجد کوفه را مکرر تعمیر کرده ومکرر خراب شده و باز بعضی ساخته اند . حالا نیزخیلی خرابی بهمرسانیده . در این اوقات نیز میرزا ابوالقاسم کل باشی اصفهانی از جانب مرحوم حاجی محمد صادق اصفهانی آن مسجد مبارك را تعمیر ومرمت مینمایند ولی باز ناتمام است . طول وعرض مسجد یکسانست، دویست قدم در دویست قدم است .

باری باغات و زراعت واشجار بسیار درنزدیک مسجد کوفه هست که تماماً از آب فرات زراعت میشود .

مسجد سهله

خلاصه وقت غروب آفتاب از مسجد کوفه حرکت کرده بسمت مسجد سهله روانه شدیم که مسافت آن بقدر نیم فرسخ متجاوز است و در بین [راه] ملاحظه شد که شهر کوفه چقدر بزرگ وعالی بوده‌وتمام شهر کوفه را از آجر وگچ ساخته بوده‌اند و حالا بکلی خراب و ویران شده وبجز مسجد کوفه و مسجد سهله در آن شهر دیگر آبادی ندارد . خلاصه یکساعت از شب گذشته واردمسجد سهله شدیم . مسجد سهله در میان صحرا واقع است وحالا اطراف مسجد ابداً آبادی ندارد ولی در هنگامی که شهر کوفه آباد بوده مسجد سهله در آبادی شهر واقع بوده است . مسجد سهله نیزبسیارخراب وبایر بوده، مرحوم حاجی‌محمدصادق

تاجر اصفهانی ساکن شیراز آن مسجد را بکلی از بنیان خراب و از نو تعمیر نموده و الحق بسیار با روح و خوب ساخته. بزرگی حیاط مسجد صد ذرع درصد ذرع است خیلی تمیزوپاك وپاکیزه، یک سمت‌مسجد را حجره وایوان ساخته‌اند وسه سمت دیگر طاقنماست.

باری شب را درهمان مسجدباصفا اعمال واردهٔآنجا را بجاآورده نماز خوانده و شام را صرف نموده از آنجا حرکت کرده بمسافت شش ساعت، وقت صبح به‌خان شور رسیدیم. باز روز را در آنجا مکث نموده دوساعت ازشب گذشته حرکت کرده‌ازکاروانسرای شور روانهٔ کربلای معلا شدیم.

ورودبه‌کربلا

روز پنجشنبه ششم‌محرم وارد کربلا شده بازدرهمان خانهٔمرحوم حاجی قوام که در پهلوی باب سدر است منزل نمودیم وبحمدالله‌تعالی ایام عاشورا را همهٔ اوقات درصحن مقدس و رواق مطهر و روضهٔ منور حضرت خامس آل‌عبا علیه‌آلاف‌التحیةوالثناء مشغول زیارت وتعزیه‌داری بودیم. جمعیت کثیری از اهل ایران وعرب وهندی وشامی و از بلاد ارس بزیارت‌آمده در ایام عاشورا خودرا بآن‌مکان شریف رسانیده‌زیارت نموده درك فیض وسعادت مینمودند. هرطایفه وهرسلسله وهرطبقه‌یک نوع ویک قسم‌واهل هرولایتی‌یک وضع مخصوصی تعزیه‌داری مینمود و درآن آستانهٔ مبارکه و روضهٔ مطهره گریه و زاری بجا می‌آورد.

زوار ایرانی

درآن اوقات بقدر دویست و پنجاه نفر زوار اهل نائین و دهات اطراف نائین بزیارت آمده بودند و در شب عاشورا در بالای سرحبیب ابن‌مظاهر، بطورحلقه، زن ومردنشسته بودند ویک نفر روضه خوان، پسر

مرحوم ملا مرتضی علی چاوش در میان آن حلقه و گاهی بیرون حلقه ایستاده بود و مرثیه و تعزیه و روضه میخواند و الحق وضع آنها بسیار مبکی و مؤثر بود و مقصود آنها صرف تعزیه داری و گریهٔ برسیدالشهداء (ع) بود و نیز هرطایفه و هرطبقه‌ای بوضعی دیگر تعزیه گرفته گریه میکردند.

زوار آذربایجانی

اهل آذربایجان که وارد عتبات عالیات میشوند خیلی بااسلوب وقاعده وارد شده اولاً متحدانه وبا جمعیت حرکت مینمایند، زن ومرد همه تمیزوخوش لباس [هستند]، بخصوص اهل قطعهٔ آذربایجانی که حالا بدست پادشاه‌ارس است. مثلاً اهل گنجه وقراباغ وشکی وشیروان و ایروان همه با اسبهای خوب وجمعیت زیاد وارد کربلا شده در وقت صبح وظهر وشب قاعدهٔ آنها اینست که در کاروانسرائی که منزل دارند مالهای خودرا راحت نموده وغذا صرف نموده باجمعیت وچاوش، حسین حسین گویان با کمال خضوع وخشوع وصدق تمام‌واخلاص کامل وارد در صحن مقدس شده درآنجا قدری ایستاده ومکث نموده صلواتها خوانده باتأنی تمام و تعظیم کنان واردصحن مقدس شده درمیان بازمدتی ایستاده چاوش و روضه خوانی که بهمراه دارند چاوشی نموده و روضه خوانده همه واحسین گویان و گریه کنان از وسط صحن حرکت کرده درنزد کفش-کن اول ایوان باز قدری ایستاده و مرثیه خوانده وارد ایوان مطهر میشوند، درآن ایوان نیزیاحسین گویان مقابل در رواق که مقابل ضریح مطهر باشد، مدتی می‌ایستندوتعزیه و روضه میخوانندو گریه میکنندبعد از آن اذن دخول خوانده آستانهٔ مبارك را بوسیده وارد حرم مطهرشده روضه‌خوان وچاوش که بهمراه دارند بزبان ترکی برای آنها بیانی نموده

زیارت میکنند. بعد از آن در پائین پای مبارك در پهلوی ضریح منور حضرت علی اکبر ومقابل ضریح هفتاد و دو تن بطور حلقه می‌نشینند و روضه خوان‌آنها بزبان ترکی، ایستاده، روضه میخواندوبیانات‌وکلماتی میگوید که بعدازگفتن اوکسانی که نشسته‌اند حسین‌حسین میگویند. از وضع بیانات روضه خوان وحسین حسین گفتن آنها چه جای دلها که سنگ را به گریه می‌آورند. خدا میداند حالتی که در یک روز صبحی از وضع عزاداری و روضهٔ‌آنها مشاهده نمودم‌حالت حقیر را چنان منقلب کرد که هر وقت آن روز را وحالت را بخاطر می‌آورم‌حالت حقیرمنقلب شده می‌گریم و زاری میکنم. باری مقصود آنها فقط بشرفیابی و زیارت وتعزیه‌داری و گریه برسیدالشهداء علیه‌السلم است.

زوارهندی

وضع زیارت اهل هند چنان است؛ اول که وارد کربلا میشوند خود را شست وشو داده زن و مرد لباس خود را تغییر داده و لباسهای پاك وپاکیزه برخود پوشانیده وارد حرم مطهر شده یک نفر زیارتنامه خوان درجلو آنها ایستاده بعد از اذن دخول وطواف دور ضریح دریک سمتی ازحرم‌مطهر یا رواق منور،آن جمعیت زن ومرد درتوی هم‌نشسته و زیارتنامه خوان نیز نشسته زیارت مفصل برای آنها میخواند. بیشتر اهل هند را دیدم که زیارتها را نشسته میخوانند. زنهای هندیها در بیرون و در منازل و درکاروانسرا روی خود را نمیپوشانند ولی‌هنگامی که برای زیارت وارد حرم مطهر میشوند چادر ومقنعه‌وروبندمی‌بندند.

وضع زیارت اعراب‌بدوی

وضع زیارت‌آمدن اعراب بدوی‌چنانست که فوج‌فوج ودسته دسته زن ومرد واطفال با پای برهنه وارد صحن‌مقدس‌و رواق مطهرشده‌اولاً

درهرجا وهرمکان‌باشد فرود آمده منزل مینمایند. در میان کوچه ومیان صحن و در ایوان مطهر و در رواق اطراف گنبد مطهر زن ومرد واطفال تنگ بتنگ یکدیگر می‌نشینند ومیخوابند وکثافت ونجاست وناتمیزی میکنند و از مستحفظین وخدام وفراشهای صحن وحرم ابداً کسی بآنها حرفی نمیزند ومنع نمیکند، باختیار خود حرکت مینمایند. زیارت آنها چنان است که دورضریح طواف مینمایند و هنگام طواف با حضرت سیدالشهداء علیه‌السلم تکلم مینمایندوصحبت میدارند. میگویند: یاحسین ما پیاده‌آمده‌ایم پای ما درد آمد، امسال‌زراعت ما خوب نشد، پسر من ناخوش است شفا بده، من اولاد ذکور میخواهم. یاآنکه پای خودرا یکی بضریح میمالد که یا حسین پای من میخارد پای مرا بخاران! دیگری اولاد میخواهد، دیگری میگوید مرا بردشمن من غلبه بده. مکررعلما ومتولیها خواسته‌اند که‌آن اعراب را ازوضع بی‌ادبی وکثافت و ورودآنها بحرم‌منع نمایند همان شب حضرت سیدالشهداء علیه‌السلم را در خواب دیده‌اند که منع حالت زوار مرا ننمائید خود میدانند، ما پاك کنندهٔ نجاستها وکثافتهای آنهائیم دخلی بشما ندارد.

باری در هنگام‌زیارت عاشورا وعرفه بقدری از اعراب بدوی زن ومرد بزیارت‌می‌آیند که اهل‌ایران واهل کربلا بهیچوجه درآن جمعیت معلوم نمیشوند، مثل گوسفند زن ومرد شب و روز درصحن و ایوانها و رواق‌دراز نشسته وخوابیده‌اند و ابداً کسی متعرض آنها نمیشود. لباس مردآنها یک پیراهن ویک عباست ولباس زنهای‌آنهانیز پیراهن وعبائی بیشتر نیست وجمیع بدن وپا و دست وبازو وسینه وصورت خودرا خال

کبود میزنند که جای خالی ندارد وصورت خود را بقدری خال و خط می کنند که مهوع میشودولب پائین خودرا نیزتماماً ازخال سیاهمیکنند وبدماغ خود سه سوراخ میکنند و دانهها و آویزها که آن را خزامه میگویند بدماغ خودمی‌آویزند وبعضی‌آن آویزهارابقدری بزرگ‌میسازند که روی تمام دهان آنها را گرفته است.

عاشورا در کربلا

باری خدام مخصوص حضرت در روزعاشورا دسته شده تماماً باسرهای برهنه درصحن مقدس‌سینه زنان بصحن‌شریف حضرت عباس رفته و ازآنجا مراجعت نموده بطرف خیمه گاه رفته علمها وتوقهابهمراه برداشته بازمراجعت بصحن‌مقدس‌حضرت سیدالشهداء علیه‌السلم نموده بعد از آن در میان صحن ایستاده منبری آورده آقا سید جواد کلید دار در بالای منبر رفته باسربرهنه روضه ومرثیه خوانده حالتهای مردم‌تمام منقلب شده ونیز جمعی ازطلاب وعلما دسته شده طوری وقسمی دیگر سینه میزنند.

اعراب کربلا نیز با نوحه خوان مخصوص همه بدنهای خودرا عریان نموده طوری سینه میزنند که مافوق آن متصور نیست. نیزیک شخصی است از اهل کربلا که ازعطاران است، نوحه و مرثیهٔ عربی را بسیارفصیح وبلیغ میخواند وجمعی دور او راگرفته درحین خواندن او بوضع مخصوص‌دم او را میگیرند وسینه میزنند ونیز درایام عاشورا وبعد ازعاشورا درکنار صحن مقدس در هرطرفی روضه خوانی بالای منبر رفته روضه میخوانند وعرب وعجم درپای منبر آنها حاضر میشوند.

باری درصحن مقدس و درایوان مطهر و در روضهٔ منور هرجا

وهر گوشه تمام مردم مشغول تعزیه داری و روضه خوانی [هستندو] با کمال صدق و اخلاص و از صمیم قلب برای حضرت خامس آل عبا جناب سیدالشهدا علیه السلم گریه و زاری مینماید . حقیقةً هر کسی وارد زمین کربلاوآن ارض اقدس و آن صحن مقدس و آن مکان شریف میشود قصدش تعزیه داری و گریه برسیدالشهدا است . عجب زمین با اثر پرخون مبکی است زمین کربلا، یمین ویسار وفوق وتحت آنجا تماماً گریه و زاری وتعزیه است ، شعف وسرور و وجدوطرب درآن مکان ممکن نیست . گویاشادی وشادمانی وخندیدن درآن زمین موجود نیست و از بشاشت وسرورشخص پرهیز و احتراز میکند و ازحالت ترنم و انبساط انسان شرمگین وخجل میشودوناشایسته وقبیح تصور مینماید . رفتن بزیارت درکربلای معلا و تشرف جستن بآن آستانهٔ مقدسه محض برای گریه و زاری وتعزیه داری واندوه وغم است، شخص نبایدقصدی ونیتی درآن مکان شریف داشته باشد .

بنای گنبد وبارگاه

باری بنای گنبد وبارگاه و رواق وایوان را درایام سابق سلاطین آل بویه ساخته بودند، بعد خرابی بهمرسانیده . در این اواخرآقا محمد شاه مرحوم این بنای حالیه را از نو بنیاد نموده، هرچه هست حالا از بناهای مرحوم آقامحمد شاه است . الحق گنبد مطهر ومسجدپشت سر که جزو حرم است با رواق اطراف گنبد و ایوان را خیلی خوب و پاکیزه ساخته . اگرچه گنبد مطهر حضرت سیدالشهداء علیه السلم از گنبدهای سایرائمهٔ اطهار خیلی کوچکتر است ولی بسیارخوب وپاکیزه ساخته اند . سقف ایوان و اندرون ومسجد و رواق اطراف تماماً را از آینه مقرنس و مصنع نموده اند و درهائی که واردحرم و وارد رواق میشود همه نقرگین

است و ضریح اول و دوم چوبی وفولاد است و ضریح آخری را فتحعلی شاه مرحوم از نقره ساخته است وبا ضریح حضرت علی اکبر که چسبیده بپائین پای حضرت است و زمین حرم مطهر و رواق با ازاره‌های اطراف حرم و رواق، تمام از سنگهای مرمر موصل است که سنگ سیاه و سفید خال خال است. قبر حبیب بن مظاهر اسدی در رواق واقع است.

تکیهٔ بکتاشی

تکیهٔ بکتاشی در ایام قدیم در رواق مطهر روبروی حضرت بوده بعد درزمان آقا محمد شاه مرحوم که وضع گنبد و رواق را تغییر داده‌اند جای تکیه را نیز تغییر داده‌اند و در طرف قبلهٔ صحن مقدس تکیهٔ بسیار بزرگی ساخته‌اند.

درویشهای بکتاشی چراغ روشن می کنند

تفصیل درویشهای بکتاشی که درسابق مقیم ومجاور تربت مبارك حضرت سیدالشهدا علیه السلم بوده‌اند چنانست که آن درویش در هنگامی که از برای گنبد مبارك صحن وآبادی نبوده و خادم و کسی معین از برای خدمات حرم نبوده درویش بکتاش هرشب چراغ روشن نموده از اطاق و زاویهٔ خود برای قبر مبارك حضرت میبرده و این عادت حالا نیزبرقرار وموجوداست که هرشب اول مغرب باید ازتکیهٔ بکتاشی چراغ وشمعی روشن نموده درفانوس گذارده داخل رواق مطهر نموده جمیع شمعهای حرم و رواق را از آن شمع روشن مینمایند.

موجب ایجاد نهر حسینی

باری از زمانی که سلطان سلیم که یکی از سلاطین عثمانی بوده وبه عراق‌عرب وبغداد آمده‌بعد از آن بز یارت کربلای معلاآمده درویش بکتاشی را ساکن ومعتکف خیمه گاه می‌بیند. سلطان بدرویش میگوید چیزی از من بخواه. درویش میگوید من ازشما چیزی خواهش ندارم

مگر آنکه بفرمائیدآبی از نهر فرات آورده بپای سبزه های من جاری نمایند. سلطان حکم نموده که از نهر فرات آب برای درویش جاری کنند. وزرا و کسان سلطان عرض میکنند که ازشط فرات تا به کربلا شش فرسخ راه است ومخارج گزاف لازم است و زحمت زیاد دارد که آب را از این مسافت بعیده به کربلا بیاورند. سلطان میفرمایدچقدر خرج دارد؟ عرض میکنند بقدری که کیسهٔ پول را پهلوی همدیگر بچینند از آنجا تا به کربلا. سلطان فرموده بود که از درازی کیسه یا ازعرض کیسه؟ مقصود وزرا از این عرض بسلطان آن بوده که سلطان را از زیادی مخارج بترسانند وخیال سلطان را از این کار منصرف سازند سلطان نیز این جواب را از همت شاهانهٔ خود وامتثال فرمایش درویش بکتاشی داده، عاقبت حکم فرمود که نهر بزرگی از آب فرات از طرف مصیب بمسافت شش فرسخ به کربلا جاری نموده که حالا آن نهر را نهر حسینی میگویند و آبادیهای شهر کربلا و باغها وبستانها و زراعتها تماماً از آن آب نهر حسینی است. باری نفس بی ریای درویش چنان اثر کرد.

تکیهٔ بکتاشی در کربلا

خلاصه حالا تکیهٔ بکتاشی که در صحن مقدس واقع است موقوفهٔ گزاف داردازاملاك وباغ وزراعت وخانه ودکان وکاروانسرا ومتولی. شیخ تکیه حالا آقا سید تقی داده است و الحق بسیار سید معقولیست و خدمت فقرا رسیده اگرچه خود اصلاً از سلسلهٔ نقشبندی بوده ولی در ایام حیات ترابی بابا بسر قبر حاجی بکتاش رفته در آنجا خدمت ترابی بابا اذن و اجازه گرفته که شیخ ورئیس تکیه باشد وپدر او و اجداد او نیز در همین تکیه شیخ بوده‌اند وقبر آن درویش بکتاشی درطرف قبله

در بیرون صحن مقدس مقابل در قبله مدفونست و گنبدی برروی قبر او ساخته اند. تکیهٔ بکتاشی را که حالا برپاست آقا محمد خان مرحوم ساخته اند. صحن تکیه گنبد مانند است ومسقف است ویک راه دالان و دو چشمهٔ ایوان بطرف صحن دارد وچند اطاق دیگر در اطراف آن واقع است که محل و منزل درویشهاست و همه اوقات درویشهای بکتاشی از طرف اسلامبول و روسیلی و ارنا و دو طرف اناطولی و سر قبر حاجی بکتاش که بزیارت عتبات عالیات می‌آیند در آن تکیه منزل مینمایند وشام و ناهار وقهوهٔ آنها از موقوفهٔ تکیه است که آقا سید تقی دده بآنها میرساند. هرشب در آن تکیه غذای پخته و برنج و گوشت طبخ میشود وآقا سید تقی دده کمال رعایت و احترام نسبت بدرویشها مینماید وهنگام رفتن درویشها بعزم زیارت نجف اشرف جزئی مخارج راه بآنها میدهد.

آقا سید تقی دده را یک پسر است سید عباس نام بسیار جوان معقول مؤدبی است و او پسری دارد سید حسین که سید تقی دده نوهٔ خودرا بسیاردوست میدارد. حالاآقا سید تقی در کربلا مرد یست با دولت ومکنت ومشهور ومعروف واملاك موقوفه که بدست اوست خیلی معمور وآباد کرده است و خود او میگفت که من حالا دو هزار وپانصد نخل خرما دارم که بارورند و زراعت وباغ و اشجار از هرقبیل دارد.

دعوت دریشهای بکتاشی به دیگ جوش

باری درهنگام توقف در کربلای معلا دو روز درمنزل حقیرترتیب مجلس دیگ جوش داده درویشهای بکتاشی رادعوت نموده که بقدر بیست نفربودندوبیست نفراز احباب وفقرا وپسرهای جناب آقاشیخ زین العابدین مازندرانی نیز حضور داشتند وجناب مؤیدالملک تشریف داشتند. ترتیب

دیگ جوش را حاجی آقا حسین اخوی دادند ومخارج دیگ جوش را یک روز حاجی محمد علی تاجر خوئی که باطناً از فقرا وموحدین است داده و روز دیگر را جناب مؤیدالملک وجه مخارج دیگ جوش رالطف نمودند وچنان مجلسی درکربلای معلا کسی ندیده بود که علما وفقرا و درویش و زاهد در یک مجلس موحدانه وعارفانه بنشینند و در سر یک سفره حاضر شوند.

فرش آن مجلس راآقا سید جواد کلیددار از صحن مقدس فرستاده و دیگ وظروف وسفره را آقا شیخ موسی از خانهٔ خود فرستادند.

مقصود حقیر از این مجلس دیگ‌جوش و انعقادآن‌جمعیت این بود که مردم کربلا وعلما بدانند که درویشهای بکتاشی شیعهٔ اثنی عشری وجعفری مذهبند. چون ترکی زبانند و فارسی نمیدانند ولباس آنها نیز غیر از لباس اهل کربلا وایرانیانست مردم کربلا و ایرانی تصورمیکنند که آنها خارج مذهبند و ابداً از ابتدا تا بحال از اهل ایران وعرب و علما کسی نسبت بدرویشها اعتنا و التفاتی نمیکندآنها را دعوت بخانه نمیکنند وبجائی ضیافت نمی‌برند و کسی باآنها آمیزش نمیکند وکسی دستگیری بآنها نمینماید، حتی در آن روز دعوت دیگ جوش در منزل حقیر که آقا سید تقی دده و درویشها وعلما ومردم حاضر بودند آقا سید تقی نطقی فرمودند وبیان نمودند که حالامدت چهارصد سالست که شیخ بکتاشی بادرویشهای بکتاشی از منزل وتکیهٔ خود ابداً بضیافت ومهمانی بخانه ومنزل احدی از احاد نرفته‌اند واین درویشها درکربلا درسرسفرهٔ کسی ننشسته‌اند وتا بحال اتفاق نیفتاده که من درویشها را با خود

بردارم وبخانهٔ کسی وارد شوم ، این آمدن در این مجلس امروزمحض ازبرای خلوص نیت‌و راستی ومحبت حاجی پیرزاده است که اودرویشها را دوست میداردوما هم ازشدت محبت باو در این مجلس حاضرشدیم. جمیع اهل مجلس آن کسانی که مقیم کربلا بودند همه تصدیق آقا سید تقی دده را نمودند که‌ما ابداً بخاطرنداریم که درویشهای بکتاشی با دده که شیخ آنهاست بجائی بضیافت رفته باشند این مجلس امروز خاصهٔ شماست. حقیر نیز منتها تشکر و اظهارممنونیت از تشریف‌داشتن آقا سید تقی دده و درویشهای بکتاشی در آن مجلس نمودم وتا هنگام بودن و توقف حقیر به کربلا جناب دده هرروزه بدیدن حقیر تشریف می‌آوردند وحقیر ازملاقات وصحبت‌ایشان محظوظ ومسرور میشدم. یک شب حقیر را با جمعی در تکیه دعوت نموده بره بریان که درشکم او بعضی‌لبوبات تعبیه کرده وپخته بودند طبخ کرده بود، خوردیم وهمه لذت بردیم. یک روز یک ظرف رطب برای حقیر ، دده فرستاده بودند که از بزرگی و درشتی حقیر چنان رطبی‌ندیده بودم حتی بعضی که در مجلس‌حاضر بودند گفتند که ما هم ندیده‌ایم. جناب‌حاجی سید علی‌آقای قطب‌ازدیدن‌آن‌رطب تعجب کردندومیل نمودند وبسیارتعریف کردند.

باری یکی از درویشها که نام او درویش آدم بود که از مکهٔ معظمه بسمت جده و شیراز رفته و در شیراز خدمت میرزا جلال‌الدین که مجدالاشراف باشند رسیده و اظهار ممنونیت از ایشان مینمود و از شیراز از راه اصفهان و طهران بزیارت مشهد مقدس مشرف شده در آن هنگام اززیارت مشهدرضا(ع) مراجعت نموده درآن مجلس دیگ‌جوش

حاضر بود وفارسی را خوب تکلم‌میکرد و درویش فهمیده‌ای بود. سایر درویشها نیز بسیار معقول ومؤدب و با ذکر و ورد بودند.

ذکر جوانب اربعهٔ صحن مقدس حضرت سیدالشهداء

باری در یک طرف صحن مقدس مدرسه‌ایست که آن را مدرسهٔ حسنخان میگویند. آن مدرسه را بسیارخوب ساخته‌اند، دیوار و ایوانها دو مرتبه وتماماً کاشی کاری. ولی‌آن مدرسه را بسیار بد نگاه میدارند، طوری آن مدرسه متعفن بود که حقیر نتوانستم بایستم و گردش کنم و آنجا را سیاحت نمایم.

مدرسهٔ کوچکی دیگر هست در سر مقبرهٔ مرحوم میرزا آقا خان صدراعظم که آنجا نیز خرابه ومتعفن است.

صحن مقدس را در اوایل دولت اعلیحضرت ناصرالدین شاه تنخواهی التفات فرموده مرحوم شیخ عبدالحسین طهرانی تعمیروبنائی وکاشی کاری نموده‌اند وگویا در آن زمان بنا ومعمار تقلب نموده‌بنا را بی‌بنیاد وکاشیها را بیرنگ ساخته‌اند، همه‌صحن وحجرات وکاشی کاریها درهم ریخته ومغشوش‌وخراب شده است، گویا مثل آنکه گچ آن کاشیها وآجرها یخ کرده است وبعد خراب شده است.

نیز یک طرف صحن، سقاخانه‌ایست که‌آن را سقاخانهٔ نادرسلطان میگویند که‌آبها بامشک‌آورده‌درآن‌سقاخانه‌میریزند برای‌آشامیدن مردم.

در سمت‌پائین پای مبارک‌در صحن مقدس حاجی علینقی نامیست ایرانی بسیار آدم معقول‌وسقای معتبر یست که‌تغارها وخمره‌ها ازآبهای

صاف با کمال سلیقه بانواع واقسام سرد نموده شبها را در بالای بام بلند آب را سرد نگاه‌داشته و روزهارا درچاه وسردابها نگاه داشته همهٔ اوقات حاجی علینقی آب سرد موجود دارد وهرکه با سلیقه است درکربلاآب خوب را میفرستد و از حاجی علینقی میگیرد حتی سکنجبین بسیارخوب دارد که با آب سرد مردم از او میخرند.

باری گنبد وبارگاه و ایوان و رواق حضرت در وسط صحن مقدس واقع شده که اطراف صحن بیک‌نوع گشادگی دارد و ایوان بزرگیست درصحن درسمت پشت سر مبارك که از بناهای سلاطین صفویه است که کاشی کاریهای خوب ومزین دارد که هنوز خراب نشده است وقبر مرحوم میرزا موسی وزیرمشهور، پدر جناب میرزا عیسای وزیر، درآنجاست وبهترین جاها وباشکوه‌ترین مکانهای صحن مقدس از برای مقبره همان ایوان بزرگست. جلوایوان پرده‌ای بزرگ دارد ولی حالا مندرس شده‌و نیز قالی وفرش داشته که حالا پاره شده. چراغ آنجا شبهاروشن است. متولی‌ومباشر قبرمرحوم میرزا موسی وزیرجناب فضایل مآب آقا شیخ موسی پسر مرحوم شیخ محمد حسن قزوینی است که با کمال خوبی مواظبت به امورات مقبرهٔ مرحوم‌وزیردارند و ازقراری که میگفتند مخارج روضه خوانی وچراغ مقبره از طهران بجناب آقا شیخ موسی نرسیده.

حاجی میرزا عبدالله‌خان شیرازی

حاجی میرزا عبدالله‌خان شیرازی مدتهاست درکربلامجاور شده‌اند وعمامه برسر گذارده با کمال قدس و تقوی حرکت میکنند، هرروز را درحرم مبارك بزیارت حاضر میشوند. دو پسر دارند درشیراز که یکی محمد صادقخان نام دارد ویکی ابوالقاسمخان که‌درسر املاك وزراعات

ایشان میباشندوعیال ایشان زینت الحاجیه بسیار زن مقدسهٔ باتقوائیست وصاحب دولت ومکنت زیاد میباشند. درآن هنگام که حقیر در کربلا بودم پیر زنی که نام او حاجی آقا بود ودخترحاجی اسدالله خان شیرازی بوده بی‌شوهر و بی‌اولا صاحب هشتهزارتومان دولت و مکنت، ده روز قبل ازفوت خود، حاجی‌میرزا عبدالله خان را وصی‌خودنموده جمیع دولت واموال‌خود را بدانه‌ای نبات به‌حاجی‌میرزا عبدالله‌خان صلح میکندوبعد از فوت او حاجی میرزا عبدالله خان جنازهٔ او را باکمال احترام و ادب برداشته در بیرون درسدر مقبرهٔ مخصوصی خریده بقیمت چهارصدتومان و آن زن را در آنجا دفن مینمایند.

زمین صحن مقدس بسیار خراب وپست وبلند بوده. حاجی محمد صادق تاجر شیرازی تمام زمین صحن را خراب نموده خاکهای او را بیرون برده وهمهٔ زمین را سرداب ساخته برای دفن اموات و زمین‌صحن را از سنگک تراشیده فرش نموده.

کیفیت صحن و گنبد و رواق حضرت عباس‌علیه‌السلم

نیز مرحوم حاجی‌محمد صادق تاجر شیرازی صحن مقدس حضرت عباس رابسیار بطور خوب‌وباشکوه ساخته وتعمیرنموده است یعنی صحن قدیم حضرت عباس بسیار کوچک وخراب وآجری‌بوده، اولاً خانه های بسیار خریده و هرطرف صحن را بزرگ و وسیع نموده و دور تا بدور را ایوانها و در ایوانها حجره‌ها قرار داده است و از برای حجره‌ها درهای خوب وتمام حجره‌ها و ایوانها و دیوارها را دو مرتبه ساخته و کلاً

را کاشی کاری خوب نموده است، الحق چنان صحن باصفای خوبی که مانند ندارد و زمین صحن را نیز از سنگ تراشیده فرش نموده است و درگاه صحن را طرف قبله کریاس بسیاربزرگ و درعالی قرار داده است وقبر خود را دردالان درگاه طرف قبله قرارداده است وقبر او درسردابی است و اطاق روی سرداب از آینه های خوب مقرنس و گچ بری نموده وچل چراغها وديوارکوبها برسر قبر حاجی محمد صادق قرار داده‌اندو قاری وخادم درسر قبر اوهست. خدا انشاءالله او را رحمت کناد که در جمیع اماکن متبرکه ومشاهد مقدسه یک خدمت ویک کارخیری ویک بنای معتبری نموده است، جائی را فروگذاشت نکرده. عجب سعادت و عجب نیت خالصانه‌ای داشته وعجب نام نیکی برای خود گذاشته که ابدالدهر نام نیک او در اماکن متبرکه بزبانها وبیانهاست.

گنبد مطهر حضرت عباس خرابی بهم رسانیده، حالا از جانب سلطان روم طبقهٔ روی گنبد را از نو باآجر ساخته کاشی کاری مینمایند و رواق را نیز یکی از اهل ایران آینه نموده‌اند.

گنبد حضرت عباس بزرگتر از گنبد مطهرحضرت سیدالشهداست وچهار نخل خرما در طرف قبلهٔ صحن مقدس حضرت عباس است که سابقاً درمیان خانه هائی بوده که حاجی محمد صادق آن خانه ها را خریده وخراب کرده و جزو صحن نموده حالا آن نخلهای خرما در جلو ایوان بقطار واقع شده. صحن مقدس حضرت عباس راپنج درگاه استواندرون گنبد را ازآینه ساخته وضریح مقدس را از نقره ساخته‌اند. چون‌مردم زوار بسیار نذر و نیاز برای حضرت عباس مـی‌آورند ونیت و قصد آنها

اینست که نذرخود را نقداً یاجنساً دراندرون ضریح بیندازند وهرچیزی که در اندرون ضریح ریختند هنگام گشودن در ضریح از مال کلیددار مخصوص است که آن وجوهات ونذرهای اندرون ضریح خاصهٔ کلیددار است و ابداً بکسی رجوع ندارد و اگر زوار نذر خود را بروضهٔ حضرت عباس وارد کرد وبیکی از خدام داد خدام قسمت میکنند و دخلی به کلیددار ندارد.

باری هنگام نذرآوردن زوار که داخل روضهٔ مطهر میشوند خدام ملتفت حالت آنها شده اصرار و ابرام مینمایند که نذر خود را در ضریح نینداز وبما بده که قسمت کنیم، اگر قوت خدام رسید که آن نذر را از آن زوار گرفته میان خود قسمت مینمایند و الا زوار بیشتر اوقات نذر را مخفیاً در ضریح می اندازند.

شخص زواری رادیدم که دردست اوقدری تنخواه بود ومیخواست در ضریح بریزدوچند نفرخادم دست اورا گرفته بودند وممانعت میکردند که این نذر را بما بده و در ضریح نریز و آن شخص زوار دست خود را محکم گرفته وقبول نمیکرد که من نذر کرده‌ام ولابد باید کـه این نذر را در ضریح مبارك بریزم وخدام حریف اونشدند و در ضریح ریخت.

باری فاصلهٔ صحن مقدس حضرت سیدالشهدا علیه السلم باصحن حضرت عباس بقدر چهارصد قدم است و این فاصله بازار مسقف است ولی بازارتنگ است و ازهرنوع بقال وقناد ومیوه‌فروش ونانوا نشسته‌اند ونیز دکاکین مهر فروشی یا تسبیح وتربت درآن بازار است و در زیر دکاکین مقبرهٔ بعضی علما وسایر مردم است که قاری درآن زیرنشسته

وقراءت مینماید و شبها در زیر دکانها چراغ روشن است. در اکثر کوچه های کربلا مقبرهٔ مردمان معتبر وعلما و بزرگان ایران است و اطاقهای خوب با قاری ومخارج در سر آن مقبره‌ها نشسته‌اند.

چند تن از علمای کربلای معلا

آقاشیخ زین‌العابدین مازندرانی

در کربلای معلا بزرگ علما وفقها ومجتهدین جناب حجةالاسلام شیخ زین‌العابدین مازندرانی میباشند که الحق درین دوره زاهد وموحد و عالم منحصر بوجود ایشانست. نماز پنجگانهٔ خود را همه اوقات در حرم مطهرحضرت سیدالشهدا علیه‌السلم بجامی‌آورند ومؤمنین ومقدسین اقتدا بایشان مینمایند. سن ایشان حالا بقدرهشتاد متجاوزاست وتحصیل علم را در اماکن متبرکه نموده وعمر خود را در مشاهد مقدسه صرف نموده‌اند وبرای ایشان چهار پسر با فضل است: یکی جناب آقا شیخ حسین که حالا در کربلا رئیس و پیشوا و مقتدای جمعی از مؤمنین میباشند. دیگر جناب آقا شیخ علی که الحق صاحب اخلاق حمیده و کمالات وعلم وفضل وعرفان وحال میباشند، شخص ازملاقات‌وحضور ایشان فیض روحانی حاصل‌مینماید،بشاش وخوشحال وبافرح وباانبساط وبی‌تکبر است. نیز برادرسیم‌آقاشیخ محمد که ایشان نیز درکمال وفضل وتقوی بی‌همتا وبی‌بدلند وصاحب حال و عرفان میباشند. پسر چهارم ایشان آقا شیخ عبدالله میباشند که ایشان نیز با کمال اخلاق حمیده و صفات پسندیده وشکسته نفسی وحالت فقر و درویشی میباشند واکثراز کتب عرفا وفقرا را خوانده و از بردارند وبمناسبت میخوانند. واقعاً این

اخوان در این دوره نوظهور میباشند که با وجود داشتن علم ظاهر با کمال دقت دارای علوم واخلاق عرفا وصوفیه نیز میباشند وبا هرطبقه از فقرا وعرفا نشسته کسب حال وعرفان مینمایند و صفات خودبینی و خود پسندی وغرور وتکبر که [نزد] علما وطلاب باطل است ابداً ندارند.

آقاشیخ‌موسی جناب آقا شیخ موسی پسرمرحوم شیخ محمد حسین قزوینی که سالهاست مجاور وساکن کربلای معلا میباشند، صاحب علم وفضل و حالات خوب واخلاق حمیده میباشند و بقدر قوه واستطاعت خود هر کسی بکربلای معلا واردشود کمال مهربانی وخدمتگزاری نسبت باومینمایند وضیافت ومهمانداری میکنند ومواظب خدمات وزحمات هر کسی میشوند وبیریا خدمت مینمایند وهمهٔ اوقات درخانه وسرای او مسافر ومهمان و درویش ورفیق آمد وشد دارند وبسیار باتقوی وتقدس میباشند ودر کربلا از خود خانه و ملک دارند. دو برادر دیگر دارند یکی آقاشیخ یحیی نام دارند که باتفاق آقا سید حسین نایب‌التولیهٔ مشهد مقدس در آن آستانهٔ مقدسهٔ حضرت رضامیباشند وبرادر دیگرایشان درشیراز میباشند.

آقاغلامحسین خرازی آقا غلامحسین پسر حاجی یوسف علی خرازی که سالهاست در کربلای معلا منزل دارند وبعضی امورات روضه خوانی دولتی ازجانب اعلیحضرت ناصرالدین شاه وبعضی چراغ وچل چراغهائی که ازجانب دولت ایران در روضهٔ مطهرهٔ حضرت خامس آل عبا روشن مینمایند بدست آقا غلامحسین است و الحق آقا غلامحسین بسیار آدم معقول درست کار امینی میباشند با صفات حمیده و اخلاق پسندیده است.

باری مهدی نهاوندی را که بتصدیق وضمانت ملا حسین خراسانی

کاروانسرا دار کاظمین، باسم خدمت و نوکری نزد ما ها مانده بود در نجف و کربلا بعضی تقلبات از او دیده شد، در اواخر توقف کربلا عذر او را خواسته او را از نزد خود اخراج نمودیم وبرای خدمت درویش بشیر نام یزدی که اصلاً ازغلامهای خانه‌زاد بعضی از تجار و کسان دیگر بوده و نزد اسکندرخان حاکم یزد ومرحوم معیرالممالک بوده و ابراهیم خان نایب اصطبل عاقبت او را آزاد نموده، درویش نیزبسبک درویشی لباس خودرا تغییر داده وبه عتبات‌عالیات‌آمده در آن‌صفحات توقف نموده، آدم کم خدمتی آرامی‌است ولی‌بسیار عوام‌وتقدس خشک بیمعنی داشت، او را بهمراه خود نگاه داشتیم.

حرکت از کربلای معلا

باری روز سه شنبه سیم ماه صفر سنهٔ ۱۳۰۶ از کربلا از منزل خود حرکت کرده در حرم مطهر زیارت خوانده وآستان مبارك رابوسیده بخانهٔ حاجی میرزا عبدالله‌خان آمده‌شب را درروضه خوانی‌ایشان‌استماع ذکر مصیبت نموده بعد از آن جناب آقا شیخ علی پسر جناب آقا شیخ زین العابدین وشیخ محمد وشیخ عبدالله و آقا شیخ مهدی پسر مرحوم آقا شیخ عبدالحسین وآقای آقا شیخ موسی و آقا غلامحسین بمشایعت آمده کمال احترام و محبت بجا آورده آقا غلامحسین سه‌جعبه شیرینی بهمراه آورده بودند.

دردکمر باری چون حقیر در کربلای معلا بعد از ایام عاشورا بناخوشی کمردردشدیدی مبتلاشدم بطوری که نمیتوانستم‌حرکت کنم وبنشینم

وبایستم و راه بروم و بخوابم، بقدر یکهفته با اینحالت در بستر افتاده و خوابیده وناله میکردم و احباب و رفقا بدیدن حقیر می‌آمدند ولی برای مداوا بجز اینکه دو دفعه از حب مخصوصی که در نزد خود داشتم و از پاریس آورده بودم خوردم ومزاج لینت بهمرسانیده قدری حالتم بهتر شد. از اینجهة نمیتوانستم سوار مال شوم، جناب آقا شیخ موسی کجاوهٔ مخصوص خود را داده باروپوش کجاوهٔ کتان وبالشت پر وحقیروحاجی آقا حسین درکجاوه نشسته از احباب و دوستان وداع نموده شب را از کربلا حرکت نمودیم.

صبح روزسه شنبه واردقریهٔ مصیب شدیم، از جسرروی شطفرات عبورنموده در یک خانه منزل نمودیم. حاجی رحیمخان صندوقدار که از طهران بزیارت می‌آمدند او را در منزل مصیب دیدیم.

باری شب را ازمصیب حرکت کرده روزچهارشنبهٔ چهارم ماه[صفر] وارد قریهٔ محمودی شده درآنجا نیز درخانه منزل نموده شب راحرکت نموده صبح روز پنجشنبه پنجم ماه صفر وارد کاظمین (ع) شدیم و باز در همان کاروانسرای سید وارد و دربالاخانه‌ای که در سفرسابق منزل داشتیم منزل گرفته شب را وضو گرفته بزیارت مشرف شدیم.

جشن تولد ناصرالدین شاه

فردای آن روز را به بغداد رفته بدیدن آقای مشیرالوزاره رفته چون روز ششم ماه صفر بود وعید مولود اعلیحضرت ناصرالدین شاه آن روز را لباس رسمی پوشیده درکارپردازخانه جشن گرفته موزیکان وسازدولتی حاضر نموده اعیان و اشراف شهر بدیدن مشیرالوزاره می‌آمدند و تجار ایرانی و اجزای حکومتی بغداد با لباس رسمی بتهنیت آمده شب را نیزچراغان

مفصلی درکارپردازخانه نمودند. باری بعد از دیدن مشیرالوزاره بخان حاجی درویش علی رفته جناب حاجی محمد علی تاجر خوئی را دیدن نموده باز به کاظمین مراجعت نمودیم.

باری بعدازپنج روز جناب مؤیدالملک تدارك سفرزیارت‌عسکریین را نمودند وحقیر وحاجی‌آقا حسین به اتفاق ایشان حرکت کرده حاجی میرزا احمدشیرازی که درنجف اشرف ساکن است‌چون بزیارت عسکریین مشرف نشده بود، جناب‌مؤیدالملک حاجی‌میرزا احمد راباخودآوردند. الحق حاجی میرزا احمد بسیارآدم‌خوش‌فطرت وبا اخلاق حمیده‌است. علیقلی‌خان نیز همراه میباشند.

حسن نام برادر زن حاجی ملا عباس کاظمینی برای خدمت و نوکری در خدمت جناب مؤیدالملک است ولی بقدری آن حسن نام وقیح و بی‌ادب و نامعقول وبی‌تربیت وهرزه وبد ذات است که در دنیا مثل او ندیده‌ام. حقیر زنِ قحبه‌شنیده بودم‌ولی [مرد قحبه] درعمرخود ندیده بودم، حسن را مرد قحبه دیدم که درکمال قحبگی‌وبی روئی که ازدرجهٔ اول ونمرهٔ اول‌است، خدا انشاءالله انسان را ازشراوحفظ کند. او نیز در این‌سفر همراه است‌ولی حقیربا او تکلم نمیکنم و روی‌محبت ومهربانی با او ندارم.

حرکت از کاظمین به طرف سامره

باری شب را از کاظمین حرکت کرده چون مکاری قاطر قوی نداشت ونتوانست کجاوه بردارد لابدآ سوار برقاطر شدیم و در بین راه

چند دفعه از قافله عقب مانده راه را گم کردیم. عاقبت وقت صبح به کاروانسرای مشاهده رسیده در آنجا توقف کردیم. از کاظمین بخان مشاهده پنج ساعت راه است. همان روز را درخان مشاهده توقف نموده شب را باجناب مؤیدالملک دربام آن کاروانسرا جای خواب انداخته استراحت نمودیم.

قریهٔ دوجیل

پنجساعت از شب گذشته ازخان مشاهده حرکت کرده به مسافت پنج ساعت بقریهٔ دوجیل رسیدیم ومنزل را در مسجدی قرار داده مسجد باصفائی که خادم آن مسجد کاظم نامی بود. اهالی قریهٔ دوجیل تماماً شیعه مذهب میباشند. آن روز را در آنجا توقف نموده در قریهٔ دوجیل انار بسیار خوب دارد ترش وشیرین. حقیرخود هوس نمودم و درباغ یکی از اهالی آنجا رفته بدست خود انار چیدم وبقدر چهارمن انارخریده ولی بقیمت گزاف، یک من دو قران. آن روز را زواری که در دوجیل بودند تماماً انار خریده خوردند.

قریهٔ بلده

باری آخر شب را حرکت کرده بعد از پنج ساعت راه بقریهٔ بلده رسیدیم و چون در بلده منزل و جایگاه وکاروانسرائی ندارد بجز یک کاروانسرای بی‌سقف، حقیر وعلی‌قلی‌خان جلورفته یک خانه سراغ گرفته صاحب خانه خود از برای زیارت کاظمین رفته بود عیال او اذن داده در آن خانه منزل گرفتیم. اهل بلده تماماً شیعهٔ اثنی عشری میباشند و زنهای آنها برخلاف اعراب آن صفحات با کمال عفت وعصمت وپرهیز کاری.

راه راگم کردیم

باری آن روز را دربلده مانده وقت عصر از آنجا حرکت کرده شب را بلب دجله رسیدیم. حقیر وحاجی میرزا احمد و علیقلیخان جلو افتاده

راه را گم کردیم. در میان جنگل وخارها ونیزارها افتاده درگودالها و پست وبلندیها گرفتارشدیم، عاقبت به کشتزار ذرت و ارزن رسیدیم که صدای شخص عربی می‌آمد، اورا بانگ زده‌آمده و راه را از او جویاشده خود آن عرب بهمراه آمده راهنمائی نمود تا بدجله رسیدیم. جمعی از زوار ترك تبریزی از سامره مراجعت مینمودند و از آب عبور کرده‌بودند حاضر بودند.

باری جناب مؤیدالملك و حاجی آقا حسین در لب دجله وارد شده بودند، همدیگر را پیدا کرده‌قدری نشستیم‌تاآنکه‌قفه را حاضر کرده درقفه نشسته ازآب عبور کردیم وهمچنین جمیع مالها و بنه‌را در قفه گذارده از آب عبور دادند.

باری همهٔ همراهان‌از آب عبور کرده در روی ریگهای کناردجله در مهتاب فرش انداخته نشستیم. علیقلیخان بمجرد رسیدن به آشپز دستورالعمل داده پلو بسیار خوبی‌طبخ نموده همان‌شب صرف شد ونیز زنهای اعراب خربوزه‌های خوب آورده خریدیم وصرف شد. کرایهٔ قفه که مالها وآدمها وبنه را از آب عبور داده بودند بیست روپیه شده که چهارتومان باشد. صاحبان قفه از دولت هزار لیرهٔعثمانی اجاره نموده‌اند کـه مردم زوار را از دجله عبور داده هزار لیره بدولت بدهند و مابقی هرقدر منفعت کند از خودآنها باشد. باری مبلغ گزافی‌از زوار میگیرند، از آدمی یك قران و از سوار دو قران.

ورود به سامره و تشرف بزیارت عسکریین علیهماالسلم

باری صبح ازآن موقع حرکت کرده بسمت سرّمن‌رأی روانه‌شده

بمسافت پنج ساعت به سرمن رأی رسیده ولی دو فرسخ مانده بشهر گنبد مطهر عسکریین علیهما السلم نمایان شد.

در سرمن رأی در خان استرابادیها در بالا خانهٔ آن خان منزل گرفته جناب مؤیدالملک در یک اطاق، حقیر وحاجی‌آقا حسین وحاجی میرزا احمد دریک اطاق، علیقلیخان وحسن قحبه وشیخ عبدالکریم نام زیارت نامه خوان کاظمین (ع) در یک اطاق.

روز ورود، حقیر وحاجی آقا حسین و درویش بشیرلباس خود را برداشته بلب دجله رفته خود را شست وشو داده غسل زیارت نموده لباس خود را تغییر داده و پاك ومطهر شده بزیارت حضرت عسکریین علیهماالسلم مشرف شدیم. حین زیارت وآستان بوسی جناب‌آقا سیدعلی کلیددار آستانهٔ مبارکه مخصوصاً آمده درضریح مبارك راگشوده حقیر وحاجی آقا حسین را اذن داده وارد ضریح مطهر شده درآنجا زیارت مخصوص خواندیم وضریح را بوسیده بیرون‌آمدیم. فردای‌آن روزباتفاق جناب مؤیدالملک بزیارت مقام حضرت صاحب‌الامر عجل‌الله فرجه در سرداب داخل شده زیارت خواندیم و در لب همان چاه که حضرت در آنجاغایب شده‌اند ایستاده وزیارت نمودیم‌وهمت خواسته‌و دو رکعت نماز در همان سرداب مبارك خوانده بیرون آمدیم.

شرح حالات جناب میرزا وتشرف بحضور مبارك ایشان

جناب‌مستطاب‌حجة‌الاسلام‌آقای‌حاجی میرزا حسن‌شیرازی سلمه‌الله تعالی که دراین دوره وزمان در جمیع ملت ومذهب تشیع در ایران‌و

هند و روم مسلم کل است در زهد وتقوی و ورع و دیانت وسالهاست که در عتبات عالیات توقف دارند وحالا مدت پانزده سال است کن در سرمن رأی آمده‌اند و در آنجا منزل کرده‌اند و دو پسر دارند و دو دختر که درخدمت ایشان در خانهٔ علیحده منزل دارند وبقدر صدوپنجاه نفر طلبه وعلمای ایرانی در خدمت ایشان تحصیل علم مینمایند ودرسامره مجاور شده‌اند و از ایران‌وهند وسایر بلاد تنخواه ثلث وسال امام رانزد جناب ایشان می‌آورند وجناب ایشان خیلی بقاعده وبطور عقل با حکم استخاره بمستحقین التفات می‌فرمایند و هر کسی را باندازهٔ وضع حالت او چیزی التفات میفرمایند. بیشتر اوقات را درخانه تشریف‌دارند و کمتر بیرون تشریف می‌آورند و زوار که به سرمن‌رأی می‌آیند خیلی آرزوی ملاقات‌و رسیدن خدمت جناب میرزا را مینمایند وهمیشهٔ اوقات درخانهٔ جناب ایشان جمعیت و ازدحام از زوار بسیار نشسته‌اند ومنتظرشرفیابی خدمت‌ایشان میباشند وبسیار از مردم تنخواه می‌آورند که خدمت‌ایشان بدهند وایشان قبول نمیکنند ومیگویند که خود شما بمستحق بدهید و بسیار از فقرا و مساکین می‌آیند و از خود جناب میرزا پول میخواهند وهمه را بطورقاعده تنخواه التفات‌میکنند وجمیع سؤال وجواب وحساب بولایات وبکسانی که پول میفرستند خدمت جناب میرزا خود ایشان بخط خودشان مینویسند وتنخواه گزاف از اطراف خدمت ایشان می‌آید از ده تومان‌تاده هزارتومان تا پنجاه هزار تومان‌وتماماً نزد خودایشان جمع شده بمستحق میرسانند و بکسان و اتباع وپسرهای خودشان مثل سایر مردم‌سلوك مینمایندو تفاوت و ترجیح قرار نمیدهند وامتیازنمیدهند.

در کربلا و نجف و کاظمین وطهران وشیراز واصفهان وسایر بلاد کسانی هستند که از طرف جناب میرزا ماهانه ورسوم دارند یعنی از طلاب و فقرا که ماه بماه ماهانه بآنها میرسد. درهرجا جناب میرزا ازجانب خود چند نفر آدم امین ووکیل دارند که با او سؤال وجواب میفرمایند.

یکرروز باتفاق جناب مؤیدالملک وحاجی آقا حسین وحاجی میرزا احمد ازجانب ایشان وقت خواسته درحرم خانهٔ ایشان خدمتشان رسیدیم. دست ایشان را بوسیده ونشستیم. قدری احوال پرسی فرمودند، حقیرعرض کردم: بحمدالله در این دوره مثل جنابعالی شخصی هست که باید اهل زمان بوجود مثل جنابعالی افتخار نمایند و درحقیقت جنابعالی اسباب امیدواری مردم هستید که مردم باطمینان قلب برسائل و فرمایشات جنابعالی رجوع مینمایند. فرمودند: خدا کند که چنین باشد، مردم بحسن ظن خود درحق من چنین خیال میکنند، خدا نکند که پرده از روی کار برافتد و وای از آن روزی که پرده از کار برداشته شود «یوم تبلی السرائر» دو دفعه فرمودند «یوم تبلی السرائر».

باری صاحب اخلاق حمیده وصفات پسندیده وبی منیت و خودبینی و درویش منش وفروتن، صورتی کشیده قدی متوسط چشم مشکی ریش کم ولی سفید، ابروی سفید لبهای کلفت پیشانی بلند عمامهٔ بسیار کوچک بقدر سه ذرع از پارچهٔ سبز. در اندرون و اطاق ایشان بسیار بی کلفت وبی فرش وبی زینت خدمتکار مخصوص ایشان شیخ عبدالکریم نام است، بسیار آدم با حال وباصداقت. دراندرون جناب ایشان زنی بیشترنیست که مشغول خدمت ایشانست ولی عیال خود ایشان درخانهٔ خارجست،

عیال دیگر ایشان فوت شده است. سن ایشان از هشتاد متجاوز است.

در تعریف حسن اخلاق جناب ایشان همین قدر بس است که جمیع علما وفقهای عصر ایشان کلاً معتقد وسطیع جناب ایشان میباشند و ابداً حسدوبخل نسبت بایشان ندارند وریاست وبزرگی ایشان را کلاً مسلم دارند وهرنوع اتفاقی ونزاعی و گفتگوئی اگر در سرمن رأی پیدا شود ابداً جناب میرزا مداخله در آن امر نمیفرمایند. حتی دو سال قبل بعضی الواط و اوباش نسبت به پسرجناب ایشان بیحرمتی کرده پسرایشان را زده بودند، جناب میرزا ابداً متعرض نشده بودندوفرمایشی درا ینباب باحدی نفرموده بودند.

یکنفر برادر دارند که حاجی میرزا اسدالله نام دارد و در کربلای معلامسکن دارند ودرعلم طب کاملند وبسیارآدم معقول وسلیم النفس. بیشتر از سردم کربلا وعراق عرب بطبابت وسلیقهٔ طبی جناب حاجی میرزا اسدالله معتقد میباشندوبسا مریضها و ناخوشیهای سخت سزمن را علاج نموده‌اند و همه وقت ناخوش را بطبیعت و مراج خودوا گذار میکنند و ناخوش را بدواهای سخت آلوده نمیکنند بچیزهای سهل علاج مینمایند.

باری در این دوره و در این زمان جناب حاجی میرزا حسن از هرجهة شخص اول اهل علم واخلاق وسلوك وزهدوتقوی وتدین است.

ذکر بنای صحن وایوان و رواق و گنبد مطهر عسکریین علیهما السلم

وضع گنبدوبارگاه وصحن مقدس عسکریین علیهما السلم: گنبدمطهر

وایوان و رواق وصحن مقدس را مرحوم احمدخان دنبلی خوئی ساخته است ولی بنای گنبد مطهر از جمیع گنبدهای اماکن متبرکه بزرگتر وبلندتر است ، اطراف صحن مقدس طاقنماست ولی بی‌حجره ، زمین صحن قبرستان آجری است که شکل قبرها نمایانست . ایوان جلو گنبد را هنوز سقف نزده‌اند و رواق اطراف گنبد مطهر را از گچ سفید نموده‌اند وفرش و ازارهٔ گنبد مطهر از سنگهای مرمر موصل است وضریح مطهر از فولاد جوهری است و قبر مبارك امام علی‌النقی وامام حسن عسکری علیهماالسلم و نرجس خاتون درهمان ضریح فولاد است بقطار وقبر مبارك حلیمه‌خاتون خواهر امام علی‌النقی علیه‌السلم در پائین پای امام حسن عسکریست و ضریح مخصوص دارد ، دیوار سقف گنبد مطهر تماماً از آینه مقرنس است ، میگویند محمد علی میرزا پسر خاقان مغفور آینه نموده است . روی گنبد مطهر را در سنهٔ ۱۲۸۵ اعلیحضرت ناصرالدین شاه فرمایش داده‌مرحوم شیخ عبدالحسین طهرانی طلا نموده خشتهای طلا معیرالممالك در طهران دستورالعمل داده ساخته وبارکرده به سامره آورده بروی گنبد نصب نموده‌اند . ولی‌حالا گنبد مطهر چندجا شکست خورده وشکافهای واضح پیدا شده که اگر در این زودیها تعمیر ننمایند بکلی خراب میشود . پایهٔ گنبد وپایه های ایوان و رواق را بسیار محکم ساخته‌اند واحمدخان دنبلی مرحوم تمام مخارج بنای صحن مقدس و گنبد مطهر را خودخرج نموده وقبرخود احمد خان وبرادر واقوام واتباع او در رواق درسردابه‌ای مخصوص میباشد . در پشت سر مبارك ایوانیست که میگویند مسجد حضرت امام علی‌النقی بوده وحیاط علیحده وصحن مخصوص دارد .

مغیب حضرت صاحب الزمان

مقام مخصوص حضرت صاحب الامر(ع) دراندرون مسجد یست که آن مسجد را محمد علی میرزای مذکور ساخته. در پهلوی گنبد دری است که سرداب مانند بقدر بیست پله باید به پائین رفت، بعد ازرسیدن به پائین پله ها به یک کریاس کوچکی داخل میشود و از آن کریاس بدالانی داخل شده ازآن دالان وارد یک اطاق طولانی که بقدرهشت ذرع طول اوست وسه ذرع عرض و زمین آن از سنگ مرمر است وسقف آن را از آینه ساخته‌اند و درآخر آن اطاق یک درگاهی از چوب منبت ساخته‌اند که چار چوب آن در را تماماً منبت کرده‌اند وکتیبهٔ آن‌را از آیات قرآن نوشته‌اند وتاریخ آن را دیدم در سنهٔ ٦ . ٦ ساخته‌اند. باری ازآن درگاه که داخل میشوند یک اطاقی‌است دوذرع در دوذرع و در یک‌زاویهٔ‌آن اطاق چاهی است که لب‌آن چاه را ازسنگ مرمر یزد مربع ساخته‌اند و عمق چاه بقدر پنج ذرع بیشتر نیست و میگویند حضرت صاحب‌الامر درآن‌چاه غایب شده‌اند و زوار درآن سردابه داخل‌شده در سر آن چاه ایستاده زیارت میخوانند ولب آن چاه را میبوسند وبعضی از زوار داخل اندرون چاه شده قدری ازخاك چاه برای تیمن‌وتبرك باخود برمیدارند. دردورهٔ اطاق دوذرعی، گنبدی ازچوب‌درزمان ششصدوشش هجری ساخته‌اند که اسامی مبارك ائمهٔ اطهاررا در روی آن گنبد منبت نموده‌اند. باری‌بحمدالله تعالی‌زیارت مقام‌صاحب‌الامر را نموده استمداد همت وتوجه خواسته دو رکعت نماز درآن مقام گزارده بیرون آمدیم. در ایام توقف در سامره سه دفعه بزیارت آن مقام مبارك مشرف شدیم.

باری اهل سامره بیشتر سنی مذهبند مگر چند نفری. حتی‌اینکه

تا چند سال قبل آقا سید علی کلیددار سنی بوده ولی حالا از قراری که شیعه های سامره میگفتند وخود او مذکور میداشت وخوابهای خود را نقل میکرد شیعهٔ خالص شده ولی سایر خدام وزیارت نامه خوانها کلاً سنی اند. شیخ محمود زیارت نامه خوان اباًعن جد شیعه بوده وهست وبسیار آدم معقولی است ونیز شیخ خلیل وبرادرهای او شیعه اند.

آقا سید علی کلیددار

آقا سید علی کلید دار مرد بسیار خوبی با اخلاق حمیده است و بسیار میل و رغبت بسواری و شکار دارد. از برای جناب مؤیدالملک یک عدد شکار آهو تعارف فرستادند و یک روز بخانهٔ او رفتیم. خانهٔ او مثل خانه های رعیتی است که اسب وقاطر در وسط حیاط بسته اند ولی منزل وبالاخانه های مفروش دارد. او را یک دو پسر هست که پسر بزرگ او نایب کلیددار است ورئیس بلدیه که نام او سید محمد است، او نیز سنی است. چون بدیدن آمده بود روزی را بازدید اورفته کمال مهمان نوازی ومحبت را نموده جمعی ازاهل سامره درآن مجلس حاضر بودند.

قصبهٔ سامره

باری وضع قصبهٔ سامره اینست که بقدر چهارصد خانوار جمعیت دارد و دیوار اطراف قصبه را یکی از شیعه های اهل هند ساخته است. تمام دیوار را ازآجروگچ ساخته اندوتمام عمارتهای سامره ازآجرهائیست که از خرابه های شهر قدیم سامره درآورده اند و در عمارات تازه کار کرده وساخته اند.

میرزا محمد علی نامی است در سامره که در سابق ایام ازجانب دولت ایران نایب آنجا بوده، دو سه نفر پسر داردویک زنی که علویه

است. میرزا محمد علی بسیار آدم مفسد ومغرض واسباب نفاق وفساد مابین طلاب ومجاورین اهل سامره است و زوار و کسانی که بزیارت می‌آیند از جانب خود فضولیها نموده مردم بیچاره را متضرر میسازد.

شهر قدیم سامره

باری وضع شهر قدیم سامره چنانست: از قرارخرابه‌هائی که حالا نمایانست طول و عرض شهر بقدر دو فرسخ در دو فرسخ متجاوز است وتمام شهر راازآجروگچ ساخته‌اند که حالا ازآثار وبناهای‌آن‌نمایانست. یک مسجد بسیار بزرگی در نزدیکی سامره بوده که حالا دیوار ومنارهٔ آن باقی است که طول حیاط مسجد دویست ذرع است وعرض آن‌صدو پنجاه ذرع و وضع منارهٔ آن چنانست که راه پلهٔ آن مناره از بیرون‌مناره است، مثلاً پایهٔ منار را بسیار بزرگ گرفته‌اند وهرقدر بالا سیرودوضع مناره باریک میشود و راه مناره مثل‌مارپیچ از دور تابدور ببالا میرود. عمارتها وحمامهای بسیار در شهر قدیم‌سامره بوده که حالا بکلی‌خراب وبایر شده. درآن زمان درجلو دجله سدی بسته‌اند وآب دجله رابرروی زمین انداخته داخل شهر سامره آورده در جمیع کوچه‌ها و باغها عبور داده‌اند ولی حالا ابداً آثار آن عمارتها و باغها و نهرها نمایان نیست. در اطراف سامره حالا یک درخت وآثار زراعت نیست وحالا فاصلهٔ‌قصبهٔ سامره تا بلب دجله بقدر پانصد قدم راه است.

نواب نوارش علیخان که یکی از نوابهای معتبر هندوستانست و در آنجا صاحب حکومت‌ودولت ومکنت میباشددرکربلای معلاامللاك بسیار خریده وباغ وبستان وزراعت نموده وقلعهٔ جدید بنانموده ونیزدر سامره املاك بسیار خریده و بقدر صد باب دکان و بازار بسیار خوب

آجری ساخته. حالا زن وعیال وکسان او در سامره سکنی دارند والحق بسیار اسباب آبادی و معموریت این صفحات عتبات عالیات میباشند. نواب ناصر علیخان که برادر نواب نوارش علیخانست درکربلا ونجف وکاظمین و سرمن رأی مشغول و مباشر بنائی وعمارات آنجا میباشند و بسیار از مردم دستگیری و محبت و مهربانی مینمایند. و بسیار خوش عقیده وباخلوص میباشند.

وضع سامره خیلی بوضع دهات شبیه است . اکثر چیزها یافت نمیشود مثلاً پنیر وماست که در همه جا هست در آنجا نیست مگردر بهار واکثر چیزها را ازکاظمین باید آورد.

حرکت از سامره بطرف کاظمین

باری از سامره به کاظمین بعضی از مردم از راه دجله با کلک میروند. وضع کلک چنانست که بقدر پنجاه یا صد خیک را باد کرده بپهلوی هم بسته روی آن خیکها را از چوب وعلف نرم ریخته روی آنها را فرش انداخته بر روی آن می‌نشینند وخیلی براحت و آرامی بمدت سه روز وسه شب باآن کلک از سامره به کاظمین میروند وشبها را درکنار دجله کلک را با ریسمانی بسته بکنارهٔ خشکی می‌بندند و روی کلک را باچوب وعلف سایبان درست کرده که از آفتاب محفوظ باشند. جناب مؤیدالملک تخت روان خود را درکلک آوردند، گاهی که هوا سرد میشد در تخت روان استراحت مینمودند. حقیر وحاجی آقا حسین وحاجی میرزا احمد و جناب مؤیدالملک در یک طرف کلک منزل داشتیم و

علیقلیخان وسایر نوکرها درطرف دیگر کلک. خربوزه وهندوانه واسباب خوراك از هرچیز بهمراه برداشته بودیم. وضع حرکت کلك در آب بسیار بطور راحت وآسایش است و کلك بسیار بزرگ هست که از کرکوك وموصل گندم وجو به بغداد میبرند که هر کلکی هزارخیك بهم بسته‌اند وبقدر ده هزار وبیستهزار من بار برروی کلك میگذارند وچون دراطراف دجله نزدیک سامره خربوزه و هندوانه بسیار بعمل می‌آورند هرروزه کلکهای بسیار مملو از خربوزه وهندوانه از سامره به بغداد و کاظمین می‌آورند. بهترین خربوزه‌های عربستان همان خربوزهٔ سامره است واکثر مردم محض از برای خربوزه خوردن به سامره میروند و این حرکت را زیارت بطیخیه میگویند.

باری یک شب را در کلک باد شدید آمد و کلک را در کناره باریسمان بستند وحقیر ازکلك بیرون آمده در کناره خوابیدم. وقت صبح باز در کلک رفته روانه شدیم. اطراف دجله دو طرف بعضی جاها که آب دجله فرو نشسته بود وزمین دجله نمایان شده بود در آن زمینها، برطوبت زمین، هندوانه وخربوزه وخیار ولوبیا کاشته بودند. بعضی جاها در وسط دجله جزیره مانند قطعه قطعه زمین از آب بیرون آمده ولی آن زمینها تماماً ریگ بوم است بلکه تمام آنها زمین ریگ است که آب دجله آورده وجمع شده. درآن زمینهای وسط دجله نیز از هرنوع سبزی وخربوزه وهندوانه کاشته‌اند. بسیار از زمینهای اطراف دجله هست که بکلی خراب وبایرافتاده که ابداً درآن زمینها کشت و زراعت ننموده‌اند باوجودی که ممکن است که درکناردجله از سامره تابه بصره آبادیهای بسیار و اشجار ونخیلات و زراعات فراوان نمود.

الحق دولت عثمانی در باب آبادی عراق عرب بسیار کاهلی مینماید و از نظرخود دور انداخته است. مگر در کنار دجله بعضی سیاه چادر دیده میشود که اعراب اندکی زراعت نموده بقدر خود و در آن چادرها سکنی دارند وبعضی جاها گاو وگوسفند دیده میشود.

چون اسباب آذوقه ونان که بهمراه داشتیم تمام شد لابدآ کلک را نگاه داشتند و در آن سیاه چادرها رفته قدری نان جو از آنها خریده صرف مینمودیم وبحمدالله تعالی بسلامتی گذشت. وارد کاظمین شده بارها رااز کلک بیرون آورده باحمال بمنزل برده در همان منزل سابق منزل نمودیم.

باری جناب آقا سید محمد ملقب به آقا کوچک سلمه‌الله تعالی پسر مرحوم آقا سید صادق که مدت هفت سال است در سامره مشغول تحصیل علم میباشند این اوقات که حقیر به کاظمین مشرف بودم جناب ایشان نیز بجهة بعضی امورات وناخوشی دو سه نفر اولاد خود ازسامره به کاظمین تشریف آورده بودند. اکثر اوقات خدمت جناب ایشان رسیده از فیض صحبت جناب ایشان مسرور ومحظوظ میشدم. پسر بزرگ ایشان آقا میرزا ابوالقاسم ماشاءالله حالا بزرگ شده‌اند وتحصیل علم مینمایند. **درکاظمین**

نواب مستطاب حاجی ابوالفضل میرزا پسر مرحوم ظل السلطان پسر خاقان مغفور که سالهای سالست در عتبات عالیات مسکن دارند، خانه ومنزل ایشان در کاظمین میباشد وبهترین جا ونزدیکترین مکان بصحن مقدس خانهٔ سرکارشاهزاده است. مرحوم ظل السطان در کربلا دررواق مطهر مدفون میباشند. عیال سرکار شاهزاده دختر مرحوم حاجی میرزا هادی جواهری است که صاحب دولت ومکنت زیاد میباشندولی

از او اولا ندارند و حالا دو نفر دختر از کردیه های کردستان گرفته‌اند که باآنها علاقه و الفت دارند. زندگی واسباب معاش سرکارشاهزاده بحمدالله خوب است. باغ و زراعت وخانه وحمام ودکان ومستقل دارند ونیز مواجب ازدولت ایران به ایشان میرسد و ازتوقف درعتبات وماندن درکاظمین راضی وشاکرند و درهنگام زیارات مخصوصه به‌نجف‌اشرف وکربلای‌معلا مشرف میشوند وبسیار باادب وبا شرم حضوروبااخلاق حمیده وبا تقوی میباشند.

حرکت از کاظمین به بغداد بعنوان مراجعت به ایران

باری‌مراجعت از سرمن‌رأی باز درکاظمین ده روزتمام توقف‌نموده روز پنجشنبه سیم‌ماه ربیع‌الاول باجناب مؤیدالملك ازکاظمین حرکت کرده با گاری‌اسبی‌به بغدادآمده‌بکارپردازخانه سرکار میرزامحمودخان مشیرالوزاره آمدیم‌وحاجی‌آقا حسین‌اسباب منزل راجمع کرده با درویش بشیر باررحمال نموده تاجسر بغداد و ازآنجا درقفه گذارده بجهازمجیدی نام انگلیسی وارد شده اسبابها را در آنجا گذارده جا ومکان برای خود وحقیر معین نموده و درویش بشیر را نزد اسبابها گذارده خود حاجی‌آقا حسین بکارپردازخانه آمده متفقاً ناهار صرف نموده بعد از صرف ناهار بدیدن‌حاجی محمد علی‌خوئی‌رفتیم. حاجی‌آقاحسین‌شب را درنزد حاجی محمد علی مانده حقیر مراجعت بکارپردازخانه نمودم وشام را درآنجا صرف نموده سه ساعت از شب گذشته به اتفاق جناب مؤیدالملك و مشیرالوزاره و حاجی میرزا احمد درقفه نشسته به جهاز وارد شدیم، از

برای جناب مؤیدالملک در قمره جای مخصوصی گرفته بودند. حقیر و حاجی آقا حسین در یکجا منزل داشتیم. حاجی بشیر را مرخص نموده از جهاز مراجعت به کاظمین نموده که در همان عتبات عالیات بماند. باری قدری آذوقه واسباب خودرا برای راه گرفته بودیم، مشیرالوزاره نیز بهمراه حاجی آقا حسین نان وپلو و دارچین ونبات همراه نموده بود. این اسبابهارا باخود برداشته حقیرمیگفتم اینها آذوقهٔ بیست نفرجمعیت است.

ذکر حرکت جهاز و کیفیت طاق کسری و زیارت حضرت سلمان فارسی

باری مشیرالوزاره باحاجی میرزا احمد وداع نموده درقفه نشسته به منزل کارپردازخانه رفتند. شب را جهاز درمیان دجله توقف نموده صبح روز جمعه وقت طلوع آفتاب بنای حرکت راگذارده چون دجله آب ندارد وهنوز طغیان آب نشده گودی آب بسیارکم است وجهازبسیار بهآهستگی ویواش یواش حرکت میکند. اکثرجاها جهازبگل می‌نشیند ونمیتواند عبور نماید لابدآعملجات جهاز ازجهاز بیرون آمده بازنجیرها وطنابها وتدبیرهائی که خودآنها میدانند بحکم کپیتان جهاز راحرکت میدهند، باز بقدر ربع فرسخ جهازحرکت کرده باز بگل می‌نشیند.

باری جهاز بقدر شش ساعت که ازبغداد دور شده ودرگل نشست طاق کسری وگنبد و بارگاه حضرت سلیمان پاك رحمةالله علیه نمایان شد. جناب مؤیدالملک ازکپیتان خواهش نموده بکاره حاضر نموده از جهاز بیرون آمدیم و باتفاق جناب مؤیدالملک و حاجی آقا حسین و

علی‌قلیخان و میرزا خرم و میرزا احمد نام ازکنار دجله بقدر هزار قدم دور شده پیاده میرفتیم تاآنکه به‌طاق کسری رسیدیم.

طاق کسری

وضع طاق چنانست که یک ایوان طولانی شده پنجاه ذرع طول ایوان وبیست وچهار ذرع عرض ایوان وشصت ذرع ارتفاع سقف ایوان است که این ایوان را طاق کسری میگویند و تمام آن را ازآجر وگچ ساخته‌اند وکلفتی پی وپایهٔ‌آن شش‌ذرع است. ایوان انوشیروان‌عادل بوده‌است. دراطراف آن طاق عمارتهای بسیار بوده است که حالا بکلی خراب شده وآجرهای آن را بکلی برده‌اند و بعضی چوبهای کلفت در میان دیواروپی‌اطراف طاق دیده شد که بعضی‌خراب شده وافتاده‌است. کپیتان کشتی‌میگفت که ازاین‌چوبهای طاق کسری برداشته‌ام وصندلی ومیز ساخته‌ام برای تماشا وعتیقه (۱) ونیز کپیتان جهاز چار چوبه را از همان چوبهای کهنهٔ طاق کسری‌برای گذاردن عکس‌ساخته که‌آن چار-چوبه را باعکس طاق کسری به جناب مؤیدالملک برسم یادگارتقدیم نمود. جناب مؤیدالملک این چند شعر را در حین تماشای آن طاق خواندند، از قصیدهٔ خاقانیست:

ما بارگه دادیم این رفت ستم برما
برقصرستمکاران تاخودچه رسد خذلان (۲)

مزار سلمان فارسی

بعد ازتماشای طاق کسری وعبرت‌ازبی‌اعتباری دنیارفتیم بزیارت قبر حضرت سلمان فارسی علیه‌الرحمة و در آنجا زیارت خواندیم وهمت خواستیم. کلیددار آنجا حسن نام داشت وچند خانوار درسر قبر سلمان

۱ـ درمتن «انتیقه»است. ۲ـ درمتن: تاخودچه‌رسدخذلان‌برقصرستمکاران.

منزل داشتند. بعد از آن از راه غیر معمول مراجعت کردیم که بدجله آمده بجهاز وارد شویم، راه را گم کرده در جنگل خار افتاده حقیروحاجی آقا حسین وخرم ومیرزا رضا بزحمت زیاد درجای پرخار راه را گم کرده با صدمه وتعب زیاد پاها زخم‌شده روز روشن ازترس آنکه مبادا همدیگر را گم کنیم دایم یکدیگر را صدا میزدیم تا بمنزل یعنی بکنار دجله رسیدیم دیدیم هنوز جهاز درگل نشسته. دوازده نفر زن ومردمسقطی شیعه مذهب آنها نیز بقدر بیست روپیه که پنج تومان باشد به کپیتان داده و اذن گرفته بزیارت حضرت سلمان آمدند و در مراجعت آنها نیز در زمین خار زارگرفتار شده با ما متصل شدند. با زحمت زیاد ازکنار دجله باز در بکاره نشسته بجهاز وارد شدیم. الحمدلله رب‌العالمین.

باری مدت شش روز تمام جهاز بقدر پنجاه مرتبه در گل نشسته بزحمت زیاد ومشقت تمام جهاز را ازگل بیرون‌آورده حرکت میدادند. مردم جهاز بعضی از اهل هندوسند و بعضی از اهل شیراز و اصفهان وکرمان ومسقط وکرکوت بودند.

چون قرار براین بود که‌جهاز بمدت سه روز یا چهار روز به‌بصره برسد، بجهة کمی آب معطل شد، مردم آذوقه و نان وآبی که بهمراه داشتند تمام کرده وهمه را صرف نموده وجهاز بآبادی نرسید که مردم آذوقه‌وخورشی بخرند. خیلی ازبرای‌مردم‌جهاز سخت شد ومردم بی‌آذوقه شدند. میرزا خرم نام مسگر شیرازی که مرد شاعر ماهری است و نیز شغل و صنعت مسگری را مهارت تمام دارد مدت چند ماه بود که در کاظمین بوده عازم بوشهر بود و در جهاز همان روز جمعه وقت صبح

هنگام حرکت جهاز وارد جهاز شد با زن و دو دختر خود و ابداً نان و آذوقه واسباب برای خود بهمراه نداشتند بخیال‌آنکه دربین راه‌هرجا که جهازمی‌ایستد میخرند. حقیر ازآن خورشهاونانها واسبابی که‌بهمراه داشتیم به‌میرزا خرم دادم وبعضی‌دیگر که نان وخورش‌نداشتند باآنها بهمراه ناهار وشام میخوردیم. عاقبت جهاز بجائی نرسید وبآبادی‌فرود نیامد وآذوقهٔ ما هم بکلی‌تمام شد. عملجات جهازکه از اهل موصل بودند نان لواش خشک برای خود داشتند. حاجی آقا حسین نزد آنها رفته پنج عدد که بقدر پنج سیر میشد بیک قران خریده صرف نمودیم وشب را از اهل مسقط قدری برنج قرض کرده کته چلو پخته باز متفقاً با همراهان صرف نمودیم.

قریهٔ بغره

تاآنکه روز ششم جهاز بقریهٔ بغره رسیده اهل جهاز بداد وبیداد آمده‌که ما همه ازگرسنگی طاقت نداریم وآذوقه وخوراك برای ماابداً نمانده است. لابداً کپیتان جهاز را درمقابل‌آن ده نگاه‌داشته مردم‌جهاز بعجلهٔ تمام بیرون رفته هر کس هرچه‌بدستش آمده خریده بود. حاجی آقاحسین‌نیز ازجهاز بیرون رفته در ده‌گردش کردند که‌نان وآبی‌بخرند، نان که ابداًبدست نیامده بود،قدری گوشت وقدری‌برنج گرده‌خریده ولی کپیتان شیپور جهاز راکشیده صدا بلند کرد که مردم مراجعت بجهاز نمایند. مردم بیچاره از ترس آنکه مبادا بجهاز نرسند بعضی چیزخریده و بعضی نخریده از ده بجهاز مراجعت نموده و کپیتان جهاز را حرکت داده درصورتی که حاجی‌آقا حسین ومیرزا خرم و دو نفر دیگر هنوزدر ده معطل اسباب خریدن میباشند. بعد از مدتی حاجی آقا حسین از ده

بلب دجله آمده کپیتان بکاره فرستاده حاجی آقا حسین را بجهاز آورده میرزا خرم باز در ده مانده مشغول آذوقه خریدن میباشد. هرقدر جهاز صدا میکند که بازماندگان بیایند بازمیرزا خرم در ده مانده عاقبت‌آمد، درصورتی که جهاز خیلی‌ازکناره دورشده اهل ده خرم‌را درقفه‌نشانیده او را بجهاز رسانیده خرم را مثل جوال اسباب از قفه بجهاز انداختند.

به‌گل نشستن جهاز

باری باز جهاز بقدر یکساعت حرکت کرده باز درگل نشست. عاقبت لابداً کپیتان بارهای سنگین جهاز راکه بقدر هزار خیک خرما بودهمه را ازجهاز بیرون‌آورده و دربکاره‌های بادی گذارده بقدیکساعت مسافت درکنار دجله گذارده وکسانی که در جهاز بودند، بغیر از زن، کپیتان تمام را ازجهاز پیاده نموده درکنار دجله براه افتادیم و بقدر نیم‌فرسخ حرکت کردیم. بعد از آن جهاز را ازگل بیرون‌آورده بازمدت زمانی معطل شده تا باز خیکهای خرما را بارجهاز نموده بعد جهاز را درکناره آورده تمام مسافرین داخل جهاز شدیم.

قریهٔ کوت

باری‌شب هفتم‌وارد قریهٔ کوت فرنگ شدیم. درآنجا قدری‌جهاز معطل شده مردم از جهاز بیرون رفتند وقدری آذوقه ونان خریدند،ولی چه نان خمیر گرم شدهٔ فطیرکه ابداً پختگی درآن مشاهده نمیشد. بقدر دو قران نان خریده برای حقیر آوردند و باکمال لذت و شکر آنها را خوردیم وقدری برنج درکوت گرفته بازکته چلو پخته صرف شد.

میرزا مهدی نام، سید حسینی پسر مرحوم حاجی میرزا نصرالله شیرازی که سالها در رنگون (۱) ماچین تجارت داشته و مرحوم حاجی

۱- در اصل «رنکان» است.

میرزا نصرالله از تجارت دست کشیده به کاظمین آمده مجاور شده وبعداز مدتی مرحوم میشود چون مال‌ومایهٔ تجارت او در بانکوك [1] ورنگون بوده میرزا مهدی ازکاظمین در همین جهاز وارد شده که به هندوستان رفته از آنجا به رنگون برود، والده و برادر او در بانکوك منتظر ورود او میباشند. باری در جهاز درنزدیک هم منزل داریم. جوان بسیارمعقول نجیب شیرینی میباشد با ایشان همغذا و همخوراك هستیم. اهل هند که در جهاز میباشند تماماً شیعه مذهبند و از زیارت عتبات عالیات مراجعت مینمایند وتماماً بازن و عیال و اولاد همراهند وبسیار مردمان معقول وآرام و زاهد وعابدند واکثر زنهای هندیها هرروزه قراءت‌قرآن مجید مینمایند. دردماغ زنهای هندیها آویزهای بسیار بلند است و خلخال پای‌آنها از نقره است وبعضی از پنج سیر بیشتر وزن داردوخیلی آن خلخالها کلفت وبد ترکیب است.

حرکت از کوت‌و ورود به عماره

باری ازکوت فرنگ شب را حرکت کرده به بعضی آبادیهای دیگر رسیده ولی این جهاز انگلیسی در آنجاها ناستاد و بحمدالله جهاز بگل ننشست. شب هشتم که‌شب جمعه باشد هفت‌ساعت‌ازشب گذشته وارد قریهٔ عماره شد.

اجحاف عملجات جهاز

روز قبل کسانی که تذکرهٔ جهاز میدهند وپول میگیرند، بعد از تذکره دادن که روز اول ورود به جهاز بود و عمل خود را گذرانیدند باز عملجات جهاز،دفعهٔ ثانی آمدند و بارها واسباب وصندوق وخورجین مردم را وارسی میکردند واز هرصندوق و اسبابی باز یک روپیه

۱ـ در اصل «بنن» است.

و دو روپیه از مردم بند میشدند و کرایهٔ اسباب میگرفتند ، تا آمدند بسر اسباب وصندوق ما . حاجی محمد علی خوئی از بغداد یک کیسهٔ سربسته ممهور پول به حاجی‌آقا حسین امانت داده بود که حاجی آقا حسین‌آن را در بصره بدست‌آقا محمدجواد تاجر بدهد . باری درصندوق را که حاجی آقا حسین بازکرد که رئیس جهاز ملاحظه نماید کیسهٔ امانت رادیده برداشت وگفت ازکیست وچیست وبکجا میبرید وازکجا آورده‌اید؟ حاجی‌آقا حسین بطور صداقت قصه را بیان نمود . رئیس‌جهاز کیسه را نزد کپیتان برده کپیتان ضبط نمود که چون امانت باید در نزد من باشد چرا شما امانت باخودآورده‌اید؟ خلاصه بعذرهای ناموجه هنوز کیسهٔ امانت را رد نکرده است . حقیر ابدأ در این مسافرتهای فرنگستان و روم ومصر وهند ندیده بودم که در جهاز اسباب وصندوق وبنهٔ مردم راگردش کنند و ازکسی سؤاخذه کنند یا پول بگیرند، این رسم تازه را در این جهاز دیده و بسیار رسم بدیست . این رسم بجز در گمرکخانه های شهرها ، دیگر در جای‌دیگر نیست . خلاصه کپیتان جهازوعملجات‌آن بسیارمردمان‌بی‌تربیت‌وبیقاعده‌اند . تعجب دراینجاست که اهل انگلیس با آن تربیت و آداب و قاعده دانی باین صفحات که می‌آیند عادت بوضع این صفحات مینمایند وبی‌ادب وهرزه میشوند . بجز کپیتان وچهار نفر دیگر ازاتباع خودکه ازاهل انگلیس میباشندمابقی عملجات جهاز تماماً عیسوی مذهب و از اهل موصلند ولی جوانهای بسیار قوی هیکل وپهلوان‌اند .

مقبرهٔ عزیر پیغمبر باری قدری جهاز حرکت کرده بمقامی رسید که مقبره و گنبد و

بارگاه عزیر پیغمبر است. بارگاه و گنبد حضرت عزیر نبی تماماً بدست طایفهٔ یهوداست و دیوار صحن آن بارگاه درلب دجله واقع است وعمارت وخانه و اطاقهای خوب داطراف صحن حضرت عزیر ساخته اندومقدسین یهود در آنجا منزل دارند ویهودیها بسیار نذر و نیاز بدانجا می‌آورند. چون جهاز در آنجا تأمل نمود مقابل گنبد زیارت خواندیم.

قریهٔ کرنه

باری بعد ازمدتی جهازبقریهٔ کرنه رسید، یعنی سه ساعت ازشب گذشته. کرنه جائیست که شط فرات ودجلهٔ بغداد بهمدیگر متصل میشوند.

ورود به بندر بصره

بحمدالله حالا که آب دو شط یکی شده دیگراز برای جهازخطری نماند که بگل بنشیند ومعطل شود. جهاز با کمال آرامی وقوت بیخوف و واهمهٔ گل حرکت میکند و بعد از شش ساعت، قبل از طلوع فجر به بصره وارد شد. در آن هنگام جهاز بکنل که جهاز پُسته باشد حاضر ومنتظر این جهاز بود کاغذ و پُسته را از این جهازگرفته فوراً حرکت کرده بسمت بوشهر ونیس روانه شد.

باری روز که روشن شد مردم ازجهاز بیرون رفتند. جناب مؤیدالملک و حقیر درجهاز ماندیم و حاجی آقا حسین را با علیقلیخان روانهٔ بصره نموده بکارپردازخانه نزد سرکار حاجی میرزا حسنخان رفتند. بعد ازآن حاجی میرزا حسنخان وحاجی میرزا علیخان وحاجی آقا حسین متفقاً در قایق نشسته و بیدق شیر وخورشید نشان ایران را به قایق زده بجهاز وارد شد. از ملاقات حاجی میرزا حسنخان وحاجی میرزا علیخان کمال بشاشت وخرسندی بهم رسانیدیم.

باری کپیتان جهاز کیسهٔ امانت را نزد جناب مؤیدالملک آورده آدمهای آقا محمد جواد تاجر به جهاز وارد شده کیسهٔ امانت را به‌آنها سپردند و از جهاز حرکت کرده در قایق نشسته وارد شهربصره شدیم. چون وقت جزرآب شط بود ونهرآب نداشت ، قدری در بالا خانهٔ منزل آقا محمد جواد تأمـل نمودیم ، تا آنکه آب شط بمد آمده باز در قایق نشسته بشهر بصره درکارپردازخانه وارد شدیم.

مقام علی

عمارت وآبادی که در لب شط ساخته‌اند که اسکلهٔ بصره است‌و بعضی قونسولهای اجنبی در آنجا منزل دارند و گمرکخانه در همانجا واقع است آن موقع را مقام علی میگویند . مقام علی موقعی است کـه حضرت شاه اولیاء صلوات‌الله وسلامه علیه درهنگام تشریف آوردن به بصره در آن مقام و در آن موقع منزل فرموده و نمازگزارده‌اند و حالا آن موقع را صحن وحیاط واطاق وضریحی قرارداده‌اند و زیارتگاه خاص وعام است. هوای مقام علی بجهة مجاورت با شط خیلی بهتر ازهوای بصره است. مسافت از مقام علی تا بصره بقدر سه ربع فرسخ میشود و مردم تماماً با قایق از نهر آب میروند.

ذکر جمعیت و آبادی شهر بصره

شهر بصره بقدرچهار هزار خانه دارد وعدد نفوس آنجاسی هزار نفر است. خانه های بصره آنچه ازاعیان و اشراف است از آجرساخته‌اند و از متوسطین ازخشت خام‌است واز فقرا و رعایا تماماً از نی‌وبوریاست یعنی‌دیوار خانه واطاقها ازنی‌است وسقف‌اطاقهارا ازحصیر پوشانیده‌اند.

وضع خانه‌های بصره بسبک خانه‌های بغداد و کربلاست . حیاطها کوچک وعمارات را دو مرتبه ساخته‌اند وبسیار بی‌سلیقه و کج ومعوج وکوچه های شهر کج، بعضی خیلی گشاد بعضی بسیار تنگ وبی‌ترتیب. بعضی مساجد دارد ولی مخروبه وبی‌سلیقه ساخته شده. مدرسه و جای درس وعلم کم است. بازار آجری دو سه جا ساخته‌اند ومابقی بازارها دیوار آنها از آجر و سقف آنها از چوب است. حالا چند سال است که بصره خیلی آباد ومعمور شده است و دکان وبازارخوب ساخته‌اند وچند درب مغازه ودکان بزرگ از برای طایفهٔ نصاری ساخته‌اند و ازهرنوع متاع و اجناس درآن دکاکین بهم میرسد. از اهل ایران نیز دربصره بسیار منزل دارند وکسب وتجارت مینمایند.

وضع زراعت وفلاحت شهر بصره

وضع زراعت و اشجار بصره : بیشتر اشجار بصره نخل خرماست که خیلی بسهولت وآسانی بعمل می‌آورند ونخل خرمادر بصره‌واطراف بسیار است درباغات بصره نهرها ساخته‌اند که بقدردو ذرع ویک ذرع عمق داردونخل خرما را در پهلوی‌آن نهرها کاشته‌اند و از شط بزرگ نهرهای بزرگ ساخته‌اند وبه باغات و زمینها وارد کرده‌اند چون شبانه روزی که بیست و چهار ساعت باشد دو دفعه آب شط بجهة جزر و مد دریا حرکت میکند وبالا می‌آید بطوری که‌آب شط درنهرها افتاده‌وارد باغها و زمینها میشود و در نهرهای باغات ونخیلات جاری میشودودر وقت جزرآب آبهائی که درپای نخیلات وباغات افتاده بکلی برمیگردد

باز طرف عصر درهنگام مدآب بازآب به باغات آمده در پای جمیع نخیلات میرود، پس هرروزی دو دفعه آب از شط به پای نخیلات آمده وآبیاری نموده باز عود بشط مینماید. وضع جزر ومدآب دریا خیلی منظم وبقاعده در ابتدای ماه جزر ومدآب هنگام طلوع ماه است و کمتراست ودرهنگام ایام بدر جزر ومد آب بیشتر است.

باری نخیلات اطراف بصره را در جای دیگر عربستان ندیده‌ام یعنی بزیادتی نخیلات بصره؛ از اول قریهٔ کرنه که بالای شط است که جزر ومدآب تا بآنجا میرسد نخیلات است تااول خور که لب دریااست. دو طرف شط تماماً نخیلات که هرطرف شط بقدر یک فرسخ طول تماماً نخل خرماست و از ابتدای کرنه تا لب خور کـه چهل فرسخ متجاوز است تماماً نخل خرماست که دوفرسخ عرض وچهل فرسخ طول نخیلات بصره وتوابع بصره است. از هرقبیل اشجار دربصره بعمل می‌آید ازقبیل انار وسرکبات و زردآلو وتوت ونیز شلتوك برنج بسیار بعمل می‌آورند.

تجارت خرما خرمائی که در بصره بعمل می‌آید بیشتر آن به فرنگستان میرود که جهازات بسیار بزرگ ازپاریس ولندن وآمریک به بصره آمده خرما را بقاعدهٔ تمام از نخل بریده درجای بسیار تمیز پاك و پاکیزه خرمن نموده زن‌ومرد اعراب را حاضرنموده جعبه ها وقوتیهای مقوائی خوشگل باهمان‌جهازها ازفرنگستان‌آورده خرما راتمیزومنتخب نموده‌درجعبه ها وقوتیها دانه دانه‌چیده که سردانهٔ خرما را بقطاردریك طرف وته دانه را بیک طرف گذارده. کمپانـی وتاجر این کار مخارج گزاف نموده بقدر قیمت اصل خرما دو مقابل خرج نموده خرمـا را در جعبه ها و قوتیها

میگذارند. عملجات و اعرابی که خرما را درجعبه میگذاردند روزی دو من وسه من از آن خرما میخورند وتفریط مینمایند.

باری از جهة تجارت خرما بطرف فرنگستان وینگی دنیا دربصره خرماقیمت بهم‌رسانیده ومردم ازاین‌جهة متمول شده واملاك ونخیلات خود را زیاد کرده‌اند وخانه وبازار بصره از این جهة آباد و مزین شده است و روز بروز آبادتر ومعمورتر خواهد شد. شخص که در شهربصره راه میرود و گردش مینماید معلوم ومحسوس است که آبادی شهر تازه استوبیشتر از ده سال نیست که شهر رو به‌آبادی گذارده است. باوجود این آبادی ممکنست که دربصره ده مقابل اینکه حالا آباد است آبادتر ومعمورتر نمایند چرا که زمین بسیار و آب فراوان در دور شط فرات و دجله دارد.

مزار حسن بصری‌وطلحه وزبیر

باری قبر حسن بصری وطلحه و زبیر درنیم‌فرسخ فاصلهٔ شهربصره است و امسال از جانب سلطان روم استنبل روپوش وشمعدانهای نقرهٔ بزرگ برای قبرطلحه و زبیرآورده‌وباکمال ادب و احترام‌ونظام‌عسکری آن اسبابها را از جهاز بیرون آورده والی شهر با اعیان و اشراف آنها در سر قبر حضرات مذکور برده روپوش قبر را ترتیب داده و شمعدانها را درآنجا روشن نموده‌اند.

علمای شیعه

مردم‌بصره بیشتر اهل سنت وجماعت میباشند وشیعه نیز دربصره از عرب وعجم بسیارند. دو نفر از علمای معتبر شیعه در بصره میباشند که یکی ازآنها جناب آقا سید ناصرمیباشند باکمال فضل و زهدوتقوی وتقدس وبا علم و دانش و اطلاعات کامل ازخارجه و داخله. دیگری

جناب آقا سید جواد میباشند که صاحب علم و فضلند و محل وثوق و اعتماد مردم بصره میباشند.

حاجی ملا رضا خان سرتیپ که در بصره ساکن است اصلاً از سلسلهٔ تجار ومردمان معتبر وآدم معقولست ومدت پانزده سال ازجانب دولت ایران در بصره شه بندر وقونسول بوده.

دیگر آقا حسن بهبهانی است که او نیز آدم معقول و با سواد و تاریخ دان [است] وخانه‌وعمارت‌خوب‌دربصره‌دارد. شبی‌جناب‌مؤیدالملک وحقیر وحاجی‌آقا حسین وحاجی‌میرزا حسنخان و جمعی را در خانهٔ خود دعوت نموده الحق ضیافت و مهمانداری خوب نموده سفرهٔ مفصل چیده از هرقبیل خورشها وغذاهای بسیار خوب ترتیب داده ونیز بره بریانی که در شکم اومغزها ولیمونات ترتیب داده وبابرنج طبخ نموده بسیار با سلیقه و تمیز بعمل آورده بودند. در آن شب بحمدالله بهمه خوش گذشت. آقا حسن نیز مدتی دربصره وکیل کارپرداز خانه بوده است.

شرح احوالات حاجی میرزا حسنخان

حاجی میرزا حسنخان اصلاً ازاهل طهران و درسنهٔ ۱۲۸۸ هجری‌منشی‌اول‌سفارت فوق‌العادهٔ دولت انگلیس بوده که برای تحدید حدود بلوچستان وسیستان‌مأمور بودند. پس‌ازانجام آن مسأله درسنهٔ ۱۲۹۱ باتفاق جناب حشمةالملک امیر قاینات برای ایفای فریضهٔ‌حج به مکهٔ معظمه مشرف شده ازطریق شام مراجعت مینمودهاند. درعرض راه چشم درد شدیدی عارضشان شده و چون در یک منزلی شام قریب

دو هزار تومان پول امیرقاین را اعراب دزدیده بودند لهذا خان مشارالیه محض استعلاج درد دیده و استحصال نقود مسروقه ناگزیر از اقامت شام شده پس ازآنکه پولها پیدا شد وعباسقلیخان بلعید(؟) حاجی میرزا حسنخان متوجه اسلامبول شده چون شخص مستعد وصاحب خط و ربط بود لهذا جناب معین الملک درسفارتخانهٔ اسلامبول نخست منصب انشاء وترجمانی سفارت سنیه را بعهدهٔ کفایت ایشان مفوض داشته در ظرف چند سال اقامت در اسلامبول ترقیات فوق العاده نموده و به امتیازات فایقه نایل گشته در این اثناء یکی ازخانمهای سرای سلطنتی عثمانیه ـ که معمول است محترمانه بشوهر میدهند ـ قسمت ایشان میشود. هم در آن سال حسب الارادهٔ سلطانی «تحفة الملوك»، رساله‌ای که خان مشارالیه بخط نستعلیق وخیلی ممتاز نوشته بود در معیت جناب معین الملک بحضور همایونی مشرف وبتوجهات خاطر اعلیحضرت سلطانی نایل گشته تقدیم مینمایند در مقابل یک بابخانه و عمارت ممتازی که در مرکز شهر اسلامبول ومتصل بخانهٔ امیر مکهٔ مکرمه، شریف عبدالمطلب، واقع است بایشان مرحمت فرمودند. هم در آن سال از جانب دولت علیهٔ ایران به منصب جنرال قونسولگری حجاز منصوب آمده و در ظرف یک سالهٔ مأموریت آنجا خدمات فوق العاده غیر مسبوقة الامثال در راه دولت و ملت ایران در آن اماکن متبرکه نموده دست تطاول مباشرین امور حاج وآخذین رسوم وباج را از جان ومال مردم کوتاه و رواسم چراغانی وآتشبازی در منی وعرفات وانتظامات فایقه درحرکت و اقامت ومسافرت حاج را بموجب تصدیق خاصه وعامهٔ ناس بنحوی مرعی ومجری داشته اند

که مافوقی برآن متصور نتواند بود ونیز تصورات بلند وخیالات ارجمند که حالاً و استقبالاً مایۀ فوز وفلاح ایرانیان درآن مرجع مسلمین ومجمع صلحای روی زمین بوده است داشته و دارند و هنوز با اینکه بمناصب اعلی ومراتب ارفع مانند نیابت اول سفارت کبری وجنرال قونسولگری اسلامبول ومنصب سرتیپی وغیره نائل شده باز به‌اتمام و انجام‌آن‌مقاصد عالیه در حجاز وخیالات نافعه در اماکن مشرفه مایل هستند. وفقه‌الله بنعم‌التوفیق. حقیقةً درسیاسیات عالم‌قدس اسلامیت و نکات و دقایق ترقیات دولت‌وملت اول غیور ونخستین متعصبش دیده‌ام. بالجمله در اسلامبول روزی باتفاق جناب‌معین الملک‌ومؤیدالملک‌بهمان خانۀ‌مرحمتی اعلیحضرت سلطانی بصرف ناهار مهمان ایشان بودیم. چون در این اواخر بمرض «رماتیزم» که بعربی «عرق‌النساء» گویند مبتلا شده بود و اطباء به ترك اسلامبول و سکونت در یکی از بلاد حاده تجویزشان نموده بودند خود طالب مأموریت ولایت بصره که بالفعل کارپرداز درستی ندارد و اهمیت موقع پیدا کرده است، شده مقام‌آنجا را به‌جنرال قونسولگری‌محض احترام ایشان ترفیع نمودند ازاسلامبول متفقاً‌حرکت کرده تا به بصره رسیدیم.

باری چون‌جهازی که‌به بوشهر میرود مدت شش روز طول‌دارد از این جهة دربصره‌درکارپردازخانۀ‌حاجی‌میرزا حسنخان‌توقف‌نمودیم. الحق سرکار حاجی میرزا حسنخان کمال ادب و احترام و نوازش و مهمانداری‌نسبت به جناب مؤیدالملك بجای‌آورده ونیز نسبت به‌حقیر وحاجی‌آقا حسین نهایت مواظبت ومحبت را نموده و ازهرجهة پذیرائی

ومهمانداری نموده دقیقه‌ای کوتاهی وغفلت اززحمت وخدمت ننمودند،
خودشان و وابستگان ونوکرهایشان سنتهای مهربانـی را بجای آورده
شامهای خوب ونا هارهای‌مرغوب هرروز وهرشب طبخ نموده باجمعی
صرف میشد.

قبل از آمدن حاجی میرزا حسنخان وضع قونسولگری شهر بصره
خیلی مغشوش وبی‌نظم بوده تبعهٔ ایرانی که در بصره بوده‌اندبا کمال
مفلوکی‌وبی‌اعتنائی وبی‌بزرگتری بوده‌اند ومردم اهل بصره نسبت بآنها
کمال تعدی وبی‌حسابی مینموده‌اند وهرروزه از جهة جبر وتعدی‌حکام
ومباشرین بصره تبعهٔ ایران خود را تبعهٔ دولت عثمانی نموده‌اند. بعد
از ورود حاجی میرزا حسنخان جمیع تبعه را رسیدگـی نموده هرکس
بی‌جهة از تبعگی خارج شده‌او را برگردانیده تذکرهٔ دولت علیهٔ ایران
را باو داده باز تبعهٔ دولت ایران نموده ونیز در اطراف بصره هرجائی
که یک نفر ایرانی بوده اسم و رسم او را در جزو دفتر کارپردازخانه
نوشته وتذکره داده وهمهٔ ایرانیهای این صفحات را جمع آوری نموده
چشم‌مردم‌خارجه‌وداخله را بحساب‌انداخته حکومت و اجزای‌حکومت
وعسکریه تماماً حالا از حاجی میرزا حسنخان احتیاط میکنند وحساب
میبرندو ادب میکنند. سالها بوده که‌مثل‌حاجی‌میرزا حسنخان قونسولی
در بصره ندیده بودند. واقعاً هزار حیف کـه حاجی میرزا حسنخان در
بصره عمر و وقت خود را صرف میکند چنین شخصی را لازم است که
دولت ایران بکارهای‌بزرگ وبمأموریتهای اهم‌مأمور نماید وازدانش
وبینش و علم و آداب حاجی میرزا حسنخان بهـره‌ها ببرد بلکـه باید

حاجی‌میرزاحسنخان را بحکومتها و یا بوزیرمختاری‌دولت مأمورنمایند، وجود اوحیف است که درمثل چنین جاها بهدرصرف شود. قدرکمالات او را دولت باید بیش از این بداند.

زیارت مقام علی

باری روز پنجشنبه هفدهم ماه ربیع‌الاول از منزل بعزم زیارت مقام علی حرکت کرده قدری درشهره بصره درکوچه و بازارگردش و تماشا نمودیم تا آنکه بمقام علی رسیدیم. ازبصره تا مقام علی بقدرنیم فرسخ متجاوز است.

وضع مقام علی‌چنانست که حیاطی است ومسجدی در آنجاساخته شده و درطرف محراب مسجد اطاقی است که‌آنجا را مخصوصاً مقام‌علی میگویند ومردم از هرطبقه آنجا را زیارت مینمایند.

باری بعد اززیارت‌بمنزل مراجعت نموده شب‌راحاجی‌ملارضاخان که مدتها در بصره قونسول وشه بندر بوده جناب مؤیدالملک وحقیرو حاجی میرزا حسنخان و حاجی آقا حسین را دعوت نموده ضیافت بسیار خوبی نموده غذاها وخورشهای بسیار خوب ترتیب داده بود.

جناب آقا سید امین خراسانی شخص فاضل کامل و در جمیع کمالات وعلوم رتبهٔ اولیت دارند وایشان را درسی‌سال قبل درطهران در مدرسهٔدارالشفا ملاقات کرده بودم. امسال ورود به کاظمین وبغداد جناب ایشان را ملاقات نمودم و از ملاقات جناب ایشان بسیار مسرت بهم رسانیدم. گردش دهر وسختی روزگار وناملایمات زمانه ایشان را پیر وافسرده و دلتنگ کرده ریش‌ایشان سفید شده. باری جناب ایشان را با حاجی میرزا حسنخان قونسول بصره آشنا نمودم ونیز حاجی خان

ایشان را به‌بصره آوردند. درآن شب درخانهٔ حاجی ملا رضاخان تشریف داشتند و از ملاقات ایشان محظوظ شدیم. برادر زادهٔ ایشان که سید مصطفی نام دارد در خدمت ایشانست.

باری امسال در این سفر از بغداد به بصره در بین راه در جهاز در روی دجله بقدری هوا سرد شده که مافوق‌آن متصور نیست. کسی تصور نمیکرد که هوای عربستان این قسم سرد بشود. ورود به بصره هوا باز سردتر شدبقسمی که لباس وبالا پوش ابداًشخص را گرم نمیکرد. وضع عمارات بصره را طوری ساخته‌اند که همهٔ عمارات تابستانی‌است؛ درگاه متعدد و روزنه‌های بسیار وایوانهای‌سرباز واطاقهای بی‌بخاری. نیز منقل و بخاری آهنی ابداً در بصره یافت نمیشود ومردم منتظر سرما نیستند. شدت سرماوزنندگی سردی هوا طوری شد که شخص نمیتوانست از جای خود برخیزد و یا آنکه شب نمیتوانست از سرما بخوابد. اهل بصره میگفتند ماچنین سرمائی تابحال ندیده‌ایم،سرمای فوق‌العاده‌است. بحمدالله تعالی این دو روزه هوا بهترشد ولی باز خیلی سرد است.

حرکت از بصره به طرف بندر بوشهر

باری‌بعد ازهشت روزتوقف دربصره حاجی‌میرزا حسنخان منتهای مهمانداری ومحبت را بعمل آورده روز جمعه هجدهم ماه ربیع‌الاول‌از بصره حرکت کرده درجهاز تکیل کمپانی مشهور،جهازی که عربیه نام دارد، وارد شدیم. آقاحسن ، حاجی خلیل، حاجی ملارضاخان وحاجی میرزا حسنخان بمشایعت آمـده وقت غروب آفتاب داخل جهاز شدیم،

حضرات کـه مشایعت آمده بودند به بصره مراجعت نمودند. ولی چه جهازی که [ضمن] همهٔ مسافرتها ودیدن جهازهای بسیار بزرگ و کوچک از هردولتی چنین جهاز کثیف نجس متعفنی در عمر خود ندیده بودم. اولاً بقدر دویست رأس اسب ازبصره بارگرفته بود برای بردن به بمبئی و اسبها را چنان پهلوی همدیگر بسته بودند که شکم آنها بهم چسبیده از شدت تنگی جا. معلوم است زیر دست وپای اسبها از پهین و شاش چه اسباب کثافت و مگس حاصل میشود. گذشته از آن هرکس را از زن ومرد که تذکرهٔ جهاز گرفته وارد جهازشده بودومردم بیچاره بیخبر از اینکه درجهاز ابداً جای یکنفر نیست وارد جهاز میشدند بخیال آنکه جاسکن خواهد شد هرکسی ویلان وسرگردان ومتحیر که چه کند و کجا بنشیند و کجا بخوابد. زن ومرد، محرم ونامحرم، خرد و بزرگ نشسته و ایستاده درصورتی که پول تذکرهٔ جهاز راداده‌اند ونمیتوانند برگردند. حقیر وحاجی آقا حسین وعلیقلیخان و دو سه نفر از احباب دیگر تا سه ساعت ازشب گذشته سرگردان وپریشان درسرپای خود ایستاده که‌چه کنیم و کجا بنشینیم، عاقبت در پهلوی اسبها که محل شاش و پهین اسبها بود دو سه تخته حصیر انداختیم ونشستیم. فردای آن روزکه به محمره رسیدیم باز همان جائی که نشسته بودیم گفتند برخیزید که باید اسب درآنجا بسته شود. بار از محمره چهار اسب دیگر آوردند و در سرجای ما بستند.

شرح حال عملجات جهاز

باری مدت مدیدی با حاجی آقا حسین سرپا ایستاده بودیم کـه نمیدانستیم کجا بنشینیم، هرقدر به کپیتان التماس میکنیم که جائی بما

بدهید میگفت جائی نیست، همین‌طور بایستید. نایب اول کپیتان جهاز که آدم سرخ روئی بود بقدری قساوت قلب وبیرحمی داشت که مافوق آن متصور نمیشود، اتفاقاً اگر میخواستیم که در بالای بام قمره قدری راه برویم یا بنشینیم مثل سگ درنده از دور می‌آمد ومیگفت برخیزید. شب از شدت تعفن مالها گاهی برمیخاستم و به بالای بام قمره میرفتم باز همان نایب کپیتان دیده بتغیر وتشدد آمده حقیر را مانع از نشستن میشد. همان نایب کپیتان آمد نزد جای حقیر وجای حقیر را ذرع کرد وگفت تو یک ذرع طول ونیم ذرع عرض‌جا داری و این جای توجای دو نفر است، میخواست باز یکنفر دیگر پهلوی حقیر بنشاند. باری مثل شمر ومیرغضب آن شخص نسبت بجمیع مردمان جهاز ظلم و تعدی و بیحسابی مینمود و ابداً وساطت احدی را قبول نمیکرد واز شدت وحرارت وتغیر دقیقه‌ای آرام نداشت و کسی در جهاز حریف او نمیشد که اورا ساکت کند، مردم را مانند اسیر نگاه میکرد و کمال بی‌اعتنائی به اعلی و ادنی مردم داشت.

در همان جهاز حکیمی بود که نام او کاووس و از طایفهٔ فارسیان بتن بود، فارسی میدانست وبسیار آدم معقول خوبی [بود]. منصب طبابت در جهاز داشت با هرکه ازعملجات جهاز وسایر مردم که درجهاز مسافر بودند نسبت بهمه مهربانی ومحبت مینمود وبهر مریض و بیچاره از شل وناخوش وچشم درد دوا را بیمضایقه میداد وبرأفت و دلجوئی با مردم حرکت میکرد. او میگفت که کپیتان جهاز ونایبهای او تماماً کسانی هستند که پدر و مادر ندارند، اینها اولاد بی‌پدرند که در لندن

و سایر شهرهای انگلیس از زنهای هرزه وجنده بعمل آمده‌اند و دولت این اطفال را بزرگ میکند و در مدرسه‌ها تربیت مینماید وهرکدام‌از این اطفال رابکاری وشغلی‌تعلیم‌میدهند .از آن جمله این‌چند نفرکه در جهاز میباشند، ازکپیتان ونایب آنها، از همان اولاد بی‌پدرندکه مهر مادری‌ولطف‌پدری را با خود ندیده‌اند وپدرومادر آنها را پرورش‌نداده است‌ومحبت ومهربانی‌ورأفت وترحم‌را نمیدانند چه چیز است درمکتب خانه محض از برای کسب شغل درس خوانده‌اند و ابداً کسب علم اخلاق ننموده‌اند و ترحم وگذشت و عفو و صفت انسانیت را ندیده و نشنیده‌اند .این‌خودیک لطف الهی است‌که اولادی را پدرومادربزرگ کنندکه صفت مهر ولطف را باخود دیده و بزرگ شده، درهر سؤال و جواب پدر ومادر نسبت باولاد خودیک مهربانی ویک محبتی‌درج بوده درحقیقت این اولاد درطفولیت درنزد پدر و مادرخود علم فتوت و مهربانی را چنان یادگرفته‌که جبلی او شده ونمیتواند فراموش کند و کسانی که بی‌مادر و بی‌پدرند و آنها را در فرنگستان اولاد حرام‌زاده میگویند ازاین‌جهة صفات‌حسنه را ندیده ونشنیده‌اند ودرذات‌آنهادرج نشده است. خداوند شخص را از معاشرت آنها حفظ فرماید.

شرح حال وفطرت مردم فرنگستان

این مطلب رادراینجا مناسب‌است‌که بنویسم: حالادرفرنگستان بجهة سهولت کارها و اسباب راحت و تن‌پروری اغلب مردم خانه و منزل وسامان ندارند ،خانهٔ آنها در هوتلهاست و اسباب خواب وراحت

هرقسم وهرگونه حاضر است هرشب وجهی معین داده درهوتل میخوابد و صبح در پی کار خود میرود، زحمت اطاق و رختخواب و خدمتکار نمیکشد. یکی دیگر آنکه هنگام غذا خوردن در روز وشب برستوران میرود ، درآنجا غذاهای گوناگون اعلاحاضر است ، غذای پخته آماده هرچه بخواهد حاضر نموده میخورد و بمنزل خود میرود ،دیگر زحمت طباخ ونوکر و اسباب وظرف وآشپزخانه لازم ندارد.

یکی دیگر آنکه هرگاه میل به زن بکند وشهوت اوحرکت بکند عمارتها ومنزلها برای همین کار معین کرده‌اند که هرعمارتی اطاقهای متعدد دارد و زنهای جنده (فاحشه) از هرقبیل حاضر و موجود فوراً در آن عمارت رفته هرزنی قیمتی معین دارد،وجه نقدی داده دفع شهوت خود را نموده بمنزل خود میرود. پس دراین صورت شخص نه منزل مخصوص لازم دارد ونه آشپزخانه و نه عیال، همه چیزموجود وحاضر[است] .آن زنها نیزهرکدام توانستند باآب دزدك و تلمبه فرج خودرا بعد از مجامعت شسته که حامله نشوند یاآنکه دوائی میخورند که مانع حمل آنهامیشود وبعضی که حامله میشوند و از آنها اولاد میشود دختر آنها را تربیت کرده کسبی بآنها یادمیدهند ولی دخترها دست ازشغل خود برنمیدارند و پسر آنها را نیز در مکتبخانهٔ دولتی برده بصنایع وکارهای مختلف تعلیم میدهند. و این فقره که ذکر شد درفرنگستان ابداً عیب ندارد بجهة آنکه اکثر از بزرگان واعیان شهر ورجال دولت وسرتیپها وسرهنگها اولادیند که پدر ومادر ندارند و در مدرسه های دولتی تربیت شده‌اند وترقی کرده‌اند وکم کم صاحب شغل ومنصب و رتبهٔ دولتی شده‌اند.

حالا از قراری که در فرانسه مخصوصاً درپاریس تحقیق وتعیین کرده‌اند از سیزده سال قبل تا بحال بقدر چهارصد هزار نفر مردمش کم شده‌اند باوجودی که ناخوشی ومرضی در پاریس نبوده که دراین مدت اهلش بمیرند وکم شوند، تحقیق شده که کمی سردم ازجهة جنده بازی‌آنهاست و دوا خوردن زنها و اولاد خود راکشتن و این مسأله را حالا غدغن کرده‌اند که کسی که زن ندارد یا زن نگیرد قول وفعل او را اعتمادو اعتنا نکنند چراکه کسی که قانون زندگی و معاش او پایدار نیست و در هند اعتبارخود نیست نمیشود او را درمجالس‌شوری ومحافل دولتی راه داد. باری مطلب بیش از اینهاست.

از بصره تامحمره و ازمحمره تا بلب دریاتماماًزمین طرف دولت عثمانی نخلستان‌آباد ومعتبر است و زمینهای‌طرف ایران که جزواراضی وحکومت محمره است تماماً بایر وبیدرخت وبی‌زراعت و هرگاه درختی داشته باشد یا نخلی در زمینی کاشته باشند از بی‌آبی و از بی‌تربیتی افسرده وپژمرده است باوجودی که‌آب و زمین سمت محمره خیلی بهترو خوبتراز طرف بصره است مخصوصاً جنبین شط کارون زمینی مستعدبرای زراعت دارد که حد ندارد، بکلی ازنظرافتاده وحکومت محمره مانع آبادی آنجاست.

باری باوجودسختی‌جا ومکان در جهاز بحمدالله تعالی دریابکمال آرامی وجهاز بی‌دغدغه و آشوب از انقلاب بحر حرکت میکرد.

ورود به بندر بوشهر

روز یکشنبه دو ساعت از روزگذشته جهاز واردقاوی بوشهرشد.

بمجرد ایستادن بلم‌های بادی از بوشهر آمده اسبابها را از جهاز بیرون آورده در بلم گذارده و از برای جناب مؤیدالملک بلم مخصوصی حاضر نمودند. حقیر وحاجی آقا حسین وعلیقلیخان هم درهمان بلم نشستیم. چون از جای توقف جهاز تابوشهر دور است بقدر یکساعت طول کشید تا بلم بکنار اسکلهٔ بوشهررسید. نوکرهای جناب مؤیدالملک مدت پانزده روزمتجاوزبوده که ازشیرازآمده‌و دربوشهر منتظر ورود جناب مؤیدالملک بوده‌اند. ایاز خان، عبدالله بیک، علی بیک، حسن وچند نفر دیگر در لب اسکله حاضر بودند ولی بیخبر از اینکه جناب مؤیدالملک امروز وارد میشوند. جناب مؤیدالملک که از بلم پیاده شدند همهٔ نوکرها مسرور وخوشحال شدند و دست وپای ایشان را بوسیدند ومنزل را در بوشهر درخانهٔ جناب مؤتمن‌الوزاره حاجی محمدخان شیرازی قرار داده بودند. الحق منزل بسیارخوب‌با صفائی بود. جناب مؤیدالملک در آن عمارت‌واردشدند. آن‌روز را شکرهاوحمدها گفتم که الحمدلله‌رب‌العالمین نمردیم و زنده ماندیم و از صدمات و زحمات سفر خلاص شدیم.

وقت عصر سرکار حاجی مهدی ملک‌التجار بوشهر با حاجی آقا محمد معین‌التجار شیرازی بدیدن آمدند وبعد از ساعتی نواب شاهزاده نوذر میرزا وبعد از آن سرکار محمد حسنخان سعدالملک حاکم بوشهر بعد از آن حاجی علی اکبر و حاجی ابوالقاسم تاجر شیرازی که هردو ساکن بوشهرند و هر دو مردمان معقول و معتبرند بدیدن جناب مؤیدالملک آمدند.

امروز بحمدالله تعالی هوا بسیار خوب و آرام است. بمجردورود

بمنزل جمیع لباسهای خودرا تغییر داده از کثافت ونجاست جهاز منحوس خلاص شدیم بعد از آن چون روز پست بود به طهران خدمت والده و نورالدین کاغذ نوشته وفرستادم. نجفقلیخان کارگذار بوشهر را که خیلی میل بملاقات اوداشتم، هرچه منتظرشدم ایشان را ندیدم، خود بتجسس ایشان رفتم بعد معلوم شد که ناخوش وبستریند، بعیادت ایشان رفتم وملاقات نمودم وتا دربوشهر بودیم دربستر بناخوشی تب ونوبه مبتلا بودند.

روزسیم توقف در بوشهر جناب ملک التجار حقیر وحاجی آقا حسین را بمنزل خود دعوت نموده کالسکه فرستادند سوار شدیم وباتفاق حاجی میرزا حسین منشی توپچی بری شهر رفتیم و شب را در منزل جناب ملک التجار ماندیم. الحق بسیار خوش گذشت، کمال مهربانی ومهمانداری را نموده تا روزدیگر ظهر در منزل جناب ملک ماندیم بعد از آن باتفاق بشهر بوشهر آمدیم ونیز روز دیگر باتفاق جناب مؤیدالملک بازبدیدن ملک التجار بری شهر رفتیم ولی شب را توقف ننمودند.

خلاصه وضع بوشهر وبندربودن آنجا چنانست که ازجمیع فرنگستان وهندوستان و روم و امریکا جهازات تجارتی وسیاحتی و جنگی به بندر بوشهر می‌آید وتجار معتبر در بوشهر توقف دارند وتجارت مینمایند. قونسول دولت انگلیس که دربوشهر توقف دارد بسیار مجلل وباشوکت حرکت مینماید وماهی هزار تومان از جانب دولت انگلیس مخارج و مواجب میدهد وبقدربیست نفر سرباز هندی باانگلیسی قراول مخصوص دارد و در بندر بوشهر بیدق وعلم او بزرگتر و بهتر از جمیع بیدقها و علمهاست. ازجانب دولت هلند و دولت عثمانی نیزعلم وبیدق دارند.

حکیمی مخصوصاً از جانب دولت انگلیس در بوشهر هست و دواخانه دارد، هرروزه هر کس از اهالی بوشهرناخوش وعلیل ومریض نزد آن حکیم برود مجاناً او را معالجه نموده و دوا هرقدر مریض لازم داشته باشد باو مجاناً میدهد وابداً مطالبهٔ پول‌از مریض نمینماید. پایه‌ومایهٔ اسباب تألیف قلوب را خوب فراهم‌آورده‌اند که اهالی شهر را از اعلی و ادنی‌مخلص ومرید ومعتقد وخواهان خود نموده‌اند. مردم ایران هم که فقیروبی‌بضاعتند باندك مهربانی ومحبتی‌بدام‌می‌آیند ومطیع میشوند.

ذکر جهاز متعلق به دولت ایران

باری روزی را باجناب مؤیدالملک وسعدالملک از بوشهر بتماشا و دیدن جهاز دولتی ایران که نام اوپرس پلیس است رفتیم. آن جهاز را چند سال قبل جناب مخبرالدوله وزیر علوم‌درسفر برلین ابتیاع نموده به نود هزار تومان، الحق بسیار خوب جهازیست اطاق، مسکون بسیار خوب ومنقح و اطاق غذا خوری واطاقهای‌خواب از درجهٔ اعلا ووسط، همه خوب و اسباب جهاز از قایق آتشی وغیر آتشی وتفنگ و توپ و اسباب قورخانه ازهرجهة مهیاوخوب وممتاز بود. عملجات‌آن بجزمعلم جهاز که بجای کپیتان بود وپنج‌نفر دیگر مابقی از اهل بوشهر بودند. میرزا احمدخان سرتیپ پسر قاپوچی باشی طهرانی کـه در علم نظام و زبان فرانسه تکمیل شده بود اورا بسمت مترجمی‌جهازمأمور نموده‌همه اوقات در آن جهاز مشغول خدمتند. الحق بودن این جهـاز دولتی در سرحدات وبندرات خلیج‌فارس خیلی‌اهمیت‌داردوبسیارلازم‌بل‌واجبست.

کاش ممکن میشد که ازجانب دولت علیهٔ ایران جهازهای متعدد در خلیج وسایر دریاها میبودومتاع ایران را همان جهاز خود ایران حمل ونقل مینمود.

باری بندر بوشهر باوجودی که بندرمعتبرخلیج فارس استبسیار خراب ومغشوش و بی‌اسکله مثلاً جهازکه از خارج به بوشهر می‌آید بقدر یک فرسخ دور از شهر بوشهرمی‌ایستد ونمیتواند نزدیک بیاید چرا که این مسافت یک فرسخ زمین دریا عمق ندارد وجهاز بگل‌می‌نشیند و در این یکساعت مسافت مکرر شده که بکّاره‌ها که آدم و بار بجهاز میبرند ومی‌آورند در بین راه از انقلاب دریا وطلاطم امواج با بار وسوار تماماً غرق شده‌اند و سالهای سال است که نه از جانب دولت و نه از جانب تجار مملکت این راه را نساخته‌اند که اسباب آسایش و راحت عموم مردم در ایاب و ذهاب بکاره باشد.

دو قسم میشود این مسافت را ساخت: یکی‌آنکه دو جهازگل کشی بگیرند و این مسافت را هرقدر گل دارد ببرند وکود کنند و راه بسازند بقسمی که خود جهاز بزرگ بتواند ازدریا بیاید وپهلوی اسکلهٔ بوشهر بایستد که بی‌زحمت‌مردم با بار ازجهازبخشکی وارد شوند. یکی آنکه ازاسکلهٔ شهربوشهرتا مسافت‌یک فرسخ که جهازدر دریا می‌ایستد سده و راهی بسازند از سنگ تراشیده که مردم و بار از روی سده عبور نموده بجهاز بروند. این هردو قسم‌بقدر بیست هزارتومان بیشتر مخارج ندارد واگر این سده ساخته شود منافع گزاف بدولت ایران وبتجارمیرسد وشهر بوشهر خیلی معتبر و آباد خواهد شد.

بقدری مردم بوشهر بی‌همتند که لب اسکلهٔ بوشهر که هرسالی دو هزاراسب می‌آورند که بجهازببرند برای بردن به هندوستان، بکاره‌ای که لب اسکله برای بردن اسب می‌آید در لب اسکله راه وپل ندارد که اسبها بخودی خود داخل بکاره‌شوند. جمعی جمع میشوند و اسبها را یکی یکی باطنابها و ریسمانها بگردن وپا و دست آنها بسته بقوت و زور زیاد برداشته در بکاره می‌اندازند وبسا میشود که اسب لگد میزند و آدم میکشد یا درآب می‌افتدو کسانی که اسب را در بکاره میگذارند غرق‌آب و گل میشوند. هر اسبی که به بکاره میگذارند یکساعت طول میکشد. مخارج پل ساختن برای این کاربیست [هزار] تومان متجاوز نمیشودو در این باب ابداً کسی همت ننموده است. این اوقات حاجی‌آقا محمدمعین‌التجاردر لب اسکله زمینی که سالهابایر وخراب‌بوده ازدولت خریده وحالا تعمیر میکند برای گمرکخانه ومهمانخانهٔ فرنگی وایرانی و الحق اگر ساخته شود بسیار جای خوبی خواهد شد.

حرکت از بوشهر

باری بعد از هفت روز توقف در بوشهر غلام حیدرخان کابلی‌را که از بغداد تا بصره وبوشهر بهمراه بود تذکرهٔ جهاز از ملک‌التجار برای بمبئی گرفته وجناب مؤیدالملک مخارج راه باو التفات نموده اورا روانهٔ بمبئی‌نمودند. و روز یکشنبه بیست وهفتم ماه ربیع‌الاول از بندر بوشهرحرکت کرده سه ساعت ازروزگذشته باجناب مؤیدالملک‌وحاجی آقا حسین. یک فرسخ که ازبوشهر دور شدیم‌جائیست وزمینی است که

آنجا را مسیله میگویند که همیشهٔ اوقات گل وشل است و از رطوبت دریا لجن زار است، خاصه در آن ایام باران شدیدی آمده آن موقع را از گل وباطلاق خراب ومغشوش کرده بود که تا بمنزل اول که احمدی نام دارد بمسافت هشت فرسخ تمام راه گل وباطلاق بود. وقت غروب بمنزل رسیده با کمال خستگی وبی حالی در کاروانسرائی که حاجی محمد صادق مرحوم اصفهانی ساخته منزل نمودیم . حقیر و حاجی آقا حسین سوار برقاطر بودیم ، چون قاطر حاجی آقا حسین دهنه نداشت حاجی آقا حسین قهر کردند بطوری که شب را شام نخوردند و روز را ابداً با کسی تکلم ننمودند وبقسمی غمناك و محزون شدند که گویا یک عزیزی از ایشان گم شده است. هرقدر علیقلیخان وسایرین دلجوئی ازایشان مینمودند چنان جواب میدادند که نزدیک بود آنها را بزنند.

ورود به برازجان

شب را در احمدی توقف نموده صبح روز دوشنبه بیست وهشتم حرکت کرده بمسافت شش فرسخ راه هموار بسیار خوب، وقت عصر بمنزل برازجون رسیدیم. جناب مؤیدالملک در بین راه امامزاده‌ای که نام او نورالدین بود زیارت خوانده و درهمانجا ناهار صرف شد. باری در برازجون در کاروانسرای مرحوم مشیرالملک در بالاخانه منزل نمودیم. الحق آن کاروانسرا را بقدری عالی و محکم ساخته است که منتهای تعریف وتمجید دارد، تمام بنای کاروانسرا را ازسنگ تراشیده و گچ ساخته و اطاقهای بسیار خوب وبالاخانه های عالی وطویله های مرغوب وسبالهای با راحت و بامها از سنگ تراشیده مفروش.

باری برازجون جای بسیار خوبی است در زمستان و درتابستان

آب آنجا تماماً از چاه است و زراعت آنجا تماماً از دیم است و نخیلات بسیار دارد و بازار و دکاکین بقدر پنجاه در دکان از هرنوع وصنف دکان هست. میرزا علیخان پسر مرحوم میرزا جعفرخان خرمجی درآنجا با برادر زادهٔ خود باستقبال جناب مؤیدالملک آمدند.

باری حاجی آقا حسین امروز را نیز هنوز قهرند بطوری که ابداً با کسی تکلم نمیکنند ومهموم و مغموم خوابیده‌اند ومعلوم نیست که از برای چه قهر کرده‌اند و همه از حقیر میپرسند که چرا حاجی آقا حسین این قسم بی دماغ وقهرند، نداشتن دهنه ازبرای قاطراین قدر قهرلازم ندارد!

معدن نفط در دالکی

باری شب را در برازجون توقف نموده صبح روز سه شنبهٔ بیست ونهم از آنجا حرکت کرده بمسافت چهار ساعت بقریهٔ دالکی رسیدیم در بین راه یعنی یک فرسخ مانده بدالکی چشمه ها ونهرهاو گودالها ازآب مخلوط به نفط دیدیم که از زیرسنگها و بن کوه بیرون می‌آمد وبیهوده بهدر میرفت. ازقراری که میگفتند پنج شش سال قبل یکنفر فرنگی بقدر چهل روز در آنجاها کار کرده وچاهها کنده ونفط بیرون آورده و امتحان نموده و از آن نفطها چند خیک پر کرده بفرنگستان برده است و بعد از آن دیگر کسی در سرمعدن نفط کار نکرده است مگر اهالی ورعیتهای قریهٔ دالکی ازآن نفطها جمع نموده درخیکها ریخته بشتردارها میفروشند برای روغن مالی شتر، دیگر خاصیت ومصرف دیگری برای نفط آنجا پیدا نکرده‌اند چرا که هنوز نفطی که از معدن بیرون می‌آید ناصاف وسیاه است وبسیار متعفن است ومخلوط باآب است ونمیتوان درچراغ سوزانیدوعلم صاف کردن آن را ندارند. اگر ممکن میشد یکی از تجاریامردمان بامکنت

بااطلاع همت مینمودند و از فرنگستان دستگاه و کارخانه می‌آوردند و معدن نفط دالکی را آبادمیکردند ونفطهای‌آنجا را مصفی‌نموده وبجمیع مملکت ایران وعربستان برده میفروختند ، البته این کار از هرتجارت‌و کسبی بهتر بود .

حرکت از دالکی

باری شب را در دالکی‌توقف نموده صبح روز چهارشنبه غرهٔ‌ماه ربیع‌الثانی ازآنجا حرکت نموده‌راه تماماً سنگلاخ وکج ومعوج‌وناصاف بمسافت سه فرسخ برودخانهٔ دالکی رسیدیم‌ومرحوم مشیرالملک‌شیرازی پلی بسیار محکم که شش دهنه وچشمه دارد برروی آن رودخانه‌بسته است و در پهلوی پل قراولخانه وتفنگچی همه اوقات‌ازجانب‌حکومت در آنجا نشسته است . باری بعدازگذشتن ازپل باول کتل کمورسیدیم . راه بسیارسختی، تماماً سنگ وسنگلاخ و پرپیچ وخم ومعوج وتنگ و خراب وپرتگاه، هرگا یکنفرازجلو راه بیاید کسانی که میروند لابدباید بایستند که راه عبور دومال و دونفر آدم‌نیست، دونفر در ایاب‌وذهاب که حرکت کنند راه مسدود میشود . حاجی محمدصادق تاجر اصفهانی که درهمه‌جا آثارخیرات ومبرات اورا دیده‌ام در آن کتل درپرتگاهها وجاهای سخت راه را بخوبی ساخته که خیلی بسهولت و آسانی میشود عبور نمود ولی حالا سنگ فرشهای آن راه ازکثرت عبور ومرور صاف‌و لغزنده شده است وحیوان خیلی باحتیاط باید حرکت کند .

قریهٔ کنار تخته

باری از آن سربالائی کتل پیاده شده و راه رفتیم و الحق بسیار خسته شدم وبحمدالله‌تعالی بسلامت ببالای کتل رسیده بعد از ساعتی بقریهٔ کنارتخته رسیدیم . از قریهٔ‌دالکی‌تاقریهٔ کنارتخته‌چهارفرسخ فاصله

است . درکنار تخته کاروانسرائی از زمان‌قدیم مانده ولی حالا خیلی مخروبه است ، شب را در آنجا منزل نمودیم . مرحوم مشیرالملك در پهلوی همان کاروانسرا بنای کاروانسرای دیگری گذارده قدری ازآن‌را ساخته که عمراو کفاف نکرده‌حالا همانطور ناتمام‌مانده‌است .دربرازچون و دردالکی‌و درکنارتخته‌تلگرافخانه های معتبردارد که رئیس کمپانی تلگراف انگلیس ساخته است .

حرکت از کنارتخته

باری شب را درکنار تخته توقف نموده صبح روز پنجشنبه دوم ماه ربیع‌الثانی ازکنار تخته حرکت کرده بمسافت دو فرسخ فاصله به اول کتل رسیدیم . هوا بشدت باران و راه گل وباطلاق شده لباسهای همراهان تماماً تر شده وراه کتل لغزنده شده بطوری که مالها دروقت حرکت‌پای‌آنهاازلغزندگی بزمین بند نمیشد و این کتل را کتل کمارج میگویند راه کتل بسیار تنگ وپرتگاه وخراب، جمیع بارهای مردم در کنار راه ومیان راه ریخته‌ومالها نتوانستندحمل‌نمایند، بارها رامکاریها ریخته که بعد از این بیایند وحمل نمایند .

قریهٔ کمارج

باری با هزار زحمت‌ومرارت وسختی پیاده وسواره از بلندی کتل عبور نموده بقریهٔ کمارج‌رسیدیم . ازمنزل کنار تخته تا کمارج سه‌فرسخ فاصله است . درقریهٔ کمارج چون منزل و کاروانسرائی ندارد ، در مسجدی که جنب حضرت امام زاده شاه قاسم اولاد امام موسی کاظم است منزل قراردادند. شب جمعه‌را درکمارج توقف کرده درك زیارت امام‌زاده را نموده هوا چون قدری‌سردبود درمیان مسجد آتش سوزانیده بسیار خوش گذشت . درحال ورود به کمارج اسفندیارخان کدخدای

لارنجان(1) جناب مؤیدالملک باستقبال آمده مذکور نمود که میرزا تقی خان ومیرزا علیخان از شیراز به کازرون باستقبال آمده‌اند و حالا در کازرون میباشند ومرا فرستاده‌اند برای تعیین ورود جناب مؤیدالملک به کازرون.

باری صبح روزجمعه سیم ربیع الثانی ازمنزل کمارج حرکت کرده بمسافت یک فرسخ فاصله به‌اول کتل تنگ ترکان رسیدیم. جلگهٔ کمارج یک فرسخ عرض و دوفرسخ طول دارد و زراعت آنجا تماماً از دیم است وهوای آنجا بسیار گرم است. باری کتل تنگ ترکان اگرچه بسیار سنگلاخ و سخت است ولی پیچ وخم وپستی وبلندی ندارد و از شدت سنگلاخ وپست وبلندی راه مال بزحمت زیاد حرکت میکنند. باری از قریهٔ کمارج تا به کازرون پنج فرسخ فاصله است.

ذکر ورود به شهر کازرون

یک فرسخ مانده به کازرون میرزا تقی خان ومیرزا علیخان ومیرزا ابوطالب وحاجی محمد اسمعیل ناظر و میرزا حسن پیشخدمت و محمد صادق خان پسر علیقلیخان وجمعی ازنوکرها وجمعی از سوارهٔ لارنجان رعایای جناب مؤیدالملک به استقبال آمده بودند. میرزا تقی خان ومیرزا علیخان باکمال بشاشت وفرح و انبساط وشادی دل خدمت پدرمهربان خود رسیدند. جناب مؤیدالملک روی آنها را بوسیدندو کمال حظ وفرح حاصل نمودند، بعد ازآن حاجی محمدابراهیم خان حاکم کازرون باجمعی از نوکرها و اتباع خود باستقبال آمده بودند، بعد از آن جمعی ازبزرگان وسادات وعلما وآقایان و اعیان واشراف کازرون باستقبال آمدند، نزدیک

1- لارندان شهرکی است بناحیت فارس .... (حدودالعالم).

شهر کازرون جمعی از اهل تجار و کسبه نیز باستقبال آمده باجمعی اهل نظام وسرباز.

باری با کمال عزت و احترام درشهر کازرون درخانهٔ حاجی محمد ابراهیمخان حاکم آنجا وارد شدند، آن علما نیزتا بمنزل بهمراه آمدند. چون منزل را حاجی محمد ابراهیم خان حاکم کازرون در خانهٔ خود قرار داده بودبهمان‌جا فرودآمدند وسه‌شب را درکازرون درهمان منزل توقف نموديم. الحق حاجی میرزا ابراهیمخان حاکم، کمال محبت و مهربانی و انسانیت و ادب را بجا آورده از دقایق مهمانداری کوتاهی ننمودند. حالت و اخلاق حاجی‌محمدابراهیم‌خان بمنتها درجهٔ خوبیست وبا مردم و رعیت بسیار خوب سلوك مینمایند وبطور عدالت و ترحم با زیر دستان و رعایا حرکت میکنند، خیلی درویش‌منش وخوشحالت وبا تقوی، از دقایق طاعت وعبادت خود کوتاهی‌ومسامحه نمینمایندحتی نماز خود را همه وقت در مسجد بجا می‌آورد و ابداً بمال حرام و حرم رغبت ومیل نمینماید. محمود بیك فراش‌باشی ایشان نیز کمال‌معقولیت و نجابت را دارد.

باغ نظر

درکازرون باغ بسیار خوبی دارد که آنجا را باغ نظر میگویند وتاریخ ساختن آن باغ همان لفظ نظر است. تمام اشجار آنجا مرکبات است. خیابانهای آن باغ تماماً درخت نارنج است ومتن باغ از درخت بکرائی که درکازرون‌آنرا بکرائی تلخه میگویند، قدری‌درخت انارونخل خرما نیز دارد و درختهای باغ همان درختهائی است که در تاریخ صدوپنجاه سال قبل غرس نموده‌اند و درختهای بسیار قوی وپرشاخه و

خوشگل. در همهٔ باغ ابداً جای خالی از درخت ندارد. طول باغ دویست ذرع است و عرض آن باغ صدوپنجاه ذرع. مرحوم حسام‌السلطنه از برای باغ کریاس وعمارت وسر دری ساخته‌اند و درطرف قبلهٔ باغ نیز عمارت دومرتبه‌ساخته‌اند ودراین‌مدت خرابی بهمرسانیده. در این اوقات نواب والاا حتشام‌الدوله حاکم شیراز فرموده‌اند و عمارت آن باغ را از نو تعمیر نموده‌اند.

میرزااسدالله معدل‌شیرازی که برای سمیزی کازرون از شیرازآمده بودند ودرآن باغ منزل داشتند. یکروز جناب مؤیدالملك را با حقیر وحاجی آقا حسین و آقا سید امین را درآن باغ نظر دعوت نموده ضیافت بسیار خوبی نمود با مجموعهٔ طعام‌خوب که گوشت آن تماماً از خروس اختهٔ چاق بود.

باری چشم‌اندازعمارت طرف قبله تاپای کوه نمایان‌و بسیارباصفا و بانزهت باغی است‌ولی دیوارآن خراب است وحیف که سرباز ومردم بی‌تربیت که درآن باغ منزل مینمایند آنجا را کثیف وخراب مینمایند. اشجار بکرائی تلخه درآن باغ نظر و درسایر باغات کازرون بسیار است ویکمن کازرون که پنج چارك باشدبصد دینار که دو شاهی باشدقیمت دارد. بجزباغ نظر نیزباغات مرکبات وسایر میوه‌جات درکازرون هست

آب‌وزراعت

آب کازرون تماماًازقنات است ولی قنوات‌بسیار خفیف وکم‌آب. قنات بزرگ کازرون ازیک سنگ‌آب بیشتر ندارد و اغلب زراعت آنجا از دیم است مگرزراعت پنبه وسبزی کاری راکه ازآب قنات مینمایند.

جمعیت و عمارات

شهرکازرون بقدر دو هزار خانوار جمعیت دارد ولی شهر بسیار

خرابه وبایر است که کمترجای خرابه‌مثل کازرون دیده‌ام. عمارات‌آنجا تماماً ازسنگ نتراشیده و گچ است، ابداً آجر در شهر بکار نمیبرند. اعلی و ادنی وضع عماراتشان همان ازسنگ طبیعی‌وگچ است، کوچه ومعبرها کج ومعوج وپرخرابه، ده خانهٔ خراب ویک خانهٔ آباد بنظر می‌آید. در ایام قبل خوانین معتبر داشته که عمارات معتبر ساخته‌اند ولی از آن سلسله حالا هیچکس نمانده‌اند و اگر مانده فقیر شده‌اند. اهالی شهر کازرون بیشتر علما وسادات‌معتبرندومردمان معقول‌وزاهدوعابدبسیاررداد.

جناب آقا سید مهدی که‌ازعلما وبزرگان میباشند، یکروزباجناب مؤیدالملک به بازدید ایشان رفتیم. خانهٔ بسیار منقحی داشتند وجمعی از آقایان ومعتبرین شهردرآنجا تشریف داشتند. لیمو ونارنگی وفتاوی بسیار بزرگ در اطاق حاضر کرده بودند که بزرگی فتاوی بقدر خربوزه بود. درکازرون مردمان‌دولتمندخیلی کم‌دارد کسی که صاحب‌پنجهزار تومان‌مالیه باشد نیست ولی اهل کازرون که در ممالک خارجه‌تجارت مینمایند بیشتر آنها صاحب دولت و مکنت گزاف میباشند ولی در خود قصبهٔ کازرون بجهة خرابی، چون وسعت ندارد،قابلیت‌آن را ندارد کـه مردم آنجا صاحب مکنت و دولت بشوند.

هوای کازرون هوای کازرون‌درتابستان گرم میشودولی‌نه‌مثل سایرگرمسیرات، مرگی باعتدال و در زمستان هوای‌آنجا مثل هوای ایام عید، زمینها و دره وکوهها تماماً سبزوخرم‌وگلهای نرگس‌شکفته و در و دیوارو‌بامها باخضارت وباصفا[است] وباین‌جهة کازرون را شهر سبزمیگویند وجلگهٔ کازرون‌ده‌فرسخ طول وسه فرسخ عرض داردوآن‌صحرا وجلگه تماماً سبز وخرم‌است ومردمان باذوق وخوش‌صدا وخوش آهنگ‌دارد.

محمد علی نام مجذوب کازرونی که عریان وپریشان چون دیوانگان درکوچه وبازار حرکت میکند وصدای خوش آهنگی دارد، تعریف حال اورا برای جناب مؤیدالملک نمودند. محمدعلی مجذوب را آوردندقدری خوانندگی نمود خیلی باحالت وبا اثر میخوانداگرچه صحبتهاو کلمات اوهمه بیقاعده وبی ترتیب بودولی از روی حقیقت خیلی بامعنی وبقاعده تکلم مینمود وحرفهای او خیلی معانی داشت. جناب مؤیدالملک نیز فرمودند برای او لباس سرتاپا خریدند و او را پوشانیدند و شب را نیز محمدعلی مجذوب را درمنزل نگاه داشتندبااو صحبتهای خوب میداشتیم و او نیز حرفهای با مزهٔ شیرین میزد و این شعر را او خواند :

تاتوانی مرد نیک اندیش باش	محرم راز دل درویش باش

باری بجههٔ شدت باران وگرفتگی هوا حرکت ازکازرون ممکن نشد. هرروز باران شدید می‌آمد وحرکت بتعویق می‌افتاد.

یکروز که هوا قدری باز شد و ابرها از هم گسسته گشت باتفاق میرزا تقی‌خان ومیرزا علیخان وحاجی آقا حسین سوار شده بتماشای شهر وکوچه و بازار واطراف شهررفتیم. اولاً شهر بقدری خراب وبایراست که بوصف نمی‌آید. وضع شهر بسیار بزرگ بوده است مثلاً در میان ده خانهٔ خراب وبایر دوخانه وسه خانهٔ آبادومسکونی دارد، آن خانه‌ها نیز دیوار وبن ندارد و بازار شهر همه از سفال ونی است.

ذکر نزهت و طراوت وخضارت باغات کازرون

ولی باغات وبساتین کازرون بسیار ممتاز و با صفاست. دشت و

صحرای کازرون تماماً سبزوخرم وباصفاست وباغات آنجا را تماماً باسلیقه و با ترتیب ساخته‌اند.

وضع باغات کازرون اولاً خیابانهای باغ را ازدرخت نارنج غرس نموده‌اند بسیار بقاعده و با سلیقه و زمینهای اطراف خیابان را تماماً از درخت بکرائی نشانیده‌اند و درختهای نارنج خیابانها همه یک قدویک اندازه وپر بار وبا صفا وسبزوخرم منتها درجهٔ صفاوخرمی وخضارت را دارد. درختهای بکرائی آنجا بقدری پر بار است که شاخه‌های درختها تماماً ازشدت بار زیادبزمین افتاده وخوابیده است. درآن باغهادرخت انار ونخل خرما بقاعده غرس نموده‌اند وپرتقال ونارنگی وسایرسرکبات از نارنج وبکرائی کمتر است، حالا پیوندپرتقال را درباغهازیادنموده‌اند.

درآن روزگردش اطراف شهر سه باغ سرکبات را بدقت تماشا کردم: یکی باغ جناب حاجی‌سید مهدی کازرونی که باغ بسیار بزرگی است وکمال صفا وخرمی را دارد و دیگری باغ‌سید مرتضی نامی که آن باغ را وقف نموده است و دیگری باغ حاجی میرزا رفیع که همهٔ آن باغها از مرکبات و انارونخل خرما بود و اشجار مرکبات آنها بسیار پربار وپر ثمر بود و از بیرون باغ زردی نارنج وسبزی برگهای درخت که بنظر می‌آیدخیلی باصفا وخوش‌آیند بود. تا بحال باغات مرکبات مثل باغات کازرون ندیده بودم‌حتی درمصروشام باغات مرکبات آنجاها بصفا و سلیقه و نزهت باغات کازرون نیست و وضع و ترکیب اشجار مرکبات کازرون خیلی خوش ترکیب‌تر وخوش وضع‌تر از اشجار مصر ویافه وشام است.

باری صفحه وصحرا و دشت کازرون قابل این است که تمام آن را باغ مرکبات بسازند و زمین آنجا قابل هرنوع اشجار هست. حیف وصد هزار حیف که چنین ملک وآبی صاحب ندارد وهرروز وهرماه بیک وسیله اسباب خرابی وپریشانی آن سامان روی میدهد.

حرکت از کازرون وعبور از کتل مادر و دختر

باری بعد از آنکه هوا باز شدوآسمان نمایان گشت ونورخورشید بزمین ساطع وپراکنده شد، بعد ازپنج روز وپنج‌شب توقف در کازرون، روز چهارشنبه هشتم ماه ربیع‌الثانی یکساعت از طلوع آفتاب گذشته حرکت کردیم.

کتل دختر

بعد ازمسافت دو فرسخ باول کتل دخترسیدیم. کتل دختربسیار مرتفع و راه در بغلهٔ کوه واقع شده است. تمام راه را مرحوم حاجی‌قوام سنگ بست و سنگ فرش نموده‌اند وکنارهٔ راه را در پرتگاهها دیواره کشیده‌اند و حالا فی‌الحقیقه‌آن راه وسنگ‌بستها خرابی بهمرسانیده است و اگر راه را تعمیر نکنند بکلی خراب خواهد شد و از برای مسافرین وعابرین خیلی اسباب صدمه و زحمت خواهد بود.

دریاچهٔ پریشان

باری بعد اززحمت زیاد که ازکتل دختربالا رفتیم درآن‌بالای کتل دریای پریشان نمایان شد که‌آن دریاچه در انتهای صحراوجلگهٔ کازرون، در سمت جنوب آن صحرا واقع است و دورهٔ آن دریاچه بقدر چهار فرسخ میشود وماهی خوب درآن دریاچه پیدا میشود.

دشت برم

باری بعد از آن بصفحهٔ دشت‌برم رسیدیم. زمینی است مسطح

که دورهٔ آن بقدر چهار فرسخ است وتمام آن زمین از اشجار بلوط و بتهٔ جنگل است ودشت برم زراعتگاه قریهٔ عبدو وکلونی است و زراعت آنجا را از دیم مینمایند.

کتل پیرزن

باری بعد ازطی نمودن صفحهٔ دشت برم باول کتل پیر زن رسیدیم . پناه برخدا از کتل پیرزن که بدترین کتل هاست و صعبترین راههای دنیاست. خدا رحم کند وشخص راازصدمه وناهمواری آن راه وسنگلاخ بیسر وبن حفظ فرماید. تمام آن کتل سنگلاخ و سنگهای بزرگ، ابداً جاده و راه نمایان نیست. راه دردامنهٔ کوهی تند وسخت واقع است بسیار طولانی ومرتفع وناهموار وپرپیچ وخم که انسان و حیوان در هرقدمی باید تأمل ومکث کندوبطور هندسه وقانون قدم بگذارد و راه برود والاّ راه را گم میکنند و در آن سنگلاخ گرفتار میشود.

کاروانسرای میان کتل

باری بعد از زحمت زیاد پیاده و سواره ازآن کتل پرزحمت بالا رفتیم تا آنکه بکاروانسرائی رسیدیم که حاجی قوام مرحوم با مخارج گزاف آن کاروانسرارا در میان آن کوه وکتل ساخته‌اند و آن منزل را میان کتل میگویند که هنوز کتل تمام نشده است. اتفاقاً چشمهٔ آبی در آن مکان بوده و زمین ناهمواری که بزحمت آن زمین را مسطح نموده‌اند و آن کاروانسرا را ساخته‌اند. همه را باسنگ تراشیده و گچ بکار برده‌اند . حجرات خوب وطویله های مرغوب و خلوتی با صفا و سلیقه که قابل منزل هر نوع مردمان بزرگ است. دراین اوقات آن کاروانسرا فی‌الجمله خرابی بهم‌رسانیده ، جناب صاحب دیوان خود در هنگام توقف‌وحکومت شیراز بهمان کاروانسرای همان کتل تشریف

آورده‌اند وملاحظهٔ خرابی آنجا را فرموده حکم به تعمیر داده‌اند. حالا سنگ بسیاری حاضر نموده‌اند ولی مباشرین بکار نبرده‌اند موقوف بحکم و اجازهٔ ثانوی از جانب صاحب دیوان. اگر آن کاروانسرا را تعمیر نکنند عنقریب بکلی خراب میشود ومردم بیچاره ومسافرین در آن‌سرزمین بسیار بسختی و زحمت میگذرانند. مسافت از کازرون تا بکاروانسرای میان کتل شش فرسخ است.

باری شب را در همان کاروانسرا توقف نموده، صبح پنجشنبه نهم ماه ربیع‌الثانی‌از آنجا حرکت کرده‌فوراً گرفتار سختی راه وپیچ وخم وناهمواری و سنگلاخ کتل پیر زن شدیم، بقیهٔ کتل پیر زن را امروز بپایان بردیم، صدبدتر از دیروز راه بسیار سخت وناهموار. دراین‌مدت مدید از شدت سنگلاخی کسی نتوانسته‌آن‌راه را تعمیر نماید، همانطور بهمان بدی و سختی قافله وعابرین لابد ولاعلاج حرکت میکنند. در حقیقت این راهها راه مردمان وحشی و وحوش وسباع است، راه قافله و انسان ومردمان معقول و راه تجارت تجار نیست. با وجودی که راه باین‌سختی، از شدت جمعیت وقافله وعبور ومرور مردم‌از بوشهربه‌شیراز و از شیراز وسایر بلاد ایران بطرف بوشهر راه مثل کوچه و بازار شهر جمعیت قافله وپیاده وسواره درآمد وشد وحرکتند. از جانب دولت و ملت تا بحال کسی همت وغیرت ننموده که این‌راه را بسازد که‌اسباب سهولت و آمد وشدراه‌تجارت‌بشود ومنفعتهای گزاف ازآن راه بردارند. باری تمام‌اطراف راه ازکوه و دره‌وپست وبلندیهاتماماً جنگل ازدرخت بلوط وبنه وبادام تلخ و درخت ارژن است.

دشت ارژن

بعد از آنکه بزحمت زیاد از سختی راه و از پستی و بلندی کتل پیر زن خلاص شدیم ، بابتدای صحرای دشت ارژن رسیدیم . الحق بهترین صحراها و دشتها صحرا ودشت ارژنست. جلگه ایست که دورهٔ آن شش فرسخ میشود ، اطراف آن جلگه کوه است وزمین آن چمن است سبز وخرم وتمام صحرا صاف ومسطح وهوای خوش وباطراوت و کوههای اطراف تماماً جنگل بلوط وبته وبادام تلخ ویک چشمهٔ آبی که بقدر ده سنگ متجاوز آب است از طرف شمال آن صحرا ازدامنه و ریشهٔ کوه بیرون می‌آید و در آن صحرا جاری شده درسمت جنوب آن جلگه آن آب جمع شده دریاچه مانند میشود .باغ وبستان دردشت ارژن نیست ولی ییلاقیت دارد و رعایای آنجا اندك زراعت جو وگندم دارند .

باری یک فرسخ مانده بقریهٔ دشت ارژن جناب آقا شیخ آقا پسر جناب آقای امام جمعه داماد جناب مؤیدالملك که مدت چهار روز بوده برای استقبال بدشت ارژن آمده بودند بیرون قریه تشریف آورده مصافحه ومعانقه نموده وارد قریه شدیم . مسافت میان کتل تا دشت ارژن سه فرسخ است . جناب آقا شیخ آقا تدارك ناهار بسیار مفصلی دیده بودند بقدری با سلیقه وخوب ومأکول ومرغوب پخته بودند که منتهای درجهٔ خوبی را داشت .

دعوت امام جمعه به خان رمینیان و پذیرائی از مستقبلین مؤیدالملك

جناب آقا شیخ آقا میل داشتند که جناب مؤیدالملك را شب

دردشت ارژن توقف بدهند، دراین بین کاغذی ازجانب امام‌جمعه رسید که من در خان رمینیان چهار روز است منتظر و معطلم البته جناب مؤیدالملک را دردشت ارژن توقف ندهید وهمین امروز بیایند. بعد از صرف ناهار ازدشت ارژن‌حرکت کرده وقت عصربخان رمینیان‌رسیدیم. درکاروانسرائی که مرحوم‌مشیرالملک ازسنگ تراشیده و گچ ساخته‌اند وارد کاروانسرا شده‌خدمت جناب امام جمعه رسیدیم، مصافحه ومعانقه شده منتهای شعف وسرور از ملاقات جناب ایشان بهم‌رسانیدم.

جمعی از اعیان و اشراف شیراز باستقبال مؤیدالملک آمده بودند ودرآن کاروانسراحاضربودند، حبیب‌الله‌خان بیگلربیگی، پسرقوام‌الملک، پسرهای حاجی میرزا عبدالله‌خان، خانباباخان وجمعی دیگر. شب از شدت جمعیت و ازدحام مستقبلین‌ونوکرهای آنها ومال ومهتر وقافله‌در حجرات و طویله‌های آن کاروانسرا ابداً جا نبود. دراین بین یکی از زنهای محترمهٔ نواب والااحتشام‌الدوله حاکم فارس با تخت روان و چهل نفر نوکر وخدمتکار وهمراهان وارد آن‌کاروانسرا شدند. جناب امام جمعه جا ومنزل خودشان‌را تماماً بواردین عیال شاهزاده دادند. درآن شب‌تا سه ساعتی از شب درسر جا ومکان درآن‌کاروانسرا غوغا بود وچون هوا بشدت سرد بود مردم نمیتوانستند دربیرون وصحرامنزل نمایند و درآن شب جمیع کسانی که درآن‌کاروانسرا بودندازمستقبلین و زواروکسان شاهزاده ومردم‌خارج وداخل، تماماً را جناب‌امام‌جمعه ازکارخانهٔ خود شام‌دادندوبقدری شام‌وغذاطبخ کرده‌بودندکه کفایت آن همه جمعیت را نمود. بقدر پانصد نفرجمعیت متجاوز بود وهمچنان

صبح بهمهٔ مردم چای دادند و از برای تمام سالهای آن همه مردم‌جو وکاه رسانیده که یکنفر آدم ویک رأس سال بی‌شام و بی‌علوفه نماند و تمام مردم را هیزم وزغال دادند که ابداً کسی سرما نخوُرد و صدمه باحدی وارد نیامد.

الحق جناب امام‌جمعه منتهای درجهٔ مهمانداری ومهمان نوازی و بذل و سخا را دارند، حتی روز ازبرای جمیع مردم وکسانی که باستقبال جناب مؤیدالملک آمده بودند قابلمه های پلو وچلو وکبابهای کبک و حلواها وشیرینیها برداشته بودند که ازبرای ناهارمردم صرف نمایند.

ورود به شهر شیراز

باری صبح روز جمعه دهم ماه ربیع‌الثانی سنهٔ ۱۳۰۶ از خان زمینیان حرکت کرده در خدمت جناب امام جمعه وجناب مؤیدالملک وجمعی دیگر با خوبی هوا و زمین صاف وباطراوت هوا ناهار را دربین راه صرف نموده بعد از نه فرسخ مسافت راه باول شهر شیراز رسیدیم. دربین راه‌جمعیت‌زیاد ازاعیان‌و اشراف‌واعاظم باستقبال‌جناب مؤیدالملک می‌آمدند، هرکدام‌با یدکهای طلاونقره‌واسباب تجمل. کم کم‌جمعیت کثیری بهمراه آمدند. جناب مؤیدالملک با همهٔ آنها اظهار مسرت و خوشنودی ومهربانی نموده تا اینکه از دروازهٔ باغشاه وارد شهر شده بمنزل نواب والا شاهزاده احتشام‌الدوله رفتند وحقیر وحاجی‌آقا حسین از دروازه‌ای که آنجا راکل‌مشیری میگویند وارد شدیم و از میان‌شهر گذشته بخانه و منزل جناب مؤیدالملک وارد شدیم. جناب حاجی

نصیرالملک وجناب‌آقا میرزا حکیم‌الهی‌جهرمی درطالار رو بقبله‌تشریف داشتند باآنها صفاوصافحه نموده‌نشستیم .مجموعهٔ‌شیرینی زیادومفصل در میان طالار برای ورود جناب مؤیدالملک حاضر نموده بودند.

باری جناب مؤیدالملک بعد از ملاقات شاهزاده احتشام‌الدولـه باز از راه بیرون شهر، از دروازهٔ سعدی واردشهرشده از داندرون وارد خانهٔ خود شدند. حاجی نصیرالملک‌آمدند درهمان طالارنشستند. حقیر کمال شکرگزاری‌را نموده که بحمدالله تعالی زنده‌ماندیم ونمردیم وباز دو مرتبه به شیراز رسیدیم وجناب مؤیدالملک بحمدالله تعالی باکمال سلامتی بخانهٔ خود رسیدند وعیال و اطفال خود را باکمال سلامتی و خرمی بعد از این مدت سفر دیدند.

مدت سفر فرنگستان از روز حرکت از شیراز تا مراجعت به‌شیراز دو سال و دو ماه و ده روز طول کشید. روز جمعهٔ دهم ماه ربیع‌الثانی سنهٔ ۱۳۰۶ وارد شهر شیراز شدیم الحمدلله رب‌العالمین.

روز شنبه وقت صبح با حاجی‌آقا حسین بحمام حاجی‌نصیرالملک رفته خود را شست وشو داده لباس خود را تغییر داده از کسالت راه فارغ شده وقت عصر باتفاق‌میرزا عیسی پسر مرحوم حاجی میرزاصادق رفتیم بدیدن نواب والا احتشام‌الدوله. چون سابقهٔ آشنائی ومحبت بود از ورود حقیر خیلی اظهار مسرت و مهربانی و التفات فرمودند. در آن مجلس جناب امام جمعه وشیخ‌الاسلام‌تشریف داشتند. این دوسه‌بیت در روز ورود در مجلس بالبدیههٔ گفته شد:

رنج‌وعنای‌جهان‌اگرچه درازاست   با بد و با نیک بی‌گمان بسر آید

چرخ مسافر ز بهر ماست شب و روز چونکه یکی رفت دیگر از اثر آید
ما سفر برگذشتنی گذراندیم تا سفر ناگذشتنی بسر آید

حرکت از شیراز به طرف اصفهان و طهران

روز حرکت از شیراز، شنبهٔ دهم ماه جمادی‌الاول سنهٔ ۱۳۰۶، اول صبح از خانهٔ جناب مؤیدالملک حرکت کرده با همهٔ اهل خانه وداع نموده ونیز بخانهٔ جناب آقا میرزا آقای حکیم جهرمی رفته دروقتی که جمیع طلاب حاضر بودند جناب آقا میرزاآقا دعابگوش حقیر خواند. باری آقای میرزا تقی خان وآقای میرزا علیخان و آقای میرزا هاشم خان پسرهای جناب مؤیدالملک سوار شده باعلیقلیخان ولله‌آقا یعنی فتح الله بیک وعبدالله بیک ومشهدی حسین ومحمد کاظم پسر لله‌آقا کلاً بمشایعت آمده بزیارت تربت پاك سعدی رفته زیارت نموده و از آنجا به تکیهٔ هفت تن، زیارت خوانده و از آنجابه حضرت خواجه حافظ علیه‌الرحمه سلام داده وهمت خواسته ونیز به تکیهٔ چهل تن سلام داده تا بتنگ‌الله‌اکبر که مقام قرآن مجید است، کسانی که بمشایعت آمده بودند پیاده شده با همهٔ آنها روبوسی و خدا حافظ نموده ونیز جناب حاجی میرزاعلی‌اکبر سید خراسانی تا بزیرقرآن بمشایعت آمده بودند همه را وداع نموده سوار بر کجاوه شدیم باحاجی‌آقا حسین .مکاری که مال از اوکرایه نمودیم از شیراز تا به اصفهان حاجی حسین ملقب بـه زینت است چهار رأس قاطر از اوکرایه نمـودیم هرقاطری سه تومان و کجاوه شش تومان. عبدالله نامی‌را از اهل زرقان بجهة خدمت ونوکری وکجاوه کشی، حاجی

حسین زینت تعیین نموده که مواجب او ماهی دو تومان وشش قران باشد. عجالةً آدمی زرنگ وخدمت کن است.

قریهٔ زرقان

از شیراز بمسافت پنج فرسخ بقریهٔ زرقان رسیدیم. عبدالله قدری جلو رفته خانهٔ خودرا برای منزل تعیین نموده شب را در خانهٔ او منزل نمودیم والدهٔ او شامی تدارك نموده وعیال او بعضی خیاطی وخدمتی که داشتیم کرده کمال مهربانی را بجا آوردند.

قریهٔ فیروزی

صبح روز یکشنبه ازقریهٔ زرقان حرکت کرده بمسافت چهارفرسخ بقریهٔ فیروزی رسیدیم، ملکی جناب شیخ الاسلام شیراز. قلعهٔ فیروزی جای بسیار کثیف وخرابه ومتعفن ومردمش فقیر وبیچاره وهمه ازدست جناب شیخ الاسلام ناراضی.

تخت جمشید

باری بمجردورود بهفیروزی از کجاوه پیاده شده باحاجی آقاحسین و رمضانعلی پسر حاجی حسین مکاری سوار شده بتماشای تخت جمشید رفتیم. ازقریهٔ فیروزی تاتخت جمشید یك فرسخ است. تعریف وتوصیف حجاری تخت جمشید را باید بتفصیل نوشت.

حرکت از فیروزی

بعد ازتماشای تخت جمشید باز بهفیروزی مراجعت کرده شب را توقف نموده سه ساعت بصبح مانده سوار شده جمیع راه برف وگل وباطلاق [بود]. در بین راه قاطر کجاوه دستش لیز خورده بزمین افتاد خدارحم کرد وبحمدالله آسیبی نرسید و ازکجاوه بیرون آمدیم وقاطر را برخیزانیدند. قدری پیاده راه رفتم باز سوار شده هرقدر آمدیم برف زمین زیاده بود.

قریهٔ ریوند

شش ساعت از روز دوشنبه گذشته وارد قریهٔ ریوند شدیم، ملکی جناب صاحب دیوان. بقدر پانصد خانوار جمعیت دارد. جناب صاحب

دیوان خیلی اسباب آبادی آنجا شده‌اند؛ باغات و اشجار بسیار درآنجا قرس نموده‌اند مخصوصاً اشجار انار ابداً نداشته حالا بقدر چهار هزار درخت انار درریوند بعمل آورده‌اند. مردم و رعیت ریوند از دست حاجی فضل علیخان همشیره زادهٔ صاحب دیوان که سر کار ومباشر ومستأجر املاك صاحب دیوانست بسیار شکایت مینمودند و از ظلم وتعدی او نقل مینمودند. زراعت ریوند جو و گندم ، درخت انگور آهی آبش از رودخانه است. مسافت راه از قریهٔ فیروزی تابه ریوند پنج فرسخ است ولی چون برف در راه بسیار بود بمدت نه ساعت آمدیم.

شب را درقریه‌درخانهٔ حاجی معصوم‌علی‌توقف نموده نصف‌شب حرکت کرده‌سوار برکجاوه‌شده راهها بشدت تمام‌برف‌زیادی‌بود بطوری که ابداً درکوه و دره‌ها زمین و سنگی نمایان نبود و راهها چنان یخ بسته بود که دایم پای مالها درحین حرکت میلغزید و قاطرها با بار بزمین‌می‌افتادند حتی قاطرکجاوه نیزپای‌او لغزیده افتاده فوراً ازکجاوه بیرون آمدیم ومدتی راه رفتیم. بعد از آن بجائی رسیدیم که راه دربغلهٔ کوه عبور مینمود و چون در آن بغله ابداً راه نبود و در پائین دره نیز رودخانه عبور مینماید وهنگام طغیان آب عبور ممکن نیست در بالای دره در پهلوی کوه بقدر پانصد ذرع کوه را مانند کوچه تراشیده و راه ساخته‌اند ولی گشادگی راه بقدر یک ذرع ونیم بیشتر نیست و کجاوه وبار صندوق از آن راه تنگ نمیتواند بگذرد لابدآ باید از آب رودخانه بگذرد. درهمان اول سنگبر و کوچهٔ کوه از کجاوه پیاده شده بقدر نیم فرسخ راه رفتم. زمینها پربرف وبعضی‌جاها گل وشل [بود].

مشهد مادر سلیمان

در نزدیک همین راه مقامیست که آنجا را مشهد مادر سلیمان میگویند. مقامی است که از سنگ تراشیده تختی وسکوئی بسته‌اند و برروی‌آن‌تخت بشکل قبری ازسنگ تراشیده ساخته‌اندولی بزرگی دورهٔ آن قبر برروی آن تخت بقدر بیست ذرع میشود و دراطراف آن مقام که مشهد مادرسلیمان میگویندآثار وعمارات سنگی‌وستون سنگی‌بسیاراست که حالا خراب وبایر شده است.

قریهٔ ده نو

باری مسافت تا ده نو شش فرسخ است ولی از جهة سختی راه و زیادتی برف بعد از دوازده ساعت، روز سه شنبه بعد از ظهر واردقریهٔ ده نو، ملکی جناب صاحب دیوان شدیم. ده نو بقدر پانصد خانوار جمعیت دارد. زراعت‌آنجا جو و گندمست وآب‌آنجا ازآب رودخانه‌است. منزل وجا برای مسافر وغریب ابداً ندارد مگراینکه یک اطاق خرابه، هاشم نامی ازاهل آنجا برای خود ساخته. شب را در آن اطاق منزل نمودیم، سه ساعت بصبح مانده حرکت‌کرده مسافت پنج فرسخ راه را بمدت ده ساعت‌آمدیم، ازشدت برف در راه حیوان نمیتوانست‌راه‌برود.

خان‌گرگان

امروزکه روز چهار شنبه است منزل در خان‌گرگان است. در این منزل بقدرده خانوارجمعیت دارد. کاروانسرائی سنگی درایام‌قدیم داشته که میگویند شاه عباس مرحوم ساخته ولی خرابه شده، سال گذشته جناب صاحب دیوان فرمایش فرموده آن کاروانسرا را تعمیر نموده‌اند. ولی مباشری‌که در آن جا می‌نشینند وعلافی وخرید وفروش کاروانسرا با اوست برف بام‌کاروانسرا را نمیروید وباز عنقریب خراب خواهد شد.

باری امروز نیز در راه از شدت برف ویخ ولغزندگی راه بارها و قاطر کجاوه‌لغزید کجاوه را انداخته با حاجی‌آقا حسون بزحمت زیادخود را ازکجاوه‌بیرون انداختیم ولی بحمدالله صدمه‌ای وارد نیامد. شب‌را درکاروانسرای‌خان گرگان‌منزل نمودیم. شاه رضاناسی که‌ازاهل همانجا بود وپیرمرد دل زنده‌ای بودبسن هفتاد سال باریش‌بلند، باوجودحالت رعیتی وفقیری بسیار باهوش ومردی با توکل بود.

ده بید

باری اول صبح روزپنجشنبه هشتم ماه جمادی‌الاول‌ازخان گرگان حرکت کرده جمیع راه چنان پربرف که ابداً زمین وکوه وسنگ و خاك نمایان‌نبود. بمسافت چهارفرسخ بمنزل ده بیدرسیدیم. چون کاروانسرای آنجا خراب بود در بالاخانه و چاپار خانهٔ آنجا منزل نمودیم. امروز بحمدالله بسلامتی گذشت. ده بید ملکی حاجی عباسقلیخان است، بسیار جای خوبیست. آب آنجا از رودخانه است چشمه‌های متعدد دارد که آبهای گوارا در آنجا هست. در ده بید ممکن است که باغات و اشجار بسیار غرس نمایند وجاهای‌باصفا بسازند چراکه زمین وآب آنجامستعد هرنوع آبادی و زراعت و اشجار هست. بجرچهار پنج خانوار رعیت، دیگر ابداً کسی درآنجا سکنی ندارد وبایر وخراب افتاده است. یکی‌از مستحفظین تلگراف فرنگی درآنجاخانه‌ومنزل‌وعمارت خوب ساخته‌است.

از ده بید به‌خان خره دو راه دارد: یکی‌ده فرسخ است‌ویکی پنج فرسخ. چون راه پنج فرسخ که نزدیکتر است کوه و درهٔ بسیار دارد و در زمستان همه گودال و دره‌ها پر ازبرف میشود، از این جهة کاروان وشتردار وقافله‌از راه دوررفته که‌آن‌راه تماماً صحراست وبرف کمتردارد.

باری حاجی حسین مکاری بجهة نزدیکی راه جرأت کرده از راه کوه حرکت نموده با وجودی که جمیع راه پر از برف بقدر یک ذرع و دو ذرع دردره‌ها برف باد روبه کرده بود، اول صبح از ده بید حرکت کرده تا به ده‌خان‌خره جمیع راه قاطرهای بیچاره برف تا سینهٔ آنها آمده هر ده قدم فاصله در برف فرومیرفتند و بارآنها در برف می‌افتاد، مکاریها بزحمت زیاد بار آنها را برداشته قاطر را از برف بیرون آورده بار را بار نموده، از اتفاق درآن روز بحمدالله قاطر کجاوهٔ حقیر وحاجی آقا حسین باوجودی که غرق برف میشد باز بقوت خود از برف بیرون آمده و ابداً کجاوه نیفتاد.

کرانهٔ لوطی کش

در وسط راه کرانه‌ایست که آنجا را کرانهٔ لوطی کش میگویند، از شدت سرما وبرف، که در زمانی درآن راه شخص لوطی از سرما مرده است بعد از پنج ساعت.

خان‌خره

روز جمعه شانزدهم‌بمنزل خان‌خره رسیدیم و درچاپارخانه‌منزل کردیم. بعد از ساعتی علی‌اکبرخان پسر سرحوم حبیب‌الله خان نوکر جناب صاحب دیوان از شیراز آمده ـ به چاپاری به طهران میرفتند در آن شب چند ساعتی در اطاق چاپارخانه با هم بودیم. باقتضای هوای خان‌خره بقدری بادهای سخت می‌آید که انسان را از روی سال می‌اندازد. یک چشمهٔ آب کمی دارد کـه کریم بیک نامی کـه رئیس چاپارخانهٔ آنجاست آن چشمه را جاری نموده. آبادی خان‌خره منحصر بیک کاروان سرای خرابه ویک چاپارخانه است.

سورمق

باری هنگام صبح کـه بنای حرکت از خان‌خره شد بشدتی باد

آمد که ممکن نبود از درچاپارخانه بیرون‌آمدن ولی هرطور بود ازآنجا حرکت کرده بمسافت هفت فرسخ روز شنبهٔ هفدهم بمنزل سورمق رسیدیم ولی جمیع هفت فرسخ راه را از اول تا بآخر برف وباران بشدتی می‌آمد وبادهای شدید میوزید که حد نداشت. جمیع همراهان بقسمی از برف وباران تر شدند که تا پیراهن آنها تر شده و در روی جمیع بارها برف زیاد مانده بود. ولی بحمدالله راه وجاده صاف وریگ‌بوم بود وگل نبود ومالها براحت میرفتند. در منزل سورمق در چاپارخانه منزل نمودیم. قریهٔ سورمق بقدر پانصد خانوارجمعیت دارد، باغات واشجار از هرنوع در آنجا هست.

آباده وقت صبح حرکت کرده بعد از هفت فرسخ مسافت روز یکشنبهٔ هجدهم بعد ازظهر وارد قصبهٔ‌آباده شدیم،شب را درآنجا توقف نموده روز دوشنبه نوزدهم نیز درآباده مکث کرده حقیر برای گردش و تماشا داخل قصبه شدم. وضع‌قصبهٔ آباده چنانست که سه چهار قلعه پهلوی همدیگر ساخته که تماماً این سه قلعه بقدر هزار خانوار جمعیت دارد ولی کوچه‌ها تنگ وکثیف و متعفن ونجس [است]. نهر آب روان در اکثر جاهای اندرون‌قلعه‌ها جاریست. بیشتر مردمش زارع ورعیت‌منش باغات و زراعت بسیار دراطراف آبـاده هست. درآباده صنعت قاشق سازی خوب متداول است که قاشقهای بسیار خوب میسازند وبه‌اطراف شهرهای ایران از قاشق آباده میرود. حقیر ازمشهدی حسین نام قاشق ساز، یک جعبه قاشق خریدم. مزارعات ودهات که‌دراطراف‌آباده‌هست کلاً قلعه‌های بزرگ‌ومحکم‌دارد. کشمش‌خوب‌در آباده‌یافت میشود.

قریهٔ شورجستان

باری دو شب درآباده توقف نموده صبح سه شنبه بیستم حرکت کرده بمسافت شش فرسخ راه بقریهٔ شورجستان(۱) رسیدیم. روز سه شنبه را درشورجستان توقف نمودیم. ازمنزل آباده تا منزل شورجستان تمام صحرا و کوه چنان پر برف بود که ابداً زمین نمایان نبود و هوا بشدت تمام سرد بود که دست و پا از حس و حرکت می‌افتاد و از بخار نفس ریش وسبیل یخ می‌بست. درشورجستان درصحن وحیاط حضرت امامزاده محمد که از اولاد امام زین‌العابدین است منزل نمودیم. شب را در امامزاده شمع روشن نموده ونماز را در اندرون گنبد امامزاده خوانده و زیارت خوانده وهمت خواستم.

شرح حال مطلب خان

مطلب خان که ازاهل شورجستان است وسن او ازصد سال متجاوز است و آدم جهان دیده ایست، از قرارتقریرخوداو از زمان آقا محمدخان مرحوم را بخاطر داشت، بسا نوکریها کرده وبسا سفرها رفته و در علم شکارچی گری وتیراندازی مهارت تمام داشته، بیست وچهار نفراولاد ذکور واناث داشته وحالا شش پسر وشش دختر دارد بانواده های بسیار و نور چشم او ابداً عیب نکرده است. در زمان نایب‌السلطنهٔ مرحوم به‌نائین رفته وخدمت حاجی محمدحسن مرحوم اعلی‌الله مقامه رسیده و از مرحوم حاجی زین‌العابدین شیروانی ذکر گرفته و در جنگ حسینعلی میرزای فرمانفرما نوکربوده، بعد ازشکست فرمانفرما در اردوی کیج(۲) صاحب انگلیسی راهنما و والی قشون بوده، حالا نیز بسیار با اخلاق حمیده وخوش صحبت وبا مزه‌است. اعیان و اشراف وحکام شیرازهنگام عبور و مرور در شورجستان نسبت باو اعانت مینمایند. خود اوصاحب

۱- = شولگستان.　　۲- ظ. در متن کیح تحریر شده است.

ملک وخانه است و پسرهای او صاحب دولتند . شورجستان صاحب یکصد خانوار جمعیت است ویک قنات آب دارد . زراعت آنجا گندم و جو وپنبه است .

ایزد خواست

باری نصف شب ازشورجستان حرکت کرده بمسافت شش فرسخ روز چهارشنبهٔ بیست ویکم بمنزل ایزد خواست رسیدیم .منزل رادر کاروانسرای شاه عباسی قرار داده بحمدالله از هرجهة براحتی وآسایش گذشت . ولی از منزل شورجستان تا بمنزل ایزد خواست تمام صحرا مالا مال برف و هوا بسیار سرد و در وسط راه وجاده برفهای بعضی موقعها یخ کرده بود که دست وپای مال میلغزید وخیلی محل خطر بود وقاطربسیاربزحمت راه میرفت . حتی در سرازیری رودخانهٔ ایزدخواست شخص پیاده ازشدت لغزندگی یخ نمیتواند راه برود ، ازکجاوه پیاده شده خود را بحمدالله بمنزل رسانیدیم .

امین آباد

شب را توقف نموده اول طلوع فجر حرکت کرده بمسافت سه فرسخ بمنزل امین آباد رسیدیم . روز پنجشنبه بیست و دوم را درمنزل امین‌آباد در رباط شاه عباسی منزل نمودیم . رباط بسیار خوبی از سنگ وآجر ساخته‌اند حیف که حالا خیلی‌خرابی بهم رسانیده است . درمقابل رباط قلعه‌ایست بزرگ که بقدر شصت خانوار جمعیت دارد . امین‌آباد در ایام قبل از نادرشاه افشار بسیار آباد ومعمور بوده ، قناتهای بسیار داشته وباغات و اشجارکه هفتاد خانهٔ شیره پزی داشته . هنگام عبور نادرشاه در امین آباد برف زیاد آمده بود بطوری که مدت یک هفته اردوی نادرشاه نتوانستند حرکت کنند لابدآ در امین‌آباد توقف نموده

جمیع اشجار باغات را اردوی نادرشاه ازریشه و بن کنده سوزانیده‌اند. بعدازآن‌مردمش بکلی متفرق میشوندتا درزمان صدراصفهانی امین‌الدوله پسر صدر مرحوم، امین‌آباد را از نو آباد نموده. در اول امین‌آباد نبوده بعدازآنکه‌امین‌الدوله‌آنجارا آباد نمودامین‌آبادنام نهاد. چقدرخیابانهای مستقیم وباغهای بزرگ همه بقاعده وبا سلیقه داشته که بکلی خراب شده بعد از آن نیز قریهٔ امین‌آباد بکلی خراب شده بطوری که رباط و قلعهٔ آنجا موقع ومحل راهزنها شده بقسمی که روز روشن وشب کسی‌از آنجا عبور نمیتوانست نمود . بعد از آن هنگام حکومت حسام‌السلطنهٔ مرحوم به‌شیراز،‌ازوضع امین‌آباد وآبادی قدیم‌آنجاوخرابی‌واردوگاه بودن آنجا اطلاع یافته حکم بتعمیر آنجا فرموده. حالا دو سه‌قنات معتبر احیا نموده‌اندو درقلعهٔ‌آنجا بقدرشصت خانوار جمعیت‌داردولی‌اشجار وباغات بعمل‌نیاورده‌اند و صاحبان ملک خوب متوجه آنجا نمیشوند و الا قابل همه نوع آبادی هست. هوایش معتدل و آبش گواراست.

آقا سید ابراهیم نام که اصلاً از اهل نائین و پدر او در قمشه متأهل شده وخود او حالا مدتیست در امین آباد منزل دارد خبر شده بکاروانسراآمده حقیر وحاجی‌آقا حسین رابخانهٔ خود دعوت نموده‌ساعتی در منزل اونشستیم. آقا سید ابراهیم مرد معقول مقدسی است.

قصبهٔ قمشه باری‌شب‌در امین‌آباد بقدرچهارساعت توقف‌نموده‌چون‌از امین‌آباد تابه‌قمشه هفت‌فرسخ مسافت‌دارد درهمان چهارساعتی‌شب ازامین‌آباد حرکت نموده دوساعت از روزجمعهٔ بیست‌وسیم گذشته‌وارد قمشه‌شدیم و در کاروانسرای حاجی میرزا محمد علی کلانتر منزل نمودیم تا فراد.

زیارت حضرت شاه رضا

روز شنبه بیست وچهارم را درقمشه توقف نموده چون فاصلهٔ قمشه تا آستان مبارك حضرت شاه رضا بقدر نیم فرسخ مسافت است از قمشه مخصوصاً سوار شده با حاجی آقا حسین وآقا محمد جعفر بهبهانی وحاجی ملا محمد اردستانی که از شیرازتا به اصفهان همسفر بودند بارمضانعلی پسر حاجی حسین مکاری بزیارت حضرت شاه رضا رفتیم و درك زیارت و آستان بوسی آن حضرت را نموده همت ازآن روضهٔ مطهره خواسته بعد از آن درویش سبزعلی فریدنی که مدت هفت سالست ساکن و معتکف آن آستان مبارك است وعریان در یکی از حجرات آن صحن مقدس نشسته ملاقات نموده قدری صحبت با اوداشته ازحال میرزا رضای قمشه ای که درسه سال قبل او را درهمان صحن مقدس دیده بودم جویا شدم. گفتند فوت شده. میرزا حسن نام دیگر که ازاهل طهران بودوساکن آن بارگاه بود او را ملاقات نموده قدری گردش در آن صحن مقدس نموده الحق جای بسیار باصفائیست خاصه حالا که جناب مشیرالملك انصاری اصفهانی که صحن تازهٔ بسیار بزرگی مشتمل برحجرات و ایوانهای بزرگ در جنب صحن قدیم ساخته وبسیار با صفاو بانزهت شده وبازارچه ودکاکین خوب برای زوار ومسافرین وعابرین آنجا ساخته.

باری مراجعت بقصبهٔ قمشه بکاروانسرا واردشده محمد کاظم خان پسر مرحوم میرزا سید محمدخان نائینی که حاکم قمشه است از ورود حقیر اطلاع یافته بدیدن آمده تکلیف بماندن وضیافت نموده قبول ننمودم ولی ببازدیدبخانهٔ ایشان رفتم. معلوم شد وهمچنین شنیدم که حکومت قمشه ابداً برای او منفعت وسودی ندارد وخیلی بسختی وعسرت گذران

مینماید حتی در خانه ومنزل او فرش واسباب ندارد ولباس او مندرس وپریشان بود . چون از جانب میرزا حسنعلیخان منشی باشی حضرت والا ظل السلطان نایب وحاکم قمشه شده قرار داده‌اند که روزی پنج قران یومیه به میرزا کاظم خان بدهند ولی ابداً دخل وتصرف باموارات حکومتی و امر ونهی آنجا ننماید .

باری بعد از ملاقات اوبازبمنزل خود به کاروانسرا آمدم . جناب آقا میرزا حسن مفتون که سیدیست از اهل قمشه و از جانب حاجی میرزا حسن یزدی مشهور به صفی علی شاه در قمشه ارشاد مینماید با جمعی از سادات وشعرادر کاروانسرا بمنزل حقیر آمده قدری نشسته صحبت از فقر وعرفان و درویشی داشتیم . از قراری که بتحقیق رسید مردم قمشه بالفطره مردمان درویش مسلك وفقیرمنش وعارف دوست میباشند و با اخلاق حمیده ومنکر فقیر ودرویش نیستند ونیزمردمان حکیم وفیلسوف بسیار داردخاصه جناب میرزا مهدی نام که حکیم الهی و از اهل قمشه است وبسیار آدم با فهم و دانائیست .

هوای قمشه سالم است وآب فراوان دارد . زراعت آنجا جوو گندم وپنبه وتریاك است و زراعت را بسیار با سلیقه مینمایند . قصبهٔ قمشه با دیوار وقلعه وبرج وباره بوده و هست ولی اندرون قصبه بسیار کثیف و کج ومعوج وبی‌سلیقه ومتعفن . کسب وصنعت غالب اهل قمشه کیوه چینی و تخت کشی است . خانه‌های آنجا تماماً از خشت خام است ولی بی سلیقه .

شیخ علی عقدائی واعظ را در آنجا ملاقات نمودم که اصلاً از

اهل خرم‌درهٔ قزوین است آدم بافهمی است در آنجا دیده شد. دراندرون شهر وبیرون قمشه بروج کبوتر بسیار است که از برای فضله گرفتن از کبوتر ساخته‌اند.

قریهٔ مهیار

باری دو شب در قمشه توقف نموده و از آنجا حرکت کرده روز یکشنبه بیست وپنجم وارد قریهٔ مهیار شدیم و در همان کاروانسرای عالی‌بزرگ مشهور که ازبناهای شاه عباس صفویه است منزل نمودیم که شرح وتعریف آنجا را در اوایل سفرنامه مفصلاً نوشته‌ام و درقلعهٔ مهیاربقدریکصد خانوارجمعیت داردوملک وآب آنجا خالصه ودولتی است.

ورود به دارالسلطنهٔ اصفهان

باری دو ساعت ازشب گذشته ازقریهٔ‌مهیار حرکت نموده‌بمسافت نه فرسخ روز دوشنبهٔ بیست وششم شهر جمادی‌الاول وارد دارالسلطنهٔ اصفهان شده درکاروانسرای مخلص که بسیارجای باصفا ونزهت است منزل نمودیم. همان روز رابحمام رفته خودرا شست‌وشو داده ازکسالت وکثافت راه خلاص شدم. ولی وضع حمامهای اصفهان بسیار بد است. اولاً آنکه دو خزینه دارد یکی‌بزرگ ویکی کوچک،آب خزینهٔ بزرگ را بقدری گرم میکنند که نمیشود دست باوآشنا نمودوممکن نیست که کسی بتواند داخل آن‌خزانهٔ بزرگ شود وخزینهٔ کوچک که فی‌الجمله آب آن ملایم است بسیارکثیف و متعفن و آب آن چرك وبد بو بجهة آنکه ازصبح تا به شام جمعیت زیاد درآن خزینه میروند و هرنوع و هرقسم ناخوشیها ومرضها وکثافتها و نجاستهای خود را درآن خزینهٔ

کوچک میشویند و اسم آن اینست که آب کر است! باری بعد ازآنکه خود را در آن حمام و در آن خزینهٔ نجس تر کردیم از حمام بیرون آمده یک کوزهٔ آب سرد از چاه کشیده بروی سر وبدن خودریخته از بد بوئی وتعفن حمام خلاص شده بمنزل رفتیم.

چون حضرت اقدس والاظل السلطان چند روز بود به شکار تشریف برده بودند دو روزبعداز ورود حقیرازشکار مراجعت نمودند حقیر عریضه ای خدمت ایشان عرض نموده و ازآمدن خود حضرت ایشان را اخبار دادم واین دوبیت را ازمثنوی معنوی حضرت مولانای رومی رحمةالله علیه در صدر عریضه خدمت ایشان عرض نموده ونوشتم:

آمدیم ای شاه ما اینجا قُنق　　ای تو مهماندار سکان افق
بی‌نوائیم و رسیده ما ز دور　　هین بیفشان بر سرما فضل و نور

عریضه راکه بحضور ایشان بردند، بمجرد خواندن عریضه، مرتضی‌خان ناظر خود را بتعجیل به کاروانسرا فرستاده حقیر وحاجی آقا حسین را در عمارت نظارتخانه درنزدیک خود منزل دادند وبعد ازآن بملاقات ایشان شرفیابی حاصل‌شده منتهای التفات ومهربانی و درویش نوازی را بجای‌آورده والحق مرتضی‌خان کمال محبت را در مهمانداری وخدمات وملاحظات بجامی‌آوردند. مرتضی‌خان پسر مرحوم میرزازمان مستوفی‌اند که چهار برادرند ویک خواهر که او نیز یکی از حرمهای مخصوص حضرت والاظل السلطان است.

باری در مدت توقف در اصفهان منزل در همان نظارت خانهٔ حضرت والا بود وهر روز وهرشب احباب و دوستان وعلما و اعیان‌شهر حقیر و حاجی‌آقا حسین را بضیافت دعوت مینمودند. روزی را در خانهٔ

جناب طریقت وحقیقت آداب‌آقای حاجی‌میرزا هادی مشهور بپا قلعه‌ای که از سادات محترم و از سلسلهٔ علیهٔ شاه نعمت‌اللهی است بسن هفتاد سال و ازمریدهای مرحوم حاجی‌میرزا کوچک سبزواری، [دعوت داشتیم] وجمعی از فقرا درآن روز در خانهٔ جناب ایشان حاضربودند همه فقیر و درویش مسلک.

روزی جنابان فضایل مآبان آقایان محترم آقای نجفی و آقای آقا شیخ محمد علی و آقای آقا نورالله پسرهای مرحوم حاجی شیخ محمد باقر حجةالاسلام مرحوم بدیدن حقیر تشریف آوردند وکمال التفات و مهربانی فرموده حقیر وحاجی آقا حسین را بمنزل و خانه دعوت ضیافت نموده شبی را در خانهٔ حاجی شیخ محمد علی باجمعی احباب ودوستان تا بصبح بسر بردیم وشبی را درخانهٔ آقا شیخ نورالله‌نیز تا بصبح ساندیم وجمعی از دوستان واهل حال بودند. الحق در این دوره و در این زمان در اصفهان دارای فضل وکمال و اجتهاد و اخلاق حمیده و درویش مسلکی وفقیر منشی منحصربا ین‌سلسله وخانوادۂآقایان معزی‌الیهماست. جناب آقای حاجی‌میرزا هادی دولت‌آبادی که مردیست فاضل وکامل و درویش دوست بدیدن حقیر آمـده در بازدید جناب ایشان منتهای مهمان نوازی را بجا آوردند.

پایان

بعضی ملاحظات و توضیحات ☆

ایرج افشار

جلد اول

ص ۵۲ - ۵۳ مقدمه : درخصوص قصیدهٔ وصف پاریس مندرج درکتاب «تاریخ ادبی ایران» تألیف ادوارد براون وانتساب آن قصیده به‌فرهنگ شاعر، به تفصیل استدلال شد که قصیدهٔ مذکوراثرطبع حاجی پیرزاده است و نه فرهنگ پسر وصال. دلیل دیگری هم براین مطلب بدست افتاد که ذکرآن درینجالازم‌است وآن اینست که‌قصیدهٔ مذکور صریحاً بنام پیرزاده بضمیمهٔ «سرگذشت‌دوسال ازعشقبازی شوالی‌فوبلاس»، در سال ۱۳۱٦ قمری (۱۸۹۸م) یعنی چهارسال قبل ازطبع جلد اول کتاب براون، در تهران طبع سنگی شده بوده است. مراجعه شود به «فهرست کتابهای چاپی فارسی» تألیف خان بابامشار، جلد اول ستون ۹٦۱ ذیل «سفرنامهٔ پاریس».

ص۳ س ۱۵ : باغ علی‌جان را امروزه باغچهٔ علی‌جان می گویند.

ص٤ س ۸: این‌حکیم جهرمی را پیرزاده‌خوددرصفحات بعدمعرفی کرده‌است.

ص۲۱ س آخر: ظاهرآدرخت‌بنه‌درست‌است که‌آنراپستهٔ کوهی‌هم‌میگویند.

ص۲۵ س ۱٤: نیزدرخت بنه‌صحیح است‌و کلمهٔ «مسفر» هم شاید«سقز» باشد.

ص۳۳ س ۱۹ : ظاهراً ضبط پتاوی با بای عربی صحیح است .

☆ - درین یادداشتها که بخواهش دوستم حافظ‌فرمانفرمائیان‌فراهم‌شده‌است توضیحاتی چند درخصوص اشخاص و اعلام بیان می‌شود. تصحیح اغلاط مطبعه‌ای یا اصلاحات مربوط به رسم‌الخط مانند «خواست» و «نهار» بجای «خاسته و «ناهار» وغیره مطرح نیست.

ص٤٤ س٥ : درهمه موارد مسجد «بردی» درست است.
ص ٤٨و٤٩ : خان زمینیان نادرست وخان‌زنیان درست است ، زنیان گیاهی است طبی که آنرا نانخواه هم گویند (شلیمر).
ص٤٦س ٩ : مقصوداز کنبزه یا کمبزه (خربوزهٔ نارسیده) است .
ص ٥٢ س٢ : قوی هیکل مناسب‌تر از قوی چنگل است .
ص ٦٤ س٦: «ارومیه» غلط و«اورمیه» صحیح است (درهمه صفحات بهمین نحو باید اصلاح شود) .
ص ٩٠س ٢: خاری‌را باید خواری نوشت (منسوب به خواردر کنار ورامین.)
ص ٩٣ س١٤ : ظاهراً قریهٔ کوار باکاف فارسی است .
ص٩٧ س ١٥ : منارهای را که در شهر فیروزآباد توصیف می کند در غالب کتب مربوط به باستانشناسی ایران قدیم (از جمله کتاب اخیر (Vanden Berghe به تفصیل شناسانده شده است .
ص١٠٩س ١٢ : از حاجی احمدخان سرهنگ مقصود پدر محمد علی خان سدیدالسلطنه است که کتاب اعلام‌الناس این اخیر، اخیراً باهتمام احمد اقتداری واحمد ستایش درطهران نشرشده است . حاجی‌احمد معروف به کبابی سالهاحاکم بندرعباس بودوعده‌ای زیاداز مکتوبات اودر کتابخانهٔ وزارت‌امورخارجه موجود است.متأسفانه بنده فعلاً دسترسی به شمارهٔ مجموعه‌ای که‌آن‌مکاتبات درآنست ندارم، تا جهت اطلاع بنویسم .
ص١١٥ س ١٧ : کلمهٔ «بتر کی»غلط است وعبارت صحیح این‌است : «اسم امام مسقط ترکی ابن سعید است» (نگاه‌کنید به‌کتاب زامباور یعنی جد اول سلاطین مسلمان ، ص٩٦ ، ترجمهٔ عربی) .
ص ١١٦س٩ : نمیدانم بلباس درست است یاخیر؟ محتاج تحقیق است . اما در معرفی‌سیاهان مرسوم بودکه بعضی‌ازآنهارا «سیاه‌بمباسی»می گفتند. اگر کلمهٔ بلباس‌درست‌نباشد ممکن‌است«بمباس»مقصود بوده‌است(؟).
ص ١١٧س١١: لفظ «بوره» راکه نام‌شعبه‌ای‌ازاسمعیلیه است فعلاً «بهره» یا «بوهره» می‌نویسند.
ص١٣٢ س ١ : این همان مسجدی است کـه نام آن در یادداشتهای سید جمال‌الدین»افغانی‌آمده‌است(به‌کتاب«اسناد ومدارك چاپ‌نشده دربارهٔ

سید جمال‌الدین«تدوین دکتراصغرمهدوی وایرج‌افشار،تهران ۱۳۴۲، مراجعه شود).

ص ۱۴۳ س ۱۷: شه بندر (شهبندر) درست است و دراصطلاح معنی قنسول داشته است .

ص ۱۵۱ س ۱۵: برای احوال سنگلاخ و شرح خطوط او مراجعه کنید به کتاب تذکرة‌الخطاطین (امتحان‌الفضلا) که بنحو برازنده‌ای درتبریز (۱۲۹۱ق) به طبع رسیده است .

ص ۱۵۶ س ۸ : «قاز» با قاف است.ونه غین .

ص ۱۵۹ س ۷: سنهٔ خمس وتسعمأته درست نیست، زیرا شاه نعمةالله ولی در سال۸۳۴وفات کرد ونمی‌تواند در سال ۹۰۵ در مصر بوده باشد!

ص ۱۶۳ س ۶: مقصوداز «جینه» گنی یا پوند است.

ص ۱۸۷ س ۱۵: دربارهٔ حاجی محمد رحیم برادر امین‌الضرب به کتاب «اسناد ومدارك چاپ نشده دربارهٔ سید جمال الدین» مراجعه شود.

ص ۱۸۷ س ۱۸: گانژ درست است (به گاف فارسی).

ص ۱۹۶ س ۱۶: گلشن‌ظاهراً غلطاست وباین اسم‌خیابانی درپاریس نیست. کلمه‌ای شبیه به این کلمه بوده و تصحیف شده است .

ص ۱۹۷ س ۷: زغال با زا درست است.

ص ۲۴۸ س ٤: نقطه گذاری عبارت باین‌نحو اصلاح شود : «دنیای محض، جهل‌محض، ظاهر محض، مجاز محض ، ظلمت محض ، ضلالت‌محض، گمراهی محض رواج دارد.»

ص ۲۶۲ س۱۹ : حسینعلی‌باید به حسینقلی‌مبدل شودومنظور حسینقلی‌خان نواب است که شرح حالش‌را درحاشیهٔ صفحهٔ ۲۷۹ ازفارسنامهٔ‌ناصری نقل کرده‌اند. برای تفصیل وتکمیل حالات اوباید به «وفیات معاصرین» تألیف مرحوم محمد قزوینی‌مندرج در مجلهٔ یادگار رجوع کرد .

جلد دوم

ص ۲ حاشیه Place de Concorde درست است .

ص ۳ س ۳ و ۸: «ترا کدرو»باید«تروکادرو» (Trochadero) باشد .

ص ۱۲ س ۳: کانژ غلط وگانژ درست است .

ص ۱۲ س ۱٤: الحضر باید الخضرا باشد.

ص ۲۲ س ۲: از معین‌الملک منظورمحسن‌خان مشیرالدوله مظاهر است. برای تفصیل احوالش به مقالهٔ معیرالممالک (یغما، ۹ : ۷۷-۷۹) و مقالهٔ دکتر قاسم غنی (آینده ، ۳ : ٤٥۷-٤٦۹) مراجعه شود .

ص ۳۲ س ۸: از نریمانخان منظور قوام‌السلطنه است که عکس وی در همین کتاب طبع شده است .

ص ۲٤ س‌سطرهای ۹و۱۱: خنکار همان‌کلمهٔ «خواندگار» است.

ص ۳٤ سطرهای ۷و۸: واتورغلط وصحیح آن «واپور» Vapeur است .

ص ۳٤ س ۹: آبنوس درست نیست، امنیبوس (Omnibus) درست است .

ص ۳٤ س۱۱: ویل‌وار باید «بلوار»Boulevard باشد .

ص ٤۳ حاشیه: باغ وحش که در توضیح «عمارت طبیعی» آمده می‌بایست Aquarium باشد .

ص ۷۲ س۱۱: درهمه موارد کن ویکترغلط و Conducteur درست است.

ص ۷۷ س ۷ : بالحاد ؟ ترجمان، همان«باش ترجمان» است، طبق آنچه در صفحهٔ ۸۰ همین‌جلدازین کتاب وص ۱٤۳سفرنامهٔ فراهانی مذکورست .

ص ۸۳س آخر: منظورازصادق‌خان هماناستشارالدولهٔصادق‌وکیل ورئیس مجلس اول و وزیر در دولتهای عهد مشروطه وسفیرایران درترکیه است که چند سال قبل وفات کرد. نگاه کنید به مقالهٔ حسن تقی‌زاده مندرج در یغما (۹:۵-٤٤۳-٤٥۳) و شرحی که اینجانب در مجلهٔ مهر (۸ : ٦۸۲-٦۸۳)ومجلهٔ جهان نو (۳ : ۳۷٤-۳۷۷) نوشته‌ام . مرحوم مستشارالدوله درجواب سؤال‌اینجانب راجع به شرحی‌که پیرزاده در سفرنامهٔخود نسبت به‌مستشارالدوله‌نوشته بود مشروحه‌ای‌نوشت که عین‌آنرا بمناسبت احتوابرنکاتی‌چند درج میکنم تانمونه‌ای هم از خط و ربطآن مرحوم به طبع رسیده باشد.

۲۴ مهرماه ۱۳۲۹

۱) ایرج دوست گرامی

آنچه در سفرنامه حاج پیرزاده نائینی راجع به میرزا صادقخان ملک‌الشعرا گفته‌اید

مقصود مرحوم طالب [illegible] فراهم

در تاریخ حوالی ۱۳۰۶ قمری حاج محمدعلی پیرزاده بزرگ (چون

برادر کوچکتر هم داشته) باتفاق مرحوم میرزا [illegible] شیرازی (داماد صاحب‌دیوان

برادر قوام شیرازی) سفر کرده به پاریس رفته قیافه مرحوم حاج پیرزاده با همین درشت

و با عمامه و ریش بلند بسیار زیبا در پاریس جلب توجه کرده بود در همانجا یعنی

[illegible] حاج شیخ محسن خان [illegible] سفیر ایران دارای [illegible] بسیار مهمان‌دوست بوده تقریباً

سه چهار ماه حاج پیرزاده و [illegible] را نگهداشته

در تهران در جوار [illegible] [illegible] با حاج پیرزاده بعد [illegible] [illegible]

با مرحوم [illegible] بنای باغی در آنجا گذاشته و اول [illegible] را هم و مرحوم [illegible]

[illegible] نیز برای [illegible] باغ آورد بعد [illegible] [illegible] و کالت در [illegible]

ص ۹۵ س ۱۰: شرح مفصل احوال میرزا حبیب اصفهانی را اینجانب در مجلهٔ یغما (۳ : ۱ ۹ ۴ ۱۹۷-۴ ۹ ۴ و ۱۰ : ۸۰-۸۲) نوشته‌ام.

ص ۹۷ س ۹: دربارهٔ ترجمهٔ کتاب حاجی بابا نگاه کنید به مقالهٔ اینجانب در مجلهٔ جهان نو (۳ : ۵ ۱ ۵-۱۶ ۵).

ص ۹۷ س ۸: کتابهای ابواسحق اطعمه والبسهٔ نظام‌الدین محمود قاری و کتاب عبیدزاکانی توسط میرزا حبیب دراسلامبول طبع شده‌است (به «فهرست کتابهای چاپی فارسی» تألیف خانبابا مشار مراجعه شود).

ص ۱۰۰ س ۱۲: انکوریه باید انگوریه (انقره) باشد.

ص ۱۴۳ س ۱۴: از حاجی میرزا مهدی طبیب تبریزی منظور همانا زعیم‌الدوله مؤلف مفتاح باب‌الابواب است. نگاه کنید به‌مقالهٔ عباسقلی واعظ چرندابی (یغما، ۱۰ : ۸۰-۸۷).

ص ۱۷۲ س ۱۸: «من از اولاد سید علی سیاه پوشم که او از اهل همدان بوده»، احتمال قوی میرود که یکی از افراد خانوادهٔ سید جمال‌الدین افغانی بوده است، مراجعه شود به نامهٔ مورخ ۱۵ رمضان ۱۳۰۱ سید هادی به‌سید جمال‌الدین مندرج در کتاب «اسناد ومدارك چاپ شده دربارهٔ سید جمال‌الدین» که می‌نویسد «من بمضمون شورانگیری بخود ناصرالدینشاه تلغراف نمودم که جمعی‌علماء ازاولاد سید سیاه پوش در اسدآباد بطور عزت بوده‌اند».

ص ۲۰۶ س ۲۰: شرح حال مفصلی ازمحمد باقربواناتی مشهوربه کفری را اینجانب در مجلهٔ دانشکدهٔادبیات سال ۱۳۴۲ مندرج ساخته‌ام.

ص ۲۳۲ س ۲۰: ارض روم را می‌بایست ارز روم نوشت.

ص ۲۴۲ س ۹: «کتب ملتی» بی‌تناسب نیست واصلاح آن‌به «ملی» لزومی ندارد.

ص ۲۷۷ و ۲۷۸: قلعهٔ بیضا درهمه‌مواردقلهٔ بیضاچاپ شده استودرست نیست.

ص ۳۱۲ س ۱۴: منظور ازاستادغلامرضا، غلامرضای مشهوربه شیشه گرست که درعصر خود ازدراویش مشهورومرادبسیاری ازرجال واعیان‌بود (طرائق‌الحقائق ۳ : ۲۱۲-۲۱۳ ، المآثروالآثار ۱۹۸).

ص ۳۲۲ س ۱۷ : ذکرحاجی میرزا کریم صراف شیرازی درکتاب «اسنادو مدارك چاپ نشده دربارهٔ سیدجمال‌الدین» نیز آمده است.

ص ۳۳۴ س ۵: شرح حال حاجی میرزا آقا رشتی (متوفی ۱۳۱۲ ق) که از فقها ومجتهدان شهیر بود در غالب کتب رجال هست و از جمله در ریحانة‌الادب ذیل «رشتی» مندرج است.

ص۳۴۲س۵ : منظور شیخ مرتضی انصاری است .

ص۳۶۰س ۱۸: جلال‌الدین مجدالاشراف (محمدبن ابوالقاسم) مشهور به میرزا باباعارف ذهبی شیرازی ومؤلف عده‌ای کثیر تآلیف است (نگاه کنیدبه «فهرست کتابهای‌چاپی‌فارسی» تألیف خانبابا مشار درفهرست اسماء) .

ص۳۶۲س۱۵ : نام وی درص ۳۶۷ محمد حسین نقل شده است .

ص۳۸۰س۱۸ وص بعدس۳: نوارش علی‌خان ظاهراً نوازش‌علی‌خان‌است .

ص۳۸۵س۱۸ : سلمان پاك درست است .

ص۳۸۷س۱۱حاشیه : کلمهٔ انتیقه یا انتیکه درست و مفرس یا معرب Antique است. لزومی به تبدیل به عتیقه ندارد .

ص۳۸۷س۱۰وصفحات دیگر: بکاره را باید بگاره به گاف فارسی‌نوشت .

ص۳۹۲س۱۲: بکنل (اسم خاص کشتی) در صفحه۴۰۲ بشکل تکیل نقل شده است . نمیدانم کدام درست است؟

ص۴۱۴س۳ : میرزا جعفرخان خرمجی ظاهراً همان مؤلف حقایق‌الاخبار ناصری است.

یادداشتهای حسین سعادت نوری

موقعی که این سطور در دست غلط‌گیری مطبعی بود حضرت‌آقای **حسین سعادت نوری** ، از مطلعین در تاریخ عصرقاجاری و واقفین براحوال رجال آن عصر، یادداشتی چند درتشخیص و تصحیح احوال ونام چند نفر از افرادمذکور درجلد اول‌سفرنامه بهاینجانب مرحمت کردند که عیناً جهت تتمیم فایدت این سفرنامه و به قصد اکمال و اصلاح آن طبع می‌شود.

ص۴۵ : در زیر نویس میرزامحمد علی بامیرزا ابوالحسن مشیرالملك خلط شده است .

ص۷۳ : در زیرنویس نوشته شده است علیمحمدخان قوام‌الملک پسرچهارم میرزافتحعلیخان صاحبدیوان است، درصورتیکه اوپسرچهارم حاج‌میرزا علی‌اکبر قوام‌الملک است. فارسنامهٔ ناصری هم بهمین ترتیب نوشته است.

ص۷۳ : در زیر نویس ملاحظه خواهید فرمود که میرزا علی‌محمدخان در ۱۲۴۵ متولد گردیده و با برادر بزرگتر یعنی صاحبدیوان که بموجب زیرنویس ص۹ بنقل از فارسنامه در۱۲۳۶ متولد شده نه سال تفاوت سن داشت.

ص۷۲ : محشی باتوجه بمندرجات فارسنامه نوشته‌اند حاجی‌میرزاعلی‌اکبردر اصفهان‌تولد یافت، درحالی‌که درفارسنامه نوشته شده‌مدتی‌دراصفهان اقامت داشت. پس از اینکه فتحعلیشاه حاج میرزا ابراهیم را کشت دستورداد کلیهٔ اعقاب اورا بقتل رسانیدند. حاج میرزا علیرضا (صاحب قنات حاج میرزا علیرضا) وحاج میرزا علی‌اکبر اطفالی‌خردسال بودند. حاج میرزا علی‌رضارا معیوب کردند وبعدها که فتحعلیشاه به سلطنت رسید ویراآغاباشی حرمسرای خود کرد. حاج میرزا علی‌اکبرمریض‌و بستری‌بودوآبله داشت. مأمورین بعرض رساندند که قتل‌ویاخصی این طفل‌لزومی‌نخواهدداشت‌وهمین دوروزه خواهدمرد. ازقضاملک‌الموت کاری صورت نداد وحاج میرزا علی اکبر باخانواده به اصفهان رفت ومدتی در آنجا بود تا بعدها مدارج ترقی را پیمود.

ص۷۳س۸ حاج نصرالملک ظاهراً اشتباه مطبعی است و حاج نصیرالملک صحیح است که منظورحسنعلی‌خان دریابیگی پسرحاج میرزا علی‌اکبر قوام‌الملک است. این شخص در موقع جنگ ایران و انگلیس حاکم و دریاداربوشهر بود. انگلیسها اورا دستگیر وبه بمبئی روانه نمودند وبعدها درمراجعت پس ازفوت میرزا فضل‌الله نصیرالملک‌علی‌آبادی که مدتی در فارس پیشکارفرهاد میرزا معتمدالدوله وبهرام میرزای معزالدوله بوده و درزمان ولایتعهدی‌ناصرالدین شاه در تبریز وزارت اورا داشت ملقب‌به نصیرالملک شد، مدرک‌عرایض این‌بنده فارسنامه ناصری و روضةالصفا وناسخ‌التواریخ وسایرتواریخ دورهٔ ناصری‌است.

ص۸۲س۱۰ میرزا حسن‌خان‌مؤتمن‌الملک اشتباه است **وصحیح** میرزا حسین خان است (رك بزیر نویس ص ۹ نقل **وفارسنامه**).

ص۱۸۳ : در متن نامهٔ پزشک کاشان سید حسین خان و در زیر نویس بنقل ازمجلهٔ‌جهان‌پزشکی‌سیدحسن‌خان‌نوشته شد که‌ظاهراً دومی‌صحیح است.

ص۵۵ : درحاشیه مرقوم رفته سفرنامهٔ‌ویلسون‌تاکنون‌ترجمه نشده‌درصورتی که این کتاب را مخلص باحواشی وتعلیقات ترجمه کرده و در۱۳۳۲ در روزنامهٔ پیک ایران چاپ طهران بطبع رسانیده است . نیز محمود محمود در ۱۳۳۳ , خلاصهٔ رونویس مطالب‌آنرا در ص ۲۳۱۲ تا ص ۲۳۷٤ جلد(۸)تاریخ روابط ایران‌وانگلیس‌نقل کرده است،ولی‌البته‌نه از روی ترجمه بنده

حسین قلی‌خان معتمدالوزاره (ص . ۱٤) همان صدرالسلطنه بعد وحاج واشنگتن اولین وزیرمختار ایران درامریکاحاج محمدمیرزا (ص۱۸٦) همان کاشف‌السلطنهٔ معروف‌واولین کسی‌است که نهال‌چای‌درلاهیجان وصفحات گیلان غرس کرده است.

اطلاعاتی درخصوص مصلی وبقعه ومزار خاندان پیرزاده که ازخانوادهٔ آن مرحوم بدست آمده است

«مرحوم حاجی محمدحسن پیربزرگ با تمول شخصی خود قنات باغ حاجی وباغ وعمارت دوطبقهٔ آنجاراکه بباغ قصرشهرت دارد احداث کرد. نیز مرحوم حاجی محمدحسن پس ازفوت مرحوم حاجی عبدالوهاب مرشد ومرادخود، وجوهی راکه ازفروش املاك شخصی خوددر یزدحاصل کرد بمصرف بنای بقعه ای بر سر قبر مرحوم حاجی عبدالوهاب رسانید که بهمصلی شهرت گرفته است. بعداً خودآن مرحوم نیزدرجوار مرشد دفن گردید. دیوارمصلی بنای عهدمحمد-شاه وباهتمام آقا رجبعلی فرزند حاجی محمد حسن است.

درمیان مردم نائین شهرت دارددریکی ازروزها که حاجی محمدحسن درباغ قصر به آبیاری اشتغال داشت سه تن ازشاهزادگان که ازطهران به کرمان می رفتند بقصد آسایش از رنج راه بدان باغ فرود می آیند. درحین مکالمه وگفتگو مرحوم حاجی شمشیر یکی از آنها را می طلبد که ببیند وآن شخص احتراز می کند. دومی هم به درخواست حاجی جواب نفی می دهد. اما سومی شمشیر خودرا به حاجی می دهد. مرحوم حاجی شمشیر را از درون غلاف بیرون می آورد و پس ازمعاینه مجدداً درون غلاف می نهدوبه کمرشاهزاده می بندد ومی گوید عجب شمشیر آبداری است اما اگر آنرا بدینسان به کمربندی بهتر است. نیزمیگویدازناصیهٔ شما برمی آید که اکنون صاحب مقامی بزرگید و درآینده به منصب بزرگتری خواهید رسید چندانکه تمام مردم مملکت پیش شماسر تعظیم فرود خواهند آورد. بعدمعلوم می شود که آن شخص سوم محمد میرزا فرزند عباس میرزای نایب السلطنه بوده و بسمت والی گری به کرمان رفته است. شاهزاده محمدمیرزا پس ازباز گشتن از کرمان به ولایتعهدی بر گزیده ووالی خراسان شد.

در زمان والیگری محمد میرزا در خراسان مرحوم آقا محمد اسمعیل پسر مرحوم حاجی محمد حسن بسبب اختلافاتی که میان او وسید رشتی مجتهد شهیر آن عهد در اصفهان حادث شده بود آقا محمد اسمعیل تکفیر شده بود فراراً به خراسان نزد محمد میرزا ولیعهد رفت وسمت معلمی

خط محمد میرزا را یافت وبخواهش محمد اسمعیل بود که محمد شاه مبالغی وجه جهت بنای حصارمصلی معین کرد ونیز براستقرار مستمری جنسی برای خانوادهٔ پیرزاده مثال رفت.

درخاك مصلی عرفائی‌چند مدفونند که اشهرازهمه سید نوربخش‌است. معروف است که مرحوم حاجی عبدالوهاب بمنظور زندگانی درجوار قبرسید نوربخش ازکوزه کنان تبریز به نائین آمد وبعد از وفات درجوار مرادخود و به دستور مرید خود یعنی حاجی عبدالوهاب بخاك سپرده شد .

بعد از مرحوم حاجی محمد حسن مرحوم آقا محمد اسمعیل از تهـران به نائین آمد و جانشین آن مرحوم شد و برای مقبرهٔ مصلی اوقافی را مقرر کرد؛ من جمله یک شبانه روزآب‌قنات مرحوم حاجی را وقف برباغ مصلی کرد (که درحدود بیست هزارذرع وسعت داشته است) پس ازآن مرحوم پسرارشدش مرحوم‌حاجی محمد علی‌پیرزاده باوجوهی که مرحوم معتمدالدوله عاید کرد به بنای گنبد مصلی پرداخت ونیزآب انبار بزرگی‌باوجوهی که از مرحوم‌وکیل‌الملک‌والی کرمان گرفت‌درجنب مصلی بنا کردوچون‌یک‌شبانه روزآب وقفی باغ‌حاجی کفاف شرب‌مصلی‌را نمی‌دادباجلب موافقت برادران و عموزادگان خود یک‌شبانه روز دیگر ازآب باغ حاجی را وقف برمصلی کرد .تولیت این موقوفات طبق وقفنامه با اولاد ارشد ذکور مرحوم حاجی پیرزاده است .

در مصلی سه نفر از پسران مرحوم حاجی محمد حسن بنام آقا محمد اسمعیل و آقا رجبعلی و آقا محمد ابراهیم مدفونند نیزسه پسر مرحوم آقا محمد اسمعیل بنام‌حاجی آقا حسین وآقاحسن وعبدالمولی‌ونیز دخترمرحوم آقا محمد اسمعیل بنام مریم بیگم و دو پسر آن بانو بنام ابوالحسن ملقب به معاضدالسلطنه ومیرزا سلیمان پیرنیاونیزیک‌دختربنام‌صاحب سلطان‌دختر آقا محمد ابراهیم وحیدر پسر مرحوم آقا محمد ابراهیم ومحمد حسن پسر مرحوم آقا محمد ابراهیم در آنجا مدفونند .

درخصوص‌ایجاد ارتباط معنوی میان مرحوم‌حاجی عبدالوهاب‌وحاجی محمد حسن چنین معروف است کـه مرحوم حاجی محمـد حسن پسر مرحوم

صفات علی اهل یزد که تاجر وملاک بوده است باتفاق پدر بزیارت کربلا می‌رفته‌اند هنگام عبورازنائین بسبب شهرتی که حاجی‌عبدالوهاب داشته‌است به منزل او وارد می‌شوند ومرحوم حاجی محمد حسن که جوان نیک نفس‌و عارف پیشه بوده‌است مجذوب اخلاق مرحوم حاجی عبدالوهاب میشود و از پدرخواهش می‌کند که درخدمت حاجی باقی بماند اما پدر ایشان را باخود بسوی کربلا میبرد لکن‌محمد حسن ازنیستانک که شش فرسخ تانائین‌فاصله دارد بدون اجازهٔ پدر مراجعت و در مسجدی که جنب خانهٔ مرحوم حاجی عبدالوهاب بوده است سکونت می‌کند و به خدمت آن مرحوم می‌پردازد و به دامادی وی در می‌آید .

تصاویر و فهارس

فهرست اعلام

(جلدهای اول و دوم)

آ

الف

ن



میرزا حبیب اصفهانی





میرزا جوادخان سرتیپ



شاگردان مدرسهٔ عثمانی

ردیف دوم ایستاده پشت سرنشسته‌ها: نفر چهارم از سمت راست صادق مستشارالدوله است



نریمان خان قوام‌السلطنه سفیر ایران در اطریش درسنهٔ ۱۲۸۱ قمری



محمدحسن امین دارالضرب حسین آقا (امین‌الضرب ثانی)



حاجی میرزا صفا وحاجی پیرزاده



محسن مظاهر (معین الملک ، مشیر الدوله)　　امیر نظام گروسی



ابونصر میرزا در سفر انگلستان برای تاج گذاری ملکه ویکتوریا



اول دست راست : ظهیرالدوله   ۲- جهانگیر میرزا   دست چپ : پسر مرحوم مشکوةالدوله (پسردائی جهانگیر میرزا)



سلطان حمید میرزا فرمانفرما پسر فیروز میرزا		جهانگیر میرزا حسام‌السلطنه پسر ابوالنصر میرزا



حسینقلی خان نواب



میرزا محمد حسین خان ـ محسن خان مشیرالدوله میرزا جوادخان سرتیپ

در سال ۱۲۹۴ قمری



از راست بچپ : ۱ـ ساعدالملک ۲ـ میرزا جوادخان ۳ـ ناشناخته ٤ـ میرزا اسدالله‌خان

University of Tehran
Publications
№ 961

SAFAR NAMA - YI
ḤĀJJĪ MUḤAMMAD ALĪ PĪRZĀDEH

1303 - 1306 A. H.

(Travels of Hajji Muhammad Ali Pirzadeh)

1886 - 1889

Vol II

From London to Isfahan

Edited by

Hafez Farman - Farmaian

1965